

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحِشْرُ الْمَكْرُورُ

فارسی ترجمہ

تالیف

فقیر العصر مفتی اعظم
حدیث مفتی رشید الحق صاحب دہلی

مترجم

مفتی نصر اللہ منصور دہلی

ملکت شاہ قریب اللہ

سید جگر شاہ

تمام فون کے کتب ہمارے ویب سائٹ اور پلے سٹور سے فری ڈاؤن لوڈ کریں۔ ہم روزانہ کی بنیاد پر اس میں مزید نئے کتب شامل کر رہے ہیں نئے شامل شدہ کتب لیے روزانہ ہمارے پلے سٹور اور ویب سائٹ کو باقاعدگی سے چیک کیا کریں۔

اپنی کتاب کو ہمارے ویب سائٹ پر شائع کرنے کے لیے رابطہ کریں

تفاسیر	خطبات	منطق
احیث	سیرت	معانی
فقہ	تاریخ	تصوف
سوانح حیات	صرف	تقابل ادیان
درس نظامی	نحو	تجوید
لغت	فلسفہ	نعت
فتاویٰ	حکمت	تراجم
اصلاحی	بلاغت	تبلیغ و دعوت
آڈیو دروس	مناظرے	تمام فون

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿فَسَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

إِنَّمَا هِيَ أَلْفُ السُّؤَالِ (الحدیث)

احسن الفتاوی

جلد پنجم

(بعہدف مکررات و تخریجات فرائض و مسائل غیر مهمہ)

تالیف : فقیہ العصر مفتی اعظم حضرت مفتی رشید احمد صاحب

مترجم : مولانا سید داؤد (ہاشمی)

ناشرین

مولوی محمد ظفر «حفانی» مولوی امیر اللہ «شیرانی»

آدرس : مکتبہ فریدیہ محلہ جنگی، قصہ خوانی، پشاور

کتاب النکاح

تحقیق نکاح بالعوض

سوال : الف وبا در مقابل عوض وبدل (الف) دخترش را با عوض (بدل) در نکاح پسر (ب) ذر آورد و (ب) دخترش را در نکاح پسر (الف) در آورد ، در نتیجه دختر (ب) با پسر (الف) موافقت نکرد، مردم بین آنها چندین مرتبه مصالحت نمودند اما خانواده (ب) بد اخلاق اند، چندین مرتبه با خانواده (الف) مصالحت نمودند، ولی دوباره پس فساد کردند پس پسر (الف) قصد خواهان طلاق دختر (با) را نمود اما پسر (ب) دختر الف را طلاق نمی دهد مصالحت هم صورت نگرفت پس در این صورت بدل چه باید کرد در صورتیکه هیچ امکان توافق طرفین هم نیست ؟ بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : عوض (بدل) در شریعت مطهره قابل اعتبار ومدار نیست، اگر یک جانب جهت بد معامله گئی طلاق میدهد، جانب دوهم راجباً به طلاق مجبور ساختن جرم بزرگ و ظلم است، کسی اختیار ندارد که توافق ومحبت زوجین را درهم زند بنا بر دلائل ذیل رسم عوض (بدل) ناجائز است.

۱ معامله کنندگان باعوض (بدل) چنین نکاح را بیع می پندارند و بیع الحر حرام است چند مثال را ملاحظه کنید.

(۱) اگر کسی را در بدل دخترش، دختر طبق دل خواهش پیدا نشود یا ضرورت نداشته باشد در این صورت عوض بدل پول نقد را می گیرد، ازینجا معلوم میشود که این رسم بدل یک نوع بیع است.

(۲) بالخصوص لفظ عوض دال است بر بیع (لان البیع مباحلة المال بالمال) مانندیکه تعبیر عوض با بدل هم نموده می شود.

(۳) اگر دختر یک جانب حسین تر وزیبا وبالع باشد ودختر جانب دوم بد شکل یا کم عمر باشد پس طرف اول دو دختر می طلبد یا با دختر آن یک مقدار پول نقد هم می طلبد.

(۴) اگر دخترش را بلا عوض به کسی بدهد پس میگوید : من دخترم را فی سبیل الله دادم.

از اینجا به نظر می رسد که دختر را مال مملوک می پندارند که به شکل صدقه مال آن را فی سبیل الله میدهند و تادم زیست آنرا زیر احسان خود میگیرند.

(۵) در صورت عدم موافقت زوجین هر دو جانب باهم اقاله می کنند .

از دلایل فوق الذکر بنظر می رسد که نکاح باعوض (بدل) بیع الحر است که بیع الحرام است اگر چه در این صورت نکاح درست است.

۲ - در ولایت سند عامل تباهی و برپادی دینی، دنیوی، معاشرت و برپادی سیاسی البلدان، تدبیر المنزل، تهذیب الأخلاق و برپادی توالد و تناسل فقط بدل و عوض مروجہ منحوس است که بیع الحر است در این حصہ قبائح آنرا با اختصار تحریر میداریم :

(۱) در صورت عدم رضایت یک جانب در نکاح بدل و عوض زندگی خوشگوار نداشته باشد زندگی جانب دوم هم در هم برهم می شود، بالاخره مواجه بازنا، قطع نسل و محروم بودن از منافع عقد نکاح می گردند.

(۲) حریص عوض و بدل در فکر بر آوردن مقصد خویش باشد، هیچ باکی ندارد اگر دخترش را به شرایی، سارق، چپاولگر، رهن، قمار باز، دیوث، بی غیرت مقلس، سفید ریش یا طفل هم بدهد، توسط عدم تناسب عمر زوجین بنا بر سرقت و دیگر جرایم شوهر به حبس محکوم می شود و در صورت نامردی شوهر منتج به مفارقت عارضی یا دائمی می گردد و جنگ و جنجال همه روزه مصیبت دوم می باشد، شریعت تناسب عمر زوجین را بسیار مدار داده است، آنحضرت علیه السلام عقد ازدواج حبیبہ اش حضرت فاطمہ رضی الله تعالی عنها را باوجود مطالبہ حضرت ابوبکر صدیق و حضرت عمر فاروق جهت عدم تناسب عمر آنان با آنها نکرد و جهت تناسب عمرش، عقد ازدواج او را با حضرت علی رضی الله تعالی عنه نمود در حالی که شیخین رضی الله عنهما افضل و اقرب بودند نزد آنحضرت علیه السلام، اما مردم و اهالی (سند) تناسب عمر را در نظر نمی گیرند، دختران خویش را زنده در گور می کنند، ازینجاست که کثرت زنا، قطع نسل و قحط الرجالی در آنجا وجود دارد، بلوچ ها و پنجابی ها به سبب افزایش نسل آمده و صوبہ سند را آباد می کنند و سندی ها حیثیت نمک را در طعام دارند به سبب قلت و قحط الرجالی که صوبہ کوچک خویش را آباد نکردند و بیگانگان آن ولایت را آباد کردند . فقط و الله سبحانه و تعالی اعلم .

وکیل نکاح بانفس خویش آن نکاح کرده نمی تواند

سوال : کسی یک شخص را وکیل نکاح دخترش گرفت و وکیل آن دختر را به خود به نکاح کرد و پدر دختر رضایت ندارد آیا این نکاح صحت دارد یا نه ؟ بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : نکاح مذکور درست نیست زیرا که وکیل بالنکاح این عقد نکاح را با خود و یا فروع و اصول خود کرده نمی تواند.

قال في العَلَاقَةِ كما للوكيل الذي وكلته ان يزوجها من نفسه فان له ذلك فيكون له اصيلاً من جانب وكيلاً من آخر بخلاف مالوكيته يزوجها من رجل فزوجها من نفسه لا يملكها نصيبه مزوجاً لا متزوجاً. وفي الشامية (قوله فزوجها من نفسه) وكلها وزوجها من ابنة او ابنة عمة او ابنة عمه الله تعالى كما قد مضى عن البحر لان الوكيل لا يعقد مع من لا تقبل شهادته له للعمية (رد المحتار ص ۲۸۱ ج ۲) فقط والله سبحانه وتعالى اعلم .

غراذيقه ۱۷۵

خانم مسلمان را کافر بتصرف در آورد آنرا اختلاف کرده

و در نکاح مسلمان دوم داد

سوال : کسی خانم خویش را در هندوستان ماند خودش پاکستان آمدها ناکه یک هندو بر آن خانم قبضه نموده بر یک مسلمان دیگر عوض چند روپیه آنرا به فروش رساند، مسلمان بعد از خریدن آن با او نکاح نمود که از آن شخص دو اولاد هم آورد. چار سال بعد این خانم به پاکستان آمد که شوهر سابقش او را شناخت پس حالا چه حکم است ؟ بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : خانم مذکور در نکاح شوهر سابق است باید از شوهر دوم کناره شود و اگر شوهر دوم از شوهر اولش خبر داشت پس هر دو پسر هم از شوهر اول حساب می شود بحکم شرع - لان الولد للفرأش وللعاشر المحبر - فقط والله سبحانه وتعالى اعلم.

۲۶، ذیقعدہ ۱۷۵

حکم انعقاد نکاح در صورتیکه بگوید دختر را به فلان دادم

سوال : کسی یک شخص را گفت دخترم را بتو دادم دوهمی گفت پذیرفتم ، آیا این نکاح منقذ شد یا خیر، در دیار مایان چنین گفتن بدون ذکر مهر مروج است که بار دوم مستقل نکاح بسته می شود، پس آیا عقد نکاح با گفته اول صورت گرفته یا با گفته بار دوم باتعین

مهر و غیره اگر نکاح اول درست نشده باشد پس آیا خانم حق دارد که در این صورت با شوهر دوم عقد از دواج کند یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب و منه الصدق والصواب : سوال مذکوره در حکم هبه است و بابه در آنصورت نکاح درست می شود که نیت متکلم اقرار نکاح باشد یا قرینه موجود باشد مثلاً ذکر مهر و وجود شهود و تقدم خطبه اما بدون خطبه والفاظ قرینه نکاح منعقد نمی شود.

قال فی شرح التنویر و اما یصح بلفظ تزویج و نکاح لانها صریح و ما عداها کنایة و کل لفظ وضع لتعلیک عن کامله (الی قوله) کهبه و تعلیک و صدقة (الی قوله) و کل ما تملک به الرقاب بشرط نية او قرينة و فهم الشهود المقصود و فی الشامية (قوله کهبه) ای اذا کان علی وجه النکاح (الی قوله) فان قامت القرينة علی عدمه لا یعتقد فلو طلب من امرأه ان تعلق العقال و هبت نفسی منك فقال الرجل قبلت لا یمکن نکاحاً کقول ابی الهیثم و هبها لك لتعديک فقال قبلت الا اذا اراده النکاح کذا فی البحر (ردالمحتار ج ٢ ص ٢٦٩) (قوله بشرط نية او قرينة الخ) هذا ما حلقه فی الفتح رداً علی ما قدمناه عن الزیلي (الی قوله) هذا ما فی الفتح و ملغسه انه لا بد فی کنایات الطلاق من النية مع قرينة او تصدیق القابل للموجب و فهم الشهود المراد و اعلامهم به (ردالمحتار ص ٢٧٠ ج ٢).

اگر لفظ نکاح چنین باشد که تنها احتمال وعده را داشته باشد که بر آن دلایل هم موجود باشد پس نکاح منعقد نشده.

کما فی شرح التنویر و العالی المضارع المبدوء بهمة او تاء کتزویجی نفسک اذا لم یدوالاستقبال و کذا انما متزوجک او جمعتک عاطفة لعدم جریان المساومة فی النکاح او هل اعطيتها فقال اعطيت ان کان المجلس للوعد فوعد و ان کان للعقد فنکاح (الی قوله) و به علم ان المبدوء بالهمزة کما لا یصح فيه الاستیعاد لا یصح فيه الوعد بالتزویج فی المستقبل عند قیام القرينة علی قصد التصقیق و الرضا کما قلناه انفاً فافهم. (ردالمحتار ج ٢ ص ٣١٢)

از بیان مذکوره ثابت شد در صورت سوال قرائن نکاح (ذکر مهر و غیره) موجود نیست پس نکاح منعقد نشده تنها وعده نکاح صورت گرفته که بلاوجه مخالفت نمودن از وعده مناسب نیست بلکه علامه نفاق است، بالخصوص اگر در ابتداء قصد اراده عدم تکمیل وعده را داشته باشد پس گناه بزرگ و حرام است. در حدیث شریف آمده است :

آیه المذنب ثلاث اذا وعد اخلف الخ (مشکوٰۃ) و قيل الخلف فی الوعد غیر مانع حرام و هو المراد ههنا

وكان الوفاق بائناً عما موراً به في المراتع السابقة ايضاً. (اشعة المعاني ص ۱۷۷) فقط والله سبحانه وتعالى اعلم.

۳/ جمادی الاولی ۱۳۷۳ھ

حکم عہد نکاح نہ نمودن در غیر خویشاوندان

سوال : در منطقه مایان عقد برادری (خویشاوندی) طبق عقاید علماء دیوبند قائم است پس مایان از هر نوع رسومات مروجہ و بدعات در غم و شادی اجتناب می ورزیم از لباس های غیر شرعی اجتناب می کنیم و در فامیل های دیگر عروسی کردن را ہم پسند نمی داریم . آیا این عمل منجر می گردد به اینکه طبق عقاید علماء دیوبند عمل ترک می شود و اگر کسی با قوم و قبیلہ دوم عقد از دواج نمود اورا از عقد برادری خویش اخراج و در برادری دوم محسوب می کنیم اگر چنین نکنیم آنان طبق عقاید مایان رفتار نمی کنند، آیا چنین نمودن شرعاً صحت دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : اگر علت از دواج نکردن دلیل مذکور در سوال باشد پس در عقد برادری نکاح نمودن جائز بلکه ضروری است زیرا که پابندی رسومات و بدعات فسق است و فاسق کفو پارسا و نیک نمی باشد و در شرع اتباع کفو در عقد نکاح ضروری است و اجتناب از بدعات و رسومات فاسدہ فرض است و تعلق نمودن با فساق و مبتدعین جواز ندارد و اگر مخالف از عقد برادری و قومیت در عقد نکاح منجر به فساد و بی اتفاقی می گردد باز ہم مخالفت نمودن جواز دارد اگر از دواج نکردن با قوم دیگر جهت فخر و تکبر باشد پس در این صورت جواز ندارد و اگر قوم دوم در تقوی دینتداری و اتباع سنت و اجتناب بدعت کامل تر باشند و قواعد خانگی آن شخص هم با قواعد اینان چندان مخالف نباشد، پس در این صورت علت از دواج نکردن تکبر و نخوت است. خلاصه اینکه در هر معامله باید حیثیت شرعی در نظر گرفته شود. فقط و الله سبحانه وتعالى اعلم.

۱۱/ ذی القعدة ۱۳۷۳ھ

حکم نکاح با معتدہ غیر

سوال : یک شخص دیده و دانسته با وجود علم با معتدہ غیر نکاح کرد آیا این نکاح درست است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : این نکاح درست نیست اگر شوهر دہم با اوجماع کرده

باشد بر اوقل از مهر مثل و مهر مقرر لازم است و بر خانم بعد از متارکت تکمیل عدت از شوهر دوم هم لازم است اما در هر دو عدت تداخل کرده شود اگر خانم بعد از گذر عدت اولی با شوهریکه نکاح او با آن فاسد شده بود قبل از تکمیل عدت ثانیه نکاح کند درست است البته اگر با کدام شخص دومی نکاح کند پس در این صورت تکمیل هر دو عدت ضروری است.

قال فی التذویر و يجب مهر المقل فی نکاح فاسد بالوطء فی القبل لا بغیره ولم یزد علی المسمی، ولی الشرح ولو کان دون المسمی لزوم مهر المقل (الی قوله) و يجب العدة بعد الوطء لا الخلوقة و فی الشامیه و مقله تزوج الاخص و نکاح الاخص و نکاح المحدثه (الی ان قال) و مقتضاه الفرق بین الفاسد و الباطل فی النکاح (الی ان قال) اما نکاح منکوحه الغیر و معتدته فالدخول فیها لا یوجب العدة ان علم انها للغیر (و بعد سطر) و الحاصل انه لا فرق بینهما فی غیر العدة اما فیها فالفرق ثابت و علی هذا فیقید قول البحر ههنا و نکاح المعتد عا اذا لم یعلم بانها معتد الخ (رد المحتار ص ۲۸۲ ج ۲) و ایضاً فیها اما نکاح منکوحه الغیر و معتدته فالدخول فیها لا یوجب العدة (الی ان قال) و تقدیر فی باب المهر ان الدخول فی النکاح الفاسد موجب للعدة و ثبوت النسب و مقله فی البحر هذا لکن تزوج بلا شهود و تزوج الاخصین معاً أو الاخص فی عدة الاخص و نکاح المعتد (رد المحتار ص ۲۸۵ ج ۲) قلت لهما اختلف اراؤهم فی وجوب العدة و عدمه فالاحتیاط فی قول الوجوب و ان اشار فی الشامیه الی ترجیح عدم الوجوب بقوله و علی هذا فیقید قول البحر الخ و ایضاً فی الشامیه تحت (قوله ولو من المطلق) و فی الدرر ان المرأة اذا وجب علیها عدتان فاما ان یکون من رجلین او من واحد ففي الغالی لا شک ان العدتین تداخلت و فی الاول ان کانتا من جنسین کالمثولی عنها زوجهما اذا وطئت بشبهة او من جنس واحد کالمطلقة اذا تزوجت فی عدتها فوطئها الغالی و فرق بینهما تداخلتاً عندنا (رد المحتار ص ۲۸۸ ج ۲) فقط والله سبحانه و تعالی

۹ رمضان المبارک ۱۳۷۳ھ

با تصادق زوجین نکاح ثابت می شود

سوال : نزدیک مولوی صاحب فیصله تقدیم شد که یک شخص خانمش را طلاق داده خانم با شخص دوم نکاح نمود حالاً شوهر اول از طلاق دادن منکر شد مولوی صاحب بر طلاق دادن او شواهد خواست، طلاق او را تثبیت نمود بعد از آن از شوهر دوم بر نکاحش شواهد خواست شوهر دوم مهلت خواست تا شواهد را از قریه احضار کند اما مولوی صاحب بدون مهلت نکاح شوهر دوم را لغو قرار داد، در حالیکه خانم ناله می زد که چرا مرا از

شوهرم جدا میکنند، فیصلہ مولوی صاحب مذکور تا کدھم حد صحت دارد ؟ بینوا توجروا .
الجواب ومنه الصدق والصواب : فیصلہ مولوی صاحب درست نیست زیرا کہ باتصادق زوجین نکاح ثابت می شود لذا طلب شواہد را حاجتی نیست. قال فی الشامیہ (قوله ولا بالقرار) لا یلزم فیہ ما صرحوا بہ من ان النکاح یفصل بالتصادق لان المراد ہذا ان الاقرار لا یکون من صیغ العقد والمراد من قولہم انه یفصل بالتصادق ان القاضی یفصل بہ ای بالتصادق وبمکرم بہ (رد المحتار ص ۲۳۸) فقط واللہ سبحانہ وتعالی اعلم .
 ۱۸ ذی قعدہ ۱۳۷۲ھ

خانمی کہ اعتراف کند بر طلاق و عدت گذشت

پس با او عقد ازدواج درست است

سوال : خانمی کہ منکوحہ کسی بود در حضور یک شخص اعتراف نمود کہ شوہرش اورا طلاق دادہ عدت او ہم گذشتہ اما بر طلاق شاہدی ہم نداشت آیا ازدواج خانم با این شخص دوم جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا .

الجواب ومنه الصدق والصواب : اگر بر صدق قلب این خانم اعتماد باشد وشوہر اول ہم اعتراض یعنی انکار از طلاق نداشته باشد پس ازدواج خانم با او جواز دارد .

قال فی الشامیہ تحفہ (قوله ان غلب علی ظنہ صدقہا) وکذا لو قالت منکوحہ رجل لأخر طلقی زوجی وانقضت عدتی جائز تصدیقہا اذا وقع فی ظنہ عدلہ کانت امر لا الخ (رد المحتار باب الرجعة ج ۲) وکذا فی باب العدة مطلب فی المعنی الذی ارجعها ولی الحظر والاباحة ایضاً فقط واللہ سبحانہ وتعالی اعلم .

۲ ذی قعدہ ۱۳۷۲ھ

با آن خانم کہ بر وفات زوج وگذر عدت اعتراف کند نکاح جواز دارد

سوال : یک خانم اعتراف نمود کہ شوہرش فوت گردیدہ و عدت او ہم تکمیل شدہ آیا با این خانم شخص دوم حق دارد تا نکاح کند وقول او را اعتبار دہد؟ بینوا توجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : اگر از صدق قلب او مطمئن باشد بر او اعتماد نمودہ با او ازدواج جواز دارد بشرطیکہ شوہر اول منکر از طلاق او نباشد .

قال فی صرح التنویرا غیرہا ثقة ان زوجہا الغائب مائتہ او طلقہا ثلاثاً او اتأمانہ کتاب علی یدثقة بالطلاق ان اکبر رايہا حق فلا بأس ان تعتد وتزوج وکذا لو قالت امرأ لرجل طلقی زوجی وانقضت

عنى لا بأس ان يدكعها، وفى الشامية (قوله لا بأس ان يدكعها) فى الحائض فالتصاير تد بعد النكاح وسمعه ان يعتمد خبرها ويتزوجها وان اظهرت بالحرمه بالمر عارض بعد النكاح من رضاء طار او نحو ذلك فان كانت ثقة اولم تكن ووقع فى قلبه صدقها فلا بأس بان يتزوجها الا لو قال قلت كان نكاس فاسدا او كان زوجي على غير الاسلام لانها اظهرت بامر مستدكر اه اى لان الاصل صحة النكاح سائما على (رد المحتار باب العدة مطلب فى المنفى البها زوجها) وايضا فيها فى باب الرجعة (قوله له ان يصدقها) لانه اما من المعاملات لكون المضغ متقوما عدد الدخول او الديانات لتعلق الحل به وقول الواحد مقبول فيهما (رد المحتار ج ۲) فقط والله سبحانه وتعالى اعلم.

۱۶ / ذيقعدة ۷۲ هـ

تفصيل متاركت در نكاح فاسد

سوال : در صورت نكاح بالمحارم و نكاح فاسد آیا متاركت فعلى كافى است و یا متاركت قولی هم ضرورى است ؟ نیز متاركت باید از طرف خانم هم شود یا تنها متاركت شوهر لازمی است ؟ بینوا توجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : بعد الدخول بالاتفاق متاركت قولی ضرورى است و در قبل الدخول اختلاف است بعضی ها متاركت فعلیه را با عزم عدم العود كافى می پندارند وبدون عزم العود متاركت فعلیه را هیچ اعتبار نباشد دیگران به هر صورت متاركت قولی را لازم می پندارند از عبارات فقهیه ترجیح قول اول بنظر می رسد اما قول ثانى احتیاطی است از طرف زوجه فسخ نكاح فاسد بالاتفاق درست است البته در متاركت اختلاف است شامیه آنرا ترجیح داده كه بین متاركت و فسخ فرقى نیست هر دو از طرف زوجه در نكاح فاسد درست است .

هذا خالص ما هو مشروح فى شرح التدوير وحاشيته لابن عابدين رحمه الله تعالى فى المحرمات ص ۲۸۱ ومهر النكاح الفاسد ص ۲۸۳ و ۲۸۴ والعدة ص ۳۱۰ و ۳۱۱ در حمله نأجزة تطبیق چنین نموده اند كه اگر حرمت اصلیه باشد یعنى قبل از عقد حرمت موجود باشد پس متاركت من جانب زوجه هم درست باشد و اگر حرمت طاریه بعد العقد باشد مثل از نامود باغوش و یعنى مادر خانه پس متاركت من جانب زوجه درست نباشد اما عبارت شامیه ازین تطبیق ابامی و رد فلیتأمل . فقط والله سبحانه وتعالى اعلم.

۷۵ هـ / ربيع الاول

باشيعة شدن نکاح از بين ميروود

«من مدينة الرسول صلى الله عليه وسلم»

سوال : ما قولكم يا علماء توري وغير فور في عان بي بي بلسر هيا محمد المقيمة بمدينة الرسول ﷺ فاعبا اعبرت بان زوجها على يدي يدي بخش الحثاد المتوطن بخير فور قد تشيع بعد ما كان من اهل السنة في حقيقة هذا الخبر اصادق ام كذب؟ وان كان صادقا فهل يجوز لغان بي بي ان تنكح بزوج غير ام لا، يهتوا بها ناشافا أو جروا احرأ وافيأ.

الجواب ومنه الصدق والصواب : اعبرني من اثني به واعتمد عليه بعد التحقيق ان الرجل المسؤول عنه المستفي على بخش بن يدي بخش الحداد قد اختار مذهب الروافض فالأن توقف جواب المسألة على تفصيل الامرين.

الامر الاول : ان تشيع احد من اهل السنة فهل يحكم عليه بالارتداد ام لا، فاقول ان روافض بلاد ناغار جون عن دائرة الاسلام قطعاً لانهم يعتقدون تحريف القرآن سرأ ولا يبرزونه تلبية لما ثبت في مذهبهم - لا دين لمن لا تقية له - كذا في الكافي ليعقوب الكليني تحريف القرآن عندهم ثبت بالتواتر ومووي باكثر من التي رواه صرح به كتبهم المعتبرة كما لا يخفى على من طالعها، وايضاً هم يتفوهون علناً بالافك على ام المؤمنين وانكر صحة ابيها الصديق رضي الله تعالى عنهما وعنهم وكفى بهما تكفيرا. قال في الشامية لاشك في تكفير من قلّب السيدة عائشة او انكر صحة الصديق رضي الله تعالى عنهما او اعتقد الالوهية في علي او ان جبريل عليه السلام غلط في الوحي او نحو ذلك من الكفر الصريح المخالف للقرآن (رد المحتار ج ٢٠٦ ص ٣٠٦) فلذا يحكم بالارتداد قطعاً على من بدل دينه باختيار الرافض وان فرضنا انهم لا يعتقدون تحريف القرآن

الامر الثاني : ان اعبرت امرأاً بارتداد زوجها او وصلها الكتاب الكذا في فهل يجوز لها ان تعتمد على غير الواحد والكتاب فتعكح زوجاً غيراً بعد انقضاء العدة؟ فاقول ان غلب على ظنها صدق المبيروما في الكتاب فلها ان تعمل به وتعكح بعد مضي العدة لما في صرح التنوير اعبرها ثقة ان زوجها الغائب مات او طلقها ثلاثاً او اتاها معه كتاب على يد ثقة بالطلاق ان كان اكبر رأيها انه حق فلا بأس ان تعتمد وزوج وكذا لو قالت امرأاً لرجل طلقني زوجي وانقضت عتي لا بأس ان ينكحها. وفي الشامية (قوله لا بأس ان ينكحها) في الخافية قالت ارتد زوجي بعد النكاح وسعه ان يعتمد على غيرها ويتزوجها وان اعبرت بالحرمة بامر عارض بعد النكاح من رضاع طار او نحو ذلك فان كانت ثقة اولم تكن ووقع في

قلبه صدقها فلا بأس ان يتزوجها الخ (رد المحتار ج ٢ باب العدة مطلب في المنفى الجها زوجها) وايضاً فيها في باب الرجعة (قوله له ان يصدقها) لانه اما من المعاملات لكون المبيع متقوماً عند الدخول والديانة متعلقة المحل فهو قول الواحد مقبول فجهماً در (رد المحتار ج ٢)

قلت فان اعتبرنا كونه من المعاملات فيجوز العيل بالكتاب بدون معرفة الخط لانه لا يشترط فيها شيء من اسلام المتهرب و عدالته كما في الفصل الثاني من اول الكراهية من الهندية يقبل قول الواحد في المعاملات عدلاً كان او فاسقاً حراً كان او عبداً ذكراً كان او انثى مسلماً كان او كافراً دفعاً للخرج والطروقة ومن المعاملات الوكالات والمضاربات والرسالات في الهدايا والاثن في الصهارات كذا في الكفاي واذا صح قول الواحد في اغيار المعاملات عدلاً كان او غير عدل فلا بد في ذلك من تغليب رأيه فيه ان خبره صادق فان كان غلب على رأيه ذلك عمل عليه والا فلا ، كذا في السراج الوهاج (عالمگیری ص ٣٣٢ ج ٤)

وان اعتبرنا من الديانات لمواز العيل يكون مفروضاً بأحد الامرین معرفة الخط مع عدالة الكاتب او حصول الظن بالغالب وان لم يعرف الخط.

اما الاول فلما في الشامية معزياً الى العيون والفتوى على قولهما اذا تيقن انه خطه سواء كان في القضاء او الرواية او الشهادة على الصك في يد الشاهد لان الغلط نادر واثار التغيير يمكن الاطلاع عليه وقلما يشبه الخط من كل وجه فاذا يقرن جاز الاعتماد عليه توسعة على الناس (رد المحتار ج ٢ ص ٣٩٠) وتفصيل حكم كتاب القاضي الى القاضي عالم عليه مصرح في العلامية مع الشامية ص ٢٨٦ ج ٣

واما الثاني فلان الكتاب في كونه دالا بدلالة وضعية غير لفظية يشبه الطبل والمدفع والقندیل ويجوز الاعتماد في الديانات على ضرب الطبل وما يشبهه اذا كان موجب غلبة الظن بالقرائن لما في الشامية يتسحر بقول عدل وكذا يضر الطبول (وبعد اسطر) وقد يقال ان المدفع في زماننا يفيد غلبة الظن وان كان ضاربه فاسقاً لان العادة الموقفة يذهب الى دار الحكمه آخر النهار فيعين له وقت ضرب ويعينه ايضاً للوزير وغيره واذا ضربه يكون ذلك عمراً لوزيره وعوانه للوقت المعين فيغلب على الظن بهذه القرائن عدم الخطأ وعدم قصد الفساد (رد المحتار ج ٢ مطلب في جوار الاقطار بالتصري) وايضاً فيها في بيان رؤية الهلال قلت والظاهر انه يلزم اهل القرى الصوم بسماع المنافع او رؤية القناديل من مصر لانه علامة ظاهرة تفيد غلبة الظن وغلبة الظن حجة موجبة للعيل كما صرحوا به الخ قلت وكفى حجة لكون الكتاب موجب العيل عند حصول الظن بالغالب بالقرائن ما تواتر من عمل النبي صلى الله عليه

وسلم واصحابہ رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین۔ (مسائل نکاح مرتد در باب المرتد جلد ششم
مذکور است) فقط واللہ سبحانہ و تعالیٰ اعلم۔
۷ ربیع الآخر ۱۴۷۵ھ

اگر زوجہ صغیر حرام گردید پس بعد از متارکت باشخص دوم می تواند نکاح کند

سوال : زناي پدر همراي خانم پسر صغیرش با شواهد تثبیت شد آیا فی الحال منکوحه از
نکاح صغیر بر آمد یا تا بلوغ او انتظار کشیده شود؟ بینوا بالدلیل آجرکم الجلیل
الجواب ومنه الصدق والصواب : در این صورت زوجہ متارکت کرده با شخص دوم
نکاح کند بهتر اینست کہ زوجہ شغوی اعتراف کند بر فسخ نکاح زیرا کہ در صحت
متارکت فعلیہ و متارکت قولیہ از طرف زوجہ اختلاف است و فسخ نکاح من جانب زوجہ
بالاتفاق درست است ضرورت نباشد بہ انتظار بلوغ زوج مانندیکہ بہ سبب مطالبہ زوجہ
مجبوب قاضی فی الحال بین هر دو تفریق می کند۔

کذا فی رد المحتار کتاب الطلاق ص ۴۰۶ ج ۲) ولی عمرات هرح التعویز تقع مغلطة فیقال طلق
امرأته تطليقتين ولها منه لبن فاعتدت ففككص صغیرا فارضته لمرمصة علیہ ففككصا اخر فدخل بها
فإنها فهل تعود للاول یو احدى امر فبلا صه الجواب لا تعود الیه ابدأ الصیور ورمها حليلة ابنة رها عا (رد
المحتار ص ۴۲۳ ج ۲) مقتضای عبارت خط کشیده است کہ در صورت مسؤلہ انتظار بلوغ زوج
ضروری نمی باشد۔ فقط واللہ سبحانہ و تعالیٰ اعلم۔
۲۳ رجب ۱۴۷۵ھ

صالحه بنت فاسق کفو صالحه نیست

سوال : آیا شخص فاسق کفو خانم متدین شده می تواند یا خیر؟ بینوا توجروا
الجواب ومنه الصدق والصواب : خانمی کہ شخصا نیک باشد و پدرش هم نیک باشد،
پس شخص فاسق کفو او شده نمی تواند۔

قال فی الہندیة فلا یکون الفاسق کفواً للصالحه سواء کان معلن الفسق اولم یکن (عالمگیریہ
ص ۱۳ ج ۲) ولی هرح التعویز و تعبر الکفام لحدیانة ای تقوی فلیس فاسق کفواً للصالحه او فاسقة بنفس
صالح معلنا کان اولاً علی الظاهر، ولی العلمیة قلعت والحاصل ان المفهوم من کلامهم اعتبار صلاح
الکل وان من اقتصر علی صلاحها او صلاح أبیها نظر الی الغالب من ان صلاح الولد والوالد معتلزمان

فعلى هذا فالناسى لا يكون كفواً لصاحبة بنفس صالح بل يكون كفواً لفاسقة بنفس فاسق وكلها لفاسقة بنفس صالح كما نقله فى المحقوبة فليس لایبها حق الاعتراض لان ما يلحقه من العار يمتعه اكثر من العار بصهره واما اذا كانت صاحبة بنفس فاسق فزوجها من فاسق فليس لایبها حق الاعتراض لانه مفعله وهى قد رضيت به الخ (ردالمحتار ۴۴۱ ج ۲) فقط والله سبحانه وتعالى اعلم.

۲۴ / ذوال ۱۳۷۳

حکم نکاح خانم نو مسلم

سوال : یک خانم مسیحی که عقیده مسیحیت را ترک گفته مسلمان شد شخص مسلمان را چه وقت عقد نکاح با او درست است در امداد الفتاوی آمده که بعد از اسلام آوردن تا به سه حیض انتظار بکشد تا نکاح اول او فسخ شود بعد از آن سه حیض دیگر عدت را سپری کند سپس نکاح کند . بینوا توجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : در امداد الفتاوی حکم آن خانم بیان شده که در دارالحرب اسلام بیاورد بعد از اسلام در همانجا باقی بماند حکم آن چنین است. بعد از قبول اسلام بعد از گذشت سه حیض بین زوجین از خود تفریق واقع شد که بعد از آن گذشت سه حیض عدت واجب است اما اگر این خانم بعد از اسلام آوردن از دارالحرب به دارالاسلام آمد و هجرت نمود نکاح او ختم گردید و در عدت او اختلاف است راجح واحوط وجوب عدت است صورت سوم اینکه زوجین در دارالاسلام باشند و خانم مسلمان شود پس خانم عارض شود به حاکم و حاکم شوهر را مجبور سازد بر اسلام اگر شوهر مسلمان شد نکاح او بر قرار ماند و اگر انکار نمود از قبول نمودن یا خاموش ماند پس قاضی بین آنها تفریق بیاورد این تفریق قاضی در حکم طلاق است که بعد از آن عدت واجب گردد.

قال فى العلائقة واذا اسلم احد الزوجين المجوسيين او امرأة الكتاني عرض الاسلام على الأخر فان اسلم فبها والابن ابى او سكع طرق بينهما (الى قوله) والتفريق بينهما طلاق ينقص العدد (وبعد اسطر) ولو اسلم احدهما ابى احد المجوسيين او امرأة الكتاني فبها ابى فى دار الحرب وملحق بها كالمهر الملح امر ثلث حتى تحيض ثلاثاً او تمضي ثلاثة اشهر قليل اسلام الأخر اقامة لهرط الفرقة مقام السبب وليس بعدة لدخول غير المدخول بها (وبعد اسطر) ومن هاجرت اليها مسلمة او ذمية حائلاً بانفس بلا عدة فيحل تزوجها واما الحامل لمعى تضع على الاظهر لا للعدة بل للفعل الرحم بمحق الغير، وقال ابن عابدين

رحمہ اللہ تعالیٰ (قوله ولیس بعدہ) ای لیس، فلذہ المدعۃ لان غیر المدعول بہا داخلة تحتہ فلذا
الحکم ولو کان المدعۃ لا تخص فلک بالمدعول بہا وهل یحب المدعۃ بعد مدعی فلذہ المدعۃ فان کان المدعول بہا
حریبہ فلا لایہ لا مدعۃ علی الحریبۃ وان کان مدعی المسلمۃ لخرج المدعۃ فتمسک الحقیض ہذا فکلک عدائی
حنیفۃ رحمۃ اللہ تعالیٰ خلافاً لہما لان المہاجرۃ لا عدۃ علیہا عدۃ خلافاً فالہما کما سیأتی بدائع
وہدایۃ وجزم الطحاوی بوجوبہا، قال فی البحر وینبی حملہ علی اختیار قولہما (قوله ومن ہاجر فی المدعۃ
الخ) المہاجرۃ العارکہ دار الحرب الی دار الاسلام علی عزم عدم العود فلک بأن تخرج مسلمۃ او ذمیۃ او
صارت کلک بحر وذلہ المسألۃ داخلة فیہا قبلہا لکن مأمور فیہا اذا خرج احدہما مہاجرأ وقعت الفرقة
بہنہما والمقصود من ذلہ انہ اذا کان المدعۃ المہاجرۃ المرأۃ ووقعت الفرقة فلا عدۃ علیہا عدائی حنیفۃ
رحمہ اللہ تعالیٰ سواء کان مدعاً مملأاً او حائلاً فتزوج للحائلات الا الحامل فتعریض لاعلیٰ وجہ المدعۃ قبل لیرتفع
المانع بالوضع وعندہما علیہا المدعۃ فتح، وبہ یظہر ان تعلیم المدعۃ بالمأثل ای غیر الحمل لا وجہ لہ
بخلاف قول الکنز وتکح المہاجرۃ الحائلات بلا عدۃ فانہا للاعتراز عن الحامل کما علمت لکنہ یوہم ان
الحامل لہا عدۃ کما توہمہ ابن مالک وغیرہ ولیس کلک (رد المحتار ص ۲۲۸ ج ۲) فقط واللہ تعالیٰ اعلم۔

۱۶ رجب ۹۶ھ

سوال مانند بالا

سوال : یک خانم عروسی شدہ کہ قبلاً کافر بود اسلام آورد طبق شرع در نکاح نمودن او
در قدم اول از حکومت وقت توقع نیست کہ شوہر را مکلف بر اسلام سازد و در صورت
انکار نمودن شوہر نکاح او را فسخ کند، ثانیاً اگر از طرف حاکم و یا مجلس شوری شوہر
مکلف بر اسلام شود خدشہ است۔ ممکن شوہر جہت بدست آوردن خانم اسلام بیاورد کہ
بعداً پس مرتد شود و خانم را بہ قتل برساند یا او را بہ ہندوستان ببرد، چونکہ در پاکستان
سزای ارتداد نافذ نیست پس خدشہ است ممکن خانم را بہ قتل برساند زیرا چنین واقعات
چندین بار سرزدہ کہ شوہر بعد از ارتداد پس مسلمان شدہ خانم را بہ واسطہ پیچکاری زہر
آلود بہ قتل رسانیدہ، پس طریقہ نجات خانم از چنین شوہر چہ چیست ؟ بینوا توجروا۔

الجواب باسم ملہم الصواب : در چنین حالت اضطراری علماء بر مذهب امام شافعی
اجازہ عمل را دادہ اند، نکاح خانم بعد از مسلمان شدن قبل از اسلام آوردن زوج با انقضائ
عدت فسخ گردید کہ علی الفور با شوہر دوم ازدواج کند، بعد از اسلام آوردن شوہر اول
نیازی نباشد بہ عدت دوم۔

قال فی الأمر ولم أعلم مخالفاً فی ان المتصل عن الاسلام مہماً اذا انقضت عدۃ المرأة قبل ان یسلم انقضت العصمة بیہما (ال قولہ) لا تصنع الدار فی الصریح والصلیل شیئاً إنما یصدعہ اعتلاف الدہلین (وبعد اسطر) وان لم یسلم حتی تنقضي العدۃ فالعصمة منقطعة بیہما وانقطاعها فسخ بلاطلاق وتکح المرأة من ساعتها من ہام بعد الخ (الامر من ۴۶۵)۔

طبق مذهب حنفی مسئلہ قرار ذیل است : کہ در صورت عرض نمودن اسلام از طرف حکومت بر شوہر مجلس علماء بر او اسلام را عرض نمایند شوہر بعد از مسلمان شدنش ظہراً از رد کردن زوجہ مایوس کردہ شود و در خفا و باطن بر ظہور اصلاح او معلق گردانیدہ شود اما بعد از اسلام شوہر را امید دادہ نشود برای رد زوجہ بلکہ مایوس گردانیدہ شود و ظہراً معلق گردانیدہ شود بر ظہور صلاح در این صورت اگر شوہر بہ اظہار اسلام راغب نباشد بلکہ اسلام او جہت فریب و طمع باشد پس حقیقت او منکشف گردد۔

حالات را در نظر گرفتہ اگر این صورت مناسب بہ نظر آید پس بر آن عمل نمودہ شود در غیر آن بنا بر ضرورت شدیدہ بر مذهب امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ عمل نمودہ شود۔ فقط واللہ سبحانہ و تعالیٰ اعلم۔
۲۲ ربیع الآخر ۱۴۰۱ھ

اختلاف زوجین در مہر یا ہدیہ بودن

سوال : شوہر در حالات مختلف بہ خانم اشیاء گوناگون فرستاد در آخر گفت کہ آن اشیاء بدل مہر بودند خانم دعوہ نمود کہ آن ہدیہ یا نفقہ واجبہ بود پس قول کدام یک معتبر گردانیدہ شود ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملہم الصواب : ۱ - در ہدیہ بودن اشیاء خوردنی و چیز ہائیکہ در عرف از طرف شوہر متعارف باشد و ہدیہ فرستادہ می شود در آن قول زوجہ معتبر است۔
۲ - چیز ہائیکہ در آن ہدیہ متعارف نباشد و بر ذمہ شوہر واجب باشد شرعاً در آن دعوی ہدیہ مسموع نمی باشد البتہ اگر زوجہ دعوی نفقہ واجبہ را نمود و دعوی مہر را زوج نمود و اختلاف بعد از مفقود شدن این اشیاء بہ میان آمد پس قول زوجہ را اعتبار دادہ شود و در حالت بقاء دو قول است نزد فقیہ ابواللیث در این صورت ہم قول زوجہ معتبر است، ہمین راجع است۔ ویقیدہما سیألی عن الصریح المتعارف من وجهی النظر فی تصدیق الزوج۔

۳ چیز ہائیکہ شرعاً بر شوہر واجب نباشد و محسوب نمودن آن ہم در مہر در عرف

متعارف باشد در آنصورت قول زوج معتبر است. اما خانم اختیار دارد که آن اشیاء را مسترد کند و یا در مهر قبول نکند.

قال الراعی رحمہ اللہ تعالیٰ (قول الفارح کتاب وشألا حیا الخ) نقل ابوالحسن السندی فی حاشیة الفتح عن ابی العز قال اذا کان المهر دراهم او دنانیر فأرسل الجأ حنطة او شعیرا او ما جرت عادة الناس اليوم بأرساله من ماء الورد وثوب الحریر والسكر ونحو ذلك فان فی تصدیقه فی قوله بأنه من المهر نظراً لوجهین احدهما ان الظاهر یکذبه والغالی ان الصداق دراهم مغللاً والمرسل من خلاف جلسها والمعارضة محتاج الی التراضی من الجاهلین ولم یوجد فقوله انه من صداقها غیر صحیح فلا یصدق المصداقها غیر ما أرسله الجأ ولا ینفع التعلیل بأن الظاهر انه یسعی فی اسقاط الواجب فی حقه فان الواجب فی حقه غیر ما أرسله الجأ ولا یسقط ما فی الذمة بغیرة الا بطریق المعاوضة وهی محتاجة الی التراضی من الجاهلین ولم یوجد انتهى السندی وقد یدفع هذا بان ما ذکره مبني علی عادتهم انهم یسبون نقوداً فی المهر ثم یدفع الزوج غیرها ویحسبه عن المهر وتكون حیثئذ المرأة راضیة بهذه المعاوضة وهذا العرف جاری فی کثیر من قرى مصر. (التحریر المختار ص ۲۰۲ ج ۳).

قنبیه :

۱ درجانیکه قول زوج یا زوجه معتبر گردانیده شود در آن صورت بر جانب دیگر فقدان بینہ وحلف شرط است.

۲ در عصر جدید عرف ادویه در هدیه محسوب گردانیده .

۳ چادری در نفقه واجبه داخل نیست زیرا که بر زوج اذن خروج واجب نیست بلکه بر او منع عن الخروج واجب است که مقتضی آن است که در آن قول زوج معتبر شود اما در عصر جدید دادن چادری در هدیه متعارف است لذا قول زوجه را اعتبار داده شود .

۴ ادوات البیت ولوازمات خانه و بیت در نفقه واجبه داخل است . فقط والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۶ ذی قعدة ۱۲۸۶ هـ

با جنبه نکاح جواز ندارد

سوال : آیا نکاح جنبه با انسان جواز دارد یا نه ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : نه خیر ! جواز ندارد - والتفصیل فی الشامیة . فقط والله تعالی

۲۶ محرم ۸۶۲ھ

اعلم .

وقتیکہ در مهر تصریح مهر معجل یا مؤجل نشود عرف مدار اعتبار است

سوال : نکاح ہندہ عوض یک ہزار درہم بدون ذکر معجل یا مؤجل صورت گرفت پس مهر ہندہ چگونہ گردانیدہ شود، آیا معجل و یا مؤجل ؟ بینوا توجروا .
الجواب باسم ملہم الصواب : اگر بر معجل بودن یا مؤجل بودن مهر صراحت نشدہ باشد پس حکم موافق عرف گردانیدہ شود .

قال فی التنبیہ ولہا مدعہ من الوطء والسفر بها ولو بعد وطء وغلوۃ رضیہما لا غل ما بین تصبیہ او
 قبل ما یجزل لہا عرفا ان لم یؤجل ولی الشرح بہ یمنی لان المعروف کالمشروط (ردالمحتار
 ص ۲۸۸ ج ۲) فقط واللہ سبحانہ وتعالی اعلم . ۲۳ ذی الحجہ ۸۶۲ھ

در نکاح فقط یک شخص از طرف جانبین ایجاب و قبول کردہ می تواند

سوال : ولی صغیرہ (پدرش) عقد نکاح او را چنین نمود کہ من نکاح فلانہ دخترم را با
 فلان نمودم، ولی پسر (کاکای او) در مجلس حاضر بود امام نکاح خوان بہ او الفاظ قبول
 کردم را طلب نکرد، قبل از آغاز مجلس کاکای بچہ پدر دختر را گفتہ بود کہ دخترت را بہ
 برادر زادہ ام بدہ، پدر دختر آمادہ شد و بر ہمین مناسبت مجلس عقد نکاح دائر شد پس
 سوال اینجاست کہ آیا در این صورت بدون قبولیت کاکای دختر نکاح درست گردید یا
 خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملہم الصواب : چونکہ کاکا از طرف برادر زادہ صغیرش قبول نکرده نی
 پدر دختر او را وکیل تعین نمودہ بود پس این نکاح منعقد نشدہ واگر از طرف کاکای ناکح
 توکیل باشد پس در سوال با الفاظ مذکورہ نکاح منعقدہ گردیدہ و گفتن کاکای کہ دخترت
 را بہ برادر زادہ ام بدہ عرفاً توکیل نیست بلکہ این خطبہ است .

قال فی شرح التنبیہ ویقول طری النکاح واحد ہما یقوم مقام القبول (ردالمحتار ج ۲ ص ۲۸۲)
 فقط واللہ سبحانہ وتعالی اعلم . ۱۷ ربیع الآخر ۸۸۸ھ

تحقیق مهر فاطمی

سوال : بہ حساب سکہ و پول پاکستانی مهر فاطمی چہ مقدار بود ؟ ومہر دیگر حبیبہ های

آنحضرت علیہ السلام چقدر بود ؟ بینوا توجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : فروجها النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی اربع مائۃ وثمانین درهماً
(تاریخ الخمیس ص ۳۱)

ثم ان الله تعالى امرني ان ازوج فاطمة من علي وقد تزوجته علي اربع مائۃ مئقال فضة (تاريخ الخميس ص ۳۲)
قال صلی اللہ علیہ وسلم او عندك شيء (تصدقها به) فقلت فرسی وبذی (بفتح الباء والذال درعی)
قال اما فرسك فلا بد لك منها واما بذك فبعها فبعها بأربع مائۃ وثمانین لمعتة بها فوضعتها في حجره الخ
(المواهب اللدنية مع شرح الزرقانی ص ۱۲۲) قال عمر بن الخطاب رضي الله تعالى عنه ما علمت رسول
لله صلی اللہ علیہ وسلم نکح شیئاً من لسانه ولا نکح شیئاً من يده الا كان اكثر من ثلثي عشرة اوقية، لهذا
حديث حسن صحيح (ترمذی ص ۱۴۹) عن ابی سلمة بن عبد الرحمن انه قال سألت عائشة رضي الله تعالى
عنها زوج النبی صلی اللہ علیہ وسلم كم كان صداق رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم قالت كان صداقه
لارواجه ثلثي عشرة اوقية ولها، قالت اتدري ما النش قال قلت لآلتي نصف اوقية فقلت خمسمائة
درهم فهذا صداق رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم لارواجه (مسلم ص ۲۸۸ ج ۲)
ازین روایات امور ذیل ثابت می گردد :

۱ - در حصه مهر حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنها دو روایت آمده است : در یک
روایت ۴۸۰ درهم ۱/۶۳۲۹۶ کلو نقره در روایت دوم ۴۰۰ مثقال ۱/۹۳۳ کلو نقره مقدار
اول از روایات متعدد حدیث وسیرت ثابت است دیگر روایات تنها در مورد سیرت خمیس
است. لذا مقدار اول راجح است.

۲ - مهر دیگر حبیبیه های آنحضرت علیہ السلام هم ۴۸۰ درهم از ۱/۶۳۲۹۶ کلو نقره
اضافه نبود اگر که در روایت نفی زائد است اما معلوم میشود که مهر همه به همین مقدار بود.
۳ - در حصه امهات المؤمنین دو روایت آمده در یکی از ۴۸۰ درهم ۶۳۲۹۶ کیلو نقره
نفی زیادت آمده در روایت دوم ۵۰۰ درهم که در آن اثبات ۱/۷۰۱ کلو نقره است تطبیق
بین هر دو صورت اینست که در اصل دوازده ونیم اوقیه است که در آن کسر روایت اول
حذف گردیده ودوازده اوقیه گفته شده بصورت ترجیح هم روایت دوازده ونیم اوقیه را
ترجیح داده شده که مساوی است با پنجصد درهم.

۱ - اصولاً اثبات را بر نفی ترجیح داده می شود.

۲ نفی مبنی می باشد بر عدم علم قول حضرت عمر رضی الله تعالی عنه که (ما علمت) بر آن دلیل است.

۳ روایت اثبات از حضرت عائشه رضی الله عنها آمده که اعلم بامور الازواج بود.

خلاصه کلام اینکه مهر حضرت فاطمه و دیگر بنات مبارکات ۴۸۰ درهم ، مساوی با ۱/۶۳۲۹۶ کیلو گرام نقره بود و مهر امهات المؤمنین ۵۰۰ درهم مساوی با ۱/۶۰۱۳۶ کیلو گرام نقره بود تحقیق وزن درهم و مثقال را در رساله ام (بسط الباع لتحقيق الصاع) در جلد چهارم احسن الفتاوی تحریر نموده ام ، در آنجا ملاحظه فرمائید. فقط والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۳/ سوال - ۹۱ هـ

حد اقل مقدار مهر

سوال : اقل مقدار مهر باید چقدر باشد ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : از قیمت ده درهم نقره کم نمودن جواز ندارد یک درهم ۲۳۶ مساوی با ۴۰۲ / ۳ گرام $\times ۱۰ - ۳۴ / ۲$ گرام نقره یا قیمت آن وزن تفصیلی درهم را در رساله ام (بسط الباع لتحقيق الصاع) در جلد چهارم احسن الفتاوی مطالعه کنید. فقط والله تعالی اعلم.

۶/ ربيع الاول ۹۵ هـ

ملاقات خانم با والدین بدون اجازه شوهر

سوال : خانم چند روز بعد اختیار دارد تا با والدینش ملاقات کند ؟ و تا چند روز در آنجا باشد ، آیا بین مسافت قریب و بعید فرقی است یا خیر ؟ مسافت دور و نزدیک را شرح نمایند ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : خانم در هفته یک مرتبه حق دارد ملاقات والدین را و در سال یکبار ملاقات اقارب دیگر را و در قریب و نزدیک فرقی نیست البته مصارف رفت و آمد بدوش شوهر نباشد البته خانم تنها حق ملاقات را دارد پائیدن بدون اجازه شوهر درست نیست ، اگر والدین توان و قدرت ملاقات را داشته باشند پس در جواز خروج خانم اختلاف است راجح اینست که در این صورت بدون اجازه شوهر رفتن جواز ندارد والتفصیل فی الشامیه. فقط والله سبحانه وتعالی اعلم .

۵/ سوال ۹۶ هـ

در صورت موت قبل الدخول مهر کامل واجب گردد

سوال : شوهر یک خانم قبل از زفاف ورخصتی وفات شد پس این خانم را باید چقدر مهر داده شود ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر قبل از رخصتی و خلوت یکی از شوهر یا خانم فوت شود، خانم را مهر کامل مهر داده شود.

قال فی العلائق و یأ کد عند و طه او غلو ص ص من الزوج او موت احدهما الخ (رد المحتار ص ۲۸۸ ج ۲). فقط والله سبحانه و تعالی اعلم.

۱/۷ ربيع الآخر ۱۳۹۷ هـ

طریقه نکاح اخرس «گونگ»

سوال : در انعقاد نکاح ایجاب و قبول شرط است اما اخرس قادر بر نطق نیست پس نکاح او چگونه منعقد می شود ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : ایجاب و قبول اخرس با چنین اشاره درست میشود که فهمیده شود و سامع از آن مفهموم گیرد.

قال ابن عابدین رحمه الله تعالی تمت (قوله و هرط سماع کل) ولی الفتح یعتقد النکاح من الاخرس اذا کان متله اشاراً معلومة (رد المحتار ص ۲۸۸ ج ۲) فقط والله اعلم.

۱۴/ جمادی الاولی ۱۳۹۹ هـ

تفصیل حق مطالبه در مهر غیر مؤجل

سوال : مثلاً زید بازینب عوض صد دینار (طلا) عقد نکاح نمود که چهل دینار آن را معجلاً اداء نمود در حصه شصت دینار گفت که سی آنرا نقره و سی آنرا اشرفی (طلا) اداء کند اما وقت تادیه را تعیین نکرد اتفاقاً چند ماه بعد بین زوجین اختلاف صورت گرفت خانم رفت شوهر او را پس خواست خانم گفت قبل از تادیه شصت دینار متباقی نیایم آیا در این شرط زینب حق دارد که مهر متباقی را مطالبه کند یا نی ؟ در امداد الفتاوی در دو مقامات حضرت تھانوی رحمۃ اللہ علیہ حکم به جواز نموده در حالیکه در بدائع و فتاوی ہندیہ آمده اگر برای مهر متباقی میعاد معین تعیین نباشد پس مطالبه آن در صورت موت یا طلاق کرده می شود نی قبل از آن زیرا در صورت عدم تعیین وقت در باب النکاح خود بخود وقت تعیین است کہ آن عبارت از تفریق زوجین است کہ آن در صورت موت باشد یا در صورت طلاق همین است

مختار صاحب محیط که فرموده وهو الصحيح با جواب درست تشفی فرمائید - بینوا توجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب: در بدائع وهندیه اختلاف تحریر شده و در علانیه وشامیه تنها حق مطالبه تحریر است که از آن ثابت میگردد که همین راجح است، ازینجا در امداد الفتاوی بر آن فتوی داده جواب عرف تاجیل الی الموت او الطلاق هم در امداد الفتاوی درج است که این در حالت رضایت است و در حالت مخالفت قبل از موت و طلاق عرف حق مطالبه است.

قال فی شرح التنبییر ولها منعه من الوطء (الی قوله) الا اذا جهل الاجل جهالة فاحشة فیجب حالا غایه. ولی الشامیه قال فی البحر فان كانت جهالة متقاربة كالنقص والدياس ونحوه فهو كالمعلوم حل الصحيح كما فی الظهرية بخلاف المبيع فانه لا يجوز بهذا الشرط وان كانت متفاحشة كأل الميسرة او الی هبوب الريح او الی ان تمطر السماء فالاجل لا یثبت ويوجب المهر حالا کذا فی غایة البیان (۱) رد المحتار ص ۲۸۷ ج ۲). فقط والله سبحانه وتعالى اعلم.

۲۵ / صفر ۱۳۰۱ هـ

سوال مثل بالا

سوال: نصف مهر یک خانم معجل ونصف دیگر آن مؤجل تعیین شد، مدت نصف مؤجل تعیین نشده بود در مؤجل به کدام مقدار تعیین نصف معجل را اداء نموده خانم وشوهر یکجا زندگی بسر می بردند چندی بعد خانم طالب نصف دیگر (مهر مؤجل) شد شوهر اگر آن مقدار مهر را اداء نکند وخاتم به خانه پدر برود آیا خانم چنین اختیار دارد ؟ وآیا در این صورت نفقه خانم بر شوهر واجب می باشد یا نی؟ بینوا توجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب: در جائیکه مراد از تأجیل مجهول در عرف تأجیل بالطلاق یا بالموت باشد در آنجا خانم حق منع نفس خود را ندارد و در جائیکه این عرف نباشد در آنجا مراد از تأجیل مجهول تعجیل باشد لذا زوجه حق منع را دارد، در صورت معروف بودن تأجیل بالطلاق یا بالموت در آنجا هم در مؤجل در مقامات مشاجره مطالبه مهر معروف است لذا در حالت مشاجره زوجه حق منع را دارد. فقط والله سبحانه وتعالى اعلم.

۲۳ / جمادی الاولی ۱۳۰۱ هـ

بعد از خلوت صحیحہ نامرد بر شوهر مهر کامل واجب می گردد

این مسئله در باب العدة ذکر می شود.

حکم مهر در صورت کم از ده درهم

سوال : اگر مهر کم از ده درهم وضع شود چه حکم دارد ؟ بینوا توجروا
الجواب باسم ملهم الصواب : ده درهم یا قیمت: ۰۲ / ۳۴ گرام نقره واجب گردد. قال
 العلامة المحقق رحمه الله تعالى و توبع العشران سماها و دونها (ردالمحتار ص ۳۰۸ ج ۳) فقط والله سبحانه
 و تعالی اعلم. ۲۵ / صفر ۱۳۰۳ هـ

شنیدن خطبهء نکاح واجب است

سوال : در دوران قرائت خطبه نکاح یا خطبه جمعه یا بیان جمعه گفت و شنید و سخن
 گفتن حاضرین و صحبت نمودن آنان با هم چه حکم دارد ؟ بینوا توجروا.
الجواب و منه الصدق والصواب : جواز ندارد:
 قال فی العلائق و کذا يجب الاستماع لسائر الخطب كخطبة نکاح و خطبة عید و محتم علی المعتمد
 ولی الشامیة (قوله و محتم) ای محتم القرآن كقوله الحمد لله رب العالمین حمد الضمیرین الخ (ردالمحتار
 ج ۳ ص ۶۹). فقط والله سبحانه و تعالی اعلم. ۲۳ / رجب ۱۳۰۳ هـ

یک لمحہ سکوت باکرہ هم اذن است

سوال : ولی از باکرہ اذن خواست در نکاح، و باکرہ در عوض انکار فوری، پنج دقیقه
 سکوت نموده پس از آن اباء و رزید آیا این انکار درست است یا خیر ؟ بینوا توجروا
الجواب باسم ملهم الصواب : اگر بعد از استیذان فوراً انکار نور زید پس یک لمحہ
 سکوت بلاعذر هم رضا گردانیده می شود بر توکیل ولی و قبل از عقد نکاح دختر حق فسخ
 توکیل را دارد اما اطلاع دادن به وکیل ضروری است چرا اگر وکیل مطلع نبود و نکاح او را
 با کسی نمود پس منعقد گردد این چنین بعد از اطلاع در نکاح بدون اذن علی الفور انکار
 شرط است، اگر علی الفور انکار نکرد اگر اندک تا خیر هم کرد پس نکاح منعقد شد.
 قال فی شرح التنویر فان ستأخنها هوای الولی و هو السنة او و کیله او و سوله او و زوجها و لیها و اخرها
 رسوله او و فضولی عدل فسکت عن رقة مختارة او ضحكت غیر مسهزة او تهسبت او بکت بلا صوت (الی
 قوله) فهو اذن ای توکیل فی الاول ان الحمد الولی فلو تعدد المزوج لم یکن سکوها اذناً و اجازة فی الغالی ان
 فی النکاح لا یوطل بموته و قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالى (قوله عن رقة) فیه به اذلیس

المراد مطلق السكوت عما لا يوليهما الخبر فتكلم بما جئى فهو سكوتهما فيكون اجازة فلو قال الحمد لله اعترت نفسى او قال هو دباغ لا اريد هذا فلهذا كلام واحد فهو رد بغير (قوله احتارة) اما لو اعلمها عطاس او سعال حين اعترت قلبا ذهب قال تعالى لا رضى او اعلمها ثم ترك فقال تعالى فذلك مخرقها لان سكوتهما عن اظهار الخبر (رد المحتار ج ۲ ص ۲۲۲) فقط والله سبحانه وتعالى اعلم. ۱۷ ربيع الآخر ۱۴۰۳ هـ

عوض قبول عقد نکاح الحمد لله گفتن

سوال : آیا بعد از ایجاب یک جانب با الحمد لله گفتن جانب دوم قبول درست است یا نه؟ علماء دیار ما میگویند که لفظ الحمد لله بر تملک عین دلالت نمی کند لذا این نکاح درست نیست بعض دیگران عرف را اعتبار داده میگویند در دیا ما الحمد لله گفتی قبول پنداشته می شود لذا این نکاح را درست قرار داده اند شما محترمین از نظر شرع مایان را با جواب درست نوازش فرمائید بینواتو جروا

در جواب این سوال فتاوی متضاد بنوری ج ۱ و غیر المدارس ارسال خدمت است ملاحظه نموده فیعله فرمائید با تحقیق عیش خویش تشفی فرمائید والّا جر عند الله اکرم

جواب بنوری قانون گراچی : در نکاح در وقت ایجاب و قبول علاوه لفظ قبلت ، تزوجت و نکحت چنین الفاظ ضروری است که دلالت کند بر ملک مؤبده مانندیکه در رد المحتار آمده است : وهو کل لفظ وضع لتملیک عین مخرج ما لا یفید التملیک اصلاً کالمرهن والودیعة وما یفید تملیک المنفعة کالاجار قالوا لا عار (ج ۲ ص ۲۶۹ طبع جدید) .

ولفظ الحمد لله در یک صورت هم بر ملک دلالت نکند نیز در این صورت عرف را هم اعتبار داده نمی شود مانندیکه در رساله - نشر العرف فی بداء بعض الاحکام علی العرف - علامه شامی فرموده : ولا اعتبار للعرف المغالف للنص لان العرف قد یكون علی الباطل بخلاف النص كما قاله ابن الهیثم (ص ۱۱۸ ج ۲) در مقام دوم فرموده : فان العرف الخاص لا یترک به القیاس فی الصحيح (ص ۱۱۸ ج ۲)

از تصریحات فوق الذکر فقهاء معلوم میشود که بالفظ الحمد لله نکاح منعقد نمی شود امداد الفتاوی ص : ۲۳۲ ج ۲ را در این سلسله ملاحظه فرمائید که از آن هم عدم جواز بنظر می رسد باید باز هم فکر نموده . فقط والله سبحانه وتعالى اعلم.

جواب از خیر المدارس ملتان : در صورت مسؤلہ اگر بعد از ایجاب ارادہ نکاح را داشته باشد عوض قبلت بہ گفتن الحمدلہ نکاح منعقد میشود اگر در عرف رائج باشد یا خیر

و فی الخلاصۃ امرأۃ قال لعل رجل زوجہ فنفی منک فقال الرجل یخداوند گاری پزیر فعم یصح النکاح ولولہ یقل الرجل ذلک ولكنه قال شأئہ ان لم یقل بطریق الطلح یصح النکاح کذا قال القاضی

الامام (خلاصۃ الفتاوی ص ۲۴۳) و کذا فی الہدییۃ ، موضوع بودن ایجاب و قبول برای تملیک عین ضروری نیست بلکہ تنها چنین بودن ایجاب کافی است در غیر آن گفتن قبلت اعتبار ندارد ولم یقل بہ احد البتہ در آئندہ احتیاط لازم باشد تا برای قبول لفظ صریح استعمال شود زیرا کہ این معاملہ نکاح است . فقط واللہ سبحانہ و تعالی اعلم .

الجواب باسم ملہم الصواب : جواب خیر المدارس درست است فقط کلمہ ایجاب برای تملیک عین کافی است در قبول این شرط نیست بلکہ در قبول سخن گفتن ہم ضروری نیست قبول بالعمل ہم متحقق می شود اضافہ شرح را در خلاصۃ الفتاوی و عالمگیری مطالعہ کنید . در امداد الفتاوی کہ بر عدم انعقاد در کدام صورت استدلال نمودہ در آن کلمہ ایجاب با عروسی است کہ در تملیک عین موضوع نبودن آن واضح است . فقط واللہ سبحانہ و تعالی اعلم .

۳ شعبان ۱۴۰۳ھ

تعیین منکوحہ کہ بہ ہر شکل نمودہ شود کافی است

سوال : آیا در مجلس نکاح گرفتن اسم منکوحہ واسم پدرش ضروری است اگر تنها اسم منکوحہ یا اسم پدرش را بگیرد مثلاً بگوید نکاح دختر زید آیا نکاح درست میشود؟

بینوا توجروا .

الجواب باسم ملہم الصواب : تعین منکوحہ چنین ضروری است کہ شوہر و شاهد کاملاً بدانند هیچ نوع اشتباہ باقی نماند اگر اسم دختر یا والدش ہم گرفتہ نشود در صورت معروف بودن بدون گرفتن اسم دختر و پدرش نکاح درست است مثلاً .

- ۱- دختر در مجلس حاضر باشد و بسوی او اشارہ شود پس نیازی نباشد بہ گرفتن اسم او .
- ۲- دختر در مجلس موجود نیست اما یا اسمش معرفت حاصل می شود کہ بہ آن اسم کدام دختر غیر شادی شدہ در آنجا موجود نیست در این صورت ہم تنها با گرفتن اسم دختر نکاح درست است و نیازی نیست بہ گرفتن اسم پدرش .

۳ کسی فقط یک دختر دارد یا چند دختر دارد اما یکی آنها بدون نکاح مانده است دیگران عروسی شده اند پس نیاز مندی نیست برای گرفتن اسم دختر، بلکه تنها گرفتن اسم پدرش کافی است.

قال العلامة ابن عابدین رحمہ اللہ تعالیٰ (قوله ولا المتکوحة مجهولة) فلورق بنته منه وله بنتان لا یصح الا اذا كانت احدهما متزوجة فیصير الى الفارغة كما فی الیازیة مبر، وفي معناه ما اذا كانت احدهما محرمة علیه فلیراجع رحمی، واطلاق قوله لا یصح حال من عدم الصحة ولو جرت مقدمات الخطبة من واحدة منهما بغيرها التعمیر المتکوحة عند الشهود فانه لا بد منه من علی قلب وظاهره انما لو جرت المقدمات من معينة وتمیزت عند الشهود ايضا یصح العقد وهي واقعة الفتوی لان المقصود فی الجهالة وذلك حاصل بتعيينها عند العاقدین والشهود وان لم یصرح باسمها كما اذا كانت احدهما متزوجة، ویؤید ما سأل فی من انما لو كانت غائبة وزوجها وکیلها فان عرفها الشهود وعلموا انه ارادها کفی ذکر اسمها والا لا بد من ذکر الاب والجد ايضا، ولا یحلی ان قوله زوجت بنتی وله بنتان اقل ایها ما من قول الوکیل زوجت فاطمة ویأتی تمام ذلك عند قوله وحضور شاهدين حرین وعند قوله غلط وکیلها الخ (رد المحتار ص ۲۸۸ ج ۲).

وقال تحت (قوله وشرط حضور شاهدين) والظاهر ان المراد بالمعرفة ان يعرفها ان المعقود علیها هي فلانة بنت فلان القلانی لا معرفة شخصها، وان ذکر الاسم غیر شرط بل المراد الاسم او ما یعینها مما یقوم مقامه لها فی البحر، لو زوجه بنته ولم یسمها وله بنتان لم یصح للجهالة بخلاف ما اذا كانت له بنت واحدة الا اذا سألها بغير اسمها ولم یهیز الجاه فانه لا یصح كما فی الصحیحین اه، وفيه عن الذعیری اذا كان للمزوج ابنة واحدة وللقابل ابن واحد فقال زوجت ابنتی من ابنتک بمیز النکاح وان كان للقابل ابنتان فان سمي احدهما باسمه صح الخ وفيه عن الخلاصة ان الزوجها اخوها فقال زوجت اخیت ولم یسمها جاز ان كانت له اخ واحدة وانظر ما قدمناه عند قوله ولا المتکوحة مجهولة (رد المحتار ج ۲ ص ۲۸۸) فقط والله سبحانه وتعالی اعلم.

۵/ محرم ۱۳۰۷ هـ

در ایجاب وقبول الفاظی شرط است کہ با آن انعقاد نکاح بیاید

سوال : زید در محضر عام به یک خانم گفت آیا برای بنمایم چنین وظیفه کہ با آن مشکلات تو آسان شود بعد از آن برای او گفت بگو (زوجت نفسی منک) و او را گفت قرائت کن ! خانم همان الفاظ را تکرار نمود پس از آن زید گفت (وقبلت) پس از آن زید دعوی

نمود که با این خانم نکاح من قائم شد در حالیکه نی آن خانم مفهوم آن الفاظ را دانست و نی حاضرین، حالا شمایان تحریر نمایند که حکم شرع در این حصه چیست؟ بینوا تو جروا

الجواب باسم ملهم الصواب : این نکاح منعقد نشده بنا بر دو علت :

۱. با گفتن این الفاظ مقصد خانم انشاء نکاح نیست بلکه او حکایه این الفاظ را تکرار نموده.

۲. برای انعقاد در ایجاب و قبول گفتن چنین الفاظ شرط است که با آن متعاقدين و گواه بدانند و علم داشته باشند بر انعقاد نکاح :

قال العلامة المحقق رحمه الله تعالى و شرط حضور شاهدين حرين او حر و حر تین مکلفین سامعین قولهما معاً علی الاصح فاهمین انه نکاح علی المذهب بحر، وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالى (قوله فاهمین الخ) قال فی البحر جزم فی التعیین بأنه لو عقد البحر قهیدین لریفهما کلامهما لم یجز و صحه فی الجوهر قول فی الظهیریة والظاهر انه یشرط فهم انه نکاح و اعتار فی الخانیة فکان هو المذهب لکن فی الخلاصة لو یحسنان العربیة فعقدایها والشهود لا یعرفونها اختلف المشایخ فیها والاصح انه ینعقد اذا لقیب اختلف التصحیح فی اشتراط الفهم او حمل فی النهر ما فی الخلاصة علی القول بأشترط الحضور بلا سماع ولا فهم ای وهو خلاف الاصح کما مر، ووفق الرحمی بحمل القول بالأشترط علی اشتراط فهم انه عقد نکاح والقول بعدمه علی عدم اشتراط فهم معالی الالفاظ بعد فهم ان المراد عقد النکاح (رد المحتار ص ۲۱۱ ج ۲). فقط والله سبحانه و تعالی اعلم.

۵۷ محرم ۱۳۰۷ هـ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِأَعْمَالِهِمْ خَوْفُونَ ۝ إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَلَا تَمُوتُهُمْ خَيْرٌ مِّمَّا مَلَكَتْ ۝﴾
 ﴿فَمَنْ أَتَقَىٰ رَوْحَهُ ذَٰلِكَ فَأَرْوَحُكَ هُمُ الْعَادُونَ ۝﴾

حفظ العیاء بتحریم متعة النساء

- قوم شیعه در دجل و فریکاری و مکاری و عیاری ضرب المثل دارند از جالاکي بسا اعمال و عیاء خویش را در بین مسلمانان رواج کرده اند.
- که یکی از آن مسائل مسئله متعه است شیعه ها اکابرین و معتقلین اسلام را بر این معتقد ساخته اند که در ابتدای اسلام متعه حلال بود.
- در این رساله ارشادات صریح قرآن و حدیث و فیصله های واضح عقل و دانش ثابت کرده که در اسلام چنین بی حیائی را یک لطمه هم جواز داده نشده است.

تحقیق متعه

سوال : بر حرمت متعه چه دلیل است و در کدام سنه تحریم متعه وقوع پذیر شده بالتفصیل تحریر فرمائید ؟ بینوا توجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : متعه مروجه اهل تشیع هیچگاه در اسلام جواز نداشت قبل از اسلام در زمانه جاهلیت این بدکاری رائج بود اسلام از ابتداء آنرا حرام قرار داده است تحریم متعه بانصوص قرآنی ثابت شده.

۱ وَالَّذِينَ هُمْ لِأَعْمَالِهِمْ خَوْفُونَ ۝ إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَلَا تَمُوتُهُمْ خَيْرٌ مِّمَّا مَلَكَتْ ۝
 ﴿فَمَنْ أَتَقَىٰ رَوْحَهُ ذَٰلِكَ فَأَرْوَحُكَ هُمُ الْعَادُونَ ۝﴾ (سورة المؤمنون و معارج).

قرآن کریم حلال بودن جماع را بر دو چیز (زوجیت و ملک یمین) منحصر فرموده که این حکم برای تاکید مکرراً در دو صورت آمده در صورتیکه متعه زن در یکی از این دو صورت هم داخل نیست.

در صورت متعه زوجه نیست زیرا که لوازم زوجیت، میراث طلاق، عدت، نفقه، کسوت،

ایلاہ، ظہار، امکان لعان و حصول احسان بالوطی وغیرہ کہ این اشیاء در اینجا متحقق نشود۔
 و ظاہر است کہ خانم متعہ مملوکہ ہم نیست زیرا کہ بیع، ہبہ، تصدق اعتاق وغیرہ
 تصرفات در آن جواز ندارد فانتنی الملزوم بانتفاء اللزیم شخصاً علماء شیعہ مسلک نیز
 معترف اند کہ متعہ زن در زوجیت داخل نیست مانندیکہ در کتاب اعتقادات ابن بابویہ
 تصریح شدہ۔

اسباب حل المراءا عدداً اربعة النکاح و ملک الیمین و المتعہ و التحلیل الخ و قد روی ابو بصیر فی
 الصحیح عن ابی عبد اللہ الصادق الہ سئل عن المتعہ الی من الاربعۃ قال لا الخ۔ (۲) قَوْلَانِ عِفَّتُهُ اَنْ
 لَمْ تُغْبِلُوْا فَاَوْجِدْتُمْ اَوْ مَا مَلَکَتْکُمْ اَيْمَانُکُمْ (سورہ النساء)

وقتیکہ جهت تعدد زوجات خوف حق تلفی خانم است پس بر یک منکوحہ اکتفاء کنید
 و یا بر مملوکات اکتفاء کنید در آیات کریمہ بیان آن صورت مقصود است کہ در آن خوف
 حق تلفی نباشد و این معنی در متعہ و تحلیل نسبت بہ منکوحہ و مملوکہ اضافہ تر است چرا
 مملوکہ چنین بعض حقوقی دارد کہ اداء نکردن آن ظلم است بخلاف زن متعہ کہ علاوہ
 اجرت مقررہ دیگر کدام حقی ندارد در تحلیل این حق ہم نیست سودای مفت و مجانی است
 پس اگر متعہ و تحلیل مباح میبود ہر آنہ در اینجا از آن یاد آور میشد زیرا در اینجا خوف
 حق تلفی وجود ندارد لذا در معرض بیان از سکوت حصر مستفاد است۔

(۳) وَلَیْسَتْ فَرَسٌ اَلِیْمٌ لَّا یُؤْتُوْنَ دِیْنَاً عَلٰی یَدِیْہِہِ لِّلْمُؤْمِنِیْنَ قَطْلَہِ (سورۃ مؤمنون)

اگر متعہ و تحلیل جواز داشتہ میبود پس امر استعفاف را چہ ضرورت است ؟

(۴) وَمَنْ اَلْمُشْتَطِعْ وَلَکُمْ طَوْلَا اَنْ یُدْرِکَ الْمُحْصِلُہِہِ الْاَوْ مَا یَاھِیْہِ اَنْ یَمْلَکَتْ اَيْمَانُکُمْ (الی قولہ
 فَلَا فِیْہِ مِنْ کُھٰی الْعَتَمَةِ وَلَکُمْ اَنْ تَصْبِرُوْا اَوْ لَکُمْ (سورہ النساء)

اگر متعہ و تحلیل جواز میداشت پس خوف زنا و حاجت بہ صبر از کجا متحقق میشد ؟
 و در حالت عدم استطاعت حرۃ حکم بہ نکاح مملوکہ چرا دادہ میشد ؟ در حالی کہ متعہ بہ
 قانون (کل جدید لذیذ) زیادہ بہتر بود۔

(۵) در قرآن کریم ابتداءً بیان محرّمات شدہ بعد از آن می فرماید : (وَأَجَلٌ لَّکُمْ مَّا وَزَّاءَ
 لَکُمْ اَنْ تَنْکَحُوا اَمْثَلُ الْکُھٰ) یعنی برای حلت فرج صرف نمودن مهر، نفقہ وغیرہ ضروری است
 در آن تحلیل فروج و اعارہ آن (کہ نزد اہل تشیع مباح است) باطل است زیرا کہ تحلیل

سودای مفت واحسان محض مالک شدن فرج است بعد از آن فرمود (مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَاهِلِينَ) یعنی به این شرط نکاح جواز دارد که خانم را برای خویش مخصوص نموده و از تعلق گرفتن با دیگران آنرا محفوظ داشتن منظور او تنها قضای شهوت و خالی نمودن ادعیه منی نباشد بنا بر این شرط بطلان متعه مصرح است زیرا که زن متعه همه روزه طلبگار یاری جدید باشد بعد از شرایط نکاح بر حل نکاح تفریع فرموده می فرماید: (لَمَّا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِمْ وَلِهِيَ) (یعنی بعد اگر از نکاح باوطی استمتاع نمودید پس بر شما مهر کامل لازم گردد، در غیر آن نصف مهر لازم است).

اهل تشیع در معنای آیات (لَمَّا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِمْ وَلِهِيَ) قَائِلُونَ أَنَّهُمْ قَرِيبَةٌ میگویند که این متعه است ونسبت آنرا به عبدالله بن مسعود رضی الله عنه میکنند که افتراء محض است اگر چه بعض تفاسیر غیر معتبر آنرا نقل نموده اند زیرا که اهل تشیع بعض روایات کوچک را چنین تشهیر داده اند که حتی بعض اهل حق را در اشتباه قرار داده اند مانندیکه صاحب هدایه اشتباهاً نسبت روایت جواز متعه را بسوی امام مالک رحمه الله نموده است در حالیکه امام مالک رحمه الله در مؤطا روایات حرمت متعه را تخریج نموده پس نسبت روایت جواز بسوی حضرت ابن مسعود رضی الله تعالی عنه خلاف روایت نظم قرانی است وروایت خلاف نظم قرآن در تفسیر قابل قبول نمی باشد اگر که از صحابی هم منقول شده می باشد منقطع ساختن آیات از ماقبل ومحمول نمودن بر ابتدای کلام باطل است، حرف فاء مدخولش را با ماقبل ربط دهد طبق تفصیلی که قبلاً بیان نمودیم آنکه منقول است از ابن مسعود رضی الله تعالی عنه که او در (لَمَّا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِمْ وَلِهِيَ) (إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى) را قرائت می کند، جوابات آن قرار ذیل است.

- (۱) اول صحت این روایت یقینی نیست زیرا که در کتب معتبره این روایت نقل نشده.
- (۲) اگر این روایت ثابت هم شود این قرائت منسوخ شده است که حجت نتوان شد بالخصوص در صورت مخالفت آن منسوخ وشاذ از آیات صریح.
- (۳) اگر نسخ تسلیم هم نشود باز هم آیات بر متعه دلیل نمی باشد زیرا که (إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى) متعلق است با استمتاع نه با عقد بر خلاف متعه که در آن برای نفس عقد مدت متعین است نه برای استمتاع پس معنی چنین شد که: اگر شما از منکوحه خویش تا مدت معین استمتاع

نمودید پس مهر واجب گردد یعنی حکم مهر معجل را بیان نمود در احکام القرآن آمده است
 ی: لان الاجل یجوز ان یکون حلالاً علی المهر فیکون تقدیر: (لَا تَجْزِیْ لَکُمْ بِهِمْ وَلَیْسَ بِکُمْ اِلَیْهِمْ اِلَّا اَجَلٌ مُّسَمًّی
 فَاَنْتُمْ مِّنْهُمْ وَهُمْ مِّنْکُمْ وَلَکُمْ اُولَی الْاَجَلِ).

فائدہ : قید استمتاع این است کہ در عرف عموماً مهر معجل داده نمی شود بلکه وجوب
 مهر متعلق گردیده با نکاح در طول عمر جهت رفع این توهم قید نہاد و توضیح نمود کہ
 تاجیل فی المهر موقوف باشد براضیت و اختیار خانم در غیر آن در شرع باو طی بار اول مهر
 واجب می گردد و اگر (اِلَیْ اَجَلٍ مُّسَمًّی) با عقد متعلق باشد پس لازم گردد کہ نزد اهل تشیع
 متعہ نامدت العمر درست نیست در حالیکہ این بہ اجماع شیعه ہا درست است نیز سباق
 آیت (مَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ مَعَهُمْ طَوْلًا) ہم در حصہ نکاح است پس منقطع نمودن آیات وسط را از
 سباق و سباق و بر متعہ حمل نمودن تحریف صریح می باشد پس حرمت متعہ تا قیامت از
 قرآن و حدیث ثابت شد بر روایت حضرت علی علیہ السلام روایت حرمت متعہ آنقدر شہرت یافتہ
 کہ حضرت حسن و محمد بن الحنفیہ علیہ السلام و تمام اولاد آنان آنرا روایت نمودہ اند، در بخاری،
 مسلم و دیگر کتب حدیث بہ طرق متعدد این روایت ثابت شدہ بلکہ در کتاب شیعه امامیہ
 در استبصار (ص ۷۷ ج ۲) و در فروع کافی ج ۲ صفحہ ۱۹۲ و در تہذیب ہم از حضرت علی
 رضی اللہ عنہ روایات حرمت متعہ موجود است.

اپنے من میں ڈوب کر پا جا سرائی زندگی تو اگر میرا نہیں بتا نہ بن اپنا تو بن

توجہ : در خواست خود چراغ زندگی را خاموش ساخت اگر تو مرا بنامی کردی پس
 خود را بناکن .

شیعہ ہا میگویند در جنگ خیبر متعہ حرام گردانیدہ شد اما در جنگ او طاس پس حلال
 گردانیدہ شد حضرت عمر رضی اللہ عنہ آنرا در دور خلافت خود حرام گردانید در حالیکہ
 آنحضرت علیہ السلام آنرا حلال گردانیدہ بود این محض افترا است اگر متعہ حلال می بود
 هیچگاہ حضرت علی رضی اللہ عنہ حضرت ابن عباس رضی اللہ عنہ را در تجویز متعہ زجرأ
 نمی گفت کہ در حقیقت ابتداء حرمت متعہ چندان شائع نشدہ بود بناً حضرت عمر رضی
 اللہ عنہ بہ قصد اشاعت آن تخویف و زجر می فرمود تا خاص و عام از حرمت آن آگاہ گردد.
 تجویز ابن عباس رضی اللہ عنہ متعہ را تنها و تنها در حق مضطر بود کہ مفطر را اکل لحم

الخزیر واکل المیتة جواز دارد که از آن هم پس رجوع فرمود این چنین نکاح که به اضرار نیت فرقت باشد یا نکاح موقت هم در حکم متعه قرار دارد. مانندیکه در فتح مکه نکاح موقت تعبیر به متعه کرده شد پس دانسته شد که حکم جواز حضرت ابن عباس رضی الله تعالی عنه از همین قبیل است که شخصاً حضرت ابن عباس رضی الله عنه در تائید این قول میفرماید:

هیثم قال کان الرجل یقدم البلدة لیس له بها معرفة فیتزوج المرأة بقدمه یزی انه یقیم فصطفه معاهه و تصالح له شبهه (ترمذی ص ۱۳۳ ج ۱) وروی اسدالحارثی من طریق الخطابی الی سعید بن جبیر قال قال ابن عباس لقد سار مع قتیبة الکرمان وقالوا شعر اقال وما قالوا قلص قالوا :

قلص للشیخ لما طال مجلسه یا شیخ هل لك فی قتیبة ابن عباس

فی غیبة رخصة الاطراف الیة تكون معوالک حتی مصدر العاس

فقال سبحان الله ما بهذا القتیبة انما هی کالمیعة والدم والحرم الخلیز، فکذا ذکره الخطابی فی معالم السنن ص ۱۹۴ وایضاً نقل الخطابی قبیل هذا ان ابن عباس کان یحاذل فی اباحتها للمضطرب الیه لطول العزبة وقلة الهسار والجمدة ثم توقف عنه وامسک عن الفتوی به. وروی الترمذی رحمه الله تعالی عنه قال انما کانت المتعة فی اول الاسلام حتی نزلت الاية الاصلی آراء وجههم أو ما تمکنک أممائهم، قال ابن عباس رضی الله تعالی عنهما فکل فرج سواهما فهو حرام.

مقصود این نیست که اسلام ابتداء متعه را اجازه داده بود بلکه در ابتدای اسلام این رسم جاهلیت بود که از ابتدا در دین اسلام حرام گردانیده شده است آیات مذکوره مکی است بنا بر عقل و در ایت بنا بر دلایل ذیل متعه مذموم و قبیح است:

(۱) جمع نمودن و دوطرفه در یک رحم به اتفاق همه مذاهب حرام است صفت مابه الامتیاز انسانان از حیوانات حفظ نسب است اهتمام حفاظت پنج چیز در همه ادیان ضروری بوده است. اولها حفظ النفس، ثم حفظ الدین، ثم حفظ العقل، ثم حفظ النسب، ثم حفظ المال - ازینجا شریعت بر قصاص، جهاد، اقامت حدود و تحریم مسکرات و زنا و متعه و حرمت سرقه و حرمت غصب تاکید فرموده.

(۲) در متعه بی حیائی و بی غیرتی ظاهر است حیاء و غیرت نزد همه ملت ها محمود و ضد آن بی غیرتی نزد همه مذموم است.

(۳) در متعه تضییع الاولاد که اهلاک معنوی است می باشد مانند ولد زنا کفیل و سرپرست

خانم متعه نیز کسی نمی باشد.

(۴) اگر ولد مؤنث و ختر پیدا شود متعه کنندگان بر نکاح آن در کفو قادر نباشند و در غیر کفو ذلت و رسوائی این نکاح است.

(۵) در متعه دانسته نشود که با کدام خانم متعه نموده و کدام کدام اولاد از متعه او تولد شده بالخصوص در سفر احياناً بنا بر ناواقفیت با دختر پیدا شده از نطفه خویش نکاح متعه کند علی هذا القیاس جهت متعه با خاله عمه همشیره و نواسه خود وقوع و طی صورت گیرد.

(۶) جهت متعه حکم میراث کاملاً باطل می گردد زیرا که جهت متعه از اولادهای پیدا شده خویش علم داشته نباشد تا بر آنان ترکه را تقسیم کند این چنین ترکه ولد خلق شده از متعه تقسیم نمی شود چرا که پدر برادر و همشیره های او معلوم نمی باشد زیرا که قبل از یاد آوری تمام ورثه میراث بر کسی تقسیم نشود پس جهت متعه احکام شرع کاملاً باطل گردد و در نوع انسانی فساد بزرگ لازم گردد ازینجا خداوند حل و طی را در دو سبب (نکاح ظاهر التابید و ملک یمین) منحصر نموده که نوع انسانی از فساد مذکوره در امن شوند.

(۷) در نکاح اگر که تملیک عین بضعه نیست بلکه تملیک منافع بضع است اما با آن مشابهت نکاح با تملیک اعیان می آید نه با اجاره زیرا نکاح بالاتفاق بدون توقیت درست است، و اجاره بدون توقیت یا تعین عمل فاسد است، پس وقتیکه مشابهت نکاح با تملیکات اعیان می آید مانند بیع، هبه صدقه و غیره تملیکات اعیان جهت توقیت باطل باشند این چنین در حصه نکاح توقیت مبطل است و وقتیکه بطلان نکاح متعه تثبیت شد پس متعه از آن هم فبیح تر است و مفاصد دینی و دنیوی هم دارد.

تاریخ تحریم متعه

روایات متعلق با این موضوع زیاد مختلف است تحریم متعه در مقامات ذیل در این روایات مذکور است.

(۱) در غزوه خیبر محرم سنه ۶ هـ: اخرج البخاری رحمه الله تعالی فی کتاب النکاح عن الحسن بن محمد بن علی و اخیه عبد الله عن ابیهم ان علیاً رضی الله تعالی عنه قال لاین عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه و سلم نهی عن المتعة و عن الحمر الا هلیة من غیره.

(۲) در عمره القضاء در ماه ذی الحجه ۶ هـ: کما فی روایة الحسن البصری اخرجها عبد الرزاق

من طریقہ و زاد ما کانت قبلها ولا بعدها و هذه الزیادة معکرة من رواتها عمرو بن عبید و هو ساقط الحدیث و قد اخرجه سعید بن منصور من طریق مصیحة عن الحسن بدون طلة الزیادة (فتح الباری)

(۳) در غزوه الفتح در ماه رمضان ۸ھ (رواه مسلم)

(۴) در غزوه حنین ماه شوال ۸ھ - اخرج النسائی و الدارقطنی الحدیث الاول الذی فیہ ذکر

خیبر بروایة عبد الوهاب الثقفی عن یحیی بن سعید عن مالک و فیہ لفظ حدیث من کان خبیبر

(۵) غزوة اوطاس شوال سنه ۸ھ - اخرجها مسلم من حدیث سلمة بن الاکوع رضی الله تعالی عنه

(۶) غزوة تبوک ، رجب سنه ۹ھ - اخرجها اسحق بن راهویه و ابن حبان من طریقہ من حدیث ابی

هريرة رضی الله تعالی عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم لما نزل بغزوة الوعا ع رأی مصابیح و سمع نساء

یہکین فقال ما هذا فقالوا یا رسول الله نساء كانوا ممتعوا منہن فقال هذه المتعة النکاح و الطلاق

و الميراث و اخرجه البخاری من حدیث جابر رضی الله تعالی عنه قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه

وسلم الی غزوة تبوک حتی اذا کان عند العقبة ما یل الشام جاءت نسوة قد کنا ممتعاً بہن یظفن

برحالیہن جاء رسول الله صلی الله علیه وسلم فذکرنا ذلك لہ قال فغضب و قام عظیماً ثمحمد الله و اتثنی علیہ

و ملی عن المتعة فتواعدنا یوم غد فسمیت غزوة الوعا (فتح الباری).

(۸) حجة الوداع سنه ۱۰ھ - اخرجها ابو داؤد من حدیث الربیع بن سیرة عن ابيه رضی الله تعالی عنه

و جوه التوفیق : برای دانستن وجوه التوفیق تنقیح موارد نہی سلسلہ وار قرار ذیل تقدیم

میشود : (۱) غزوة خیبر :

(۱) حکي الميجلي عن الحميد بن اسلميان بن عبيدة كان يقول قوله يوم غزوة متعلق بالحرم الاهلية لا

بالمتعة. از ابن عیینہ بطریق متعدد تثبیت شدہ کہ در یوم خیبر فقط و فقط لحوم حمر منع

قرار داده شد نی متعہ.

(۲) وقرع متعہ در یوم خیبر از روایات ثابت نشدہ لذا در یوم خیبر نہی از متعہ نیامدہ.

(۳) حضرت علی رضی الله عنه پیشنہاد حضرت ابن عباس رضی الله عنه را در حصہ جواز

متعہ تردید نمود و فرمود (انک رجل ناکه) و بر حرمت متعہ ازین حدیث استدلال کرد، اگر یوم

خیبر ظرف تحریم متعہ قرار داده میشد پس احتجاج حضرت علی رضی الله عنه بر ابن عباس

رضی الله عنه چگونه درست میشد و قتیکہ بعد از غزوة خیبر درفتح مکہ ہم رخصت متعہ

ثابت می بود.

عدم تعلق حرمت متعه با يوم خيبر بنا بر مه علت درست نیست .

اول : اینکه بخاری در کتاب المغازی و کتاب الذبائح و ترک الحیل و در روایات متعدد مسلم تعلق يوم خيبر صراحة بامتعه است .
دوم : در خيبر ذکر وقوع متعه اگر که در روایات نیامده مع هذا بنا بر علت های ذیل این علت قابل قبول نباشد .

(۱) بنا بر عدم علم یا عدم ذکر استدلال بر عدم وجود کرده نشود .

(۲) برای نهی عن المتعه وقوع متعه ضروری نباشد جهت سفر و غربت مجاهدین احتمال وقوع متعه بود پس از آن منع فرموده شد .

(۳) روایت است از ابن مسعود و سهل بن سعد رضی الله عنه که علت اجازه متعه مشقت غربت و حاجة النساء مع قلتهم بود در سفر جهاد لذا در غیر غزوه خيبر جهت کثرت کنیزان موقع (نهی عن المتعه لارتفاع سبب الإباحة) بود اگر که در خيبر متعه واقع نشده بود .

(۴) اباحت متعه در آن مغازی شده که بعید المسافت بوده و در خيبر این علت موجود نبود زیرا که خيبر نزدیک مدینه بود لذا ضرورت نهی عن التمتع واقع شد .

علت سوم اینست : احتمال دارد که حضرت علی رضی الله عنه از رخصت فتح مکه اطلاعی نداشت زیرا که نهی عنقریب واقع شده بود نیز در فتح مکه رخصت هم فقط سه يوم بود جهت قرب نهی و قلت ایام رخصت حضرت علی رضی الله عنه از رخصت اطلاع نیافت ازینجا ابن عباس رضی الله عنه به روایت خيبر احتجاج نمود .

پس در يوم الخيبر نهی عن المتعه ثابت است و در غزوه فتح مکه لفظ الی يوم القيمة بر آن دلیل است که قبل از آن در خيبر تحریم شده بود مگر الی يوم القيمة نبود نیز اگر تعلق يوم خيبر تنها با لحوم حرم می بود پس چرا حضرت علی رضی الله عنه متعه را بر آن علاوه ساخت اما جواب داده شود که چونکه ابن عباس رضی الله عنه قائل هر دو رخصت بود ازینجا حضرت علی رضی الله عنه هر دو رخصت را تردید نمود .

(۲) عمرة القضاء :

(۱) لا یصح فیها الاثر لكونه عن فرسل الحسن ومراسله جمعیه لانه كان یاخذ عن كل احد (فتح الهاری) .

(۲) علی تقدیر ثبوت عدایام عمره القضاء: مراد ایام غیر برپا شد: لکومہما فی سئلۃ واحدۃ.

(۳) در غزوہ فتح بعد از سه یوم رخصت نہی مؤبد الی القیامہ با احادیث صحیح و صریح تثبیت شدہ است.

(۴) غزوہ حنین :

(۱) از طرق قویہ این روایت لفظ خیبر است لذا لفظ حنین اشتباہ راوی است (فتح الباری)
(۲) در این روایت ذکر وقوع متعہ نیامدہ تنها نہی مذکور است لذا تکرار نہی برای تاکید و مزید اشاعت آمدہ است.

(۳) حنین و فتح مکہ ہر دو در یک سال صورت گرفته اند لذا بر فتح مکہ اطلاق ایام حنین نمودہ شد.

(۴) رخصت غزوہ فتح در غزوہ حنین ہم باقی بود از آن نہی کردہ شدہ زیرا کہ حنین متصل فتح مکہ صورت گرفته بود اما این توجیہ درست نیست زیرا در مسلم و غیرہ احادیث صحیح مصرح است کہ قبل از خروج از مکہ متعہ تادم قیامت حرام گردید.

(۵) بعضی ہا گفتہ اند کہ غزوہ حنین و غزوہ اوطاس یک غزوہ است لذا در ہر دو یک توجیہ نمودہ شدہ اما صحیح اینست کہ ہر دو جدا جدا غزوات اند در وقت فتح مکہ بعض قبائل از مکہ فرار نمودہ در حنین گردہم آمدند لذا در حنین غزوہ صورت گرفت بعداً بعض قبائل از حنین بسوی اوطاس رفتند آنحضرت علیہ السلام قصد تعقیب آنان را فرمود :

(۵) غزوہ اوطاس :

(۱) در آن فی غزوۃ اوطاس، نہ بلکہ عام اوطاس است کہ مراد از آن غزوۃ الفتح است.
(۲) بعضی ہا در اینجا ہم همان توجیہ را نمودہ اند کہ در حصہ غزوہ حنین بیان نمودہ تحت عنوان شمارہ (۴) مذکور شدہ اما درست نبودن آن با دلائل در فوق بیان گردید.

(۶) غزوہ تبوک :

(۱) وقوع تصریح متعہ در غزوہ تبوک نشدہ ممکن قبل از تحریم با آن دوشیزگان متعہ شدہ باشد و تودیع پستر واقع شدہ باشد و نہی را برای مزید تاکید فرمودہ باشند.

(۲) نہی اول واقع شدہ مگر بعضی ہا از آن اطلاع نداشتند و رخصت می پنداشتند پس از آن آنحضرت علیہ السلام منع فرمود. و غضبناک شدن آنحضرت علیہ السلام ہم بر ہمین

دلیل است که نهی قبلاً واقع شده بود همین صحیح است کما سیجی.

(۳) در حصه تبوک دو روایت آمده (۱) روایت ابوهریره رضی الله تعالی عنه دوم روایت جابر رضی الله تعالی عنه این هر دو روایت ضعیف قرار داده شده زیرا که در روایت اول مؤمل بن اسماعیل عن عکرمه بن عمار است که هر دو ضعیف اند در روایات دوم عباد بن کثیر ضعیف است. (فتح الباری)

۷. حجة الوداع :

(۱) در آن از ربیع بن سبره خلط واقع شده زیرا از همین ربیع بن سبره روایت اصح و اشهر در حصه فتح مکه منقول است و قتیکه در یک واقعه الفاظ متعارض منقول شود ترجیح متعین می باشد.

(۲) در روایت حجة الوداع تنها نهی منقول است ذکر وقوع متعه نیامده لذی محض بر تاکید و مزید اشاعت محمول باشد.

(۳) قال فی فیض الباری واما من ذکرها فی حجة الوداع فقد تكلم بكلام يهبه الاغلو طات فان المراد منها متعة الحج (رفض الحج الى العمرة) دون متعة النساء. (فیض الباری ج ۳).

حاصل تحقیق فوق چنین است که مواضع تحریم متعه تنها در خیبر و فتح مکه به طریق درست ثابت است در حصه خیبر هم یک مقدار بحث گذشت نزد بعض محدثین يوم خیبر تنها بالحوم حرم تعلق دارد روایت های متعه از راوی در تقدیم و تاخیر واقع شده اما معروف اینست که نسخ متعه مرتین شده بار اول در خیبر بار دوم در فتح مکه این چنین منقول است از امام شافعی رحمه الله ما وردی آنرا در حاوی و نووی رحمه الله و غیرها هم آنرا ترجیح داده اند.

بعضی ها تطبیق داده اند قبل از فتح مکه در تمام مواضع علت اباحت آن بعد مسافت سفر با مشقت بوده که بعد از تکمیل حاجت نهی وارد شد بالاخره در فتح مکه تحریم مؤبد الی يوم القيامة اعلان شد لذا در ابتداء غزوه تبوک نهی نموده شد باوجودیکه در این سفر مشقت بعد مسافت هم بود و قتیکه بعد از نسخ این سفر اول بود لذا در ابتداء منع فرموده شد حدیث روایت تبوک در نسخ متعه فی السفر دلیل صریح است و در حصه حجة الوداع اگر اشتباه ربیع بن سبره تسلیم نشود پس این نهی حمل شود بر تاکید همین توجیه زیاد درست است که تحریم متعه در مکه نازل شده زیرا که نصوص محرمة (الاصل الزواجر او ما ملکت ايمانهم)

مکيه اند مگر هنوز اشاعت نیافته بود ازینجا بعداً بنا بر تاکید و مزید اشاعت چندین مرتبه انحضرت علیه السلام از آن نهی فرمود و آن روایت سه يوم در غزوه فتح در حصه اباحت آن اباحت منعه نه بلکه اباحت نکاح موقت بود که صورتاً آنرا انحضرت علیه السلام نکاح گفته جواز ارایه فرمودند اجتهداً اما به واسطه وحی متنبه شدند که این هم معنی منعه است پس آنرا هم منع و حرام قرار دادند. فقط والله سبحانه وتعالى اعلم. ۲۵ / محرم ۱۳۴۳ هـ

مثل سوال بالا

سوال : یک مولوی صاحب می فرماید در اسلام هیچگاه جواز متعه وارد نشده در حالیکه از روایت صحیح به نظر می رسد که متعه جواز داشت اما بعداً منسوخ گردید آیا نظر این مولوی صاحب درست است یا خیر؟ بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : حضرت شاه عبدالعزیز رحمه الله هم از اباحت متعه منکر بود بالاخره شاه انور شاه رحمه الله او را با دلائل قانع ساخت دلائل در فیض الباری به الفاظ ذیل منقول است :

قلت وما ظهر لي في هذا الباب وان لم يقله احد قبلي ان المتعة بالمعنى المعروف لم تكن في الاسلام قط ولكنها كانت نكاحاً محرم قليل لابلية الاستدامة بل باظهار الفرقة في النفس بعد حين والظاهر ان تحديد المهر بعشر لا دراهم كان بعدة وهذا النوع من النكاح يجوز اليوم ايضاً الا انه يحظر عنه ديانة لا ضمانية الفرقة ويؤيده ما عند الترمذي ص ۱۳۳ ج ۱، عن ابن عباس رضي الله تعالى عنهما باسناد فيه كلام كان الرجل يقدم البلدة فليس له بها معرفة فيزوج المراهقة ما يرى انه يقيم فصطط له معاه وتصلح له شيء فهذا صريح في انه كان نكاحاً مع اظهار الفرقة واما التصريح بثلاثة ايام كما في بعض الروايات فليس كما فهموه بل الوجه فيه ان المهاجرين لم يكونوا رخصوا في اقامتهم عمدة بعد الحج فوق ذلك لاجازة المتعة لثلاثة ايام لهذا الا لان المتعة احلت لثلاثة ايام فليس الفرق الا ان النكاح مع نية عدم الاستدامة كان مرغماً في اول الامر ثم عاد الامر الى اصله كما كان ولم يرخص فيه ايضاً فهذا هو المتعة عندى اما ان المتعة بالمعنى الذى رخصه لثلاثة ايام ان يكون أبهى في الاسلام قط وقال بعضهم في فسح الحج الى العبره ايضاً نحوه فانكروه رأساً كما انكروا المتعة في الاسلام غير اني تفردت بانكروا المتعة اما في فسح الحج الى العبره لانفسهم في ناس قبلي واعتار الجمهور انه كان ثم نسخ (فيض الباري ص ۱۳۸ ج ۲).

خلاصہ تقریر حضرت شاہ عبدالعزیز رحمۃ اللہ علیہ اینست کہ آیات (الا علی الواجهہ او ماملکک یاہماہم) دو مرتبہ در مکہ نازل شدہ است کہ از آن تحریم متعہ ظاہر میشود اما اشاعت آن نشدہ بود ازینجا آنحضرت علیہ السلام چندین مرتبہ آنرا تشییع نمودند ثابت نیست کہ آنحضرت علیہ السلام باوجود نصوص قرآنیہ محرمہ متعہ بار دیگر متعہ را جواز دادہ باشد و اجازہ در فتح مکہ نیز اجازہ نکاح موقت است نہ اجازہ متعہ زیرا نکاح موقت صورتاً نکاح است ازینجا آنحضرت علیہ السلام اجتہاداً آنرا جواز دادہ بودند مگر او علیہ السلام توسط وحی متنبہ گردانیدہ شد کہ این نکاح ہم معنای متعہ است پس آنحضرت علیہ السلام تحریم آنرا نیز اعلان فرمودند.

خلاصہ اینکہ متعہ شیعیان را کہ کاملاً بی حیانی است در اسلام قطعاً جواز دادہ نشدہ تنها در جاہلیت مروج بود اسلام در ابتداء آنرا حرام قرار داد البتہ جهت نبودن نص در حصہ نکاح موقت و نکاح متعہ بہ ضمار نیت فرقت را اجتہاداً جواز دادہ بود کہ بعداً بہ توسط وحی غیر متلو در آیات محرمہ داخل گردانیدہ شدہ و حرمت آن واضح گردید. فقط واللہ سبحانہ و تعالی اعلم.

۲۵ محرم ۱۴۳۳ھ

مثل سوال بالا

سوال : وفتیکہ آیات ہای تحریم متعہ در مکہ نازل شدہ و جواز متعہ در مدینہ دادہ شدہ پس استدلال نمودن بر آیات متقدمہ فی النزول بر تحریم متعہ چگونه درست است ؟ بینوا توجروا

الجواب ومنہ الصدق والصواب : جوابات متعدد این اشکال اباحت متعہ فی ابتداء الاسلام را شاہ عبدالعزیز رحمہ اللہ تحریر فرمودہ جواب بہترین آن اینست کہ تحریم متعہ از وقت نزول نصوص شدہ کہ بعد از آن آنحضرت علیہ السلام روایت جواز متعہ نقل شدہ وان تحریم هنوز اشاعت نیافتہ بود ازینجا آنحضرت علیہ السلام جهت اشاعت آن چندین مرتبہ آنرا ابلاغ فرمود و آن روایت جواز سہ یوم جواز متعہ نہ بلکہ جواز نکاح موقت بود جواز متعہ نبود نزد بندہ همین تحقیق در مورد متعہ قوی تر است کہ بعد از آن نیازی باقی نباشد بہ جواب دوم باوجود آن جهت تکمیل فائدہ حضرت شاہ صاحب قدس سرہ تمام جوابات را نقل نمودہ .

ولصہ واما الاستدلال بأیۃ المؤمنین والمعارج علی حرمة المتعة فقد نقل بالطرق الصحاح عن اکابر الصحابة رضی اللہ تعالیٰ عنہم ولفقہاء التابعین رحمہم اللہ تعالیٰ منہم ابن عباس رضی اللہ تعالیٰ

عنہما کما فی المشکوۃ ومنہم عائکہ الصدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہما اخرج ابن المنذر وابن ابی حاتم والحاکم وصححه عن ابن ابی ملیکہ قال سألت عائشہ عن متعۃ النساء فقالت بیہی وبہنکم کتاب اللہ فقرأتوا الذین هم لفرؤ وجہہم خایطون إلا علیاً وأوجہہم أو ما ملکنا عما نھم (الی قولہ) فمن البقی وزأ ذلك ای ما زوجه للہ او ملکہ فقد عدی واخرج عبدالرزاق وابوداؤد فی ناسخہ عن القاسم بن محمد انه سئل عن المتعۃ فقال الی لاری تحریرھا فی القرآن ثم تلا هذه الآية وكذا روى عن محمد بن كعب القرطبي وعن قاعدة وعن السدي وعن ابی عبدالرحمن السلمي وغيرهم من مشاهیر التابعین فلا شبهة ان هاتین السورتین مکیتان علی الاستدلال بجلۃ الایۃ الواقعتہما علی تحریر المتعۃ نوع الشکل والجواب عنہ من وجوہ.

الاول : ان هذه الایۃ مدنیۃ وان كانت السورتان مکیتین وقولکم فی الالتقان انه لیس فیہا آیۃ مدنیۃ قلنا الصحابة ومشاهیر التابعین اعراف بالناسخ والمنسوخ والمتقدم والمتأخر فاستدلوا لهم بجلۃ الایۃ من حرمة المتعۃ اول ظہیل علی کون الایۃ مدنیۃ لا یعارضہ ما فی الالتقان البتۃ ولا سیمیا المکی والمذنی عندهم یطلقان باعتبار الغالب فلعل ما فی الالتقان مبہی علی ما روى من الصحابة والتابعین من الحكم بکومہما مکیتین وهو لا یدانی کون بعض آیاتہما مدنیۃ.

والغالی : هب ان الایۃ مکیۃ لکن فہم تحریر المتعۃ منها متأخر فالناسخ فذلۃ الایۃ بعد حقوق البیان وذلۃ المجموع لم یکن متحققا قبل التحریر فلا جرم نفی حکم المتعۃ علی الاباحۃ الاصلیۃ وتحقیق المقام ان بعض الایات یدل علی بعض الاحکام بطریق الاشارة فاذا اراد اللہ تعالیٰ وضوح الحكم المذلول علیہ بتلك الطريق اوحی الی الرسول صلی اللہ علیہ وسلم ان یدین للناس تلك الطریقة فیصیر الایۃ حیثئذ دالة علی ذلك الحكم دلالة الصریح وتکلف بہ العوام والخواص ومعنی اراد اللہ اخفاء ذلك الحكم لم یدین الرسول صلی اللہ علیہ وسلم تلك الطريق وان یفہم الخواص والاذکیاء فذلک الحكم فلا یكون التکلیف بہ عاماً مفاہلہ قولہ تعالیٰ تَقُولُونَ مِنْهُ سَکْرًا وَرُزْقًا حَسَنًا فان توصیف الرزق بالحسن وترك هذه الوصف فی السکر یدل اشارة علی حرمة الخمر مع ان الایۃ مکیۃ نزلت قبل تحریر الخمر عندہ منہدقہ کذا قولہ تعالیٰ فیهما اثمٌ کبیرٌ وَمَتَّاعٌ لِلْقَاسِ، یدل اشارة قبل صریحا علی حرمة الخمر لان دفع الضرر لا سیمیا اذا کان اخر ویادعما مقدمہ علی جلب النفع سیمیا اذا کان عاجلا دنیویا بأجماع العقل والشرع ولہذا کان عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ یدعو فی هذا الباب ویقول اللہم بین لنا فی الخمر بینا نأشأ فیادون ان یقول حرّم علینا الخمر فیصح استدلالہم ان هذه الایۃ بعد بیان الرسول یدل قطعاً علی حرمة المتعۃ وكانت قبل البیان ظہیلاً ظہیلاً اذ من المحتمل ان یكون المراد ملکنا عما نھم اعم من ملک الرقبۃ

وملك المدافع فلا يفهم تحريم المتعة قطعاً.

بقي فهذا اشكال صعب اصولى وهو انه خلاف ما تقرر عندهم ان تأخير الميآن عن وقت الحاجة لا يبور عندهم وفي هذه الایة يلزم ذلك، قلنا المحذور من ذلك ما لولا انه لم يفهم المعنى المتكلف به اصلاً كالتميز الصلوة بلا بيان لصفة الصلوة اما اذا فهم اصل المعنى ولم يفهم بعض ما يدل عليه الكلام بطريق الاشارة فلا محذور في ذلك اصلاً.

والغالب: سلمنا ان هذه الایة كانت دالة على حرمة المتعة بلا حاجة الى الميآن لكن كان حكمها مؤخرًا الى التكليف به الى زمان فلما جاء ذلك الزمان نهى ذلك الحكم بذلك الان وكانت الایة ناسخة قبل الهجر فوقع النسخ بها في عز وجل غير بسبب تأخير حكمها الى ذلك الزمان كما مضى عن النبى صلى الله عليه واله وسلم قال قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا اعليكم أنفسكم كما أنفسكم ناسخة للامر بالمعروف والنهى عن المنكر الى آخر الزمان، والله اعلم فقط.

من فتح العزيز تحت قوله تعالى أو أنسيها في سورة البقرة بعد ذكر قراءة الهزاة من النساء وهو التأخير والتعطيل ان النساء سواء كان مهجورًا في الاصل محققًا او ناقضًا يأتيها من النسيان بمعنى الاغفال والافعال امر غير النسخ مقابل له مقابلة الصعود والهبوط في الحر كالت ومقابلة السلم والبيع المؤجل في المعاملات وهو ان يقدم نزول الایة على حكمها وتأخر حكمها عن تلاومها الى مدة كما ان النسخ تقدم الحكم على بقاء العلالة وتأخير العلالة عن مدة بقاء الحكم وهو كثير الوقوع في الآيات وبلنا القسم يرفع الاشكال عما يروى من اكبر الصحابة رضى الله تعالى عنهم انهم تمسكوا في الاحكام المدنية بالآيات المبكية كما روى ذلك بطريق الصحيح عن امير المؤمنين على كرم الله وجهه في قوله تعالى قد افلح من تزكى وذكر اسم ربه فصل انه اشارة الى اداء صدقة الفطر وتكبيرات العيد وصلوة العيد وكما روى عن امير المؤمنين عمر رضى الله تعالى عنه انه تمسك في حرمة الطلاق بقوله تعالى في النحل تضيئون منه سكرًا أو زقًا حسنًا وكما روى عن ابن عباس رضى الله تعالى عنهما انه تمسك في حرمة المتعة بقوله تعالى في المؤمن والمؤمنات المخرج من النكاح وزاء ذلك فعلاً وأولئك هم الفاعلون بل هذا القسم في غير الاحكام ايضاً كما في قصة سرية مندر بن عمرو الانصارى فانه لم يزل الاشارة اليها بحكمة في قوله والغنيمة ضبحة الى قوله فأنظروني بها عتفاً، وتحقيق هذا للنساء ان النبى صلى الله عليه وآله وسلم والمجاهدين من الصحابة ما كانوا ينظرون لاستنباط احكام الوقائع المفروضة بالمقدور قبل يكتفون ببيان احكام الوقائع الدالة على ما لهم بطرق وقواعد لم يتوجهوا الى ما عليها ولم يستدلوا به في استخراج حكمها فلا جرم بقي ما عليها

عن ما كان عليه من الخبول والخفاء حتى اذا ان وقع به ان حكمها في علم الله ووقعه واقعة تقتضي ذلك صرف الله اخذها بهم الى ذلك المأخذ ومسكوا به كما وقع ذلك في قصة تطيف اهل المدينة مكاتبتهم ومسكت النبي صلى الله عليه وآله وسلم بصدر سورة التطيف ومن امعن بهذا الاصل استراح عن كثير من التكلفات التي ارتكبتها اهل التفسير واهل الاصول كما لا يخفى على المتتبع.

ايضا من فتح العزيز تمت قوله تعالى في المؤمنين لئن امكن لكانن منكم الا ان الله اراد ان يمتحنهم فليعلم الله انهم اهل الجنة قالوا اي الشيعة قد مضى عندكم ان المتعة كانت مباحة الى زمن غير بعد نزول هذه الآية فكيف يصح التمسك بها في تحررها قلنا ان اردتم بالاباحة الاباحة الشرعية التي تتوقف على فعل الرسول او قوله او تقريره منعنا كونها مباحة بهذا المعنى بعد نزول هذه الآية اذ لم ينقل لا عندنا ولا عندكم ان النبي صلى الله عليه وسلم اطلع على متعة ووقع فقررها او اذن فيها ومعاذ الله ان يفعل هو واصحابه من ذلك شيئا فاي دليل لكم على اثم هذه الاباحة وان اردتم بالاباحة الاباحة الاصلية اعني عدم ورود النبي عنها صريحا فلذلك انما كان اعظاما على هذه الايات فانها مصرحة بتحررها وكم من حكم صريح به في القرآن ولم يتوجه النبي صلى الله عليه وآله وسلم الى تأكيده وشرحه وبسطه الا بعد سماع الحاجة الى ذلك من وقوع الواقعة او سؤال السائل ولما لم يتفق في باب المتعة شيء من هذه الامور الى زمن غير لم يتعرض النبي صلى الله عليه وآله وسلم لتأكيد حرمةها كما لم يتعرض لاثبات حرمة النكاح والزواج الى ان هاجر الى المدينة ووقع في ذلك وقائع يقتضي حرما وبسطها نعم قدر خص النبي صلى الله عليه وآله عليه وآله وسلم واطاس لاجل الضرورة في النكاح الموقف لا في المتعة كما صرح بذلك رواية عمران بن حصين وابي موسى الاشعري وغيرهما رضي الله تعالى عنهم مما هو في صحيح مسلم وغيره من الصحاح قد رخص لنا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عام واطاس ان تدعيك المرافة لغيره في اجل فهذا نص في ان المأخوذ فيه كان نكاحا موقفا لا متعة وانما سماه من معنى متعة مجازا او تشبيها وانما اذن فيه بأجماعه حيث علم انه نكاح فيه شرط التأجيل وبسبب ذلك الشرط يقابله المتعة فلما اوصى اليه انه في المعنى كالمتعة لا بمحرم احتلال النسب وضياح الاولاد وجهالة الوارث والمورث باذنه الى تحريره ايضا بعدما ثبت تحريرا مؤبدا فالمتعة لم تكن مباحة قط بعد نزول هذه الايات الا مجازا حيث لم يقع التصريح بتحررها من جهة النبي صلى الله عليه وآله وسلم ولم يفي النبي صلى الله عليه وآله وسلم عنها يوم غير كنهى عمر رضي الله تعالى عنه في علاقته فانها مباحة تأكيذا لا نهيًا تهريفاً هكذا ينبغي ان يفهم هذا المقام فانه من مزال الاقدام فقط (فتاوى ميرزا ص ١٨ ج ٢) فقط والله تعالى اعلم. ١٢/ جمادى الاولى سنة ١٢٤٩ هـ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَمَا تَقْرَفُيْ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾

القول الفاسد بين النكاح الفاسد والباطل

• آیا بین نکاح فاسد و نکاح باطل فرق است ؟

• اگر هست پس آن فرق چیست ؟

• در این حصه در تعریضات فقهاء اختلاف زیادی به نظر می رسد در این رساله حضرت مؤلف علام دامت برکاتهم با نظر عمیق فیصله نموده که بین نکاح فاسد و باطل چه فرق است در احکام ؟

تحقیق فرق بین نکاح فاسد و باطل

سوال : آیا در احکام نکاح فاسد و باطل فرقی است یا نه ؟ تعریف هر دو را شرح نمائید ؟
بینوا بیانا شافیا توجروا اجرا وافیا .

الجواب ومنه الصدق والصواب : قال فی شرح التدویر وعدة المنکوحة نکاحا فاسدا ، فلا عدة فی باطل ، ولی الشامیه (قوله نکاحا فاسدا) هی المنکوحة بغیر شهود و نکاح امرأة الغیر بلا علم بآنها متزوجة و نکاح المعارم مع العلم بعدم الحل فاسد عدها فلا فیهما فتح (قوله فلا عدة فی باطل) فیه انه لا فرق بین الفاسد والباطل فی النکاح بخلاف المبیع کما فی نکاح الفتح والمظومة المحببة لکن فی المهر عن المجتبی کل نکاح اختلف العلماء فی جوازه کالنکاح بلا شهود فالدخول فیه موجب للعدة اما نکاح منکوحة الغیر ومعدته فالدخول فیه لا یوجب العدة ان علم انها للغیر لانه لم یقل احد بجوازه فلم یعتقد اصلا فعل هذا یفرق بین فاسد و باطله فی العدة ولهذا یجب الحد مع العلم بالحرمه لکونه زنا کما فی القنیه وغیرها اه ، قلت ویشکل علیه ان نکاح المعارم مع العلم بعدم الحل فاسد کما علمت مع انه لم یقل احد من المسلمین بجوازه وتقدم فی باب المهر ان الدخول فی النکاح الفاسد موجب للعدة وثبوت النسب ومثل له فی المهر هناك بان تزوج بلا شهود وتزوج الاختین معاً والاخص فی عدة الاخص و نکاح المتعدیة والخامسة فی عدة الرابعة والامه علی الحرمة اه (رد المحتار ج ۳ ص ۸۴)

ولی باب المهر من شرح التدویر ویجب مهر المثل فی نکاح فاسد وهو الذی فقد شرطاً من شرائط الصحة کشهودها لو طه فی الثقل لا بغیره ، ولی الشامیه عن المحيط تزوج ذمی مسلمة فرق بیهما لانه وقع

فاسداً الظاهر انهما لا يحدان وان النسب يثبت عليه والعدة ان دخل بغيره، قلنا لكن سيئاً كره الخارج الى آخر فصل في ثبوت النسب عن جميع الفتاوى نكح كافر مسلمة فولدت منه لا يثبت النسب منه ولا تجب العدة لانه نكاح باطل، ولذا صرح فيقدم على المفهوم فافهم ومقتضاه الفرق بين الفاسد والباطل في النكاح لكن في الفتح قبيل العكس من نكاح امته انه لا فرق بينهما في النكاح بخلاف المبيع نعم في البرائة حكاية قولين في ان نكاح المعارم باطل او فاسد والظاهر ان المراد بالباطل ما وجوده كعدمه ولذا لا يثبت النسب ولا العدة في نكاح المعارم ايضاً كما يعلم مما سيأتى في الحدود وقدر القهستاني هذا الفاسد بالباطل ومثله نكاح المعارم الخ (وبعد اسطر) والحاصل انه لا فرق بينهما في غير العدة اما فيها فالفرق ثلثه ومن هذا في نكاح المعتدة عما اذا لم يعلم بأنها معتدة لكن يزعم ما في المجتبى من نكاح الاغتصاب معاً فان الظاهر انه لم يقل احد بجوازها ولكن له نظر وجه التقييد بالمعينة والظاهر ان المعينة في العدة لا في ملك المتعة اذ لو تأخر احدهما عن الآخر فالمتأخر باطل قطعاً (رد المحتار، ص ۲۸۲ ج ۲).

از تحقیق بالا امور ذیل مستفاد شد :

- (۱) بین نكاح فاسد و باطل تنها در وجوب عدت فرق است در احكام متباقی از قبیل وجوب مهر سقوط حد و غیره فرق نیست.
- (۲) تعریف نكاح فاسد (كل نكاح اختلف العلماء في جوازها) وتعريف نكاح باطل (ما لم يقل احد بجوازها).
- (۳) با این تعریف نكاح المعارم و معتدة الغیر و نكاح الاغتصاب معاً منقوض گردد.
- (۴) جواب هر سه نقوض.

در نظر بنده در جواب نقض اول وثالث اشکال است حاصل جواب نقض اول اینست که نكاح معارم باطل است و موجب عدت نیست مانندیکه در شامی در کتاب الحدود آمده :
 وحاصله ان عدم تحقق المحل من وجه في المعارم لكونه زناً مختصاً يلزم منه عدم ثبوت النسب والعقد ولا يلزم منه عدم الشهادة بالدخول لا يخفى ان في هذا ترجيحاً للقول الا امام. (رد المحتار ج ۳ ص ۲۱۱)
 خلاصه اینکه نزد امام رحمه الله جهت دارء بودن حد مانند نكاح فاسد است که در سقوط نكاح فاسد و باطل یکسان است در حقیقت این نكاح باطل است ازینجا موجب عدت هم نیست.
 بنا بر این جواب ازین جزیه شامی اشکال پیدا شود : (من المباح الخ من التزم وجوبها وايهاً

فیهاروی عن محمد بن یحییٰ الخلیجی، انه قال سقط الحد عنه لشبهة حکمیة فیہم النسب وطکنا ذکر فی البدیة
وفلما صرح بان الشبهة فی المحل وفيها یفیت النسب علی ما مرّ از قلعه ولی طنا زیادة تحقیق لقول الامام
لہافیہ من تحقیق الشبهة حتی ثبت النسب ویؤیدہ ما ذکرہ الخیر الرملی فی باب المهر عن العینی ومجمع
الفتاویٰ انه یفیت النسب عدلہ خلاف الہما. (رد المحتار ج ۳، ص ۲۱۲)

ویر جواب نقض ثالث این اشکال است کہ در نکاح الاعتین متعاقباً ہم نکاح ثانی بعد
الوطی موجب عدت است، کما فی الہدیة وان تزوجہما فی عقدین فنکاح الاخر لفاسد (فی قوله) و
ان فارقہا بعد الدخول فلہا المهر ومحب الاقل من المستی ومن مهر المثل وعلیہا العدة ویفیت
النسب ویعتزل عن امراته حتی تنقض عداۃہما کذا فی محیط المرعی. (عالمگیری ج ۲)

خلاصہ اینکہ تعریف مذکور نکاح فاسد وباطل غیر سالم است تا جائیکہ بندہ در عبارات
نظر گیری نمود اگر بدون لحاظ خصوصیت عاقد فی نفسہ محل عقد موجود نباشد پس نکاح
باطل است (کنکاح منکوحۃ الغیر مع العلم بانہا متزوجة) چرا کہ در آن واحد اجتماع ملکین
غیر ممکن است و اگر محل عقد موجود باشد مگر بنا بر خصوصیت عاقد یا فقدان کنکاح
المحارم در اینجا منع بنا بر خصوصیت عاقد باشد کہ فی نفسہ محل عقد موجود است علاوہ
قریب تر بودن تعریف بیع فاسد وباطل با عبارات فقہاء ہم مؤید است.

قال فی الشامیة فی باب العدة ومکن الجواب عن السمرقندی انه حمل المنکوحۃ نکاحاً فاسداً علی ما
سقط منه شرط الصحة بعد وجود المحلیة کالنکاح المولود او بغیر شہود اما منکوحۃ الغیر فی غیر محل
اذلا ممکن اجتماع ملکین فی آن واحد علی شیء واحد الخ (رد المحتار ج ۲، ص ۸۴) وایضاً فی حدود الشامیة
مدار الخلاف علی ثبوت محلیة النکاح للمحارم وعدمہ بعدہ من ثبوتہ علی معنی انہا محل لنفس العقد لا
بلکثر الی خصوص عاقد لقبولہا مقاصدہ من التوالد فأورف شبهة ونفیہا علی معنی انہا لہست محلاً
لعقد هذا العاقد فلم یورف شبهة (رد المحتار ج ۳، ص ۲۱۲)

بنا بر این تعریف نکاح المحارم و نکاح الاختین است باشد پس موجب عدت است و نکاح
منکوحۃ الغیر مع العلم بانہا متزوجة باطل است از همین علت موجب عدت ہم نیست و نکاح
المعتدہ مع العلم بانہا معتدہ در حقیقت باید باطل میشد اما احیاناً بر قرب شیء ہم حکم
وجودی نموده می شود مانند حق ورثہ در ترکہ در حال مرض الموت متعلق شود از اینجا
نکاح با معتدہ ہم فاسد است زیرا کہ معتدہ عنقریب بنا کنندہ محل عقد گردد از اینجا در

حصه آن در ایجاب عدت احتیاط در کارست. نکاح المسلمة بالكافره بنا بر تعریف مذکور فاسد گردانیده شود اما در حصه آن هم فقهاء اختلاف نظر دارند.

در محیط آنرا فاسد قرار داده است مطابق آن علامه نجم الدین رحمه الله میفرماید که این نکاح مثبت نسب و موجب عدت است: **كما نقل العلامة ابن عابدين رحمه الله في باب المهر عن المحيط تزوج ذمی مسلمة فرق بينهما لانه وقع فاسداً كالفاسد في الظاهر** انهما لا يحدان وان النسب يثبت فيه والعدة ان دخل بجر. (ردالمحتار ج ۲، ص ۲۸۲)

و در مجمع الفتاوى بطلان این نکاح را تحریر نموده: **قال العلامة المحصلي رحمه الله في آخر فصل في ثبوت النسب قلعاً وفي مجمع الفتاوى نكح كافر مسلمة فولد لا يثبت النسب منه ولا تحب العدة لانه نكاح باطل**. و قال العلامة ابن عابدين رحمه الله: **(قوله لانه نكاح باطل) اي فالوطئ فيه زناً لا يثبت به النسب بخلاف الفاسد فانه وطئ يثبت فيه يثبت به النسب ولذا تكون بالفاسد فراشاً لا بالباطل رحمى والله سبحانه اعلم**. (ردالمحتار ج ۲)

وجوه التوفيق :

- (۱) در محیط مراد از فاسد باطل است و هذا إطلاق شائع في البيوع.
 - (۲) در محیط ذکر ذمی کافر است و در مجمع الفتاوى مراد از کافر غیر ذمی است.
 - (۳) جزیه مجمع الفتاوى بر قول صاحبین مبنی است.
- وجه الترجيح :** قال العلامة ابن عابدين رحمه الله في باب المهر بعد نقل الفساد عن المحيط **البطلان عن مجمع الفتاوى ووطئ (اي مالى المجمع من حكم البطلان) صريح فيقدم على المفهوم فافهم**. (ردالمحتار ج ۲، ص ۲۸۲)

بعد از فکر و نظر در کلام فقهاء فهمیده می شود که قول بطلان راجح است مطابق آن نقض وارد شده بر نکاح باطل را چنین جواب شود که مسلمة بالنسبة الى جنس الكافر محل عقد نیست مانندیکه ببيع خمر و خنزیر ازین جهت باطل است که بالنسبة الى جنس المتكلم جهت مال نبودن محل عقد نیست.

محل عقد نبودن مسلمة برای کافر از دو جهت است :

(۱) این منصوص است: **قال الله تعالى وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً**.

(۲) کافر ملحق بالمیت است: **كما صرحوا به في مواضع كثيرة**.

تنقیح یک امر هنوز باقیست که آیا نکاح نکاح منکوحه الفیر مع العلم بانها متزوجه مسقط حد است یا خیر ؟

علامه ابن عابدین رحمه الله در بحر عن المجتبی عن القنیه و غیرها نقل نموده که در این صورت حد جاری می شود و قدمنا نصه فی اول المصنف ..

مگر بانظر داشت تصریحات دیگر ترجیح حد بنظر می رسد مانندیکه سابق گذشت که بین نکاح فاسد و باطل امتیاز تنها در عدت است در دیگر احکام فرق ندارند لذا در مسقط حد هم فرق ندارند مانندیکه در شامی در کتاب الحدود مذکور است.

لو عقد من منکوحه او معتدیه او مطلقه الغلاف او امة من حره او تزوج مجوسیه او امة بلا اذن سیدها او تزوج العبد بلا اذن سیده او تزوج محسأ فی عقد فوطهن او جمع بین الاعتین فی عقد فوطهن او الاغیرة لو کان متعاقباً بعد التزوج فانه لاحد وهو بالاتفاق من الاظهر (و بعد سطرین) اما بعد عندها فی ذات المعارم لا فی غیر ذلك کمجوسیه و عامسه و معتدیه و کذا عبارة الکافی للحاکم تلخیص حیف قال تزوج امرأه من لا یحل له نکاحها فیدخل بها لاحد علیه وان فعله من علم له بعد ایضاً و یوج عقبة فی قول ابی حنیفه رحمہ اللہ و قال ان علم بملك ففعله المحرم انفع به فی المرأة من قوله ثم خص من قولهما بلذوات المعارم (رد المحتار ج ۳ ص ۲۱۲) فقط و الله تعالی اعلم

۲۰ رمضان المبارک ۱۳۷۳ هجری، یوم الجمعة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿فَإِنْ كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ صَاحِبِينَ فَالْعَمَلُ عَلَيْكُمْ مَا تَفَعَّلُونَ بِغَيْرِكُمْ وَلَا بَلَاءٌ عَلَيْهِمْ أَمْ رَبُّكُمُ الْغَفُورُ﴾

حکمة الازدواج باریع ازواج

«حکمت اینکه خداوند یک مرد را اجازه داده تا چهار زن بگیرد از نظر عقل و نقل»

حکمة تعدد الازدواج والحصر في الأربع

«اقتباس از ارشاد القاری الی صحیح البخاری مؤلفه حضرت مفتی صاحب دامت برکاتهم»

عقلاً و نقلاً و تجربه و قیاساً یک امر مسلم است که در مرد نسبت به زن شهوت چند درجه قوی تر است.

شروعاً: بنا بر اینکه خداوند تعالی مرد را اختیار داده تا چهار زن بگیرد اگر در زن شهوت قوی تر می بود هر آینه سخن بر عکس می بود که خانم مجاز می بود بر گرفتن چهار شوهر، آنحضرت علیه السلام وعید شدید فرموده خانم ها را و قتیکه شوهران ایشان را بخواهند به رخت خواب و آنان انکار کنند اگر در خانم ها شهوت اضافه تر می بود چنین وعید شدید در حصه شوهران وارد می شد.

عقلاً: بنا بر اینکه مزاج مرد گرم است که همین حرارت سبب شهوت است و مزاج خانم هاسرد است.

تجربۀ: چنین نشده که خانم شوهر را به رخت خواب دعوت داده باشد و شوهر انکار ورزیده باشد و اوقات بر عکس با تعداد زیادی مثال دارد که شوهر دعوت میدهد و همسر انکار می کند.

قیاساً: بنا بر مشاهده دیده میشود که یک حیوان نر چندین ماده را کافی است.

اگر شهوت خانم اضافه تر یا مساوی می بود با مرد، پس مشاهده میکردید که کوه و کوچه ها مزنیه و زنا خانه می بود در بازار هر مرد بسوی خانم ها میلان طبعی دارد (الامیلان) اگر خانم ها هم چنین میلان میداشتند پس بد فعلی به کدام حد می رسید بالخصوص در حکومت

هائیکه این عمل جرم پنداشته نمی شود ووالدین دختران این فعل را بنظر بد نمی بینند.
در تفسیر آیات : (الرَّائِبَةُ وَالرَّائِلُ فَالْمُتَوَلَّى وَالْمُتَوَلَّى وَالْمُتَوَلَّى وَالْمُتَوَلَّى) بعض مفسرین کرام می نویسند که تقدیم زانیه بنا بر این شده که در زن شهوت اضافه تر است اما این نظریه خلاف عقل و نقل و نیز خلاف تجربه و قیاس است.

دوهم اینکه در مردان کثرت احتلام دیده میشود که در اناث کم به وجود آید بلکه کالعدم که دلیل است بر اینکه شهوت اناث کالعدم است پس ثابت شد که شهوت مردان کامل تر است.

یک مغالطه دوهم علماء در یک مسئله فقهی که گفته اند (نظر الرجل الى المرأة) نسبت به (نظر المرأة الى الرجل) اخف است دلیل گفته اند زیرا که در زن شهوت اضافه تر است لذا با نظر نمودن بسوی مرد اگر در مرد هم شهوت پیدا شود پس فتنه اضافه تر می شود برعکس آن اگر خانم نظر کند چونکه در مرد شهوت اندک است لذا هیچ احتمال فتنه نیست.

در این مسئله چنین توجیه کاملاً خطاست در حقیقت در صورت مفتون و عاشق شدن مرد چونکه رستگاری و نجات او سهل است چرا که نزد مرد ذرائع تحصیل مقصد موجود است قلت حياء کثرت شهوت قوت قلب و مال و قوت جسم و آمد و رفت با آزادی این امور ممد و معاون می گردد در تحصیل مقصد مرد برعکس نظر زن بسوی مرد آن قدر خطیر نیست زیرا اولاً جهت قلت شهوت احتمال فتنه در آن اندک می باشد دوم شاذ و نادر نظر زن موجب شهوت می گردد پس کثرت حياء ضعف قلب و جسم و قلت مال و تعمس آمد و رفت که این اسباب خانم را از تکمیل خواهش بد باز می گرداند.

در آیات کریمه علت تقدیم نمودن خانم اینست که باوجود کثرت حياء ضعف قلب و جسم کمبودی مال و کمبودی وسائل و تعمس آمد و رفت اگر خانم مرتکب زنا گردد این عمل نهایت فبیح می باشد پس جهت تشنیع و تنبیح آن عمل ذکر خانم در آیت مقدم گردانیده شده ، ازینجا ثابت شد که تقاضای کثرت شهوت مرد اینست که باید چندین خانم ها داشته باشد.

پس کثرت نساء و قلت رجال بر همین دال است : اولاً کثرت تولید دوشیزگان نسبت به ذکور و مردان، دوم در کار زار ها و جنگ های عالمگیر مردها از بین می روند و به قتل میرسند، اگر مسئله تعدد ازواج تسلیم و قبول نشود پس جهت کفالت زنان آنقدر مردها از کجا شوند ؟

۹

و علت حصر در چهار زن اینست که : از قرآن و حدیث معلوم میشود که زنان تا به چهار ماه بر خواہش نفسانی خویش ضبط داشته می باشند زیرا کہ کہ در قرآن کریم مسئلہ ایلاء و عدت متوفی عنها زوجها بر همین دلیل است در ایلاء اضافہ از چهار ماہ نزدیک نشدن مرد بہ زن ظلم است ازینجا شریعت بعد از گذشت چهار ماہ خانم را اجازہ داد اینچنین در زمانہ جاہلیت عدت وفات یک سال بود شریعت آنرا ظلم قرار داد و ایام اضافہ از چهار ماہ و دہ یوم را ساقط گردانید.

حضرت عمر رضی اللہ عنہ از یک کوه و کوچہ گذر می نمود کہ صدای یک خانم راشنید کہ میگفت :

لَوْلَوْلَا لَللَّهِ تَخْضِي عَوَاقِبُهُ لَوْحَرَّحَ مِنْ هَذَا السَّرِيرِ جَوَانِبُهُ

پس حضرت عمر رضی اللہ عنہ علت آن را دریافت کہ شوہر از مدت طویل بہ جہاد رفته ، علی الفور حضرت عمر رضی اللہ عنہ، حضرت حفصہ رضی اللہ عنہا را فرمود کہ خانم ہا را احضار نماید و معلومات گیرد کہ خانم تا چقدر وقت از شوہر صبر می تواند کرد پس خانم ہا بہ اتفاق گفتند تا بہ چهار ماہ از آن روز حضرت عمر رضی اللہ عنہ قانون وضع نمود کہ شخص متزوج اضافہ از چهار ماہ باید در سفر جہاد نباشد بنا بر این قانون فقہاء می فرمایند در طول چهار ماہ یک مرتبہ ہمبسری فرض است دیانۃ و مدت ضبط مرد شرعاً منقول نیست مگر در بعض معاملات یک ماہ تعیین شدہ مثلاً در مسئلہ بیع سلم و عند البعض در اختلاف مطالع شہر مدار است، نیز در یک ماہ قمر مدارش را تکمیل کند کہ بر خون انسانی اثر دارد پس تحمل قوت مرد تا یک ماہ می باشد و تحمل زن تا چهار ماہ پس از تناسب ہر دو معلوم شد کہ مرد را چهار زن کافی می باشد نیز مقصد وطی توالد و موجب توالد آن وطی می باشد کہ بعد از حیض باشد و بعد از انقطاع حیض شہوت مرد قوی می باشد، حیض بالعموم بر خانم در یک ماہ یک مرتبہ میاید پس در ہر ماہ مرد بہ یک مرتبہ بہ جماع نیازمند می باشد وزن در چهار ماہ یک مرتبہ پس ثابت شد کہ یک زوج حقدار چهار زن می باشد کہ آنرا ضرورت دارد. فقط واللہ سبحانہ تعالی اعلم

باب المحرمات

جمع نمودن خانم با دختر شوهرش جواز دارد

سوال : کسی دوزن داشت واز یک زن یک دختر داشت اتفاقاً این شخص فوت شد شخص دوم یک خانم آن شخص را با دختر خانم دومی آن به نکاح میگیرد. آیا شرعاً این جواز دارد یا خیر؟ بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : بله جواز دارد : قال فی العلالیة حرمة الجمع وطأ مملک بمن بنی امرأتین ایہما فرضت ذکر الم تحلل للاعزى ابدأ (الی قوله) لہا الجمع بین امرأۃ وبنیت زوجہا او امرأۃ ایہما او امۃ ثم سہدہا لانه لو فرضت المرأۃ او امرأۃ الابن او السہدۃ ذکر الم محرم بخلاف عکسہ وفي الشامیۃ (قوله لم یحرم) ای التزوج فی الصور الثلاث لان الذکر المفروض فی الاولی یصیر متزوجاً ببنیت الزوج وہی ببنیت رجل اجنبی الخ. (رد المحتار ج ۲، ص ۲۰۹) فقط واللہ تعالی اعلم . ۱۷ سوال ۱۳۷۱ هجری

جمع نمودن زن را با خانم پدرزن جواز دارد

سوال : محمد رحیم دو خانم داشت زینب وزلیخا کہ بعداً از زلیخا دختری بنام رحیمہ تولد شد کہ او را در نکاح محمد صدیق داد پس محمد رحیم وفات شد آیا محمد صدیق میتواند کہ خانم خسرش (زینب) را کہ حقیقتاً خوشوی اونه بلکه خوشوی اندر اوست بہ نکاح بگیرد؟ بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : بله این نکاح محمد صدیق بازینب درست است : قال فی الہندیۃ ویجوز بین امرأۃ وبنیت زوجہا (عالمگیری۲ ج ۲) فقط واللہ تعالی اعلم.

۳ محرم ۱۳۷۲ھ

خانم را با همشیره زاده او در نکاح جمع نمودن حرام است

سوال : یک شخص در حیات خانمش با نواسہ خوشواش یعنی خواہر زاده یا برادر زاده زنش نکاح میکند کہ بعض علماء آنرا جائز وبعض دیگران آنرا ناجائز قرار دادہ اند، اگر ناجائز باشد پس این نکاح چگونه می شود و نکاح خوان راجہ سزا باید دادہ شود؟ بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : نکاح دوم درست نیست ^(۱) بر شوهر لازم است کہ خانم دوم را بگذارد اگر باخانم دوم مجامعت نموده باشد بر آن عدت لازم است و بر شوهر اقل مهر مقرر و مهر مثل لازم است اما در این عدت سکنی و نفقه بر شوهر لازم نیست اما قبل از تکمیل عدت این خانم شوهرش با خانم سابق خویش مجامعت نکنند و نکاح خوان اگر این فعل را در لا علمی انجام داده باشد گنہگار نیست اما اگر دیده و دانسته این فعل را انجام داده باشد شدید مجرم است توبہ نمودن بر او فرض است.

قال في الهدية في القسم الرابع من المحرمات والاصل ان كل امرأتين لو صوراً احدهما من اي جانب ذكر لم يهر النكاح برضاع او نسب لم يهر الجمع بينهما مطلقاً في المصيط (و بعد اسطر) و ان تزويجهما في عقدتين فنكاح الاخير فاسد ويجب علي ان يفارقها ولو علم القاضي بملك يفرق بينهما فان فارقها قبل الدخول لا يفسد شيء من الاحكام وان فارقها بعد الدخول فلها المهر ويجب الاقل من المسمى ومن مهر البطل وعليها العدة ويقتضي النسب ويعتزل عن امراته حتى تنقضي عدة اغتصابا كذا في محيط السرخسي، وايضاً فيها في القسم الاول من المحرمات كذا يفتاى الاخ والاصحوان سفلن (الى ان قال) وغالاة ابائهم وامهاتهم (عالمگیری) فقط والله تعالى اعلم.

۲/ ربيع الاول ۱۳۷۲ هـ

قاعده حرمت جمع بين دو خانم

سوال : آن کدام رشتهء خانم است کہ انسان در حیات خانم خویش با او حق ازدواج را ندارد؟ مثلاً همشیره خانم و دیگر رشته داران آن، این مسئله را شمایان توضیح نمایند؟ بینوا نوجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : چنین دو خانمان اگر یکی آنها مذکر فرض شود دومی بر آن به شکل دایمی حرام گردد با چنین دو خانم یکجا نکاح نمودن حرام است، مانند خاله و خواهر زاده عمه و برادر زاده آن و غیره . فقط . والله سبحانه وتعالى اعلم.

۱۶/ جمادی الاولی ۱۳۷۲ هـ

خانم اقرار زنا نمود با خسرش اما شوهرش تصدیق نکرد

سوال : زن پسر میگوید شوهرم صغیر است خسر من را بوسه و کنار نمود، دستم را کشید

۱ - تفصیل را در کتاب النکاح تحت عنوان تفصیل متارکت در نکاح فاسد مطالعه کنید. ۱۲

در خانه درونم ببرد اما من از او فرار کردم. آیا در چنین حالت خانم بر شوهرش حرام گردید یا خیر؟ بر فعل خسر شاهد ندارد خسر. میگوید پسر نابالغ است اما من خانه خویش را آباد میکنم اما زن جوان است با شوهر تنهای را خوش دارد و با خسر سکونت را خوش ندارد.

الجواب ومنه الصدق والصواب: تنها با بیان زن این زن بر شوهرش حرام نمی گردد: (۱) بلکه اگر خسر هم اعتراف کند باز هم حرام نمی گردد البته اگر شوهر بعد البلوغ تصدیق نمود پس حرمت ثابت می شود و تصدیق نابالغ اعتبار ندارد. بعد البلوغ تنها با تصدیق شوهر نیز نکاح میده نمی شود باید شوهر به زبان الفاظ طلاق یا گذاشتن را تلفظ کند. (۲)

مطالبه مکان مستقل از طرف خانم درست است. اگر که امکان خرابی هم نباشد و در وقت امکان خرابی باید خانم را جدا از خسر سکونت داده شود و مجبور نمودن آن جرم است:

نقل فی الهدیة عن المحیط قبل امرأة ابیه بشهوة او قبل الاب امرأة ابیه بشهوة وهی مكرهه وانكر الزوج ان یكون بشهوة فالقول قول الزوج ان صدقه الزوج وقصد الفرقة الخ (عالمگیری ج ۲).

و فی الشامیه و علی هذا ینبغی ان یقال فی منتهی ایامه الا لا تحرم علی ابیه وابنه الا ان یتصدقاه او یغلب علی طلبها صدقه ثم رأی عن ابی یوسف رحمه الله تعالی ما یفید ذلك (۱) (رحالمحتار ج ۲).

و ما فی کتاب الاقرار من العلانیة اقر حر مكلف یقطن طائعا أو عبدا و صبی او معتوه مأثون لهم ان اقروا بصحابة (الی قوله) صح. و فی الشامیه تصدق (قوله ان اقروا بصحابة) دون مائس منها كالمرور والحفاة والكفالة الخ (رحالمحتار ج ۲).

و فی التنویر و بحرمة المصاهرة لا یرفع النكاح حتی لا یحل لها التزوج الا بعد المتاركة والقضاء العدة و فی الشامیه و المتاركة لا تصح الا بالقول ان كانت من غولابها (رحالمحتار ج ۲).

و فی التنویر و كذا تجب لها السكنی فی بیت غالی عن اهلها و اهلها یقدر حالها (رحالمحتار ج ۲) و فی الشامیه (قوله و الصهره الشابة) قال فی القنیة ماتت عن زوج و امر فلها ان یسكنها فی دار واحدة اذا لم یخافا فافی الفتنة و ان كانت المصهره شابة فللمجیر ان یمنعوها منه اذا غافوا علیها الفتنة (رد المحتار ج ۲) فقط و الله سبحانه و تعالی اعلم. ۱۲ / ربيع الاول ۱۲۷۷ هـ

۱ حکم حرمت و نکاح ثانی خانم در تنه آید.

۲ تفصیل را در کتاب النکاح فاسد در تفصیل مشارکت ملاحظه فرمائید.

زن کا کا حلال است

سوال : کسی خاتمش را در حالت حمل طلاق نمود پس آیا برادر زاده زوج اول با او نکاح کرده می تواند یا نه ؟ بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : بعد از وضع حمل می تواند نکاح کند : قال الله تعالى بعد ذکر تفصیل المحرمات و احل لكم ما وراء ذلكم - فقط والله تعالى اعلم. ۱۶ / ذی قعدہ ۱۳۸۲ھ

زن ماما حلال است

سوال : بعد از وفات ماما خانم او بر خواهر زاده او حرام است یا نه ؟ بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : در حیات ماما هم محرم نیست. بر زن ماما پرده فرض است و بعد از وفات ماما با او نکاح جواز دارد . فقط والله سبحانه و تعالی اعلم.

۲۰ / شوال ۱۳۸۷ھ

دختر کا کای پدر حلال است

سوال : آیا شرعاً دختر کا کای پدر حلال است یا نه ؟ بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : بله ! حلال است : قال الله تعالى وَأَجَلٌ لَّكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ وَمَنْ فِي شَرِّ التَّوْبِ وَأَمَّا عَمَةُ أُمِّهِ وَعَمَةُ عَمِّهِ حَلَالٌ كَبْنِ عَمِّهِ وَعَمَّتِهِ وَعَمَّالِهِ وَعَمَّالَتِهِ لِقَوْلِهِ تَعَالَى وَأَجَلٌ لَّكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ قُلْتُ لَهَا حَلَالٌ بَنَاتُ الْعَمِّ بَنَاتُ الْعَمِّ الْأَوَّلَى وَنَظِيرُهَا مَا اسْتَدِلَّ بِهِ ابْنُ عَابِدِينَ رَحِمَهُ اللَّهُ حَيْفَ قَالَ تَحْتِ (قوله و اما عمة امه الخ) و تحت زوج الامر محرم فاحس زوج الجد بها لاوى. (رد المحتار ج ۲) و قال في الفتح و فروع اجدا فتزوجها تلطن واحد فلها هذا محرم العباس و الخالات و تحمل بنات العباس و الاعمام و الخالات و الاغوال. (فتح ج ۲) قلبي حاصله ان حرمة فروع الاجداد و الجدات مقصورة على البطن الاول لا تصح او الى البطن الثاني فلا محرم ببنات عم الاب لكونها من البطن الثاني لان البطن الاول من فروع اب الجد و عم الاب فقط والله تعالى اعلم.

۱۸ / ذی قعدہ ۱۳۸۷ھ

منکوحه پسر حرام است

سوال : منکوحه پسر که هنوز پسر با آن وطی و خلوت صیحه نکرده اگر پسر آنرا طلاق کند آیا پدر او میتواند با آن زن نکاح کند یا خیر؟ بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : این خانم برای پدر شوهرش حلال نیست اگر که با او شوهرش منوز وطی و خلوت صحیحہ نکرده باشد . قال فی العلائق و زوجة اصله و فرعه مطلقاً ولو بعداً ادخل بها اولاً . ولی الهامة و تحریم زوجة الاصل والفرع بمجرد العقد ادخل بها اولاً . یدخل (رد المحتار ج ۲) فقط والله سبحانه وتعالى اعلم ۲۱ ربیع الاول ۱۲۷۲ھ

دختر خانم پدر حلال است

سوال : زید زن گرفت که از او پسری بنام عمر و تولد شد پس زید بعد از موت خانم اول خود با خانم دومی از دواج نمود بعد از آن زید فوت شد خانم دوم او با بکر ازدواج نمود که از بکر یک بچه و یک دختر آورد پس دختر پسر زن اول زید (دختر عمرو) با پسر زن دوم که از بکر تولد شده نکاح کرده می تواند یا خیر ؟ بینوا توجروا .

الجواب ومنه الصدق والصواب : بله نکاح دختر عمرو با پسر زن دوم زید (که از بکر تولد شده) جواز دارد . قال فی العلائق و زوجة اصله و فرعه مطلقاً ولو بعداً ادخل بها اولاً و اما بنت زوجة ابیه و ابنته لحلال (رد المحتار ج ۲) قلنا لما حللت بنت زوجة الاب حللت زوجة الجد بالاولی . فقط والله سبحانه وتعالى اعلم . ۲۵ ربیع الاول ۱۲۷۲ھ

با نواسه شوهر ما در نکاح جواز دارد

سوال : مانند سوال فوق الذکر آیا دختر خانم دوم زوج که از بکر تولد شده با پسر عمر ازدواج کند آیا این نکاح جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا .

الجواب ومنه الصدق والصواب : بله برای پسر بکر (نواسه شوهر اول والده) یعنی نواسه زید برای پسر عمر جواز دارد :

قال فی الشامیة تحت (قوله و اما بنت زوجة ابیه و ابنته لحلال) و کلما حللت ابنتها بحر قال الخیر الرمل ولا تحریم بنت زوج الام الخ (رد المحتار ج ۲) قلنا لما حللت بنت زوج الام حللت ابنته بالاولی كما نقل عن المعبر بعد حللة بنت زوجة الاب حللة بنت ابیها . فقط والله سبحانه وتعالى اعلم .

۲۵ ربیع الاول ۱۲۷۲ھ

اولاد زانی و مزنیہ با هم حق ازدواج را دارند

سوال : کسی با خانم برادرش زنا کرد پس آیا اولاد این هر دو برادران بین هم حق

ازدواج را دارند یا خیر در صورتیکه هردو اولاد زانیه و مزنیه اند ؟ یعنی آنانکه اولاد زانیه و مزنیه گفته میشوند ؟ بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : بلی جواز دارد : **قال فی الشامیة ومحل لاصول الزوال** و فروعه المزی بها و فروعه (رد المحتار ج ۲) **للقطول لله تعالی اعلم.** ۵/رجب ۱۴۲۲ھ

اولاد برادر و همشیره رضاعی با هم حق ازدواج را دارند

سوال : کسی در طفولیت از مادر یک خانم شیر نوشید آیا اولاد این (رضیعین) بین هم حق ازدواج را دارند یا خیر آیا در اینجا اشتباه حلت رضاعی است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : و قتیکه اولاد برادر و همشیره نسبی با هم حق ازدواج را دارند پس در حلت رضاعت چه شبهه است ؟ **فانه محرر من الرضاع ما محرر من النسب وقال لله تعالی (وَأَجَلٌ لَّكُمْ شَأْوَرًا فَمَنْ كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ** **للقطول لله تعالی اعلم.** ۸/رجب ۱۴۲۲ھ

همشیره برادر رضاعی حلال است

سوال : زید شیر ما در هنده را نوشید پس آیا نکاح برادر زید با هنده درست است یا خیر ؟ بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : بله ! درست است : **قال فی العلائقة ومحل المعاصیة** رضاعاً یصح اتصاله بالمصاف کان یكون له اخ لسی له اخ مع رضاعیة الخ (رد المحتار) **للقطول لله تعالی اعلم.** ۸/رجب ۱۴۲۲ھ

حد شهوت در حصه حرمت مصاهره .

سوال : کسی بر چار پائی خانم خویش بالا شد و او را بوسه کرد اما هنوز شهوت او نیامده بود بعداً دید که عوض خانم دخترش در چارپائی است آیا با این عمل حرمت مصاهره ثابت میشود آیا خانم بر او حرام گردید یا خیر ؟ بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : اگر از جانبین هر یکی را در وقت بوسه شهوت آمده باشد پس حرمت ثابت میشود بعد از آن شهوت راهیج اعتبار نباشد. حد شهوت مرد صحتمند که عموماً در وقت شهوت انتشار او می شود اینست که در وقت مس انتشار او شود یا از سابق انتشار باشد که انتشار او اضافه تر شود وحد شهوت مردیکه صحت او خراب باشد

و در وقت مس انتشار او نمى آید اینچنین حرکت قلب است مشوش کننده، حد شهوت زن حرکت قلب است و اگر حرکت باشد که در حد آن اضافه بیايد پس اگر سائل به حد مذکور شهوت نرسیده باشد حرمت نیامده و از قرائن هم این ظن غالب مى آید که دختر را هم در این وقت شهوت نباید پس حرمت نمى آید در غیر آن باید از دختر تحقیق شود پس اگر اقرار به شهوت نمود و گمان غالب به صدق او بود حرمت ثابت شود.

قال فی شرح التذویر والعبرة للشهوة عند المس والنظر لبعدهما و حد ما فیهما تحرك القلب و زیادته و به یقین و فی امرأه و نحو شیخ کبیر تحرك قلبه و زیادته و فی العامیة قال فی الفتح ثم هذا الحد فی حق الغالب اما الشیخ والعین فحدما تحرك قلبه و زیادته ان كان مصر کألا مجرد میلان النفس فانه یوجد فیمن لا شهوة له اصلا کالشیخ الغالی ثم قال ولم یحدوا الحد المحرم منها ای من المرأة و اقله تحرك القلب علی وجه یهوش الخاطر الا و ایضا فیهما تحمس (قوله و اصل ما سته) و ثبوت الحرمة بلبسها مشروط بان یتصدقها و یقع فی اکثر رأیه صدقها و علی هذا ینبغی ان یقال فی مثله ایها لا تحرم علی ابیه و ابیه الا ان یتصدقها او یطلب علی ظنهما صدقه ثم رأیت عن ابی یوسف رحمه الله تعالی ما یفید ذلك (رد المحتار ج ۳ ص ۲۸۸) فقط والله سبحانه و تعالی اعلم.

۳ جمادی الاولی ۱۲۷۵ هـ

اگر در مس شهوت وجود حائل رایاد نداشت

حرمت مصاهرت ثابت میشود

سوال : کسی خوشو (مادرزنش) را با شهوت مس کرد و بشیر از آن بوسه و در آغوش نگرفته است، و فراموش کرده که آیا در وقت لمس بازوی خوشوی او برهنه بود و یا بین آنان حایل وجود داشت. پس آیا در چنین صورت حرمت مصاهرت ثابت میشود و یا خیر آیا نکاح این شخص با خانم مذکور درست است یا خیر ؟ بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : در این صورت اگر که یقین مس بلا حائل نیست پس بنا بر وجوه ذیل حرمت ثابت گردیده .

۱ - جمله احتمالات سه است :

(۱) مس بلا حائل (۲) مس بعائل لایمنع الحرارة (۳) مس بعائل مانع ، در اول الذکر دو احتمال موجب حرمت است، احتمال اخیر غیر موجب است لذ حرمت را ترجیح داده میشود.

- ۲ - عموماً دست بر هتھ بدون لباس چسپیدہ می شود کہ لباس بودن بعید و خلاف ظاهر می باشد.
- ۳ - در قول حیلولہ فائدہ مقر است لذا در آن گمان فریب نفس و شیطان است .
- ۴ - اگر احتمال محرم و مبیح مساوی باشد اصولاً ترجیح محرم را داده میشود مع هذا اگر احتمال حائل مانع الحرارة موجود باشد در ظن غالب نکاح باقی است اما به هر صورت احتراز از شبهات اولی است. فقط واللہ سبحانہ وتعالی اعلم. ۱۹ ذی الحجہ ۱۳۵۶ھ

دختر تولد شدہ از زنا برای برادر زانی حلال است

سوال : آیا صبیہ متولدہ من الزنا برای برادر زانی حلال است یا حرام ؟ در فتح ، بحرو شرح تنویر در باب محرمات حرمت آن مذکور است و در همین کتب در کتاب الرضاع آنرا حلال گفته و گفته اند کہ این جزء زانی است جز کاکا یا برادرش نیست شبہ میشود بر آن اگر کہ جز حقیقی برادر زانی نیست پس اگر کہ جز حقیقی برادر زانی نیست باز ہم شبہ جزء است مانندیکہ بنت ثابت النسب ہم از همین جهت بر عموش حرام است پس بین ثابت النسب و غیر ثابت النسب چہ فرق است ؟ بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : در فصل محرمات ہم هر دو قول مذکور است علامہ شامی ، حمہ اللہ تعال در منحة الخالق تحریر نمودہ کہ در آن حلت را ترجیح دادہ :

ولصه والظاهر ان ما نقله المؤلف عن الفتح هنا مبني على ما قررنا من حرمة البنات من الزنا بصريح النص فتدخل في قوله تعالى "وَيَتَنَافَسُ الْأَخُ وَبَنَاتُ الْأَخِ" فصهر من العمر وعلى الحال بصريح النص وهو استنباط حسن ولكن ان كان منقولاً فهو مقبول والا فليجتمع المدقول في الصديقه. والله تعالى اعلم. (البحر الرائق ص ۹۲ ج ۳)

علت فرق اینست کہ بنت ثابت النسب جزء حقیقی اب است و در جزیت عمو شبہ است ازینجا حرام است و غیر ثابت النسب چونکہ از ماء محترم خلق نشدہ ازینجا شریعت در آن حقیقت جزء را اعتبار داد کہ بر زانی حرام است اما شبہ جزئیت را اعتبار نداد لذا بر برادر زانی حلال است و گفته شدہ کہ شریعت نطفہ زانی را اعتبار نمی دہد ازینجا است کہ این بنت وارث و ثابت النسب نیست اما پاوجود آن حقیقہ جزء زانی است اگر کہ شرعاً غیر معتبر است پس در آن شبہہ جزئیت پیدا می شود کہ کافی است برای حرمت پس حرام گردید بر زانی و بین زانی و برادرش شبہہ جزئیت است اما بین بنت زانی و برادرش شبہہ

شبهه الجزیت است که هیچ اعتبار ندارد لذا برای برادرش حلال است .
 قول حرمت تنها در آن صورت است که زانی از زنا تا ولادت مزنیه را در قبضه خود داشته
 باشد در غیر آن وقتیکه نطفه دخترش از زانی متیقن نباشد پس برای برادر زانی بالاتفاق
 حلال است . فقط والله سبحانه و تعالی اعلم .

حکم ربیبه رضاعیه

سوال : کسی زنی را که ذات لبن بود طلاق داد آن خانم طفلی را شیر داد سپس این
 مرفعه بازوج ثانی ازدواج نمود آیا این رضیعه برای زوج ثانی حلال است ؟ قیاس تقاضای
 حرمت رامیکند چرا لبن اگر که از زوج ثانی نیست اما این رضیعه حکم ربیبه را دارد در
 حق زوج ثانی بنا بر عبارت ذیل شامی ۴۲۲/۲ درمختار .

طلق ذات لبن فاعتدت وتزوجت بأمر لم یلحق وارثه رضی عنہ من الأول لانه معہ بالیقین فلا یزول
 بالکف ویكون ربیباً للثانی یمیر این حال باشد اما در شامیه حدیثاً تعصم - قوله فتح "در صورت مسؤله
 حلت تحریر فرموده : ونصها وان مالی الخلاصه من انہا لورضعت لابن الزانی تحریر علی الزانی مردود لان
 المسطور فی الكتب المشهوره ان الرضیعة بلبن غیر الزوج لا تحریر علی الزوج کما تقدم فی قوله طلق
 ذات لبن الخ وکلام الخلاصه یقتضی تحریرها بالاولی - الخ

نیز شامی در (طلق ذات لبن) حلت را ثابت نموده در حالیکه از این عبارت حرمت ثابت
 می شود زیرا در این عبارت بر ربیت زوج ثانی تصریح شده است ، بینوا بیانا شافیا توجروا
 اجراً وافیاً .

الجواب ومنه الصدق والصواب : این دختر ربیبه زوج ثانی است ازینجا بعد از وطی
 مادرش برادر حرام می گردد اما قبل الدخول حرام نمیگردد (ان المسطور فی الكتب المشهوره الخ)
 درین نفی حرمت لبن فعل مقصود است جهت ربیبه بودن بعد الدخول حرمت ثابت می شود .
 قال ابن الہمام رحمہ اللہ تعالی تعصم (قوله الا امر اخیه من الرضاع) له این من النسب له اخ من
 الرضاع بان ارتضع مع اجدیة من لم تکن امرأة ابیه حلت لابیه لانها لیسیت بلقہ من الرضاع ولا
 ربیبہ (فتح القدیر ص ۴۰ ج ۲) .

ولرضاع الشامیة تحت (قوله ولبن بکر) والحرمة لاتعدی الى زوجها حتی لو طلقها قبل الدخول له
 التزوج برضیعتها لان اللبن لیس معہ قهستانی واما لو طلقها بعد الدخول فلیس له التزوج بالرضیعة

لایها صار یمن الربائب التي دخل بها بحر عن الخافیه (ردالمحتار ص ۴۴۳ ج ۲)
 ولی محرمات العلالیه وحریم بالمصاهر لابنتا زوجته الموطوءة (الی قوله) وحریم الكل مما مر تحریمه
 نسباً ومصاهر الرضاعاً ولی الشامیه یعنی بحر من الرضاع (الی قوله) وفروع زوجته (ردالمحتار ص ۴۴۳ ج ۲). فقط والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۲ جمادی الاولی ۹۱۲ هـ

رضیعه مزنیه حرام است بر زانی

سوال : آیا رضیعه مزنیه برای زانی حلال است یا نه ؟ در شامیه در باب محرمات آنرا حرام گرفته و در کتاب الرضاع حلت را ترجیح داده کدام یکی صحیح است ؟
الجواب ومنه الصدق والصواب : کدام تقریر حلت که در شامی در کتاب الرضاع منقول است از آنجا معلوم میشود که لبن زانی موجب حرمت نیست یعنی رضیعه بلبن الزانی بنت رضاعیه او نباشد پس در آن حرمت لبن فعل نیست از آن نفی حرمت مطلق ثابت نمی شود بلکه در اینجا سبب دوم حرمت موجود است که بنت رضاعیه مزنیه در حق زانی به منزله ربیبه او می باشد کسی که مادرش بدخول بهاست بناء حرام است بر زانی در احسن الفتاوی قدیم حضرت مفتی محمد شفیع ومولانا مفتی محمد عبدالله صاحب خیر المدارس ملتان بر حلت آن فتوی داده بودند که ثانید بنده هم در آن درج بود اما بنده بعد از آن رجوع نمود، از اینجا بغرض توضیح عبارت کامل علانیه وشامی را نقل می کنم.

قال فی المرح التعویز طلق ذاع لعلی فاعتدعت وتزوجت بالحر لعلی وارضة لعلی من الاول لانه منه بیعتین فلا یزول بالنسك ویكون ربیباً للزانی حتی تلد فیکون اللبن من العانی والوطء به جهة کالحلال لیل وکذا الزنا والوجه لافتح. ولی الشامیه (قوله فتح) وذلک حیث قال ولبن الزنا کالحلال فاذا ارضعت به بنتاً حرمت علی الزانی وایاها وایاها وان سفلوا ولی الصغیر عن المهر جانی ولعم الزانی التزوج بها کالمولودة من الزانی لانه لم یفحص نسبها من الزانی والصریح علی أباء الزانی واولاده للجزئیة ولا جزئیة بیعها وبین العمر واذا ثبت فذلک فی المولود من الزنا فکذا فی المریضة بلبن الزنا قال فی الخلاصة وکذا لولم یحمل من الزنا وارضة لابن الزنا تحریم علی الزانی کما تحریم بدنها علیه و ذکر الویری ان الحرمة تعبت من جهة الامر خاصة ماله یعنی النسب لعلی فاعتدت من الاب وکذا ذکر الاسمعیانی وصاحب البیان مع وهو اوجه لان الحرمة من الزنا للنسب لعلی فاعتدت من الاب وکذا ذکر الاسمعیانی اللبن اذ لبس اللبن کأنما من عنده لانه فرع التعویز وهو لا یقع الا بما یدخل من اهل المذلة لا من اسفل

البدن كالمثقة فلا انساها فلا حرمة بخلاف ثلثه النسب لان النقص اليها الحرمة معه واذا ترجع عدم حرمة الرضعة بلبن الزاني على الزاني لعدمها على من ليس اللبن معه اولى خلافا لما في الخلاصة ولانه مخالف المصطور في الكتب المشهورة اذ يقتضي تحريم بلبن الرضعة بلبن غير الزوج على الزوج بطريق اولى اذ كلام الفتح ملخصاً وحاصله ان حرمة الرضعة بلبن الزاني وكذا على اصوله وفروعه روايتين كما صرح به الفهستاني ايضاً وان الاوجه رواية عدم الحرمة وان ما في الخلاصة من انها لو وضع لا بلبن الزاني تحرم على الزاني مردود لان المصطور في الكتب المشهورة ان الرضعة بلبن غير الزوج لا تحرم على الزوج كما تقدم في قوله طلق فانه لبن الخ وكلام الخلاصة يقتضي تحريمها بالاولى وما في الفتاوى اذا خالف ما في المشاهير من العروع لا يقبل لهذا تقرير كلام الفتح وقد وقع في فهمه عبط كثير منه ما ادعاه في البحر من ان محل الخلاف اصول الزاني وفروعه وانها لا تحمل للزاني اتفاقاً اذ والحاصل كما قال في البحران المعتمد في المذهب ان لبن الزاني لا يتعلق به التحريم وظاهر المعراج والخاتمة ان المعتمد بثبوته اذ قلنا وذكر في شرح المنية انه لا يحل عن الدراية اذا اقلعها رواية وقد علمت ان الوجه مع رواية عدم التحريم. (رد المحتار ص ۳۶۶ ج ۲)

بنا بر اين تقرير ابن همام رحمه الله حلت را اوجه قرار داده است از اسلوب ظاهر ابن عابدين هم ثانيه آن بنظر مي رسد و او در منحة الخالق بر آن تصريح نموده اما از دلائل محرره ابن همام فقط عدم حرمت بلبن زاني را ترجيح داده شده مطلق حلت ثابت نيست در تقرير مذكور سه دلائل است :

(۱) و ذكر الوهري ان الحرمة تغيب من جهة الام خاصة ما لم ينفك النسب فيمنع ثلثه من الاب وكذا ذكر الاسدي جاني وصاحب المتابع .

مقصود ظاهر عبارت اينست كه رضيعه مزنيه دختر زاني نيست دختر مزنيه است يعنى مانند دختر نسبي مزنيه اين هم بر زاني حرام است.

(۲) وهو اوجه لان الحرمة من الزنا للعضية وذلك في المولود نفسه لانه مخلوق من ماء دون اللبن اذ ليس اللبن كائناً من مديه الخ.

اين توجيه هم فقط نفی حرمت لبن زاني را می كند جهت ربيبه بودن نفی حرمت را از اینجا نمی كند بلكه توجيه اثبات حرمت است چنين كه در مزنيه جزيت زاني است و در رضيعه جزيت مزنيه.

(۳) ولأنه مخالف المصنوع في الكتب المشهورة اذ يقتضي تحريمه بلطف المراجعة بلحن غير الزوج حل الزوج بطريق اولی.

این استدلال بنا بر این درست نیست که در کتب مشهوره حلت علی الاطلاق مسطور نیست بلکه در آن قید عدم دخول بالأم آمده است مانندیکه در عبارت علانیه مذکور است. (ویكون ربيها للعالی) ودر فتح القدير آمده: «ارتفع مع اجدیة من لم تكن امرأة ابيه حلت لایه لانها ليست بلغة من الرضاع ولا ربيته مفهوم میشود ودر عالیه مصرح است مانندیکه در شامیه منقول است: ونصها تحس (قوله ولین بکر) والحرمة لا تتعدی الی زوجها حتی لو طلقها قبل الدخوله التزوج برضیها لان اللین لیس معه تهستانی ط اما لو طلقها بعد الدخول فلیس له التزوج بالرضیة لانها صار من الرأب الی دخل بأمرها بحر عن الخالیه (ردالمحتار ص ۴۴۲ ج ۲).

علاوه از فصل محرمات بشمول ابن همام رحمه الله وابن عابدین همه فقهاء بر رضیعه زوجة حکم نمودند بر بنت نسبی وآنرا تحت حدیث (محرم من الرضاع ما محرم من النسب) داخل نموده اند در کتاب الرضاع ابن همام در آن در دخول فی الحدیث اشکال نموده اما اولاً این اشکال تنها بحثاً است ثانیاً اگر آنرا حکم گردانند پس آن رای شخصی او باشد که در تفردات او محسوب شود آنرا مسطور فی الكتب المشهورة گردانیدن بر آن استدلال درست نیست ابن نجیم رحمه الله تقریر ابن همام را فقط بر عدم حرمت لبن زانی محمول فرموده اما از تقریر مذکور فهمیده می شود که مقصد ابن همام علی الاطلاق ثبوت حلت رضیعه مزنیه است کما قال ابن عابدین رحمه الله فی منحة الخالق مگر دعوه او از دلائل ثابت نمیشود کما قررنا خلاصه اینکه در رضیعه مزنیه روایت های حلت وحرمت موجود است ابن همام رحمه الله حلت را راجع دانسته بنده میگوید که توجیه مذکور تنها عدم حرمت لبن زانی را اوجه قرار داده ازین جهیت حلت رضیعه را تثبیت نمی کند پس بصورت تعارض حرمت را ترجیح داده شود علامه حصفکی وشامی رحمه الله تعالی هر دو در فصل محرمات همین توجیه را راجع قرار داده اند. فقط والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۲ جمادی الاولی ۱۲۹۳ هـ

اصول وفروع رضاعی خانم حرام اند

سوال: در ردالمحتار در باب المحرمات آمده که اصول وفروع رضاعیه منکوحه ومزنیه

حرام اند و در کتاب الرضاع حلت آن آمده ، کدام یکی از این دو عبارت درست است و توجیه توفیق چگونه است ؟ بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : در حرمت اصول وفروع رضاعیه منکوحه اختلافی نیست البته در حصه حرمت رضیعه رضاع بلین زوج یا دخول بالأم شرط است اما در اصول وفروع رضاعیه مزنیه اختلاف است. و قول حرمت راجع است تفصیل در مسئله سابق تحریر شده. فقط والله سبحانه وتعالى .
اهلم. ۲۲ جمادی الاولی ۹۱۳هـ

خانم پدر و برادر رضاعی حرام باشد

سوال : شنیده ام که شما بر حلت خانم پسر برادر و پدر رضاعی فتوی داده اید در حالیکه در شامی و دیگر کتب معتبره حرمت آن منقول است. بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : از خیر المدارس ملتان چنین تحریر منقول شده در آن بحث کتاب الرضاع فتح القدير منقول است فی الحال اصل کتاب را در دست ندارم بنا بر قرائت تحریر مذکور بر حلت فتوی دادم بعداً یک عزیزم مرا متوجه ساخت با قرائت اصل کتاب ومقامات متعلقه که ابن همام رحمه الله تعالی هم قائل حرمت است واشکال را در کتاب الرضاع محض بحثاً تحریر نموده نقل مذهب نیست در فصل محرمات بر اصل مذهب بیان صریح او چنین است.

ولصه و کہا تحریم حلیلة الامین من النسب تحریم حلیلة الامین من الرضاع و ذکر الاصلاب فی الایة لاسقاط حلیلة المتحلی و ذکر بعضهم فیہ خلافاً للشافعی رحمة الله تعالی والمنقول عنهم ان ذکر الاصلاب للاحلال حلیلة المتحلی لا لاحلال حلیلة الامین من الرضاع کما یذهبون لافلاخلاف. (فتح القدير ص ۳۱۰ ج ۲)

و علامه شامی تحت (محرم من الرضاع ما محرم من النسب) فرموده : فیهل زوجة الامین والاب من الرضاع لایها حرام بسبب النسب فکلها بسبب الرضاع وهو قول اکثر اهل العلم کذا فی المبسوط بحروقه واستشکل فی الفتح الاستدلال علی تحریمها بالحدیث الخ (رد المحتار ص ۳۳۹ ج ۲)

بعد از تحریر فتوی حرمت ابن همام تنها اشکال را متذکر شده یعنی شامی هم آنرا فتوی ابن همام نمی پندارد آنرا مجرد اشکال می پندارد حضرت شاه صاحب آنرا چنین جواب نموده :
ولیسها فیہ الشیخ ومنهوه اهمر ذکر والصوره المذکوره فی باب المباهرة لظن ان الحرمة فیها من

قبل الصهر فقط مع ان النسب ايضاً دخیل فيها کما تدل عليه اضافة المراء الى الابن لحرمة زوجة الابن على الاب من جهتین لاجل الصهر و لکونها زوجة لابنه ايضاً و کذا حرمة زوجة الاب على الابن لکونها امرأ لابیه ايضاً فلى اضافة المراء الى الابن والاب اشعار بان النسب ايضاً مراعى فى هاتين الحرمتين فالحل الاشکل بلا قبل و قال (فیض الماری ص ۲۸۸ ج ۳).

غالباً ابن نجيم رحمه الله خسر را هم در نسب داخل نموده : ونصه اى حرم به سبب الرضاع ما حرم به سبب النسب قرابة و صهرية (المهراتى ص ۲۲۲ ج ۳).

حاصل اينکه خانم اب و ابن رضاعى اتفاقى حرام اند بلکه در تفسير قرطبی ج ۵ ص ۱۱۶ و تفسير مظهری ج ۲ ص ۶۲ بر آن اجماع منقول شده. و قال الحافظ ابن کثير رحمه الله تعالى هو قول الجمهور و من الناس من يحکيه اجماعاً (تفسير ابن کثير ج ۳ ص ۲۴۲) فقط والله سبحانه و تعالى اعلم.

۲۲ جمادى الاولى ۹۱۳ هـ

کسى در حالت شهوت بر خانم به دختر دست برد

سوال : دختر زید که دوازده سال عمر دارد با مادرش استراحت میکند زید در وقت اراده صحبت با خانمش دست شهوت خویش را به دخترش رساند آیا خانم زید بر او حرام گردید يا خير ؟ بينوا توجروا

الجواب و منه الصدق والصواب : در اين صورت خانم حرام نمی نگردد زیرا در حرمت مصاهره شرط است که در رسانیدن دست شهوت بايد کسى که به او دست رسانیده ميشود نیز شهوت داشته باشد.

قال فى الشامية قللى و هو شرط وقوع الشهوة علیها الاصل غیر هالما فى الفیض لو نظر الى طرحه بمتعلا شهوة فتعین جاریه مغلها فوقه له الشهوة على البتة تعین الحرمة وان وقص على من جمها فلا (رد المحتار ص ۲۴۰ ج ۲) فقط والله سبحانه و تعالى اعلم.

۲۰ رمضان المبارک ۱۳۸۷ هـ

دختر را خانم فکر کرده از او بوسه گرفت پس خانم حرام گردید

سوال : دختر جوان زید در پهلوی خانمش استراحت می کند در وقت شب زید به فکر خانمش از دخترش بوسه گرفت آیا خانم بر او حرام گردید یا نی ؟ بينوا توجروا.

الجواب و منه الصدق والصواب : بلى حرام گردید. فقط والله سبحانه و تعالى اعلم.

۲۶ رمضان المبارک ۱۳۸۸ هـ

خیاشنه پدر حلال است

سوال : ہندہ خانم زید وفات شد زید با کدّام خانم دیگر ازدواج نمود کہ از او یک بچہ نیز تولّد شد پس آیا نکاح این بچہ با ہمیشیرہ زوجہ اولی متوفیہ زید جواز دارد یا نہ ؟ بینوا توجروا .
الجواب ومنہ الصدق والصواب : بلہ جواز دارد . فقط واللہ سبحانہ وتعالی اعلم .
 ۹/ ذی قعدہ ۸۷ھ

جمع نمودن دو ہمیشیرہ علانی حرام است

سوال : دو دختران کہ پدر آنان یکی ومادر ایشان جداجدا است آیا ہر دو ایشان را یک مرد بہ نکاح گرفتہ می تواند یا خیر ؟ بینوا توجروا
الجواب ومنہ الصدق والصواب : بہ نکاح گرفتن آنان برای یک مرد حرام است . فقط واللہ سبحانہ وتعالی اعلم .
 ۱۰/ ذی قعدہ ۸۵ھ

جمع نمودن خانم با ریبہ پدرش جواز دارد

سوال : دختر بکر در نکاح زید است پس وقتیکہ زوجہ بکر فوت شد بکر دوم زن گرفت با این زن یک دختر ہم بود آیا زید این دختر را پسر بہ نکاح گرفتہ می تواند یعنی با دختریکہ با این خانم از شوہر دوم اوست از خانم اولش آنرا یکجا بہ نکاح گرفتہ می تواند ؟ بینواتوجروا
الجواب ومنہ الصدق والصواب : بلہ حلال است . فقط واللہ سبحانہ وتعالی اعلم .

۲۶/ ذی الحجہ ۸۷ھ ہجری

اگر مادر اندر را بہ شہوت دست برد پس بر پدرش حرام می گردد

سوال : کسی مادر اندرش را بہ شہوت مس نمود آئین این زن بر پدرش حرام می گردد یا نہ ؟ بینواتوجروا .

الجواب ومنہ الصدق والصواب : اگر بر جسد برہنہ آن دست برد یا چنین لباس باریک را در تن داشت کہ حرارت دست بہ او میرسید پس این خانم بر پدر آن بچہ حرام گردید . فقط واللہ سبحانہ وتعالی اعلم .
 ۲۳/ محرم ۹۰ھ

بادست بردن بر دختر خانم بر شوهر خانم حرام می گردد

سوال : زید دختر اندرش را بلاحائل به شہوت مس نمود یا با او زنا کرد آیا خانم خویش یعنی مادر این دختر بر زید حرام گردید یا خیر ؟ اگر حرام گردیده ، اگر حرام می شود پس طریقه حلال شدن این خانم چگونه است ؟ بینوا توجروا .

الجواب ومنه الصدق والصواب : خانم زید بر او برای دایم حرام گردید کہ در هیچ صورت پس برایش حلال نمی گردد . فقط واللہ سبحانہ وتعالی اعلم . ۵/ صفر ۱۴۲۷ھ

خواهر زاده رضاعی حرام است

سوال : عائشہ ، علیہمہ را شیر داد آیا حق دارد کہ علیہمہ را برای برادرش بہ نکاح بگیرد حکم شرع چیست ؟ بینوا توجروا .

الجواب ومنه الصدق والصواب : برادر عائشہ مامای رضاعی علیہمہ میگردد پس علیہمہ برایش دانستہ حرام است . فقط واللہ سبحانہ وتعالی اعلم ۲۰/ ربیع الاول ۱۴۲۷ھ

جہت رضاع با ہمشیرہ علانی نکاح حرام است

سوال : زید از دو خانم دوہسران بنام اکرم واسلم دارد دختر خالہ اسلم شیر مادر اسلم رانوشید آیا نکاح این دختر با اکرم جواز دارد یاخیر ؟ بینوا توجروا .

الجواب ومنه الصدق والصواب : زید پدر رضاعی این دختر گردید لذ بنا بر گردیدن برادر پدر شریک او حرام گردید یعنی با ہمشیرہ علانی اکرم نکاح او حرام است . فقط واللہ سبحانہ وتعالی اعلم . ۲۳/ ربیع الاول ۱۴۲۷ھ

برادر زاده حرام است

سوال : ملیحہ وصبیحہ دو خانم اند مقدمۃ الذکر چہار دختر دارد ومؤخرۃ الذکر سہ دختر دارد دختر بزرگ ملیحہ را صبیحہ شیر داد ودختر بزرگ صبیحہ را ملیحہ شیر داد آیا نواسہ صبیحہ از دختر بزرگش برای پسر کودک ملیحہ رواست یا نہ ؟ بینوا توجروا .

الجواب ومنه الصدق والصواب : این نکاح درست نیست چراکہ دختر بزرگ صبیحہ با دختر کوچک ملیحہ خواہر و برادر رضاعی شدند ودختر برادر رضاعی حرام است . فقط واللہ سبحانہ وتعالی اعلم . ۱۱/ رمضان المبارک ۱۴۲۷ھ

خاله رضاعی حرام است

سوال : محمد رحیم دو دختر دارد دختر یکی را پسر دوم به نکاح می گیرد اما دختر شیر مادر کلانش را در ماه اول ولادتش نوشیده آیا این نکاح شرعاً درست است ؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : این دختر خاله رضاعی این بچه می شود پس نکاح او با آن درست نیست . فقط والله سبحانه وتعالى اعلم.

۲۹/رجب ۱۳۹۸هـ

تمام اولاد های مرضعه بر رضیعه حرام می گردند

سوال : زید وزینب برادر و همشیره رضاعی اند مادر زید زینب را و مادر زینب زید را شیر داد آیا نکاح زینب با برادر دوم زید باعمر جواز دارد یا خیر؟ بینواتوجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : تمام اولاد شیر دهنده بر شیر خوار حرام می گردند البته برادران و همشیره های شیر خوار بر اولاد شیر ده حرام نمی باشند در صورت سوال چونکه زینب هم شیر مادر زید را نوشیده ازینجا بر زید و تمام برادران زید حرام اند چراکه همه برادران رضاعی او می گردند . فقط والله تعالى اعلم.

۲۹/رجب ۱۳۹۸هـ

رضیعه جدّه اندر بر پسر خاله حرام است

سوال : دوهمشیره اند دختر و بچه خاله اند، دختر خاله شیر مادر کلان را نوشید پس آیا نکاحش با پسر خاله اش جواز دارد یا نه ؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : اگر شیر ما در کلان از پدر کلان باشد پس این شیر خوار دختر رضاعی مادر کلان می گردد و خاله رضاعی علانی نواسه مادر کلان پس نکاح او با آن جواز ندارد . فقط والله سبحانه وتعالى اعلم.

۲/ربیع الاول ۱۴۰۰هـ

توضیح یک جزئیّه خانیه

سوال : در باب المحرمات در صفحه (۱۶۷) فتاوی قاضی خان عبارت ذیل باعث اشکال است با جواب با صواب نوازش فرمائید تا اشکال مایان رفع گردد.

والحر اذا تزوج عشر نسوة على التعاقب جاز نکاح العاشرة والعاشرة لانها لم تزوج الخامسة كان خالك طيلاً من فساد نکاح الاربع قبلها لم يفسد نکاح العاشرة دل على فساد نکاح الاربعه قبلها فيجوز نکاح العاشرة والعاشرة .

در صورت تعاقب باید نکاح چهار خانم اول جواز داشته باشد و نکاح پنجم باطل باشد زیرا در این باب چند سطر قبل عبارت بالا مذکور است طبق قاعده عام نکاح خانم پنجم باطل است پس این مفسد بنا پر چیست؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب: قاعده عام است که نکاح پنجم فاسد گردد جزیر مذکور قاضی خان بر آن محمول است که چهار خانم سابق در نکاح او نباشد و او قولاً یا عملاً بر نکاح آنها اعتراف نکند در این صورت فعل مسلم جهت جواز بر آن محمول گردد که نکاح چهار خانم سابق فاسد است نه به این مفهوم که نکاح خامسه مفسد گردد این مراد است پس عوض (کأن ذالك ظاهراً) باید می گفت (فسد نکاح الاربع) خلاصه اینکه اگر واقعه نکاح چهار خانم سابق فاسد نباشد پس عند الله نکاح آنها صحیح و نکاح پنجم فاسد است اما قضاء و تنبیه اعتراف چهار نکاح سابق قولاً یا عملاً موجود نیست پس پیش نظر درست گرفتن فعل مسلم نکاح پنجم او صحیح قرار داده شود. فقط والله سبحانه وتعالى اعلم.

۸ ربیع الاول ۱۲۹۳ھ

تا زمان عدت خانم مطلقه با همشیره اش نکاح حرام است

سوال: زید خانمش را که مزمن مریض بود طلاق داد که از مدت زیادی با او صحبت نکرده بود آیا قبل از تکمیل عدتش همشیره خانمش را به نکاح گرفته می تواند اگر نکاح درست نباشد آیا بعد از تجدید عقد نکاح بر او عدت لازم است یا خیر؟ بینواتوجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب: قبل از تکمیل عدت خانم با همشیره آن نکاح جواز ندارد لہائی مہرمات التہوی والجمع نکاحاً وعدة ولو من طلاق بائن (ردالمحتار ص ۴۰۸ ج ۲) در این صورت علی الفور از خانم دوم جدا شود وبعد تکمیل عدت خانم اول بار دوم با خانم دوم عقد از دواج کند بر خانم دوم عدت واجب نیست البتہ اگر با شخص دیگر نکاح میکند پس در این صورت بر او عدت لازم است اگر شوهر با او صحبت نموده باشد که قبل از آن با کسی نکاح نکند. فقط والله سبحانه وتعالى اعلم.

۱۳ شعبان ۱۲۹۶ھ

صحبت شخصی که عمرش کم از دوازده سال است حرمت مصاهرات را نیارد

سوال : یک بچه که تقریباً دوازده سال عمر دارد مادر اندرش چندین مرتبه او را بر خود قادر ساخت و با او زنا کرد که ازین مسئله علاوه این بچه کسی مطلع نیست حالاً که پدر این بچه هم حیات است و بچه بالغ شد آیا مادر اندرش بر پدرش حرام میگردد یا خیر ؟ بینوا توجروا .

الجواب ومنه الصدق والصواب : در صورت مجامعت با طفل کم از دوازده سال حرمت مصاهرات ثابت نمیشود . قال فی شرح العنبر وکذا تهاطر الشهوة فی الذکر فلو جامع غیر مراهق زوجة ابیه لم یحرم ففتح وقال ابن عابدین رحمه الله تعالی تحصی قول المذکور لا یدئی کل منهما من سن المراهقة والقلة لا تلحق تسع ولذلک الذکر الثما عمر لان تلك اقل حد یحکم فیها الملوغ كما صرح حواهی فی باب بلوغ الفلام الخ (رد المحتار ج ۲ ص ۳۰۶) .

۸ جمادی الاولی ۹۸ هـ

حکم نکاح خانم یهودی و مسیحی

سوال : آیا در عصر حاضر با خانم مسیحی یا یهودی ازدواج مسلمان جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : در عصر حاضر اکثراً یهود و مسیح دهریه گردیده اند که با آنان نکاح جواز ندارد اگر بعد از تحقیق عدم دهریت تلت تثبیت شود باز هم پرهیز در کارست زیرا خوف است که اولاد او را کافر سازند و یا شوهرش را و یا جاسوس باشند یا اقلاً شوهرش را بر کفرش را ضی سازد و خطر عظیم اند سالمیت مملکت را و نیز خوف پیداشدن عظمت کتابیه است در قلب ناکح که این کفر است پس باید از نکاح اینچنین افراد اجتناب ورزیده شود . فقط والله سبحانه وتعالی اعلم .

۱۹ ذی القعدة ۹۸ هـ

حکم نکاح با خانم شیعه

سوال : آیا جواز دارد که کدام فردی از اهل سنت با خانم اهل تشیع نکاح کند یا نه ؟ بینوا توجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : خانم شیعه جهتیکه کافر است نکاح او با مرد مسلمان جواز ندارد دلایل کفر شیعه ها در رساله تحت عنوان (حقیقت شیعه) در جلد اول احسن

الفتاوی آمده نزد بعض شیعه اهل کتاب پنداشته شده باز هم بنا بر وجوه ذیل با خانم شیعه نکاح جواز ندارد :

- (۱) اکثر علماء شیعه هارا اهل کتاب نمی پندارند لذا احتیاط در کارست.
- (۲) نزد آنان تنها آن شیعه ها اهل کتاب اند که والدین آنان او هم شیعه باشند اما اگر کدام مسلمان شیعه شده باشد اولاد صلی او اهل کتاب نمی باشد بلکه مرتد اند که با او نکاح حرام است زیرا در جواز نکاح با اهل تشیع دروازه حرامکاری باز می شود.
- (۳) اکثریت مسلمانان جهت اشتباه اهل تشیع را فرقه از مسلمانان می پندارند اگر با انها نکاح جواز داده شود اشتباه دیگر هم مستحکم می شود رفته رفته ممکن کدام دختر مسلمان را در نکاح شیعه بدهند که جرم بزرگ و حرام است که مسلمان پنداشتن شیعه فتنه بزرگ است حتی با دیدن عیش و عشرت شیعه ها ممکن مسلمانان این مذهب را اختیار کنند و مرتد شوند.
- (۴) بعد از نکاح با شیعه خوف مرتد شدن شوهر هم است و در صورت مرتد شدن شوهر اولاد او خود بخود مرتد شوند بنا بر دلائل فوق الذکر در هیچ صورت با اهل تشیع نکاح جواز ندارد. فقط والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۸/ شعبان ۱۳۰۲ هـ

تحقیق رجوع از اقرار حرمت مصاهرت

سوال : خانمی دعوه کرد که خسرش او را بوس و کنار کرد پستان های او را گرفت شوهر هم تصدیق نمود اما چند یوم بعد شوهر گفت تحقیق نمودم که خانم کاذب است و الزام نموده بر پدرم آیا این خانم بر شوهرش حرام می گردید یا خیر ؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : قال فی الهدیه قال لامرأته کذبت جامعاً امک قبل نکاحک یواخذ به ویفرق بهیما ولكن لا یصدق فی حق المهر حتی یجب المسمى دون العقر والأصرار علی هذا الاقرار لیس بشرط حتی لو رجع عن ذلك فقال کذبت فالقاضي لا یصدقها ولكن فیما بینة و بین الله تعالی ان کان کاذباً فیما اقر لا تحرم علیه امرأته. و ذکر محمد رحمه الله تعالی فی کتاب النکاح اذا قال الرجل لامرأته هذه امی من الرضاعة ثم اراد ان یتزوجها بعد ذلك فقال اعطأعت فی ذلك فله ان یتزوجها استحساناً ووجه الفرق بهیما انه فہما اعبر عن فعله والخطأ فیها هو فعله تأخر فلا یصدق فیہ و اما فی الرضا ع فیما اعبر عن فعل نفسه فی زمان یحل کرهه و هو انما سمع من غیره والخطأ فیہ لیس بتأخر کذا فی الصحیح والمزید عالمگیری ص ۲۷۵ ج ۱.

ازین عبارت واضح میشود که قبل از تصدیق اقرار رضاع بار دوم قولاً یا فعلاً رجوع درست است اما رجوع از اقرار حرمت مصاهرت درست نیست مگر وقتی که علت فرق را بیان کند ازین جامعلوم شد که عدم صحت رجوع از اقرار حرمت مصاهرت قاعده کلیه نیست بلکه از آن تنها آن حرمت ثابت می شود که شخصاً از فعل مقر باشد اما اگر حرمت تعلق داشته باشد با فعل غیر مانند این صورت حکم آن مانند اقرار رضاع است . لا شترک علة الخفاء . فقط والله سبحانه وتعالى اعلم .
۳/ربیع الاول ۹۹۹ھ

دختر خواهر زاده حرام است

سوال : آیا دختر خواهرزاده زید برای زید محرم است یا محرم نیست ؟ بینوا توجروا
الجواب ومنه الصدق والصواب : بله محرم است . فقط والله سبحانه وتعالى اعلم .
۲۶/صفر ۱۴۰۱ھ

اگر بوسه گرفتن سبب انزال بگردد حرمت مصاهرت نمی آید

سوال : کسی از یک خانم بوسه گرفت و او را در کنار گرفت که بدون جماع انزال او شد آیا برای این شخص نکاح با دختر این خانم جواز دارد ؟ بینوا توجروا .
الجواب ومنه الصدق والصواب : در بوسه گرفتن و نیز در کنار گرفتن برای حرمت مصاهرت شرط است که انزال نشود اگر بدون جماع انزال شد حرمت مصاهرت ثابت نمی شود پس دختر این خانم برای این شخص جائز است ، قال فی العلائق فلو انزل مع مس او نظر للاحرمه وبه یفتی (رد المحتار ج ۲ ص ۲۰۴) فقط والله سبحانه وتعالى اعلم .

۳۰/ذوالحججه ۱۴۰۶ھ

نکاح فاسد موجب حرمت مصاهرت نباشد

سوال : کسی با دختر مزنیه خویش نکاح نمود اما قبل از خلوت او را طلاق داد پس اگر با این مزنیه خویش حق نکاح دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا .
الجواب ومنه الصدق والصواب : با دختر مزنیه نکاح فاسد میشود و نکاح فاسد سبب حرمت مصاهرت نیست لذ در این صورت با ما در این دختر (با مزنیه) حق نکاح را دارد اما اگر دختر مزنیه را با شهوت مس نموده باشد پس نکاح او با مزنیه حرام است .

قال في العلائية وحرمه بالمصاهرة بنفس زوجته الموطوءة لا وام زوجته وجداً منها مطلقاً بمجرد العقد الصحيح وان لم توطأ الزوجة، وفي الشامية (قوله الصحيح) احتراز عن النكاح الفاسد فإنه لا يوجب مجردة لا تفحص الا بالعقد الصحيح بمهر (رد المحتار ج ۲ ص ۲۰۱) فقط والله تعالى اعلم

۳۰ ذوالحججه ۱۳۰۶ هـ

زوجه ريب حلال است

سوال : ريب زید خانمش را طلاق داد یا از او وفات شد آیا زید حق نکاح را با این خانم دارد یا خیر؟ بینواتوجروا .

الجواب ومنه الصدق والصواب : بله نکاح با خانم ريب جواز دارد . قال في الشامية معزياً الى الخبير الرملی محمد (قوله واما بنفس زوجته ابیه او ابنته لحلال، ولا تحرم زوجه الريب ولا زوجه الزاب، (رد المحتار ج ۲ ص ۲۰۳) فقط والله سبحانه وتعالى اعلم . ۳۰ ذوالحججه ۱۳۰۶ هـ

باب ولاية النكاح والمال

عاقله، بالغه در نكاح مختار است

سوال : يك خانم عاقله بالغه و ثيبه را اقربايش مجبور نمودند مادرش را لت و كوب كردند شخصاً دختر اعتراف به نكاح نكرده مگر بر مادرش نكاح را قبول كردند در حاليكه دختر كاملاً ناراض است آیا اين نكاح درست شده ؟ آیا دختر حق دارد يا ندارد كه با شخص ديگر ازدواج كند يا خير بدون اذن اولياء ؟ بينوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : خانم عاقله وبالفه در نكاح خود مختارست كسى حق ندارد كه او را مجبور كند به نكاح وبدون اجازه او قبول كردن نكاح درست نيست بدون رضاى او يا وكيل او اجازه مادرش اعتبار ندارد لذ اين نكاح كاملاً نادرست است بدون رضائيت او اجازه مادرش را نيز اعتبار نيست.

قال في شرح التنوير ولا تجهير المألفة المكر على النكاح لانقطاع الولاية بالبلوغ، وايضاً فيه وولاية اجهار على الصغيرة ولو ثيباً ومعتوحة ومروقة كما افادته بقوله وهو اى الولي شرط صفة نكاح صغير ومجهنون ورقبي لا مكلفة لتقل نكاح حرة مكلفة بلارضاى والاصل ان كل من تصرف في ماله تصرف في نفسه وما لا فلا، وفي الشامية تمت (قوله فلفذ الخ) وحديث لا نكاح الا بولي رواه ابو داود وغيره لمعارض بقوله صلى الله عليه وسلم الايمر احق بنفسها من وليها رواه مسلم وابوداود والترمذى والنسائى ومالك بن الموطا والايمر من لا زوج لها بكر اولافاته ليس للولى الامباشرة العقد اذا رضيت وقد جعلها احق منه به الخ (قوله والاصل الخ) عبارة البحر والاصل هذا ان كل من يجوز تصرفه في ماله بولاية نفسه الخ فانه يخرج الصبي المأذون فانه وان جاز تصرفه في ماله لكن لا بولاية نفسه الخ (رد المحتار باب الولي ج ۲) وايضاً شرح التنوير وشرط سماع كل من العاقلتين لفظ الآخر ليحقق رضاها، وفي الشامية (قوله احتراماً للزوج) اى يحظر امرها وشدة حرمتها فلا يصح العقد عليها الا بلفظ صريح او كناية (قوله سماع كل) اى ولو حكما كلكتاب الى غائبة لان قراءتها قاطعة مقام الخطب كما مر وفي الفتح يعقد النكاح من الاخرس اذا كانت له اشارة معلومة (قوله ليحقق رضاها) اى ليصدر منهما ما من شأنه ان يدل على الرضا الحقيقية الرضا غير مشروطة في النكاح لصحته مع الاكراه والهزل رحمى (رد المحتار ج ۲) فقط والله تعالى اعلم.

تفصیل ولی نکاح و ولی مال

سوال : ولی نکاح و مال صغیرہ و مجنونہ چہ کسانی اند . این مسئلہ را با تفصیل بیان فرمائید بینواتوجروا .

الجواب ومنه الصدق والصواب : ولی فی النکاح عصبات بنفسها علی ترتیب الارث اند اگر کسی از آنان نباشند پس مادر بعد از آن مادر کلان پدری پس دختر دختر یعنی فروع غیر عصبات مجنونہ اگر در قرب و بعد اختلاف آید قریب را اعتبار است و اگر مساوی باشند عصبہ ذکور را اعتبار است بعد از فروع جد فاسد و جدہ فاسدہ بلحاظ قرب و بعد پس ہمیشہ عینی بعداً تا بعداً برادر ہمیشہ اخیا فی پس بدین ترتیب اولاد آنان بعد از آن ماما پس خالہ پس دختر کاکا پس بدین ترتیب اولاد اینها پس بادشاہ اگر وصی پدرش را اختیار بہ نکاح بدهد درست نباشد .

ولی فی المال تنها پدر سپس وصی او سپس جد پس وصی اوس پس قاضی و در غیاب قاضی مردم معتبر قریہ مانند متولی قایم مقام ولی اند .

قال فی العلانیۃ الولی فی النکاح لا المال العصبۃ بنفسہ (الی ان قال) وان اوصی الیہ الاب ہل ملک علی المذہب . ولی الشامیۃ (قوله لا المال) الولی فیہ الاب ووصیہ و الجد ووصیہ والقاضی و نائبہ لقط الخ (رد المحتار ج ۲) وقال فی باب الجمیعۃ فلو الولاۃ کفاراً یجوز للمسلمین اقامۃ الجمیعۃ ویصیر القاضی قاضیاً بتراضی المسلمین (رد المحتار ج ۲) .

اختیار تقسیم ترکہ و تجارت در مال منقول زراعت و تجارت صغیر تنها ولی فی المال را است اختیار بیع زمین ولی را ہم نیست الا فی صور مخصوصہ البتہ اختیار دارد کہ برای مادر برادران و ہمیشہ ہا و کاکا برای حفاظت مال آنان بیع منقول را بہ قصد حفاظت برای طعام ، لباس و ضروریات آنان خریداری کند . بشرطیکہ صغیر تحت پرورش او باشد البتہ در نفس ترکہ اگر طعام یا لباس باشد در آن در صرف حصہ صغیرہ در خرچ کردن بر آنان زیر پرورش بودن شرط نیست . هذا خالص ما هو مشروح فی باب الموصی من العلانیۃ و الشامیۃ . فقط والله سبحانه و تعالی اعلم .

۱۳ جمادی الاولی ۱۳۷۳ھ

اگر از بالغہ صغیرہ غیر ولی اجازہ نکاح را گرفت سکوت او کافی نیست

سوال : عبدالکریم خانی بنام جنت بی بی را جبراً بہ خانہ خود برد و با او در خانہ خود

نکاح نمود جنت بی بی باکره وبالفه است واز پذیرفتن نکاح انکار ورزید. آیا این نکاح شرعاً درست است یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب: اجازه گیرنده از باکره بالفه اگر ولی اقرب نباشد در این صورت سکوت باکره کافی نباشد بلکه اجازه بالقول ضروری است لذا اگر جنت بی بی اعتراف به نکاح نکرده باشد نکاح او درست نیست اگر در اعتراف کردن شفهی اختلاف زوجین آید در صورت اختلاف قول کسی معتبر باشد که شواهد دارد اگر نزد هر دو بینه بود پس بینه شوهر را اعتبار داده شود و بینه خانم را اعتبار داده نشود، البته اگر نکاح باکره را ولی اقرب نموده باشد پس بینه زوجه علی الردوبینه زوج علی السکوت راجح است اگر نزد کسی هم بینه نبود قول زوجه مع الیمین قبول است.

قال فی شرح التنویر فان استأذنها غیر الاقرب کاجنبی او ولی بعید فلا عبرة لسکوتها بل لابد من القول کلفیظ البالغة وایضاً فیہ قال الزوج للمکر البالغة ہلک الکاح فسکت وقالت رحدثت الکاح ولا بیعة لہما علی ذلک ولہ یکن دخلہا طوعاً فی الاصح فالقول قولہا بیعہا علی المعنی بہ وتقبل بیعتہ علی سکوتہا لانه وجودی بضم الشفتین ولو برہاناً فبیعتہا اولی الا ان یرہن علی رضاہا او اجازہا ولی الشامیة (قوله ولا بیعة لہما) فیدہ لان ایہما اقام البیعة قبلت بیعتہ بحر (ردالمحتار ج ۲) فقط واللہ سبحانہ وتعالی اعلم .

۱۵ / ذی قعدہ سنہ ۱۴۳۵ھ

نکاح عاقلہ بالفہ در غیر کفو بلا اذن ولی درست نباشد

سوال: در صورتیکہ دوشیزہ بالفہ بلا اذن ولی در غیر کفو با کسی نکاح کند آیا این نکاح او درست است یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب: این نکاح درست نیست بلکه صراحة اذن ولی ضروری است تنها سکوت نیز کافی نیست اگر بعد از نکاح ولی رضاء شود هم رضای او درست نیست. قال فی العلائقہ ویفتی فی غیر الکفء بعدم جوازہ اصلاً وهو المختار للمفتوی لفساد الزمان، وفي الشامیة وهذا اذا کان لها ولی لہ یرض بہ قبل العقد فلا یغید الرضا بعدہ بحر واما اذا لم یکن لها ولی فهو صحیح لذلک مطلقاً اتفاقاً کما یأتی (الی ان قال) وقول المهر لہ یرض بہ یشمل ما اذا لم یعلم اصلاً فلا یلزم التصریح بعدم الرضا بل السکوت منه لا یکون رضا کما ذکرنا فلا بد حیثئذ لصحة العقد من رضاہ صریحاً وعلیہ فلو سکت قبلہ لم یرضی بعدہ لا یغید فلیعلم (قوله وهو المختار للمفتوی) وقال

همس الائمة هذا القرب الى الاحتياط كلما في تصحيح العلامة فاسم لانه ليس كل ولي يحسن المرافعة والخصومة ولا كل قاض يعادل ولو احسن الولي وعادل القاضي فقد يترك انفة للمتردد على ابواب المحكم واستغفراً لنفس الخصومات فيعقرر الحرر فكان معه دفلاً له لفتح (رد المحتار ج ۲ ص ۴۰۹) فقط والله سبحانه وتعالى اعلم.

وصي را ولایة نکاح نیست

سوال : شخصی بنام رمضان در حضور شواهد چنین تحریر نموده شواهد بر آن امضاء نمودند گفت من دخترم را به شریعت محمدی حواله موجب الله درایه ولد علی بخش نمودم با کسی که میخواهد نکاح دخترم را بکند کسی از عزیزانم بر آن حق اعتراض راندارند علاوه از آن حیات انسان بی بقاست بعد از وفات من هم موجب الله درایه حقدار این دختر است کسیکه مخالفت کند پس او خلاف ورزی کننده وعده وقانوناً مجرم قرار داده شود بعد از آن رمضان وفات شد پس در حصه ولایت این دوشیزه نزاع آمد فیصله شریعت مطهره در این حصه چیست ؟ بیان نمائید. بینوا بالبرهان آجرکم الرحمن.

الجواب ومنه الصدق والصواب : بر دختر مذور هیچ حق ندارد اگر دختر بالغ باشد پس در نکاحش خود مختار است و اگر نابالغ باشد حق نکاح او در اختیار اولیاء اوست (عصبات علی تر تیب الارث) چونکه تحریر رمضان متوفی مشتمل است بر وکالت و وصایت یعنی در حیاتش وکالت وبعد از وفاتش وصایت است وکالت با موت رمضان خاتمه یافت :

قال فی شرح التنویر ویعزل (الوکیل) بموت احدهما (رد المحتار ج ۲ ص ۴۰۸) . و وصیت بالنکاح از ابتداء درست نبود یعنی با وجود تصریح وصایت بالنکاح وصی حق نکاح را ندارد.

قال فی شرح التنویر ولیس للموصی من حیث هو وصی ان یزوج المیتهم مطلقاً وان اوصی الیه الاب بملک علی المذهب نعم لو کان قریباً او حاکماً مملکاً ولایة کما لا یخفى وفي الشامية واستغنی فی الفتح لو عین له الموصی فی حیاته رجلاً واعترضه فی البعربانه ان زوجها من المبعین فی حیاة الموصی فهو وکیل لا وصی وان بعد موته فقد بطلت الوکالة وان تعلقت الولاية للحاکم عند عدمه قریب (رد المحتار ج ۲ ص ۴۰۸).

اما بی دخل نمودن رمضان خویش و خویشا وندان خویش را این تصرف خلاف موجب عقد وکالت وناقابل قبول است که در کتب فقه نظائر زیادی دارد که در مرتب نمودن احکام شرعی انسان اختیار ندارد مثلاً طلاق رجعی داده و گفت حق رجوع رانداشته باشم این

قول او باطل است باز هم حق رجوع را داشته باشد خلاصه اینکه بایى دخل نمودن وکیل
نفس را از توکیل در صفت وماهیت عقد تبدیلی نیارد بلکه قول را بى دعوہ نمودن باطل
است . فقط والله سبحانه وتعالى اعلم .
۶/ ذی قعدہ ۱۳۷۲ھ

از جمله چند اولیاء یک ولی نکاح را نمود

سوال : صغیرہ دو کاکا داشت کہ یک کاکایش بہ سفر بعید مسافر بود کاکای اول نکاح
صغیرہ را با کسی نمود کاکای دوم بعد از عودت نکاح صغیرہ را منظور نکرد آیا این نکاح
درست است یا خیر؟ بینوا توجروا .

الجواب ومنه الصدق والصواب : نکاح درست است اگر کاکای دوم موجود ہم می بود
باز ہم نکاح درست است وحق فسخ نکاح را نداشت : قال فی العلائق ولزوجها ولیان
مستویان قدم السابق فقط والله سبحانه وتعالى اعلم .
۲۹/ جمادی الاولی ۱۳۷۲ھ

در نکاح فضولی سکوت باکرہ کافی است

سوال : نکاح باکرہ بالغہ را فضولی نمود کہ باکرہ باشندن خبر سکوت نمود آیا این
نکاح درست است یا خیر از عبارت ذیل ہدایہ معلوم میشود کہ نکاح صحت یافته : (اذا قال
الزوج بلفظ النکاح فسکوتہ فالقول قولہا) قبل از آن است اگر مرد شاهد آورد بر سکوت
شہادت او معتبر باشد ازینجا معلوم میشود کہ با سکوت باکرہ ہم نکاح او از جانب فضولی
لازم میشود؟ بینوا توجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : در این صورت اجازہ ضروری است تنها سکوت کافی
نیست : کما فی الہدییۃ واذا قال لها الولی اريدان ازوجک من فلان بلفظ فسکوتہ ثم زوجها فقالت لا
ارہی ازوجها ثم بلفظها الخیر فسکوتہ فالسکوت منها رها فی الوجہین جميعا اذا کان المزوج هو الولی
وان کان لها ولی القرب من المزوج لا یكون السکوت منها رها ولها الخیار ان شاء رها رهیبت وان شاءت
رعت الخ (عالمگیریہ ج ۳)

در سوال مذکور جزیه ہدایہ محمول است بر اینکه مزوج ولی است مانندیکہ ہمین جزیه
در عالمگیریہ ہم آمده کہ در آن تصریح برولی آمدہ : ونصھا ولزوجها الولی بغیر استہار ثم
اعطھا فقال الزوج بلفظ النکاح فسکوتہ وقالت لا بل رعت الخ فالقول قولها کذا فی شرح المجامع

الصغير لقا ضی خان الخ (عالمگیر) ج ۳ غرض اینکه نکاح فضولی ولی ابعاد در تزویج سکوت باکره کافی نیست بلکه اذن در آنها ضروری است. فقط والله سبحانه وتعالی اعلم.
۱۸ جمادی الآخره ۱۳۷۲ھ.

بعد از عقد نمودن پدر خیار بلوغ باقی است

سوال : وقتی که نکاح صغیره را پدرش با کسی نمود آیا این صغیره را خیار بلوغ باقی است یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : چنین دختر را خیار بلوغ باقی نیست . قال فی شرح العنبر وللولی النکاح الصغير والصغيرة ولو لها ولو بعین فاحش، ولی الشامیه (قوله ولزم النکاح) ای بلا توقف علی اجازه احد ولا بثبوت غیر فی تزویج الاب والمجد والمولی وكذا الامن علی ما یأتی (رد المحتار ج ۳) فقط والله تعالی اعلم.
۱۳ جمادی الآخره ۱۳۷۲ھ.

در صورت موجودیت ولی اقرب عقد نمودن ولی ابعاد موقوف باشد

سوال : شخصی در سند سکونت دارد پدرش و دختر نا بالغش در ملتان بودند قبل از رسیدن پدر بلا اذن پدر برادر همشیره اش را به کسی به نکاح داد آیا پدر حق فسخ را دارد یا خیر در صورتیکه به این نکاح رضایت نداشته باشد؟ بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : وقتی که در این صورت نکاح دختر نابالغه پدر او در چنین مقام مقیم باشد که اخذ مشاورت از ممکن می باشد پس بدون مشوره پدر این نکاح برادر موقوف است بر اجازه پدر در صورت مسئله فهمیده میشود که در این صورت اخذ مشوره از پدر دشواری و مشکل نداشت لذا این نکاح بر مشوره پدر موقوف است اما در این صورت وقتی که دختر بالغ شده پس در اینجا دو احتمال متصور است حکم هر یکی جدا جدا تحریر میشود .

(۱) اگر قبل از بلوغ دختر والدش نکاح او را رد نمود پس در این صورت نکاح باطل میشود.
(۲) در صورت بعد از بلوغ دختر رد نمودن پدر را اعتبار نیست دختر خود مختار است لذا اگر بعد از بلوغ دختر اجازه نداد نه چنان فعل را انجام داد که دال علی الرضا است در این صورت هنوز اختیار قبول ورد بدست دختر باقی است اگر بعد از بلوغ یک مرتبه هم قولا یا

فعلاً بر نکاح رضا مند شد پس نکاح لازم گردید که بعد از آن اختیار رد را ندارد.

قال فی التذویر وللولی الا بعد التزوج بغیبة الاقرب مسافة القصر، وفي شرح فلوروج الا بعد حال قیام الاقرب توقف علی اجازته، وفي الشامیة تمت (قوله مسافة القصر) وقال فی الذخیرة الاصح انه اذا کلن فی موضع لو انظر حضوره او استطلاع رأیه فاعت الکفء الذی حصر فالغیبة منقطعة والیه اشار فی الکتاب «» وفي البحر عن المجتبی والمبسوط انه الاصح وفي النهاية واعتارة اکثر المشایخ وصحه ابن الفضل، وفي الهدایة انه اقرب الی الفقه وفي الفتح انه الاشبه بالفقه (الی قوله) وفي شرح الملحق عن الحقائق انه الاقویل وعلیه الفتوی «» وعلیه مشی فی الاعتیار والنقایة ویشیر کلام النهر الی اعتبار مولی البحر والاحسن الاقدام معاً علیها اکثر المشایخ وفي العلامیة صغیرة تزوجت نفسها ولاولی ولا حاکم ثمة توقف ونفل باجازة لها بعد بلوغها لان له مجیزاً وهو السلطان، وایضاً قال فی بحف الفضولی فی النکاح ونکاح عبد وامة بغیر اذن الشهد موقوف علی الاجازة کنکاح الفضولی سیدی، فی المبیوع توقف عوده کلها ان لها مجیزاً حالة العقد والآن تبطل، (رد المحتار ج ۲) فقط والله تعالی اعلم.

۲/ ص ۳۷۳

سوال مانند سوال سابق

سوال : در صورت موجودیت پدر نکاح دختر صغیره را پدر کلان نموده پس پدر گفت من بر این نکاح راضی نیستم حکم این نکاح چیست ؟ بینوا توجروا
الجواب ومنه الصدق والصواب : اگر پدر صراحة یا دلالة اجازه نداده باشد این نکاح درست نیست بلکه موقوف است بر اذن پدر سکوت پدر اذن نیست اگر که پدر در مجلس حاضر هم باشد.

قال فی شرح التذویر فلوروج الا بعد حال قیام الاقرب توقف علی اجازته، وفي الشامیة تمت (قوله توقف علی اجازته) فلا یکون سکوته اجازة لنکاح الا بعد وان کلن حاضر فی مجلس العقد مال لم یرض صریحاً او دلالة تأمل، (رد المحتار ج ۲ ص ۳۷۳) فقط والله تعالی اعلم. ۱۱ جمادی الاولی ۱۳۷۳

پدر نکاح مراهنه اش را با پسر کم سن نمود

سوال : پدر نکاح دخترش را در صفارت با یک طفل نمود حالاً دختر بالغ شد که بر نکاح پدرش راضی نیست وشوهرش هنوز نابالغ است اگر تا بلوغ آن صبر کند خوف فتنه است

در در این عقد نکاح سوء اختیاری پدر ظاهر است آیا این نکاح درست است یا خیر؟ و بعد از بلوغ با سکوت دختر عقد نکاح درست شده است و یا اجازه صریحی ضروری است؟ در حالیکه در این نکاح گرفتن اجازه ضروری است زیرا این مانند نکاح فضولی موقوف است که در نکاح فضولی سکوت کافی نیست، بینوا بیائناً شافياً توجروا اجراً وافیاً.

الجواب ومنه الصدق والصواب: در این صورت بنا بر علت های ذیل نکاح درست است.

(۱) قال فی الشامیة تصح (قوله وان عرف لا یصح النکاح) والمأصل ان المانع هو کون الاب مهوراً بسوء الاختیار قبل العقد (الی قوله) لزوم احالة المسألة اعنی قولهم ولزم النکاح ولو بغبن فاحش او بغیر کف وان کان الولی اماً او جداً (ردالمحتار ج ۲).

یعنی اگر بار اول قول نموده باشد بر سوء اختیار پس مسئله معروف لزوم النکاح الخ را هیچ محمل درست نیست بعد از تحقیق معلوم شد که بار اول هم سوء اختیار متحقق میشود تفصیل این مسئله تحت عنوان کشف الغبار عن مسئله سوء الاختیار در باب اول مذکور شده است.

(۲) فقهاء در سوء اختیار فقط غبن فاحش در مهر وعدم کفو را ذکر نموده اند و تناسب عمر در کفو شرط نیست.

(۳) در عبارت مذکوره شامی (لزوم احالة المسألة الخ) دلالة بینه است در اینکه سوء اختیار در این دو چیز منحصر است.

(۴) در کفو با مهر مثل نکاح از طرف غیراب وجد مطلقاً بلا احتراز از سوء اختیار وبلا قید تناسب عمر وغیره درست است پس نکاح منعقد شده از طرف اب وجد بطریق اولی درست است نیز ازینجا معلوم شد که در عدم تناسب عمر سوء اختیار نیست.

(۵) داخل نمودن تناسب عمر در کفو در کنار این در آن عیوب هم به حساب نمی رود که جهت آن خانم اختیار فسخ نکاح را دارد.

(۶) در غبن وغیره بایک مرتبه جماع حق فسخ ساقط گردد و در حصه صغیر ظن غالب است که بعد از چند مدت او یک مرتبه بر جماع درست قادر شود پس معلوم شد که سوء اختیار یا عیوب مجبزه للفسخ این امر را مدنظر گرفته که نقصان مالی خانم در آن نباشد یا درزوج چنین عیب نباشد که جهت آن زندگی خانم مفلوج گردد تسکین شهوت خانم مدنظر گرفته نمی شود و نه با یک مرتبه جماع در حصه عنین عدم تفریق کافی پنداشته می شود.

(۷) در صوبہ سندھ نکاح رضیعه یا بالغ یا بالعکس معیوب و سوء اختیار پنداشته نمی شود بلکه هر امیر و غریب عالم و جاهل مدعی عقل و فراست و شریفان بزرگ مرتکب این عمل ظلم گردد خلاصه اینکه عدم تناسب عمر را در سوء اختیار داخل نمودن درست نیست بالخصوص در عرف سندھ البتہ بضرورت شدیدہ مطابق مذهب مالکیہ جهت عدم نفقہ توسط حاکم حق فسخ نکاح را دارد. فقط واللہ سبحانہ و تعالیٰ اعلم۔ ۵/رجب ۱۳۷۳ھ

وقتیکہ ولی اقرب صغیر باشد حق ولایت ولی ابعد راست

سوال : یک دختر نابالغ برادر نابالغ دارد اگر کاکایش نکاح او را بسته کند آیا جواز دارد یا نی؟ بینواتوجروا.

الجواب ومنہ الصدق والصواب : بلہ ا جواز دارد : قال فی شرح التنویر فلوزوج الابعد حال قیام الاقرب توقف علی اجازتہ. ولی الشامیہ (قوله حال قیام الاقرب) ای حضور و ہومن اهل الولاية امالو کان صغیراً او محموداً جاز نکاح الابعد مخریة (رد المحتار ج ۲) فقط واللہ تعالیٰ اعلم .

۲۰/ذی الحجہ ۱۴۳۳ھ.

در صورت موجودیت ولی ابعد بالغ نکاح صورت گرفته

از طرف ولی اقرب نابالغ موقوف می باشد

سوال : برادر صغیر نکاح یک ہم شیرہ صغیرش را با رضایت مادرش با کسی کرد در حالیکہ کاکایش بر این نکاح راضی نیست پس این نکاح چه حکم دارد در شریعت ؟ بینواتوجروا

الجواب ومنہ الصدق والصواب : این نکاح موقوف است بر اجازه کاکا اگر صراحتہ باشد با دلالتہ واگر رد نمود نکاح باطل گردد اما اگر تا بلوغ دختر یا تا بلوغ برادرش کاکا خاموش بود پس اختیارش سلب شد اگر اولاً دختر بالغ شد اختیار برادرش سلب شد واگر برادرش بالغ شد اختیار برادرش تا بلوغ دختر نافذ است واگر برادر تا بلوغ ہم شیرہ اش خاموش ماند پس بعد از بلوغ دختر تمام اختیار در دست دختر افتد کہ در این صورت نکاح بہ اجازه او موقوف است.

قال فی شرح التنویر فی باب الولی ہو رعا البالغ العاقل الوارث ولو فاسقاً علی المذهب مالہ یکن

معتکاً وخرج نحو صبی ووهی مطلقاً علی المذهب (رد المحتار ج ۲ ص ۴۰۶).

وایضاً فیہ صغیرۃ زوجت نفسها ولا ولی ولا حاکم فمۃ توقف ونفل بأجازها بعد بلوغها لان له مجیزاً وهو السلطان (الی ان قال) فلزوج الای بعد حال القیام الاقرب ای حضوره وهو من اهل الولاية اما لو کان صغیراً او مجنوناً جاز نکاح الای بعد صغیرۃ (قوله توقف علی اجازته) تقدیر ان البالغۃ لو زوجت نفسها غیر کفء فللولی الاعتراض ما لم یرض صریحاً او دلالة کلبض المهر ونحوه فلم یجعلوا سکوتہ اجازة والظاهر ان سکوتہ هذا كذلك فلا یکون سکوتہ جازاً للنکاح الای بعد وان کان حاضراً فی مجلس العقد ما لم یرض صریحاً او دلالة تأمل (رد المحتار ج ۲ ص ۴۴۳).

وایضاً فیہ قبیل باب المهر سبھی فی المیوع توقف عقوبۃ (ای الفضولی) کلها ان کان لها مجیز حالة العقد والابطال (رد المحتار ج ۲ ص ۴۴۶) فقط والله تعالی اعلم۔ ۲۱ رمضان المبارک ۱۳۷۷ھ

خيار بلوغ با سکوت باطل می شود

سوال : یک کاکا نکاح برادر زاده صغیر خویش را با پسر خویش نمود کاکای دوم بر آن رضایت هم نداشت از علماء پر سیدیم فرمودند دختر اختیار فسخ نکاح را دارد و قتیکه دختر بالغ شد چند قدم گرفته به مردم رو گردانید وگفت من بالغ شدم لذ بر این نکاح رضایت ندارم و آنرا قبول ندارم. یک مولوی صاحب می فرماید چونکه دختر چند قدم گرفته اختیارش سلب شد زیرا در آن اختیار تاخیر نمود که بعد از آن حق فسخ را ندارد آیا این درست است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : اگر دختر بعد از بلوغ علی الفور نکاح را فسخ نمود اگر که تنها هم باشد پس نکاح او فسخ شد اما با اندک تاخیر هم اختیار بلوغ باطل گردد لذ این نکاح قایم است و دختر بعد از این تاخیر اختیار فسخ را ندارد .

قال فی التعویز وبطل عیار المکر بالسکوت عالمۃ بالنکاح ولا یعتد الی امر المجلس. و فی الفرح لانه کالشفعة. و فی الشامیة (قوله ولا یعتد الی امر المجلس) ای مجلس بلوغها وعلیها بالنکاح کما فی الفتح ای اذا بلغص و هی علامۃ بالنکاح او علیما به بعد بلوغها فلا بد من الفسخ فی حال البلوغ او العلم. فلو سکت ولو قلیلاً بطل عیارها ولو قبل تبدل المجلس (قوله لانه کالشفعة) ای فی انه یشرط القیومها ان یطلب حق الشفیع فور علمه فی ظاهر رایة حتی لو سکت لحظة او تکلم بکلام لغو بطلت (رد المحتار ص ۴۴۳ ج ۲) فقط والله سبحانه و تعالی اعلم

بلاذن ولی در نکاح با غیر کفو نیازی نیست به طلاق یا متارکت

سوال : دختر بالغ بلاذن ولی در غیر کفو نکاح نمود طبق تصریحات کتب فقه این نکاح درست نیست سوال اینجاست آیا در این صورت برای قطع نکاح نیامندی است به طلاق یا متارکت یا نه ؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : ضرورت به طلاق یا متارکت در نکاح فاسد است بلاذن ولی در غیر کفو نکاح فاسد نیست بلکه ابتداءً این نکاح درست نشده لذا نیازی ندارد به طلاق یا متارکت :

قال فی العلائق ویفتی فی غیر الکفر بعدم جواز اصلا وهو المختار للمفتوی لفساد الزمان وفي الشامية و هذا اذا كان لها ولی لم یرض به قبل العقد فلا یفید الرضا بعدم جبر واما اذا لم یکن لها ولی فهو صحیح نافذ مطلقا اتفاقا كما یأتی (انی ان قال) وقول المهر لم یرض به یفید ما اذا لم یعلم اصلا فلا یلزم التصريح بعدم الرضا بل السکوت منه لا یكون رضا كما ذکرنا فلا بد حیث یصلح العقد من رضا تصریحا أو سکوتا قبله ثم رضی بعد فلا یفید علیها عمل - (رد المحتار ج ۲ ص ۲۲۲) فقط والله تعالی اعلم
 ۳/ محرم ۱۴۰۷ هـ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾

کشف الغبار من مسألة سوء الاختيار

«حاصل بحث محققانہ افتاء ماہرین معروف در مسئلہ فقہیہ متعلق سوء الاختیار»

تحقیق مسئلہ ((سوء الاختیار))

دو فتاویٰ متضاد از خیر المدارس ملتان و جامعہ اشرفیہ لاہور در خدمت استاذ محترم مفتی محمد شفیع رحمہ اللہ تقدیم گردید مفتی صاحب جواب تحریر نمود کہ بعداً یک نقل آنرا بہ بندہ عنایت فرمود و حکم نمود بر اظہار رائ متعلق جواب در دوران مطالعہ چند با داشت را قید قلم نمودم و در نظر داشتم اگر فرصت یافتم کہ بالمشافہہ با حضرت معروضات را تقدیم نمایم این فرصت را در جستجو بودم اما جہت علالت طولانی مفتی صاحب فرصت بدست نیامد حتی کہ این تحقیق را حضرت در جواهر الفقہ شائع نمود و در نظر داشت کہ این مسئلہ را تحت نظر مجلس تحقیق بگذارد۔ همانا بالاخرہ مفتی صاحب ازین دنیای فانی سفر نمود و مجلس علماء نیز از سرپرست مشفق محروم شد۔ ہر لحظہ وقتیکہ مسئلہ را یاد آور میشدم تا آنرا با حضرت مفتی صاحب حل و فصل کنم از رحلت او یاد آور شدہ اند و ہیگن میشدم لطیفہ دلچسپ کہ تادم موت فراموش نشود۔ بیاد دارم روزی در سفر مبارک با امیر مبارک و رفیق مبارک در مقام مبارک یعنی در سفر عمرہ بودم در دوران سفر مدینہ الرسول علیہ السلام در مدرسہ علوم الشرعیہ در بالاخانہ مواجہ روضہ اطہر علی صاحبہا السلام با حضرت مفتی صاحب قیام داشتم در دوران تلاوت آیات (وَإِنْفِرْغُ الْإِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدُ مِنَ الْبَيْتِ وَأَسْمِعِيلُ) شفقتاً پرسید چرا اسماعیل را با ابراہیم در این آیات متصل ذکر نکرد فکر کردم کہ جواب این سوال برای غیر مفتی مشکل و برای مفتی سهل

است . طبق قاعدہ علم افتاء کہ در آن معلومات داشتم فقہیہ جواب دادم خیلی مسرور شد پس حالاً چنین شخصیت را در تلاش ہستم اما بدست نیامد **(لَمَّا أَشْكُوَانِي وَعُزِّيَ إِلَى اللَّهِ)** . پس صورتی باقی نماند کہ این مسئلہ تحت نظر مفتیان کرام تقدیم گردد ممکن خداوند تعالی توسط آن مردم را فائدہ دہد **(وَمَا ذَاكَ حَلَّ لِلَّهِ بِهِ)** اولاً سوال وجوابات انرا نقل نمودم بعد از آن معروضات خویش را تقدیم نمودم **(وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ وَعَلَيْهِ التَّكَلُّفُ)** .

سوال : علماء دین در این مسئلہ چہ میفرمایند زید غیر حق در دوسہ قتل گرفتار شد در حالیکہ اصلی قاتلین چہار تن دیگراند بالاخرہ در محکمہ فیصلہ شد بر دادن سہ دختر و دختر زید کہ هنوز صغیرہ است بہ برادر مقتول دادہ شد کہ سی و پنج سال عمر دارد و یک شخص غیر متدین است بار دوم ورثہ مقتول عرض دائر نمودند محکمہ حکم تدقیق را صادر نمود بر قتل پنج تن و دادن چہار ہزار روپیہ اما ثالث از ادای این مقدار بہ وارثان مقتول اباہ و ورزید و گفتند کہ شما حقدار این مقدار پول نیستید بر این عقد پانزدہ سال گذشتہ . و قتیکہ وارثان عقد نکاح این دختر را در طفولیت نمودہ بودند حالاً بعد از پانزدہ سال دختر زید خود را از برادر مقتول رها میکند آیا حق دارد یا نہ ؟ اگر ندارد تحت اسارت زندگی مظلومیت را بسر می برد آیا پدر این دختر (زید) سببی الاختیار پنداشتہ می شود یا نہ در صورتیکہ برادر مقتول یعنی شوہر این دختر یک شخص بد اخلاق و فاسق است و عمرش نیز بزرگ آیا این دختر حق دارد کہ از خود دفاع کند یا نہ ؟ بینوا توجروا

الجواب از خیر المدارس ملتان : در صورت مسؤلہ بتقدیر صحت واقعہ این نکاح منعقد نشدہ دختر مذکورہ حق دارد در ہر جا کہ نکاح میکند در (بوادر النوادر ج ۱ ص ۹۶) آمدہ کہ اگر نکاح بالغ را پدر یا پدر کلان نمود اما از واقعات معلوم شد کہ آنان نکاح را بہ طمع زرو مال نمودہ اند مصلحت دختر مدنظر گرفته نشدہ پس این نکاح درست نیست .

الجواب صحیح

محمد اسحق فہرلہ نائب مفتی

غیر محمد علی اللہ عنہ

خیر المدارس ملتان

بعد از این جواب دختر با کسی با رضایت خویش و ورثہ خویش بلا تنسیخ عدالت از دواج نمود اما بعد از گذشت دہ ماہ فریق اول غلغجہ کردند کہ هنوز نکاح اول بر قرار است پس بر این نکاح نکاح دوم کردہ شد پس با نکاح خوان ثانی و شہود ترک موالات لازم است

و باید خلف این امام نماز اداء نشود آنان فتوی هم خواستند که عقد پدر درست است زیرا که او از محبس اجازه داده است طوریکه مفتی جمیل احمد صاحب در این حصه فتوی صادر نموده است.

جواب مفتی جمیل احمد صاحب تھانوی : (۱) درست است و قتیکه نکاح صغیرہ را پدر نموده است، دختر حق فسخ را ندارد علاوه یک صورت و قتیکه پدر معروف باشد به سوء الاختیار یعنی در خلاف مصلحت اولاد معروف باشد یعنی از ابتداء اختیار آتش را در حق اولاد غلط استعمال نموده تنها در این مسئلہ به این طریقہ پدر معروف بسوء الاختیار نباشد لکن نکاح شدہ از طرف پدر فسخ نگردد پس در این صورت چگونہ کہ باشد بہ جبر بہ طمع طلاق دادہ شود جدائی بیاید.

(۲) با سببی الاختیار بودن خیار بلوغ حاصل نمی شود اما جهت معروف بسوء الاختیار بودن حاصل می شود طوریکہ مقصدش را من در شمارہ (۱) عرض نمودم.

کتبہ جمیل احمد تھانوی

مفتی جامعہ اشرفیہ مسلم ناؤن لاہور ۸۹/۲۸/۳ھ

جناب محترم در این حصہ جواب واضح و مدلل را را بیان فرمائید زیرا کہ در عصر حاضر چنین عقدہای نکاح مسلسل پیش می آید کہ نتیجہ آن علاوہ غیر آبادی چیزی دیگر نیست و حصول نمودن طلاق ہم از مخالفین مشکل است و باز گردانیدن دختر ہم دشوار است بنا بر شرح علامہ شامی در حصہ معروف بسوء الاختیار آن نظر او نیست ؟ در صورتیکہ صاحب فتح القدیر بحر الرائق، فتاویٰ خیریہ و در مختار شرط واقعہ اول را سوء اختیار ذکر نکرده اند امید وارم تا بہ جواب درست نوازش دهید.

خدا بخش سرگودھا

الجواب : از مفتی محمد شفیع صاحب رحمہ اللہ حامداً و مصلياً :

نزد من جواب درست این مسئلہ چنین است کہ خانم مذکور متصل بعد از بلوغ نزد حاکم شرعی مراجعہ نماید طبق شرایط شرع دلیل بیاورد و نزد او فسخ نکاح خود را بگیرد پس نکاح باطل گردد پس از چنین فیصلہ اگر در این صورت این باشخص دیگر ازدواج کند جواز دارد اما اگر چنین کہ خود سرانہ فسخ نکاح کردہ نکاح دومی کند جواز ندارد.

اما فتویٰ جامعہ لاہور کہ بعد از عقد نمودن پدر دختر حق خیار بلوغ را ندارد درست نیست زیرا کہ سوء الاختیار بودن پدر در این صورت واضح تر است کہ نیاز مند دلیلی نیست علامہ شامی رحمہ اللہ تعالیٰ کہ در حصہ معروف بسوء الاختیار بودن پدر شرط نہادہ کہ یک چنین جرم را مرتکب شدہ باشد کہ نکاح یک دخترش را کاملاً خلاف مصلحت آن نمودہ نکاح آن دختر سابق نافذ شدہ است زیرا در آن وقت هنوز معروف بسوء الاختیار نبود در حصہ دختر دوم معروف بسوء الاختیار گردید این تشریح بنا بر مختلف بودن تصریحات فقہاء رحمہ اللہ تعالیٰ محل نظر است بالخصوص وقتیکہ در آخر این بحث علامہ شامی رحمہ اللہ تعالیٰ فرمودہ بہ حوالہ فتح القدیر

(۱) کہ تحریر نمودہ آن توجیہ یقینی نیست و تحریر نمودہ :

لو كان المانع مهر دمحقق سوء الاختيار بدون الاشهار لزم احوالة المسألة اعني قولهم ولزم النكاح ولو بغيرين فاحش او بغير كفء ان كان الولي اياها وجدنا. (شامی ص ۳۳ ج ۳ مصری).

حاصل اینست کہ در صورت باغبین فاحش یا با غیر کفو نکاح نمودن دلیل واضح سوء الاختیار است اگر تنها تحقق سوء اختیار کافی می بود پس شرط نهادن لم یعلم بسوء الاختیار بلا فائده است. زیرا احياناً پدر دانا دانشور عوض مهر زیات بر مهر کم و عوض کفو بر غیر کفو بنا بر مصلحت کامل راضی می شود فرضاً دخترش را بہ عالم صالح بدهد با مهر کم کہ کفو دخترش ہم نباشد اما بنا بر اینکه دین و دنیای دخترش خوشگوار شود کہ در این صورت سوء اختیار متحقق شد اما این سوء اختیار نیست بلکه اختیار دانشمندانه و مصلحانہ است خلاصہ اینکه مقصد قول علماء لم یعرف بسوء الاختیار آنست کہ این حالت مشتبہ نباشد کہ پدر جهت غرض شخصی خود احمقانه قدم برداشته وقتیکہ چنین باشد پس این نکاح نافذ نیست و شرح جملہ (لم یعرف) کہ در درمختار و دیگر کتب آمده آنست کہ پدر مجاناً و فسقاً این قدم بیهودگی را برداشته است وقتیکہ معلوم شد کہ پدر نکاح دخترش را جهت غرض شخصی خود بہ کسی دادہ پس سوء الاختیار بودن پدر تثبیت شد و پس در این صورت آن علت ختم شد کہ نکاح نافذ شدہ از طرف پدر و پدر کلان غیر قابل فسخ است یعنی جہتیکہ شفقت اب وجد با اولیاء دیگر مساوی است، علامہ شامی جملہ مجاناً و فسقاً را بہ حوالہ شرح مجمع نقل نمودہ :

(۱) این توجیه علامه شامی است از فتح القدیر نقل نکرده . ۱۲ و شید احمد

حتی لو عرف من الاب سوء الاختیار لسفهه اولطبعه لایجوز عقدہ اجماعاً (شامی ج ۲ ص ۳۳)

که در اینجا سفاقت و طمع از پدر تثبیت شد که کافی است در عدم انعقاد نکاح در اینجا شامی هم اختلاف نکرده پس معلوم شد که تحریر شامی در مسئله سوء الاختیار تنها یک بحث است فتوی و فیصله شامی نیست پس بنا بر تصریحات فقهاء علت صریح مسئله صرف نظر کرده نشود علامه خیرالدین رملی در فتوی خیریه شرح این مسئله را با الفاظ ذیل نموده که اقوال واضحه دیگر فقهاء هم در آن موجود است :

(سئل فی الاب اذا علم منه سوء الاختیار وعدم النظر فی العواقب اذا زوج ابنته القابلة للتعلق بالخير والشر بغیر کسره هل یصح امره لا؟ (جواب) قال ابن فرشته فی شرح المجمع لو عرف من الاب سوء الاختیار لسفهه اولطبعه لایجوز عقدہ اتفاقاً ومغله فی الدور والغرر وقال فی البحر فی شرح قول الکنز لو زوج طفله غیر کسره او بغین فاحش صح ومیزانک لغیر الاب والمجد اطلق فی الاب والمجد وقیده الفارحون وغیرهم بان لا یکون الاب معروفاً بسوء الاختیار حسناً لو کان معروفاً بذلك فجانه وفساقاً لعقد باطل عل الصحيح قال فی فتح القدیر ومن زوج ابنته الصغیرة القابلة للتعلق بالخیر والشر من یعلم انه مشریر او فاسق فهو ظاهر سوء اختیاره ولان ترک النظر ههنا مقطوع به فلا یعارضه ظهور ارادة مصلحة تلحق ذلك نظراً الى شفقة الایوة اهـ قال وقد وقع فی اکثر الفتاوی فی هذه المسألة ان النکاح باطل فظاهره انه لم یعتقد فی الظاهرية بفرق بينهما ولم یقل انه باطل وهو الحق ولذا قال فی الذخیرة فی قولهم فالنکاح باطل ای یبطل انصبی کلام البحر والمسألة مشهورة. (فتاویٰ خیریه ص ۲۲)

ازین عبارت فهمیده شد و قتیکه در حصه پدر یا پدر کلان در نکاح دختر ترک شفقت و مسامحت یقینی شود که نکاح نافذ شده آنها پس غیر نافذ گردد بالخصوص طوریکه در فتح القدیر آمده (لان ترک النظر ههنا مقطوع به) در اینجا قید نیامده که این عمل بار اول سرزده یا آن را بار دوم تکرار نمود تنها قطع شفقت را قطعی بلا اشتباه بودن را کافی دانست این بحث شامی فتوی این همام رحمه الله تعالی نیست تنها یک مبحث است لذا فتوی لاهور مرجوح است و فتوی ملتان که نکاح درست نشده دختر اختیار نکاح دوم را باشخص دیگر دارد هم درست نیست زیرا که این نکاح باید توسط محکمه فسخ گردانیده شود و حواله ملتان به حواله بوادر النوادر طبق این توجیه صاحب خیزیه هم همین مفهوم متعین است که

به خیار بلوغ این نکاح مرتفع گردد.

ثم اعلم ان ما مر من العوالل من ان النکاح باطل معناه انه سميطل كما في الذميرة لان المسألة مفروضة فيها اذا لم ترش اليه بعد ما كبرى كما صرح به في الحاشية والذميرة هو غيرهما وعليه يحمل ما في القديمة زوج ابلته الصغرى فمن رجل ظن عمر الاصل وكان معتقاً فهو باطل بالاتفاق (شامی ص ۳۰ ج ۲).
جواب صحیح این مسئله آنست که در ابتداء ذکر شد که در صورت بالبر نکاح کرده شده پدر هم خیار فسخ نکاح دختر جواز داشته باشد اما طبق شرائط از عدالت فسخ نکاحش را بگیرد که بعداً برایش جواز نکاح دوم باشد. والله سبحانه وتعالى اعلم.

بنده محمد شفیع دارالعلوم گراچی ۸۹/۷/۱۷

الجواب ومنه الصدق والصواب : در مسئله زیر بحث سه امور تحقیق طلب است :

- (۱) مقصد سوء الاختیار، نیز آیا معروف بودن ولی به سوء الاختیار ضروری است یا تنها تحقق سوء الاختیار کافی است ؟
- (۲) در صورت سوء الاختیار آیا نکاح باطل و کالعدم گردانیده شود یا درست باشد و منکوحه را خیار بلوغ است ؟
- (۳) اگر نکاح درست است آیا بعد البلوغ منکوحه شخصاً نکاح را فسخ کند یا در آن قضای قاضی شرط است ؟

تفصیل سوء الاختیار

در این حصه فقهاء اختلاف دارند بعضی ها آنرا با تزویج مخصوص نموده اند و بعضی عام نموده اند به معنای ما جن و متهتک گرفته اند.

قال ابن عابدین رحمه الله تعالى في باب الولي تمت (قوله ما لم يكن مهتکاً) وبه ظهر ان الفاسق المهتک وهو معنی سئ الاختیار لا تسقط ولايته مطلقاً لانه لو زوج من كفء عمره مثل صحب کما سیأتی بهانه (رد المحتار، ص ۲۲۱ ج ۲).

وقال الرافعی لم يظهر مما سبق ان الفاسق المهتک هو معنی سئ الاختیار ولا يلزم من وجود احدهما وجود الآخر كما هو ظاهر نعم قد يتحقق معناه في شخص واحد فعل هذا اذا كان الولي مهتکاً او سئ الاختیار لا يصح تزويجه بقصص عن مهر المثل او من غير كفاءة (التحرير المختار ص ۱۸۳ ج ۱).

این اختلاف لفظی است که بر اصل مسئله تاثیر نیندازد زیرا که حکم متعنت ...

الاختیار یکی است به این مفهوم کہ پدرش بی غیرت، سفیه و طامع باشد پس آیا تشہیر این عیوب در پدر ضروری است یا تنها تحقق آن کافی است؟ معروفیت و تحقق آن تقریباً یکی است زیرا کسی کہ عموماً این عیوب در او می باشد پس باید دانست کہ تحقیق این عیوب و معروف بودن آن لازم و ملزوم است کہ عیوب معروف، ہم باشد و بر او اطلاق معروف بسوء الاختیار نموده شود در غیر آن مقصد اصلی تحقق و تیقن است مانندیکہ در ماجن، مہتک، و سکران کسی ہم شرط معروف بودن را وضع ننمودہ در تنویر آمدہ (لہ یعرف مہملاً سوء الاختیار وان عرف لا) و در شامیہ بہ حوالہ شرح المجمع و درر آمدہ کہ (عرف مہ سہم الاختیار) کہ عوض شہرت بر تحقیق اضافہ تر دلالت می کند اما صاحب درر نقل نموده بہ کلمہ قالوا آنرا منسوب نموده بسوی عامۃ الفقہاء (درر الحکام ج ۱ ص ۳۷۷) .

در منحة الخلق از رملی (ان علمہ سوء تدبیرہ) نقل است کہ با آن محض تیقن و تحقق ثابت شود و در شامی بحر و خیریہ لفظ معروف آمدہ و در آنجا بین تحقق و شہرت فرق نموده بناء ہمہ بر این بحث ابن ہمام رحمہ اللہ تعالی است.

(قوله و اذا زوج الاب ابنته الصغیرة و نقص من مهرها و ابنته الصغیرة و زاد فی مهر امرأته جاز ذلك علیہا) و لزوم عددانی حنیفۃ رضی اللہ عنہما، سواء كان یغنی فاحشاً أو قلیل و ثبت المال كلہ فی ذمۃ الصغیر فی الثانیۃ لا فی ذمۃ الاب سواء كان الاب موسراً أو معسراً فلیقتضیہ من مال الصغیر (و قال لا تجوز الزیادۃ و النقص الا عما یتغاین فیہ العاس) و علی هذا الخلاف تزوج الاب ابنته من غیر کفہ و مجہب ان یکون معنی هذا عدم الکفۃ فی غیر الدیانۃ و اما فیہا فلا لما قالوا لو كان الاب معروفاً بسوء الاختیار مجانۃ و فسقاً كان العقد باطلاً علی قول ابی حنیفۃ علی الصحیح و من زوج بنته الصغیرۃ القابلۃ للمصالح بالخیرو الشر من یعلم انہ شریر فاسق ظهر سوء اختیارہ و لان ترک العطر هنا مقطوع بہ فلا یعارضہ ظهور ارادۃ مصلحۃ تفوق ذلك نظراً الی شفقۃ الابوۃ و مالی الدوازل زوج ابنته الصغیرۃ من یکرانہ یشرب المسکر فاذا هو مدمن لہ و قالت لا ارضی بالنکاح یعنی بعد ما کبرت ان لہ یکن یعرفہ الاب بشرہ و کان غلبۃ اہل بیئہ صالحین فالنکاح باطل لانہ انما زوج علی ظن انہ کفہ یفید خلافہ اذ یقتضی نہ لو عرفہ الاب انہ یشربہ فالنکاح نافذ و هو ینافی ما قرر من ان الاب اذا عرف بسوء الاختیار لا ینفذ تزویجہ من غیر کفہ و المجواب انہ لا تلزم بین ثبوت سوء الاختیار و تیقنہ و بین کونہ معروفاً بہ فلا یلزم بطلانہ عند تحقق

بعد از نقل عبارت فتح القدير شامی رحمه الله تعالى میفرماید :

والمحصل ان المانع هو كون الاب مشهوراً بسوء الاختيار قبل العقد فالألم يمكن مشهوراً بأبائهم
زوج بمنعه من فاسق صح وان تحقق بذلك انه سعي الاختيار واشهر به عند الناس فلزوج بمنعاً آخرى
من فاسق لم يصح العاقل لانه كان مشهوراً بسوء الاختيار قبله بخلاف العقد الاول لعدم وجود المانع
قبله ولو كان المانع مجرد تحقق سوء الاختيار بدون الاشهار لزم احالة المسئلة اعني قولهم ولزم
النكاح ولو بهين فاحش او بهين كسواء ان كان الولي أباً أو جدّاً. (رد المحتار ج ۲، ص ۳۳)

از بحث فتح القدير معلوم میشود که از ابتداء معروف بسوء الاختيار بودن پدر ضروری
است شامی شرط مانده که چنین اشتباه را یک مرتبه تکرار کرده باشد ابن الهمام تزویج
بالفاسق را مطلق سوء اختیار قرار داده پس جزیه نوازل که در زوج ابنته الصغیره الخ. است،
اشکال بنظر می رسد بعداً بین تحقق سوء الاختيار و معروف بسوء الاختيار فرق نموده اشکال
مذکور را جواب گفته علامه شامی در توضیح آن مثالی آورده که پدر از تزویج الاول
معروف بسوء الاختيار باشد لذا تزویج ثانی او باطل می باشد و نزد شامی معروف بسوء
الاختيار در این صورت منحصر نیست بلکه یک صورت معروف بودن را بیان نموده پس
اگر پدر در بی غیرتی، طمع و حماقت معروف بود پس تزویج اول او هم جهت معرفیت
بسوء الاختيار باطل است. و معروف بسوء الاختيار را (حیله ناجزه) چنین شرح نموده.

در هر واقعه شخصی از طماعت و حماقت کار گرفته است اگر در کدام واقعه بر بدتد
بیری معروف باشد در صورت نکاح پسر یا دختر با غیر کفو یا باغبین فاحش در مهر پس در
این صورتهای این نکاح کاملاً باطل است. (حیله ناجزه، ص ۱۳۴ - مطبوعه قران محل).

در عبارت مذکوره از بد تدبیری سابق پدر دلیل گرفته شده بر سوء الاختياری آن در بد
معاملگی در کدام معامله قبل از آن بالخصوص سوء الاختيار بودن او در تزویج شرط نیست،
در امداد الفتاوی تحت عنوان تفصیل (زن سنیّه باشیعه) فرموده: اگر نکاح را پدر یا جد
نمود اما از واقعات بنظر رسید که خلاف مصالح آنان بنا بر طمع زر نموده بود مانند مثال در
سوال پس این نکاح درست نیست (امداد الفتاوی مبوب ص ۲۲۷ ج ۲)

فتوی ملتان هم ازین عبارت امداد الفتاوی از بوادر التواذر نقل نموده که در آن علاوه از
تزویج ثانی معروف بسوء الاختيار بودن را هم شرط نکرده بلکه تنها ثبوت سوء الاختيار را

کافی دانسته تا آنکه تمثیل شامی رحمه الله تعالی را بسوی او منسوب نمودن خطا دانسته که او در معروف بسوء الاختیار بر صحت تزویج اول مقر است یا نزد او بدون تزویج تحقق سوء الاختیار نیاید قراریکه امام شامی متہتک بودن را در سوء الاختیار کافی داند پس نزد شامی رحمه الله تعالی ہم باطماعیت و بی غیرتی سوء الاختیار تثبیت میشود اگر کہ کدام واقعہ تزویج ہم سر نزده است.

بعد ازین عبارت ابن ہمام رحمه الله تعالی در رفع اشکال کہ ضرورت فرق میان تحقق شہرت وسوء الاختیار است نزد ابن ہمام رحمه الله تعالی تزویج بالفاسق مطلقاً دلیل سوء الاختیار است، ومژئصه ومن زوج اہلته الصغیرۃ القابلۃ للتعلق بالخیر والشر من یعلم انه ضریر فاسق فهو ظاہر سوء اختیاره - الخ.

در حالیکہ از عبارات فقہاء بنظر می رسد وقتیکہ تزویج بالفاسق مجانۃ یا سفہا باشد سوء الاختیار ثابت است در غیر آن نیست.

قال العلانی لم یعرف منہما سوء الاختیار مجانۃً وفسقاً، ونقل ابن عابدین عن شرح المجمع حتی لو عرف من الاب سوء الاختیار لسفہه اولطبعه الخ (رد المحتار، ص ۳۲۰ ج ۱) ولی الدرر لو عرف منہ سوء الاختیار لطبعه اوسفہه الخ (درر الحکام، ص ۳۲۰ ج ۱) ولی المہر والیدۃ الشارحون وغیرہم بان لا یكون معروفاً بسوء الاختیار حتی لو کان معروفاً بذلك مجانۃً وفسقاً فالعقد باطل (المہر الرائق، ص ۱۲۵ ج ۳)

بلکہ خود ابن ہمام رحمه الله تعالی نیز قید مجانۃ وفسقاً را نقل نموده :

قالوا لو کان الاب معروفاً بسوء الاختیار مجانۃً وفسقاً کان العقد باطلاً الخ. (فتح القدیر، ص ۲۲۵ ج ۲)

فہمیدہ شد کہ ابن ہمام رحمه الله تعالی نفس تزویج بالفاسق را فسق یا حماقت قرار دادہ است یا مجانا وسفہاً را در سوء اختیار شرط نکرده است بلکہ تنها آنرا سبب گردانیدہ پس در این صورت علماء ومشاہیر نیز از سوء اختیار خالی نمی باشند اما ثمرہ قول ابن ہمام رحمه الله تعالی خلاف نظریات فقہاء نیست زیرا کہ مرض طمع وسفہ عام است اما تا وقتیکہ کسی با این امر معروف نشده باشد تا آن یقین این مرض در او نیست.

خلاصہ تحریر ابن ہمام رحمه الله تعالی این است : اگر پدر معروف بسوء الاختیار نباشد وعقد او جہت سفہ وطمع نباشد پس این نکاح نافذ است همین است عبارت های فقہاء کہ اگر پدر معروف بسوء الاختیار نباشد پس تزویج بالفاسق بودن او بہ سوء الاختیار دلیل نیست

واین نکاح نافذ است حاصل هر دو یکی است اگر که مسئله ثانیه روایه و درایه راجح است. بنا بر این تقریر استحالہ علامہ شامی رحمہ اللہ تعالیٰ: (ولو کان المانع مہراً لم یحق سوء الاختیار بدون الإشعار لزم إحالة المسألة اعنی قولہم لزم النکاح ولو یفین فاحشاً و یفیر کفہ ان کان الولی اماً او جدّاً) ہم حل شد یعنی مطلق غبن فاحش یا نکاح نمودن با غیر کفو سوء الاختیار نیست بلکہ بدون کدام مصلحت جائز چنین نمودن دلیل سوء الاختیار است تزویج بالفاسق را ابن ہمام رحمہ اللہ تعالیٰ اگر سوء الاختیار گرفته تقریباً درست است اما غبن فاحش وعدم الکفاء غیر الفسق را در سوء الاختیار داخل نمودن قرین قیاس نیست زیرا احتمال این مصالح را تمام فقہاء بیان نموده اند اگر در آن سوء الاختیار متیقن می بود حضرت امام رحمہ اللہ تعالیٰ هیچگاہ حکم بر جواز نمی کرد.

خلاصہ تفصیل:

- (۱) بی غیرتی طمع و سفاهت عیوب معروف اند کہ بعض فقہاء از آن تعبیر بسوء الاختیار نموده اند در غیر آن تحقق و تيقن این عیوب کافی است.
- (۲) عام فقہاء کرام با سوء الاختیار شہرت را شرط نکرده اند.
- (۳) تنها ابن ہمام جہت نجات از اشکالی قید نہادہ در حالیکہ بدون این قید ہم اشکالی نیست نیز اعتبار نتیجہ نظریہ ابن الہمام رحمہ اللہ تعالیٰ خلاف نظریات فقہاء کرام نیست کما مر تقدیرہ.
- (۴) در امداد الفتاویٰ تنها تحقق سوء الاختیار را اعتبار دادہ است شہرت را قید نکرده اما در حیلہ ناجزہ قید نہادہ اما از آن ہم حصول یقین مقصود است کما مر بان الیقین لا یحصل عاقلاً الیہ.
- (۵) در ماجن، متہتک و سکران قید شہرت نیامدہ پس اگر سئ الاختیار را ہم معنی متہتک بگیریم کما قال الشامی در آن ہم نبودن قید شہرت ظاہر است اگر مطابق قول رافعی مفہوم سئ الاختیار و متہتک جداجدا گرفته شود پس چہ دلیل است قید شہرت در یکی وعدم قید شہرت در دوم؟
- (۶) علت بطلان النکاح تيقن عدم نظر است کہ در آن فقط تحقق و تيقن سوء الاختیار کافی است پس شہرت راجہ ضرورت است؟

(۷) منحصر نمودن معروف بسوء الاختیار را در این کہ پدر از اول ہم چنین عقد را نموده باشد نہ منقول است ونہ معقول.

(۸) تزویج بالغین الفاحش او بغیر الکفء ولو کان فاسقاً این را علی الاطلاق سوء الاختیار گردانیدن درست نیست بلکه تنها در آنصورت سوء الاختیار درست است وقتیکہ طمع یا سفاهت پدر معلوم باشد.

(۹) نزد صاحبین در صورت غبن فاحش یا بغیر کفو نکاح صغیرہ در ہر صورت باطل است اگر کہ پدر سببی الاختیار ہم نباشد وقتیکہ ظلم او ظاهر باشد ودر صورت ضرورت شدیدہ بر غیر مذهب فتوی دادن جائز است پس فتوی دادن بر مذهب صاحبین بطریق اولی جائز است بلکه در بعض صورت ها برای نجات از ظلم صریح فتوی دادن بر مذهب صاحبین واجب است.

نکاح سبی الاختیار باطل است

پدر سبی الاختیار نکاح دخترش را بہ غبن فاحش یا باغیر کفو نمود این نکاح عوض اینکہ موقوف باشد ابتداءً غیر صحیح است حضرت مفتی محمد شفیع رحمہ اللہ تعالیٰ این نکاح را موقوف قرار دادہ وبراین فسخ خیار بلوغ ویا قضای قاضی را شرط گفتہ وعبارت فقہاء (باطل) را بہ معنی سیبطل گرفته در دلیل عبارت خیرہ و شامی رحمہ اللہ را از نوازل را تقدیم نمودہ کہ در حقیقت ہر دو عبارت تعلق ندارد بہ صورت زیر بحث بلکہ تعلق دارد با جزئیہ نوازل کہ گفتہ :

لزوج ابنته الصغیرۃ من یکرانہ یکرانہ یکرانہ المسکر فاذا ہو مدمن لہ و قال یصلی ارضی بالنکاح یعنی بعد ما کبرت ان لہ یعرفہ الاب یکرانہ و لو کان غلبۃ اہل بیتہ صالِحین فالنکاح باطل الخ (ردالمحتار ج ۲، ص ۳۳)

در شامی تصریح آن آمدہ باطل بہ معنای سیبطل جزئیہ نوازل است و جزئیہ خیرہ کہ رملی آنرا از بحر بالاختصار نقل نمودہ اما با تسامح عبارت درست بحر چنین است.

و اطلق فی الاب والجد والہدیہ الشارحون وغیرہم بان لا یكون معروفًا بسوء الاختیار حتی لو کان معروفًا بذلك فجائز وفسقاً فالعقد باطل علی الصحیح (ثم قال) و ذکر اصحاب الفتاویٰ ان الاب اذا زوج بنته الصغیرۃ من یکرانہ یکرانہ المسکر فاذا ہو مدمن لہ و قال یصلی بعد کبرت لہ ارضی بالنکاح ان لہ

يكن يعرفه الاب بصره و كان غلبة اهل بيته صالحين فالنكاح باطل اتفاقاً لانه المأزج من طين انه
كلمه (ثم قال) وقد وقع في اكثر الفتاوى في هذه المسألة ان النكاح باطل فظاهراً انه لم ينعقد وفي
الظهورية يفرق بينهما ولم يقل انه باطل وهو الحق ولذا قال في الدعوية في قولهم فالنكاح باطل اي
يطل. (البحر الرائق ج ۳ ص ۱۳۸)

ازين عبارت ظاهر ميشود كه مراد از (هذه المسألة) آنست كه متصل قبلاً گذشت ماننديكه
در مقام مذکور شامی در حاشيه تحرير نموده - اي التي ذكرها اصحاب الفتاوى - يعنى آنكه در
نوازل جزيه را بسوى بحر واصحاب الفتاوى منسوب نموده بعداً تحت قوله (ثم اعلم انه لا
خصوصية اذا علمه فاسقاً) مى فرمايد : (قال الرملى والحاصل مما تقدم انه ان لم يعلم بعدم كفاءته
علم فهو باطل اي سببطل وان علم بها ينظر ان علمه سوء تدبيره فكل ذلك والا فهو صحيح فالحال

مانند فتاوى خيريه رمله هم بر صورت زير بحث و جزيه نوازل يك حكم را نموده در
حاليكه ابن روايه و درايه درست نيست كما سئل ذكره ان شاء الله تعالى لذا عبارت رمله تاويل
شده است تا با عبارات فقهاء توافق يا بد يا بر تسامح حمل شود عبارات فقهاء را بر تزويج
سين الاختيار بغير الكفء ملاحظه فرمائيد :

قال العلائى وان عرف لا يصح النكاح اتفاقاً و كذا لو كان سكران الخ. (رد المحتار ج ۲ ص ۳۳۰) وفي
كفاءة الشامية تصح (قوله لا خيار لاحد) كان الظاهر ان يقال لا يصح الاعتقاد اصلاً كما في الاب المأجور
السكران (رد المحتار ج ۲ ص ۳۳۸) وقال ابن نجيم وقيدة الشارحون وغيرهم بان لا يكون معروفاً بسوء
الاختيار حتى لو كان معروفاً بذلك جهالة و فسقاً فالعقد باطل على الصحيح. (مهر ج ۲ ص ۱۳۸) وقال ابن
الهام قالوا لو كان الاب معروفاً بسوء الاختيار جهالة و فسقاً كان العقد باطلاً الخ. (فتح القدير ج ۲
ص ۲۲۸) وفي البرازية قالوا اذا زوج السكران بنته ونقص عن مهر المثل لا يصح اجماعاً. (برازية على
هامش الهندية ج ۲ ص ۱۱۶) وفي الهندية والخلاف فيها اذا لم يعرف سوء اختيار الاب جهالة او فسقاً اما
اذا عرف ذلك منه فالنكاح باطل اجماعاً. (عالمگیری ج ۲ ص ۲۸۴) وقال ابن عابدین (رحمته الله) تصح (قوله
جهالة و فسقاً) وفي شرح المجمع حتى لو عرف من الاب سوء الاختيار لسفه او لطمعه لا يجوز عقده
اجماعاً. (رد المحتار ج ۲ ص ۳۳۰)

ازين عبارات امور ذيل قابل فكر است :

(۱) باطل مطلق است بدون تاويل كسى (۲) (لا يصح) و (لا يجوز) صريح است در عدم انعقاد

(۳) تشبیہ داده شدہ با ماجن و سکران و تزویج آن بالاتفاق در غیر کفو منعقد نیست.

(۴) در تزویج غیر سنی الاختیار بغير الكفو اختلاف بین امام صاحب رحمہ اللہ تعالیٰ و صاحبین را بیان نموده کہ سنی الاختیار را بعد از تزویج (لا یجوز اجماعاً) (لا یصح اجماعاً) (لا یصح اتفاقاً) و (باطل اجماعاً) فرمودہ نزد صاحبین این نکاح ابتداءً منعقد نشدہ پس این مسئلہ اجماعی و متفق علیہ است کہ عندالامام رحمہ اللہ ہم حکم عدم انعقاد است، علاوہ ازین روایت ہم عدم انعقاد تعین شدہ. زیرا کہ علت عدم انعقاد نکاح غیرالاب با غیر کفو دفع ضرر است وجود این علت اضافہ تراز سنی الاختیار است لذا اختیار این بہ طریق اولی غیر منعقد است بر خلاف مسئلہ نوازل کہ در آن اب عوض سنی الاختیار مغرور است کہ در آن لفظ (باطل) نیاز بہ تاویل ندارد زیرا کہ تعلق (فالنکاح باطل) با (قالہ الارضی) است پس عبارت چنین شد (ان قالہ بعد البلوغ لا یرضی فالنکاح باطل) صحت این عبارت بدون کدام تاویل ظاہر است :

ولما قال ابن عابدین رحمہ اللہ فی منعة الخالق (قوله ان النکاح باطل) لا یحلی ان قولہم النکاح باطل إنما هو بعد رقتها و فذلک لا یفید بطلانہ من اصلہ (الی قولہ) و قدرأیتہ کذلک فی الخانیة و الذمیرة و الواجبة و التجنیس و الذیایة فکلہم ذکر و البطلان بعد الرد و هل یتوقف علی القضاء لمرارة تأمل. (المهر الرائی ج ۳، ص ۱۳۸)

ازین جزئیہ معلوم شد کہ در جزئیہ نوازل مراد از (باطل) (یبطل) است بہ (سیبطل) شرح آن نیازی نیست قبل از ہمہ صاحب ذخیرہ باطل را ای یبطل ترجمہ نمودہ دیگران آنرا نقل نمودہ اند و در نقل تسامح نمودہ اند کہ عوض یبطل سیبطل نقل نمودہ اند مانندیکہ ابن نجیم می فرماید :

(ولما قال فی الذمیرة فی قولہم فالنکاح باطل ای یبطل (مروج ۳، ص ۱۳۸)

و شامی بہ حوالہ ذخیرہ میفرماید : (ان النکاح باطل معناه انه سیمطل كما فی الذمیرة) و ازمنحہ الخالق شامی اخذ نمودہ شدہ و بر آن فیصلہ نمودہ کہ در لفظ باطل نیازی بہ تاویل نیست و در تائید حوالہ بر ذخیرہ داده پس فهمیدہ شد کہ در تاویل سیبطل تسامح شدہ پس دانستہ شد کہ در فسخ بعد البلوغ نیازی نیست بہ قضاء قاضی کہ ہمین متبادر است از جملہ (ان قالہ بعد البلوغ لا یرضی فالنکاح باطل) و قول شامی در فوق از منحة الخالق نقل شد ” و هل یتوقف علی

القضاء لم اره تأمل نیز در این علت ضرر بین اینست که ابطال این نکاح موقوف بر قضا نیست. قال ابن تیمیہ رحمہ اللہ: (قوله) ولہما خيار الفسخ بالبلوغ الخ) والما شرط فیہ القضاء بخلاف خيار العتق لان الفسخ طهرا لدفع ضرر علی (الی قوله) لیتقرر الی القضاء وخيار العتق لدفع ضرر جلی و هو رادقہ الملك علیہا ولہذا یخص بالانثی فاعتبر دفعاً والدفع لا یفتقر الی القضاء. (مخرج ص ۱۲۰)

و اگر پدر غیر سنی الاختیار نکاح دخترش را باغیر کفو نمود دختر ہم اظهار نکرد اما در آنند معلوم شد کہ نکاح با غیر کفو شدہ آیا دختر اختیار فسخ را دارد یا نہ ؟ در این مورد عبارات مختلف بنظر می رسد در حیلہ ناجزہ عدم اختیار را ترجیح دادہ در ایہ ہم این راجع است زیرا ممکن پدر در غیر کفو مصلحت مفید را مد نظر گرفتہ باشد کہ در آن نیازی نیست بہ وجود کفایت این بحث برای تتمیم فائدہ در وسط تحریر شد اصل بحث اینست کہ نکاح پدر سنی الاختیار با غیر کفو درست نیست دلیل واضح بر این درایۃ وروایۃ قید قلم شدہ پس فیصلہ حیلہ ناجزہ را مطالعه فرمائید در حصہ صحت نکاح با غیر کفو و نکاح غبن فاحش دوش شرط است.

(۱) اینکه در وقت نکاح ہوش و حواس آن شخص سالم باشد اگر در حالت خُمار بودن نکاح نمودہ باشد ہر آنہ باطل است .

(۲) اینکه معروف بسوء الاختیار نباشد (الی قوله) اگر آن شخص بنا بر طماعیت یا ناعقب اندیشی معروف بود در بد تدبیری پس اگر نکاح دختر نابالغ خویش را با غیر کفو کند و با نکاح او را در غبن فاحش نمود این نکاح کاملاً باطل است . حیلہ ناجزہ مطبوعہ قرآن محل ص ۱۳۴، چند سطر پیش در باب خیار کفایت می فرماید.

(۳) اینکه علاوہ ازواب وجد کدام محرم دیگر نکاح نابالغہ را باغیر کفو کردہ باشد یا پدر وجد کہ معروف بسوء الاختیار و یا بالفسق و متہنک باشند بکنند و لادھر تفسیر ہائی بخیار البلوغ یا در حالت خُمار بودن نکاح نمود در این صورت ہم نکاح باطل است . کہائی بخیار البلوغ مفصلاً (حیلہ ناجزہ ص ۱۴۳)

درین ہر دو عبارات امور ذیل را متوجہ شوید :

(۱) تزویج سکران ہر آنہ باطل است.

(۲) تزویج سنی الاختیار ہر آنہ باطل است.

(۳) ولی غیر الاب والجد یا اب وجد چنین کہ سنی الاختیار باشند یا فاسق، متہنک یا

سکران همه را یک حکم است .

(۴) در صورتهای که خیار بلوغ یا خیار کفایت باشد. تفصیل آنرا عللعه بیان نموده

امداد الفتاوی :

عبارت امداد الفتاوی که از نوادر نقل شده در آن هم باطل به معنی سیبطل آمده عبارت امداد الفتاوی تقدیم شده تحت تفصیل (نکاح زن سنیه یا شیعه) فرموده با مرد غیر کفو تفصیل نکاح چنین است اگر دختر نابالغ باشد ونکاح را علاوه اب وجد کسی دیگر کند نکاح درست نیست و اگر اب یا جد نمود اما معلوم شد که به طمع زر نموده مصلحت دختر را مدنظر نگرفته مانند مسئله مذکوره در سوال باز هم نکاح درست نیست و اگر منکوحه بالغ باشد خودش نکاحش را بکند و ولی عصبه بر آن راضی نباشد باز هم نکاح درست نیست این چنین اگر ولی چنین کرد ومنکوحه بر آن راضی نبود باز هم نکاح درست نیست این است صورتهای عدم جواز نکاح (امداد الفتاوی ص ۲۲۷ ج ۲) .

در این صورتهای یک حکم چهار صورت یکجا بیان شده در سه صورت با الاتفاق نکاح غیر منعقد است حکم چهارم نیز چنین باشد نیز در اینجا عوض لفظ باطل حکم عدم صحت آمده . پس بعد از تحریر این مسئله حکم پدر سببی الاختیار در نکاح غیر کفو کاملاً بی غبار است در عدم انعقاد نکاح دخترش .

شروط قضاء : سابقاً گذشته است که نکاح ابتداءً منعقد نشده و کاملاً باطل و کالعدم است و این بحث گذشت که آیا در این فسخ قضاء شرط است یا نه ؟ از مسئله نوازل فهمیده میشود که نکاح درست شده اما دختر اختیار کفایت را دارد پس سوال قضای قاضی خلق میشود که تفصیل آن سابقاً گذشت :

قابل توجه : پدر که سببی الاختیار است نکاح دخترش را در غیر کفو عوض مهر مثل نمود در صورتیکه طمع یا غرض ذاتی پدر ظاهر بود مثلاً در عمر هر دو تفاوت زیاد بود یا شوهر معتوه یا دایم المرض بود آیا این نکاح نافذ است یا نه ؟ چونکه این ظلم عام شده در معاشره بنده بعد از تحقیق وجستجو که در این عصر غلبه فسق است حکم نمود بر عدم صحت آن زیرا که تزویج پدر سببی الاختیار تزویج بالفاسق آن باطل است احیاناً چنین میشود که زوج فاسق نمی باشد تنها بنا بر امور مذکوره حکم چنین نکاح داده شده باشد پس در فقه حنفی حکم صریح آن بنظر نرسید البتہ در فقه شافعی در کتاب **هرح المہملہ بالمہملہ** لہمبالمطہم چنین عبارت نقل است :

قال الصبوری ولا یزوج ابنه الصغیر بحوزة حرمة ولا عقطوعة الہیئن والزجلین ولا عمیاء ولا رمة ولا یوحدة ولا نصرانیة ولا یزوج ابنته الصغیرة بصبیح حرمة ولا عقطوع الہیئن والزجلین ولا ہائی ولا یزمن ولا یقبور وی غنیة فان فعل ذلك فسبح وعندی انما تحتل وجہاً أخر انه لا یكون له الفسخ ہا نہیں بأعظم من زوج ابنته الصغیرة فجعلوا واپر ص. (شرح المہذب ج ۱۵، ص ۳۵۲) ازینجا معلوم میشود کہ نزد شوافع بنا بر امور بالا روایت کفایت ضروری است نزد احناف ہم بنا بر روایت ذیل یک مقدار صراحت بنظر می رسد.

قال ابن عابدین رحمہ اللہ تحت (قوله فأحسن من الكل) وقد علمنا ان الموجب هو استنقاص اهل العرف فینور معہ الخ. (رد المحتار ج ۲، ص ۳۳۹) وقال الراعی ان المدار علی استنقاص اهل العرف من یعتد بہم من اصحاب الرأی السدید الموافق لما جاء بہ الشرع والالزام ہمدہ کثیر من مسائل الکفاءة المذكورة فی کتب الفقہ ولزم عدم اعتبار الدیانة والنسب بل یلزم ان المعتبر کثرة المال والجماع تأمل. (التحریر المختار ج ۱، ص ۱۱۰) وفي العلائقة لکن فی النہر عن المرغینانی المجنون لیس بکفہ للعاقلة وقال ابن عابدین رحمہ اللہ (قوله ولا بالعقل) قال قاضی عان فی شرح الجامع واما العقل فلا رواية فیہ عن اصحاب المتقدمین واختلف فیہ المتأخرون اذ. (قوله لیس بکفہ للعاقلة) قال فی النہر لانه یفوت مقاصد النکاح فکلن اشد من الفقر وحناءة المحرفة ویلغی اعتمادہ لان الناس یعیدون بتزوج المجنون اکثر من ذی المحرفة الذہیئة. (رد المحتار ج ۲، ص ۳۵۱)

وقال الراعی (قوله واما العقل فلا رواية فیہ عن اصحابنا الخ) وما فی النہر عن المرغینانی من تحریجات المشائخ فلا یدانی ما ہما من انه لا رواية فیہ عن اصحابنا ولا یدانی فلذا ما قالہ محمد من ان لها الفسخ بالعیوب العلاقۃ لان الفسخ فیہا لیس بأعتبار عدم الکفاءة بل بأعتبار ان النکاح یفسخ ببلذہ العیوب کالمبیع ولذا کان لہا للولی. (التحریر المختار ج ۱، ص ۱۱۱)

علاوہ ازین روایات شامی و دیگر کتب ہم روایات موجود است کہ از آنجا معلوم میشود کہ مشائخ کرام کفایت را در امور مرویہ عن الائمه منحصر نمی دانند بلکہ بنا بر حالات عصر و عرف نظر را در آن دخل میدهند بناءً علیہ بندہ نظر دارد کہ بنا بر عدم تناسب عمر وغیرہ امور بر بطلان نکاح فتوی داده نشود زیرا کہ فیصلہ وجود وعدم وجود ضرر فیصلہ شدت وخفت را اہل رای می کنند لذا دختر را خیار بلوغ داده شود کہ طبق شرایط معہودہ در محکمہ عارض شود کہ حاکم نظر اہل نظر را در این حصہ گرفته پس نکاح را فسخ کند.

باب الرضاع

باشیر دادن مادر کلان نواسه را در نکاح والدین فرق نیاید

سوال : در حصه سوال و جواب ذیل شما چه نظر دارید ؟

استفتاء : خانمی در حالت نداشتگی نواسه اش را یک و نیم ماه شیر داد از نظر شریعت

مطهره نکاح والدین این شیر خور چگونه شد ؟

جواب : چونکه اولاد مرضعه بر پدر مادر شیر خوار حرام می گردد لذا این نکاح هم باطل

شد آیا این جواب درست است یا خیر ؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : در این صورت نکاح باطل نمی شود . لما فی العلائیه :

یفارق النسب الارضاع فی صور کأمر نافلة أو جنة الولد

وأمر المحرم والمحرمات ابن وأقراخ وأمر محال وعمته ابن اعتمد

و فی الشامیه : (قوله والمحرمات ابن) ای کل من بهما رضاعی او الاولی رضاعی والغائی نسبی او العکس بخلاف ما اذا كان کل منهما نسباً فلا تحمل المحرمات الا من لا یها لها بلعک او یبهتک ومن هنا یعلم ما اذا رضع ولدک من امرأه فان امه لا تحرم علیک لکونها المحرمات رضاعاً فافاده الرمی ط والمحرمات کالمحرمات الا ان الخ وایضاً فی العلائیه وفس علیه المحرمات وبلعته و فی الشامیه بان تقول انما حرمت علیه المحرمات وبلعته نسباً لکونها بلعته او بلعته امرأته ولهذا المعنی مفقود فی الرضاع . (رد المحتار ج ۲ باب الرضاع) فقط والله تعالی اعلم .

۲۹ صفر ۱۳۷۲ هـ

تنها با قول مرضعه رضاع تثبیت نمیشود

سوال : آیا تنها با گفته مرضعه رضاع تثبیت میشود ؟ و در این صورت حکم چنین خانم

و شوهر چیست ؟ بینواتوجروا .

الجواب ومنه الصدق والصواب : در ثبوت نکاح شهادت دو مرد یا یک مرد و دو زن اگر

که یکی آنها شخصا مرضعه هم باشد شرط است تنها با قول مرضعه رضاع تثبیت نمیشود

البته اگر مرضعه از صمیم قلب شهادتی بگوید باید احتراز کرده شود اما باز هم امکان بقای

نکاح موجود است .

قال في شرح التدوير وجهه جهة المال وهي شهادة عدلين أو عدل و عدلتين وفي الشهامة ولو احداها
 المرخصة الخ (رد المحتار ج ۳ ص ۲۳۸) فقط والله تعالى اعلم
 ۱۵ جمادى الاولى ۱۳۷۲ هـ.

سوال مثل بالا

سوال : قبل العقد حرمت رضاع باقول شخص واحد (مرضعه یا غیر مرضعه) تثبیت شود
 یا تثبیت نمیشود در فتاوی دیوبند آمده که قول واحد را اعتبار داده نمی شود. مفتی محمد
 شفیع رحمہ اللہ تعالی از کراچی اینچنین تحریر نموده اما در اینجا یک عالم خلاف فتوی
 دیوبندی ها فتوی داده اصل فتوی را با تردید ارسال خدمت شما نمودم بعجلت ممکن
 بافیصله واضح ممنون سازید واجرکم عندلله الکریم.

الجواب ومنه الصدق والصواب : قبل العقد هم در رضاع قول واحد را اعتبار نیست:
 قال في الهدية ولا يقبل في الرضاع إلا شاهدان رجلين أو رجل وامرأتين كذا في المحيط (أي ان قال) و
 ان كان المعبّر واحدا وقع في قلبه انه صادق فالاول ان يتلذذ ويأخذ بالثقة وجد الاخبار قبل العقد او
 بعد فلا يجب عليه ذلك كذا في المحيط. (عالمگیری ج ۲)
 مستدل فتوی دارالعلوم دیوبند جزیه شامیه است :

(لكن قال في البحر بعد ذلك ان ظاهر المتن انه لا يعمل به (أي بخبر الواحد) مطلقاً فليكن هو المعتمد في
 المذهب فليصو هو أيضاً ظاهر كلام كل المحاكم الذي جمع كتب ظاهر الرواية و فرقی بین قول غیر الواحد
 بنجاسة الماء او اللحم فراجع من كتاب الاستحسان) للرضاع الطاری و غیر الطاری هست نه که
 شمول للاخبار قبل العقد . در اینجا اعتراض مولوی صاحب تنها با شهادت بعد العقد متعلق
 است و مراد از مطلقاً شمول للرضاع الطاری و غیر الطاری است نه شمول للاخبار قبل العقد را
 در ابطال این اعتراض اصل عبارت بحر کافی است.

ونصف المحاصل ان الرواية قد اختلفت في اخبار الواحد قبل النكاح وظاهر المتن انه لا يعمل به و
 كذا الاخبار برضاع طار فليكن هو المعتمد في المذهب. (بحر ج ۳ ص ۲۵۰) فقط والله تعالى اعلم.

۱۵ محرم ۱۳۷۸ هـ.

با انداختن شیر که در حلق رسیدن آن یقینی نباشد رضاع ثابت نمی شود

سوال : یک خانم در دهن طفل در حالیکه بی هوش بود پستان خویش را درون کرد که

طفل نه چو شید خانم پستانش را پس کشید که طفل همانطور بی هوش بود و گمان غالب می رسید که شیر به حلق طفل نرسیده آیا در این صورت حرمت رضاع تثبیت میشود یا خیر؟ بینواتوجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : تا زمانی که رسیدن شیر به حلق تثبیت نشود حرمت رضاع ثابت نمی شود.

قال فی شرح التنویر فلو العقم الحلیة ولم یدر ادخل اللبن فی حلقه ام لا لم یحرر لان فی البائع شکاً. و فی الشامیه معنیاً الی الفتح لو ادخلت الحلیة فی فم الصبی وشکک فی الارضاع لا تثبت الحرمة بالشک (رد المحتار ج ۲) فقط والله تعالی اعلم ۱۴ ربیع الاول ۱۳۷۳ هـ.

خانم بعد از شیر دادن گفت که در پستان من شیر نبود

سوال : یک خانمی که از مدت دوازده سال اولاد نیاورده یک طفل را شیر داد پس گفت که در پستان من شیر نبود مردم هم اختلاف دارند که آیا در طول این مدت شیر در پستان می ماند و یا خشک شود؟ آیا در این صورت حرمت مصاهره تثبیت میشود یا نه؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : وقتی که بر وجود شیر دلیلی نیست خانم هم میگوید که در پستان من شیر نبود قول آن خانم قبول شود پس در این صورت حرمت ثابت نمیشود. قال فی شرح التنویر فلو العقم الحلیة ولم یدر ادخل اللبن فی حلقه ام لا لم یحرر. و فی الشامیه عن القنیة امرأة کانت تعطى ثدیها صبیة و اشتهر فذلک بیهما ثم تقول لم یکن فی ثدی لبناً حین القیة ثم یقول لم یعلم فذلک الامن جهها جائز لای بها ان یتزوج بطلقة الصبیة (رد المحتار ج ۲ ص ۵۸۶) فقط والله تعالی اعلم. ۲۸ جمادی الآخره ۱۳۷۳ هـ.

دو شیر نوشیدن بعد از دو سال رضاع تثبیت نمیشود

سوال : طفل سه ساله شیر زن کاکایش را نوشید آیا دختر کاکا برایش حلال میشود یا خیر؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : بله! حلال است زیرا که مدت رضاع دو سال است بعد از آن نوشیدن شیر حرمت را به میان نمی آورد پس حرمت رضاع تثبیت نمیشود.

قال في التدوير هو حولان ونصف عند حولان عندهما وهو الاصح. وفي العلائكة وبعض الصغرى في
الهدية فقط (رد المحتار ص ۳۸ ج ۲). فقط والله سبحانه وتعالى اعلم ۱۵ ربيع الاول ۸۳ هـ

آب سفید در پستان های آنسه موجب حرمت نمی گردد

سوال : آیا با رطوبت سفید پستان خانم آنسه "نا امید" حرمت رضاع تثبیت میشود یا
نه ؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : اگر شکل آن عوض شیر مانند آب سفید باشد حرمت
را به میان نمی آرد .

قال في شرح التدوير ولكن بكمثل تسع سنين فاكثر محرم والا لا. جوهر في الشامية اي وان لم
تبلغ تسع سنين فنزل لها لبن لا تحرم جوهره لانهم نصوا على ان اللبن لا يتصور الا من تتصور منه
الولادة فيحكم بأنه ليس لبنا كما لو نزل للمكر ماء اصفر لا يفهم من ارضاعه تحريم كما في شرح
الوهابية. (رد المحتار ج ۲ ص ۳۳) فقط والله تعالى اعلم ۷ صفر ۹۳ هـ



کتاب الطلاق

دفعاً واحداً با سه طلاق دادن خانم مغلظ می گردد

سوال : کسی خانم خویش را تحریر شده سه طلاق داد آیا در این صورت سه طلاق واقع میشود یا یک طلاق؟ بینوا توجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : در این صورت سه طلاق واقع میشود :
قال فی التنویر قال لموطوء تموهی من تحمض التطلق ثلاثاً للسنة وقع عدد کل طهر طلقة وان نوى ان تقع الثلاث الساعة او کل شهر واحدة صححت لیتة وفي الثامیة (قوله ثلاث متفرقة) و کذا بکلمة واحدة اولی (الی ان قال) وذهب جمهور الصحابة والتابعین ومن بعدهم من ائمة المسلمین الی انه يقع ثلاث الخ. (رد المحتار ج ۲، ص ۴۶) فقط والله تعالی اعلم.
۱/ صفر ۱۴۲۲ هـ.

حکم سه طلاق در حصه غیر مدخول بها

سوال : آیا با دادن سه طلاق غیر مدخول بها مغلظ می گردد یا نه؟ بینوا توجروا
الجواب ومنه الصدق والصواب : اگر غیر مدخول بها را سه طلاق به سه لفظ بدهد مغلظ نمی گردد فقط یک طلاق واقع میشود اما اگر به یک لفظ سه طلاق بدهد مثلاً بگوید ترا سه طلاق دادم. پس در این صورت مغلظ می گردد.

قال فی التنویر قال لزوجته غیر المدخول بها التطلق ثلاثاً وقعن وان فرق بآلتها لا ولی ولم تقع الثانیة. وفي الشرح (بآلتها لا ولی) لا الی عدة قلنا (لم تقع الثانیة) بخلاف الموطوء فحییف يقع کل. (رد المحتار ج ۲). فقط والله تعالی اعلم.
۲۳/ ذی قعدة ۱۴۲۲ هـ.

حکم طلاق اُخرس ((گونگ))

سوال : اُخرس در محضر عام خانم خویش را با اشارات طلاق داد که مردم از آن طلاق را فهم نمودند اما سپس او گفت قصدم تعداد سارقان را اشاره نمودن بود نه طلاق پس آیا در این صورت طلاق واقع می شود یا نه اگر فرضاً طلاق واقع شده است، آیا این انکار اُخرس (بی زبان) رجوع است یا خیر؟ بینوا توجروا

علاوه از طلاق احتمال دیگری را نداشته باشد لذا در صورت مسؤله طلاق واقع نشده است.
 قال فی العلائیه و یقع طلاق کل زوج (فی قوله) او اعرض بأشارته المعهوده فانها تكون کعبارة
 الناطق استحصاناً و فی الشامیه (المعهوده) ای المقرونة بتصویب منه لان العادة منه ذلك فکأنه
 الاشارة بیهاناً لما اهل الاعرض (رد المحتار ج ۲) و فی الهدیه وان لم یکن له اشارة معروفة یعرف ذلك
 منه و یمکن علیه فهو باطل کذا فی المبسوط. (عالمگیری ج ۲). فقط والله تعالی اعلم.

۲۱ ربیع الاول ۱۰۷۲ هـ

طلاق مجنون واقع نمیشود

سوال : آیا طلاق مجنون واقع میشود یا نه ؟ بینوا توجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : طلاق مجنون واقع نمیشود :

قال فی العلائیه و امله زوج عاقل بالغ مستیقظ. و فی الشامیه (قوله و امله زوج عاقل بالغ) احتراز
 بالزوج عن سید العبد و والد الصغیر و بالغ عاقل ولو حکماً عن المجنون و المعتوه الخ (رد المحتار ج ۲).
 فقط والله تعالی اعلم.

۱۶ ربیع الآخر ۱۰۷۳ هـ

در دیار سنده کلمه (بتی کیم) طلاق باین صریح است

سوال : کسی در محضر مردم سه مرتبه خانم خویش را گفت (بتی کیم) آیا طلاق واقع
 میشود یا نه ؟ بینوا توجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : در اصطلاح سندى ها (بتی کیم) گذاشتم ، بلکه باذلت
 گذاشتم و رها نمودم یا با تحقیر رها نمودم است که این صریح است در طلاق و در طلاق
 صریح نیت را نیازمندی نمی باشد پس سه طلاق ، طلاق مغلف واقع شد زیرا این طلاق باین
 صریح است و باین لفظ مغلف می گردد.

قال فی الشامیه تحت (قوله حرام) و سیأتی وقوع البائن به بلانیة فی زماننا للمتعارف فان سرحتک
 کنایة لکنه فی عرف الفرس غلب استعماله فی الصریح فاقال رها کرده ای سرحتک یقع به الرجعی مع
 ان اصله کنایة ایضاً و ما ذلك الا لانه غلب فی عرف الفرس استعماله فی الطلاق و قد مر ان الصریح ما لم
 يستعمل الا فی الطلاق من اقل لغة کانت الخ. (رد المحتار ج ۲، ص ۲۰۲) بآب الکتابت فقط والله تعالی
 اعلم

حکم طلاق بدون فهم معنی

سوال : یک مولوی بر یک جاهل که از معنی عربی بی خبر بود خانم او را سه طلاق داد که آن شخص کاملاً از مفهوم این الفاظ بی خبر بود آیا این خانم بر او طلاق میشود یا نه و این مولوی را چه حکم است در شریعت آیا مجرم است یا خیر ؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : قضاء سه طلاق واقع شد اما دیانه طلاق واقع نشده و مولوی در این کارش خطا کار است .

قال في العلامية او معطاً بان اراد التكلم بغیر الطلاق لحرثي على لسانه الطلاق او تلفظ به غير عالم معناه وفي الشامية (قوله غير عالم معناه) كما لو قال علز وجهها اقرء عن اعتدى انما طالق ثلاثاً ففعل طلق ثلاثاً في القضاء لا فيها بيده وبين الله تعالى اذا لم يعلم الزوج ولم يدع عن الخلاصة . وايضاً فيها تحت (قوله ولم يدع شيئاً) لو لقته الطلاق فتلفظ به غير عالم معناه فلا يقع اصلاً على ما افق به مشايخ اول جند صيانة عن التلميس وغيرهم على الوقوع قضاء فقط . (رد المحتار ج ۳)

خلاصه اینکه اگر نزد حاکم بروند خانم بر او طلاق می شود اما اگر نزد حاکم نروند خانم را نزد خود بدارد اما بشرطیکه خانم ازین ماجرا اطلاع داشته نباشد و اگر اطلاع داشت سکونت برایش با این شوهر جواز ندارد . كما في تلخيص الحامدية المرأة كالقاضي ومغله في البهر ورد المحتار.

باز هم در حصه وقوع طلاق قضاء مطمئن نیستیم لعل الله يمدد بعد ذلك امرا بسوی دیگر مفتی های شریعت رجوع کنید . فقط والله سبحانه وتعالى اعلم . ۲۸ جمادی الاولی ۱۳۸۶

سوال مثل بالا

سوال : یک مولوی صاحب شخصی را تلقین نمود که بگو (طلق امرأی ثلاثاً) آن شخص در صورتیکه کاملاً از مفهوم ومعنای این الفاظ ناواقف است چنین گفت آیا با این جمله خانم بر او طلاق می شود یا خیر ؟ بینواتوجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : قال في الهدية واذا قال الرجل لامرأته انما طالق ولا يعلم معنى قوله انما طالق فانه يقع الطلاق واذا قال لامرأته انما طالق ولا يعلم ان لهذا القول طلاقاً مطلقاً في القضاء ولا تطلق فيها بيده وبين الله تعالى طلقاً في الذميرة . (عالمگیری ج ۲ ص ۳۸)

و قال فی شرح التنویر او محققاً بأن اراد التکلم بغير الطلاق لجرى من لسانه الطلاق او تلفظ به بغير عالم معناه و فی الشامية (قوله غير عالم معناه) كما قاله من زوجها اقرأ على اعتدى انفس طالق ثلاثاً ففعل طلق ثلاثاً في القضاء لا فيها يهينه وبين الله تعالى اذا لم يعلم الزوج ولم يدو بحر عن الخلاصة. (رد المحتار ج ۲، ص ۵۳) و ايضاً فيها تمسك (قوله او لم يدو شيئاً) لو لقتعه لفظ الطلاق فتلفظ به بغير عالم معناه فلا يقع اصلاً على ما افتى به مشايخ اوزجند صيانة عن التلبس و غيرهم على الوقوع قضاءً فقط. (رد المحتار ج ۲، ص ۵۳)

از عبارات فوق معلوم ميشود كه نزد اكثر مشايخ طلاق نه ديانة واقع ميشود و نه قضاء البته نزد بعض فقها قضاء طلاق واقع ميشود مسلك فقهاء گروه اول بنا بر دلایل ذیل راجح است يعنى قضاء هم در اين صورت طلاق واقع نشود.

۱ - قال فی شرح التنویر ولا يشترط العلم بمعنى الايجاب و القبول فيما يستوى فيه المجدو الهزل و فی الشامية لكن قيد في الدرر عدم الاشتراط عما اذا علم ان هذا اللفظ يدعده النكاح اى وان لم يعلماً حقيقة معناه الخ. (رد المحتار ج ۲، ص ۳۱)

وايضاً فی الشرح فاهم ان النكاح على المذهب و فی الشامية قال فی البحر جزم في التعبير بأنه لو عقدا بمصر قهدين لم يفهما كلاهما لم يجز و صحه في الجوهرة و قال فی الظهيرية و الظاهر انه يشترط فهم انه نكاح و اختاره في الخانية فكان هو المذهب (في قوله) و وفق الرحمن يحمل القول بالاشتراط على اشتراط فهم انه عقد نكاح و القول بعدمه على عدم اشتراط فهم معاني الالفاظ بعد فهم ان المراد عقد النكاح. (رد المحتار ج ۲، ص ۳۴) و ايضاً فيها (في بيان انعقاد النكاح بالالفاظ المصحفة) بل قصد حل الاستماع باللفظ الوارد عرفاً.

وايضاً فيها قال العاصم جوزت بتقدير الجيم اوزوزت بالزاد بدل الجيم قاصداً به معنى النكاح يصح (في قوله) و لا شك ان لفظ جوزت اوزوزت لا يفهم منه العاقدان و الشهود الا انه عبارة عن التزوج و لا يقصده الا ذلك المعنى بحسب العرف. (رد المحتار ج ۲، ص ۳۴)

ازين تمام جزيات معلوم ميشود كه قضاء در انعقاد نكاح اگر كه فهم معنى شرط نيست اما در فهم مقصد جزوى اختلاف است كه نزد شامى رحمه الله تعالى فهم مقصد را ترجيح داده شده است پس اگر دانسته نشود كه اين الفاظ نكاح است پس نكاح هم قضاء منعقد نمى شود و در اين احكام نكاح و طلاق مساوى است.

قال فی الشامیة فأوقعوا الطلاق بالانفاظ المصحفة مع اشتراك الطلاق والنکاح فی ان جعلها جدو
هزلها جدو وطر الفروج وایضاً فیهما لا فرق یظهر بین النکاح والطلاق وقد استدل الخیر الرملي عن
ذلك بما قدمناه من قول قاضی خان انه ینبغی ان تكون النکاح كالطلاق الخ. (رد المحتار ج ۲، ص ۲۶۲)

یعنی در صورت ندانستن که این الفاظ وضع شده برای نکاح است نکاح درست نشود
پس این چنین در صورت ندانستن وضع الفاظ به طلاق طلاق هم واقع نمیشود مقایسه علی
النکاح طلاق هم قضاء واقع نمیشود پس هر دو جزیه شامیه را در کتاب الطلاق بر همین
دو حمل کنند که شوهر بدانند که موجب این الفاظ طلاق است اما این حمل بعید است نیز
جزیه عالمگیری هم این تاویل را نمی پذیرد لذا محمول نمودن هر سه جزیه بر قول مرجوح
اقرب است باید از (هزلها جدو) اشتباه نموده نشود زیرا مفهوم هزل اینست که علم معنی و قصد
تکلم هر دو موجود باشند اما قصد ترتیب حکم نباشد.

(۲) فرق بین دیانت و قضاء در آن مقامات میشود که در آنجا اشتباه تبلیس و شبه باشد
پس اگر دانسته شود که زوج قطعاً علم نداشت که با این الفاظ طلاق واقع میشود پس قضاء
هم طلاق واقع نمیشود.

(۳) در این عصر این فتنه آنقدر در جوش و خروش آمده که باید بر مذهب علماء معروف
اوزجند بر عدم طلاق فتوی دهد سداً للذرائع وصيانة عن العلبیس چرا که ان الاحکام تغیر
بتغیر الزمان.

(۴) زوج مذکور الفاظ مذکور را به شکل نقل و حکایت گفته نه به شکل انشاء. و طلاق از
باب انشاء است لذا اگر از مفهوم الفاظ واقف بود باز هم به شکل نقل نمودن طلاق واقع نمیشود.
قال فی الہندیة حکي عن رجل فلما بلغ الى ذکر الطلاق عطر بهالة امرأته ان نوى عند ذکر الطلاق
عدم حکایته واستیعاف الطلاق وكان موصلاً بمصنف يصلح للايقاع على امرأته يقع لانه واقع وان لم
يوشهقاً لا يقع لانه محمول على الحکاية کذا فی الفتاوی الکبری. (عالمگیری ج ۲، ص ۴۸) وفي الشامیة لو
کرر مسائل الطلاق بمصرها او کتب ناقلاً من کتاب امرأتی طالق مع التلفظ او حکي بمصر فانه لا
يقع اسلاماً لم يقصد زوجته. (رد المحتار ج ۲، ص ۵۱۳)

واگر بلا قصد انشاء فقط بر نقل حکم شود بر وقوع طلاق پس قبل از همه بر مولوی
صاحب خانمش طلاق شده زیرا ابتداءً او الفاظ طلاق را قرأت نموده در حالیکه مولوی عالم

تلبیس وظیفه ابلیس را انجام داد لائق تعزیر است. باید عوام کاملاً از او اجتناب ورزند. فقط
 والله تعالى اعلم. ۲۸/رجب ۱۴۵۵

تحقیق صور لحاق وعدم لحاق طلاق

سوال : ما قولكم رحمكم الله في لحاق المائتين بالمائتين ايهن او ايهما أو توجروا اهما أو اياها ؟
الجواب ومنه الصواب : اقول وبالله التوفيق وبهذه ازمة التحقيق ان محصول
 المبسوط في الشامية وغيرها من الكتب المعتبرة ان الطلاق اما صريح او بالكناية وكل منهما اما رجعي
 او بائن فالطلاق السابق واللاحق كل منهما عن اربعة اقسام وجميع الصور الممكنة في اللحاق ست
 عشرة حصلت من ضرب الاربعة في الاربعة فلا لحاق في صورتين اى ان كان الطلاق السابق بائناً صريحاً
 كل او بالكناية فلا يلحقه المائتين بالكناية فقط الا ان يدوى الانشاء او لم يمكن الاحمل على الاخبار مثل
 قوله ابنتك اخرى وتلحق البقية البقية في اربع عشرة صورة بشرط بقاء العدة وهذا خلاص ما هو مسطور
 في الكتب المشهورة بالمبسوط والتفصيل فاعتمدته وتشكر فقط وهذا ما جاء في فهرس هذا الفقير والعلم
 عند الله اللطيف الخبير. ۲۹/جمادى الاولى ۱۴۵۳هـ

اختلاف شواهد در تعلیق طلاق ووجود شرط

سوال : شخصی بنام پیر بخش خانم خویش را طلاق معلق بالشرط داده اما در تعلیق
 شرط ووجود شرط بین شواهد اختلاف است که تفصیل آن قرار ذیل است.

بیانات متعلق تعلیق طلاق

بیان مولوی اسدالله صاحب : من شاهی میگویم بر گفت پیر بخش شوهر فلانه که
 گفت اگر کسی که پاخانم من متهم بر زناست یعنی محمد ولد شهداد اگر از آتش نه گذشت
 خانم بر من سه طلاق باشد این لفظ را سه مرتبه تکرار نمود .

بیان علی شیر : شاهی میدهم که مولوی اسد الله گفت آتش می آفروزم اگر محمد از
 گذر کردن از آن اباء ورزید پس خانم بر من به سه سنگ طلاق باشد این الفاظ را سه مرتبه
 تکرار کرد.

بیان خمیسہ : پیر بخش گفت وقتی که مولوی اسد الله فیصله من را کرد و محمد از آتش
 گذر نکرد پس خانم خویش را سه طلاق میدهم .

بیانات متعلق وجود شرط

بیان مولوی اسدالله : شاهی میدهم که بر مطالبه پیر بخش محمد ولد شهزاد را خواستم و او از آن مطالبه کرد تا قرآن را بدست گرفته از آتش گذر کند اما او ابا و ورزید.

بیان علی شیر : شاهی میدهم که محمد را مولوی اسد الله گفت مایان آتش می افروزم از آن گذر کن محمد گفت ولی یا پسر ولی نیستم تا از آتش گذر کنم پس انکار کرد چنین دوشهادت دیگری نیز موجود است.

بیان خمیسہ : شاهی میگویم که محمد متهم را خواستند و او را سوگند می دادند اما در آن ذکر گذر از آتش نبود محمد از سوگند بر داشتن انکار کرد بیان ساوان.

شاهی میگویم که محمد متهم را مولوی صاحب جهت سوگند گفت که در آن ذکر آتش نبود محمد از برداشتن سوگند انکار ورزید بر طریق مذکوره یک شهادت دیگر هم موجود است بیانات شاهدان به خاتمه رسید پس حکم شرعی در این حصه چیست ؟ **بہنوا بلہرہان** آجر کہ الرحمن

الجواب ومنہ الصدق والصواب : بیان خمیسہ مثبت تعلیق بالشرط نیست در آن تنها وعده طلاق آمده و بیان مولوی اسد الله و شیر علی بر تعلیق متفق اند اما در شرط اختلاف دارند بیان مولوی اسد الله در حصه تعلیق الطلاق بترک دخول فی النار است و بیان علی شیر تعلیق الطلاق بانکار الدخول است بین ترک الفعل وانکار قول فرق ظاهر است پس در هر دو نصاب یکی هم کامل نشد و قتیکہ تعلیق بالشرط ثابت نشد پس اختلاف در نفس شرط عبت است. البتہ اگر با کدام شرط معین تعلیق نصاب تکمیل شود یا شوہر اقرار نمود پس تفصیل قرار ذیل است کہ :

اگر تعلیق بترک الفعل باشد پس اگر محمد ولد شہداد قبل از وفات خویش دخول نار نکرد در وقت موت او خانم پیر بخش با طلاق مغلظ طلاق می شود البتہ اگر با قرائن معلوم شد کہ پیر بخش دخول نار را معلق ساخته بود تا مدتی کما هو المتبادر پس تا گذشت این مدت با عدم دخول محمد طلاق واقع میشود در این صورت انکار دخول را اعتبار نیست.

و اگر تعلیق بالانکار القولی تثبیت شود و وجود این شرط با شہادت مولوی اسد الله صاحب و شیر علی قبول می شود لذا طلاق واقع می شود اگر کہ شہادت خمیسہ و ساوان

مطابق شرط نیست یعنی از طرف محمد انکار دخول نار موجود نشده است اما این بیان سادون در مقابل شهادت مولوی اسد الله و علی شیر بی اعتبار است : (لان البهنة للالتباس واللبس) فقط والله تعالى اعلم۔
۲۳ رمضان ۱۴۷۲ھ

در نکاح فاسد باسه طلاق مفلط نگرود

سوال : کسی خانم مطلقه یک شخص را در عدتش به نکاح گرفت و پس او را سه طلاق داد آیا این خانم را بار دیگر به نکاح گرفته می تواند یا نه ؟ بینواتوجروا
الجواب ومنه الصدق والصواب : نکاح اول فاسد بود و در نکاح حکم متارکت است طلاق واقع نمیشود لذا با این خانم بار دوم نکاح جواز دارد : قال فی الشامیة طلق المعکوحه فاسدا لثلاثة تزوجها بلا محلل الخ (رد المحتار ج ۲ ص ۴۸) فقط والله سبحانه وتعالى اعلم
۲۹ صفر ۱۴۷۵ھ

طلاق نابالغ درست نیست

سوال : آیا طلاق نابالغ واقع می شود یا خیر ؟ بینواتوجروا
الجواب ومنه الصدق والصواب : طلاق نابالغ واقع نمیشود :
کتاب فی شرح التنویر واهله زوج عاقل بالغ مستیقظ و فی الشامیة (قوله واهله زوج عاقل الخ) احترازاً لزواج عن سید العبد وولد الصغیر ویا لعاقل ولو حکماً عن المجنون والمعتوة والمدهوش والمبرسم والمغنی علیه بخلاف السكران مضطراً او مکرهاً وبالبالغ عن الصبی ولو مراهقاً وبالمستیقظ عن الغائم الخ (رد المحتار ج ۲ ص) فقط والله تعالى اعلم۔
۲۳ ذی قعدة ۱۴۷۲ھ

سوال مثل بالا

سوال : خانم شخص صغیر بالغ شده است که مبتلا به زناست بنا بر این ضرورت آیا طلاق صغیر گنجانش دارد یا نه ؟ عند الحاجة جواز طلاق صغیر در شامی منقول است :
انما تحلیف الحاجة الی صفة اطلاق الطلاق من جهة لدفع الضرر کان صحیحاً فاما اسلمت وانی فرقی بینهما وکان طلاقاً عندانی حنیفة ومحمد رحمهما الله تعالى واذا ارتدوا العیاد بالله تعالى وقصص البهنة وکان طلاقاً فی قول محمد بن یحییٰؒ واذا وجدته محبوباً لمأصته فرقی بینهما ویکون طلاقاً عند بعض المعاصخ (رد المحتار ج ۲ ص ۳۴) فای نکاح الکافر

از علامه شمس الانمہ سرخسی چنین روایت منقول شده است پس شمایان با تحقیق انیل
مایانرا ممنون فرمائید . بینواتوجروا .

الجواب ومنه الصدق والصواب : در وقت ضرورت جهت عدم تادیب نفقه از طرف حاکم
حکم نموده میشود بر فسخ نکاح طلاق صبی درست نیست روایت شامی که آنرا شمس الانمہ
در نور الانوار نقل نموده آن حکم در باب نکاح الکافر آمده که بظاهر مجوز طلاق معلوم
میشود بنا بر این نظر بر امور ذیل معلوم میشود که در این صورت طلاق صبی درست نیست .
۱ قال فی شرح التعویز الطلاق من القاضی وهو علیهما لا منہما فلیس بأهل للایقاع بل للوقوع
کما ورث قریبہ ، وفي الشامیة (قوله فلیس بأهل للایقاع) ای ایقاع منہما بل هما أهل للوقوع ای حکم
الشرع یوقعه علیہما عند وجود موجبه . (رد المحتار ج ۲، ص ۴۳۶)

در آخر این مبحث شمس الانمہ وصاحب کشف در عبارات رجوع ابن عابدین را که بر
جواز ایقاع استدلال شده است محل نظر است :

قال الراعی قد یقال عبارته ای صاحب الکشف لا تفید ان الوقوع منہما بل مشروعیة الطلاق فی
حکمها عند الحاجة وهذا امر لا نزاع فیہ وعبارة السرعی اما افادت ملک الطلاق ملک الدکاح وانہ اذا
تحقق الحاجة ولم یس فیها ان الایقاع یکون منہ او من القاضی بل غایة ما تفیدة وجود الحاجة للایقاع
من جهة و کون الایقاع الذی یحصل بعد الحاجة منہ او من غیره امر آخر لا دلالة فی الکلا علیہ تأمل .
(التحریر المختار ج ۲، ص ۲۰۴)

خلاصه اینکه از صاحب الکشف و شمس الانمہ جواز ایقاع تثبیت طلاق من الصبی نقل
نشده است .

(۲) آن مواضع وقوع طلاق عند الحاجة را که فقهاء متذکر شده اند حکم بر همان مواضع
محصور است زیرا که مفهوم مخالف در تصانیف فقهاء بالاتفاق حجت نیست .

کما فی وقف الشامیة ونصها نعم المفهوم معتبر عندنا فی الروایات فی الکتب ومنه قوله فی النفع
الوسائل مفهوم التصنیف جهة الای لان الفقهاء یقصدون بل کر المحکم فی المنطوق نفعه عن المفهوم
غالباً کقولهم تجب الجمعية علی کل حر ذکر عاقل مقیم فانهم یریدون بطلان الصفات فی الوجوب عن
عند الفها ویستدل به الفقیه علی ذلک الوجوب علی المراءق العبد والصبی الخ . (رد المحتار ج ۲، ص ۴۴۰)

(۳) مبتلا بودن خانم بر زنا حاجت مجوزہ ایقاع طلاق نمی باشد یعنی این شرعاً حاجت

شمرده نمیشود چرا که قضاء در طول عمر یک مرتبه جماع واجب است اگر که دیانه بعد از هر چهار ماه یک مرتبه جماع لازم است از همین علت زوجه عنین بعد از یک مرتبه جماع شوهرش حق فسخ نکاح را ندارد در حالیکه بین صبی و عنین بنا بر امور ذیل تفاوت موجود است.

(۱) در حصه عنین تا مدت عمر مایوسی از جماع می باشد و در حصه صبی بعد از مدت قلیل قدرت جماع حاصل میشود بر ظن غالب. (۲) عنانت ابتلاء اسمانی است که انسان در آن مجبور محض باشد و مصیبت نکاح بالصبی عمداً اختیار نموده شده. (۳) قبل از نکاح خانم علم نداشت بر عنانت اگر قبل از آن علم داشته می بود بر آن پس حق فسخ نکاح را داشته نمی بود اگر که یک مرتبه هم با او جماع کرده صورت نگرفته باشد و به صبی بودن شوهر خانم و اولیاء او از سابق علم داشتند. خلاصه اینکه بعد از قدرت یک مرتبه جماع هم خانم حق فسخ را داشته نباشد در صورت عنین بودن شوهر و در حق صبی این حالت بطریق اولی مجاز ایقاع طلاق است.

(۴) در علاقه سنده ترویج ظالمانه عام است و در نظر نگرفتن عمر زوجین عام است بناءً قلم را برداشته که دفتر بزرگی را در کار دارد لذا جواز طلاق صبی را فتوی دادن از اعانت علی الظلم و ترویج رسم قبیح است خداوند تعالی میفرماید (وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَلَا تَعَاوُزُوا عَلَيَّ الْأُثْمِرَ وَالْعُقُوتَانِ) عوام این مسئله را پیچیده فکر نکنند بلکه حل آسان آن چنین است: چنین نکاح به کثرت صورت می گیرد در یک صورت جزئی طریقه نجات یک خانم از زنا اینچنین باشد که به صدها هزار تن خانم ها مبتلای زنا شوند اگر یک نابالغ بر طلاق راضی هم باشد پس هر نابالغ راضی نمی باشد بر طلاق یا اقلاً بعد از صدور زنا راضی می شود لذا باید مسلمانان را علماء دین ازین عمل منحوس نجات دهند و این رسم ظالمانه را خاتمه دهند و ازین واقعه عبرت گیرند عوض کوشش فضول جواز طلاق نابالغ باید خلاف عدم تناسب سن زوجین جدوجهد کنند باید جهت خاتمه این رسم قدم مثبت بردارند. فقط و الله سبحانه و تعالی اعلم.

۸/ ذي الحجه ۱۳۵۵ هـ

در باره طلاق نابالغ بر مذهب امام احمد عمل نمودن

سوال: در ولایت سنده عموماً عدم تناسب سن زوجین مشاهده میشود که خانم بالغ و شوهر نابالغ می باشد آیا اگر در حصه طلاق زوج از مذهب امام احمد رحمه الله تعالی کار

گرفته شود جواز دارد یا نه؟ بینوا تو جروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : در این صورت بر مذهب امام احمد رحمه الله تعالى بنا

بر صور ذیل عمل نمودن درست نیست .

(۱) نزد امام احمد رحمه الله تعالى در وقوع طلاق مراهق بودن ولد ضروری است کما فی

بداية المجتهد اگر ولد مراهق باشد تفریق را کدام ضرورت اشد نیست.

(۲) بنا بر فتوی بر مذهب دوم در جواز شرایط شدید ضروری است، باید نهایت محتاط

باشند (والتفصیل فی الحلیة العاجزة).

(۳) در صورت فتوی بر مذهب امام احمد دروازه فتنه باز شود و واردات طلاق عمومیت

می یابد و رواج عدم تناسب ظالمانه سن روش می یابد که اعانت علی الاثم ومعصیت می

باشد. (وقال لله تعالى: وَلَا تَعَاوُزُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ) لذا عوض کوشش ناجائز نمودن طلاق

نابالغ باید خلاف عدم تناسب سن زوجین جدوجهد نموده شود. فقط و الله سبحانه وتعالى

۵ رجب ۱۳۷۳ هـ

اعلم.

تو طلاق باشی آننده بر توحق داشته نباشم

سوال : کسی خانم خویش را یک طلاق داد و گفت آننده با تو کاری ندارم آیا با این

طلاق بانن واقع می شود یا طلاق رجعی ؟ یک طلاق واقع میشود و یا دو طلاق ؟ با جواب

مفصل و مدلل نوازش فرمائید جزاکم الله تعالى احسن الجزاء .

الجواب ومنه الصدق والصواب : قال فی القامیة قبل باب طلاق غیر المدخول بها نحو

ورقتین تحت عنوان (تتمة) و كذلك فی (فی الخیرة) بالرجعی فی قولهم انی طالق لا یرک قاض ولا

عالم لانه لا یمکن ان یراجع عن موضوعه الشرعی وایدی فی حواشیه علی المدح بحا فی الصیور فیة لوقال انی

طالق ولا رجعة لی علیک فرجیة ولو قال علی ان لا رجعة لی علیک فبائن أه. وقال ان قولهم لا یرک

قاض الخ مغل قوله ولا رجعة لی علیک لان حلف الواو کائباها کما هو ظاهر لا مغل علی ان لا رجعة أه.

قلت والفرق ان علی ان لا رجعة قید للطلاق لانه شرط فیة فهو فی معنی انی طالق طلاقاً مشروطاً فیة

عدم الرجعة ای طلاقاً بابتداً فهو داخل تحت القاعدة من انه اذا وصف الطلاق بضر من العدة والربا

یقع بها البائن کما مر عن الهدایة اما ولا رجعة لی علیک فلیس صفة للطلاق بل هو کلام مستأنف غیر

به عما هو خلاف الشرع فان الشرع هو وقوع الرجعی بانی طالق لقوله ولا رجعة لغو مغل قوله انی

طالق و بائن اول و ثر بائن بلاثه کما مر الخ. (رد المحتار ج ۲)

تحقیق بالمقتضى است که یک طلاق رجعی واقع شود اما اینکه گوید (مرا کدام حق نیست) در صلاحیت طلاق کنایه مشابهت دارد با لفظ بائن و با طلاق و بائن که در آن وقوع نامل یک طلاق رجعی است مانندیکه این اشکال در شامی موجود است که آن اشکال یک صفحه قبل گذشت :

ونصه تحت (قوله وبالفاء فبائنة) وانظر لمر لمر يعين تكرير اللفاع مع وجود مذكر الطلاق فان الاصل في العطف المفارقة فكان ينبغي وقوع بائنتين مع الواو و ثر (رد المحتار ج ۲) وايضاً قال في العلائقية ولو قال اني طالق اعتدى او عطفه بالواو او الفاء فان نوى واحدة فواحدة او ثنتين و قعاً وان لمر ينو في الواو لثتان الخ وفي الشامية (قوله فان نوى واحدة) اي بان نوى باعتدى في الصور الثلاث الامر بالعطف المحيض دون الطلاق فيمصدق لظهور الامر فيه عقب الطلاق كما مر. (قوله في الواو لثتان) وكذا في صورة عدم العطف اصلاً لانه في الصور ثلث يكون امراً مستأنفاً وكلاماً مبعدهً وهو في حال مذكر الطلاق ليحمل على الطلاق بمجرد عن المحيط. (رد المحتار ج ۲، ص ۵۰۸)

از اینجا معلوم شد که بعد از طلاق رجعی لفظ کنایه اگر به نیت یا بلا نیت طلاق داده شود در طلاق واقع می شود و اگر مراد از هر دو لفظ یکی باشد تفصیل قرار ذیل است اگر لفظ کنایه بر تفریع طلاق محتمل شود مانند : (اعتدی، اذهبی) پس یک طلاق واقع می شود . کما فی العلائقية والشامية قهیل المجزئية المذكورة فی قوله اعتدى ثلاثاً و اگر کنایه محتمل تفریع نباشد بهر کیف دو طلاق واقع می شود در سوال جمله مذکوره این چنین است لذا در این صورت دو طلاق بائن واقع می شود . فقط و الله سبحانه و تعالی اعلم . ۱۸ / ذي الحجه ۱۳۷۲ هـ

تو منکوحه من نیستی

سوال : حکم شرع در این حصه چیست که زید به خانم خویش گفت تو منکوحه من نیستی آیا در این صورت طلاق واقع شود یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : اگر زید الفاظ مذکور را به نیت طلاق گفته باشد یک طلاق رجعی واقع می شود در غیر آن واقع نمیشود .

کما فی الهدیة ولو قال لامرأته لست بامرأة او قال لها ما انا بزوجك او سئل فقيل له هل لك امرأة فقال لا فان قال اردت به الكذب يصدق في الرضا والغضب جميعاً ولا يقع الطلاق وان قال نويت

الطلاق يقع الطلاق في قول أبي حنيفة رحمه الله، وأيضا فيها ولو قال ما اتفقت به امرأه ولست بك زوج يقع عند أبي حنيفة رحمه الله، وعندهما رجوعهما لله تعالى لا يقع. (عالمگیری ج ۲) ولی شرح العنود لست بك زوج أو لست بك امرأه أو قال لست بك زوج فقال صدق طلاق ان نواه علفا لهما ولی الغامیه محمد (قوله طلاق ان نواه) وأشار بقوله طلاق الى ان الواقع بهذه الكناية رجعي كذا في البحر من باب الكنايات. (رد المحتار ج ۲) فقط قوله تعالى اعلم.

۵/ محرم ۱۳۷۳ھ

این خانم من نیست او را به خانه پدرش بفرستید

از طرف من طلاق است، دیگر شوهر بگیرد

سوال : کسی چندین بار به خانم خویش گفت او خانم من نیست او را به خانه پدرش بفرستید از طرف من طلاق ست کسی او را مانع نباشد با کسی که می خواهد ازدواج کند با چنین الفاظ چند طلاق واقع میشود ؟

جواب از جناب مولانا عبدالله صاحب مفتی خیر العدارس ملتان :

در سوال دو لفظ موجب طلاق است (این خانم من نیست او را به خانه پدرش بفرستید) این لفظ در الفاظ کنایه محسوب می شود.

فلی العالمگیری ولو قال لا نکاح بی و بیك او قال لم یبق بی و بیك نکاح يقع الطلاق المانوی (الی قوله) ولو قال ان ابری من نکاحك يقع الطلاق المانوی.

پس با این لفظ به قرینه طلاق صریح موجود است لذا این خانم با دو طلاق مطلقه گردد انتهى مختصراً .

ایرادات از جانب بنده رشید احمد یر جواب مذکور :

(۱) **قولکم :** در سوال دو لفظ موجب طلاق است.

اقول : در سوال سه لفظ موجب طلاق است : (۱) این خانم من نیست (۲) او را طلاق باشد

(۳) برایش دیگر شوهر بگیرد.

(۲) **قولکم :** پس با این لفظ به قرینه طلاق صریح که قبلاً مذکور است الخ .

اقول : اگر لفظ طلاق بعد از کنایه آید در این حالت بر مذاکره طلاق محمول نمودن و بر

آن حکم طلاق را نمودن بر آن کدام دلیل است ؟

(۳) **قولکم :** یک طلاق بائن واقع می شود.

اقول : در وقت مذاکره طلاق یا نیت طلاق با این الفاظ طلاق رجعی واقع شود. کما فی
 صرح التعویذ لیسع لک بزواج اول لیسع لی بأمرک (الی قوله) طلاق ان نواه ولی الشامیه تصح (قوله طلاق
 النواه) و اشار بقوله طلاق الی ان الواقع بهذه الکنایه رجعی کذا فی المعر من باب الکنایه .
 (۴) **قولکم :** این خانم مطلقه بدو طلاق باشد.

اقول : به هر صورت سه طلاق واقع می شود زیرا که در جمله اول سه احتمال است.
 (۱) در بعد لفظ طلاق مذکور را بر حالت مذاکره طلاق حمل نمودن بر جمله اول حکم
 طلاق باین مانندیکه نظر شماست .

(۲) حمل نمودن بر مذاکره طلاق یا جمله اول تثبیت رجعی می شود کما فی الشامیه.
 (۳) بعداً از لفظ مذکوره در حالت مذاکره طلاق باید تسلیم کرده نشود جمله اول آن
 موجب طلاق نیست به نظر بنده

بنا بر احتمال ثانی ظاهر است که از سه جمله سه طلاق گرفته می شود و در احتمال اول با
 جمله اولی و ثانیه دو طلاق واقع شود و جمله ثالث لغو باشد (لان الہائن بالکنایه لا یلحق الہائن)
 و در احتمال ثالث جمله اولی لغو است و با جمله ثانیه و ثالثه دو طلاق واقع می شود اما در
 سوال که چند مرتبه این الفاظ را تکرار نموده پس درجه اقل آن این است که دو مرتبه
 تکرار نموده شده لذا در احتمال اول و ثالث هم جهت تکرار از وقوع مغلظ امر لابدی است.
جواب از مولانا مفتی عبداللہ صاحب :

(۱) در نظر من چونکہ با جمله اول طلاق باین واقع شده لذا با جمله آخری جهت عدم
 وقوع قاعدة الہائن لا یلحق الہائن ساقط دانسته می شود بناءً گفته شود کہ دو لفظ موجب
 طلاق است .

(۲) در این حصہ جزیه صریح بنظرم نرسید در البحر الرائق در مبحث الکنایات عبارات
 ذیل بنظر می رسد. تصح (قوله لا تطلق بها الاہلیۃ او دلالة الحال) قال والمراد بدلالة الحال الحال
 الظاہرة المفہیمة المقصودة ومعها تقدم ذکر الطلاق کما فی المعیط، دلالت حال این عبارت عام
 است و تقدم ذکر طلاق فرد آن قرار داده شود ازینجا معلوم شد کہ بعد از طلاق صریح اگر
 یک عبارت باشد و یک سیاق و وقوع آن در یک مجلس پس آن قرینہ می گردد.

عبارت شامی چنین باشد : (الاہلیۃ او دلالة الحال وهي حالة مذاکره الطلاق) تحت آن عبارت

شامی می فرماید : (اشاره به الی ما فی النهر من ان دلالة الحال تعم دلالة المقال) در این عبارت هم دلالت الحال را عام نامیده قرینه حالیه و قرینه مقاله هر دو در آن شامل اند در اصل در کنایات احتمال طلاق یا رد یا هردو است و قتیکه شخصی به یک خانم بگوید نکاح من و تو نیست تورا طلاق دادم در این کلام خاص در نظر بنده عاجز کلام ثانی تفسیر کلام اول و قرینه است براراده طلاق و اگر خلاف آن تصریح بدست آمد از آن هم انکار ورزیده نمیشود.

(۳) اعتراض جناب درست است مراد ازین جمله طلاق رجعی است .

(۴) هر آنکه نظر شما درست است این خانم حرام است به حرمت طلاقات ثلاث.

الجواب ومنه الصدق والصواب : در جواب ایراد ثانی که تحریر نموده که دلالة الحال عام و شامل است قرینه حالیه و مقابله را در آن شبهه نیست اما فقهاء کرام قرینه حالیه را بر حالت خشم و غضب و قرینه مقابله را بر ذکر طلاق منحصر نموده اند.

قال فی شرح التدویر الایلمیة او دلالة الحال و هی حالة مذاکرة الطلاق او الغضب و فی الشامیة (قوله) هی حالة مذاکرة الطلاق) اشاره به الی ما فی النهر من ان دلالة الحال تعم دلالة المقال وقال و علی هذا فتفسر المذاکرة بسؤال الطلاق او تقدیر الایقاع كما فی اعتدی ثلاثاً و قال قبله المذاکرة ان تسأله فی او اجنبی الطلاق. (رد المحتار ج ۲، ص ۵۰۲)

تاخیر ذکر طلاق در هر دو یکی را هم شامل نیست عبارات ذیل تصریح آن است که مذاکره طلاق تاخیر ایقاع را شامل است :

فی الحلیة قال اعتدی ثلاثاً و نوى بالاول طلاقاً و بالهای حیضاً صدق قضاء لذیته حقیقة کلامه و ان لم یدو به ای بالهای شیئاً ففلات لدلالة الحال بلیة الاول حتی لو نوى بالهای فقط ففعلن او بالهای فواحدة ولو لم یدو بالکل لم یقع. و فی الشامیة (قوله قال اعتدی ثلاثاً) ای قاله ثلاث مرات (قوله بلیة الاول) ای دلالة الحال یسبب نیته الایقاع بالاول قال فی فتح القدیر فقد ظهر مما ذکر ان حالة مذاکرة الطلاق لا تقتصر علی السؤال و هو خلاف ما قدموه من انها حال سؤالها او سؤال اجنبی طلاقاً بل هی اعم منه و من مجرد ابتداء الایقاع (قوله نوى بالهای فقط) ای نوى به الطلاق و لم یدو به شیئاً ففعلن ای یقع به واحدة و کذا بالهای اعزى و ان لم یدو به لدلالة الحال بالایقاع العالی و لا یقع بالاول شیء لانه لم یدو به و دلالة الحال و جهت بعدة. (رد المحتار ج ۲، ص ۵۰۴) و فیها ایضاً قبیل باب التوفیض تحت (قوله تقع واحدة) مع انه مذکور بعد و القرینة لا یدان لتقدمه. (رد المحتار ج ۲، ص ۵۰۵) فقط والله نعالی اعلم.

شهر دوم بگير

سوال : کسی خانمش را گفت هر جانيکه می خواهی شهر بگير آیا با این جمله طلاق واقع میشود یا خير؟ بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : اگر الفاظ مذکور را به نیت طلاق یا در حالت مذاکره طلاق استعمال نموده باشد طلاق واقع شود در غیر آن واقع نمیشود : قال فی الهدیة وباتهی الأرواح تقع واحدة بأثمة ان نواها أو الثنتين وثلاث ان نواها هكذا فی شرح الوقایة . (عالمگیری ج ۲) فقط والله تعالی اعلم . ۱۵ / محرم ۱۳۷۳ هـ .

بدون تعیین دو خانم را سه طلاق دادن

سوال : کسی دو خانم داشت خشم گیر گفت من سه طلاق دادم این الفاظ را سه مرتبه استعمال کرد نه کدام خانم را نام گرفت و نه لفظ خانم را ذکر نمود حکم شریعت محمدی در این مورد چیست ؟ بینوا توجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : قال فی الشامیة فی اول باب الصریح تحت (قوله لتركه الاضافة) ولا يلزم كون الاضافة صريحة فی كلامه كما فی البحر لو قال طالق فقیل له من عدیت فقال امرأتی طلقت امرأته . (رد المحتار ج ۲، ص ۲۶۶) وایضا فیها قیل باب الکنایات تحت (قوله واما تصحيح الزیلعی الخ) و يظهر مما قررناه ایضاً ان قوله علی الطلاق كما هو الشائع فی زماننا مغل قوله امرأتی طالق لان معناه كما مر ان فعلت کذا لزم الطلاق ووقع ولا یحلی ان یحتمل لان یکون المراد لزم الطلاق من امرأقا ومن اکثر ولا ترجیح لاحدهما علی الآخر فیلقی ان یفعل له صرفه الی من شاء و فی الشرح قال امرأته طالق و لم یسفر (ال قوله) ولو کان له امرأتان کلتاهما معروفة له صرفه الی ایهما شاء غایبة و لم یحبک خلافاً و ایضاً فیہ قال لنسائه الأربع یمکن تطلیقه طلقت کل واحدة تطلیقه و کذا لو قال یمکن تطلیقتان او ثلاث او اربع (ای تقع من کل واحدة تطلیقة واحدة) الا ان یدوی قسمة کل واحدة یمین فتطلق کل واحدة ثلاثاً . (رد المحتار ج ۲، ص ۲۶۶/۲۶۷) و فی الهدیة و لو قال لفلان لسوالة اثنین طواقی ثلاثاً او طلقتک ثلاثاً يقع من کل واحدة ثلاث ولا ینقسم بخلاف ما لو قال وقعت یمینک ثلاثاً فانها تقسم یمین فتقع من کل واحدة طلقة کذا فی غایة السروجی . (عالمگیری ج ۲، ص ۳۱۱)

از جزئیات مذکورہ امور ذیل ثابت میشود :

(۱) اگر کہ در طلاق اسم کدام خانم را ہم صراحۃً نکرفته باز ہم للفرائن المہندہ طلاق واقع می شود.

(۲) در هر دو خانم نیت هر کدام را که بدارد بر آن سه طلاق واقع می شود.

(۳) اگر هر دو را اراده داشته باشد بر هر دو سه طلاق واقع می شود.

(۴) اگر بگوید که این سه طلاق را بر هر دو خانم تقسیم میکنم پس هر خانم بر او جدا

جدا طلاق میشوند و اگر بگوید هر یک طلاق این سه طلاق را بر هر دو خانم تقسیم می کنم پس هر خانم به سه طلاق از او طلاق می شود.

در صورت سوال لفظ تقسیم نیامده لذا هر دو در نیت داخل می شوند و طلاق مغلف بر هر دو واقع می شود و اگر نیت یکی را نموده باشد بر همان طلاق مغلف واقع می شود در این صورت سه طلاق بر هر دو خانم ها تقسیم کرده نمیشود. فقط و الله سبحانه و تعالی اعلم.

۱۹ جمادی الاولی ۱۳۷۳ھ

با صیغه مستقبل طلاق واقع نشود

سوال : اگر کسی خانم خویش را گفت اگر فلان عمل را انجام دادی ترا طلاق میدهم آیا بعد از انجام دادن آن عمل خانم طلاق می شود یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : در این صورت طلاق واقع نمیشود زیرا در اینجا تنها اراده طلاق ظاهر شده است. قال فی الحامدية صیغه المضارع لا یقع بها الطلاق الا اذا غلب فی الحال كما صرح به الکما ابن الهمام (حامدية ج ۲، ص ۲۸) و فی الهامية تصح (قولہوما معناه ما من الصریح) و کذا المضارع اذا غلب فی الحال مثل اطلقک كما فی البحر. (رد المحتار ج ۲، ص ۲۸) فقط والله تعالی اعلم.

۲۶/شوال ۱۳۷۳ھ

با تحریر طلاق نامه طلاق واقع می شود

سوال : شوهر یک خانم در هندوستان است چندین مرتبه خسرش گفت بیا خانم خویش را بگیر و یا او را طلاق بده و طلاقنامه را تحریر بدار شوهر در جواب گفت از صمیم قلب میگویم که طلاقنامه را تحریر نموده ام عاجلاً آنرا ارسال نمایم پس آن شخص در ارسال

طلاقنامه تاخیر نمود آیا به موجب شرع طلاق معلق می باشد تا رسیدن طلاق نامه یا بامجرد تحریر طلاقنامه طلاق واقع می شود. بینواتوجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب: در وقوع طلاق رسیدن طلاقنامه به خانم شرط نیست مجرد با تحریر طلاقنامه طلاق واقع می شود لذا با تحریر این طلاقنامه خانم به طلاق رجعی یا بان طلاق گردد و عدت هم از تاریخ تحریر طلاق نامه آغاز می شود اگر که هنوز به خانم طلاق نامه نرسیده باشد.

فقل فی الشامیه قبل باب الصریح عن الهدیه ثم المرسومه لا یخلو اما ان ارسل الطلاق بان کتب اما بعد فالت طالق فکما کتب هذا یقع الطلاق وتلزمها العده من وقت الکتابه وان علی طلاقها معیه الکتاب بان کتب اذا جاءک کتابی فانی طالق لهماها الکتاب فقرأه اوله تقرأ یقع الطلاق کذا فی الخلاصه ط. (وبعد اسطر) ولو قال للکاتب اکتب طلاق امرأتی کان اقرارا بالطلاق وان لم یکتب. (رد المحتار ج ۲ ص ۳۰۴) فقط والله تعالی اعلم.

۳/ ذیحجه ۱۳۰۳ هـ

به زن خود این جمله گفتن که: «بیرون شو!»

سوال: کسی به خانم خویش گفت برو به خانه پدرت آیا طلاق واقع شود یا نه؟

بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب: اگر به نیت طلاق گفته باشد طلاق بان واقع شود در غیر آن طلاق واقع نمیشود اگر شوهر از نیت طلاق انکار ورزد بدون قسم قولش را اعتبار داده نشود اولاً خانم در خانه شوهر را سوگند دهد اگر انکار ورزید بسوی محکمه رجوع کنند وقاضی او را سوگند دهد در صورت انکار قاضی تفریق کند بین خانم وشوهر البته اگر گمان غالب خانم صداقت شوهر بود پس از او سوگند گرفته نشود.

قال فی التنویر و تقع رجعیه بقوله اعتدی واستبری رحمک والى واهدیه و بها فیها المائن. (رد المحتار ج ۲ ص ۳۰۴) وقال العلانی رحمه الله والقول بیهیمه فی عدم النیة ویکنی تحلیفها فی منزلہ فان لم یلحقه لهما کفر فان کل فرق بیهما. معنی (رد المحتار ج ۲ ص ۳۰۴) فقط والله تعالی اعلم

۱۳/ ربیع الاول ۱۳۰۳ هـ

اگر با خسرانم سکونت نکردم از خانم خویش لا دعوی باشم

سوال: کسی قبل از نکاح اقرار نامه تحریر نمود دایم با خسرانم می باشم در صورت

مخالفت از خانم خویش لادعوی باشم آیا در صورت مخالفت خانم بر او طلاق می شود یا نه؟
 بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : در عرف اهالی سند (لادعوی از خانم) طلاق صریح است مانند لفظ (حرام) لذا بدون نیت یک طلاق بائن واقع شود. کما حقیق ابن عابدین رحمته الله فی بحث لفظ حرام.

واما صحة التعليق مع عدم الاضافة الى الملك صراحة فلما فی الهدية فی الفصل العاشر من الباب الرابع ولو قال کل امرأة لی طالق ان فعلت کذا ولست له امرأة فلو نوى امرأة یزوجها بعد ذلك صح کما اذا قال کل امرأة لی وانی هذا ذهب خمس الاسلام محمود وقال نعم الذین لا تصح وقال السيد الامام وبالقول الاول تأخذ کذا فی اصول الاستروشی (عالمگیری ج ۲) وفي الخلاصة ولو قال کل امرأة لی فیی طالق ان فعلت کذا ولا امرأة فان نوى امرأة یزوجها یصح ویكون بمنزلة قوله کل امرأة لیكون لی. (خلاصة ج ۲)

اقول لا یوهم ان الاضافة المعنوية الى الملك انما تکفی اذا کانت المرأة غیر معينة واما المعينة فوقع الطلاق علیها مفروض و یكون الاضافة مصرحة لان المراد من المعينة ان تكون مذکورة باسمها و نسبها ان کانت غائبة و مشاراً اليها ان کانت حاضرة فان لم یشر الى الحاضرة فی غیر معينة و ان ذکر اسمها و نسبها، والتفصیل فی الشامية. فقط والله تعالی اعلم ۱۱ جمادی الاولی ۱۳۷۳

خانم فاحشه را طلاق نمودن مستحب است

سوال عییک خانم بی حیا و فاحشه است با چندین بار نصیحت شوهر اصلاح نشد نافرمان شوهر است آیا در طلاق نمودن چنین خانم گناه است یا خیر؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : در طلاق نمودن چنین خانم گناه نیست بلکه طلاق نمودن چنین خانم باعث ثواب است و اگر خانم باوجود نصیحت شوهر مشکل تراشی می نمود و اصلاح نشد طلاق نمودن چنین خانم واجب است.

قال فی التدویر و ایقاعه مباح و قیل الاصح حصره الاحتیاجه و لی الشرح کریمه و کبر (فی ان قال) بل یتستحب لو مؤذیه او تارکة صلوفاً غایة و مفاد ان لا اثر معاصره من لا تصلی و یحب لو فاتت الامساکها لمعروفه و فی الشامية (قوله لو مؤذیه) اطلقه فشمیل المؤذیه له اول غیره بقولها او بفعلها ط (قوله او تارکة

صلوة الظاهر ان ترك الفرائض غير الصلوة كالصلوة عن ابن مسعود رضي الله عنه لان الله تعالى وصاها
بلمعنى غير من ان اعاقر امرأاً لا تصل ط (ردالمحتار ج ۲ ص ۴۰۲) فقط والله تعالى اعلم.

۱۳ رمضان المبارك ۱۴۰۳ھ

باسه کلوله هاي گل طلاق واقع نشود

سوال : در (سند) عرف و رواج است که به نیت طلاق به خانم سه کلوله گیل انداخته می
شود که آن سه طلاق پنداشته می شود آیا شرعاً به انداختن این کلوله ها طلاق واقع می شود
یا خیر ؟ و آیا طلاق رجعی واقع میشود و یا طلاق بائن؟ بینواتو جروا
الجواب ومنه الصدق والصواب : بدون تلفظ تنها با انداختن کلوله های گیلی طلاق واقع

نمیشود.

قال فی الشامية تحسب (قوله وركنه لفظ مخصوص) وبه ظهر ان من تشاجر مع زوجته فأعطاه ثلاثه
احجار يدوى الطلاق ولم يذ كر لفظاً لا صريحاً ولا كناية لا يقع عليه كما افق به الخبز الرملي وغيره الخ.
(ردالمحتار ج ۲ ص ۴۰۲) فقط والله تعالى اعلم ۱۶ جمادى الآخرة ۱۴۰۳ھ.

گرفتن معاوضه از زانی طلاق نباشد

سوال : در بلوچستان رواج است و قتیکه بر خانم جرم زنا ثابت شود شوهر او را از خانه
اش بدر میکند و از سردار قریه پول خویش را طالب میشود این کشیدن خانم اش از خانه
طلاق دانسته میشود آیا شرعاً این طلاق است یا فیصله سردار قریه تحکیم قرار داده میشود
و این پول بدل خلع گردانیده میشود ؟ بینواتو جروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : تا زمانیکه نیت طلاق صراحتاً یا کنایه نباشد طلاق
واقع نمیشود تنها با وصول پول خانم را حرام دانستن و طلاق نمیشود .

قال فی شرح التنویر وركنه لفظ مخصوص وفي الشامية هو ما جعل دلالة على معنى الطلاق من صريح او
كناية لمخرج الفسوخ على ما مر و اراد اللفظ ولو حكماً لم يدخل الكتابة المستهينة و اشارة الاخرس و
الإشارة الى العدد بالاصابع في قوله انما طالق فكذلك كما سيأتى و به ظهر ان من تشاجر مع زوجته
فأعطاهما ثلاثة احجار يدوى الطلاق ولم يذ كر لفظاً لا صريحاً ولا كناية لا يقع عليه كما افق به الخبز الرملي
وغيره و كذا ما يفعله بعض سكان البوادي من امرها بمخلق شعرها لا يقع به طلاق وان نواه. (ردالمحتار
ج ۲ ص ۴۰۲)

و آنرا خلع گفتن هم درست نیست زیرا در خلع تعلیق طلاق بشکل بدل می باشد و در صورت سوال بر عکس آن است که اول خانم را ترک نموده بعداً مطالبه بدل را نموده البته اگر طلاق را معلق نموده باشد با تعلیق بدل پس طلاق واقع می شود اما بر زانی مال واجب نیست زیرا که این پول بدل خلع نیست بلکه این جرم زنا تعین شده و جرمانه مالی جواز ندارد در عوض زنا که در این حصه تردید از احادیث صحیحہ موجود است (ان ابھی کل عسفاً الخ) اگر فرضاً این پول بدل خلع قرار داده شود باز هم بر زانی پول واجب نیست زیرا در وجوب مال رضایت شرط است و زانی بر قبول نمودن مجبور شده. قال فی شرح التنویر اگرہما الزوج علیہ تطلق بلا مال لان الرضا شرط للزوم المال وسقوطہ (رد المحتار ج ۲ ص ۷۷۲) فقط و الله تعالى اعلم.

۱۶ جمادی الآخرہ ۱۳۵۵ھ.

در چندین بار جواب سوال یک طلاق واقع می شود

سوال : کسی با خانم خویش جدل نموده بیرون شده از خانه کسی از او پرسید آیا خانم خویش را طلاق دادی؟ گفت بلہ ! چنین سوال شخص دوم از او کرد او را ہم چنین جواب داد و گفت بلہ طلاق دادم . بار سوم شخص دیگر پرسید او را ہم جواب گفت کہ بلہ طلاق دادم . آیا با این کلمات خانم طلاق میشود یا نہ و اگر طلاق واقع شدہ . چند طلاق واقع دہ است؟ بیدوایا نا شایا تو جروا اجر و اوائیا .

الجواب ومنه الصدق والصواب : وقتیکہ بار اول در جواب سوال اعتراف نمود پس بصورت کذب تنها قضاء طلاق واقع میشود و بصورت صدق دیانۃ قضاء طلاق واقع میشود. قال فی شرح التنویر لو قيل طلقت امرأتك فقال نعم او بلى بالجهل طلقت محرم. (رد المحتار ج ۲ ص ۸۱۲) و ایضاً فیہ قيل له الست طلقتها تطلق بلى لا بدعمر و لی الفتح ینہی عنہ الفرق للعرفہ و فی الشامیۃ ان المعتبر فی احکام الشرع العرف حق یقام کل واحد منہما مقام الآخر. (رد المحتار ج ۲ ص ۸۱۲)

بہر صورت در عدت رجوع کردہ نشود و خانم را تمکین و طی جواز ندارد . قال فی الشامیۃ فی باب الصریح تحف (قوله ولو لوی عن العمل لم یصدق اصلاً ولو صرح به دین فقط) والمرآة کذا فی اذا سمعته او اعبرها عدل لا یعمل لہا تمکینہ (رد المحتار ج ۲ ص ۸۱۴).

و در مرتبہ دوم و سوم در جواب انشاء طلاق مقصد نیست بلکہ اخبار مقصود است لذا طلاق واقع نمیشود.

قال فی شرح العدویہ فی آخر باب طلاق غیر المدخول بہا (فروع) کرر لفظ الطلاق وقع الكل ولی العامیۃ محض القول المدکور و اذا قال المدعی طالق ثم قبل له ما قبله فقال قد طلقها او قلعت فی طالق لہی طالق واحدة لانہ جواب کذا فی کافی الحاکم۔ (رد المحتار ج ۲، ص ۱۲۲) ولی شرح العدویہ لا یلحق البائن البائن اذا امکن جعلہ اعماراً اعدا لاول (الی قولہ) فلا یقع لانہ اعمار فلا یرور فی جعلہ انشاء ولی العامیۃ (قولہ لانہ اعمار) ای یجعل اعماراً لانہ امکنہ لذلك۔ (رد المحتار ج ۲، ص ۱۲۴) فقط ولله تعالیٰ اعلم۔

۲۷/ محرم ۱۰۶۶ھ

با گفتن «طلاق دادم» طلاق واقع می شود

سوال : زید خشم آمیز از خانه بدر شد و خانم خویش را گفت ترا طلاق میدهم اما قبل از آن نیت یا اراده طلاق موجود نبود بعض علماء گفته اند کہ با این الفاظ کہ طلاق میدهم است آنرا اهمیت داده نمیشود مثلاً در حالت خشم بہ اولاد یا خانم خویش بگوید حالاً شما را لت میکنم تا بدانید با شما چه خواهد شد باز ہم آنان را لت نکنند و از خانه بدر نکنند و سزا ندهد آیا در این چنین الفاظ طلاق واقع میشود یا خیر ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : لفظ (طلاق دهم) موضوع است برای حال لذا با آن جمله طلاق واقع میشود اگر کہ این جمله برای مستقبل قریب هم می آید باز هم اگر زوج دعوی استنبال را کرد جهت خلاف ظاهر قبول نمیشود در صورت سوال زوج مدعی نیت استنبال نیست اگر او این الفاظ را سه مرتبہ یا زیاد از آن استعمال نموده باشد پس طلاق مغلظ واقع گردید.

قال ابن عابدین رحمہ اللہ محض (قولہ وما معها من الصریح) و کذا المصارع اذا غلب فی الحال مثل اطلقک کما فی البهرہ۔ (رد المحتار ج ۲، ص ۳۱۶) فقط ولله تعالیٰ اعلم ۲۰/ ربیع الاول ۱۰۸۵ھ

تکرار طلاق با تکرار تعلیق

سوال : کسی خانم خویش را دو مرتبہ گفت (ان دخلت الدار فانت طالق) بعداً دخول دار صورت گرفت در این صورت چند طلاق واقع میشود ؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : دو طلاق واقع میشود و اگر تکرار بہ نیت تاکید باشد دبانہ یک طلاق واقع میشود وقضاء دو طلاق واقع میشود .

قال فی البد (فروع) فی ایمان الفصح ما لفظه وقد عرف فی الطلاق انه لو قال ان دخلت الدار فانت طالق

ان دخلت الدار فانت طالق ان دخلت الدار فانت طالق وقع الفلان والقره المصنف فمة. وقال ابن عابدين رحمته الله (قوله وقع الفلان) يعنى بدخول واحد كما تبدل عليه عبارة ايمان الفتح حيث قال ولو قال لامرأته والله لا اتركك ثم قال والله لا اتركك ففقرها مرة لزمه كفارتان أه. والظاهر انه ان لوى العاكيدين ح. (رد المحتار ج ۲ ص ۵۴) لفظ والله تعالى اعلم ۱۸ جمادى الاولى ۸۶ هـ.

لعنت است بر محلل «حلاله کننده»

سوال: زید خانم خویش را سه طلاق داد قصد دارد که این خانم را پس به نکاح در آرد شخصی را گفت که خانم او را به نکاح بگیرد بشرطیکه پس برای او طلاق بدهدش همین است نیت شوهر اول و شوهر دوم حکم شرع در این مورد چیست؟ بینواتو جروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب: این مسئله مسلم است که این مطلقه برای شوهر دوم حلال میشود پس اگر شوهر دوم فوت شد یا اتفاقاً این خانم را طلاق نمود پس خانم برای شوهر اول جائز است اما اگر شوهر دوم به نیت حلاله این خانم را به نکاح بگیرد پس آنحضرت علیه السلام بر شوهر اول و شوهر دوم و خانم هر سه آنان لعنت خدا را فرستاده اما اگر شوهر دوم بدون مطلع ساختن شوهر اول این خانم را به قصد ترحم نمودن بر شوهر اول به نکاح بگیرد و بعداً آنرا طلاق کند پس اگر شوهر اول او را به نکاح بگیرد بر شوهر دوم گناه نیست این چنین اگر خانم بدون مطلع ساختن شوهر اول باشوهر دوم نکاح کند به این قصد که از شوهر دوم طلاقش گرفته پس باشوهر اول نکاح کند بر خانم گناه نیست بشرطیکه این نیت را به هیچ کسی افشانکرده باشد.

قال في العتائيه و كره التزوج للغالي محرمًا لحديث لعن المحلل والمحلل له بشرط التحليل كزوجتك على ان احللك وان حلست للاول لصحة النكاح و بطلان الشرط فلا يبرى عن الطلاق كما حققه الكمال (الى قوله) اما اذا احمرأ فلئك لا يكره و كان الرجل مأجوراً لقصد الاصلاح و قال ابن عابدين رحمته الله (قوله و كره التزوج للغالي) كذا في البحر لكن في القهستاني و كره للاول والغالي وعزاه محشي مسكين الى الحموي عن الظهيرية ويبنى ان يزااد المرأه اهل هي اولى من الاول في الكراهة لان العقد بشرط التحليل اما جرى بينهما وبين الغالي والاول ساع في ذلك ومتسبب والمباشر اولى من المتسبب و لفظ الحديث يشمل الكل فان المحلل له يصدق على المرأة ايضاً (قوله لحديث لعن المحلل والمحلل له) باضافة حديث الى لعن فهو حكاية للمعنى والا لفظ الحديث كما في لفتح لعن لله المحلل والمحلل له وهو

کذلك في بعض السلع. (رد المحتار ج ۲، ص ۵۸۹)

در حصه حرمت و مورد نهی بودن چنین نکاح تصریح شرط تحلیل لازمی نیست بلکه نیت و علم هر دو مانند قاعده المعروف کالمشروط در آن داخل است. و هو مفهوم قوله اما اذا اظهر ذلك لا يكره لفظ ولله سبحانه وتعالى اعلم.

۱۵ جمادی الآخره ۸۷۷ هـ

فارغ خطی طلاق صریح است

سوال : زید بسوی خانم خویش تحریر صادر کرد با الفاظ ذیل از جانب من تو فارغ خطی هستی مهر تو برایت رسیده بلکه اضافه تر از آن با چنین الفاظ چند طلاق واقع میشود و کدام نوع طلاق واقع میشود ؟ بینا تو جروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : لفظ فارغ خطی در عرف برای طلاق استعمال می شود لذا با آن یک طلاق رجعی واقع می شود اگر که نیت طلاق را هم نداشته باشد.

قال ابن عابدین رحمه الله تعالی تمت (قوله حرام) فان سرحك كناية لکنه في عرف الفرس غلب استعماله في الصريح فاذا قال رها كره اى سرحك يقع به الرجعي مع ان اصله كناية ايضا وما ذلك الا لانه غلب في عرف الفرس استعماله في الطلاق وقد مر ان الصريح مالم يستعمل الا في الطلاق في اى لغة كانت. (رد المحتار ج ۲، ص ۵۰۲)

در امداد الفتاوی با این لفظ طلاق باین را واقع نموده بنا بر دو علت اول اینکه ایقاع آن باین متعارف است دوم این که جمله فارغ خطی هم معنای بریه و غلیه است که در حالت مذاکره طلاق، طلاق باین واقع میشود بنده در این هر دو توجیه اشکال دارد در توجیه اول عوام بین رجعی و باین فرق نتوانند کرد لذا ایقاع بودن باین محل کلام است.

كما قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی تمت (قوله حرام) فان العامی الجاهل الذی یحلف بقوله من الحرام لا الفعل كذلك لا یحذف بین البائن و الرجعی فضلا عن ان یکون عرفه ایقاع البائن به و اما المعروف عدده ان من حذف جله الیمین يقع علیه الطلاق مثل قوله من الطلاق لا الفعل کذا. (رد المحتار ج ۲، ص ۵۰۲)

در توجیه دوم این اشکال وفتیکه (فارغ خطی) جهت عرف طلاق صریح تسلیم شود ازینجا حکم کنایه وقوع طلاق باین میگردد مانندیکه سرحک در اصل از کنایات است که با آن طلاق باین واقع میشود مگر در عرف جهت طلاق صریح رجعی واقع میشود این چنین

از برہ و علیہ اگر در عرف طلاق صریح واقع شود باز ہم رجعی واقع میشود مانندیکہ در لغت ترکی (سن بوش) ہم معنای خلیہ است و بنا بر عرف صریح است لذا فقہاء بر آن بر وقوع رجعی فیصلہ نمودہ اند البتہ اگر مانند لفظ حرام در کدام لفظ کنایہ شدت باشد در عرف طلاق صریح گردیدہ باین واقع میشود لذا در لغت سندھی کلمہ (ہنی گم) باوجود صریح بودن باین است . زیرا کہ این ہم معنای پر تافتن یا باتحقیر پر تافتن است کہ زائد است بر لفظ ترک کردم.

قال العلامة ابن عابدین رحمہ اللہ فی اول باب الصریح (تبیہ) قال فی الشرع لیلایۃ وقع السؤال عن التطبيق بلغة الترك هل هو رجعی باعتبار القصد او باین باعتبار مدلول سن بوش او یوس اول لان معناه حالایۃ او علیۃ فینظر اذ قلنا صافی الرجعی تلیمیل غیر الرمی بأنہ رجعی وقال کما افعی ہم شیخ الاسلام ابو السعود ونقل مثله شیخ مشافخا الترمکالی عن فتاویٰ حل أفندی مفتی دار السلطنة وعن الحامدیة (رد المحتار ج ۲، ص ۴۱۵) وقال رحمه الله تعالى فی آخر ما قال واطال فی لفظ حرام و الحاصل انه لما تعورف به الطلاق صار معناه تحریر الزوجة و تحریرها لا یكون الا بالآئین. (رد المحتار ج ۲، ص ۵۰۴)

البتہ در امداد الفتاویٰ در سوال مذکور (فارغ خطی) عوض اسقاط مهر آمده است لذا اگر در مجلس ابراء شوهر خانم خویش را (فارغ خطی) دهد پس باین گردد.

لما فی ملحع الشامية عن الذمیرة و الخانیة و غیرها طلبت معہ طلاقها فقال ابرئینی عندک حق لك حتی اطلقک فقال ابرأتک عن کل حق للنساء علی الازواج فقال الزوج فی فورة طلقک و احدة و هی مدخول بها تقع بآئنة لانه طلاق بعوض و هو الابرأ دلالة اذ (وبعد سطر) فکذا اذا طلب ابرأه له عن المهر و الدفقة مر بمأ لطلقها فابرأته و طلقها فوراً یصح الابرأ لانه ابرأ بعوض (وبعد ثلاثة اسطر) ولی المحای الزاهدی و لو ابرأته لیطلقها فقام ثم طلقها یدرأ أن لم یقطع حکم المجلس و الا فلا اذ. (رد المحتار ج ۲، ص ۴۱۵)

خلاصہ اینکه در امداد الفتاویٰ سوال منقول مطابق این جواب درست است اما در جواب وجوه مذکورہ درست نیست . فقط و الله سبحانه و تعالی اعلم . ۱۸ / جمادی الآخر ۸۷۷ھ

تدبیر ابطال تعلیق

سوال : آیا طلاق ثلاثہ معلق را مثلاً بگوید (ان دخلت الدار فانت طالق) امکان ختم تعلیق

الجواب ومنه الصدق والصواب : تدبیر آن اینست که خانم را یک طلاق بدهد بعد از گذشت عدت خانم به خانه داخل شود پس دخول دار ختم شد شوهر بار دهم با این خانم نکاح کند بعد از دخول دار بار دوم طلاق دیگر واقع نمیشود .

قال فی العلامة وتعمل المیمن بعد وجود الشرط مطلقاً لکن ان وجود فی الملك طلقاً والالا لمیلة من علی الفلاک بدخول الدار ان يطلقها واحدة ثم بعد العدة تدخلها فتعمل المیمن فیها کما (رد المحتار ج ۲، ص ۸۵) فقول الله تعالی اعلم ۱۸ جمادی الآخر ۸۷۷ھ

صیغه مستقبل را وقوع طلاق دانسته طلاق داد

سوال : کسی باخم خویش جدل نموده گفت اگر بار دیگر صدا کردی سه طلاق میدهم ترا قبل از آن که کدام جال و جنجال گذشته بود شوهر فکر کرد کدام الفاظ را که گفته ام شاید با آن طلاق واقع شده باشد لذا به مردم گفت من او را طلاق داده ام آیا در این صورت طلاق واقع شده است یا خیر؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : طلاق واقع میشود بلکه بنا بر فتوی خطای کدام مفتی هم طلاق واقع میشود اما دیا نه طلاق نمیشود در صورت سوال خبر آن شخص بر قول مفتی مبنی نیست لذا دیانة طلاق واقع میشود مگر در الفاظ طلاق اول آن شخص که سه طلاق دادم آنرا اعتبار داده نشود، الفاظی را که مردم را به آن اطلاع داده است اعتبار داده شود اگر گفته باشد من او را طلاق دادم یک طلاق واقع میشود و اگر گفته باشد او را سه طلاق دادم پس سه طلاق واقع میشود.

قال فی الاشباه فی القاعدة السابعة عشر ولو اقر بطلاق زوجته طائناً الوقوع بأفعاء المبیعی فتبین عدمه لم یقع کما فی القنیة وقال المحموی (قوله لم یقع) ای حیلة اما قضاء فیقع کما فی القنیة لا قراره به. (الاشباه والنظائر ج ۱، ص ۱۳) فقول الله تعالی اعلم غرة رجب ۸۷۷ھ

با رجوع نمودن طلاق باطل نمیکردد

سوال : زید خانم خویش را یک طلاق داد چندی بعد پس برایش رجوع نمود، بار دوم پس برایش طلاق رجعی داد پس باز از آن رجوع کرد پس بار سوم باز او را طلاق داد، آیا با این سه طلاق، طلاق ثلاثه تکمیل میشود یا خیر؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : سه طلاق واقع می شد در دوران عدت بعد از طلاق رجعی رجوع نمودن خانم را حلال می گرداند اما عدد این طلاق باطل نمیشود یعنی بعد از رجوع هم این طلاق در مجموعه سه طلاق محسوب میشود لذا بعد از دو طلاق دیگر خانم مغلظ میگردد پس اگر بعد از طلاق رجعی تجدید نکاح منعقد شود یا بعد از طلاق بائن یا در طلاق آئنده دیگر این خانم مغلظ میگردد البته اگر بعد از آن خانم شوهر گرفت چندی بعد آن شوهر فوت شد یا او را طلاق نمود بار دیگر برای شوهر سابق با اختیار سه طلاق باز میگردد که با یک یا دو طلاق مغلظ نمی گردد در اینصورت . فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم.

۲/ ذی الحجہ ۸۷ھ

حکم خبر کذب طلاق

سوال : زید جهت خفگان خانم خویش را از خانه پدرش باز داشت چندی بعد برادرش آمد مطالبه نمود تا همشیره اش را با او بماند اما زید آماده نشد پدر زید (عمرو) کوشش نمود تا پسرش را آماده سازد اما زید باز هم آماده نشد همه شب در خفگان بسر برد بالاخره زید از خانه بر آمد به شهر دیگر رفت به این فکر که اگر بماند پدرش خلاف رضایت او خانمش را با برادر خانمش بماند فردا پدرش (عمرو) خانم زید را بایازنه او (برادر خانمش) ماند دو یا سه یوم بعد در باز گشت دید که خانمش را پدرش راهی نموده پس خشم گیر طلاقنامه را تحریر نموده به خانمش فرستاد ناگفته نماند زید در حضور برادرش اعتراف نمود که من چندین بار در آن شب خانم خویش را طلاق نموده ام چنین اعتراف در حضور برادر دوهم خویش هم نمود که من ده ها مرتبه خانم خویش را طلاق نموده ام چنین اعتراف در حضور پدر خویش هم نمود که من چندین بار خانم خویش را طلاق نموده ام بالاخره در هوش آمده گفت علاوه از طلاقنامه تحریر شده یک بار هم طلاق نداده ام پس نکات ذیل قابل ذکر است.

(۱) بر تقدیر صحت واقعه با قصداً کذب پنداشتن دیانه طلاق واقع میشود یا خیر ؟

(۲) اگر با آن طلاق واقع نشده باشد پس آیا با طلاق نامه تحریری خانم زید بر او رجعی

گردد یا مغلظ و یا بائن ؟

(۳) آیا در صورت مسؤله این خانم نزد زید بدون تجدید نکاح سکونت کند یا با تجدید

حصہ ضروری نامہ فرستادہ شدہ بسوی خانم :

وقتیکہ بعد از صلاۃ مغربہ وارد خانہ شدم تو را نیافتم دانستم کہ تو خلاف رضایت شوہر بہ خانہ پدر رفتہ ای پس بر چنین خانم اعتماد نمودن و با او زندگی بسر بردن خود را فریب دادن است لذا آزاد طبیعتی تر امد نظر گرفتہ ترا کاملاً آزادی دادم پس با پدر و مادرت آزادانہ زندگی کن بعد از امروز نام خانہ من را نگیری از طرف من کاملاً آزاد هستی .

حصہ ضروری نامہ بہ اسم والد :

وقتیکہ در حصہ خانم خویش فیصلہ را تحریر میداشتم خدا داند کہ چند مرتبہ از زبانم کلمہ طلاق بر آمدہ است وقتیکہ فرد اعاند فیصل آباد شدم بنام معرفت نامہ فرستادم خیلی ہا پریشان بودم بعد از سہ یوم بہ ہوش شدم می خواستم نامہ را مسترد کنم اما ممکن نبود شما پدر من هستید بہ خاطر خدا من را ازین عذاب نجات دہید بعد از خدا بجز از پدر از کہ باری بخواہم من چگونه آرام می بودم .

الجواب ومنہ الصدق والصواب : (۱) اگر زید واقعا اطلاع کذب طلاق را دادہ باشد دیانۃ طلاق واقع نشدہ است اما قضاء واقع شدہ است چونکہ چندین مرتبہ اعتراف نمودہ بر طلاق لذا قضاء طلاق مغلظ واقع شدہ است اما اگر قبل از خبر کذب طلاق کسی را شاہد گرفتہ باشد کہ محض بہ خاطر رضایت پدرم سخن طلاق خانم خویشرا بہ دروغ نشر کنم پس قضاء ہم طلاق واقع نمیشود .

(۲) لفظ (آزادی دادم) در عرف برای طلاق استعمال می شود در نامہ لفظ مکمل آزادی دادم آمدہ کہ آن بدون طلاق بائن حاصل نمیشود لذا بااین تحریر یک طلاق بائن واقع میشود . (۳) اگر بہ محکمہ رجوع نشد جهت این تحریر یک طلاق بائن واقع شود لذا باید تجدید نکاح نمودہ شود . و اگر بہ محکمہ وعدالت رجوع شد فیصلہ نمودہ شود بر طلاق مغلظ تجدید نکاح کافی نباشد .

لقل فی الشامیۃ عن المحرولو اقر بالطلاق کذباً او هارلاً وقع قضاء لا حیۃ اہ و یاتی ممامہ . (رد المحتار ج ۳، ص ۴۰۰) و ایضاً فیہا تصح (قوله او هارلاً) عن المزالیۃ والقذیۃ لو ارادہ الخیر عن الباہی کذباً لا یقع حیۃ وان اشهد قبل ملک لا یقع قضاء ایضاً . (رد المحتار ج ۲، ص ۴۰۰) ولی شرح العنبر قال السوطانی والنعمری والاعبار کذباً وقع قضاء الا اذا اشهد عن ملک . (رد المحتار ج ۲، ص ۴۱۰)

اگر خانم از چندین طلاق اطلاع داشته باشد با شوهر تجدید نکاح او جواز ندارد لان المرءة کالقاضی و اگر خانم از صمیم قلب میدانست که شوهر این چندین طلاق را به دروغ داده پس حکم وقوع طلاق جهت مظنه تهمت است زیرا در صورت وجود بینة این بناء حکم موجود نیست و بر وقوع طلاق هم حکم نموده نشود لذا در صورت ظهور حقیقت حال حکم بر خانم مظنه تهمت هم نیست و او را حرمت هم ثابت نمیشود و مقتضی المرءة کالقاضی هم همین است که در قضاء قاضی بعلمه این تفصیل است که آن در خالص حدود الله جواز ندارد و در غیر الحدود عند المتقدمین جواز دارد و عند المتأخرین بنا بر فساد زمان ناجائز قرار داده شده اثر این علت تنها بر غیر بیفتد قضاء جهت معلومات حکم برای خود اثری نداشته باشد لذا در حصه خویش موافق علم خویش عمل کردن جواز دارد.

نقل فی الشامیة عن مئة المفی المفضیة من السراجیة ما نصه قال القاضی یقضي بعلمه یحد الغلف و القصاص و التعزیر ثم قال قضي بعلمه فی الحدود الخالصة لله تعالی لا يجوز أه الاحدة بعض المحسنين و هذا موافق لما مر عن الفتح معنی الفرق بین الحد الخالص لله تعالی و بین غیره فی الاول لا یقضي اتفاقاً بخلاف غیره فیجوز القضاء فیہ بعلمه و هذا علی قول المتقدمین و هو خلاف المفی به کما علمه (رد المحتار ج ۳ ص ۳۸) و قال العلانی رحمہ اللہ ان المعتمد عدم حکمہ بعلمه فی زمانہ اشباه و قال ابن عابدین رحمہ اللہ ای عند المتأخرین لفساد قضاء الزمان و عبارة الاشباه الفتوی الیوم علی عدم العمل بعلم القاضی فی زمانہ کما فی جامع الفصولین (رد المحتار ج ۳ ص ۳۷) فقط و لله تعالی اعلم

۲۶ ربیع الاول ۱۲۸۸ھ

شوهر بوقت طلاق مدعی جنون است

سوال : با نهایت ادب التماس میدارم از مدت دو سال یا مرض تب دق مبتلا هستم با استعمال ادویه داکتری و پیچکاری های گرم و قوی اعصاب را از دست داده ام که با اندک ترین سخن مشتعل غضب میشوم با خانم و اولاد ها در پیکار و جنگ می باشم در این وقت که سن من ۶۶ سال و سن خانم من پنجاه سال است و ده اولاد دارم که شش آنها صغیر اند و معشیت و پرورش آنها بدوش من است چند یوم قبل خانم من مریض بود چندین بار توصیه نمودم تا نزد داکتر برود انکار و وزید بالاخره خشم گیر شده هوش و هواس و عقل را از دست دادم با کیفیت جنونی به یک کلمه آنرا سه طلاق دادم و قتیکه به هوش آمدم نادم شدم و گفتم

کہ این همه حرکات شیطانی بود افسوس نمودم نادم و پشیمان شدم آیا در این صورت خانم بر من طلاق میشود یا خیر ؟ بینواتوجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر کیفیت جنونی تو نزد مردم معروف باشد و حلفیه بیان من کنی کہ در این حالت هم در کیفیت جنون بودی خانم بر تو طلاق نشده و اگر کیفیت جنونی تو بر مردم معروف نباشد پس اگر دو مرد معتبر یا یک مرد و دو زن شاهی بگویند کہ این کلمات را در حالت جنونی گفته ای پس خانم بر تو طلاق نشده و اگر کیفیت جنون تو از سابق نزد مردم معروف نباشد و بر کیفیت جنونی در وقت طلاق نیز دو شاهد معتبر نداشته باشی پس خانم بر تو به سه طلاق حرام شده است .

نقل ابن عابدین رحمہ اللہ عن الخليفة محمد بن الوليد القاسموس دھش (و فی القاموس دھش) و سئل نظماً فہمین طلق زوجہ ثلاثاً فی مجلس القاضي و هو مفتاظ مدھوش فأجاب نظماً أيضاً بأن الدھش من أقسام الجنون فلا يقع و اذا كان يعتادہ بأن عرف منہ الدھش مرة یصدق بلا برھان آہ (رد المحتار ج ۲، ص ۴۱۲) و قال فی تنقیح الحامدیة و القول قولہ بیہیمہ ان عرف منہ الدھش و ان لم یعرف منہ لا یقبل قولہ قضاء الا بیہیمہ كما صرح بذلك العلماء المحتفیان رحمہم اللہ تعالیٰ. (العقود الدیة ج ۳، ص ۴۹) فقط واللہ تعالیٰ اعلم.

۲۷ / رمضان ۸۸۸ھ

بعد از طلاق بنا بر ضرورت یکجا بودن زوجین

سوال : (متعلق مسئلہ بالا) من دچار یک مرض مہلک ہستم کہ علاوہ از ہمین خانم کسی تیمار دار ہم ندارم و علاوہ من کسی سرپرست اولاد ہای من ہم نیست در صورت ترک نمودن این خانم زندگی ہمہ مادرہم بر ہم می شود اگر امکان داشته باشد با در نظر گرفتن موضوع فوق الذکر نوازش فرمائید اگر پس رجوع جواز دارد و بندہ را مطمئن سازدید بینواتوجروا.

الجواب ومنہ الصدق والصواب : بنا بر مرض و پیری خدمت یکدیگر جواز دارد اما بشرطیکہ از تعلقات ازدواجی کاملاً یکسو باشید اگر خوف اندک چنین حرکت ہم باشد علی الفور جدا شدن فرض است و در یک خانہ سکونت جائز نیست .

فی فصل الحداد من عدة العلامیة معزياً الی المحتفی لہما ان یکسباً بعد الغلاف فی بیہیمہ واحد اذا لم یلتصبا التفاد الا رواج ولم یکن فیہ خوف فعدة العلی. و سئل شیخ الاسلام عن زوجین افتراقاً و لكل

مبهاستون سنة و بیہما اولادو تعلقہ علیہما مفارقتہم فی سکنان فی بیہم ولا یجتمعان فی فراش و لا یتلبیان التقاء الا زواج هل لہما فک قال نعم . و اقرہ المصنف و فی الشامیة (قوله و سئل شیخ الاسلام) حیث اطلقہ ینصرف الی ہکر المعروف بمواہر زادہ و کأنہ اراد بنقل لہذا تخصیص ما نقلہ عن المجتہدین بما اذا کانہ السکنی معها لحاجة کو وجود اولاد یخصی ضیاعہم لو سکدوا معہ او معہا او کوہما کہ برین لا یجدہم من یعولہ ولا ہی من یشتري لہا او نحو فک و الظاہر ان المتعمد بہ یكون سہما ستین سنة و یوجود الاولاد مہی حتی کونہ کان کذلک فی حادثۃ السؤال کما فی الحاقط . (رد المحتار ج ۲ ص ۶۷۷) فقط واللہ تعالی اعلم .

۲۷ رمضان ۱۲۸۸ھ .

طلاق جبري واقع می شود

سوال : زید با یک خانم با شعور از دواج نمود بعد از چهار ماہ حالات ازدواجی آنان تند و تلخ شد اہالی خانم آمدند و جبراً زید را بر دادن سہ طلاق این خانم مجبور ساختند زید سہ طلاق باسہ لفظ بدون عوض مال داد اما در قلبش نیت طلاق رجعی را نمودہ بود بعد از پانزدہ یوم اعلان رجعت را ہم نمود آیا این رجوع درست است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملہم الصواب : طلاق مکرمہ واقع میشود و در طلاق مغلظ نیت رجعت کار آمد نیست لذا رجوع درست نباشد البتہ تدبیر نجات این است کہ در این حالت عوض تلفظ تنها طلاق را تحریر بدارد طلاق تحریری مکرمہ واقع نمیشود صورت دوم اینکہ متصل لفظ طلاق ان شاء اللہ بگوید اگر کہ آہستہ ہم بگوید بشرطیکہ خودش آنرا بشنود پس طلاق واقع نمیشود اما عندالکرخی رحمہ اللہ این شرط نیست .

قال فی شرح التنویر و یقع طلاق کل زوج بالغ عاقل ولو تقدیراً بدائع لم یعدل السكران ولو عبداً او مکرمہاً فان طلاقہ صحیح لا اقرارہ بالطلاق . (رد المحتار ج ۲ ص ۶۷۷) و فی الشامیة (قوله ان لہ یطلق ہائذا) لہذا بیان لشرط الرجعة ولہا ہر و طعمس تعلمہ بالتأمل ہر لیلالیہ قلبی ہی ان لا یكون الطلاق ثلاثاً فی الحرة او ثمتین فی الامہ الخ . (رد المحتار ج ۲ ص ۶۷۷) فقط واللہ تعالی اعلم .

۲۳ ذی قعدہ ۱۲۸۸ھ

در صورت مجبوری از اقرار طلاق، وقوع طلاق صورت نمیگیرد

سوال : کسی مجبور کردہ شد بر طلاق نمودن خانمش آن شخص مجبوراً اقرار دروغ را

نمود بر طلاق در زمانه ماضی در حالیکه در زمانه ماضی خانم خویش را طلاق نداده بود آیا در این صورت طلاق واقع می شود یا خیر؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: در حالت اکراه بر طلاق در این صورت طلاق واقع میشود اما بنا بر اقرار طلاق واقع نمیشود در صورت سوال طلاق واقع نشده است.

قال فی التدویر وقع طلاق کل زوج بالغ عاقل ولو عبداً او مکرهاً، ولی المرح فان طلاقه صحیح

القراره بالطلاق (رد المحتار ص ۴۵، ج ۲) لفظ والله تعالی اعلم. ۱۳ / محرم ۹۰ هـ.

بر تحریر جبری طلاق، وقوع طلاق صورت نمیگیرد

سوال: من جدا سکونت می کنم از پدر و مادرم روزی با آنها مواجه شدم مرا مجبور ساختند بر طلاق خانم، من قبول نکردم بالاخره پدرم یک پارچه کاغذ را بر عریضه نویس تحریر نموده به من داد تا آنرا امضاء کنم البته من بی تعلیم هستم اما می دانستم که این تحریر در حصه طلاق خانم من هست، من آن پارچه را امضاء نمودم اما شغوی متذکر طلاق نشدم آیا با امضاء نمودن آن پارچه خانم بر من طلاق میگردد؟ اگر طلاق شده پس راه حل آن چه است با جواب مطمئن سازید. بینواتوجروا

الجواب و منه الصدق والصواب: با تحریرنامه جبری وقتیکه با الفاظ نباشد طلاق واقع نشود پس در صورت سوال طلاق واقع نشده.

قال فی الشامیه تمسح (قوله لا قراره بالطلاق) ولی المهران المراد الا کراهه علی العلفظ بالطلاق فلو اکراهه علی ان یکتب طلاق امراته فکتب لا تطلق لان الکتابة اقصی مقام العبارة باعتبار الحاجة ولا حاجة هنا کذا فی الخانیة. (رد المحتار ج ۲، ص ۴۵) لفظ والله تعالی اعلم

۲۳ / جمادی الاولی ۸۷ هـ

طعام دست تورا نمی خورم ترا رها میکنم برو

سوال: کسی به خانم خویش گفت طعام دست تورا نمی خورم ترا رها کردم برو ازینجا در وقتیکه گواه خواسته شد سه تن که دوتن آنان برادران مطلق بود همان الفاظ گفته برادر را شاعدی گفتند اما وقتیکه پدرش دوسیه را در محکمه دادر نمود برادران مطلق گفتند مایان در آنصورت بنا بر خوف مادرست اقرار نکردیم از خوف پدر وقتیکه پدر در طرف ماشد

پس بیان درست مطلق چنین بود یک طلاق دو طلاق سه طلاق یک دوسه طلاق گفت پس حکم صورت مذکورہ از روی شرع چیست ؟ نیز حکم جملہ اولی چیست جملہ ثانیہ یک طلاق رجعی است آیا جملہ ثالثہ راجز جملہ ثانیہ گردانیدن درست است یا نہ ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملہم الصواب : در جملہ اولی : کہ از دست تو چیزی را نمیخورم بر طلاق کدام دلیلی نیست لذا با این جملہ طلاق واقع نمیشود.

وجملہ دوم : کہ ترا رها کردم مانند (سرحتک) طلاق صریح است لذا نیت با این طلاق رجعی واقع میشود. وجملہ سوم (برو) اگر بدون نیت بگوید یا با نیت طلاق بگوید یک طلاق بائن واقع میشود البتہ اگر بر تفریع بر طلاق سابق نیت داشته باشد تنها با جملہ ثانیہ یک طلاق رجعی واقع میشود.

در جملہ ثالثہ اگر بدون نیت وقوع طلاق چنین اشتباه شود کہ این را فقہاء در الفاظ طلاق محسوب نموده اند کہ بہ ہر صورت بر نیت موقوف است در آن مذاکرہ طلاق قایم مقام نیت نیست جواب آن این است کہ حالت مذاکرہ طلاق یعنی در حالت سوال طلاق در (اذہی) چونکہ احتمال رد و طلاق ہر دو در آن است لذا نیت شرط گردانیدہ شد اما در مسئلہ مذکورہ بعد از یک طلاق احتمال رد ختم شد بلکہ در آن احتمال تفریع و طلاق جدید است لذا اگر نیت تفریع نباشد طلاق مستقل محسوب میشود.

اما مسئلہ شہادت اگر شہادت اول در مجلس فیصلہ نشدہ باشد بلکہ شواہد تذکرہ آنرا نمودند کہ اعتبار نیست بیان مجلس فیصلہ اعتبار دارد اگر اول شہادت در مجلس فیصلہ شود مطابق آن فیصلہ نمودہ شود شہادت دوم را اعتبار دادہ نمیشود. فقط و اللہ سبحانہ و تعالیٰ اعلم.

۱/ ص ۸۹

چنین خانم را در کار ندارم

سوال : کسی خانم خویش را از خانہ پدر کردہ گفت چنین خانم را در کار ندارم با چنین الفاظ کدام نوع طلاق واقع می شود ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملہم الصواب : با چنین الفاظ طلاق واقع نمیشود. نقل فی الہدیۃ عن السراج الوہاج ولو قال لا حاجة لی فیک بدوی الطلاق فلیس بطلاق (عالمگیریہ ج ۳ ص ۲۵۵) فقط واللہ تعالیٰ اعلم.

۲/ جمادی الآخرہ ۸۹ھ

خیار طلاق با مجلس مخصوص است

سوال : کسی خانم را به کدام شرط به نکاح گرفت و گفت در صورت خلاف ورزی نمودن من از شرط خانم اختیار دارد که خود را در محضر دو عام طلاق کند آیا این اختیار خانم با مجلس مختص می باشد یا بعد هم اختیار طلاق را دارد؟ بینا تو جروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : وقتیکه خانم از مخالفت شرط اطلاع یافت در همان مجلس اختیار فسخ نکاح را دارد بعد از آن اختیار ندارد اگر دو عالم را طلب کرد تا در محضر آنان طلاق دهد اختیار دارد در غیر آن اختیار ندارد البته اگر شوهر خانم را برای دایم اختیار داده بود مثلاً هر زمانی که می خواهی طلاق خود را بگیر در این صورت دایم خانم را اختیار است.

قال في التنوير قال لها اعتاري او امرك ببيدك بدوى الطلاق او طلق نفسك فلها ان تطلق في مجلس عليها به وان طال ما لم تقهر او تعمل ما يقطع له لا بعده الا اذا زاد مني شئ ما شئت او اذا شئت او اذا ما شئت وفي الشامية تحس (قوله ما لم تقهر الخ) والاصح كما في البحر والنهر انه لا بد ان يدل على الاعراض واثرا الخلاف يظهر فيها لو قاما مع لدعو الشهود كما يأتي. (رد المحتار ج ۲، ص ۵۱۶) فلما لم يطل الاعهار المطلق بالتأخير لطلب الشهود فلما لم يقدح كونه عدد الشهود من العلماء لا يطل بالاولى. وفي البحر واطلق الامر بالميد فشميل المنجز والمعلق اذا وجد شرطه ومنه ما في المحيط لو قال ان دخلت الدار فامر بك بيدك فان طلقك نفسك كما وضعت القدر فجاء طلقك لان الامر في يدها وان طلقك بعد ما مشيت خطوتين لم تطلق لانها طلقك بعد ما عرج الامر من يدها. وفي المنحة (قوله وان بعد ما مشيت خطوتين لم تطلق) قال المقدسي في شرحه وفي العتابة وان مشيت خطوة بطل القول لو قبله ان ما في العتابة يحمل على ما اذا كانت رجلا فوق العتبة والاغزي دخلت بها وما سبق على ما اذا كانت عارج العتبة فيها اول خطوة لم تعد اول الدخول فيها لغاية تعدد وعرج الامر من يدها. (البحر الرائي ج ۲، ص ۲۱۸) فقط والله تعالى اعلم.

۱۹ شعبان ۸۹ هـ

طلاق واقع شده بعد از خلوت صحیحه باین است

سوال : اگر کسی بعد از محض خلوت صحیحه که در آن جماع صورت نگرفته بود خانم خویش را طلاق دهد کدام نوع طلاق واقع میشود ؟ آیا طلاق رجعی واقع می شود و یا باین ؟ بینا تو جروا

الجواب باسم ملهم الصواب : طلاق بائن واقع شود .

قال العلای رحمہ اللہ فی بیان الصور التي تكون الخلوۃ الصحیحة فیہا كالوطء وكذا فی وقوع طلاق بائن
أخر علی المختار . وقال ابن عابدین رحمہ اللہ فی الذاریۃ والمختار انه يقع علیہا الطلاق أخر فی عدة الخلوۃ
قلیل لا أه ولی الذمیرة وأما وقوع طلاق أخر فی هذه العدة فقد قلل لا يقع وقیل وهو القرب الی الصواب
لان الاحکام لما اختلف یجب القول بالوقوع احتیاطاً ثم لهذا الطلاق یكون رجعیاً أو بائناً ذکر شیخ
الاسلام انه یكون بائناً أه ومغله فی الوهیانیة وشرحها والحاصل انه اذا علما علیها خلوۃ صحیحة ثم طلقها
طلقة واحدة فلا شبهة فی وقوعها فاذا طلقها فی العدة طلقة أعزى فمقتضى كونها مطلقة قبل الدخول ان
لا تقع علیها الثانیة لكن لما اختلفت الاحکام فی الخلوۃ فی انہا تارة تكون كالوطء وتارة لا تكون جعلناها
كالوطء فی هذا فقلنا بوقوع الثانیة احتیاطاً لوجودها فی العدة والمطلقة قبل الدخول لا یلحقها طلاق
أخر اذا لم تكن معتدة بخلاف هذه والظاهر ان وجه كون الطلاق الثانی بائناً هو الاحتیاط ایضاً ولم
یتعرضوا للطلاق الاول وافاد الرجمی انه بائن ایضاً لانه طلاق قبل الدخول غیر موجب للعدة لان العدة
انما وجبت لجعلنا الخلوۃ كالوطء احتیاطاً فان الظاهر وجود الوطء فی الخلوۃ الصحیحة ولان الرجعة حق
الزوج وقرارة بأنه طلق قبل الوطء ینفذ علیه فیقع بائناً واذا كان الاول لا تعقبه الرجعة یلزم كون
الثانی مغله أه ویشر الی هذا قول الشارح طلاق بائن أخر فانه یفید ان الاول بائن ایضاً ویدل علیه ما
یأتی قریباً من انه لا رجعة بعده وسیأتی التصريح به فی باب الرجعة وقد علمت مما قررناه ان البذل کور فی
الذمیرة هو الطلاق الثانی دون الاول فافهم ثم ظاهر اطلاقهم وقوع المائن اولاً وثانیاً وان كان یصرح
الطلاق وطلاق الموطوءة لیس كذلك فیما لای الخلوۃ الوطء فی ذلك واجاب ح بأن المراد التشبیه من
بعض الوجوه وهو ان فی کل منهما وقوع طلاق بعد أخر أه وأما الجواب بأن المائن قد یلحق المائن فی
الموطوءة فلا یندفع المخالفة المذکورة فافهم . (ردالمحتار ج ۲ ص ۲۴۰) فقط والله تعالی اعلم .

۱۵ ربیع الآخر ۹۰ هـ .

بلا اراده با تلفظ لفظ طلاق و طلاق واقع میشود

سوال : باخانم خویش در صحبت بودم بی اختیار از زبانم بر آمد ای آسیه ای خانم من
ترا یک طلاق دو طلاق و سه طلاق در این مورد حکم شرع چیست ؟ بینوا تو جروا
الجواب باسم ملهم الصواب : سه طلاق واقع شد . قال فی التنویر ویقع طلاق کل زوج بالغ
عقل ولو عبداً ومکرهاً او هازلاً (الی قوله) او عطاءً . ولی الشرح بأن اراد الکلمه بغیر الطلاق تجری من
لسانه الطلاق . (ردالمحتار ص ۲۶۱ ج ۲) فقط والله تعالی اعلم ۲۵ محرم ۹۱ هـ .

تدبیر اخفاء تجدید نکاح در طلاق معلق با نکاح

در حضور ثان سوال وجواب خیر المدارس را تقدیم نمودم بر آن نظر فرموده تصویب فرمائید.

سوال: زید که هنوز خانم نگرفته بنا بر یک مجبوریست گفت در وقت نکاح خانم بر من طلاق رجعی باشد پس بعد از نکاح او کدام طلاق واقع میشود آیا طلاق رجعی و یا باین اگر باین واقع شود علاج نجات از آن که در شرم هم نیاید چیست که بدون اجتماع مردم تجدید نکاح صورت بگیرد مثلاً نکاح خوان عوض یک مرتبه دو مرتبه در مجلس واحد از ولی یعنی پدر منکوحه اقرار بگیرد و زید نیز دو مرتبه لفظ قبول را تکرار کند آیا تجدید نکاح درست میشود یا خیر؟ بینواتوجروا

جواب از خیر المدارس ملتان:

در صورت مسؤله بر تقدیر صحت در وقت نکاح طلاق باین واقع شود اما اگر ایجاب و قبول را بار دوم تکرار نمود پس نکاح تجدید شد. فقط و الله سبحانه و تعالی اعلم.

بنده محمد اسحاق غفرله، نائب مفتی خیر المدارس ملتان. ۲۱/ جمادی الاولیٰ ۱۳۹۱ھ

الجواب صحیح محمد عبد الله عفا الله عنه ۲۳/ جمادی الاولیٰ ۱۳۹۱ھ

ایجاب و قبول جدید در همین مجلس پس نکاح منعقد شود اطلاع آن بعد از اطلاع خانم بر سکوت یا قبض مهر یا رخصتی لازم گردد. فقط والجواب صحیح عبدالستار عفا الله عنه. خیر المدارس ملتان. ۲۳/ جمادی الاولیٰ ۱۳۹۱ھ

الجواب باسم ملهم الصواب: جواب مذکور بنا بر دو علت درست نیست اولاً برای اینکه ولی تکرار ایجاب را جهت تاکید نکاح کند نه به نیت تجدید لذا با آن نکاح جدید منعقد نمیشود ثانیاً اینکه اگر ولی قبل از نکاح از دختر اجازه بخواهد پس او وکیل میگردد و با ایجاب اول وکالت او به انتهاء میرسد و ایجاب ثانی از فضولی گرفت که بر اذن ثانی دختر موقوف است قولی یا فعلی و او در آن صورت شود که دختر کالعدم شدن اجازه سابق را درک کند رضا بالابقاء مستلزم رضا بالاحداث نمی باشد و اگر پدر نکاح اول را بلا اذن نموده باشد پس تا هنوز نکاح منعقد نشده لذا طلاق هم واقع نشده و قتیکه بعد از تکرار ایجاب و قبول دختر را علم رسد و دختر آنرا قبول نمود پس نکاح نافذ گردید طلاق باین واقع

میشود لذا به هر کیف حیلہ محرره ردی و خطاء است. بنده میگوید درست این است که یار دوم پدر دختر ایجاب نکند پس شوهر با وکیل او ایجاب کند و پدر دختر قبول کند در این صورت از نکاح اول وکالت والد ختم شد که قبول او درست نیست اما ایجاب شوهر یا وکیل دختر درست است بعداً شوهر حقیقت حال را به خانم اشکارا نمود اگر بعد از آن قولاً یا فعلاً خانم قبول کرد نکاح نافذ باشد و اگر از دختر ابتداءً اجازه نخواستہ تفصیل آن لازمی نیست در مجلس دوم اگر خانم نگوید که با تو نکاح نمودم پس اگر خانم قولاً یا فعلاً اجازه داد نکاح نافذ است اما سکوت خانم در این صورت اجازه نیست سکوت حکم اجازه را تنها در صورت خبر نکاح از طرف ولی اقرب داشته باشد. فقط و الله سبحانه و تعالی اعلم.

۱۲ جمادی الآخرہ ۹۱ھ

تو طلاق هستی

سوال : کسی به ہمسر خویش گفت تو طلاق هستی تو طلاق هستی تو طلاق هستی اینرا چه حکم در شریعت مطہرہ چه حکم است ؟ بینوا توجروا.

الجواب باسم ملہم الصواب : سہ طلاق واقع می شود و خانم بر شوہر حرام میگرد. قال فی التنبیہ فی النکاح او طالق الطلاق او النکاح طلاقاً یقع واحد رجعی ان لم یذکر شیشاً او نوبی واحد او ثلثین فان نوبی ثلاثاً لفلان (رد المحتار ص ۳۸ ج ۲) فقط واللہ تعالی اعلم

۳۰ شوال ۹۱ھ

یک دو سہ برو بر من خواہر و مادر هستی

سوال : یک فتوی ارسال خدمت است در حصہ آن رای عالی و تحقیق انیق خویش را ابراز دارید والا جرعدللہ الکریم.

سوال : شخصی در حالت غضب و مذاکرہ طلاق زوجہ خویش را مخاطب کرد و گفت یک دو سہ برو. تو مادر و خواہر من هستی. و کدام نیت طلاق و غیرہ ہم نداشته بود. آیا بگفتن الفاظ مذکورہ بر زوجہ طلاق واقع میشود یا نہ ؟ اگر واقع میشود پس چند طلاق و کدام نوع طلاق واقع میشود ؟ بینوا توجروا.

الجواب : اقول وبالله التوفیق ومنہ السداد. این الفاظ تجزیہ طلب است و کل سہ اجزاء

اند. هر يك جزء را حکم علیحه تحریر می شود. جزء اول ، یک دوسه، جزء دوم برو ، جزء سوم، مادر و خواهر من هستی.

جواب جزء اول آنکه یک دوسه اوصاف اندوآن هم بوجه تابع بودن موصوف خود مفید برای طلاق نیستند، بالفرض اگر نیت طلاق را داشته باشد پس باز هم یک دوسه تنها این الفاظ مهمل شمرده می شوند ازان تکرار طلاق دران وقت گرفته می شود هر گاه از زبان به آن جانب اشاره لفظی کرده باشد، لیکن درینجا به اسامی عدد کدام اشاره لفظی نیست، ومجرد عددانند و عدد کدام مفهوم ندارد.

کتاب فی الشامیه ج ۲، ص ۸۹، وقد تقرّر فی الاصول ان العدد لا مفهوم له. وایضا فی الشامیه وبه ظهّر ان من تشاجر مع زوجته فاعطاها ثلاثة احمار ویدوی به الطلاق لم یزل کر لفظاً لا صریحاً ولا کتابةً لا یقع علیه کما اقی به المخیر الرملی. (رد المحتار ج ۲، ص ۲۵۲)

ونظیر آن در امهال لفظ هکذا که شخص بسه انگشت خود اشاره کرده بگوید انت هکذا فقط، اینجا اشاره بیان است ملفوظ راوآن درین جاموجود نیست. (کما قال فی الدر المختار ولو قال انت هکذا مشیراً ولم یقل طالق لم اره) در غایه الاوطار تحت عبارت مذکوره نقلاً عن حاشیه المدنی نوشته است حلّی می گوید که درین صورت طلاق واقع نشدن نهایت صریح است. زیرا که این لفظ نه صریح است و نه در کنایه داخل است و اشاره بیان است ملفوظ راو اینجا اشاره هم موجود نیست. وخیر الدین رملی گفته که: این طور قول لغو است اگر چه قائل نیت طلاق را داشته باشد، وحموی بر حاشیه الاشباه والنظائر هم عدم وقوع را از قول بعضی علماء تصریح کرده است (حاشیه مدنی علی الدر) وعلامه شامی در منحة الخالق حاشیه البحر الرائق ص ۲۸۶ ج ۳ می فرماید :

قال الرملی وقید بقوله ان طالق لانه لو قال انت طالق فهو لغو ولو لوی الطلاق لا اللفظ لا یشرع به والنية لا تؤثر بغير اللفظ. قال الرملی فی تعلیل اصل المسألة لان الاشارة بالاصابع تفید العلم بالعدد عرفاً وهرعاً اذا اقرت بالاسم المجهّم اه ولا طلاق هنا یشار الیه به فعامل ولم اره من صرح به فی هذا المحل الی الآن ثم راجع احکام الاشارة من الاشباه والنظائر فوجدته قال ولم ار الی ان طالق لم یشرع به ولا یصح بالاصابع ولم یقل طالق اه اقول وقد رأیت المحکم كما ذکرته بالعله المذکورة فی کتاب الشافعية کفرح الروض لشیخ الاسلام زکریا وغیره ولا شی من قواعدنا ینافی به فعامل.

ونظیر دوم آنچه کسی بجواب زوجه خود که مرا بطلاق بده بسہ انگشت بطرفش اشارہ کرد ونیت طلاق را داشت وبزبان هیچ نہ گفت.

کما قال فی الحاشیۃ المرافعۃ المصلحۃ لزوجہا طلقی فأشار الیہا بلفظ اصابع ونوی بہ العطیۃ لعلہا لا تطلق ما لم یختلف لہ - ۱۱.

ونظیر سوم آنچه کہ بجواب مطالبہ طلاق زن شوہر آن بطرفش سہ عدد کلوخ انداخت وگفت بگیر، کہ در ابہام مثل یک دوسہ اند ولغوائد اگر چہ این القایہ اجبار وغیرہ را در اعتقاد خود طلاق می پندارد.

کما قال الشامی ص ۳۱۵ ولا یقع بالقاء ثلاثۃ احمار الیہا او امرہا بملق شعرہا وان اعتقد الالقاء والخلق طلاق کما قدمنا لان رکن الطلاق اللفظ وما یقوم مقامہ مما ذکر کما مر.

ایضاً قال العلامة الشامی فی منہج الخالق حاشیۃ البحر ص ۲۸۷ ج ۲ وبہ یعلم جواب ما یقع من الاتراش من رمی ثلاث حصوات ثلثاً انہ یسکنکذا ولا یطلق بلفظ الطلاق وهو عدم الوقوع تأمل.

لذا بلفظ ہکذا ودر مذاکرہ طلاق سہ انگشت اشارہ کردن یا سہ کلوخ انداختن یا یک دوسہ گفتن کدام طلاق واقع نمی شود اگر چہ نیت طلاق را داشته باشد، زیرا کہ رکن طلاق لفظ طلاق ست یا چیزی کہ قائم مقام طلاق باشد واین الفاظ نہ الفاظ طلاق اندونہ قائم مقام طلاق.

و آنچه در فتاوی خلاصہ ص ۹۸ ج ۲ تحریر شدہ . ولی الفتاوی رجل قال لامرأۃ تراکی ترا سہ اوقال تو یکی توستہ قال ابو القاسم الصغار لا یقع شیء وقال الصدوق الشہید یقع اذا نوى وقال بہ یفیی الخ

باید دانست کہ فرق در میان ترا یکی وترا سہ وتو یکی وتوستہ در میان یک دو سہ واضح ست فتأمل. چنانکہ در میان انت واحدہ ودر میان صرف واحدہ گفتن، اول از کنایات طلاق است ووقوع ازان موقوف بہ نیت ست ودوم لغو. کما قال فی البحر الرائق ج ۳ ص ۲۱۷ وظاہرہ انہ متی یفلاط وانہ یفلاط یختلف متی سوا فی کونہ کنایۃ وامانہ انہ یفلاط یفلیس بکنایۃ ام. ہر گاہ کہ توستہ کنایہ از طلاق نیست بلکہ لغوست پس در لغویت فقط ۳ کدام یک اشتباہ باقی نمی ماند. در سہ اجزاء سوال یک جزء آن شرح شد و دو جزء آن گذاشتہ شد .

الجواب باسم ملہم الصواب : جواب مذکورہ درست نیست استدلال اول وقد تقرر فی الاصول ان العدد لا مفہوم لہ چنین است کہ عوض جواب آن سکوت افضل است بعد از آن جزیا القاء اجبار و اشارہ بالاصابع در عدم ایقاع تحریر است لکن یک دوسہ را بر اشارہ

بالاصابع و القاء احجار قیاس نمودن لغو قرار دادن درست نیست زیرا که یک دوسه ملفوظات اند پس قیاس ملفوظات بر غیر ملفوظات قیاس مع الفارق است زیرا که مقیس و نوع طلاق را شرط است و مقیس علیه در ایقاع طلاق موثر نیست.

و تنبیه در صورت اشاره بالاصابع انت هکذا هم گفته باشد طلاق واقع می شود محرر در این حصه عبارت منحة الخالق کتاب شامی را نقل نموده اما دانسته نشد که چرا بطرف رد المحتار رجوع نکرده که بعد از نقل کلام علامه شامی رحمه الله تعالی میفرماید.

ورأيت بخط السانحاني مقتضى ما في الخاتمة من قوله ولو قال لامرأته انت بفلات قال ابن الفضل اذا نوى بيع، انه يقع هذا اذا نوى وهما أيضا اذا قال طالق فليل من عنده طلاق امرأتي طلقت ولو قال انت مني ثلاثا طلقت ان نوى او كان في ذلك كراهة الطلاق والا قالوا يخفى ان لا يصدق قضاء أه. وكذا نقل الرحمن عبارة الخاتمة الاولى ثم قال والظاهر ان قوله هكذا مغل قوله بفلات أه القول اي لان كلا منهما مرتبط بلفظ طالق مقدراً وقول الرمن ان اللفظ لا يشعر به غير مسلم وما نقله عن الزيلعي لا ينافيه لان المراد بها اسم المجهول لفظ هكذا المراد به العدد الذي اشير به اليه وسماهاً بهما لكونه لم يصح بكميته كما حققه في النهر والاسم المجهول مذکور في مسئلتنا فيفيد العلم بعد الطلاق المقدر الذي نواه المتكلم كما ان قوله بفلات دخل على عدد طلاق مقدراً نواه المتكلم ولا فرق بينهما الا من جهة ان العدد في احدهما صريح وفي الآخر غير صريح وهذا الفرق غير مؤثر بدليل انه لا فرق بين قوله انت طالق هكذا مشهوراً الى الاصابع الفلات وبين قوله انت طالق بفلات هذا ما ظهر لي فافهم. (رد المحتار ج ۲، ص ۳۸۶)

در آخر که کدام فرق را بین انت واحدة و بین واحدة بیان نموده آن هم درست نیست چرا که استدلالاً کدام عبارت بحر الرائق را تقدیم نموده آن تائید دعوی محرر نیست بلکه خلاف او حجت است عبارت کامل قرار ذیل است.

لوقال انت الفلات ونوى لا يقع لانه جعل الفلات صفة للمرأة لا صفة للطلاق المضمر فقد نوى ما لا محتمله لفظ فلم يصح ولو قال لامرأته انت مني بفلات نوى الطلاق طلقت لانه نوى ما محتمله الخ.

از عبارات فوق معلوم شد که علت نبودن انت الثلاث در کنایات اینست که در این ترکیب ثلاث صفت امرأه است صفت طلاق محذوف نیست و حمل لفظ بر معنای غیر معتمل درست نیست لذا این کلام لغو است به خلاف انت منی بثلاث وانت بثلاث زیرا که در هر دو جمله ثلاث صفت طلاق محذوف است لذا و تنبیه که متکلم بگوید انت منی بثلاث ونیت

کند طلاق را پس در نوبت مایحتمله لفظه داخل است بعد ازین تفصیل تنها واحدة، انت واحدة، انت منی بثلاث، ترا یکی، تراسه وغیره از قبیل کنایات باشند یا از قبیل انت الثلاث کاملاً ظاهر است مانندیکه در انت واحدة وغیره واحدة را صفت طلاق معذوف درست است چنین تنها (واحدة) هم صفت طلاق معذوف گردانیده شود در ترکیب کدام قباحث نیاید و غلام درست است بلکه نسبت به تنها انت واحدة احتمال طلاق زیاد است ازینجا که در آن عدد مبهم را توضیح مطلوب باشد مفسر بعدی درست است تمام افراد مفسر مساوی اند یکی بر دیگر ترجیح ندارند البتہ نیت ماضی است بخلاف انت واحد که به ظاهر واحدة صفت انت است باوجود آن در وقت نیت طلاق خلاف ظاهر صفت طلاق گردانیده میشود حکم شود بر وقوع طلاق وقتیکه خلاف وجود نیت ظاهراً فیصله کرده شود پس در صورت ترجیح یکی از احتمالات متساویه فیصله نمودن طبق نیت بطریق اولی جواز دارد.

اگر گفته شود که انت واحدة جمله است و تنها واحدة مفرد است این فرق درست نیست که برای وقوع طلاق تلفظ جمله لازمی نیست بلکه تلفظ بالمفرد باضمار الاضافة الى المرأة هم طلاق واقع میشود. كما اذا قال لامرأته طلاق ولم يصحح بالاضافة اليها أطلقه

تقریر مذکور بحر را پیش نظر گرفتن از انت الثلاث عدم وقوع محل تأمل است در انت واحدة تویکی توسته وقوع مصرح است و در این جمله ها خلاف ظاهر عدد را طلاق قرار دادن را تصحیح کرده شد ازینجا فرق ظاهر انت الثلاث نباشد اگر این فرق بیان کرده شود که توسته جمله خبریه است و انت الثلاث ترکیب توصیفی است این بنا بر دو علت قابل قبول نباشد اولاً ازینجا که در وقوع وعدم وقوع فرق بین خبر ولغت غیر ظاهر است ثانیاً انت الثلاث را هم جمله خبریه قرار داده اند.

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالى (قوله انت واحدة) على ان الرفع لا ينافي الوقوع لاحتمال ان يراد انت مطلقاً واحدة لعلها نفس الطلقة سهالة كرجل على (رد المحتار ص ۵۰۳ ج ۲).

بعینہ همین تقریر در انت الثلاث جاری می شود لذا خلاصه عبارت مذکوره در سوال که تو یک توسته با آن وقوع طلاق مفتی به قرار داده شده است. کذا فی الخاتمة علی هامش الهدیة ج ۳، ص ۱۶۲ و البزالية علی هامش الهدیة ج ۳، ص ۱۶۴، و المحاذیة عن العاتر عانة و الحجة و الظهیریة

تثبیت شد که با انت الطلاق تنها نزد صدرالشهید طلاق مفتی به نیست بلکه علاوه ابوالقاسم همین را اعتبار داده اند که با آن طلاق واقع میشود و قتیکه مذاکره طلاق باشد یا نیت طلاق از تفصیل مذکور تثبیت شد که در صورت سوال سه طلاق واقع میشود. فقط و الله سبحانه و تعالی اعلم.

۲۴ صفر ۹۲ هـ

تدبیر نجات یافتن از طلاق کلمات

سوال : کسی گفت هر خانمی را که به نکاح گرفت بر من به سه طلاق طلاق باشد پس طریقه شرعی نکاح نمودن این شخص چگونه است آیا میتواند به کدام طریقه زن بگیرد ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : طریقه نجات از طلاق کلمات اینست که کسی در غیاب اوبدون اطلاع او برایش زن بگیرد و در وقت اجازه خواستن هم تلفظ نکند. کاملاً خاموش باشد در صورت تلفظ خانم بر او به سه طلاق جدا میشود تحریری اجازه بدهد تمام مهر یا نصف مهر را به خانم بفرستد اگر به خانم اطلاع هم نرسد و قتیکه تحریر نمود که نکاح را پذیرفتم درست است و طلاق واقع نمیشود در وقت تیریکی سکوت نیز در حکم اجازه دادن است که بدان طلاق واقع میشود. باید مبارکی دهندگان را بگوید که من هنوز بر این نظر ثانی میکنم :

قال فی العلائقة حلف لا یتزوج فزوج الفضولی فأجاز بالقول حلفه وبالفعل ومنه الكتابة علائقاً لا ینسأعاً لا یحلف به یقنی. غایة. و فی الشامیة (قوله فأجاز بالقول) کرهیمه و قبلت منه. و فی حاوی الزاهدی لو مناه الناس ینکاح الفضولی فکسفت فهو إجازة. (قوله وبالفعل) کتب المهر او بعضه بشرط ان یصل إليها و قبل الوصول لیس بشرط مهر. و کتب علیها بشهوة او جماعها لکن یکره تحریراً لقرب نفوذ العقد من المحرم بحر القسوة بعد المهر او لا لم یکره التعلیل و الجماع لحصول الإجازة قبله (قوله ومنه الكتابة ای من الفعل ما لو إجاز بالكتابة لها فی الجماع حلف لا یکلمه فلاناً او لا یقول له شيئاً فکتب الیه کتاباً لا یحلف و ذکر این جماعة انه یحلف منه (قوله به یقنی) مقابله ما فی جامع الفصولین من انه لا یحلف بالقول كما مر فکلن المناسب ذکر قبل قوله وبالفعل الفاقط. (رد المحتار ج ۳ ص ۱۴۱) فقط والله تعالی اعلم

حکم تقویض قبل از نکاح

سوال : کسی با شرایط ذیل نکاح نمود :

(۱) نان و نفقه منکوحه ام فلانه بنت فلان را ماهانه طبق عرف اداء میکنم .

(۲) در سفر زیاد از شش ماه وقت را سپری نمیکنم .

(۳) بدون اجازه موصوفه یا کسی از دواج نمیکنم .

(۴) خدانخواستہ اگر مجنون ، معتوه یا محبوس یابی درک شدم موصوفه اختیار دو طلاق

بائن را دارد .

حالا شخص مذکور از مدت شش ماه بی درک است آیا طبق شرایط مذکوره خانم در

حالیکه نه خط و خبر شوهرش می آید نه کسی تضمین نان و نفقه این خانم را بدوش می

گیرد و خانم در فاقه کشی مبتلا است ، آیا این خانم حق طلاق را دارد یاخیر ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر شرایط مرقومه قبل از نکاح تحریر شده باشد همه آن

باطل است چرا که در خلاف نمودن آن خانم را اختیار نباشد برای صحت تعلیق نکاح یا

اضافه الی النکاح شرط است که محض یگوید اگر بعد از نکاح فلانه بنت فلان مخالفت

کردم از شرائط پس او اختیار دارد .

و اگر شرایط را بعد از نکاح تحریر نموده باشد علاوه از شرط آخر همه وعده حساب

میشود که اختیار مخالفت از آنرا ندارد البته در حصه شرط آخر از شوهر تحقیق نموده شود

اگر شوهر فیصله نموده باشد که در صورت جنون ، محبوسیت وی درکی خانم را اختیار داده

باشد پس خانم در این صورت اختیار دارد در دو طلاق بائن تا در مجلس فیصله خود را در

طلاق بائن بدهد بعد از تبدیلی مجلس اختیار او باطل شود .

اگر خانم بطریق مذکور طلاق را حاصل نکرد و کسی تضمین نان و نفقه او را هم بدوش

نمی گیرد بار دوم استفتاء طلب کند . فقط و الله سبحانه تعالی اعلم .

۲۹ / جمادی الاولی ۱۳۹۲ هـ

شرایط صحت تقویض

سوال : در عصر حاضر جهت بی دینی شوهران و ظلم های گوناگون آنان بر خانمان ایشان

مثلاً آباء و ورزیدن از نان و نفقه ، لت و کوب ظالمانه به ماه و سالها بی درک شدن احیاناً العیاذ

با الله از اسلام منحرف شدن وغيره آیا اگر خانم قبل از نکاح از شوهر حق اختیار طلاق را تحریری بگیرد این صورت درست است یا صورت درست دیگری دارد تا بوقت ضرورت خانم از ظلم شوهر نجات یابد و خود را طلاق دهد ؟ بیناوتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : نجات آنرا دو صورت است :

(۱) تفویض طلاق شفهی یا تحریری قبل از نکاح ونسبت نمودن آن بسوی نکاح شرط است مثلاً بگوید بعد از نکاح با فلانه بنت فلان اگر از شرایط مخالفت نمودم او را اختیار دو طلاق بآن است پس در صورت مخالفت در همان مجلس خانم را اختیار است بعد از ختم مجلس او را اختیار نیست واگر شوهر بگوید در صورت خلاف ورزی هر گاه خانم بخواهد خود را طلاق کند پس در این صورت بعد از مجلس علم هم او را اختیار است اگر در این صورت تفویض نسبت بسوی نکاح نموده نشود این تفویض باطل است پس خانم را اختیار ثابت نیست البته اگر چنین تحریر قبل از نکاح قلمبند شود اما شوهر توقیع وامضای نکاح نامه را بعداً نمود این تفویض درست است .

قال فی التوضیح فی باب التعليق وحرطه الملك كقوله لم يكو حته ان تعميض فانما طالق او الالهة كان كعمتك فانما طالق فلما قوله لا جنبية ان زرع يدا فانما طالق فكيفها لزارت. (رد المحتار ج ۲، ص ۵۲۷)

(۲) در وقت ایجاب وقبول تفویض ایجاب بسوی خانم شرط نموده شود در اینجا دو شرط است اول ایجاب مع شرط بسوی خانم شوهر قبول نماید اگر ایجاب بسوی مرد وقبول بسوی خانم شرط نموده شود خیار ثابت نمیشود دوم اینکه ایجاب مع شرط شفهی باشد تنها تحریری کافی نیست البته تمام تفصیل شفهی لازمی نیست بلکه آنقدر گفته شود طبق بیانات تحریر شده با فلانه نکاح نموده شد با شرایط تحریر شده.

قال فی شرح التوضیح قبل فصل المشيعة فكيفها على ان امرها يبيدها صح. وفي الهامية (قوله صح) مفيد ما اذا ابتدأت المرأة لنفسها زوجة نفس منك على ان امرها يبيدها اطلاق نفسى كلما اريد او على ان طالق لفعال الزوج قبل ما لو بدأ الزوج لا تطلق ولا يصير الامر يبيدها كما في البحر عن الخلاصة واللاية. (رد المحتار ج ۲، ص ۵۲۷) ونقل ابن عابد بن عبد الله وجه الفرق بين الفقيه الى المشيعة واللاية تحت قول العلامة لا يقع طلاق المولى على امرأته الا اذا قول الخ ونصه لان المدة اذا كانت من الزوج

کأن الطلاق والتفویض قبل الدکاح فلا یصح أما إذا کان من المرأة یصور التفویض بعد الدکاح لان الزوج لما قال بعد کلام المرأة قبله والجواب یحتملین إعادة ما فی السؤال فصار كأنه قال قبله من انک طالق او علی ان یکون الامر یمیدک فتصیر مفوضاً بعد الدکاح آله. (رد المحتار ج ۲، ص ۳۱۲) فقط والله تعالی اعلم.

۱۹ / جمادی الاولی ۱۴۰۵ هـ

دختر خویش را گرفته برو

سوال : عبد الله برخانم خویش نور جهان اشتباه نموده پدرش را خواست گفت بر دخترن اشتباه دارم دختر خویش را گرفته برو آیا با این الفاظ که بگوید بر دخترت اشتباه دارم آنرا گرفته برو ، طلاق واقع میشود یا نه ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر شوهر این الفاظ را به نیت طلاق گفته باشد طلاق باین واقع می شود . فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم.

۱۵ / جمادی الاخره ۱۴۰۳ هـ

تورا خواهر ومادر فکر می کنم

سوال : اگر شوهر خانمش را بگوید سوگند به خدا ورسول ترا خواهر ومادر فکر می کنم از رویم دور شو آیا با این الفاظ طلاق واقع میشود ویا کدام نوع کفارہ لازم میگردد ، در صورت لزوم کفارہ کدام نوع کفارہ لازم است ؟ بینواتوجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : ترا خواهر ومادر فکر کردم از رویم دور شوهر دو جمله از کنایات طلاق محسوب شوند ودر حالت خشم قرینه است بر نیت طلاق لذا باجمله اول یک طلاق باین واقع میشود ویا جمله دوم طلاق واقع نمیشود . قال فی التصویر وان نؤی بانفسه علی مفل أمی برأ او ظهرا أو طلاقاً صحت نهته والالغاً (رد المحتار ج ۲، ص ۱۲۱) ولی العلائیه لا یلحق البائن البائن (رد المحتار ج ۲، ص ۵۰۹)

۲۳ / شوال ۱۴۰۳ هـ

اگر فلان کار را انجام دادم زنم بر من طلاق باشد

سوال : زوج تحریر نمود اگر به فلانه قریه رفتم زنم را به سه سنگ طلاق کنم سپس شرط را نقض کرد حکم آن چیست ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : با این که اگر فلان کار را کردم سه طلاق بدهم معنای تعلیق اداء نشده البته اقتضاء تعلیق مفهوم می شود تقدیر عبارت چنین است اگر فلان کار را

انجام دادم سه طلاق بیندازم چرا که طلاق را با آن عمل معلق نموده واقتضاء وقوع طلاق را فقهاء معتبر قرار میدهند. کما قالوا لعلی اعدی وامعاله لذا در نظر بنده در این صورت سه طلاق واقع میشود.

بعد از آن در درمختار در ابتدای باب صریح این جزیه به نظر رسید . لوقال ان خرج جمیع الطلاق ولا محرمی الا بالخیالی حلیته لطلاق محرمه لم یقع لتركه الاضافة اليها (ردالمحتار ص ۳۶ ج ۲) ازینجا ثابت میشود که بصورت وجود اضافت طلاق واقع می شود تحقیق علامه ابن عابدین رحمه الله متعلق اضافت (قوله لتركه الاضافة) تحت این جمله مسطور و نزد اهل فن معروف است . فقط والله سبحانه وتعالى اعلم . غره ذي الحجه ۹۳ هـ

جهت ایفاء شرط جبرا طلاق معلق واقع می شود

سؤال : ما قولكم ايها المفتون الكرام في هذه المسألة ان امرأة خرجت من دار زوجها بدون علمه لئلا زوجها من العمل متعباً ومنهك القوى من شدة الجوع والعطش فسأل ابويها ابن زوجته فقالوا لا تعلم ابن خمتك فخرج الزوج حائراً يبحث عنها حتى وجدها في بيت الناس وحينما طرق باب البيت وقال لزوجته بالحرف الواحد مرة واحدة افتحي الباب والآن طالق بالثلاثة فارادت زوجته ان تفتح الباب لكنها منعت واجبرت فلم تستطع ان تفتح الباب فهل يقع الطلاق وتصور مغلظة ام لا؟ واذا ارادت الآن الزوجة ان تعود لزوجها فكيف يكون العمل؟ بهيئوا توجروا.

الجواب باسم عليهم الصواب : صارت تلك الزوجة مغالطة فلا يمكن الرجوع قال في البدع المختار ولو حلف (أي قوله) إن لم تحمري اليملة منزلي فكذلك لمنعها أبوها حدث في المختار. (رد المختار ج ٢، ص ٢٨٨) فقط والله سبحانه وتعالى أعلم

٢٢ / محرم ٩٦ هـ

قبل النكاح كفت : «إن دخلت الدار فامراتي طالق»

سوال : کسی قبل از نکاح گفت (ان دخلت الدار فامرأتی طالق) بعد از آن نکاح نمود آیا با دخول دار طلاق واقع میشود یا خیر ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر نیت داشت با کدام خانم که نکاح کنم طلاق باشد پس در آن اضافت الی النکاح حکماً موجود شد لذا طلاق واقع میشود اگر که در الفاظ اضافه الی السک نباشد و اگر مزاق کند و چنین نیت او نباشد طلاق واقع نمیشود.

قال فی الہندیۃ فی الفصل العاشر من الباب الرابع لو قال کل امرأۃ لی طالق ان فعلت کذا ولم یسمعه امرأۃ ونوی امرأۃ یتزوجہا بعد فذلک صحف کما اذا قال کل امرأۃ تكون لی وانی طلقا ذهب خمس الاسلام محمود بن الفضل. وقال ابن لجمہ الدین بن علی لا تصح وقال السید الامام رحمہ اللہ تعالیٰ بالقول الاول تأخذ کذا فی اصول الاستروشی. (عالمگیری ج ۳ ص ۲۱۹) فقط واللہ تعالیٰ اعلم

۱۶ / ذی الحجہ ۹۵ھ

در حالت نشہ طلاق واقع می شود

سوال : کسی ساعت دویجہ ظهر خانم خویش را گفت بعد از امروز بر اولاد تعلیم را بند کن خانم کہ اطفالش را در تعلیم عربی داخل نموده بود گفت من اولاد را خوب تعلیم میدهم شوهر کہ شراب نوشیده واز دهنش بوی شراب می آمد مسلسل خانم را سہ طلاق داد چند لحظہ بعد از آن نادم شدہ اعتراف نمود کہ خانم را در حالت خمار بودن شراب طلاق داده ام آیا این طلاق واقع میشود یا خیر ؟ بینواتوچروا.

الجواب باسم ملہم الصواب : در حالت خمار ونیشہ ہم طلاق واقع میشود لذا خانم بہ سہ سنگ طلاق شد بار دوم با او حق ازدواج راندارد بعد از سپری عدت این خانم با کسی دیگر ازدواج کند.

قال فی التنبیہ ویقع طلاق کل زوج بالغ عاقل ولو عهداً او مکرهاً او هازلاً او سفہاً او سکران ولی المرح محمد قولہ عاقل ولو تقدیراً اذ لا یصل السکران (رد المحتار ص ۲۵۹ ج ۲) فقط واللہ سبحانہ وتعالیٰ اعلم.

۱۳ / ذی الحجہ ۹۶ھ

با اقرار طلاق ہم طلاق واقع میشود

سوال : در حصہ کسی معروف است کہ او خانم خویش را سہ طلاق داده و خانم را ہم خانہ پدرش فرستاده وقتیکہ عمویش از او دریافت نمود گفت بلہ من خانم خویش را سہ طلاق داده ام چنین چندین تن دیگر ہم از او پرسیدند گفت بلہ او را سہ طلاق داده ام بہ کسی بہ اشارہ سر گفت بلہ خانم خویش را سہ طلاق داده ام بعد از گذشت دوماہ میگوید کہ من عوض سہ طلاق گفته بودم اگر اصلاح نشدی ترا سہ طلاق می دهم خانم ہم در ابتدا این چنین اعتراف نموده بود کہ من را شوهر طلاق نداده بود البتہ گفته بود اگر اصلاح نشدی

ترا سه طلاق میدهم در این صورت حکم شرع محمدی چیست ؟ بینواتوجروا
الجواب باسم ملهم الصواب : با اعتراف و اقرار طلاق، هم طلاق واقع میشود لذا با این
 جمله سه طلاق واقع میشود .

نقل ابن عابدین رحمه الله تعالى عن المهر ولوا اقرار بالطلاق ككلاً أو هاء لا وقع قضاء لادیانة (ردالمحتار
 ص ۲۰۷ ج ۲) فقط والله سبحانه وتعالى اعلم
 ۱۷ / صفر ۹۷ هـ

لفظ (حرام) طلاق صریح باین است

سوال : کسی خانمش را گفت تو بر من حرام هستی حرام هستی حرام هستی سه مرتبه
 چنین گفت، آیا با این سه طلاق واقع میشود یا نه ؟ بینواتوجروا
الجواب باسم ملهم الصواب : لفظ حرام طلاق صریح باین است که بدون نیت هم در آن طلاق
 واقع میشود لذا با سه مرتبه سه طلاق واقع میشود پس حق تجدید نکاح را با این خانم ندارد.
 قال فی التنویر قال لامرأته انصاعل حرام (القول) ویفیی بأنه طلاق باین وان لم یدونه ولی الشرح
 لغلبة العرف (ردالمحتار ص ۲۰۱ ج ۲) فقط والله سبحانه وتعالى اعلم.
 بر این موضوع اشکال و جواب در قتمه آید.
 ۳ / جمادی الآخره ۹۷ هـ

الفرق بین اکتب طلاق امراتی واستکتب کتاباً بطلاقها

سوال : زید رفیقش را گفت تحریر بدار طلاقنامه خانم من را رفیق فکر کرد ممکن زید
 از نیش باز گردد انتظار نمود روز دوم باز برایش گفت طلاقنامه خانم من را تحریر بدار
 رفیق فکر کرد باید در این مورد از عجله کار گرفته نشود روز سوم خسرش گفت اگر خانم
 خویش را طلاق میدهم طلاق بده زید در هوش آمد و از عزمش باز گردید. سوال
 اینجا ست که آیا با گفته زید به رفیقش (طلاقنامه خانم من را تحریر بدار) با این جمله خانم
 او طلاق واقع میشود یا خیر. جزیه منقولیه شامیه از التاتارخانیه :

ولو قال للکاتب اکتب طلاق امراتی کان اقراراً بالطلاق وان لم یکتب

معلوم میشود که در صورت مذکوره طلاق واقع شود مگر چند سطر بعد می فرماید :

ولو استکتب من اخر کتاباً بطلاقها وقرأه علی الزوج فأخلع الزوج وعتبه وعتونه وبعصفه الیه
 فالتها وقع ان اقر الزوج انه کتابه او قال للرجل ابعصفه الیه او قال له اکتب لکسفة وابعصفها الیه وان

لم یقرانه کتابه ولم یقر بهینه لکنه وصف الامر على وجهه لا تطلق قضاء ولا دیانة و کذا کل کتاب لم یکتبه بمخطومه ولم یمل به نفسه لا یقع الطلاق ما لم یقرانه کتابه اهـ. (رد المحتار ج ۲، ص ۳۹۵)

از آن ثابت می شود که طلاق واقع نمیشود ظاهراً هر دو جزئیة تا تاریخانیہ متعارض به نظر می رسد پس بین آنها فرق چیست ؟ و صورت مسئله در کدام آن داخل است ؟ بینواتو جروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : در طلاق بالکتابه اقسام ذیل باشد است :

مستبین و غیر مستبین بعداً مستبین را دو قسم است مرسوم و غیر مرسوم مرسوم را دو قسم است منجز و معلق بوصول الکتاب در جزیه اولی لو قال للکاتب اکتب الخ طلاق مستبین غیر مرسوم مراد است و جزیه ثانیة در استکتاب من غیره کتاباً الخ طلاق مستبین مرسوم معلق بوصول الکتاب مراد است کما هو ظاهر من قوله عنونه و یصف به الیها فاتها و در طلاق منجز در وقوع طلاق این قیود نیست چونکه طلاق معلق است به بلوغ کتاب زوج تا زمانیکه این کتاب تثبیت نشود که کتاب زوج است طلاق واقع نمیشود و نسبت کتاب بسوی کاتب در آن صورت شود که خود آنرا تحریر نموده باشد یا املاء نموده باشد بر کاتب اگر یک صورت هم نباشد طلاق واقع نمیشود . (لفقدان الشرط الا ان یقرانه کتابه فیوخل بالقراره) چونکه در طلاق معلق هیچ احتمال تقدم طلاق نیست لذا جزیه ثانیة متضمن اقرار طلاق نیست بر عکس جزیه اولی متحمل تقدم طلاق است پس متضمن اقرار طلاق قرار داده میشود. (ولذا کان اقراراً بالطلاق ولم یقل کان اطلاقاً).

علاوه از این صورت سوم اینست که زوج امر طلاق مستبین مرسوم را در کتابت نموده باشد در شامیه حکم آن مذکور نیست مگر ظاهراً است در این صورت بعد از کتابت طلاق علی الفور طلاق واقع میشود . لان فعل الوکیل کفعل الموکل ولو کتب الزوج بنفسه یقع الطلاق علی الفور فکذا حکم کتابه و کمله

در صورت سوال از طرف زوج طبق جزئیة اولی امر کتابت طلاق مستبین غیر مرسوم است لذا طلاق واقع میشود.

وان قيل لها كان هذا اقراراً بالطلاق فينبغي ان لا يقع الطلاق دیانة كما في الاقرار كائناً قلنا ان الطلاق مهنياً يثبت بالقضاء كما في قوله اعدى فيقع دیانة ايضاً فقط و ان شاء الله تعالى اعلم .

خانم را مادر دانستن طلاق باین باشد

سوال : کسی خانم خویش را بدون حرف تشبیه گفت تو مادرم هستی تو همشیره ام هستی (انصافی المصالحی) یکی از حروف تشبیه را هم ذکر نکرد آیا با این جملات طلاق واقع میشود یا خیر؟ بینوا تو جروا

الجواب باسم ملهم الصواب : بله ! در این صورت طلاق واقع میشود :
قال فی شرح التنویر والایضاً شیهناً أو حذف الکلف لغاً، و فی الشامیه (قوله لغاً) لانه مجهول فی حق التشبیه فی الم یتعین مراد مخصوص لا یحکم به فی مفتح. (ردالمحتار ج ۲ ص ۲۲۶)
از اینجا ثابت شد که در صورت تعیین اراده طلاق طلاق واقع میشود بعد از آن علامه شامی رحمه الله تعالی از فتح القدر نقل نموده.

وفیه حدیث رواه ابو داؤد ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سمع رجلاً یقول لامرأته یا احمیه فکفره فذلک ونهی عنه ومعنی النهی قرینه من لفظ التشبیه ولو لا هذا الحدیث لا یحکم ان ینقل هو ظاهر لان التشبیه فی المصالحی اقوی منه مع ذکر الاداة و لفظ یا احمیه استعاره لا شک و هی مبنیه علی التشبیه لکن الحدیث افاد کونه لم یس ظهاراً حیث لم یمکن فیه حکماً سوی الکراهة والنهی فعلم انه لا یدنی کونه ظهاراً من التصريح بأداة التشبیه مراعاً (ردالمحتار ص ۲۲۶ ج ۲).

• حاصل تحقیق ابن همام اینست که در صورت حذف اداه تشبیه بمقتضای قیاس بطریق اولی حکم طلاق یا ظهار است مگر بنا بر علت حدیث مطابق قیاس حکم کرده نشد بر استدلال ابن همام این اشکال است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حصه آن شخص با فرائض علم داشت که او این الفاظ را به نیت طلاق نگفته است و در آن وقت به آن الفاظ طلاق در عرف عام هم نبود از اینجا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم حکم به طلاق نه فرمود جهت نیت طلاق یا جهت صورت عرف از حدیث عدم وقوع ثابت نشده لذا به مقتضای قیاس با تشبیه بلیغ بطریق اولی طلاق باین واقع میشود.

کما یدل علیه ما نقلنا عن الشامیه عن قول ابن الهیثم نفسه فی الم یتعین مراد مخصوص لا یحکم به و انه و قال الشیخ الانور رحمہما الله قال العلماء لا یدنی الظهار من التشبیه و اذا قال المصالحی لا یكون ظهاراً بل لغو القول لا یمکن من ان یمکن طلاقاً بآئناً عند العتمة و قد روی عن ابی یوسف رحمہما الله فی العتمة. (العرف الشلی ص ۳۸۰) وقال الحافظ العینی رحمہما الله تحسب باب اذا قال لامرأته و هو مکروه هذه اعمی فلا

فیء علیه قال ابن بطال اراد البهاری رحمہ اللہ بهذا العمویب رد قول من ہی ان يقول الرجل لامرأته یا اخی فمن قال لامرأته كذلك وهو یدوی ما نواة ابراهیم علیه الصلوة والسلام فلا یجوز فیء قال ابو یوسف رحمہ اللہ ان لم یکن له نية فهو تحریر و قال محمد بن الحسن هو ظہار اذا لم یکن له نية ذكره الخطابی. (عمدة القاری ج ۲، ص ۲۵۰) و قال ایضاً فی باب الظہار اعلم ان اللفاظ التي یصیر بها المرأ مظاهراً علی نوعین صریح نحو انیت معی کظہر اخی او انیت عندی کظہر اخی و کناية نحو ان یقول انیت معی کأخی او لئلی اخی او نحوها یعترف فیہ نیتہ فان اراد ظہاراً کان ظہاراً و ان لم یدولاً یصیر ظہاراً و عند محمد بن الحسن رحمہ اللہ هو ظہار و عند ابی یوسف رحمہ اللہ هو مقله ان کان فی الغضب و عنه ان یكون ایلام و ان ذوی طلاقاً کان طلاقاً ابتداءً. (عمدة القاری ج ۲، ص ۲۵۱)

در عبارة اولی عمدة القاری اداة تشبیه محذوف است و در عبارت ثانیہ مذکور است مع هذا حکم هر دو یکی است این چنین حافظ ابن کثیر رحمہ اللہ ہم در هر دو صورت حرمت را بیان نموده.

ونصہ تحت قوله تعالی (وان لله لعفو غفور) ای عما کل منکم فی حال الجاهلیة و فکذا ایضاً عما خرج من سبق اللسان و لم یقصد الیه المتکلم کما رواه ابو داؤد ان رسول لله صلی لله علیه و سلم سمع رجلاً یقول لامرأته یا اخی فقال احکک ہی، فهذا الذکر و لکن لم یجر معها عجز ذلك لانه لم یقصد ولو قصده لحرمت علیه لانه لا فرق علی الصحیح بین الام و بین غیرها من سائر المعارف من اغتصبة و غالة و ما اشبه ذلك (تفسیر ابن کثیر ص ۳۲۱ ج ۳ سورة المجادلة).

خلاصہ اینکه در صورت حذف اداة حرف تشبیه هم جهت نیت یا عرف طلاق بانن واقع نمیشود در عصر حاضر در عرف عام این الفاظ محض برای طلاق وضع شده لذا بدون نیت هم طلاق بانن واقع شود بلکه اگر زوج نیت دیگر را بیان کند هم طلاق واقع نمیشود جهت خلاف ظاهر بودن قول زوج قبول کرده نمیشود.

العبارات المزیدة :

۱- قال المحافظ رحمہ اللہ تحت باب اذا قال لامرأته وهو مکرهة فله اخی فلا هیء علیه الخ. قال ابن بطال اقراد بذلك رد من کره ان یقول لامرأته یا اخی و قد روی عبد الرزاق عن طریق ابی حمیمہ الهیجری مر الذی رحمہ اللہ علی رجل و هو یقول لامرأته یا اغتیه فرجوة قال ابن بطال و من ثم قال جماعة من العلماء عیبر بذلك مظاهراً اذا قصد ذلك فارشده الذی رحمہ اللہ الی اجتناب اللفظ المشکل. (فتح الباری شرح

صحيح البخاری ج ۳ ص ۳۴۰

۲ - وقال الشيخ محمد زكريا رحمه الله: وقال الباقر ان قال النضر عن كاتق فقد قال مالك وهو مظاهر قال ابو القاسم كانت له نية اولاً قال ابن القاسم وكذلك ان قال النضر عن علافة لا في حديفة والشافعي في قوليهما ان لم يدو الظهار فهو محمول على البر والكراهة انما على (اوجز المسالك ج ۱ ص ۴۴)

۳ - وقال العلامة ابو الوليد الباقر رحمه الله: وان اثبت للجملة حكم الجملة فقال النضر عن كاتق فقد قال مالك رحمه الله هو مظاهر قال الشيخ ابو القاسم كانت له نية اولاً لم تكن قال ابن القاسم وكذلك اذا قال لها انت افي قال القاضي ابو محمد علافة لا في حديفة والشافعي رحمه الله تعالى في قوليهما ان لم يدو الظهار فنه محمول على البر والكراهة وهذا يقتضي ان يكون مظاهراً ان لم تكن له نية جملة واما ان كانت لنية الاكرام والبر فيجب ان لا يكون مظاهراً (المطلى ج ۳ ص ۳۸)

۴ - وقال العلامة السهاري نفوري رحمه الله: تحت باب في الرجل يقول لامرأته يا اغني - ويحتمل ان يكون النهي عنه والكراهة سداً للباب فانه يحتمل انه اذا لم ينه عن ذلك يعتدون فيه ويمكن ان يتكلموا باللفظ يؤدي الى الظهار فصهرم عليه وتجب الكفارة او الفراق اذا نوى الظهار قال الحافظ قال ابن بطال ومن ثم قال جماعة من العلماء يصير بذلك مظاهراً اذا قصد ذلك فارشده النبي ﷺ الى اجتناب اللفظ المشكل قال وليس يبين لهذا الحديث وبين قصة ابراهيم معارضة لان ابراهيم عليه السلام انما اراد بها انها اغتته في الدين فمن قال ذلك ونوى اغوة الدين لم يضره (بلل المجهود ج ۳ ص ۴۴) فقط والله تعالى اعلم.

محرم ۲۱ / ۹۹ هـ

سه قطعه نوت را داده بگويد ترا سه طلاق است

سوال: کسی سه قطعه پول (نوت) را در دست خانم خویش داده وگفت ترا سه طلاق است حکم این چیست ودر اینصورت چند طلاق واقع میشود؟ بینواتوجروا
الجواب باسم ملهم الصواب: دادن سه پارچه نوت قرینه است که شوهر نیت سه طلاق را دارد این درست است وبا آن سه طلاق واقع میشود.

ولا يرد عليه ما في العلامة في نصف الإشارتها بالأصابع ولو لم يقل هكذا يقع واحدة لفقد التشبيه وفي

الهامیه ای بالعبد قال القهستانی لانه کہا لا یصحق الطلاق بدون اللفظ لا یصحق عدلہ بدوہ. (رد المحتار ج ۲، ص ۴۸۶) لان لهذا فی قوله انبع طالق وهو لا یحتمل العبد فاحتج انی لفظه بخلاف مسائلنا فانها متعلقة بقوله طلاق وهو یحتمل العبد لان امارا تكون قریبة علی النية لاسیما انما صار لک تصرفاً. لفظ والله تعالی اعلم.

۳ جمادی الاولی ۹۹۹ھ

تو فارغ هستی

سوال : کسی خانمش را گفت تو فارغ هستی این کدام نوع کنایه است اگر نظر شود که فارغ هستی به معنای خلیه و بریه و مقارب باین است در محاوره گفته میشود این مکان فارغ است که به معنای خالی استعمال میشود یا گفته شود فلان مولوی صاحب فارغ شد از مدرسه یا از ملازمت که به معنای علیحدگی وجدانی استعمال میشود که ترجمه بریه و باین است یا مقارب آن که در حالت غضب مراد از آن طلاق نیست اما اگر مشاهده شود که در عرف ما لفظ فارغ برای جواب محتمل است پس تقاضا دارد که در حالت غضب طلاق گرفته شود ولو لم ینو اما اگر این لفظ احتمال رد را هم داشته باشد پس در هر حالت بدون نیت طلاق واقع نمیشود این او هام بنده است حضرت والا از نظر خویش ما یا ترا مطلع سازند . بینواتوجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : همین است نظر بنده هم که در عرف این لفظ تنها برای جواب می باشد ازینجا عند القرینه بلا نیت هم با آن طلاق باین واقع میشود. فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم.

۳ جمادی الاولی ۹۹۹ھ

تحقیق لفظ «طلاق و ن»

سوال : شوهر یک خانم خشم آمیز شده خانم خویش را گفت (طلاق و ن را گرفته برو) یعنی طلاق و ن را گرفته برو. پس سوال اینجا ست که به این لفظ کدام نوع طلاق واقع میشود ؟ آیا اگر طلاق واقع میشود پس طلاق با نیت واقع میشود یا بلا نیت ؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : جمله طلاق و ن در محاوره سندهی برای طلاق وضع نیست بشکل دشنام این جمله به کثرت استخدام می شود در اینجا هم به معنای قابل طلاق یا برای مطلقه استعمال می شود لذا اگر شوهر به شکل دشنام این لفظ را استعمال نموده باشد

طلاق واقع نمیشود این اشکال وارد نشود که طلاق صریح به هر صورت واقع میشود چرا که برای وقوع بالصریح جمله مختص بالایقاع ضروری است و قتیکه جمله محتمل مفهوم دیگر هم باشد در آنجا مفهوم دومی گرفته میشود در اینجا برای گرفتن مفهوم دوم بالفظ صریح هم طلاق واقع نمیشود. **كَلْفَةُ الْمَهَارِ لَا يَقَعُ بِهَا الطَّلَاقُ الْإِثْنَانِ** الاستقبال مثال این بعینه آنست که شوهر خانم را بگوید تو قابل طلاق هستی یا مانند مطلقه هستی بنگرید در اینجا باوجود صراحت طلاق باز هم طلاق واقع نمیشود زیرا که ایقاع موجود نشده است. فقط .
والله سبحانه وتعالى اعلم .
۲۶ جمادی الاولی ۹۹۹هـ

لفظ «طلاق هستی» طلاق صریح است

سوال : زنی بر شوهر خود مدعیه است که در حالت خشم مرا گفته است که از خانه بیرون شو. از من خلاص هستی. سه بار این کلمه را تکرار کرده است اما زن برین دعوی خود گواه ندارد.

(۱) بدین الفاظ طلاق واقع میشود یا نه ؟

(۲) اگر واقع میشود کدام قسم ؟

(۳) زوج چونکه منکر است پس تصدیق او کرده شود یا نه ؟

(۴) اگر تصدیق او کرده شود آیا با قسم یا بلا قسم ؟ بینوا توجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : (خلاص هستی) ترجمه (مرحلتك) هست بدین وجه ای طلاق صریح است و بتکرار سه بار مفلظ میگردد ، تصدیق زوج بقسم خواهد شد. فقط والله سبحانه وتعالى اعلم .
۲۳ جمادی الآخره ۹۹۹هـ

سوال مثل بالا

سوال : جناب حضرت والا متعلق طلاق مفلظ فتوی تحریر فرموده اما در فتوی نیوتاون فقط یک طلاق تحریر نموده شده این فتوی ارسال خدمت شما یان است ملاحظه فرموده با جواب تشفی فرمائید.

جواب نیو قاون :

الجواب باسمه تعالی : از خانه بیرون شود یا بگوید (کهریسی نکل جا) یا بگوید (نکل

جا ، بیرون شو) از اقسام کنایات است که در هر حالت نیاز دارد به نیت کلماتی درالمحتار و ردالمحتار بصورت مسئله سه بار گفتن شوهر از من خلاص هستی قائم مقام نیت است لذا بر خانم طلاق بائن واقع می شود و قتیکه خانم با کلمه اول بائن گردید پس محل طلاق باقی نماند لذا الفاظ متباقی لغو باشند شوهر در مدت عدت یا بعد از عدت پس حق نکاح را دارد . ضرورت حلاله نیست . فقط والله سبحانه وتعالی اعلم .

ولي حسن ظني عنه

دارالافتاء جامعة العلوم الاسلاميه كراچي

الجواب باسم ملهم الصواب : در این فتوی دو تسامح واقع شده اول قرار دادن قرینه متاخره را قائم مقام نیت طلاق دوم باوجود بائن بودن خانم گردانیدن آن عدم محل طلاق آن مطابق این فتوی هم سه طلاق واقع میشود چرا که در آن خلاص هستی را در بیرون شونیت طلاق را قرینه گردانیده ازینجا معلوم شد که خلاص هستی را طلاق صریح فکر نموده اگر این هم بائن باشد پس شخصاً نیازمند قرینه است پس چگونه قرینه چیزی دیگر گردد ؟ فقهاء تصریح نموده اند که سرحتک طلاق صریح است و خلاص هستی ترجمه سرحتک هست نیز در عرف عام این کلمه تنها برای طلاق مستعمل شود لذا بلاشبیه این طلاق صریح است . قاعده در (البائن لا یلحق البائن) مراد از طلاق لاحق بائن بالکنایه و مراد از طلاق سابق بائن مطلق بائن است سواء كان صریحاً او بالکنایه در صورت زیر بحث طلاق لاحق بائن بالکنایه است بلکه صریح انست لذا از سابق لاحق را گرفته دو طلاق واقع می شود بعداً بعد از تکرار بار دوم بیرون شود لاحق نگردد لانه بائن بالکنایه و خلاص هستی لاحق شود لانه صریح پس به الفاظ بار دوم طلاق مغلظ واقع میشود .

این تقریر پیش نظر فتوی نیوتاون است که در آن قرینه متاخره را هم اعتبار داده اما در حقیقت آن کنایه است که در وقوع طلاق تقدیم قرینه شرط می باشد قرینه متاخره را اعتبار داده نمی شود . فقهاء قرینه حالیه را در حالت غضب و قرینه مقالیه را در تقدم ذکر طلاق منحصر نموده اند .

قال فی شرح التنویر الأملیة اودلالة الحال وهي حالة ملا كره الطلاق والغضب وفي الهامية (قوله) هي حالة ملا كره الطلاق) اشار به الى ما في الدر من ان دلالة الحال تعمد دلالة المغال وقال وعلى هذا

تفسیر المذاکره سوال الطلاق او تقدیم الایقاع کافی یا تعدی ثلاثاً و قال قبله المذاکره ان تسأله فی
 او اجنبی الطلاق (رد المحتار ج ۲، ص ۵۰۶).

تاخیر ذکر طلاق یکی آنرا هم شامل نباشد. و صراحت شده در عبارت ذیل که مذاکره
 طلاق شامل نیست تاخیر ایقاع را.

فی العلامه قال اعتدی ثلاثاً و نوى بالاول طلاقاً و بالهاتین حیضاً صدق قضاء لعدته حقیقه کلامه و ان لم
 یدوبه ای بالهاتین شیئاً فطلاقاً لدلالة الحال بنیة الاول حتی لو نوى بالثانی فقط ففعلنان او بالثانی
 فواحد و لو لم یدوبه بالکل لم یقع. و فی العامیه (قوله قال اعتدی ثلاثاً) ای قاله ثلاث مرات (قوله بنیة
 الاول) ای دلالة الحال بسبب نية الایقاع بالاول قال فی فتح القدير فقد ظهر مما ذکر ان حالة مذاکره
 الطلاق لا تقتصر علی السؤال و هو خلاف ما قدموه من انها حال سؤالها او سؤال اجنبی طلاقاً بل هی
 اعم منه و من مجرد ابتداء الایقاع (قوله نوى بالثانی فقط) ای نوى به الطلاق و لم یدوبه شیئاً
 ففعلنان ای یقع به واحد و کذا بالعالم اعزى و ان لم یدوبه لدلالة الحال بالایقاع الثانی و لا یقع بالاول
 شیء لان لم یدوبه و دلالة الحال و جزم بعدة (رد المحتار ج ۲، ص ۵۰۷) و فیها ایضاً قبیل باب التفویض
 خص (قوله تقع واحد قبلانیة) مع انه مذکور بعد و القرینه لا یدان لتقدم (رد المحتار ج ۲، ص ۵۱۵)

تحت این تفصیل صورت مسئله چنین است که بار اول از خانه بیرون شو لغو است لعدم
 تقدم القرینه بعد از آن با خلاص هستی یک طلاق رجعی واقع می شود بار دوم با جمله اول
 دوم طلاق بائن واقع می شود لتقدم القرینه و با جمله دوم طلاق سوم واقع شود لان الصریح
 یلحق البائن و اگر جمله اول را فقط یک مرتبه تلفظ نمود تنها جمله دوم را سه مرتبه تکرار
 نمود پس هر سه طلاق جهت سه مرتبه تکرار واقع شد و جمله اول لغو است بهر کیف در
 صورت سوال طلاق مطلق واقع می شود. فقط و الله سبحانه و تعالی اعلم.

۱۶ / جمادی الآخر ۹۹۰ هـ

«جواب بده» طلاق صریح است

سوال : خسران منیر احمد گفتند فیصله ما را بکنید در آن وقت دختر هم موجود بود
 گفت دختر را جواب دهید در محضر چندین تن و قتیکه وارثان دختر از او پرسیدند گفت
 من جواب نداده ام این شوهر خیلی متدین نیست یک شخص متدین میگوید من جواب او را
 در محضر شنیدم که گفت خانم من را جواب دهید دو تن یا سه تن دیگر هم در این وقت

موجود بودند گفتند در محضر مایان گفت من خانم خویش را جواب دادم در این حصہ فیصلہ شرعی چیست ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملہم الصواب : جواب دهید در عرف طلاق برای طلاق استعمال می شود پس اگر دو تن معتبر شاعدی گفتند خانم بر او به طلاق رجعی طلاق میشود.
فقط و الله سبحانه و تعالی اعلم .
۲۶ / محرم ۱۴۰۰ھ

ورشته ختم شد

سوال : کسی به خسرانش نامه فرستاد کہ علاوہ پوچ گونی ها کلمات ذیل ہم در آن درج بود .

(۱) بر طلاقنامہ امضای دختر را گرفته ارسال دارید تا آنرا پس بہ شما بفرستم .

(۲) این فاحشہ را بہ هیچ قیمت نگاہ نمی کنم ونمی گیرم .

(۳) دختر را بہ خانہ ارسال نکرده ام بلکہ طلاق می جوید نہ چیزی علاوہ از آن .

(۴) تعلق ورشتہ ما وشما ختم شد .

(۵) من زبیدہ را کار ندارم آیا در جواب این خط طلاق واقع می شود ؟ یا امکان بقای نکاح موجود است ؟ بینواتوجروا .

الجواب باسم ملہم الصواب : در این تحریر دو جملہ موجب طلاق است . (۱) بر طلاقنامہ امضای دختر را گرفته بہ من ارسال دارید . (۲) رشتہ تعلق ما وشما ختم شدہ جملہ اول طلاق صریح است وجملہ دوم کنایہ پس جہت تقدم مذاکرہ طلاق طلاق بائن واقع می شود ومجموعہ دو طلاق بائن واقع می شود هیچ صورت رجوع باقی نماند البتہ تجدید نکاح ممکن است . فقط و الله سبحانه و تعالی اعلم .
۲۹ / محرم ۱۴۰۰ھ

ابطال فیصلہ عدالت (محکمہ)

سوال : محترم مفتی صاحب رحمہ الله تعالی حالات ذیل را در پرتو دین شرح نمایند
فیصلہ محکمہ نامہ خلع عریضہ ، فیصلہ وسند خلع بہ زبان اردو تقدیم خدمت است ودو عدد فتوی مفتی صاحب رحمہ الله ہم با آن منسلک است .

ناگزیر ها به خانه پدر رفتم در همین سال شوهر مرا تحریری دو طلاق داد در حالیکه من حامله بودم در همین سال در دوران حمل پس برایم رجوع کرد که هنوز در خانه پدر بودم شوهر بر من مقدمه دائر نمود من جهت نجات نفس خویش مطالبه خلع را نمودم در مرتبه اول شوهر حاضر شد در مرتبه دوم حاضر نشد پس حکومت در حق من فیصله نمود بعد از سپری شدن سه ماه از حکومت تصدیق نامه را گرفتم این سخن تقریباً دوازده سال را در بر گرفت . شوهر دعوه دارد که باز هم تو خانم من هستی در حالیکه اسناد برائت یعنی خلع نامه را هم با فتوی مفتی صاحب بدست دارم از از نگاه شرع حکم آن چیست؟ آیا واقعه من خانم او هستم؟ او میگوید من شفهی یا تحریری ترا طلاق سوم نداده ام دوم نکاح هم نکرده ای در این حصه در تذبذب هستم آیا در نکاح او هستم یا از نکاح او بر آمده ام به رضای الهی فیصله مایان را کنید . بینواتوجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : فیصله عدالت را با تفصیل مطالعه نمودم بنا بر دلائل ذیل فیصله عدالت (محکمه) خلاف شرع وباطل است .

(۱) شرعاً بر مدعیه لازم است که او نکاح خویش را با مدعی علیه با شواهد تثبیت کند ویر آن سوگند بر دارد در فیصله محکمه این شرط مفقود است.

(۲) بما بر الزامات موجب فسخ علاوه الزام عدم نفقه الزام دیگری موجود نیست که به عدالت عظمی حق فسخ نکاح را در آن داشته باشد.

(۳) در صورت عدم نفقه باید شواهد بیا ورد که مدعیه یعنی خانم نفقه را معاف نکرده و نفقه را وصول هم نکرده بر این قسم هم بر دارد با شهادت در فیصله محکمه در مورد نفقه اینچنین هم نشده نه شهادت موجود است و نه قسم .

(۴) در صورت عدم حصول نفقه بر قاضی لازم است که مدعی علیه را تحریراً تنبیه دهد اگر به عدالت حاضر نشد و وعده نفقه را در آینده نکرد نکاح خانم او را فسخ گرداند این تحریر هم موجود نیست.

لذا نکاح مدعیه هنوز با مدعی علیه قایم است. فقط والله سبحانه وتعالی اعلم.

بر دستور مروج طلاق تعزیر واجب است

سوال : در عصر حاضر در معاشره غلبه اهل الله الطلاق آغاز شده که باعث اعتداء بر حدود الله و کثرت بفاوت گردیده، ما قبول داریم که طلاق جائز است و محل کلام نیست اما بدون عذر شرعی که مردم طلاق را مذاق دانسته اند هم شوهر ظالم است و هم خانم را طلاق میدهد آیا در این صورت تعزیر چنین مرد یعنی نفرت خانواده و اهالی قریه از او با مقاطعه در کارست یا نه ؟ تاکه مردم عبرت گیرند و بار دیگر کسی بر این عمل بد جرئت نکند با جواب تشفی فرمائید جزاکم الله تعالی جزاء حسناً .

الجواب باسم ملهم الصواب : در عصر حاضر عوض طریقه درست طلاق که اولاً از نصیحت و بار دوم از اصلاح ذات البین کار گرفته شده در مرحله سوم بعد از گذشت حیض در طهر قبل از جماع طلاق داده شود آن هم بعد از استشاره و استخاره اما بر عکس آن در عصر حاضر مردم معاصی ذیل را مرتکب میشوند.

- (۱) بدون فکر و غور جلد بازی.
- (۲) هیچ نوع کوشش اصلاح کرده نمیشود.
- (۳) با افراد بار سوخ خانواده مشوره اتخاذ نمیشود.
- (۴) استخاره کرده نمیشود.
- (۵) انتظار فراغت از حیض را نداشته باشند.
- (۶) یک مرتبه دو یا سه مرتبه بلکه سه طلاق را لازم می پندارند.
- (۷) بعد از سه طلاق از حلاله ملعونه کار می گیرند و بسا افراد عوض حلاله در تمام عمر مبتلا در زنا می باشند. لذا طریقه مروج طلاق قابل تعزیر است باید حکومت چنین اشخاص را شدیداً سزا دهد در غیر آن باید کمیته اصلاحی مردم به این وظیفه بپردازند و با او مقاطعه را تعزیراً اعلان کنند. فقط و الله سبحانه و تعالی اعلم

۲۲ جمادی الآخره ۱۴۰۰ هـ

اختلاف در شرط یا استثناء

سوال : در امور ذیل بین زوجین اختلاف آمد صورت حل آن چیست ؟

- (۱) اختلاف در تعلیق طلاق : زوجه دعوه مطلق طلاق را دارد و شوهر دعوه تعلیق طلاق را دارد

(۲) اختلاف در وجود شرط : زوجه مدعی وجود شرط است و شوهر منکر آنست.

(۳) اختلاف در استثناء زوج دهمه دارد که بالفظ طلاق ان شاء الله گفتم زوجه منکر آنست در این صورت بر کدام آنان بینة لازم است و بر کدام یمین ؟ بنده این مسئله را در شامی فرانت کردم اما ندانستم وضاحت فرموده ممنون سازید. بینوا بیانا شافياً توجروا اجراً وافياً.

الجواب باسم ملهم العوالم : در تعلیق ووجود شرط بینة برزوجه لازم است در غیر آن قول زوج مع الیمین معتبر است ودر استثناء تفصیل است بر زوجه بینة لازم است اگر بینة نیابرد پس اگر زوج بر تقوی وصلاح معروف بود قول او مع الیمین معتبر است در غیر آن قول زوج بدون بینة پذیرفته نمی شود.

قال فی التدویر فان اختلفا فی وجود الشرط فالقول له مع الیمین الا اذا برهنه و فی الشامیة (قوله فی وجود الشرط) ای اصلاً و تحقیقاً کما فی شرح المجمع ای اختلفا فی وجود اصل التعلیق بالشرط او فی تحقق الشرط بعد التعلیق و فی البزازیة ادعی الاستثناء و الشرط بالقول له ثم قال و ذکر النسبی ادعی الزوج الاستثناء و انکره فالقول لها و لا یصدق بلا بینة و ان ادعی تعلیق الطلاق بالشرط و ادعی الارسال فالقول لها و لا یصدق بلا بینة و ان ادعی تعلیق الطلاق بالشرط و ادعی الارسال فالقول له اه و سیدکر المصنف الاختلاف فی دعوی الاستثناء و ظاهر ما ذکر عن النسبی ان الاختلاف غیر جاری دعوی الشرط تأمل و فی البحر عن القنیة ادعی انه طلقها من غیر شرط و الزوج یقول طلقها بالشرط و لم یوجد فالبینة فیہ للمراآة (رد المحتار ج ۲، ص ۵۴) و فی مصنف الاستثناء من العلامیة و یقبل قوله ان ادعاه و انکرته فی ظاهر المروی عن صاحب الملعب و قبل لا یقبل الابیہة و علیہ الاعتماد و الفتوی احتیاطاً لغلبة الفساد عانیة و قبل ان عرف بالصلاح فالقول له و فی الشامیة (قوله و یقبل قوله الخ) قال الخیر الرملی فی حواشی المنع لم یزل کرأه و یمینه و كذلك صاحب البحر و النهر و الکمال و لم اره الا حدیثی علی ما هو المعتمد ان یکون یمینه اذا انکرته الزوجة و اما اذا لم تنکره فلا یمین علیه اللهم الا اذا اصبه القاضي اه (قوله ان ادعاه و انکرته) ای ادعی الاستثناء و مغلله الشرط کما فی الفتوح و غیره (قوله و قبل لا یقبل الخ) قال الخیر الرملی اقول حسب ما وقع خلافه و ترجیح لكل من القولین فالواجب الرجوع الی ظاهر الروایة لان ما عداها لیس مذهباً لاحصائنا و ایهاً کما غلب الفساد فی الرجال غلب فی النساء فلیکن کرامة له فیتطلب الخلاصه فتفتی علیه فیفتی المفتی بظاهر الروایة الذی هو الملعب و یفرض باطن الامر الی الله تعالی فاعمل و انصف من نفسك اه قلب الفساد و ان کل فی

الفریقین لکن اکثر العوام لا یعرفون الاستفتاء مبطل للمیمن و ایما یعلمه فلیک حيلة بعض من لا یخاف الله تعالى و ایضاً فان دعوی الزوج خلاف الظاهر فانه بدعوی الاستفتاء یدعی ابطال الموجب بعد الاعتراف به بخلاف ما مر من ان القول قوله فی وجود الشرط کدعولها الدار مفلاً فانه بعد قوله ان دخلت الدار فانص طالق لم یعتقد الموجب للطلاق الا بعد وجود الدخول و هو ینکره و الظاهر یمهد به اما هنا فالظاهر خلاف قوله و اذا عم الفساد ینهی الرجوع الی الظاهر قال فی الفتح نقل لجمہ الدین النسفی عن شیخ الاسلام ابی الحسن ان مشائخنا اجابوا فی دعوی الاستفتاء فی الطلاق ان لا ینصق الزوج الا بینهة لانه خلاف الظاهر و قد فسد حال الناس اه (قوله و قیل ان عرف بالصلاح الخ) قاله صاحب الفتح (الی قوله) قلنا ولا یغنی ان هذا تحقیق للقول الغای الی یفقی به لان المشائخ عللوه بفساد الزمان ای فیکون الزوج معیها و اذا کان صالحاً لتنتفی العیبة فیقبل قوله فلا یکون هذا قولاً ثالثاً فتنبر (رد المحتار ج ۲، ص ۵۵۵) فقط والله تعالى اعلم.

۲۸ رمضان المبارک ۱۳۰۰ هـ.

بالفظ «تاک» طلاق واقع نمیشود

سوال : خانم اول و اولاد هایم. من را مجبورم ساختند تا خانم جدید خویش را طلاق کنم جهت دفع الوقتی بعد از مشاورت با خانم دوم صورت ذیل را تصمیم گرفتیم در حضور خانم اول خانم دوم خویش را بار اول گفتم طلاق هستی بار دوم و سوم گفتم (تاک) هستی آیا با این کلمه طلاق واقع میشود یا خیر؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : باگفته اول یک طلاق واقع شد و با بار دوم و سوم با کلمه (تاک) طلاق واقع نشده لذا در مدت عدت حق رجوع را داری.

قال فی الهدیة فی الفصل الاول من الباب الغای تأیلاً عن المبر و ان حلف اللام فقال ابت طالق لا یقع و ان نوى (عالمگیری ج ۳، ص ۳۵۴) و کذا فی اول کتاب الطلاق من المبر تمت قول الکنز الصریح کانت طالق و مطلقة و طلقته. (المحرز الرائق ج ۳، ص ۲۵۴) فقط والله تعالى اعلم.

۱۹ ذی الحجة ۱۳۰۰ هـ.

در طلاق مغلطه از غیر مقلد فتوی گرفتن جواز ندارد

سوال : در عصر حاضر این مرض عام است که مردم در حالت غضب خانم را سه طلاق می دهند و فتبکه از مفتی های احناف فتوی می طلبند آنان جواب میدهند که این مسئله را

هیچ حل نیست پس رفته از علمای غیر مقلدین فتویٰ می جویند و خانم را پس به خانه خویش میاورند آیا با این فتویٰ خانم به آنان حلال میگردد یا خیر؟ آیا با چنین اشخاص باید تعلق قطع شود یا خیر؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: این یک امر کاملاً ظاهر است که برای خواہشات نفسانی خویش در یک مسئله مذهب غیر را اختیار نمودن عذاب آخرت است و احکام الهی را مذاق پنداشتن و تابع هوس خویش شدن بر حرمت چنین عمل همه اثمہ کرام باشمول حافظ ابن تیمہ رحمہ اللہ متفق اند پس چنین عمل حماقت نا عاقبت اندیشی و جرم است حتی غیر مقلدین ہم بر این مسئلہ با ما متفق اند.

حيث قال فيمن نكح عند شهود فسقة ثم طلقها ثلاث فأراد الفصل من الحرمة بأن النكاح كان فاسداً في الأصل على مذهب الشافعي رحمه الله فلم يقع الطلاق ما نصه وهذا القول يخالف إجماع المسلمين فأنهم متفقون على أن من اعتقد حل الشيء كان عليه أن يعتقد ذلك سواء وافق غرضه أو عاقله ومن اعتقد تحريمه كان عليه أن يعتقد ذلك في الحالتين وهؤلاء المطلقون لا يقولون بفساد النكاح بل على الولي إلا عند الطلاق الغلط لا عند الاستمتاع والتوارث يكونون في وقت يقلدون من يفسدونه في وقت يقلدون من يصححه بحسب الغرض والهوى ومثل هذا لا يجوز باتفاق الأمة (ثم قال بعد ثلاثة أسطر) ونظير هذا أن يعتقد الرجل ثبوت شفعة الجوار إذا كان طالباً لها وعدم ثبوتها إذا كان مشترياً فإن هذا لا يجوز بالاجماع وكذا من يبي على صحة ولاية الفاسق في حال نكاحه وبي على فساد ولايته حال طلاقه لم يميز ذلك بإجماع المسلمين ولو قال المستغنى المعين أنا لم أكن أعرف ذلك وأنا اليوم التزم ذلك لم يكن من ذلك لئلا لأن ذلك يفتح باب العلاص باللفظ ويفتح اللويعة إلى أن يكون الصعليل والصريح بحسب الأهواء. (فتاوى ابن تيمية ج ٢، ص ٢٢٠)

حاصل اینکه بعد از سه طلاق فتویٰ گرفتن از غیر مقلدین حرام است که شخصا امام غیر مقلدین حافظ ابن تیمہ رحمہ اللہ تعالیٰ بر حرمت آن فتویٰ اجماع را تحریر نموده پس بعد از سه طلاق با فتویٰ غیر مقلدین ہم خانم پس حلال نمیگردد زیرا امام غیر مقلدین نیز قائل حرمت آن است که مرد وزن تا عمر در بدکاری مبتلا می مانند و در آخرت مواجه میشوند با عذاب الیم باید اشخاص با اثر و رسوخ جلوگیری کنند ازین عمل و بپردازند بر تفرقه بین هر دو در غیر آن با آنان شریک باشند در عذاب زیرا که آنان را از حرامکاری باز نداشتند و با

آنان قطع تعلق نکردند. فقط و الله سبحانه و تعالی اعلم. ۵ رمضان المبارک ۱۴۰۳ھ

تعلیق به نکاح فاسد درست است

سوال : جنت بی بی را که شش ساله بود پدرش به زید به نکاح داد بعد از وفات پدر برداران جنت بی بی نکاح آنرا بایکر نمودند و قتیکه اهالی محله او را مجبور ساختند و علماء هم بر خلاف آنان فتوی دادند پس برادران جنت بی بی توافق نمودند که عوض جنت بی بی همشیره مطلقه جنت بی بی را به زید بدهند بشرطیکه زید جنت بی بی را طلاق بدهد زید ترسیده گفت مبادا که خانم اول را هم طلاق کنم و همشیره او را هم به نکاح برآیم ندهند شرط ماند که بعد از نکاح همشیره جنت بی بی خانم اول (جنت بی بی) را به سه طلاق رها میکنم آیا این نکاح درست است آیا جمع بین الاختین نمی آید؟ بینواتوجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : باهمشیره منکوحه نکاح نمودن نکاح فاسد است و بر (منکوحه) جنت بی بی) سه طلاق واقع شد با همشیره او بار دوم نکاح کند اگر او رضایت نداشت پس زید او را بگذارد اگر نگذاشت خانم به زبان بگوید که من این نکاح را فسخ نمودم که بعد از آن باکسی دیگر حق ازدواج را دارد.

قال ابن قیم رحمه الله: وفي الظهور رجل قال لا ملام للنكاح ان تزوجت بعد من تزوجها
 حذف لان محينه تصرف الي ما يتصور (المهر الرائي ج ۳ ص ۳۸) وفي ابتداء تعليق الشامية عن تلخيص
 الجامع و شرحه الفارسي لو حلف لا يبيع لماع فاسدا حذف و هو در كن المبيع وان كان المطلوب منه و هو
 انتقال الملك غير فاسد. (رد المحتار ج ۲ ص ۵۲۸) فقط والله تعالى اعلم. ۲۳ شعبان ۱۴۰۲ھ.

بعد از تعلیق بعدم اداء قرض قرضخواه فوت شد

سوال : زید قرضخواه خود را گفت که اگر تا فرد اقراض ترا اداء نکردم پس زنم بر من طلاق مغلظ باشد. امر مطلوب اینست اگر فردا این شخص فوت شد یا کسی او را ترور کرد یا حکومت او را حبس کرد پس این شخص قرض را به میعادش اداء نکرد آیا منکوحه او طلاق مغلظ میگردد یا خیر ؟

در این مسئله جزئیات مختلف را فراهم نموده ارسال نمودیم تا شایان میان آنها تطبیق یا ترجیح نمایند.

۱. فی الهندیه رجل قال لغيره ان لم اترك هذا ان استطعت فامرأته طالق ولم يمرض ولم يمدعه سلطان ولا غيره ولم يعب امره لا يقدر معه على ابتاعه فلم يأب حنفی بمینه وعلما اذالم تكن له نية الخ. (ج. ۳ ص. ۳۲)

۲. وفيها لو قال ان لم اخرج من هذه الدار اليوم فامرأته طالق فليد الخالف ومنع من الخروج ايما يحدف الخالف وهو الصحيح. (ج. ۳ ص. ۳۲)

۳. وفيها لو حلف ان لا يسكن هذه الدار فليد ومنع من الخروج لا يحدف كذا في غرانة المفتين. (ج. ۳ ص. ۳۲)

۴. وفي البدائع ولو قال لامرأته اني طالق ثلاثا او والله لأخبرن فلانة فلانة قبل ان يهر بها فليد حنفی بمینه وهو محذور ان شاء الزم نفسه الطلاق وان شاء الكفار قلان بشرط البرأفات عمومها لحدف في احادی الميميلين. (ج. ۳ ص. ۳۲) بهنو اتوجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب: در صورت موت خالد ورثه خالد نائبین او اند لذا اگر زید در همان روز قرض را اداء کرد حاثت نمیشود در صورت های دیگر و در صورت موت هم جهت لا علمی ورثه اگر زید قرض خالد را در محضر قاضی سپرده باشد حاثت نمیشود اگر نسپرده باشد یا قاضی نباشد پس حاثت شود.

قال العلائیه پیر المدیون فی حلقه لرب الدين لا قضین مالک اليوم لهما به فلم یحدف و دفع للقاضی و لو فی موضع لا قاضی له حنفیه یفتی منیة المقتی. (رد المحتار ج. ۳ ص. ۱۲۷)

ازینجا فهمیده شد در صورت تادیبه نائب رب الدين حاثت نمیشود به صورت موت رب الدين ورثه او نائبین او باشند به دادن به آنان هم حاثت نمیشود توضیح جزئیات منسلک باسوال قرار ذیل است.

در جزیه اولی قید ان استطعت آمده که به صورت عدم استطاعت حاثت نمیشود ، در جزیه ثانیه شرط (یق) یعنی خروج موجود نشد لذا حاثت می شود ، در جزیه ثالثه شرط بر عدم سکونت است عرفا رهائش اختیاری را سکونت گفته شود که در اینجا مفقود است و شرط (یق) یعنی عدم سکونت اختیاری متحقق است ازینجا حاثت نمیشود.

در جزیه رابعه یک صورت (یق) هم ممکن نباشد لذا حاثت میشود بخلاف مسئله زیر بحث که در آنجا بطریق الإداء الی الورثه والقاضی بر ممکن است لذا بصورت اداء حاثت نمی گردد . والله سبحانه وتعالی اعلم .

برو من تو را آزاد کردم

سوال : شوهر چندین بار با خانم خویش تنازع نموده خانم گفت من را بگذار شوهر خشم گیر شده گفت برو به خانه پدرت ترا آزاد کردم و سه یوم قبل از امروز نزاع آمد شوهر خانمش را گفت اگر به جسم تو دست بردم من مرده خواهد باشم خانم گفت در این کار تعلق زن و شوهر نیست آیا با این الفاظ خانم بر شوهر طلاق میشود؟ بینوا تو جروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در این تحریر سه جملات طلاق ذکر شده : (۱) برو (۲) به خانه پدرت برو (۳) من ترا آزاد کردم اگر جمله اول را به نیت طلاق گفته باشد یک طلاق بائن واقع میشود در غیر آن طلاق واقع نمیشود در جمله دوم نیت طلاق نیست پس طلاق واقع نمیشود در جمله دوم نیت طلاق بود در اول نبود پس با جمله دوم یک طلاق بائن واقع شد با هر دو جمله نیت طلاق بوده پس یا جمله اول یک طلاق بائن و با جمله دوم طلاق واقع نمیشود . لان المائین الکفائی لا یلحق المائین

جمله سوم طلاق صریح بائن است اگر نیت طلاق باشد یا نباشد یک طلاق بائن واقع می شود.

خلاصه : در دو جمله اول نیت طلاق نیست تنها با جمله سوم یک طلاق بائن واقع میشود. در دو جمله اول یا یکی از هر دو نیت یک طلاق بوده پس یک طلاق بائن واقع میشود. و بائن دوم با جمله سوم پس مجموعه دو طلاق بائن واقع می شود.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَمَا تَقْضِيهِمْ إِلَّا بِالْقَوْلِ عَلَيْهِمْ تَوَكَّلْتُ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي صُلُوحِهِمْ﴾

«هر بعض طلاق دستور چنین است که بسوی خانم سه سنگ را میندازد و این طلاق شمرده شود درین رساله ثابت کرده که این سه طلاق شمرده میشود هر این سلسله تنبیحات تحریرات مغل»

ایقاع الطلقات بالقاء الجمرات

با انداختن سه سنگ بگوید این طلاق هاست

سوال : شخصی دو خانم دارد یکی آنان رحیمه نام دارد شوهر در حالت خشم سه سنگ شلیک کرد و گفت این طلاق های رحیمه است رحیمه خواهر و مادرم است آیا به این عمل رحیمه بر شوهرش به سه سنگ طلاق شود؟ بوجه مفهوم مخالف در در مختار آمده.

و به ظاهر آن من تهاجر مع زوجته فاعطاها ثلاثة اجمار بدوی الطلاق و لم یذکر لفظاً لا صریحاً ولا کنایه لا یقع علیه الخ. (رد المحتار ج ۲، ص ۲۸۲)

و به وجه تصریح فتاوی بزایه گفته است که : لو طلمس الطلاق فحررها وقال اینک طلاق لا ولو قال اینک طلاق یقع.

و بقول امام احمد القلانسی که یک سطر بعد در بزایه مذکور است : وسئل احمد القلانسی عن وکرامته فقال اینک یک طلاق ثم وکر ثانیاً وقال اینک دو طلاق و کذا فی الوکرة العالفة قال تطلق ثلاثاً قال شیخ الاسلام لا یقع لانه سمی العرب طلاقاً فیه بطل و الامام احمد یقول سمی الطلاق لیقع. (الفتاوی الزاویه علی هامش الهدیة ج ۳، ص ۱۴۲، و کذا فی الهدیة ج ۳، ص ۳۸۲)

و با الفاظ مذکوره شخص مذکور باطل و لغو است؟ و بر زوجه مذکوره او یک طلاق هم واقع نمیشود.

لما مر أنفأ من قول شیخ الاسلام من الزاویه والهدیة ولما صرح فی الخاتمة رجل وقصص الخصومة ابنه و بین امرأته فقالت المرأة حج ثلاث تطلیقات طهناً و هناك ثلاث قصبات صغار مما یکون للعائک بلا غزل فابان الرجل بأصبع رجله واحدة وقال لهذا طلاقک ثم وثق حتی تحاها عن اما کنها ثم قال اطمعیه الی الخاتمة لیتمسجه فی ثوبک قالوا ینبغی ان لا تطلق امرأته لانه جعل القصب طلاقاً. (عائنه علی هامش الهدیة ج ۳، ص ۳۶۲) ولما فی تمویز الابصار و غیره حیث قال وان نؤی بالنسب علی مثل

اثنی و کاتی و کذا لو حلف من عاہلہ برأ او ظہاراً او طلاقاً صحیحاً و وقع ما نواه لانه کدایة والا یدر
شیئاً او حلف الکاذباً و تعین الاثنی ای الیہ یعنی الکرامة. (رد المحتار ج ۲، ص ۵۲۶)

الجواب باسم ملهم الصواب : در صورت مذکورہ سے طلاق واقع می شود سے سنگ جہت
توضیح عدد انداختہ می شود تاکیداً در کدام عبارات کہ جہت ضربات و قصبات ذکر عدم
و قرع طلاق آمدہ بین آن و بین مسئلہ زیر بحث بنا بر دو علت فرق است.
(۱) برای توضیح عدد عرفاً ضربات استعمال نمی شود و متعلق قصبات قول اذفعہ ال
الحاکم بر آن قرینہ است کہ مراد از قصبات توضیح عدد نیست بلکہ قصبات است کہ طلاق
را گفته می شود.

(۲) در عصر حاضر در عرف مروج است کہ برای توضیح عدد طلاق سے سنگ انداختہ
می شود لذا طبق عرف انداختن سے سنگ دال است بر سے طلاق . فقط و الله سبحانه و تعالی
اعلم.

۱۹ رجب ۱۳۹۵ھ

سوال متعلق سوال گذشتہ

سوال : شما یان القاء الجمرات ثلاثہ را بر سے طلاق حمل نمودہ اید دو تن از علماء از آن
خلاف دارند تحریر ہر دوی آنان را ارسال خدمت شما یان نمودم بعد از فکر ابراز نظر دارید.
تحریر اول : در مسئلہ مذکورہ اشارہ بسوی کے شیء محسوسہ یعنی جمرات ثلاثہ است
و خبر برای ہمین اسم اشارہ است و اشیاء محسوسہ را موسوم بہ سوی (طلاق) کردہ است .
لذا کلامش لغو است .

سئل احمد القلائی عنی و کرامرأته فقال ایئک یک طلاق ثم ذکر ثانیاً و قال ایئک دو طلاق و کذا
فی الوکرة العالفة قال تطلق ثلاثاً . قال شیخ الاسلام لا یقع لانه سمی الحرب طلاقاً فیہ بطل و الامام
احمد یقول سمی الطلاق فیقع اذ . (بازایة حل الہندیہ ج ۲، ص ۱۷۲) و هكذا فی العالمگیریۃ عن الخلاصۃ
مطبوعۃ ہند (ج ۲، ص ۲۶) ولی الہامش حل قول شیخ الاسلام (فیہ بطل) و هو الاظهر .

ہندیہ از ارباب ترجیح است و پیوستہ قول راجح را اخیراً ذکر می کند چنانچہ مذکورہ
بالا است و نیز در ہامش لفظ و هو الاظهر ترجیح بطلان بر ایقاع طلاق است . لذا زوجہ
عبدالواحد همچنان در نکاح او باقی است هیچ طلاق واقع نشدہ است .

۲۲ رجب ۱۳۹۵ھ

تحریر ثانی : علاوہ ہریں کہ منطوق بر مفہوم خود برتری و رجحان دارد، مفہوم مخالف

عبارت شامیه اینست که اگر مرد بر انداختن سه عدد سنگ بسوی زن لفظی از الفاظی طلاق را صریحاً و کنایه ذکر کرد طلاق واقع میشود نه اینکه با ذکر لفظ طلاق فقط بانداختن سه عدد سنگ بدون ذکر لفظ دال بر عدد سه طلاق خواهد شد، زیرا همچنانکه برای وقوع طلاق ذکر لفظ صریح یا کنایه طلاق شرط است برای تعدد طلاق هم لفظ دال بر عدد ضروری است و انداختن سنگها از قبیل افعال است نه از جنس اقوال و الفاظ، زیرا آنکه نگفت مثل این سنگهای .
 ولو قال تلز وجهها طلقی فاشار بفلان اصابع واراد بذلك ثلاثاً تطليقاً فأنشأ بلسانه هكذا في الظهيرة أهـ (هندیة ج ۲، ص ۵۱) المعطالق هكذا مشهوراً بالأصابع المشهور وقوع بعده أي بعد ما
 اشاره اليه من الاصابع الإشارة اللغوية او بعد ما اشار به منها الإشارة المحتمية تأمل فان اشار بفلان
 فهي ثلاث او ثنتين او بواحدة فواحدة كما في الهداية قال في البحر لان هذا تشبيه بعدد ما اشار اليه وهو
 العدد المقاد كميته بالأصابع المشار اليه لان الهاء للتشبيه والكاف للتشبيه وذا الإشارة أهـ وانظر هل
 الإشارة الى غير الاصابع من المعدادات كذلك امر لا اختصاص ارادة العدد في العادة بالأصابع تأمل .
 (شامية ج ۲، ص ۲۲۷)

والظاهر ان في عرف حيارنا القاء الاحجار وغيرها كذلك لكن ان وجد لفظ الإشارة فيها،
 ولو لم يقل هكذا اي بان قال المعطالق و اشار بفلان اصابع ونوى الثلاث ولم يذ كر بلسانه فانها
 تطلق واحدة عناية أهـ قوله لفق التشبيه اي بالعدد قال القهستاني لانه كما لا يتحقق الطلاق بدون
 اللفظ لا يتحقق عند خبرونه أهـ (شامية ج ۲، ص ۲۸۸)

پس معلوم شد که مفهوم عبارت شامیه با منطوق عبارت خانیة مخالفتی ندارد.
 وسئل احمد القلاسي عن وكذا امر أنه فقال اي بك طلاق ثم وكذا أمراً وقال اي بك طلاق و
 كذا في الوكرة العالفة قال تطلق ثلاثاً قال شيخ الاسلام لا يقع لانه سمي الحرب طلاقاً فيمطل و
 الامام احمد يقول سمي الطلاق فيقع أهـ (دراية على الهدية ج ۲، ص ۱۴۲) وعبارة الهدية وفي مجموع
 العوال سئل شيخ الاسلام عن جواب امر أنه فقال دار طلاق قال لا تطلق

اگر چه لفظ قالوا که در عبارت خانیة واقع است در اصطلاح فقهاء از الفاظ تبری وعدم
 رضا است وهمچنین لفظ ینبغی اذا ضعف الفاظ ترجیح است، اما اولاً این اصطلاحی نیست
 وثانیاً صاحب خانیة که از اجل ارباب ترجیح است تولی دیگر که مخالف این روایت است
 نقل نفر موده است وثالثاً از قول شیخ الاسلام که لفظ وهو الاظهر بران نوشته شده است تانید
 آن میشود و نیز از صیغه قالوا معلوم میشود که شیخ الاسلام درین قول منفرد نیست

موافقتی هم دارد، بنا بر این روایت قابل قبول خواهد بود، البتہ دو اشکال در پیش اند.

(۱) عبارت ہندیہ کہ از مجموع النوازل نقل شدہ است قول شیخ الاسلام را در مسئلہ معبر عنہا بہ (دار طلاق) مذکور است، و حال آنکہ در خود ہندیہ بعد از چند سطر می نویسد:

ولو قال لها دار طلاق لا يقع فی جنس الاضافۃ اذا لم یولدہم الاضافۃ الیہا وقیل یقع من غیرہم
هو الاشبه لان قوله دار فی العادۃ وقوله عدس سواء ولو قال لها عدس یقع من غیرہم کذا مہنا کذا
فی البیض (ہندیہ ج ۲، ص ۶۵ مطبوعہ ہند)

شاید سبق دہم شود کہ قول شیخ الاسلام در مسئلہ دار طلاق بعدم وقوع مبنی بر عدم وجود اضافت است، و در مسئلہ ما اضافت (ای حلیمہ سونتت) موجود است.

دفعش این است کہ در مسئلہ محیط (دار طلاق) امر محسوسی بمانند ضرب موجود نیست، کہ بقول شیخ الاسلام باسم طلاق مستی گردد ولذا عدم وقوع بعلت عدم اضافت است اما در مسئلہ مجموع النوازل لفظ سنل شیخ الاسلام ہمین فعل ضرب را مفعول صیفہ امز (ہار) قرار میدہد و میگوید کہ زوج ہمین ضرب را بنام طلاق نامیدہ وزن را بداشتن آن امر کردہ است، لذا طلاق واقع نمیشود و دلیل بری عبارت بزازیہ ہست کہ در مسئلہ (وکر) کہ دران اشارہ بلفظ اینک یک طلاق موجود است اختلاف شیخ و امام قلنسی را ذکر فرمودہ است، ظاہر است کہ امر بداشتن بمانند اشارہ در مورد امر محسوس چون ضرب و وکر و القاء حجر وغیرہ میشود، البتہ وقتی کہ شی محسوس وجود نہ دارد طلاق کہ از امور معنوی است مراد گرفته خواهد شد. فلانما فاة بین الروایتین.

(۲) لو قال فی طلقی فہربا وقال اینک طلاق لا يقع ولو قال اینک طلاق یقع اہ : (ہندیہ ص ۶۵ ج ۲)

ازین عبارت بطور وضوح معلوم می شود کہ عدم وقوع در صورت اولی بعلت عدم اضافت و وقوع در صورت ثانیہ بسبب وجود اضافت یعنی تاہ خطاب است، لذا این عبارت ظاہراً باقول شیخ الاسلام و مسئلہ زیر بحث مخالفت دارد، زیرا کہ اینجا ضرب موجود است و مع ذلک مشار الیہ و مسمی باسم طلاق قرار دادہ نشدہ است.

اللہم الا ان یفرق بیہما بان قولہا طلقی سوال عن الطلاق ولیل علی ان المشار الیہ فی قولہ اینک طلاق هو الطلاق چون العروہ بلان السؤال معاد فی الجواب کما فی قواعد الاضافۃ لوقوع علیس بمجرد اضافۃ الطلاق الیہا بل بہ ولانہ مسمی الطلاق الذی تضمینہ السؤال طلاقاً لا غیر الطلاق طلاقاً و

بهلا يظهر الجواب على مسألة الحائض فان زوجها ايهما قالها المهر المأخوذ ثلاث تطليقات فهذا لان الطلاق ليس متبوعاً في مكان فسد.

خلاصه جواب آنکه چون در مسئله مورد بحث جمرات محسوسه موجود هستند، وسؤال از طلاق هم وجود ندارد، و اشاره در اصل وضع برائی امر محسوس است، و اگر بسوی امر غیر محسوس اشاره می کنند آنرا مبالغه و ادعاء بمنزله محسوس قرار می دهند کما هو مقرر فی علم المعانی، اما چون امر محسوس قابل اشاره موجود است عدول از معنی وصفی اسم اشاره خلاف ظاهر است بناء بری طلاق واقع نخواهد شد، و محل قول علامه شامی رحمه الله تعالی ولم يذكر لفظاً لا صريحاً ولا كناية این است: (ولم يذكر لفظاً موقعاً ودر مسئله ماذکر لفظ) (سون) بعله اشاره بسوی جمرات علی وجه الايقاع نیست، و زیادت این قید ضروری است زیرا که ذکر هر لفظ برای ايقاع نیست (کما تشهد له فروع كثيرة مذکوره فی کتب الفقه هذا ما ادرى اليه فهمي القصور والعلم عند الله العليم الخبير) چون مسئله حامل اهمیت فوق العاده است از مواضع قابل اطمینان استفسار فرمایند اقول قولی هذا واستغفر الله العظيم.

۲۹/رجب ۱۳۹۵ هـ

الجواب باسم ملهم الصواب: در هر دو تحریر فوق الذکر جهت بی توجهی به عبارات فقهاء مغالطه شده که ذیلاً تنقیح بر هر دو عبارت و توضیح با عبارات فقهاء کرام تقدیم شود. **تنقیح تحریر اول:** (۱) **قوله:** هندیة از ارباب ترجیح است:

اقول: هندیة اسم کدام مصنفی نیست که از ارباب ترجیح باشد نیز این تصنیف کدام فرد واحد نیست که در ارباب ترجیح محسوب شود آنرا یک جماعت علماء تحریر نموده اند پس کدام کدام را در ارباب ترجیح محسوب میکنید؟ نیز کسی از مصنفین هندیة در زمره ارباب ترجیح نگذشته اگر کسی آنان را در ارباب ترجیح شمرده باشد توجیه ننماید.

(۲) **قوله:** وپیوسته قول راجح را اخیراً ذکر می کند چنانچه مذکوره بالاست.

اقول: عبارت کامل عالمگیریه قرار ذیل است:

وفي مجموع النوازل سئل شيخ الاسلام عن ضرب امرأته فقال دار طلاق قال لا تطلق وسئل الامام احمد القلاسي رحمه الله عن كوا امرأته وقال اينك طلاق ثم وكها ثانياً وقال اينك دو طلاق وكذا القلاسي قال تطلق ثلاثاً فشيخ الاسلام يقول سمي الحرب طلاقاً فيمطل والامام احمد يقول سمي الطلاق فبيع أه. (معدية ج ۳، ص ۳۸۶)

در عبارات فوق در قدم اول قول احمد رحمه الله تعالى مذکور است پس قول شیخ الاسلام رحمه الله تعالى در آخر با دوم قول احمد مع وجه ذکر شده لذا اگر قول آخر مفتی به آورده شود باز هم قول احمد رحمه الله تعالى باشد نی قول شیخ الاسلام رحمه الله تعالى قول شیخ الاسلام رحمه الله تعالى را در وسط آورد چرا که طبق اصول فتوی این قول مفتی به نیست نیز قول احمد رحمه الله تعالى راجع وجه موخر نمودن دلیل ترجیح آن است.

(۳) **قوله:** و نیز در هامش لفظ وهو الاظهر ترجیح بطلان بر ایقاع طلاق است.

اقول: این محشی کی ها است وجه دلیل است بر اصحاب ترجیح بودن آن.

تنقیح تحریر ثانی: (۱) **قوله:** ازین عبارت بطور وضوح معلوم میشود که عدم وقوع در صورت اولی بعلت عدم اضافت و وقوع در صورت ثانیه بسبب وجود اضافت یعنی تاء خطاب است.

اقول: عبارت مذکوره واقعاً بر همین فرق مبنی است مگر در شامیه تصریح شده که بر قول مفتی به فرق اضافت و عدم اضافت غیر معتبر است.

(۲) **قوله:** قولها طلقنی سؤال عن الطلاق الخ

اقول: وقتیکه سوال عن الطلاق خانم برای تعین مرجع قرینه است پس نیت شوهر چرا برای تعین مرجع کافی نباشد؟ در حالیکه در مراد متکلم نسبت به قرینه خارجی نیت را زیات دخل است اگر متکلم از نیت انکار ورزد عرف او را تکذیب می کند پس انکار او را اعتبار داده نشود در صورت زیر بحث دلالة الحال نیت و عرف همه بر ایقاع متفق اند.

(۳) بالفرض اگر قول شیخ الاسلام گرفته شود پس مابه الفرق آنست که قبلاً در جواب سوال تحریر نمودیم.

(۴) بین مسئله زیر بحث و مسئله ضرب یک فرق اینست وقتیکه از کسی کدام چیز طلب شود و آن چیز دادادن منظور او نباشد بگوید آنرا نزد خود بگیر چیز مطلوب من بایده مطلوب این نیست به خلاف احجار و جمرات که عرفاً جهت رد مطالبه وضع نشده.

(۵) در مقاماتیکه طلاق به ذریعه احجار و جمرات مطلوب باشد پس در آنجا صورت طلاق چگونه است؟ طبق جوابات مذکور احیاناً در بلوچستان طلاق واقع نمیشود آئنده هم طلاق واقع نمیشود. فقط و الله سبحانه و تعالی اعلم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَمَا تَرْفَعِي إِلَّا يَأْمُرُ عَلَيْكَ نَزْلُكَ وَإِلَيْهِ أَنتِ﴾

التفريق بين التقييد والتعليق

• در یک مسئلہ طلاق اکابر مفتیان اختلاف دارند آن جوابات بالاخرہ برای فیصلہ با تمام جوابات در خدمت حضرت مؤلف رحمہ اللہ تعالیٰ تقدیم نمودہ شد باوجود نوعی نظر عمیق او این اختلاف را جنین بہ پایان رساند کہ بر اختلاف نقطہ آخر نہادہ شد آن چیست ؟

• تعریف قیید و تعلیق و فرق بین احکام آنها .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

التفريق بين التقييد والتعليق

فرق بين تقييد وتعليق

یک مسئلہ طلاق بین مفتیان کرام مختلف فیہاست فتاویٰ ہمہ مفتیان کرام را در خدمت مؤلف دامت برکاتہم ارسال نمودیم تا ہمہ را مطالعہ و نظر خویش را بر آن ابراز دارند و مایان را ممنون سازند.

سوال : کسی باخانم دوم خویش جهت ناگواری خانم اول نکاح کرد متولیان منکوحہ ثانیہ تحریر ذیل را بہ شکل وثیقہ دادند.

من مسمی امیراحمد ولد فلان از قوم فلان اعتراف میکنم کہ مسماة غلام سہارہ (منکوحہ اولی) دختر مولوی محمدرمضان را در محضر شواہد مسلمان سہ طلاق میدہم حقوق ازدواجی او را بر خود حرام میگردانم بشرطیکہ مسماة غلام سہارہ را غلام سکینہ دختر غلام حسین (منکوحہ ثانیہ) را تاحین حیات بہ خانہ خویش بردہ آباد کند یا با او (با غلام سہارہ منکوحہ اولی گذران زوجیت بابر خود درست کند.

العبد امیراحمد. شاهد شماره (۱) شاهد شماره (۲)

آیا بعد ازین تحریر با منکوحه اولی شوهر حق از دواجی را دارد یا نه ؟ اگر یک مرتبه یمین منحل شود آیا بعد از تجدید نکاح یمین باقی می ماند در این جواب نظریات اهل علم مختلف است مفتیان کرام ازین قریه اند نمی توانیم بر فتوی یک مفتی عمل نموده و فتوی دوم را بگذاریم لذا بعد از تقدیم این فتاوی شما جناب تحقیق نموده حکم صادر نمایند : **لله لا یطیع آخر المخیرون**

خلاصه فتوی شماره (۱) : صورت تحلیل منکوحه اولی این است که خانم را یک طلاق رجعی یا بائن بدهد بعد از مرور عدت زوج اولی پس او را به خانه خویش بیاورد یمین منحل شود و سه طلاق لغو گردد بعد از آن تجدید نکاح کند.

محمد نور : صدر مدرس مدرسه سراج العلوم سرگودها

چنانچه تحریر کننده وثیقه بر این فتوی عمل کند با منکوحه اولی بسر برد و ثانیه غیر آبا داست متولیان منکوحه ثانیه بدیگر مفتی ها رجوع نمودند جوابات ذیل موصول شد.

خلاصه فتوی شماره (۲) :

در این صورت بکدام شرط که سه طلاق معلق نموده شده آن شرط چنین است که در حالت غیر منکوحه بودن در وقوع نیاید آن را به خانه برده آباد کند یا با آن بر خورد نیک زوجیت را آغاز کند این شرط تنها در آنصورت درست است وقتیکه مسماة غلام سهاره در نکاح او باشد او را طلاق بائن یا رجعی دهد و او از نکاح بر آید پس بار دوم باز گردانیدن او به خانه و گذران زوجیت با او از کجا آمد ؟ لذا اگر اولاً او را طلاق بائن دهد ثانیه را بعد از منکوحه شدن پس در خانه خویش آباد کند چونکه هنوز تعلیق طلاق موجود است منحل نشده لذا باوقوع شرط سه طلاق واقع می شود و حرمت مغلظه ثابت می شود. در این مورد خیلی فکر کردم اما تدبیری بنظم نرسید که موافق قوانین فقهی باشد و از حرمت مغلظه محفوظ باشد که او منکوحه اولی را در خانه آباد کند.

سیاح الدین

مفتی مدرسه اشاعة العلوم جامع مسجد فیصل آباد

خلاصه فتوی (۳) : چونکه از طرف شوهر شرط بود " تادم حیات " این لفظ موجود بود پس بعد از نکاح هم حین حیات باقی است و طلاق واقع شد آن حیل که (اولاً طلاق دهد بعد

از مرور عدت در خانه آباد کند پس تجدید نکاح کند) در اینصورت درست است و فتیکه قصه یک وقت باشد در اینجا لفظ تاحین حیات آمده که در سه سخن یک سخن هم موجود شود طلاق واقع میشود.

جمیل احمد تھانوی / مفتی جامعہ اشرفیہ گنبد نبلی لاہور

فتویٰ شمارہ (۴) ہامہ تعالیٰ : الحمد للہ وکلی وسلام علی عبادۃ اللہ علیہ الصلوٰۃ والسلام
عالم الانبیاء وعلیٰ آلہ واصحابہ الہیۃ الطیبیۃ.

اما بعد ! بندہ فقیر مسودہ شما را با وثیقہ و فتاویٰ علماء متعدد با عمق نظر مطالعہ نمود نزد فقیر نظر مفتی جمیل احمد صاحب درست و مطابق قواعد فقہیہ است نظر مفتی سیاح الدین صاحب ہم بہ آن قریب تر است کہ مآل و مرجع ہر دو متحد است حیلہ را کہ مدرس سراج العلوم سرگودہ تحریر نمودہ بی محل و غیر مفید است، تحریر مدلل حسب الفہم عرض میشود.
علامہ ابن عابدین در رسالہ خویش در رسالہ ۱۳ ص ۲۹۵ تحریر فرمودہ :

۱ - اعلم ان المحالف علی شیء لا بد ان يكون له في الاقدام علی الميمین غرض ثم ان فُلک الغرض قد يكون نفس الفعل الذي ساء لمعل لا ادخل الدار وقد يكون فُلک الفعل لم يسمي مع شيء آخر مثل لا اشتریه بعشر قال لفعل هو عدل الشر ام بعشر قالو الغرض عدم الشر ام بها وعما فوقها لانه مستقص فمراده الشر ام عا حونها وقد يكون الغرض امرأ خارجاً عن الفعل المسمى ولا يكون المسمى مراداً أصلاً مثل لا اضع قدی فی دار فلان فان الفعل المحلوف عليه هو عدم وضع القدم والغرض المنع من الدخول مطلقاً والمسمى غير مراد محلي لو وضع قدمه ولم يدخل لم يحنف.

۲ - ان البر لا يتحقق الا بتحقق الغرض لصار حصول الغرض شرطاً للبر ومن المعلوم ان الحنفی لغرض البر والحنفی لا يتحقق الا بما يفوت الغرض وهو عدم الفعل المحلوف عليه اثباتاً او نفياً.

۳ - فلی لا ادخل انما يتحقق الحنفی بالدخول وفي لا ادخل بن بعدة فاذا تحقق الفعل الذي هو شرط الحنفی وفات به الغرض فقد فات شرط البر من کل وجه فتتحقق الحنفی المطلق المترتب عليه حکمة منه لزوم كفارة لو لمحوها لتحقق شرطه وهو وجود الفعل الميوت للفرض.

۴ لان شرط الحنفی الکامل هو وجود الفعل مع فوات الغرض.

وفتیکہ وثیقہ های تحریر شدہ با این قواعد سردادہ شود وثیقہ کاملاً فہمیدہ شود اگر کہ تا کیم در وقت نکاح ثانی منکوحہ اول را بہ خانہ بیاورد وحلف بردارد از اداء حقوق زوجیت

با او اداء کند و سوگند کند بر تعلیق وقوع طلاقات ثلاث بر منکوحه اولی اما مقصد اصلی ار عدم شرکت زوجه اولی است بازوجه ثانیہ در حقوق پس جهت مطمئن ساختن زوجه اولی تحریر بدارد اما آوردن مرد زن را به خانه جهت ادای حقوق زوجیت است و ظاهر است کہ فوات غرض یعنی اشتراک فی حقوق الزوجیہ (آوردن به خانه) و دور بودن از حقوق زوجیت بتقدیر وجود زوجه ثانیہ لازم است بنا بر این وقتیکہ زوج بازوجه اولی در موجودیت زوجه ثانیہ بطور تعلق زوجیت پرچار کند در آن وقت در فعل با وجود محلوف علیہ فوات غرض ہم موجود شد و حنث متحقق شدہ بر زوجه اولی طلاقات ثلاثہ عائد شد وقتیکہ تعین شد کہ مراد از خانه خالف تنها ورود است پس در تحریر تخریج شدہ فکر در کارست و بی محل شدن این حیلہ واضح است . والله سہمانہ و تعالی اعلم .

حررہ الفقیر عطاء محمد علی عہ

از جامع مسجد چودھوان ضلع دیوبند اسماعیل خان

۱۲ / رجب المرجب ۱۳۸۷ ہجری

فتویٰ شمارہ (۵) : نزد ما مسماۃ غلام سہارہ را بہ شکل زوجیت با خود در حیات نگاہ داشتن ہیچ صورت ندارد ہر وقتیکہ آنرا در موجودیت زوجه ثانیہ بیاورد آنرا مطلقہ بانہ گردانند ، بار دوم تجدید نکاح کند در انصورت شرط ہم متحقق میشود و خانم بر او بہ سہ سنگ حرام شود . فقط و اللہ سبحانہ و تعالی اعلم .

محمد عبد اللہ / مفتی خیر المدارس ملتان

فتویٰ شمارہ (۶) : حامداً و مُصَلِّیاً

نزد ما ہم فتویٰ مفتی جمیل احمد صاحب ومؤئدین ان درست است کہ آباد نمودن غلام سہارہ را در حیات زوجه ثانیہ ہیچ شکل نباشد چونکہ در شرط زوج لفظ حین حیات جود است کہ در آن ہیچ امکان باقی نیست . فقط . والله سہمانہ و تعالی اعلم بالصواب و علیہ التمر و اکمل

محمد وجیہ مظفریہ

مدرس مدرسۃ دار العلوم دہلی اللہ یار

الجواب صحیح : ظفر احمد عثمانی عفی عنہ ۳۰ / ذی القعدہ ۱۳۸۸ھ

جواب : ۷ : از مولانا مفتی محمد شفیع صاحب دارالعلوم کراچی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الجواب : اقول وبالله التوفیق ومنه الشیخ الحداد الطواب

در نظر من فتویٰ مولانا نور محمد درست تر است کدام اشکال که بر آن از فتویٰ مولانا سیاح الدین وارد میشود آن ازینجا مرتفع شود وقتیکه با اسم کسی کدام صفت ذکر شود پس طبق قواعد اصول در اکثر احکام آن صفت باشد معامله با ذات آن شخص می باشد در عبارت فوق تعلیق طلاق بر نام غلام سهاره منکوحه بودن او یک صفت است بر آن صفت مدار احکام در اینجا نیست بلکه با اسم و ذات اوست ازینجا وقتیکه او را بعد از طلاق باین به خانه خویش بیاورد اگر که او هنوز زوجه او هم نیست اما شرط تعلیق تکمیل شده است چرا که شرط تعلیق به حرف تردید یکی در دو چیز باشد یا او را در خانه سکونت دادن یا با او تعلق ازدواجی نمودن در صورت مذکوره اگر که بر خورد زوجیت حرام است اما اول مدار تعلیق آن حلال و حرام نبود بر نفس بر خورد زوجیت متحقق شد ثانیاً شق اول آن اینست که در خانه آباد نمودن بعد از قطع تعلق زوجیت بشکل جائز است لذا آن اشکال مرتفع شد و فتویٰ جمیل احمد تھانوی صاحب که در آن اشکال با حین حیات جهت مقید بودن شده است آن هم بعد از فکر ساقط می گردد چرا که در تعلیق در مدت وقوع طلاق توسیع آمد که در حین حیات زوجه ثانیه هر گاه که این واقعه پیش آید که زوجه اولی را با خویش بگیرد بر زوجه اولی سه طلاق واقع می شود اما با یک مرتبه واقع شدن تعلیق طلاق از بین رود و باین منحل می شود بعد از تجدید نکاح بار دوم جهت تعلیق اول کدام نوع طلاق واقع نمیشود چرا که در مدت تعلیق مذکور توسیع آمد برای مرآت نیست یعنی چنین نیست که تادم حیات او هر چند مرتبه که او را به نکاح بگیرد طلاق می شود.

كما استفاد من كلام العالم المكيبة نقلاً عن الجوهرة، ان قال لها اطلقيني شئت فقلها ان تطلقها في المجلس وبعدها ولها المضي مرة واحدة وكذا قوله مني ما شئت واذا ما شئت ولو قال كلما شئت كان فلتكلمها ابداً حتى يقع ثلاث (عالمگیریة فصل المصیفة ص ۷۷ ج ۲)

عبارت مذکوره آشکارا نمود که در تعلیقات و غیره توسیع وقت و زمانه جدا باشد و مرة بعد مرة در یکی بعد دیگری توسیع جدا است که آن از لفظ کما یا از کلمه هم مثل آن

حاصل شود و در تعلیق فوق چنین کدام کلمه موجود نیست که در آن مفهوم اجازه و وسعت مره بعد مره آمده باشد ازینجا زوجه اول را در خانه خویش آباد کند تعلیق به پایان رسد این آبادی اگر بعد از طلاق بائن است در وقت وقوع شرط آن محل طلاق موجود نیست پس سه طلاق واقع نمیشود و بعد از نکاح جدید تعلیق طلاق به پایان رسد پس بار دیگر کدام طلاق عائد نمیکرد. و الله سبحانه و تعالی اعلم.

محمد شفیع رضا الله

دارالعلوم کراچی: ۱۳/ ذی الحجہ ۱۴۰۸ھ

قبل از آن مفتی محمد شفیع صاحب سرگودھا و فرزندش نائب مفتی احمد سعید صاحب اولاً این حیلہ را مفید پنداشته بودند بعد از ارسال فتوی مفتیان مذکور از قولش رجوع کرد و ثانید آنانرا نمود.

الجواب ومنه الصدق والصواب: القول وبأنه العولی وبینه ازمة التحلیق مستفتیاً پسبحانك لا علم لنا إلا ما علمتنا انك انت العلیم الحکم.

اگر محررین توجه نمایند که در وثیقہ محرره تعلیق بالشرط نیست بلکه تقیید بالشرط است پس نوبت به این قدر بحث طویل نمی رسید در صورت مقید نمودن طلاق بالشرط طلاق منجزاً واقع میشود، و شرط باطل میشود.

قال فی التذویر و ما لا یبطل بالشرط الفاسد القرض و الهبة و الصدقة و النکاح و الطلاق ولی العلائیه یصح (الی ان قال) و یبطل الشرط و فی الشامیه (قوله و الطلاق) کطلعتک علی ان لا تزوجی غیری بمر. (رد المحتار ج ۳ ص ۲۵۵، کتاب البیوع) و ایضاً فی الطلاق منها معزاً الی البحر و لو قال انت الی عن دخولک الدار ان قبلک یقع و الا فلا، لانه استعمال الدعول استعمال الاعراض فکان الشرط قبول العوض لا وجوده كما لو قال انت طالق علی ان تعطین الف درهم اه (رد المحتار ج ۲، ص ۴۲، کتاب الطلاق)

چونکہ (علی) برای عوض هم استعمال میشود لذا طلاق موقوف است بر قبول زوجه كما هو شان الاعراض در غیر آن محض تقیید مانع تنجیز نیست.

فرق تقیید و تعلیق را عنایہ چنین تحریر نموده :

تحمید (قوله و الا براء) مثلاً تعلیق بالشرط و ان کان لا یحتمل التعلیق به) امها متغایر ان لغطاً و معنی اقالها

فهو ان التقييد بالشرط لا يستعمل فيه لفظ الشرط صريحاً (أي اداة الشرط ان و احواسها كما سيحى) و
التعليق به يستعمل فيه ذلك و اما معنى فلان فى التقييد به المحكم فله على الحال على عزيمة ان يزول ان لم
يوجد الشرط و فى التعليق به المحكم غير فله على الحال و هو بعزيمة ان يثبت عند وجود الشرط. (عداية مع
الفتح ج ۳ ص ۳۳ باب الصلح فى الدفن)

و فى بوع الشامية قبل باب العرف تحذف عنوان (ما يبطل بالشرط الفاسد و لا يصح تعليقه به) و
التعليق ربط حصول مضمون جملة بمحصول مضمون جملة أخرى و تقدم الكلام عليه فى كتاب الطلاق و
مقال الشرط الفاسد بعثك بشرط كذا و مقال التعليق بعثك ان رضى فلان و فى حاشية الاشباه
للمعوى عن قواعد الزركشى الفرق بين التعليق و الشرط ان التعليق داخل فى اصل الفعل بأن و نحوها و
الشرط ما جزم بأصل الفعل او يقال التعليق ترتيب امر لم يوجد على امر لم يوجد بأن او اهدى احواسها
و الشرط التزام امر لم يوجد على امر لم يوجد بصيغة مخصوصة (رد المحتار ج ۳ ص ۲۴۷)

وفى (قوله المبيع) صورة المبيع بالشرط قوله بعته بشرط استعداده شهراً و تعليقه بالشرط كقوله
بعته ان كان يد حاضراً (رد المحتار ج ۳ ص ۲۴۷) وفى (قوله كهذا الولد مسمى ان رضيت امرأتى) تابع المهر
فى ذلك مع انه فى المهر اعترض على العيى مراراً بأن الكلام فى الشرط الفاسد لا فى التعليق فالاولى قول
المهر بشرط رضا زوجتى. (رد المحتار ج ۳ ص ۲۴۷) وفى مدعة الخالق (قوله بأن قال لامته المسمى ولدت هذا
الولد مسمى ان رضيت امرأتى بذلك) فيه ان هذا من التعليق وليس الكلام فيه و مغلته فى المهر بأن قال
لامته بعد ما ولدت هذا الولد مسمى بشرط رضا زوجتى أه. و بعد اسطر (قوله بأن قال ان وجدت بالمبيع
عيباً اردت عليك ان شاء فلان) فيه ان هذا من التعليق فكان عليه ان يقول بشرط ان يرضى فلان. (المهر
الرائى ج ۳ ص ۱۱۰)

در نظر بنده در مقام دوم شامی نیز آمده بود که باوجود تلاش فعلاً آنرا نیافتم اما کاملاً می
دانم که تعلیق با اداة شرط می باشد و تقیید بالفظ شرط یعنی ماده . ش . ر . ط یا با لفظ
(على) می باشد تقیید بودن بالفظ شرط کاملاً ظاهر است مانندیکه تعریف در شرط (بصیغه
مخصوصه) و در تمثیل (بشرط کذا) یا این الفاظ واضح است این چنین لفظ . على . هم برای
تقیید بالشرط می باشد مانندیکه ابن عابدین رحمه الله تعالى در (ما يبطل بالشرط الفاسد
وما يبطل به) تمام اشله تقیید الطلاق بالشرط در فوق ذکر نموده این چنین صاحب هدایه
در تقیید الابراء و تعلیقه با دیگر مصنفین در جزیات که . على . در آن است آنرا تقیید در

آنکہ آدلة شرط است آنرا تعلیق قرار داده اند نیز (علی) در حقیقت برای التزام می باشد. (کما حققه ابن عابدین فی کتاب الطلاق) تقیید می باشد (و قد مر فی تعریفه من انه التزام امر - الخ) در تعلیق التزام نیست بلکه در آن ترتیب امر علی آخر باداة الشرط است (کما مر من تعریفه) پس اگر کدام مصنف بر چنین جزیه اطلاق تعلیق را کرده باشد که در آن تعلیق بعلی است این اطلاق مجازاً یا مسامحة است.

کما قال فی الشامیة تحسب (قوله إلا اذا كان الشرط معارفاً) والمراد بالتعلیق المذكور التعلیق بالشرط فان لم يطلقون عليه لفظ التعلیق تأمل (رد المحتار ج ۳ ص ۲۶۰)

باز هم این اشکال باقی است که در (التطابق علی ان دخل الدار) طلاق چگونه معلق بر دخول است؟ برای حل این مسئله فرصت نیافتم وبا مسئله زیر بحث هم تعلق ندارد اما بگویم اگر این روایت امام صاحب باشد که بنده آنرا تحقیق نکرد ممکن کدام توجیه عمیق آنرا امام صاحب درک نموده باشد که تا آنجا ماسانی نموده نتوانیم واگر صرف قول فقهاء باشد حجت پنداشته نمیشود بالخصوص وقتی که در این ایام کدام توجیه آن عن ممکن نباشد مانندیکه علامه ابن عابدین رحمه الله میفرماید :

وقد سئل عن هذه الفروع الثلاثة (أي على ان تدخل وعلى دخولك وعلى ان تعطين) في البحر للمهر يد فرقاً ونقل كلامه في المهر وسكت عليه ونقل في البد المنطلي عن شرح اللباب الفرق (أي قوله) لكن لم يظهر الفرق فيما نحن فيه كما قاله ح (رد المحتار ج ۳ ص ۲۶۰)

بعد از آن در چند مقدمات علامه شامی رحمه الله کوشش نمود که فرق را بیان کند اولاً شخصاً فرمود (هذا غاية ما ظهر من الفرق والله تعالى اعلم) که اشاره است بسوی ضعف بعداً علامه رافعی رحمه الله در التحریر المختار بر آن اشکال وارد نموده شارح رحمه الله توجیه فرق را ساقط نموده ثانیاً اگر این فرق تسلیم شود باز هم اصل اشکال باقی است مدار فرق بر این است که در اینجا (علی) برای تعلیق است در حالیکه همین اعتراض است که (علی) برای تقیید است نه برای تعلیق البته غیر مفید بودن قید قرینه است که (علی) مجازاً برای تعلیق است اما در صورت زیر بحث مجازاً هم برای تعلیق نیست که توضیح آن بیاید.

بهر کیف این بحث متعلق است با لفظ (علی) در وثیقه تصریح لفظ شرط آمده که در آن هیچ احتمال تعلیق نیست این الفاظ دایم برای تقیید می آید نه برای تعلیق حتی نیت شوهر

را ہم در آن دخل نیست چرا که الفاظ متذکرہ محتمل وثیقہ تعلیق نیست بلکه متعین برای تقیید می باشد اگر کہ فقہاء اداۃ شرط (اَنْ وَاِلهَا) را ضرور قرار نداده اند و در تعریف تعلیق قید ان و اخواتها عمومی و اکثری می باشد نہ احترازی در بعض صورتها اگر آمدہ ہر آنہ در آنجا لفظ دال علی حقیقۃ التعلیق (ای توثیق امر علی آخر) موجود است بہ خلاف صورت وثیقہ کہ در آن هیچ لفظ دلالت بہ ترتیب نمیکند برای تقیید صراحۃ لفظ (مشروط) و بہ شرطیکہ آمدہ پس لفظ (حرام نمودن) ظاہراً تنجیز و محتمل و وعدہ است کہ ہر دو منافی تعلیق است کما لا یخفی، اگر این الفاظ با اداۃ شرط ہم ذکر شود باز ہم مفید تعلیق نیست پس اگر کسی خانم خویش را گفت: (اگر داخل خانہ شدی طلاق شدی دہم) یا گفت (ان دخلت الدار اطلقک) آیا مثبت تعلیق بودن این الفاظ چنین امر بدیہی نیست کہ ذوق سلیم بر تسلیم نمودن آن مکلف است کہ قطعاً حق انکار نداشته است باز ہم ب شکل فرض محال احتمال تعلیق تسلیم نمودہ شود کہ نیت زوج را اعتبار نیست چرا کہ در خلاف ظاہر نیت خالف را در نفع او اعتبار دادہ نمیشود.

خلاصہ اینکه در صورت مذکور در صورت تحریر وثیقہ طلاق مغلظ واقع می شود اما اگر در وثیقہ عوض تقیید تعلیق باشد پس تحریر مولانا سیاح الدین صاحب درست است در نظر بندہ (خانہ برو) (آن را آباد کن) عرفاً برای ہمین مفہوم متعین شدہ است کہ آنرا بصورت نکاح آباد کن بر آن بر تقیید تحریر مفتی محمد شفیع رحمہ اللہ نا کافی نباشد چرا این بحث در اینجا مفید نیست کہ حکم نمودن است بر منکوحہ صفت یا بر اسم ذات بر نوعیت مسئلہ فرقی نیفتد کہ مراد ازین مقید بالنکاح است اما بین گذارہ زوجیت و آباد نمودن بصورت نکاح عموم خصوص من وجہ است و هو ظاہر جدّاً علاوہ ازین در محاورات عامہ آوردن الفاظ مترادفہ محض برای تاکید با حرف تردید متعارف است مثلاً گفتہ شود اگر او را زدم یا دشنام دادم برای تو ہین و بی حرمتی می آید در آوردن جملہ های آخر حرف تردید کدام فرقی وارد نمیشود: (الا ان یتمحل فی التفرقة غایۃ التحمل).

بر تقریر آخری جمیل احمد صاحب تبصرہ مفتی محمد شفیع رحمہ اللہ کہ تحت نصرب اکثر علماء قرار داشت بدیہی الصواب و واجب القبول است.

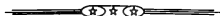
بر کیفیت در وثیقہ بصورت تقیید فوراً و بصورت تعلیق منکوحہ از دخول خانہ اگر کہ

طلاق بعد از تجدید نکاح صورت میگیرد طلاق مغلظ واقع میشود که بعداً هیچ صورت نکاح با این خانم باقی نمی باشد بعضی حضرات بعد از تحلیل مشوره داده اند بر نکاح اما فعلی کی مورد لعنت است چگونه بر آن مشوره داده میشود ، اگر که فقهاء کرام بشرط اضرار تحلیل را جواز داده اند اما در عصر حاضر عوض اضرار اشتهار استعمال می شود .
پس بنا به قاعده المعروف کالمشروط این نکاح باطل است به شرط تحلیل که مکروه تحریمی است .

فقط و هذا ما جاء في فهم هذا الحقير والعلم عند الله اللطيف الخبير .

رشید احمد عفا الله عنه

سلخ جمادی الاولی ۱۳۷۹ھ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجلة البحوث
في الفقه الإسلامي
الاسلامية

رئاسة ادارات: لبحوث العلمية والافتاء والدعوة والدراسة

رئيس التحرير
عبدالله الصالح

الإشراف الفنى
جمال النخري

المجلد الأول العدد الثالث

سنة ١٣٩٧ هـ

الرياض - المملكة العربية السعودية

فی الطلاق

بخدمت	عبد العزیز بن محمد بن بہار
فہم	عبد بن سلیمان بن منیع
فہم	محمد بن عسودہ
فہم	عثمان الصالح
اشرف علی قلم	بہار الخیری
	عبدانہ البغدادی
	محمد بن جلال بن الہامین

تقریرات برائے مولانا محمد تقی عثمانی صاحب
 دہلی دکن و لاہور و کراچی و ممبئی و بنارس
 سرحد و سیالکوٹ و پشاور و کابل
 اشرف علی قلم : ۲۵۰
 ۲۲۹۹۷
 مطبعہ اسلامیہ دہلی

تشكلت هيئة كبار العلماء بموجب الأمر الملكي رقم لـ ١٣٧ في
١٣٩١.٧.٨ هـ لتقوم بمزاولة الأعمال الآتية:

١ - إبداء الرأي فيما يحال إليها من ولي الأمر من أجل بحث
وتكوين الرأي المستند إلى الأدلة الشرعية فيه .

ب - التوصية في القضايا الدينية المتعلقة بقرير أحكام عامة
ليترشد بها ولي الأمر وذلك بناء على بحوث يجري
تهيتها وإعدادها للهيئة .

لم صدر الأمر الملكي رقم لـ ١٣٨ في ١٣٩١.٧.٨ هـ بتعين أصحاب المعالي والسما
والفضيلة الآتية أسماؤهم أعضاء فيها على أن تكون رئاسة الدورات بالتعاقب بين عم
من أكبر أعضاء الهيئة منا ولقبها يلي أسماء الأعضاء .

- ١ - الشيخ عبد العزيز بن باز
- ٢ - الشيخ عبدالله بن حميد
- ٣ - الشيخ محمد الأمين الشنيطي
- ٤ - الشيخ سليمان بن عيد
- ٥ - الشيخ عبدالله عياط
- ٦ - الشيخ محمد المحرکان
- ٧ - الشيخ ابراهيم بن محمد آل الشيخ
- ٨ - الشيخ عبد الرزاق عطيي
- ٩ - الشيخ عبد العزيز بن صالح
- ١٠ - الشيخ صالح بن حصون
- ١١ - الشيخ محمد بن جبر
- ١٢ - الشيخ عبد المجيد حسن
- ١٣ - الشيخ راشد بن حنين
- ١٤ - الشيخ صالح بن لحيدان
- ١٥ - الشيخ محضار عقيل
- ١٦ - الشيخ عبدالله بن خديان
- ١٧ - الشيخ عبدالله بن منيع .

المحمد لله رب العالمين ، والفصالة والسلام على رسوله محمد وآله وبعد :
 فقد عرض على مجلس هيئة كبار العلماء مسألة : حكم الطلاق الثلاث بلفظ واحد ،
 وبناء عليه أعدت اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء ، بحثاً في الموضوع ونصه :

وحدّه، وبعد : فبناء على ما قرره مجلس هيئة كبار العلماء، في دورته الثالثة
 المنعقدة في شهر ربيع الثاني، عام ١٣٩٣ هـ من البحث في الدورة الرابعة
 عن حكم الطلاق الثلاث بلفظ واحد. وبناء على ما تقتضيه لائحة عمل الهيئة، من قيام اللجنة
 الدائمة للبحوث والإفتاء بإعداد بحث علمي عن المسألة التي تقرر عرضها على الهيئة. قامت
 اللجنة الدائمة بإعداد بحث في مسألة الطلاق الثلاث بلفظ واحد ، اشتمل على ما يلي :

- ١ - حكم الإقدام على جمع الطلاق الثلاث بلفظ واحد ، مع الأدلة ومناقشتها .
- ٢ - ما يترتب على إيقاع الطلاق ثلاثاً بلفظ واحد ، مع الأدلة ومناقشتها .

وبالله التوفيق . . وصل الله على محمد وعلى آله وصحبه وسلم ،

حُكْمُ الطَّلَاقِ الثَّلَاثِ لِفَيْضِ أَهْلِ

وَفَضْلُ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ

فتوى كبار العلماء والمحققين

للسئلة الأولى حكم الاقدام على جمع الثلاث بكلمة واحدة وفيه قولان

القول الأول إنه محرم، وهو طلع الحنفية والمالكية. وإحدى الروايتين عن أحمد. وتقول شيخ الاسلام وابن القيم . . . أما المذهب الحنفي، فقال الحكاشاني في الكلام على طلاق البتة (١) : ولما قلبي يرجع إلى العدد فهو إيقاع الثلاث أو التثنية في طهر واحد لا يجمع فيه . سواء كان على الجمع : بلن أرفع الثلاث جملة واحدة، أو على التفريق واحدة بعد واحدة، بعد أن كان الكل في طهر واحد . وهذا قول أصحابنا ... ولنا الكتاب والسنة والمقول :

أمر الكتاب لقوله عز وجل (تَقُولُونَهَا لَعْنَةُ رَبِّهِمْ) (٢) أي في أطهار عدسين . وهو الثلاث في ثلاثة أطهار كلها فسه رسول الله - صلى الله عليه وسلم - على ما ذكرنا فيما تقدم أمر بالتفريق، والأمر بالتفريق يكون نياً عن الجمع ، ثم إن كان الأمر أمر إيجاب . كان نياً عن ضده وهو الجمع نهي تحريم . وإن كان أمر نهي ، كان نياً عن ضده . وهو الجمع نهي نهي . وكل ذلك حجة على المخالف . لأن الأول يدل على التحريم ، والآخر يدل على الكرامة ، وهو لا يقول بشي . من ذلك .

(١) جامع المسئع في ترتيب الفروع ١٢/٢ وما بها .

(٢) الآية الكريمة من سورة الطلاق . ١ .

وقوله تعالى (الطلاق مَرَّتَيْنِ) ^(۱) أي دفعتان ، ألا ترى أن من أصله أكثر مرتين ، لم يجر أن يقول أسفله مرتين حتى يسطبه دفعين .

وجه الاستتال

أن هذا وإن كان ظاهره الخبر ، فإن معناه الأمر ، لأن الحمل على ظاهره يؤدي إلى الخلف في غير من لا يحصل غيره الخلف ، لأن الطلاق على سبيل الجمع قد يجزئ ، وقد يخرج التلق مخرج الخبر على إرادة الأمر ، قال الله تعالى « وَأَكْرَاهَيْكُمْ فِرَاقَهُنَّ أُولَٰئِكَ هُنَّ » ^(۲) أي ليرسمن وهو ذلك ، كلها هذا ، فصار كأنه سبحانه وتعالى قال : فلقوهن مرتين إذا أردتم الطلاق ، والأمر بالتفريق نهي عن الجمع ، لأنه ضده ، ليدل على كون الجمع حراماً أو مكروهاً على ما بينا .

إن قيل : هذه الآية حجة عليكم ، لأنه ذكر جنس الطلاق ، وجنس الطلاق ثلاث ، والثلاث إذا وقع دفعتين ، كان الواقع في دفعة طلقان ، ليدل على كون الطلقتين في دفعة بستوتين .

للجواب : أن هذا أمر بتفريق الطالقتين من الثلاث لا بتفريق الثلاث ، لأنه أمر بالرجعة عقب الطلاق مرتين أي دفعتين بقوله تعالى « فَاكْرِهَا يُنْفَرُونَ » ^(۳) أي وهو الرجعة ، وتفريق الطلاق وهو إرضاء دفعتين لا يقضب الرجعة ، فكان هذا أمراً بتفريق الطالقتين من الثلاث ، لا بتفريق كل جنس الطلاق وهو الثلاث ، والأمر بتفريق طالقتين من الثلاث يكون نهيًا عن الجمع بينهما .



كما روى عن رسول الله - صلى الله عليه وسلم - أنه قال : « تَزَوَّجُوا وَلَا تَطْلُقُوا لِإِنَّ الطَّلَاقَ يَهْتَفُزُ لَهُ فَتَرْفُضُ فَرَحَ مَنْزِلِهِ » ^(۴) أي - صلى الله عليه وسلم - من الطلاق ، ولا يجوز أن يكون النهي عن الطلاق لمبه ، لأنه قد بني محباً شراً في حق الحكم بعد النهي ، فلم أنعمنا غيراً حقيقياً ملازماً للطلاق يصلح أن يكون متباً به ، فكان النهي به لا عن الطلاق ، ولا يجوز أن يمنع من الشرع لمكان الحرام المأزوم له ، كما في الطلاق في حالة الحبس ، والبيع وقت القضاء ، والقضالة في الأرض المنصورة ، وغير ذلك .

وقد ذكر عن عمر - رضي الله عنه - : أنه كان لا يأمر برجل يطلق امرأته ثلاثاً إلا أوجده ضرباً وأجر ذلك عليه . وذلك يحضرن من الصحابة - رضي الله عنهم - ليكون إجماعاً .



فمن وجوه :

أن التكاح عند مصلحة لكونه وسيلة إلى مصالح الدين والدنيا ، والطلاق إبطال له ، وإبطال المصلحة مفسدة ، ولذا قال عز وجل : (وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْكَدَ) ^(۵) ، وهذا معنى الفكرة



- (۱) الآية الكريمة من سورة البقرة : ۲۲۹ .
- (۲) الآية الكريمة من سورة البقرة : ۲۲۲ .
- (۳) الآية الكريمة من سورة البقرة : ۲۲۹ .
- (۴) رواه ابن حبان في الثعلب من طريق علي بن أبي طالب ، قال عيسى في الجمع الصغير : صحيح .
- (۵) الآية الكريمة من سورة البقرة : ۲۰۰ .

فهرجة متعنا، أن الله تعالى لا يسه ولا يرفى به، إلا أنه يخرج من أن يكون مصلحة لعدم توافيق الأعداء
وثبائن الطابع، أو لفساد يرسع إلى نكاحها، بأن علم الزوج أن المصالح تقوته بنكاح هذه المرأة، لو أن المقام
معها بسبب فساد دينه وديانها، فنقلب المصلحة في الطلاق، ليستوفي مقاصد النكاح من امرأة أخرى، إلا أن احتمل
أنه لم يتأمل حق التأمل، ولم ينظر حق النظر في العاقبة لائم، فالشرع والمفضل يهدوانه إلى النظر، وذلك في
أن يطلقها طقة واحدة رجعية، حتى أن الثبائن وفساد إذا كان من جهة المرأة تنوب وتعود إلى الصلاح إذا
ذات مرة الفراق، وإن كانت لا تنوب نظر في حال نفسه، أنه هل يمكنه الصبر عنها؟ لأن علم أنه لا يمكن
الصبر عنها براجعها، وإن علم أنه يمكنه الصبر عنها يطلقها في الطهر الثاني.

ثانياً، : ويجب نفسه، ثم يطلقها ليرجع نكاحها من أن يكون مصلحة ظاهراً وخائفاً، لأنه لا يلحقه عدم
خائفاً، فأبيحت الطقة الواحدة أو الثلاث في ثلاثة أظهار على تقدير خروج نكاحها من أن يكون مصلحة،
وصيرورة المصلحة في الطلاق، فإذا طلقها ثلاثاً جملة واحدة في حالة الغضب، وليست حالة الغضب حالة
التأمل، لم يبرح خروج النكاح من أن يكون مصلحة فكان الطلاق إطلافاً للمصلحة من حيث الظاهر، فكان
مصلحة.

أن النكاح عقد مستون، بل هو واجب لا ذكرنا في كتاب النكاح، فكان الطلاق قطاً
للسنة وتقريباً للواجب، فكان الأصل هو الحظر أو الكراهة، إلا أنه رخص للتأديب لو
للتخلص، والتأديب يحصل بالطقة الواحدة الرجعية.



لأن الثبائن أو الفساد إذا كان من قبلها، فإذا ذات مرة الفراق فالظاهر أنها تتأديب وتعود وتعود إلى
الموافقة والصلاح، والتخلص يحصل بالثلاث في ثلاثة أظهار، وثابت بالرخصة يكون ثابتاً بطريق الضرورة،
وحسن الضرورة صار قطعياً بما ذكرنا فلا ضرورة إلى الجمع بين الثلاث في طهر واحد، فبقي ذلك على أصل
الحظر.

أنه إذا طلقها ثلاثاً في طهر واحداً بما يلحقه عدم، وقال الله تعالى: (لا تدري لعل
الله يحدث بعد ذلك أمراً^(۱)). قيل في التفسير: أي ندانة على ما سبق من فعله أو
رجة فيها، ولا يمكن التمسك بالنكاح، المانع في الفسخ، فكان في الجمع احتمال الوقوع في الحرام، وليس في
الاستحباب ذلك، والتمسك من منه واجب شرعاً ومطلماً، بخلاف الطقة الواحدة لأنها لا تمنع التمسك بالرجعية،
وبخلاف الثلاث في ثلاثة أظهار، لأن ذلك لا يوجب عدم ظاهراً، لأنه يجب نفسه في الأظهار الثلاثة فلا
يلحقه عدم... انتهى المقصود.



× × ×

(۱) الآية تكبرية من سورة الطلاق.

وقال الشرحی

وعلى هذا الأصل - أي بوجه إيقاع الثلاث في ثلاثة أشهر - قال علماء
رحمهم الله : إيقاع الثلاث جملة بدعة - وبعد أن ساق مذهب الشافعي
في رايته وأدركه ، ساق الدليل على تحريمه ، وهو قوله تعالى : (الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ) ^(۱) قال : معناه دفعتان . كقوله : أعطته
مرتين وغربته مرتين ، والألف واللام للجنس ، فيقتضي أن يكون كل الطلاق المباح في دفعتين ودفعة ثالثة في
قوله تعالى : (فَإِنْ مَلَكَتْهَا) أو في قوله عز وجل : (أَوْ تَسْرِحْ بِإِحْسَانٍ) ^(۲) على حسب ما اختلف فيه أهل التفسير ،
ولي حديث محمود بن ليد رحمه الله تعالى : أن رجلاً طلق امرأته ثلاثاً بين يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم -
فقام فهي - صلى الله عليه وسلم - مضطرباً . فقال : « أَتَتَعَبُونَ بِكِتَابِ اللَّهِ وَأَنْ تَبَيِّنَ أَهْلُهُكُمْ » .
والجب بكتاب الله ترك العمل به ، فدل أن موقع الثلاث جملة مخالف للعمل بما في الكتاب ، وأن المراد
من قوله : (فَتُكْفَرُوهُنَّ لِمَدِينَةٍ) ^(۳) تخريف الطلقات على عدد أشهر العدة - ألا ترى ، أنه خاطب الزوج
بالأمر بإحصاء العدة ؟ وطالته التفریق ، فإنه قال : (لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا) . ^(۴)
أي يدور له فيزاجها ، وذلك عند التفریق لا عند الجمع .

وفي حديث عبادة بن الصامت - رضي الله تعالى عنه - أن قرأوا جماعة إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم .
فقالوا : إن أبانا طلق امرأته ألقاً . فقال - صلى الله عليه وسلم - : « بَاءَتْ أَمْرًا أَنْ يَتَلَاثِلَ فِي مَعْصِيَةِ
اللَّهِ عَمَلٌ ، وَبِكَيْفٍ يَحْتَمِلُكَ وَسَبْعَةٌ وَيَسْتَفِيحُ رِزْقُكَ إِلَى عُنُقِكَ إِلَى يَوْمِ الْفَيْكَةِ » .
وإن ابن عمر - رضي الله تعالى عنهما - لما طلق امرأته في حالة الخمس ، أمره رسول الله - صلى الله
عليه وسلم - أن يراجعها

قال : أرايت لو طلقها ثلاثاً أكملت عمل في ؟

قال صلى الله عليه وسلم : « لا ، بَاءَتْ مِنْكَ وَهِيَ مَعْصِيَةٌ » . وبعد أن بين وجه الرد على استدلال
الشافعي - رحمه الله - بقصة لعان عويمر المجلاني ، وأنه طلق ثلاثاً ولم ينكر عليه - صلى الله عليه وسلم -

قال : ولنا إجماع الصحابة - رضي الله تعالى عنهم - قد روى عن علي ، وعمر ، وابن مسعود ، وابن عباس
 وابن عمر ، وأبي هريرة ، وعمران بن حصين - رضي الله تعالى عنهم - كراهة إيقاع الطلاق الثلاث بألفاظ مختلفة .
وعن أبي قحافة الأنصاري - رضي الله تعالى عنه قال : لو أن الناس طلقوا نساءهم كما أمروا لما طلق الرجل امرأته
دله إليها حاجة ، إن أحدكم يذهب ليطلق امرأته ثلاثاً ثم يفتد فيبصر عينه ، مهلاً مهلاً يهلك الله عليهم .
لكم كتاب الله وسنة رسوله ، فمالا بعد كتاب الله وسنة رسوله إلا الضلال وروب الكفة . . .

الكرخي

لا أمرت بين أهل العلم خلافاً : أن إيقاع الثلاث جملة مكروه ، إلا قول
ابن سيرين ، وإن قوله ليس بصحة - ثم ساق الرد على ما استدلل به الشافعي
من الآثار ، ثم ذكر بعد ذلك دليلاً من جهة الحق ، وقد سبق ما يرافقه عن الكسائي - .

(۱) البقرة ۱/۱ وما بعدها ويرجع إليها إل فتح القدير ۲/۲ وما بعدها .

(۲) الآية الكريمة من سورة البقرة : ۲۲۹ .

(۳) الآية الكريمة من سورة البقرة : ۲۲۹ .

(۴) الآية الكريمة من سورة الطلاق : ۱ .

(۵) شرح سنن الأئمة الجزء الثاني ص ۳۰ .

حدثنا ابن مرزوق قال : ثنا وهب ، قال : ثنا شعبة عن ابن أبي نجيح عن
 وحيد الأمرج ، عن مجاهد ، أن رجلاً قال لابن عباس : رجل طلق امرأته
 ثلاثاً فقال : عصيت ربك وباتت منك امرأتك ، لم تنق الله بجهل لك مغرباً ، من يحن الله بجهل له مغرباً .
 قال الله تعالى : (يا أيها النبي إذا طلقتم النساء فطلقوهن من لحي قبلهن عتقهم) (۱) .

× × ×

المذهب المالكي

أما المذهب المالكي

فلهذه بعض أقواله :

قلت لعبد الرحمن بن القاسم : هل كان مالك يكره أن يطلق الرجل امرأته
 ثلاث تطلقات في مجلس واحد ، قال : نعم ؟ كان يكرهه أشد الكراهية .
 وكذلك لا يجوز عند مالك أن يطلقها ثلاثاً في كلمة واحدة فإن فعل لزم
 ذلك بطلان قوله تعالى : (يلك حدود الله فلا تعفوهن) (۲) .
 وقوله تعالى : (ومن يعفد حدود الله فقلن أنفسه لا تعفوهن الله يحديث بعد
 ذلك أمر) (۳) . وهي الرجة لفسلها فائتة بإيقاع الثلاث في كلمة واحدة ، إذ لو لم يقع ولم يلزمه لم تفت الزوجة
 ولا كان ظالماً لنفسه . انتهى المقصود .

فأما العدد، فإنه لا يحل أن يوقع أكثر من طلبة واحدة، فمن أوقع طلقين
 أو ثلاثاً فقد طلق بغير سه . . . ولعل ما على قوله ، قوله تعالى : (الطلاق)
 صيغة إحصائية ، بمعنى أن يكون لمرأى بصفة الطلاق والأمر يقتضي الرجوع
 أو يكون إخباراً عن صفة الطلاق الشرعي ، ومن أصابنا من قال : إن - الألف واللام تكون للمحصن ، وهذا
 يقتضي أن لا يكون الطلاق الشرعي حل غير هذا الوجه .

فإن قيل : المراد بذلك الإخبار عن أن الطلاق الرجعي طلقتان ، وإن ما زاد عليه ليس برجعي ، قالوا : يدل
 على ذلك ، أنه قال بعد ذلك : (فكمسكة بمعروف أو تسريح بإحسان) (۴) ثم أفرد الطلقة الثالثة لما لم تكن رجعية
 وغاير حكم الطلقتين فقال : (لأن طلقها فلا تحيل له من بعد حتى تنكح زوجاً غيره) (۵)

- (۱) الآية الكريمة من سورة الطلاق : ۱ .
- (۲) المدونة : ۶۶/۲ .
- (۳) المقدمات وهي مع المعلة : ۷۸/۲ .
- (۴) الآية الكريمة من سورة البقرة : ۲۲۹ .
- (۵) الآية الكريمة من سورة الطلاق : ۱ .
- (۶) المنطوق : ۲/۱ .
- (۷) الآية الكريمة من سورة البقرة : ۲۲۹ .
- (۸) الآية الكريمة من سورة البقرة : ۲۳۰ .

ولذا كان المراد ما ذكرناه من الإخبار عن الطلاق الرجعي، لم يدل ذلك على أن ملاءمو الطلاق الرجعي دون غيره
فالجواب : أن هذا أمر أصغر في الكلام مع استقلاله فونه بشير دليل ، لأنكم تفسرون الرجعي وتقولون :
ملاءمو الطلاق الرجعي مرتان . وإذا استقل الكلام دون ضمير لم يبرز تعديله إلا بدليل .

وجواب ثان : وهو أنه لو أراد الإخبار عما ذكرتم قال : الطلاق طلقان ، لأن ذلك يقتضي أنه الطلاق الرجعي
أو مضمين مجتمعتين أو مفترقتين . فلما قال مرتان ، ولا يكون ذلك إلا لإيقاع الطلاق مفترقا ، ثبت أنه قصد
الإخبار من صفة إيقاعه . لا الإخبار عن عدد الرجعي .

فإن قالوا إن لفظ التكرار إذا علق باسم أريد به العدد دون تكرار الفعل ، يدل على ذلك ، قوله تعالى : (نؤتيها
أجرهما مرفقين)^(۱) . ولم يرد تفریق الأجر وإنما أراد تضعيف العدد .

فالجواب : أن قوله : (نؤتيها أجرهما مرفقين)^(۲) حقيقة فيها ذكرنا من تكرار الفعل دون العدد ، ولا فرق
في ذلك بين أن يعلق على فعل أو اسم يدل على ذلك أنك تقول : لقيت فلانا مرتين فيقتضي تكرار الفعل ،
وكذلك قوله : دخلت مصر مرتين . فإذا كان ذلك أصلا وحقيقة . ودل الدليل في بعض المواضع على المدلول به
من حقيقة واستعماله في غير ما وضع له ، لم يبرز حمله على ذلك في موضع آخر إلا بدليل .

وجواب آخر : وهو أن الفضل : قال : معنى (نؤتيها أجرهما مرفقين)^(۳) مرة بعمرة في الجنة . فدل هذا على خروج اللفظ
عن ما به ولا يدل به عن حقيقة ، وإن قلنا : إن معناه التضعيف في ماله وأجره : فالتفرق بينهما أن قوله تعالى :
(نؤتيها أجرهما مرفقين)^(۴) يفيد التضعيف ويمنع الاعتصام على ضعف واحد ولو كان معنى قوله تعالى :
(الطلاق مرفقان)^(۵) يريد به التضعيف ، لخرج من إيقاع طلاق واحدة ، وإلا يفتقر معنى «تضعيف» ، وهذا باطل
بافتقارنا .

ودلينا من جهة السنة ما رواه مطرقة بن بكير ، عن أبيه ، قال : سمعت محمود بن لبيد ، قال : أخبر رسول الله
— صلى الله عليه وسلم — عن رجل طلق امرأته ثلاث تطليقات جميعا فقال : فله لاها ثم قال : تكعّب بكعّاب
الله وألا بين أظهركم ؟ ؟ حتى قام رجل فقال : يا رسول الله ألا أفعله ؟ ؟ .
ودلينا من جهة الحديث أن هذا معنى ذو عدد يقتضي البيزلة لوجوب تحريره كالطلاق .

والرواية الثانية أن جميع الثلاث طلاق بدعة محرمة ، اختارها أبو بكر وأبو
حنيفة . وروى عن عمر . وعلي . وابن مسعود . وابن عباس . وابن عمر . وهو قول
مالك وأبي حنيفة .

قال على رضي الله عنه
لا يطلق أحد للسنة فبدم ، وفي رواية قال : يطلقها واحدة ثم يدعها ما بينها
وبين أن تحيض ثلاث حيض فمن شاء راجعها . وعن عمر رضي الله
عنه : أنه كان إذا أتى برجل طلق ثلاثا أوجسه ضربا .

(۱) الآية الكريمة من سورة الأحزاب : ۲۱ .

(۲) الآية الكريمة من سورة البقرة : ۲۲۹ .

(۳) الفصحى ورد التخرج : ۲۲۱/۸ .

■ ومن مالك بن الحنفی قال: جاء رجل إلى ابن عباس قال: إن عني طلق امرأته ثلاثاً ، فقال: إن صلح عني الله وأطاع النبیان فلم یجعل الله له مخرجاً .

■ ووجه ذلك قول الله تعالى : (يا أيها نبي إذا طلقتم النساء فكنتم أنفسكم لعلكن تحسنن) بعد تبين وأخيراً هذه : (لا تدرى لعل الله يتخذ بك خيراً من ذلك) أمراً^(۱) . ثم قال بعد ذلك : (ومن يتق الله يجعل له مخرجاً)^(۲) . (ومن يتق الله يجعل له من أمره يسراً)^(۳) . ومن جمع الثلاث لم يزل له أمر يحدث ، ولا يجعل الله له مخرجاً ، ولا من أمره يسراً ، وروى الثاني بسنده من مسعود بن زيد وقد سبق في استدلال المالكية - وفي حديث ابن عمر قال : قلت : يا رسول الله لو طلقها ثلاثاً ؟ قال : هـ إذا عصبت وبك وباتت منك أمر أنك هـ .

■ وروى الدارقطني بسنده عن علي بن إسماعيل : سمع النبي - صلى الله عليه وسلم - رجلاً طلق أمة لنفسه وقال : هـ تتخللون آيات الله هزوا ، أوردن الله هزواً وتعباً . من طلق أمة أمة الزمتها ثلاثاً لا تحل له حتى تنكح زوجاً غيره هـ .

ولأنه تحريم للبضع بقول الزوج من غير حاجة ، فحرم كالظهار ، بل هذا أولى ، لأن الظاهر يرفع تحرره بالكثير ، وهذا لا سبيل للزوج إلى ولعه بهال ، ولأنه ضرر واضرار بغضه وبأمره من غير حاجة ، فيدخل في حقوق النبي ، وربما كان وسيلة إلى عوده إليها حراماً أو بعبء لا تزيل التحريم ، ويوقع التهم ، وبعبء عليها والآخرة ، فكان أول بالتحريم من الطلاق في الحديث الذي ضرره بقاها في العدة أياماً يسيرة ، لو الطلاق في طهر مسها فيه ، الذي ضرره احتمال التهم بظهور الحمل ، لأن ضرر جميع الثلاث يتضاعف على ذلك أصلاً كثيرة ، فالتحريم ثم تنبيه على التحريم .

ولأنه قول من سبقنا من الصحابة رواء الأثرم وغيره ، ولم يصح حديثاً في عصرهم خلافاً لغيره ، ليكون ذلك إجماعاً .

✱ ✱ ✱

وقال شيخ الإسلام وأما جمع ، الثلاث الثلاث ، فيه قولان :

محرم أيضاً عند أكثر العلماء من الصحابة والتابعين ومن بعدهم وهذا مطبق مالك وأبي حنيفة وأحمد في إحدى الروايتين عنه ، واختاره أكثر أصحابه ، وقال أحمد :

أحمد

تدبر القرآن فإذا كل طلاق فيه فهو الطلاق الرجعي - يعني طلاق المدخول بها - غير قوله : (إن طلقها

- (۱) الآية الكريمة من سورة الطلاق . ۱ .
- (۲) الآية الكريمة من سورة الطلاق . ۲ .
- (۳) الآية الكريمة من سورة الطلاق . ۳ .
- (۴) جمع الفتاوى ۲۲/۵۱-۵۲ .

ولا تجعل له من بعد حقی تنکح (زوجاً غیره) (۱) وعلى هذا القول: فهل له أن يطلقها الثانية والثالثة قبل الرجعة بأن يفرق الطلاق على ثلاثة أطوار، ليطلقها في كل طهر طلاقاً؟ فيه قولان، هما روايتان عن أحمد، إحداهما، له ذلك، وهو قول طائفة من السلف وملعب أبي حنيفة. والثانية، ليس له ذلك وهو قول أكثر السلف، وهو ملعب مالك وأصح الروايتين عن أحمد التي اختارها أكثر أصحابه كأبي بكر عبد العزيز، والشافعي أبي يعل وأصحابه.

إن جمع الثلاث ليس بمحرم، بل هو ترك الأفضل وهو ملعب الشافعي. والرواية الأخرى من أحمد: اختارها الأئمة.

القول الثالث

واحبوا بأن فاطمة بنت ليس طلقها زوجها أبو حصين بن المغيرة ثلاثاً، وبأن امرأة ربيعة طلقها زوجها ثلاثاً، وبأن الملاعن طلق امرأته ثلاثاً ولم ينكر النبي - صلى الله عليه وسلم - ذلك.

ولباب الأكثرين: بأن حديث فاطمة، وامرأة ربيعة، إنما طلقها ثلاثاً مضربات، هكذا ثبت في الصحيحين. والثالثة آخر ثلاث تطليقات، لم يطلق ثلاثاً لا هذا ولا هذا مضربات: وقول الصحابي: طلق ثلاثاً. يتناول ما إذا طلقها ثلاثاً مضربات بأن يطلقها ثم يراجعها، ثم يطلقها ثم يراجعها، ثم يطلقها. وهذا طلاق سي وقع بإتفاق الأئمة، وهو المشهور على عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - في معنى الطلاق ثلاثاً. ولما جمع ثلاث بكلمة فهذا إما كان منكراً خضع، إما يقع قليلاً، فلا يجوز حمل اللفظ المطلق على التثنية المتكررة فكثير الحق، ولا يجوز أن يقال: يطلق مضربات لا هذا ولا هذا، بل هذا قول بلا دليل، بل هو بخلاف القليل.

وأما الملاعن فإن طلاقه وقع بعد الفينة، أو بعد وجوب الإيابة التي تحرم بها للمرأة أعظم ما يحرم بالعلقة الثالثة، فكان مؤكداً لموجب اللعان، واقتراح إنما هو في طلاق من يمكنه إنساكها، لا سيما ونبي - صلى الله عليه وسلم - قد فرق بينهما، فإن كان ذلك قبل الثلاث لم يقع بها ثلاث ولا غيرها، وإن كان حينها دل على بقاء النكاح. والمعروف أنه فرق بينهما بعد أن يطلقها ثلاثاً، فلهذا دل على أن الثلاث لم يقع بها، إذ لو وقعت لكانت قد حرمت عليه حتى تنكح زوجاً غيره.

واصح حيث أن يفرق النبي - صلى الله عليه وسلم - بينهما لأنهما صلرا أجنبيين، ولكن غاية ما يمكن أن يقال: حرما عليه تحريماً موطئاً فيقال: فكان ينبغي أن يحرمها عليه لا يفرق بينهما، فلما فرق بينهما دل على بقاء النكاح، وأن الثلاث لم تقع جميعاً بخلاف ما إذا قيل: إنه يقع بها واحدة رجعية، لأنه يمكن فيه حيث أن يفرق بينهما.

ولعل سهل بن سعد: طلقها ثلاثاً فأقبله عليه رسول الله - صلى الله عليه وسلم - دليل على احتياج إلى

(۱) الآية المذكورة من سورة البقرة ۲۲۰.

انماذ لبي - صل الله عليه وسلم - . واعتصاص الملاعن بذلك ، واو كان من شرعه أنها تحرم بالثلاث ، لم يكن للملاعن اعتصاص ولا يحتاج إلى انفاذ . فدل على أنه لا قصد الملاعن بالطلاق الثلاث أن تحرم عليه أنفذه لبي - صل الله عليه وسلم - مقصوده ، بل زاده ، فإن تحريم اللعان أبغ من تحريم الطلاق ، إذ تحريم اللعان لا يزول وإن تكثرت زوجاً غيره ، وهو مؤيد في أحد قولي العلماء لا يزول بالثبوت .

واستدل المحزون بأن القرآن العظيم يدل على أن الله لم يبيح إلا الطلاق الرجعي ، وإلا الطلاق للمدة ، كما في قوله تعالى : (يا أيها البس إذا طلقتم النساء فطلقوهن لعلهن يؤمنن) . وأخيراً : قوله تعالى : (يا أيها الذين آمنوا إذا طلقتم النساء فطلقوهن لعلهن يؤمنن) . وقوله : (فطلقوهن لعلهن يؤمنن) . يدل على أنه لا يجوز إرداف الطلاق العلق حتى تنقضي المدة أو يراجعها ، لأنه إنما أباح الطلاق للمدة : أي لاستقبال المدة ، حتى طلقها الثانية والثالثة قبل الرجعة بنت على المدة . ولم تستأفها باتفاق جماهير المسلمين . فإن كان فيه خلاف شاذ من غيلاس وابن حزم فقد بينا فساد في مرضح آخر ، فإن هذا قول ضعيف : لأنهم كانوا في أول الإسلام إذا أراد الرجل إضرار امرأته طلقها حتى إذا شارفت انقضاء المدة وراجعها ثم طلقها ليعطل حبسها ، فإن كان إذا لم يراجعها تستأف المدة لم يكن بحاجة إلى أن يراجعها . والله تعالى قصرهم على الطلاق الثلاث دفعا لهذا الضرر ، كما جاءت بذلك الآثار ، ودل على أنه كان مستقرا عند الله أن المدة لا تسقط بدون رجعة سواء كان ذلك لأن الطلاق لا يقع قبل الرجعة ، أو يمنع ولا يستأف له المدة ، وابن حزم إنما أوجب استئناف المدة بأن يكون الطلاق لاستقبال المدة . فلا يكون طلاق إلا يتقبه عدة ، إذا كان بعد الدخول ، كما دل عليه القرآن . فترى على ذلك هذا القول القاسد ، وأما من أخذ بمنعنى القرآن وما دلت عليه الآثار فإنه يقول : إن الطلاق الذي شرع الله هو ما يتقبه المدة ، وما كان صاحبه صغيرا فيها بين الإيساك بمعروف والشرع بإحسان ، وهذا منتف في إيقاع الثلاث في المدة قبل الرجعة فلا يكون جائزا . فلم يكن ذلك طلاقا للمدة .

ولأنه تعالى قال : (فإذا طلقن أنفسهن فأتبعن أنفسهن فأتبعن أنفسهن فأتبعن أنفسهن) . فغيره بين الرجعة وبين أن بدعها تنقضي المدة فيسرحها بإحسان ، فإذا طلقها ثانية قبل انقضاء المدة لم يسلك بمعروف ولم يسرح بإحسان .

وقد قال تعالى : (والمطلقات يتربصن بأنفسهن ثلاثة قروء ولا يحل لهن أن يكفنن ما علق الله في أرقابهنن أن كنن يؤمنن بالله واليوم الآخر ، وتعرفنن أعلى بزمنهن في ذلك) . فهنا يقتضى أن هذا حال كل مطلقة ، فلم يشرع إلا هذا الطلاق ثم قال : (الطلاق مرتبان) .

(١) آية محكمة من سورة الطلاق .

(٢) آية محكمة من سورة الطلاق .

(٣) آية محكمة من سورة الطلاق .

(٤) آية محكمة من سورة الطلاق .

ای حلا الطلاق المذكور (مرتان) وإذا قيل : سبع مرتين أو ثلاث مرات : لم ينجزه أن يقول سبحانه الله مرتين ، بل لا بد أن يطلق بالتسبيح مرة بعد مرة . فكذا لا يقال : طلق مرتين إلا إذا طلق مرة بعد مرة ، وإذا قال : أنت طالق ثلاثاً ، أو مرتين لم يجر أن يقال : طلق ثلاث مرات ولا مرتين ، وإن جاز أن يقال طلق ثلاث تطبيقات أو طلقين ، ثم قال سبحانه بعد ذلك : (لأن طلقها فلا تحل له من بعد حتى تنكح زوجاً غيره) (۱) فهذه الطلقة الثالثة لم يشرعها الله إلا بعد الطلاق الرجعي مرتين .

وقد قال الله تعالى : (وإذا طلقتم النساء فبلغن أجلهن فلا تعقلوهن أن ينجبن أزواجهن) (۲) الآية ، وهذا إنما يكون فيما دون الثلاث ، وهو يعم كل طلاق ، فلم أن جمع الثلاث ليس بمشروع . ودلائل تحريم الثلاث كثيرة فربما من الكتاب والسنة والآثار والاعتبار ، كما هو مبسوط في موضعه . وسبب ذلك أنه الأصل في الطلاق الحظر ، وإنما أباح منه نظر الحاجة ، كما ثبت في الصحيح عن جابر عن - النبي صلى الله عليه وسلم - : « إن يكس ينعقب عرقته على البعير ، ويبعث مراكبها فالمرئيه إله متفرقة أعظمهم فينة كتابه الفيتحان يقول : ما زلت به حتى فعلت كذا ، حتى يابيه الفيتحان فيقول : ما زلت به حتى فرقت بينه وبين امرأته ، قبله فيه منه ، ويقول : أنت أنت ، وبكتفتم » . وقد قال تعالى في ذم السر : (ويعلمون منهن ما لم يقرنوهن به بين القره وزواجه) . (۳) وفي السنن عن النبي - صلى الله عليه وسلم - قال : « إن المستكمات والفتريات هن الشافقات ، وفي السنن أيضاً عن أبي - صلى الله عليه وسلم - أنه قال : « أيتها امرأة سألت زوجها الطلاق من غير ما يتكلم تحركم عليها ريحة الجنة » .

ولذا لم يبح إلا ثلاث مرات ، وحرمت عليه المرأة بعد الثالثة حتى تنكح زوجاً غيره ، وإذا كان إنما أباح للحاجة ، فالحاجة تندفع بواحدة ، فما زاد فهو باق على الحظر . اهـ .

فصل في حكمه - صلى الله عليه وسلم - فيمن طلق ثلاثاً بكلمة واحدة . قد تقدم حديث محمود بن ليد ، أن رسول الله - صلى الله عليه وسلم - أخبر عن رجل طلق امرأته ثلاث تطبيقات جميعاً ، فقال منقها ثم قال : « أبلغت بك كتاب الله وأنا بين أظفركم » . وإسناده على شرط مسلم ، قال ابن وهب : قد رواه سفيان بن عيينة عن الأشج عن أبيه قال : سمعت محمود بن ليد ، ذكره ، وصفره فقه بلا شك . وقد أحج مسلم في صحيحه بحديثه عن أبيه .

والذين أعلموه ، قالوا : لم يسمع منه ، وإنما هو كتاب . قال أبو طالب : سألت أحمد بن حنبل عن

(۱) الآية المذكورة من سورة البقرة : ۲۲۰ .

(۲) الآية المذكورة من سورة البقرة : ۲۲۲ .

(۳) الآية المذكورة من سورة البقرة : ۱۰۹ .

(۴) زاد المعاد الجزء الرابع ص ۱۰۰ وما بعدها .

مخرمة بن بکیر قال: هو الله ولم یسح من آیه ، وإنما هو کتاب مخرمة ، فنظر فی کل شیء بقوله : یسح من سلمان بن ابراهیم ، وهو من کتاب مخرمة . وقال أبو بکر بن ابي حنيفة سمعت یحیی بن معین یقول : مخرمة بن بکیر وقع إلیه کتاب آیه ولم یسح ، وقال فی رواية عباس الدوري : هو ضعیف ، وحجة من آیه کتاب ولم یسح منه ، وقال أبو داود لم یسح من آیه إلا حقیقة واحدة حدث الثوري . وقال سعید بن ابي مریم ، عن عطاء مرسى بن سلمة ، أثبت مخرمة قلت : حدثك أبوک قال : لم أدركه أبی ولكن علمه کتب .



والجواب عن هذا من وجهين



أن کتاب آیه کان عنده مطبوع مطبوع ، فلا فرق فی قیام الحجة بالمحدث بین ما حدث به ، أو رآه فی کتابه ، بل الأصل عن نسخة أسرو ، إذا یکن الراوی أنها نسخة الشیخ مینها ، وهذه طريقة الصحابة والسلف ، وقد کان رسول الله - صل الله علیه وسلم - یمت بکتبه إلی الملوك ، وتقوم علیهم بها الحجة ، وكتب کتبہ إلی عیاله فی بلاد الاسلام فسلوا بها ، وحجوا بها ، ودفع الصديق کتاب رسول الله - صل الله علیه وسلم - فی فزکانة إلی أنس ابن مالک فحمله وصلى به الأمة . وكذلك کتابه إلی عمرو بن حزم فی الصفقات فذی کان عند آل عمرو ، ولم یزل السلف والخلف یحجون بکتاب بعضهم إلی بعض ، ویقول المکتوب إلیه : کتب إلی فلان أن فلانا أخبره .

ولو بطل الاحتجاج بالکتاب لم یبق بأیدی الأمة إلا أسیر الجیر ، لأن الاحتجاج إنما هو علی النسخ لا علی الحفظ ، والحفظ خزانة ، والنسخة لا تخزن ، ولا یحفظ فی زمن من الأزمان المتقدمة أن أحداً من أهل العلم رد الاحتجاج بالکتاب ، وقال : لم یعلمنی به الکاتب فلا أتبله ، بل کلامهم مجمعون علی قبول الکتاب ویصل به إذا صح عنه أنه کاتبه .

الجواب الثاني

أن قول من قال : لم یسح من آیه ، معارض بقول من قال : سح منه ، وجه زیادة علم وإثبات . قال عبد الرحمن بن ابي حاتم ، مثل ابي عن مخرمة بن بکیر ؟ فقال صالح الحديث . قال : وقال ابن ابي ذئب : - حدثت فی ظهر کتاب مالک - سألت مخرمة عما یحدث به عن آیه سمعها من آیه ، فقلت لی ووب هذه البنية - یعنی المسجد - سمعت من ابي .

وقال علی بن اللدیقی

سمعت معن بن عیسی یقول : مخرمة سح من آیه ، وعرض علیه ربيعة أشباه من رأى سليمان بن عمار ، وقال علی : ولا أظن مخرمة سح من

ایہ کتاب سلیمان لہ سے نسخہ منی الشیء البیہرہ ، ولم یجد أحداً فی المدینۃ ینخبرنی عن صغرۃ بن بکیر أنه کان ینزل فی شیء من حدیثہ ، سمعت أبیہ وصغرۃ قدا . . . انہی . . . ویکنی أن مالکاً أنشد کتابہ فنظر فیہ واحتج بہ فی موطعہ ، وکان یقول : حدثنی صغرۃ ، وکان رجلاً صالحاً .

وقال ابو حاتم

سالت اسماعیل بن أبی اویس ، قلت ہذا الذی یقول مالک بن انس : حدثنی ثقتہ من ہو ؟ قال صغرۃ بن بکیر ، وقیل لأحمد بن صالح المصري کان صغرۃ من ثقات الرجال ؟ قال نعم . وقال ابن عدی عن ابن وہب وعن بن عیسی عن صغرۃ : أحادیث حسان مستفیضہ وأرجو أنه لا بأس بہ .

وفی صحیح مسلم قول ابن عمر للمطلق ثلاثاً : حرمت علیک حتی تنکح زوجاً غیرک ، وعصبت وبک لیما لم رک بہ من طلاق امرأتک . وهذا تفسیر من الطلاق المأمور بہ ، وتفسیر الصحابی حجة ، وقال المحاکم ہو عتلاً مرفوع .

ومن تأمل القرآن حق التأمل تبین لہ ذلك وعرف أن الطلاق المشروع بعد الثلاث ، هو الطلاق الذی تملک بہ المرأة . ولم یشرع اللہ سبحانه إقاع الثلاث جملة واحدة لئلا یقال : قال تعالى : (الطلاق مرثکان) (۱) ولا یقبل شرب فی لفتنا وقرع المرتین إلا متتابعین ، کما لا یجوز فی - صل اللہ علیہ وسلم - « من سبَّح اللہ دُبُرَ کُلِّ صلاة ثلاثاً وثلاثین ، وحَمِدَہ ثلاثاً وثلاثین ، وسَبَّحَہ ثلاثاً وثلاثین ، وفَظَّارَہ ، فإنه لا یخل من ذلك إلا تسبیح وکثیر وتحمید متوال ، بطو یقفہ بعضاً ، فلو قال سبحان اللہ ثلاثاً وثلاثین ، والحمد للہ ثلاثاً وثلاثین ، والله أكبر ثلاثاً وثلاثین - بهذا اللفظ - لکان ثلاث مرات قطع ، وأصرح من هذا قوله سبحانه : (ولذین یتزَمَّونَ أزواجَهُمْ ولکن یمکنَ لَہُمْ شَہَدَکَ إِلَّا أَنْتُمْ شَہَادَکَ أَحَدُہُمْ أَرْبَعُ شَہَادَاتٍ بِاللَّهِ) (۲) فلو قال أشہد باللہ أربع شہادات باللہ إلی من العادلین ، کانت مرة ، وكذلك قوله : (وَیَذَرُ عَشْرًا لِلْعَذِیْبَةِ أَنْ تَشْہَدَ أَرْبَعَ شَہَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّہَ یَمُنُ بِالْکَذِیْبِ) (۳) فلو قالت أشہد باللہ أربع شہادات باللہ إنه لمن الکاذبین کانت واحدة .

وأصرح من ذلك قوله تعالى : (سَتَعْلَمُہُمْ مَرَّتَیْنِ) (۴) لہما مرة بعد مرة .



- (۱) الآية العشرية من سورة البقرة : ۲۲۹ .
- (۲) الآية العشرية من سورة النور : ۶ .
- (۳) الآية العشرية من سورة النور : ۸ .
- (۴) الآية العشرية من سورة النور : ۱۰۱ .

ولا يفسخ هذا بقوله تعالى : (لَوْلَا جَاءَتْكُمْ جُنُودُ اللَّهِ وَمَا فِي بَيْتِهِ مَقَرٌّ وَمَدِينَةٌ) (١) وقوله - صل الله عليه وسلم : « لا تَزَلْ بِلَاؤُونَ أَجْرَهُمْ مَرْتَبِينَ » .

لأن المرتين هنا : هما الضمان ، وهما الخلاق ، وهما مطلقان في القصر ، كقوله تعالى : (يَتَخَفَتُنَّ لَهُمَا) (٢) فكذلك « يَجْعَلُهُنَّ » (٣) . وقوله تعالى : (لَأَنْتَ أَكْثَرُ عَلَيْهِنَّ) (٤) أي ضعف ما يملزم به غيرها ، وضعف ما كانت تقي ، ومن هنا قول أنس : « انشئ القصر على عهد رسول الله - صل الله عليه وسلم - مرتين ، أي شقتين ومرتين ، كما قال في اللفظ الآخر : « انشئ القصر لثنتين » وهذا أمر معلوم قطعاً : أنه إنما انشئ القصر مرة واحدة ، وهرق معلوم بين ما يكون مرتين في الزمان وبين ما يكون مثلين وجزئين ومرتين في المضاغة ، لأن الثاني يتصور له اجتراح المرتين في آن واحد ، والأول لا يتصور فيه ذلك .

❦ ❦ ❦

وَمِنْهَا

يبدل على أن الله لم يشرع الثلاث جملة ، أنه قال : (وَالطَّلَاقُ إِذَا تَقَرَّعْتُمْ بِالْمُطَافِئِينَ) (١) فلا تَزَلْ لَزُومٍ (٢) إل أن قال : (وَيَتَوَلَّوْنَهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا) (٣) فهذا يدل على أن كل طلاق بعد الفسوخ ، فالطلاق أحق به بالرجعة ، سوى الثلاثة المذكورة بعد هذا .

وكذلك قوله تعالى : (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ) (٤) إل قوله : (إِذَا بَلَغَتُنَّ أَجَلَهُنَّ) (٥) فأمسكنوهن « يَمْتَرُزْنَ » أو لكرهوهن « يَمْتَرُزْنَ » (٦) فهذا هو الطلاق المشرع ، وقد ذكر الله سبحانه أسماء الطلاق كلها في القرآن ، وذكر أحكامها فذكر الطلاق قبل الفسوخ وأنه لا عدة فيه ، وذكر الطلقة الثالثة وأنها تحرم الزوجة على الطلاق حتى تنكح زوجاً غيره ، وذكر طلاق الفسوخ الذي هو الخلع وسواء لدية ، ولم يحبه من الثلاث كما تقدم ، وذكر الطلاق الرجعي الذي يحق لمطلق فيه الرجعة وهو ما هنا هذه الأقسام الثلاثة .

وبهذا احتج أحمد وقشاشي وغيرهما ، على أنه ليس في الشرع طلقة واحدة بعد الفسوخ بغير عرض بانه وأنه إذا قال لما : أنت طالق طلقة بانه كانت رجعية وطلو وصفا بالبنوة ، وأنه لا يملك إبانته إلا بعرض ، وأما أبو حنيفة فقال : تبين بذلك ، لأن الرجعة حتى له وقد أسقطها ، والجمهور يقولون : وإن كانت الرجعة حقا له

(١) الآية فكرية من سورة الأحزاب : ٣١ .

(٢) الآية فكرية من سورة الأحزاب : ٣٠ .

(٣) الآية فكرية من سورة السبأ : ٢٦٠ .

(٤) الآية فكرية من سورة البقرة : ٢٢٨ .

(٥) الآية فكرية من سورة البقرة : ٢٢٨ .

(٦) الآية فكرية من سورة البقرة : ١ .

(٧) الآية فكرية من سورة الطلاق : ٢ .

لكن نفقة الرجعية وكسوتها حتى عليه ، فلا يملك إسقاطه إلا باعتبارها ، وبهذا العرض ، وسأله أن تنسحب نفسها
بغير عرض في أحد القولين ، وهو جواز الخلع بغير عرض ، وأما إسقاط حقها من الكسوة والنفقة بغير سؤالها
ولا بطلبها العرض لخلاف القس وقياس .

قالوا : وأيضاً فانه سبحانه شرع الطلاق على أكل الرجوع وأقصها للرجل والمرأة ، لأنهم كانوا يطلقون في
العملية بغير عذر ، ليطلق أحدهم المرأة كلما شاء ويرجعها ، وهذا - وإن كان فيه رفق بالرجل - ففيه إضرار
بالمرأة ، فنسخ سبحانه ذلك بثلاث ، ويحصر الزوج عليها ويحله أحق بالرجعة ما لم تنقض حبسها ، فإذا استولى
التمس الذي ملكه حرمت عليه ، فكان في هذا رفق بالرجل إذ لم يحرم عليه بأول طاعة ، وبالمراة حيث لم يحل
إليه أكثر من ثلاث ، فهذا شرعه وحكمته وحفيده التي حثها لعباده ، فلم حرمت عليه بأول طلاقه مطلقها ، كان
خلاف شرعه وحكمته ، وهو لم يملك إيقاع الثلاث جملة ، بل إنما ملك واحدة ، فالزائد عليها غير مأذون له فيه .

قالوا : وهذا كما أنه لم يملك إبانها بطلقة واحدة إذ هو خلاف ما شرعه ، لم يملك إبانها بثلاث مجتمعة
إذ هو خلاف ما شرعه . ونكتة المسألة : أن الله لم يحل للأمة طلاقاً باتاً قط إلا في مرضين : أحدهما طلاق
بغير المخول بها ، والثاني : الطلقة الثالثة وما عداها من الطلاق قد جعل للزوج فيه الرجعة . هذا مقتضى
الكتاب كما تقدم تقريره ، وهذا قول الجدهور منهم الإمام أحمد والشافعي وأهل الظاهر . قالوا : لا يملك إبانها
بدون ثلاث إلا في الخلع ، ولأصحاب مالك ثلاثة أقوال فيها إذا قال : أنت طالق طلقة لا رجعة فيها - وساقها
رحمه الله - هل هي ثلاث ، أو غلغ بدون ، عرض ، أو واحدة باتة .



لجواب ابن حزم - رحمه الله - في كتابه المحلى عن ذلك بقوله ^(١) : أما الآيات فإنما نزلت
ليمن طلق واحدة أو اثنتين قط ، ثم تسألهم عن طلق مرة ثم راجع ثم مرة ثم راجع ثانية
ثم ثالثة ، أبداً أم لا ؟ فنقول : لا بل سة . فتسألهم أتحكمون له بما في الآيات المذكورات ؟ لمن قولهم : لا بلا خلاف
لصح أن المقصود في الآيات المذكورات ، من أراد أن يطلق طلاقاً رجعيّاً ، فبطل احتياجهم بها في حكم من طلق
ثلاثاً . وأما قولهم : معنى قوله : (الطلاق مَرَّتَيْنِ) ^(٢) أن معناه مرة بعد مرة ، فخطأ . بل هذه الآية كقولنا تعالى :

(١) الدر المنيل الجزء الثاني ص (١٦٧-١٦٨)
(٢) الآية المذكورة من سورة البقرة : ٢٢٩ .

(لَوْ كُنْتَ أَجْرَتْهَا مَرَّتَيْنِ) (۱) ای مضاعفها بعد الآیه ایضا لمصلحة لادون الثلاث من الطلاق وهو حجة لنا عليهم، لأنهم لا يخلطون - يعني المخالفين لنا - في أن طلاق السنة هو أن يطلقها واحدة ثم يتركها حتى تنقضي عدتها في ذلك طائفة منهم، وفي قول آخرين منهم: أن يطلقها في كل طهر طلقة وليس شيء - من هذا في هذه الآیه، وهم لا يرون من طلق طلقين متتابعين في كلام متصل طلاق سنة، ليعطل تعلقيهم بقوله تعالى: (الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ) (۲) وأما خبر محمود بن لبيد فمرسل، ولا حجة في مرسل، ومخرجه لم يسع من أي شيء ويعني أين حرم بالإرسال ما قرره الحافظ بن حجر (۳) وهو أن محمود بن لبيد، ولد في عهد النبي - صلى الله عليه وسلم - ولم يثبت له منه سماع وإن ذكره بعضهم في الصحابة للأجل القروية . . . وقد ترجم له أحمد في مسنده وأخرج له عدة أحاديث ليس فيها شيء. صرح فيه بالساح .

وقال الحافظ (۴) ذكره ابن سعد في الطبقة الأولى عن التابعين ليعين ولدخل عهد النبي - صلى الله عليه وسلم - وقال: سجع من عمر، وثوري بالبدية سنة ست وتسعين، وكان ثقة قليل الحديث، كما ذكر الحافظ أن الرملي قاله: «رأى النبي - صلى الله عليه وسلم - وهو غلام صغير» .

وقال ابن أبي حاتم (۵) قال البخاري: له صحبة فخط أبي عليه، وقال: لا يعرف له صحبة، روى عن ابن عباس، روى عنه عاصم بن عمر بن قتادة سمعت أبي يقول ذلك - مثل أبو زرعة عن محمود بن لبيد؟ فقال: روى عن ابن عباس، وعنه الخلوث بن فضيل، مديني أنصاري ثقة، وفي رواية مخرجه عن أبيه كلام كثير . اهـ .



(۱) الآیه التكررة من سورة الأحزاب : ۳۱ .

(۲) الآیه التكررة من سورة البقرة : ۲۲۹ .

(۳) أنظر فتح الباری الجزء الخامس ص ۲۹۷ .

(۴) أنظر تذهیب صحیح الجزء الثامن ص ۶۶ .

(۵) أنظر المرح وشمس البزء الأول قسم الآله ص ۲۹۱ .



من قول العلماء في الإكلام على جمع الطلاق الثلاث في كلمة واحدة، أنه ليس بمحرم ولا بدعة، بل سنة وهو قول الفقهاء، وأبي نواز، وأحمد بن حنبل في إحدى الروايات عنه، وجماعة من أهل الشام، كما في زاد المعاد، ويكفي بإيراد كلام الشافعي في الأم، وابن حزم في المحلى. قال الإمام الشافعي: (الثلاث في الطلاق الثلاث) :-

عن مالك بن أنس، عن عبد الله بن يزيد بن عبد الله بن مسعود، عن أبي سامة بن عبد الرحمن، عن فاطمة بنت لبيد، أن أبا عمرو بن حفص، ملكها البتة وهو نائب بالشام، بعث إليها وكتبه يشعير فتسخطت فقال: والله ما لك عليّ من شيء. فبعثت النبي - صلى الله عليه وسلم - فذكرت ذلك له فقال: «ليس لك عليّ شيء».

قال الشافعي - رحمه الله -: وأبو عمرو رضي الله عنهما طلق امرأته البتة وعلم ذلك النبي - صلى الله عليه وسلم - فسلط نفقتها لأنه لا رجعة له عليها، والبتة هي لا رجعة له عليها ثلاث، ولم يبعث النبي - صلى الله عليه وسلم - طلاق ثلاث، وحكم فيما سواها من الطلاق بالثقة ولكن. فإن قال قائل: ما دل على أن البتة ثلاث فهو لو لم يكن سوى أبو عمرو رضي الله عنهما ثلاثاً البتة، أو نوى بالبتة ثلاثاً، كانت واحدة بملك الرجعة وعليه نفقتها.

ومن زعم أن البتة ثلاث بلا نية المطلق، ولا نية ثلاث، قال: إن النبي - صلى الله عليه وسلم - إذا لم يعب الطلاق الذي هو ثلاث، دل على أن الطلاق بيد الزوج، ما أبهى من أبهى نفسه، وما أخرج من مزيده لزمه غير محرم عليه، كما لا يحرم عليه أن يبتز ربة، وألا يخرج من ماله صلقة، وقد يقال له: لو أبقيت ما تسخى به من الناس كان خيراً لك.

فإن قال قائل: ما دل على أن أبا عمرو لا يبعد أن يكون سبى ثلاثاً، أو نوى بالبتة ثلاثاً؟ قلنا: الدليل من رسول الله - صلى الله عليه وسلم -.

قال الشافعي - رحمه الله -: أخبرنا عيسى بن محمد بن علي بن شافع، عن عبد الله بن علي بن السائب، عن نافع ابن عبيد بن عبد يزيد، أن ركانة بن عبد يزيد طلق امرأته سبيبة الخزمية البتة، ثم أتى النبي - صلى الله عليه وسلم - فقال: إني طلقت امرأتى سبيبة البتة والله ما لوفت إلا واحدة.

فقال النبي - صلى الله عليه وسلم - لركانة: «وذهب ما أردت إلا واحدة؟» فردها إليه النبي - صلى الله عليه وسلم - فطلقها الثانية في زمان عمر، والثالثة في زمان عثمان - رضي الله عنهما.

قال الشافعي - رحمه الله -: أخبرنا مالك عن ابن شهاب، عن سهل بن سعد، أنه أخبره أنه تلاعن عمر وامرأته بين يدي النبي - صلى الله عليه وسلم - وهو مع الناس فلما فرغا من ملاحظتهما.

قال بوير : كذبت عليها يا رسول الله إن أسكتها . فطلقها ثلاثاً قبل أن يأمره رسول الله - صلى الله عليه وسلم - قال مالك : لأن ابن شهاب : فكانت تلك سنة المتلاحمين .

قال الشيخان في رحمته الله : فقتل بوير مريم ثلاثاً بين يدي النبي - صلى الله عليه وسلم - ولو كان ذلك محرماً لنهاه عنه . وقال : إن الطلاق وإن لم يكن فائت عاصياً بأن يجمع ثلاثاً ، فاقبل كذا ، كما أمر النبي - صلى الله عليه وسلم - عمر أن يأمر عبدة بن عمر رضي الله عنهما حين طلق امرأته حائضاً ، أن يراجعها ثم يمسكها حتى تطهر ، ثم تحيض ثم تطهر ، ثم إن شاء طلق وإن شاء أمسك ، فلا يضر النبي - صلى الله عليه وسلم - بطلاق لا يفعله أحد بين يديه ، إلا نهاه عنه ، لأنه المكتم بين الحق والباطل ، لا باطل بين يديه إلا ينيره .

قال الشافعي : أخبرنا ابن عيينة عن عمرو بن دينار . قال : سمعت محمد بن عباد بن جعفر يقول : أخبرني المطلب ابن حنبل ، أنه طلق امرأته البتة ثم أتى عمر فذكر ذلك له .

فقال : ما حملك على ذلك ؟

قال : قد فعلت فقال : (وَلَمْ أَكُنْ لَهُمْ مَحْشُورِينَ) لَكُنْ غَضَباً لَهُمْ وَأَحَدٌ طَلِيعاً (١)

ما حملك على ذلك ؟

قال : قد نكحت . قال : أسكت عليك امرأتك فإن قراحتك ثبتت .

. أخبرنا الربيع ، قال : أخبرنا الشافعي ، قال : أخبرنا ابن عيينة ، عن عمرو بن دينار ، عن عبدة بن عبد الله ، عن سليمان ابن يسار أن عمر بن الخطاب - رضي الله عنه - قال : للثومة مثل ما قال للمطلب .

. قال الشافعي : أخبرنا الثقة ، عن الليث بن سعد ، عن بكير عن سليمان ، أن رجلاً من بني زريق طلق امرأته البتة ، قال عمر - رضي الله عنه - : ما أردت بذلك ؟ قال : أتراني أقيم على حرام وإنشاء كثير ؟ فأخلفه فحلف . قال الشافعي - رحمه الله - : أراه قال لمرءى عليه .

قال : وهذا الخبر في الحديث في الرقي ، يدل على أن قول عمر بن الخطاب - رضي الله عنه - للمطلب ما أردت بذلك ؟ يريد واحدة أو ثلاثاً ؟ فلما أخبره أنه لم يرد به زيادة في عدد الطلاق ، وأنه قال : بلاثيه زيادة ، أكرمه واحدة وهي أقل الطلاق ، وقوله : (وَلَمْ أَكُنْ لَهُمْ مَحْشُورِينَ) (١) لو طلق للم يترك البتة ، إذ كانت كلمة محدثة ليست في أصل الطلاق تحصل صفة الطلاق وزيادة في عدده ، بمعنى غير ذلك ، لنهاه عن المشكل من القول ، ولم ينه عن الطلاق ، ولم يبه ولم يقل له : لو أردت ثلاثاً كان مكروهاً عليك ، وهو لا يحلفه على ما أراد إلا وألو

لرد آخر من واحدة اكثره ذلك .

أخبرنا الربيع : قال أخبرنا الشافعي قال : أخبرنا مالك عن ابن شهاب ، عن طلحة بن عبيد الله عن عوف ، وكان أعلمهم بذلك ، وعن أبي سلمة بن عبد الرحمن ، أن عبد الرحمن طلق امرأته أبة وهو مريض فمرواها طلاقاً من بعد القضاء عدتها .

قال الشافعي - رحمه الله - أخبرنا عبد الوهاب ، عن أيوب ، عن ابن سيرين . أن عمر بن عبد الرحمن نشدته الطلاق فقال : إذا حلت ثم طهرت لأقضي ، فطهرت وهو مريض لأقضته لطلاقها ثلاثاً . قال الشافعي - رحمه الله - : وأبنة في حديث مالك بيان هذا الحديث ثلاثاً ، لا وصفاً من أن يقول طالق أبة ينوي ثلاثاً وقد بينه ابن سيرين قطع موضع ذلك فيه .

أخبرنا الربيع ، قال : أخبرنا الشافعي ، قال : أخبرنا مالك ، عن ابن شهاب ، عن محمد بن عبد الرحمن ابن ثوبان عن محمد بن إياس بن بكير ، قال : طلق رجل امرأته ثلاثاً قبل أن يدخل بها ، ثم بدا له أن ينكحها ، فبأبستني فتعبت منه أسأل له . فسأل أبا هريرة ، وعبيد الله بن عباس - رضي الله عنهما - عن ذلك فقالا : لا نرى أن تنكحها حتى تنكح زوجاً غيره . قال : إنما كان ثلاثاً إياها واحدة ، فقال ابن عباس : إنك أرسلت من يدك ما كان لك من فضل .

قال الشافعي رحمه الله : وما حاب ابن عباس ولا أبو هريرة عليه أن يطلق ثلاثاً ، ولو كان ذلك مبيهاً ، لقلا له : تركك الطلاق وبشأ صنعت ، ثم نسي حين راجعه لما زاده ابن عباس على الذي هو عليه أن قال له : إنك أرسلت من يدك ما كان لك من فضل ، ولم يقل بشأ صنعت ، ولا حرجت في إرساله .

أخبرنا الربيع قال : أخبرنا الشافعي ، قال : أخبرنا مالك ، عن يحيى بن سعيد ، عن بكير ، عن الثعلبان ابن أبي عمار الأتصاري عن عثمان بن مسلم ، قال : جاء رجل يضفي عبيد الله بن عمرو : عن رجل طلق امرأته ثلاثاً قبل أن يمسا ، قال عطاء قلت : إنما طلاق البكر واحدة . فقال عبيد الله بن عمرو إنما أنت قاض الواحدة نيينها ، وثلاث تحررها حتى تنكح زوجاً غيره .

ولم يقل له عبيد الله : بشأ صنعت حين طلقت ثلاثاً . أخبرنا الربيع : قال أخبرنا الشافعي قال : أخبرنا مالك عن يحيى بن سعيد ، أن بكيراً أخبره عن الثعلبان ابن أبي عمار أنه كان جالساً عند عبيد الله بن الزبير ، وعاصم بن عمرو لهما معا محمد بن إياس بن بكير فقال : إن رجلاً من أهل البادية طلق امرأته ثلاثاً قبل أن يدخل بها فمأذا لريان ؟ فقال ابن الزبير : إن هذا الأمر ما لنا فيه قول ، فذهب إل ابن عباس وأبي هريرة ، فلما تركتهما عند عائشة لهما ؟ ثم اتتا فاعبر لا . فذهب فأسألهما ؟ فقال ابن عباس لأبي هريرة : أنت يا أبا هريرة ، فقد جاءتك سطة ، فقال أبو هريرة - رضي الله عنه - : الواحدة نيينها وثلاث تحررها حتى تنكح زوجاً غيره .

وقال ابن عباس مثل ذلك ولم يبيح عليه الثلاث ولا عائنة . أخبرنا الربيع قال : أخبرنا الشافعي قال : أخبرني مالك عن ابن شهاب عن عروة أن مولاه لبي بن عبد الله قال لما : زياره أخبره أنها كانت تحت عبد وهي يونس أمه ، فمضت فقالت : فأرسلت إلي حفصة فذهبتني يونس فقالت : إني صغيرتك خيراً ولا أحب أن تصني شيئاً ، إن أمرك يدرك ما لم يسلك زوجك ، فقالت : فزارته ثلاثاً ، فلم تغل لها حفصة : لا يجوز لك أن تطلق ثلاثاً . ولو كان ذلك مبيحاً على الرجل ، وإذا لكان ذلك مبيحاً عليها إذا كان يدعها فيه ما يده .

أخبرنا الربيع قال : أخبرنا الشافعي قال : أخبرنا مالك ، عن هشام ، عن أبيه ، عن جهمان ، عن أبي بكر الأسلمي أنها اختلعت من زوجها عبد الله بن أسيد ، ثم أتيا عثمان في ذلك فقال : هي طليقة ، إلا أن تكون سبت شيئاً فهو ما سبت .

لعثمان - رضي الله عنه - يخبره أنه إن سعى أكثر من واحدة كان ما سعى ، ولا يقول له : لا يبيح لك أن تسمى أكثر من واحدة ؛ بل في هذا القول دلالة على أنه جاز له أن يسي أكثر من واحدة . أخبرنا الربيع قال : أخبرنا الشافعي قال : أخبرنا مالك ، عن يحيى بن سعيد ، عن أبي بكر بن محمد بن عمرو بن حزم ، وأن عمر بن عبد العزيز - رضي الله عنه - قال : البتة ما يقول الناس فيها ؟ قال أبو بكر ، قلت له : كان أبان بن سنان يعلها واحدة ، فقال عمر : لو كان الطلاق أثماً ما أثبت البتة شيئاً من قال البتة لقد رمي القنابة القصوى .

قال الشافعي : ولم يسلك عن واحد منهم على اختلافهم في البتة أنه حاب البتة ولا حاب ثلاثاً . قال الشافعي قال مالك في المخيرة : إن غيرها زوجها فاختارت نفسها فقد طلقت ثلاثاً : وإن قال زوجها : لم أخبرك إلا في واحدة فليس له في ذلك قول ، وهذا أحسن ما سمعت .

قال الشافعي : وإنما كان مالك يرمي لأن من سعى من سلف هذه الأمة لم يخبروا وغير رسول الله - صلى الله عليه وسلم - ولخبر إذا اختارت المرأة نفسها يكون ثلاثاً ، كان يبيح يرميهم أن الخیار لا يحل ، لأنها إذا اختارت كان ثلاثاً ، وإنما رجم أن الخیار يحل وهي إذا اختارت نفسها طلقت ثلاثاً فقد رجم أن النبي - صلى الله عليه وسلم - قد أجاز طلاق ثلاث ، وأصحاب النبي - صلى الله عليه وسلم - .

قال الشافعي : رحمه الله - أخبرنا سعيد بن سالم عن ابن جريج عن عكرمة بن خالد ، أن سعيد بن جبير أخبرنا أن رجلاً أتى ابن عباس فقال : طلقت امرأتي مائة فقال ابن عباس - رضي الله عنه - تأخذ ثلاثاً وتدع سباً وتسجين . قال الشافعي : أخبرنا سعيد ، عن ابن جريج ، أن عطاء ومجاهداً قالا : إن رجلاً أتى ابن عباس ، فقال : طلقت امرأتي مائة ، فقال ابن عباس : تأخذ ثلاثاً وتدع سباً وتسجين .

أخبرنا الربيع قال : أخبرنا الشافعي قال : أخبرنا مسلم بن خالد ، عن ابن جريج ، عن عطاء وحده ، عن ابن عباس أنه قال : سباً وتسجين عدولاً ، اختلعت بيا آيت الله عز وجل ، فتاب عليه ابن عباس كل ما زاد من عدد الطلاق الذي لم يسهل الله إليه ولم يجب عليه ما جعل الله إليه من الثلاث ، وفي هذا دلالة على أنه يجوز له عنه أن يطلق ثلاثاً ولا يجوز له ما لم يكن إليه . اهـ

المذهب الحنبلي

ولما اللب انزل قد . . .



اختفت الرواية عن أحمد في جمع الثلاث، فرى عنه أنه غير محرم اختاره
الفرق، وهو مذهب الشافعي، وأبي ثور وداود، وروى ذلك عن الحسن بن علي
وعبد الرحمن بن عوف، والشمسي، لأن عمرراً المجالي لا لأن امرأة قال: كذبت عليها يا رسول الله
إن أسكتها فطأها ثلاثاً قبل أن يأمره رسول الله - صلى الله عليه وسلم - مضى عليه ولم ينقل إنكار النبي
- صلى الله عليه وسلم - .

وعن عائشة: أم امرأة رفاعة جاءت إلى رسول الله - صلى الله عليه وسلم - فقلت: يا رسول الله إن رفاعة
صحلاني ثم خلاني مطق عليه، وفي حديث فاطمة بنت عيسى، أن زوجها أرسل إليها بثلاث تطليقات. ولأنه
طلاق جاز نفقه لجزء جسمه كطلاق النساء .

وقد أجاب ابن قدامة عن أدلة القائلين بالإباحة جواباً إجمالياً :

قال (١) : وأما حديث المتأخرين فغير لازم، لأن الفرقة لم تنع بالطلاق، لأنها وقعت بمجرد لسان
فزوج فلا حجة فيه .

ثم إن اللعان يوجب تحريراً مؤبداً، فالطلاق يمهّد كالطلاق يمهّد انفساخ النكاح بالرضاع أو غيره .

ولأن جمع الثلاث إنما حرم لما يقبض من الدم، ويحصل به من الضرر ويغتر عليه من حل نكاحها،
ولا يحصل ذلك بالطلاق بعد اللعان لحصوله باللعان .

وسائر الأحاديث لم ينص فيها على الثلاث بين يدي النبي - صلى الله عليه وسلم - فيكون مقراً عليه، ولا
حضر المطلق عند النبي - صلى الله عليه وسلم - حين أخبر بذلك، لينكر عليه .

(١) الفتن به شرح الكبير ٢١٠/٨ .
(٢) الفتن به شرح الكبير ٢١٢/٨ .

هل أن حديث فاطمة قد جاء فيه : أنه أرسل إليها بتطليقة كانت بقيت لثمان طلالها، وحديث امرأة رفاعه جاء فيه أنه طلقها آخر ثلاث تطليقات متفق عليه، فلم يكن في شيء من ذلك جمع الثلاث. ولا خلاف عند الجميع في أن الاختيار والأول أن يطلق واحدة ثم يدها حتى تغضي عنها، إلا ما حكينا من قول من قال إنه يطلقها في كل مرة طلاق، والأول أول، وإن في ذلك استطلا لأمير الله - سبحانه - وموافقة لقول السلف، وأما من قدم، فإنه متى ندم واجبها فإن فاته ذلك باقتضاء عنها فله نكاحها

وقال ابن حزم وجدنا من حجة من قال: إن الطلاق الثلاث مجسمة سنة لا بدعة، قوله تعالى : (لَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرًا) ^(١).

لهذا يقع حل الثلاث مجسمة ومفرقة ولا يجوز أن يخص بهذه الآية بعض ذلك دون بعض بنبر نص.

وكذلك قوله تعالى : (إِذَا كُنْتُمْ مِنَ الْمُزْمِنِينَ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ لِحَامَ لَحْمٍ عَتَبِيَّيْنٍ مِنْ عِدَّتِكُمْ تَعْقِدُونَهَا) ^(٢) عموم لإبادة الثلاث والاثنتين والواحدة.

وقوله تعالى : (وَكُلُّ طَلَقٍ مُتَّفَقٌ بِالْمَعْرُوفِ) ^(٣) فلم يخص تعالى مطلقاً واحدة من مطلقه الثنتين ^(٤) ومطلقه ثلاثاً.

ووجدنا ما روينا من طريق مالك، عن ابن شهاب، أن سهل بن سعد الساعدي أخبره عن حديث عثمان بن عمر العبيلاني مع امرأته، وفي آخره أنه قال : «كُتِبَ عليها يا رسول الله إن أسكتها لطلقها ثلاثاً قبل أن يفرء رسول الله - صلى الله عليه وسلم - ثم قال : وأنا مع الناس عند رسول الله - صلى الله عليه وسلم -».

قال ابن محمد - ابن حزم - لو كانت طلاق الثلاث مجسمة معصية لله تعالى، لما سكنت رسول الله - صلى الله عليه وسلم - من بيان ذلك لصح حديثاً أنها من مباحة.

وقال بعض أصحابنا: لا يخلو من أن يكون طلقها وهي امرأته، أو طلقها وقد حرمت عليه ووجب التفريق بينهما، فإن كان طلقها وهي امرأته، فليس هذا قولكم، لأن قولكم إنها بشام اللعان تدين عنه إلى الأبد، وإن كان طلقها أجنبية لأنها نحن ليس بطلاق امرأته لا فيمن طلق أجنبية.

قلنا: إنما طلقها وهو يقرر أنها امرأته فلما ما لا يشك فيه أحد، فهو كالذلك معصية لسببكم رسول الله - صلى

(١) أنظر الجزء السابق من المجلد من ١٧٠-١٧٢.

(٢) الآية الكريمة من -سورة البقرة : ٢٢٠.

(٣) الآية الكريمة من سورة الأنزاب : ٤٩.

(٤) الآية الكريمة من سورة البقرة : ٢٤١.

الله عليه وسلم - إلى هذا الإعراف ، وإنما حجتنا كلها في ترك رسول الله - صلى الله عليه وسلم - الإنكار
من طلق ثلاثاً مجسدة امرأة بظنها امرأته : ولا بذلك أنها في عصمت فقط .

لأن قالوا : ليس كل سكوت عن ذكره في الأخبار يكون ترك ذكره حجة . قلنا : نعم ، هو حجة لازمة
إلا أن يوجد بيان في خبر أكثر لم يذكر في هذا الخبر ، فحيث لا يكون السكوت عنه في خبر آخر حجة .

■ ومن طريق البخاري ، نا محمد بن يشار ، نا يحيى هو ابن سعيد القطان ، عن عبيد الله بن عمر ، نا القاسم بن محمد
ابن أبي بكر ، عن عائشة أم المؤمنين - رضي الله عنها - قالت : إن رجلاً طلق امرأته ثلاثاً فترجعت لطلق ، فسل
رسول الله - صلى الله عليه وسلم - أهل للقول ؟ قال : « لا حتى يذوق غسقتها كغسا ذاتي الأزل » .
فلم ينكر - عليه الصلاة والسلام - هذا السؤال ، ولو كان لا يجوز لأخبر بذلك . وخبر فاطمة بنت قيس المشهور
روياه من طريق يحيى بن أبي كثير ، أن عبيد الله بن عبد الرحمن ، أن فاطمة بنت قيس أخبرته أن
زوجها ابن خنيس بن المغيرة للخزومي طلقها ثلاثاً ثم انطلق إلى اليمن فانطلق خالد بن الوليد في نفر فأتوا
رسول الله - صلى الله عليه وسلم - في بيت ميمونة أم المؤمنين فقالوا إن ابن خنيس طلق امرأته ثلاثاً فهل لها من
نفقة ؟ قال رسول الله - صلى الله عليه وسلم - « ليس لها نفقة » و« كتبها هبة » وذكر باقي الخبر .

■ ومن طريق مسلم ، نا محمد بن الحنفى ، نا خنيس بن خباب ، نا هشام بن عروة ، عن أبيه ، عن فاطمة بنت قيس
قالت : قلت : يا رسول الله إن زوجي طلق ثلاثاً وأنا أعنف أن يقتحم علي قال : « فأمريها فتتزوجت ومن طريق
مسلم ، نا محمد بن الحنفى ، عبد الرحمن بن مهدي ، نا سفيان الثوري ، عن سلمة بن كهيل ، عن الشعبي عن فاطمة
بنت قيس ، عن النبي - صلى الله عليه وسلم - في المطلقة ثلاثاً قال : « ليس لها سكنى ولا نفقة » .

فهذا نقل ثواتر عن فاطمة بأن رسول الله - صلى الله عليه وسلم - أخبرها هي ونفر سواها بأن زوجها طلقها
ثلاثاً^(١) وبأنه - عليه الصلاة والسلام - حكم في المطلقة ثلاثاً ولم ينكر - عليه الصلاة والسلام - ذلك ولا أخبر
بأنه ليس بسنة ، وفي هذا كفاية لمن نصح نفسه .

■ فإن قيل : إن الزمري روى عن أبي سلمة هذا الخبر ، وقال فيه : أنها ذكرت أنه طلقها آخر ثلاث طلاقات
وروى الزمري عن عبيد الله بن صهاف بن حبة ، أن زوجها أرسل إليها بتولية كانت بقيت لها من طلاقها للذكر
الخبر وفيه : فأرسل مروان إليها ببيعة بن ذؤيب فنفقته وذكر باقي الخبر .

■ قلنا : نعم ، هكذا رواه الزمري ، فأما روايته من طريق عبيد الله بن صهاف فمقطعة ، لم يذكر عبيد الله ذلك عنها
ولا من بيعة عنها ، إنما قال : إن فاطمة طلقها زوجها وأن مروان بنت إليها ببيعة فنفقته . وأما غيره من

(١) كنا في الأصل المنفرد به .

أبي سلمة فتمنع ، إلا أن كلا الخبرين ليس ليهما أن رسول الله - صلى الله عليه وسلم - أخبره هي ولا غيرها بذلك ، إنما السند الصحيح الذي فيه أنه - عليه الصلاة والسلام - سأل عن كية طلاقها؟ وأنها أخبرته ، فهي التي نسأله أولاً ، وعلى ذلك الإجمال جاء حكمه - عليه الصلاة والسلام - . وكذلك كل لفظ روى به خبر فاطمة من (أبت طلاقها) و (طلقها البتة) و (طلقها طلاقاً باتاً) و (طلاقاً باتاً) فليس في شيء منه أن رسول الله - صلى الله عليه وسلم - وقف عليه أصلاً لمسقط كل ذلك وثبت حكمه - عليه الصلاة والسلام - على ما صح أنه ، أخبر به من أنه طلقها ثلاثاً فقط .

■ ولما الصحابة - رضي الله عنهم - فإن ثابت من عمر - رضي الله عنه - الذي لا يثبت عنه غيره ، ما روي عنه من طريق عبد الرزاق ، عن سفيان الثوري ، عن سلمة بن كهيل ، نا زيد بن وهب : أنه رفع إلى عمر بن الخطاب رجل طلق امرأته ألفاً فقال له عمر : أطلقت امرأتك؟ فقال : إنما كنت ألعب فتلاه عمر بالدرة وقال : إنما يكفيك من ذلك ثلاث : وإنما ضربه عمر على الزيادة على الثلاث ، وأحسن عمر في ذلك ، وأعلمه أن الثلاث تكفي ولم ينكرها .

■ ومن طريق وكيع ، عن الأعمش ، عن حبيب بن أبي ثابت ، جاء رجل إلى علي بن أبي طالب قال : إني طلق امرأتى ألفاً . فقال له علي : بانت منك ثلاث ، وأقسم سائر من بين نسائك . فلم ينكر جميع الثلاث .

■ ومن طريق وكيع ، عن جعفر بن برقان ، عن معاوية بن أبي يحنى قال : جاء رجل إلى حسان بن عمار قال : طلق امرأتى ألفاً ، فقال : بانت منك ثلاث ... فلم ينكر الثلاث .

■ ومن طريق عبد الرزاق ، عن سفيان الثوري ، عن عمرو بن مرة ، عن سعيد بن جبير قال : قال رجل لابن عباس : طلق امرأتى ألفاً . فقال له ابن عباس : ثلاث تحرمها عليك ، وبقيتها عليك وزوا ، اتخذت آيات الله هزوا . فلم ينكر الثلاث ، وأذكر ما زاد .

ولما جاء عنه من قوله لمن طلق ثلاثاً ثم ندم : لو اتخرت الله لجعل لك مخرجاً ، وهو على ظاهره ، نعم إن اتخى الله جعل له مخرجاً ، وليس فيه أن طلاق الثلاث مصيبة .

■ ومن طريق عبد الرزاق ، عن معمر ، عن الأعمش ، عن إبراهيم بن حنيفة قال : جاء رجل إلى ابن مسعود فقال : إني طلق امرأتى تسعة وتسعين . فقال له ابن مسعود : ثلاث بينها ، وسائرهما عدوان . وعلان خبران في غاية الصحة ، لم ينكر ابن مسعود وابن عباس الثلاث مجسومة أصلاً ، وإنما أنكر الزيادة على الثلاث .

عن طریق احمد بن حنبل، ثنا عمرو بن علي، ثنا يحيى بن سعيد القطان، عن سفيان الثوري، عن أبي اسحاق السبيعي عن أبي الأحوص، عن عدي بن مسعود قال: طلاق الة أن يطلقها طاهراً من غير جماع، وهذا في ذابة الصفة عن ابن مسعود، فلم يخص طلاقاً من طلقين من ثلاث.

لأن قول: قد روى الإحصاء، عن أبي اسحاق، عن أبي الأحوص، عن ابن مسعود وفيه: فإذا حاضت وطهرت طلقها أخرى، فإذا حاضت وطهرت طلقها أخرى.

قلت: هذا أيضاً مئة، وليس فيه أن ما عدا ذلك حرام وبدعة. لأن قول: قد رويت من طريق حماد بن زيد، ثنا يحيى بن عتيق، عن محمد بن سيزين قال: قال علي بن أبي طالب: لو أن الناس أخذوا بأمر اقتضاه في الطلاق ما بيع وجعل قسه في امرأة أبداً يبدأ فيطلقها تطلقه ثم يربض ما بينها وبين أن تنفض عنها نسق شاء واجبا.

قلت: هذا منقطع عنه، لأن ابن سيرين لم يسمح من علي كلمة، ثم ليس فيه أيضاً أن ما عدا ذلك مضمية ولا بدعة لا يعلم عن الصحابة - رضي الله عنهم - غير ما ذكرنا. وأما التابعون فرويتا من طريق وكيع عن اسماعيل بن أبي خالد، عن الشعبي قال: قال رجل لشرع القاضي: طلقت امرأتك مائة. فقال: بانت منك ثلاث، وسبح وتسبح إسرائف ومحصية.

فلم ينكر شريح الثلاث، وإنما جعل الإسرائف والمحصية ما زاد على الثلاث. ومن طريق عبد الرزاق عن عمر بن قدامة، عن سعيد بن المسيب، قال: طلاق الة أن يطلقها إذا طهرت من الحيضة بنهر جماع.

قال أبو محمد: فلم يخص واحدة من ثلاث من التين لا يعلم عن أحد من التابعين أن الثلاث مضمية، صرح بذلك، إلا الحسن، وهو قول به أن الثلاث مئة هو قول للشافعي وأبي ذر وأصحابها.

وقال ابن أبي شيبة^(۱): «من وعص الرجل أن يطلق ثلاثاً في مجلس، حدثنا أبو أسامة، عن هشام قال: سئل محمد عن الرجل يطلق امرأته ثلاثاً في مقعد واحد. قال: لا أعلم بذلك بأساً، قد طلق عبد الرحمن بن عوف امرأته ثلاثاً فلم يجب عليه ذلك.

حدثنا أبو أسامة، عن ابن عوف عن محمد قال: كان لا يرى بذلك بأساً. حدثنا غندر عن شعبة، عن عدي بن أبي السفر، عن الشعبي، في رجل أراد أن تين مئة امرأته، قال: يطلقها ثلاثاً.

(۱) أخرجه محمد بن كزيب في تاريخه عن أبي ذر.

● المسألة الثانية ما يترتب على إيقاع الطلاق الثلاث بلفظ واحد وفي ذلك مذاهب

و المسألة الثانية ما يترتب على إيقاع الطلاق الثلاث بلفظ واحد وفي ذلك مذاهب :

المذهب الأول أن الرجل إذا طلق زوجته ثلاثاً بلفظ واحد ونعت ثلاثاً دخل بها أولاً
ذكر من قال بهذا القول :

وأما حكم طلاق البتة: فهو أنه واقع عند عامة العلماء، وقد ذكر هذا بعد
سبيله للأستاذ الذي يقع بها طلاق البتة وذكر منها الثلاث بلفظ واحد .

وذهب جمهور الصحابة والمجاهدين ومن بعدهم من أئمة المسلمين إلى أنه
يقع ثلاثاً

بعد سبيله لأدلة وقوعها ثلاثاً - (١) فهذا كله قول أبي حنيفة وأبي يوسف
ومحمد - رحمة الله عليهم أجمعين .

قلت (٢) : لو ثبت أن طلقها ثلاثاً وهي حامل في مجلس واحد أو مجالس
شئ ، فيلزمه ذلك أم لا ؟ قال : قال مالك يلزمه ذلك .

(تبيين) قال أبو الحسن في شرح كلام المصنف المتقدم صورته : أن يقول لها
أنت طالق، أنت طالق، أنت طالق، أنت طالق في مجلس واحد ، فإن كان على غير هذه
صفة كما إذا قال : أنت طالق ثلاثاً في كلمة واحدة ، فقال عبد الحميد الصانع : ثلاث تطبيقات في كلمة
سدت في ثلاثة مجالس ، وفي ثلاثة مجالس أشد من في ثلاثة أظهار ، وكلما طلق يلزمه .. انتهى ... (٣)

(١) بيان الصانع ٤٦/٢ .

(٢) فتح المصنف ٢٥٠/٢ .

(٣) شرح سنن الأثر ٤٦/٢ .

(٤) المصنف ٦٨/٢ .

(٥) مؤلف البذل ٢٩/١ .

إذا ثبت ذلك^(١) أى كلامه على تحريم إيقاع الثلاث بلفظ واحد، فمن أوقع الطلاق الثلاث بلفظة واحدة أزمه ما أوقعه من الثلاث وبه قال جماعة الفقهاء.

قال علماؤنا : وافق أئمة الفتنى على لزوم إيقاع الطلاق الثلاث في كلمة واحدة ، وهو قول جمهور السلف .

— رحمه الله — في الكلام على المسألة الأولى وأنه يوقعها ثلاثاً .

وإن قال لنفي المنعول بها أنت طالق ثلاثاً وقع الثلاث لأن الجميع صادف فوجبة وقوع الجميع كما لو قال ذلك للمنعول بها

وإن طلق ثلاثاً بكلمة واحدة وقع الثلاث وحرمت عليه حتى تنكح زوجاً غيره، ولا فرق بين قبل الفسخ وبعده، زوى ذلك من أين عباس، وأبي هريرة، وابن عمر، وابن مسعود، وأنس، وهو قول أكثر أهل العلم من التابعين، والأئمة يجمعون .

وإن طلقها ثلاثاً مجموعة قبل رجعة مرة واحدة طلقت ثلاثاً وإن لم ينوها على الصحيح من المذهب، نص عليه مراياً وعليه الأصحاب بل الأئمة الأربعة رحمهم الله وأصحابهم في الجملة .

— في أثناء الكلام على بيان المذاهب في ذلك — الثاني أنه طلاق محرم لازم وهو قول مالك، وأبي حنيفة، وأحمد في الرواية المتأخرة عنه، اختارها أكثر أصحابه وملا القول منقول من كثير من السلف من الصحابة والتابعين .

فاختلف الناس فيها — أي وقرع الثلاث بكلمة واحدة — على أربعة مذاهب : أحدها : أنه يقع وهذا قول الأئمة الأربعة، وجمهور التابعين، وكثير من

٦. وقال الباجي

٧. وقال القسطلاني

٨. بمقتضى ما ذكره في غير
الاسم الشافعي

٩. وقال الشيرازي

١٠. وقال ابن أبي عمير

١١. وقال المرزوقي

١٢. وقال شيخ الإسلام

١٣. وقال ابن القيم

الصحابة ...

(١) للنسائي ٢١/١ .

(٢) تفسير القسطلاني ١٢٩/٢ .

(٣) المذهب ٨١/٢ .

(٤) الفتنى ٢٥٢/٨ .

(٥) الإيضاح ٥٥٢/٨ .

(٦) جسر القسطلاني ٨٢/٢٢ .

(٧) زاد المسند ١٠٥/١ .

قال أبو بكر الرزقي تحت عنوان « ذكر الحجاج لا يقع الطلاق الثلاث ساً » قوله تعالى : (الطلاق مرتان فإشاك بمضروب أو تسريحاً)^(۱) الآية، يدل على وقوع الثلاث معاً كونهن شيئاً واحداً. وذلك لأن قوله تعالى : (الطلاق مرتان)^(۲) قد أضاف من حكمه إذا وقع الاثنان بأن يفرا : أنت طالق، أنت طالق في طهر واحد وقد يتأني ذلك خلاف السنة ، فإذا كان في مضمون الآية الحكم بجواز وقوع الاثنان على هذا الوجه دل ذلك على صحة وقوعهما لو أوقعهما ساً ، لأن أحداً لم يفرق بينهما .

وفيها دلالة على وجه آخر وهو قوله تعالى : (فلا تجزئ له من ثمث عشي نكح زوجاً غيره)^(۳) فحكم بحرمة عليه بالتألف بعد الاثنان ولم يفرق بين إقامتهما في طهر واحد أو في أطهار ، فوجب الحكم بإيقاع الجميع على أي وجه أوقعه من مستون أو غير مستون ومباح أو محظور .

إن قيل : قد دلت في معنى الآية أن المراد بها بيان المنسوب إليه والمأمور به من الطلاق وإيقاع الطلاق ثلاث ساً خلاف المستون عندك ، فكيف تنجح بها في إيقاعها على غير الوجه المباح والآية لم تنص عليها على هذا الوجه ؟

قيل له : قد دلت الآية على هذه المعاني كلها من إيقاع الاثنان وثلاث لغير السنة وأن المنسوب إليه والمستون تحريمها في الأطهار ، وليس يمنع أن يكون مراد الآية جميع ذلك. ألا ترى أنه لو قال : طلقوا ثلاثاً في الأطهار وإن طلقتم جميعاً ساً وقمن كان جائزاً ، وإذا لم يتألف المعيان واحتلتها الآية وجب حملها عليها .

فإن قيل : معنى هذه الآية محمول على ما يتيه بقوله تعالى : (فطلقوهن لبعثهن)^(۴) وقد بين الشارع الطلاق للسنة ، وهو أن يطلقها في ثلاثة أطهار إن أراد إيقاع الثلاث ، ومتى خالف ذلك لم يقع طلاقه .

قيل له : نستعمل الآيتين على ما تنصيهما من أحكامهما فنقول : إن المنسوب إليه والمأمور به هو الطلاق للسنة على ما يتيه في هذه الآية ، وإن طلق لغير السنة وجب الثلاث وقمن لا اقتضت الآية الأخرى وهي قوله تعالى : (الطلاق مرتان)^(۵) وقوله تعالى : (فَإِنْ تَنَلَّهِنَّ فَلَا تَجْزِي لهُ مِنْ ثَمْتِ عَشِي نَكْحٍ زَوْجاً غَيْرَهُ)^(۶) إذ لو ر في قوله : (فطلقوهن) : - تني لا اقتضت هذه الآية الأخرى ، حل أن في معنى الآية التي فيها ذكر الطلاق للسنة دلالة على وقوعها إذا طلق لغير السنة ، وهو قوله تعالى : (فطلقوهن لبعثهن) إلى قوله تعالى : (وَيَلْزَمُكُمْ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَكَفَرُ فَلَئِنَّ ذَلِكُمْ لَكَبِيرٌ)^(۷) فلو أن أنه إذا طلق لغير السنة وقع ما كان ظاهراً لنفسه بإيقاعه ، ولا كان ظاهراً لنفسه بطلانه .

(۱) الآية مكتوبة من نسخة نسخة ۳۷۸

(۲) الآية مكتوبة من نسخة نسخة ۳۷۷

(۳) الآية مكتوبة من نسخة نسخة ۳۷۸

وفي هذه الآية دلالة على وقوعها إذا طلق لغير العدة ، ويدل عليه قوله تعالى في نسق الخطاب : (ومن يتفق الله بتجمل له متفرجاً)^(١) يعني - والله أعلم - أنه إذا وقع الطلاق على ما أمره الله كان له مخرجاً مما أوقع إن لفته نعم وهو الرجعة ، وعلى هذا المعنى تأوله ابن عباس حين قال للسائل الذي سأله وقد طلق ثلاثاً : إن الله تعالى يقول : (ومن يتفق الله بتجمل له متفرجاً)^(٢) وإنك لم تتفق الله على أنك مخرجاً ، عصيت ربك وبانت منك امرأتك ، ولذلك قال علي بن أبي طالب - كرم الله وجهه - : لو أن الناس أصابوا أحد الطلاق ما نعم رجل طلق امرأته .

فلان قبل : لا كان عاصياً في إيقاع الثلاث مما لم يقع ، إذ ليس هو الطلاق المأمور به ، كما لو وكل رجل رجلاً بأن يطلق امرأته ثلاثاً في ثلاثة أطهار لم يقع إذا جتمعن في طهر واحد .

قيل له : أما كونه عاصياً في الطلاق لغير مانع صحة وقوعه لا دلالة عليه فيما سلف ، ومع ذلك لأن الله جعل الظاهر منكراً من القول وزوراً ، وحكم مع ذلك بصحة وقوعه ، فكونه عاصياً لا يمنع لزوم حكمه والامتنان خاص لله في رده عن الإسلام ، ولم يمنع عصيانه من لزوم حكمه وراق امرأته ، وقد نهاه الله من مراجعتها ضرراً بقوله تعالى : (ولا تمسكوهن مبسوطاً)^(٣) - فلما راجعها وهو يريد ضررها أثبت حكمها وصحت رجعة .

وأما الفرق بينه وبين الركيل فهو : أن الركيل إنما يطلق لغيره ومنه يبرأ وليس يطلق لنفسه ولا يملك ما يوقعه .^(٤) ترى أنه لا يتعلق به شيء من حقوق الطلاق وأحكامه ، فلما لم يكن مالكاً لا يوقعه ، وإنما يصح إيقاعه لغيره من جهة الأمر إذ كانت أحكامه تتعلق بالأمر دونه لم يقع شيء يخالف الأمر ، وأما الزوج فهو مالك الطلاق وبه تتعلق أحكامه وليس يوقع لغيره فوجب أن يقع من حيث كان مالكاً للثلاث وارتكاب النهي في طلاقه لغير مانع وقوعه كما وصفنا في الظاهر والرجعة والردة وسائر ما يكون به عاصياً ، ألا ترى أنه لو وطأ أم امرأته بشبهة حرمت عليه امرأته وهذا المعنى الذي ذكرناه من حكم الزوج في ملكه للثلاث من الرجعة التي ذكرنا يدل على أنه إذا أوقعهن مما وقع إذ هو موقع لا ملك . اهـ .

فصل في المصير

في تفسير قوله تعالى : (الطلاق مطلقاً)^(٥) - ترجم البخاري على هذه الآية باب من أجاز للطلاق الثلاث لقوله تعالى : (الطلاق مطلقاً)^(٦) . وهذا إشارة منه إلى أن هذا الصمد إنما هو خمسة لم يسن شيخنا على نفسه لزومه . اهـ .

(١) الآية المذكورة من سورة الطلاق : ٢ .

(٢) الآية المذكورة من سورة البقرة : ٢٢١ .

(٣) أنظر تفسير القرطبي الجزء الثالث ص ١٢٨ .

(٤) الآية المذكورة من سورة البقرة : ٢٢٠ .

مقتل العتيبي

وجه الاستدلال به أن قوله تعالى : (الطلاقُ مرتان) ^(١) معناه مرة بعد مرة
 فإذا جاز الجمع بين التين جاز بين الثلاث وأحسن منه أن يقال : إن قوله
 تعالى : (أو تشريقاً بإحسان) ^(٢) عام متناول لإيقاع الثلاث دفعة واحدة . وقال ابن أبي حاتم : أنا يونس بن عبد
 الأعلى قراءة عليه ، أنا ابن وهب ، أخبرني سفيان الثوري ، حدثني إسحاق بن سميع ، سمعت أبا رزين يقول :
 جاء رجل إلى النبي - صلى الله عليه وسلم - فقال : يا رسول الله أريد أن أتزوج رجلاً ، فقال : (كذلكك يا معزوف
 أو تشريقاً بإحسان) ^(٣) أين الثالثة ؟ قال : « التشريق بإحسان » . هذا إسناد صحيح ، ولكنه رسل
 ورواه ابن مرفوعة من طريق قيس بن الربيع عن إسحاق بن سميع عن أبي رزين مرسل . قال : حدثنا
 عباد بن أحمد بن عبد الرحيم ، حدثنا أحمد بن يحيى حدثنا عبيد الله بن جرير بن خالد ، حدثنا ابن
 عاتكة ، عن حماد بن سلمة . عن قتادة ، عن أنس ابن مالك - رضي الله عنه - . قال : جاء رجل إلى النبي
 - صلى الله عليه وسلم - فقال : يا رسول الله ذكر الله الطلاق مرتين ، فأين الثالثة ؟ قال : « إنك
 يا معزوف أو تشريقاً بإحسان » . اهـ

وقد سبقت مناقشة ابن القيم لهذه الآية وبين أنها دليل على عدم وقوع الثلاث وذلك عند الكلام عليها في
 المسألة الأولى .

وقال الشيخ جمال الدين العام

رداً على الاستدلال بقوله تعالى : (الطلاقُ مرتان) ^(١) وبين أنها لا تعدل
 وقوع الثلاث قال ^(٢) فصل : وما بين ويوضح بطلان تركيهم شرعاً
 ولغة في الطلاق الثلاث وغيره : أن لفظ التعدد فيه منصوب نصب المصدر ، فإن تقدير الكلام طلقك ثلاثاً ،
 ومعنى المصدر في الكلام طلقك تطبيقات ثلاث ، ومعنى المصدر في الكلام إنما هو حكاية حال الفعل في صدوره
 عن الفاعل .

والفعل له حالتان في صدوره عن الفاعل : حالة يكون فيها خبراً عما صدر وقوعه من الفاعل في الماضي
 وحالة يكون فيها أداة لما يستعمل فيه من إنشاء العقود والفسوخ استمارة أو اشتراكاً ، فإذا أريد به الحكاية والخبر
 من الماضي ، فإن أريد به الخبر عن حقيقة الفعل ونفي المجاز عنه اتبع بالمصدر مطلقاً .

وأما إذا استعمل الماضي في إنشاء عقد أو نسخ سواء قيل إنه على وجه الاستمارة أو الاشتراك فإن أريد
 حقيقة العقد أو النسخ اتبع المصدر مطلقاً مثل : طلقها تطبيقاً ، ولما إن أريد تعدد العقد أو النسخ بلفظ واحد في
 مرة واحدة بمنزلة تعدده بالتكرار مرة بعد مرة وأتبع بالمصدر وحده . أو مضافاً إلى المصدر المجزوع . مثل
 طلقك ثلاثاً وتعدد به التعدد ، أو قال في اللعان أشهد بالله غساً ، أو غساً شهادات . أو قال في القسامة أقسم بالله

(١) أنظر هذا الفتاوى . الجزء . خمس ص ٥٢٨ .

(٢) الآية الكريمة من سورة البقرة : ٢٢٩ .

(٣) بواسطة الثلاث لابن عبد المطلب : ٩٢/٩٢ .

عسین یباً أو قال بعد الصلاة «سبحان الله» مرة ثم قال : «لثلاثاً وثلاثين» وكذا «الحمد لله» ، وكذا «الله أكبر» ، وكذا لو قال في اليوم مرة واحدة «سبحان الله» ويحمده ، وثبهما مائة مرة لم يكن بتكرره في الأيام وتكررات واحد : فأما غير الطلاق فلا خلاف فيه ، وأما الطلاق فوقع الخط فيه من بعد الصلوة .

ثانياً قال النووي : (وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَنَّنَ هَٰذَا لَا تَذَرِي لَاحِظًا أَنَّ اللَّهَ يُحَدِّثُ بِمَعْنَى ذَلِكَ أَمْرًا) ^(۱)

قالوا : معناه أن المطلق قد يحدث له نعم فلا يمكنه تداركه لو وقع اليئوتة فلو كانت الثلاث لا تقع لم يقع طلاقه إلا وجباً فلا يتم .

قال الشيخ محمد الأمين الشنقيطي ^(۲) وما يزيد هذا الاستدلال القرآني ما أخرجه أبو داود بسند صحيح عن طريق مجاهد قال : كنت عند ابن عباس ، فجاءه رجل فقال إنه طلق امرأته ثلاثاً ، فسكت ، حتى قلت له سرها إليه ،

فقال : ينطلق أحدكم ليركب الأحوصة ثم يقول : يا ابن عباس ، الله قال : (وَمَنْ يَتَقَرَّبْ إِلَى اللَّهِ بِمَنْعَةٍ لَمْ يَخْرُجْ مِنْهَا) ^(۳) وإنك لم تنق الله ، فلا أجد لك مخرجاً ، عصبت عليك ، وباتت منك امرأتك . .

وأخرج له أبو داود متابعات عن ابن عباس نحوه ، وهذا تفسير من ابن عباس للآية بأنها يدخل في معناها ومن ينق الله ، ولم يحلل الطلاق في لفظة واحدة يجعل له مخرجاً بالرجعة ، ومن لم ينق في ذلك بأن جميع الطلقات في لفظة واحد لم يجعل له مخرجاً لو وقع اليئوتة بها منجسة ، هذا هو معنى كلامه الذي لا يحتل غيره ، وهو قوي جداً في محل النزاع لأنه مفسر به لركأ ، وهو ترجيح القرآن ، وقد قال - صلى الله عليه وسلم - : «اللَّهُمَّ عَسْئَةُ التَّوْبِيلِ» .

ثالثاً قال ابن عبد الحادي : (وَلَا تَقْبَلُوا أَهْبَاتِ اللَّهِ هُزُؤًا) ^(۴) قال الحسن :

«كان الرجل في عهد النبي صلى الله عليه وسلم يطلق ويقول : كنت لأعبأ ، ويقولون : كنت لأعبأ ، ويقول ابنه ويقول : كنت لأعبأ فقال رسول الله - صلى الله عليه وسلم - : «ثَلَاثٌ مَنْ قَالَهُنَّ لَا عِبَاءَ جَائِزَاتٌ عَلَيْهِنَّ» ، يعني : «وَهَلْ لَكَ وَهَلْ لَكَ» ، فأنزل الله (وَلَا تَقْبَلُوا أَهْبَاتِ اللَّهِ هُزُؤًا) ^(۵) .

(۱) مخرج النووي لصحيح مسلم ۷۰/۱-۷۱ .

(۲) الآية الكريمة من سورة الطلاق : ۱ .

(۳) أسنن أبي داود ۱۷۵/۱-۱۷۶ .

(۴) الآية الكريمة من سورة الطلاق : ۱ .

(۵) سير المحدث إلى علم الطلاق ثلاث ۷۸ .

(۶) الآية الكريمة من سورة الشفاعة : ۲۴ .

وقال ابن عبد البر: وما على ابن وجب في استدلاله بالآيات التي سبقت (١) وأما استدلاله بقوله تعالى: **لَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنْكُمْ فَتَحِلَّ فَمَا كُنْتُمْ تُحِلُّونَ** - إلى قوله: **وَمَنْ يَتَرَكَ اللَّهَ فَيَتَّخِذِ لِنَفْسِهِ مَتَرًا** (٢) - قال: ليس بمسلم، لأن في حديثه وكأنه لما قال له: **وَأَجِيبْنَاهَا**، فلا هذه الآية لهذه الآية دليل لنا لا لكم - لأن النبي - صلى الله عليه وسلم - لما نفى له بهذا استدلال الآية، فلم يكن فيها دليل على ما يستدل بها، واستدلاله بالآية يقول ابن عباس: لأن ابن عباس قد صح عنه أنه كان ينفي بهذا القول - أي واحدة - كما جزم وليس لكم في الآية دليل:

ولما استدلاله بقوله تعالى: **(وَلَا تَقْبَلُوا لَهُنَّ الْهَبَاتِ اللَّهُ هَزْؤًا)** (٣) - واستدلاله بالحديث - أي حديث الحسن وقد نفى مع الآية - فالآية والحديث ليس لهما دليل له، لأنه لم يثبت طلاق الثلاث بالكيفية وإنما كان يطلق ويقول كنت لاحقاً فتركت هذه الآية، إن الطلاق لا لب له وليس في هذا دليل.

وأما استدلاله الآية الأخرى: **(الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِنْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ لَا رُدَّ لَهُنَّ إِلَى مَا كُنَّ عَلَى يَمِينِهِمْ)** (٤) - ليس فيها دليل أبداً، لأن الطلاق هنا لم يذكر أنه بثقة واحدة، بل الآية فيها إذا أتى بالطلاق مرة بعد أخرى وليس في الآيات دليل له، بل كلها دليل عليه.



ولما السنة فقد استدلوا بالأدلة الآتية

الدليل الأول ما ثبت في الصحيحين (١) في قصة لعان عويمر وزوجته ولها: **وَقُلْنَا لِعَاطِلِ بْنِ عُتَيْبٍ: كَذَبْتَ عَلَيْهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أُمَّكُمَا لَطَلَقَتَاهَا** **قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَهُ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - قَالَ ابْنُ شِهَابٍ: فَكَانَتْ سُنَّةَ الْمُطَّلَعِينَ.** منطلق عليه قال النووي (٢) واستدل به أصحابنا على أن جميع الطلقات الثلاث بلفظ واحد ليس حراماً، ومروءة الدلالة أنه لم ينكر عليه الطلاق بلفظ الثلاث.

(١) جرد المثلث ٩٠-٩١.

(٢) الآية الكريمة من سورة الطلاق: ٢-١.

(٣) الآية الكريمة من سورة البقرة: ٢٢١.

(٤) الآية الكريمة من سورة البقرة: ٢٢٩.

(٥) صحيح البخاري جلد ٢٩١/١ وصحيح مسلم جلد ١٠ شرح النووي ١٢٢/١٠.

(٦) النووي جلد ١٠ مسلم ١٢٢/١٠ ودرج لهما في الفتح ٣٦٧/٩.

وقد يمرض على هذا فيقال : إنما لم يتكره عليه ، لأنه لم يصادف الطلاق محلاً مملوكاً له ولا نفراً
ويجاب عن هذا الاعتراض ، بأنه لو كان الثلاث محرماً لأنكر عليه ، وقال له : كيف ترسل لفظ
الطلاق الثلاث مع أنه حرام ، والله أعلم .

ولال ابن نافع من أصحاب مالك : إنما طلقها ثلاثاً بعد اللعان ، لأنه يستحب إظهار الطلاق بعد اللعان ،
مع أنه قد حصلت الفقرة بنفس اللعان . وهذا فاسد ، وكيف يستحب للإنسان أن يطلق من صارت أجنبية .

ولال محمد بن أبي صفرة المالكي : لا تحصل الفقرة بنفس اللعان ، وأصح بطلاق حريمه ويقول : إن
أسكتها ، وتأوله الجمهور كاسبق ، والله أعلم . وأما قوله : قال ابن شهاب فكانت سنة المخالعة ، فقد تأوله
ابن نافع المالكي على أنهما يستحب الطلاق بعد اللعان كاسبق ، وقال الجمهور مناه حصول الفقرة بنفس اللعان .

وقال شيخ الإسلام^(۱) : وأما الملاعن فإن طلاقه وقع بعد الفينة أو بعد وجوب الإيابة التي تحرم بها المرأة
أعظم مما يحرم بالطفة الثالثة . فكان مؤكداً لموجب اللعان ، واخراج إنما هو طلاق من يمكنه إساعتها ، لا سيما
والتي - صلى الله عليه وسلم - قد فرق بينهما ، لأن كان ذلك قبل الثلاث لم يقع بها ثلاث ولا غيرها ، وإن كان
بعد ما دل على بقاء النكاح ، والمعروف أنه فرق بينهما بعد أن طلقها ثلاثاً ، فدل ذلك على أن الثلاث لم يقع بها ،
إذ لو وقعت لكانت قد حرمت عليه حتى تنكح زوجاً غيره ، وانتع حيث أن يفرق النبي - صلى الله عليه وسلم - بينهما لا سيما صارا أجنبيين .

ولكن غايته ما يمكن أن يقال : حرماً عليه تحريماً مؤبداً . فيقال : فكان ينبغي أن يحرمها عليه لا يفرق
بينهما ، فلما فرق بينهما دل على بقاء النكاح ، وأن الثلاث لم تقع جميعاً ، بخلاف ما إذا قيل : إنه يقع
بها واحدة رجعية فإنه يمكن فيه سيئت أن يفرق بينهما .

وقول سهل بن سعد : فأقله عليه رسول الله - صلى الله عليه وسلم - دليل على أنه محتاج إلى إفاذ
النبي - صلى الله عليه وسلم - واختصاص الملاعن بذلك ولو كان من شره
أنها تحرم بالثلاث لم يكن للملاعن اختصاص ولا يحتاج إلى إفاذ ، فدل على أنه لا قصد للملاعن بالطلاق
الثلاث أن تحرم عليه اتفق النبي - صلى الله عليه وسلم - مقصوده بل زاده ، فإن تحريم اللعان أبلغ من تحريم
الطلاق ، إذ تحريم اللعان لا يزول وإن نكحت زوجاً غيره ، وهو : زيد بن أسد قوله الطلاء لا يزول بالثوبة .

بعد ذكره لاستدلال البخاري بحديث عويمر ، ووجه الثلاثة والاعتراض
عليها ، وبالحجوب عن الاعتراض من وجهين ، وكل ذلك سبق قلته عن النووي
إلا الوجه الثاني ، قال :^(۲) وبأن الفقرة لم يملك على أنها بنفس اللعان كتاب ولا سنة صريحة ولا إجماع .

(۱) صرح فقهاء ۲۲/۲۲-۲۸ ودرج لهذا في ۱۱۱/۱ زاد اللعنة وإفادته ۱۱۱/۱ .

(۲) أسندته ابن حجر ، الأول من ۱۶۶ وما بعدها .

— وبعد أن عرض ملأه من العلماء وأدلتهم وثانيتها في اللعان هل تحصل به الفرة أم لا قال : — واختلف في هذا اللفظ — أي ما جاء في الحديث المتقدم من قوله : فكانت سنة الثلاثين — هل هو مدرج من كلام فرعي يكون سهلاً وبطلان جماعة من العلماء ، أو هو من كلام سهل فهو مرفوع متصل ، ويؤيد كونه من كلام سهل ما وقع في حديث أبي داود من طريق عمار بن عبد الله الهجري : عن ابن شهاب عن سهل قال : قطعناها ثلاث قطعاً عند رسول الله — صلى الله عليه وسلم — فأنفكته رسول الله — صلى الله عليه وسلم — ما صنع عند رسول الله — صلى الله عليه وسلم — قال سهل : — حضرت هذا عند رسول الله — صلى الله عليه وسلم — فسمعت رسول الله — صلى الله عليه وسلم — يقول : «يُحْرَقُ بينهما ثم لا يجتمعان أبداً» هذا الحديث سكت عليه أبو داود والنسائي .

قال الشوكاني في نيل الأوطار ورجاله رجال الصحيح ، قال مقبده هذا الله عنه : وسأولم أن ما سكت عليه أبو داود فأقول درجاته عند الحسن ، وهذه الرواية ظاهرة في محل النزاع ، وبها تعلم أن احتجاج البخاري برفع الثلاث دفعة بحديث سهل المذكور واقع موهوم ، لأن المطلع على خواص إشارات البخاري — رحمه الله — يفهم أن هذا اللفظ ثابت في سنن أبي داود بطابق لترجمة البخاري ، وأنه أشار بالترجمة إلى هذه الرواية ولم يخرّجها لأنها ليست حل شرطه ، فتصريح هذا الصحابي الجليل في هذه الرواية الثابتة بأن النبي — صلى الله عليه وسلم — أنفذ طلاق الثلاث دفعة يحل بإيضاح أنه لا حيرة بسكوته — صلى الله عليه وسلم — وتقريره له ، بناء على أن الفرة بنفس اللعان كما ترى — وبهذا يسهل لبقة المذهب في الفرة باللعان قال : وبهذا تعلم أن كون الفرة بنفس اللعان ليس أمراً قطعياً حتى ترد به دلالة تقرير النبي — صلى الله عليه وسلم — حوياً المجازي على إيقاع الثلاث دفعة الثابت في الصحيح ، لا سيما وقد حوت أن بعض الروايات فيها التصريح بأنه — صلى الله عليه وسلم — أنفذ ذلك . وبعد أن عرض ملأه من العلماء في ثقة البان وسكناها قال : —

لأن قيل : اتفاه — صلى الله عليه وسلم — الثلاث دفعة من اللعان على الرواية المذكورة لا يكون حجة في غير اللعان ، لأن اللعان يجب فيه الفرة الأدبية ، لا ينافي الثلاث مؤكداً لذلك الأمر الواجب بخلاف الواقع في غير اللعان ، وبهذا فإذا أن النبي — صلى الله عليه وسلم — غضب من إيقاع الثلاث دفعة في غير اللعان ، وقال : «أبغضتكم بكيتاب الله وأما بين أظهركم» كما أخرجه النسائي من حديث محمود بن ليد .



فأجواب من أربعة أوجه

الأول : الكلام في حديث محمود بن ليد ، لأنه تكلم فيه من جهتين :

الأول

أنه مرسل، لأن محمود بن ليد لم يثبت له سماع من رسول الله - صلى الله عليه وسلم - وإن كانت ولادته في عهده - صلى الله عليه وسلم - وذكره في الصحابة من أجل الرؤية، فقام ترجم له أحمد في مسنده وأخرج له عدة أحاديث ليس فيها شيء صريح فيه بالسماع .

الثانية

أن الثاني قال بعد تخريجه لهذا الحديث: لا أعلم أحداً رواه غير مخزومة بن بكير يعني ابن الأشج عن أبيه ، ورواية مخزومة عن أبيه وجدة من كتابه . قال أحمد، وابن معين وغيرهما . وقال ابن المديني سمع من أبيه قليلاً . قال ابن حجر في التقریب روايته عن أبيه وجدة من كتابه . قال أحمد وابن معين وغيرهما ، وقال ابن المديني : سمع من أبيه قليلاً ، قال مقبده حفظه الله .

أما الإخلاق الأولى

بأنه مرسل فهو مردود بأنه مرسل صحابي، ومراسيل الصحابة لما حكم القوسل، ومحمود بن ليد المذكور جل روايته عن الصحابة كما قاله ابن حجر في التقریب وغيره .

والأخلاق الثانية

بأن رواية مخزومة عن أبيه وجدة من كتابه فيه أن مسلماً أخرج في صحيحه عدة أحاديث من رواية مخزومة عن أبيه، والمسلمون مجمعون على قبول أحاديث مسلم إلا بموجب صريح يقتضي الرد ، ولحق أن الحديث ثابت إلا أن الاستدلال به يرد .

الوجه الثاني

وهو أن حديث محمود ليس فيه التصريح بأنه - صلى الله عليه وسلم - أنزل الثلاث ، ولا أنه لم ينقلها ، وحديث سهل عن الرواية المذكورة فيه التصريح بأنه أنقلها . والمبين مقدم على المجهل كما تقرر في الأصول ، بل ينقض القطع استحج لإيقاع الثلاث دفعة بحديث محمود هذا .

وورد استدل به ، أنه لقي ثلاثاً يظن لزومها ، فلو كانت غير لازمة لينبغي - صلى الله عليه وسلم - أنها غير لازمة ، لأن البيان لا يجوز تأخيرها عن وقت الحاجة .

الوجه الثالث

أن إمام المحدثين محمد بن إسماعيل البخاري - رحمه الله - أخرج حديث سهل تحت الترجمة التي هي قوله : « باب من أهلك الطلاق الثلاث » وهو دليل على أنه يرى عدم الفرق بين الثمان وغيره في الاحتجاج باقتضاء الثلاث دفعة .

الوجه الرابع

هو ما سأل من الأحاديث الثلاثة على وفرغ الثلاث دفعة كحديث ابن عمر وحديث الحسن بن علي، وإن كان الكل لا يخلو من كلام ... وبهذا كله تعلم أن رد الاحتجاج بقرينه - صلى الله عليه وسلم - صريحاً المجتازي على إيقاع الثلاث دفعة ، بأن التفرقة بنفس

اللعان لا يخلو من نظر ، ولو سلمنا أن الفرقة بنفس اللعان لكان لا نسلم أن سكوتها - صلى الله عليه وسلم - لا دليل به بل تقول: لو كانت لا تقع دفعة لين أنها لا تقع دفعة ، ولز كانت الفرقة بنفس اللعان كما تقدم .



الباب الثاني: ثبت في الصحيحين من عائشة - رضي الله عنها - أن رجلاً طلق امرأته ثلاثاً تزوجت فطلقت فمثل النبي - صلى الله عليه وسلم - أحمل للأول ؟ قال : حتى يمضي عتقها كَمَا ذَكَرَ الْأَوَّلُ .

وجه الدلالة : ذكر البخاري هذا الحديث تحت ترجمة « باب من أجاز الطلاق ثلاثاً » . وقال ابن حجر ^(۱) و« هني » ^(۲) هو ظاهر في كونها مجسومة .

وقال الشيخ في وجه استلزام الحديث : فلم ينكر - صلى الله عليه وسلم - ذلك وهذا يدل على إباحة جميع الثلاث وهل وقوعها ، إذ لو لم يقع لم يتوقف رجوعها إلى الأول هل فوق الثاني عتقها ، وقد أجاب ابن القيم عن الاستدلال بهذا الدليل ^(۳) فقال : وأما استدلالكم بحديث عائشة - وساق الحديث - فهذا مما لا تآخذكم فيه ، نعم ، هو حجة على من اكتفى بمجرد عقد الثاني ، ولكن أين في الحديث أنه طلق الثلاث بضم واحد ؟ بل الحديث حجة لنا ، فإنه لا يقال : فعل ذلك ثلاثاً ، وقال ثلاثاً إلا « تر » فعل وقال مرة بعد مرة ، وهذا هو المقول في ثلاث الأمم عربهم وصحبهم ، كما يقال : قلده ثلاثاً ، أشه ثلاثاً ، وسلم عليه ثلاثاً .

وقال الشيخ محمد الأمين الشنقيطي وأعرض الاستدلال بهذا الحديث بأنه مختصر من قصة رفاعه وقد قلنا قريباً أن بعض الروايات الصحيحة دل على أنها ثلاث مفرقة لا مجسومة انتهى . . . ومقصوده ^(۴) ببعض الروايات هي رواية مسلم : أنها طلقها زوجها آخر ثلاث تطليقات فلم يجعل رسول الله - صلى الله عليه وسلم - نفقة ولا سكنى . . ثم قال :

ورد هذا الاحتراض بأن غير رفاعه قد وقع له مع امرأته نظير ما وقع لرفاعة فلا مانع من التعدد ، وكون الحديث الأخير في قصة أخرى كما ذكره الحافظ بن حجر في الكلام على قصة رفاعه فإنه قال فيها ما نصه : وهذا الحديث إن كان محضاً فالواضح من سياقه أنها قصة أخرى ، وأن كلاماً من رفاعه القرظي ، ورافعة قضري وقع له مع زوجة له طلاقاً فتزوج كلاهما عبد الرحمن بن الزبير فطلقها قبل أن يمسه ، فالحكم في قصتهما متحد مع تنابير الأشخاص .

- (۱) فتح الباري ۳/۱۶۹ .
- (۲) صفة الفتاوى ۱/۹ .
- (۳) زاد المسار ۱/۱۰۸ .
- (۴) زاد المسار ۱/۱۱۱ .
- (۵) أسود البهائم ۱/۱۶۷ .
- (۶) أسود البهائم ۱/۱۶۷ .

وبهذا يتبين خطأ من وحد بينهما قلنا أنه إن رعاة بن رسول هو رعاة بن وهب . . اهـ .

✂ ✂ ✂

الدليل الثالث

في الصحيح في قصة رعاة القرظي وأمر أنه إن فيه . . . قالت : يا رسول الله إن رعاة طلقني ثب طلاقاً . . الحديث ، وقد أئبرجه البخاري تحت ترجمة (باب من أجاز الطلاق الثلاث) .

وجه الدلالة : قال الشيخ - سعد الأمين الشنيطي^(١) إن قولها : ثب طلاقاً ظاهر في أنه قال لها : أنت طالق البنة .

وأجاب عن ذلك فقال : قال عليه - صا الله عه - الاستئلال بهذا الحديث غير ناهض فيما يظهر ، لأن مرادها بقولها ثب طلاقاً أي يحصل الطلقة الثالثة .

وسيه ، أن البخاري ذكر في الأدب القرظي من وجه آخر ، أنها قالت : طلقني أكثر ثلاث تطلقات . وعده الرواية تبين المراد من قولها ثب طلاقاً وأنه لم يكن دفعة واحدة .

وقال شيخ الإسلام^(٢) : وأجاب الأكثرون بأن حديث فاطمة وإمرأة رعاة إنما طلقها ثلاثاً مطلقات ، مكلاً ثب في الصحيح أن الثالثة أكثر ثلاث تطلقات ، لم يطلق ثلاثاً ، لا هذا ولا هذا مجسمات . وقول الصحابي طلق ثلاثاً ، يتناول ما إذا طلقها ثلاثاً مطلقات بأن يطلقها ثم يراجعها ثم يطلقها ثم يراجعها ثم يطلقها ، وهذا طلاق سي ولفق باضاف الأكمة وهو المشهور على عهد رسول الله - صل الله عليه وسلم - في معنى الطلاق ثلاثاً ، ولما جمع الثلاث بكلمة فهذا كان منكراً منهم إنما يقع لئلا فلا يجوز حمل اللفظ المطلق على التليل المنكر دون الكثير الحق ، ولا يجوز أن يقال : يطلق مجسمات لا هذا ولا هذا بل هذا قول بلا دليل ، بل هو خلاف التليل .

✂ ✂ ✂

(١) لئرد لهذ ١٤١٦/١ .

(٢) صرح الشارح ٥٧/٢٢ .

الدليل الرابع

ثبت في الصحيحين من حديث أبي سلمة بن عبد الرحمن أن فاطمة بنت عيسى لعيرته : أن زوجها أبا حفص بن المنيرة المخزومي طلقها ثلاثاً ، ثم انطلق إلى اليمن ، فانطلق خالد بن الوليد في قريظاً رسول الله - صلى الله عليه وسلم - في بيت ميمونة أم المؤمنين فقالوا : إن أبا حفص طلق امرأته ثلاثاً فهل لا نفقة ؟ فقال رسول - صلى الله عليه وسلم - : « لَيْسَ لَهَا نَفَقَةٌ وَهِيَ فِي الْعِدَّةِ » .
وفي صحيح مسلم في هذه القصة قالت فاطمة : « فَأَبَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ - صلى الله عليه وسلم - لِقَائِهِ : كَمْ مَلَكَكَ ؟ » قُلْتُ ثَلَاثًا . فَقَالَ : « صَدَقَ ، لَيْسَ لَكَ نَفَقَةٌ » . . وفي لفظ له قالت : يا رسول الله إن زوجي طلقني ثلاثاً ولني أُنَافٍ أن يتنعم علي ، وفي لفظ له عنها : أن النبي - صلى الله عليه وسلم - قال : في الطلقة ثلاثاً : « لَيْسَ لَهَا نَفَقَةٌ وَلَا سُكْنَى » .

وأما الصحيحين أيضاً من فاطمة بنت عيسى : أن أبا حفص بن المنيرة طلقها بالثبوت وهو غالب الحديث . وقد ١٠٠ -
تخصير هذه البنية بأنها ثلاث كما سبق . .

وفي المسند أن هذه الثلاث كانت جميعاً ، فروى من حديث الشعبي أن فاطمة خاصمت أخت زوجها إلى النبي - صلى الله عليه وسلم - لا أخرجها من النار ومنها النفقة ، فقال : « مَا لَكَ وَلَا بَنِي إِسْمَاعِيلَ » قال يا رسول الله إن أختي طلقها ثلاثاً جميعاً . وذكر الحديث : -

وجه الدلالة : أن لفظ البنية جاء مفسراً بأنه طلقها ثلاثاً وأنها مجموعة ، فدل على اعتبار وقوع الثلاث مجموعة .
إذ لو لم يكن ذلك وإنما لين - صلى الله عليه وسلم - بقامها في عصمة زوجها لتأخير البيان عن وقت الحاجة لا يجوز في حقه - صلى الله عليه وسلم - .

وقد أجاب ابن القيم عن الاستدلال بحديث فاطمة بنت عيسى فقال (١) : لما حديث فاطمة بنت عيسى لمن أصح الأحاديث ، مع أن أكثر المتأخرين لنا في هذه المسألة قد خالفوه ، ولم يأخذوا به ، فأوجبوا للبيوتة النفقة والسكنى ، ولم يلقوا في هذا الحديث ولا صلوا به وهذا قول أبي حنيفة وأصحابه .

(١) الله المبدأ ، ١/٢١٣

وأما الشافعي ومالك فأوجبوا لها السكنى ، والحديث قد صرح فيه بأنه لا نفقة لها ولا سكنى لغيره ولم يسلوا به ، فإن كان الحديث صحيحاً فهو حجة عليكم ، وإن لم يكن محضاً بل هو غلط - كما قال بعض المتقدمين - فليس حجة علينا في جمع الثلاث فأما أن يكون لكم حل متابعيكم ، وليس حجة لهم عليكم لعدم من الإتصاف والعدل .

■ هذا مع أننا ننتزل من هذا المقام ، ونقول : الاحتجاج بهذا الحديث فيه نوع سوء من المحتج به ، ولو تأمل طرق الحديث ، وكيف وقعت القصة لم يحتج به ، فإن الثلاث المذكورة فيه لم تكن مجموعة ، وإنما كان قد طلقها تطليقتين من قبل ذلك ، ثم طلقها آخر ثلاث ، وهكذا جاء مصرحاً به في الصحيح فروى مسلم في صحيحه عن عبيدة بن عتبة - أن أبا عمرو بن حفص بن المنيرة خرج مع حل بن أبي طالب - رضي الله عنه - إلى اليمن ، فأرسل إلى امرأته فاطمة بنت قيس بتطليقة كانت بقيت من طلاقها - الحديث . . فنهلا القصر يمين ذلك المجل وهو قوله « طلقها ثلاثاً » .

■ وقال الليث ، عن حنبل ، عن ابن شهاب ، عن أبي سلمة ، عن فاطمة بنت قيس ، أنها أخبرته أنها كانت تحت أبي حفص بن المنيرة ، وأن أبا حفص بن المنيرة طلقها آخر ثلاث تطليقات ، وساق الحديث وذكره أبو داود ثم قال : وكذلك رواه صالح بن كيسان ، وابن جريج ، وشيب بن أبي حمزة ، كلهم عن الزهري .

■ ثم ساق من طريق عبد الرزاق ، عن معمر ، عن الزهري ، عن عبيدة قال : أرسل مروان إلى فاطمة ، فسألها فأخبرته أنها كانت عند أبي حفص بن المنيرة وكان أبي - رضي الله عنه - أسير حل بن أبي طالب - رضي الله عنه - حل بعض اليمن ، فخرج معه زوجها ، فبث إليها بتطليقة كانت بقيت لها وذكر الحديث حشاه ، والواسطة بين مروان وبينها هو قبيصة بن ذؤيب ، كذلك ذكره أبو داود في طريق أخرى . فنهلا بيان حديث فاطمة بنت قيس .



قالوا : ولعن أئمتنا به جميعه ، ولم يخالف شيئاً من ذلك صحيحاً صريحاً لا مطمئن فيه ولا معارض له لمن خافه فهو محتاج إلى الاعتذار . وقد جاء هذا الحديث بخمسة ألقاظ : طلقها ثلاثاً ، و طلقها بنية ، و طلقها آخر تطليقات ، وأوّل إليها بتطليقة كانت بقيت لها ، و طلقها ثلاثاً جميعاً ، وهذه جملة ألقاظ الحديث . . وبالله التوفيق .

فأما لفظ الخامس وهو لقوله : « طلقها ثلاثاً جميعاً » . فنهلا :

أولاً : من حديث مجاهد عن الشعبي ولم يقل ذلك عن الشعبي غيره ، مع كثرة من روى هذه القصة عن الشعبي ، نفرده مجاهد حل ضحفة من بينهم بقوله : « ثلاثاً جميعاً » وحل تقدير صحته ، فالمراد به أنها اجتمع لها التطليقات الثلاث ، لا أنها وقعت بكلمة واحدة ، فإذا طلقها آخر ثلاث ، صح أن يقال : طلقها ثلاثاً جميعاً ،

فإن هذه اللفظة يراد بها تأكيد العدد ، وهو الأغلب عليها . لا الاجتماع في الآن الواحد لقوله تعالى : -
 (وَكُلُّكُمْ رُكْنٌ وَإِلَيْكُمْ لَأَمِّنٌ مَنْ فِي الْأَرْحَامِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا) (١) فالمراد حصول الإيمان من المسيح ، لا
 إيمانهم كلهم في آن واحد سابقهم ولا حَقهم .

وقال الشيخ محمد الأمين الشنقيطي بعد سياقه بعض روايات الحديث وتوجيه الاستدلال ورد الترجيح .
 قال (٢) : ورد بعضهم هذا الاعتراض بأن الروايات المذكورة تدل على عدم تفریق الصحابة والتابعين بين
 صبيغ البيضة الثلاث - بمنزلة لفظ البتة - ولثلاث المجتمعة ، ولثلاث المنفردة ، لتعريفها في بعض الروايات بلفظ طلقني
 ثلاثاً ، وفي بعضها بلفظ طلقني البتة ، وفي بعضها بلفظ طلقني آخر ثلاث تطبيقات ، فلم تخص لفظاً منها عن
 لفظ ، لعلمها بتساوي الصبيغ ، ولو علمت أن بعضها لا يحرم لأحرزت منه .

قالوا : والشيخ قال لما حدثني عن طلائك ، أي عن كيفية وحاله ، فكيف يسأل عن الكيفية وقبل الجواب
 بما به عنه من إجمال من غير أن يضطر عنه ؟! وأبو سلمة روى عنها الصبيغ الثلاث ، فلم كان بينها عنه
 فأتت لا تعرض عليها باختلاف ألقائها ، وتبت حتى يعلم منها بأن الصبيغ وقعت بينوتها ، فتركه لذلك
 بل على تساوي الصبيغ المذكورة عنه ، مكملاً ذكر بعض الأجلة . وبما ظهر أن هذا الحديث لا دليل فيه
 لأن الروايات التي فيها إجمال بينها الرواية الصحيحة الأخرى ، كما هو ظاهر ، ولعلم عند الله تعالى . انتهى . .
 وقد سبق في أكثر الكلام على الدليل الثالث جواب مشترك لشيخ الاسلام عن الحديث الثالث ، ومن هذا
 الحديث فيرجع إليه . .



الدليل الخامس

الشافعي وأبو داود والترمذي وابن ماجه وابن حبان والحاكم عن ركانة بن عبد العزيز أنه طلق
 امرأته سهيلة البتة ، فأخبر النبي - صلى الله عليه وسلم - وقال والله ما أردت إلا واحداً .

ساروة

فقال رسول الله - صلى الله عليه وسلم - : « والله ما أردت إلا واحداً ؟ »

(١) الآية الكريمة من سورة بقره : ٩٩ .

(٢) المنهاج : ١٧٠/١ .

قال ركاته : والله ما أردت إلا واحدة . فردعا إليه رسول الله - صلى الله عليه وسلم -

وبه الاستدلال بهذا الحديث يوضح في أن النبي - صلى الله عليه وسلم - حلف ركاته ، أنه ما أراد بالحدة إلا واحدة ، فدل على أنه لو أراد بها أكثر لرفع ما أراده ولو لم يترق الحلال لم يحلفه ، ومن استدل بهذا الحديث للمعجب المشهور أبو بكر الرازي الجصاص قال : لو لم تلغ الثلاث إذا أرادها لا استحلفه بأنه ما أردت إلا واحدة . اهـ .^(۱)

وكذلك ابن الدما قال : وثني عنها ثلاثاً بكلية واحدة أو بكلمات حوت على معنى تكبح زوجاً غيره لا وري أن ركاته بن عبد يزيد من امرائه سهيمة بنته لم أتى رسول الله - صلى الله عليه وسلم - قال : يا رسول الله طلقت امرأتى سهيمة بنته والله ما أردت إلا واحدة فقال رسول الله - صلى الله عليه وسلم - : « والله ما أردت إلا واحدة »^(۲) فقال ركاته : والله ما أردت إلا واحدة فقال : « هو ما أردت » فردعا إليه رسول الله - صلى الله عليه وسلم - رواه القرطبي وهاشمي وأبو داود وقال : الحديث صحيح .

فلو لم تلغ الثلاث لم يكن للاستحلاف معنى . اهـ .^(۳) وحديث ركاته هذا وإن تكلم فيه بعض أهل العلم فقد قبله غير واحد منهم . قال أبو الحسن علي بن محمد الطائفي : « ما أشرف هذا الحديث »^(۴) .

وروي ذلك عنه ابن ماجه في « باب طلاق بنت » من ست بعد أن سأل من طريق الزبير بن سفيان عن عبد الله بن علي بن يزيد بن ركاته ، عن أبيه عن جده .

وقال الحكم بعد روايته من طريق الزبير بن سفيان عنه^(۵) قد التزم شيخنا عن الزبير بن سفيان الطائفي في الصحيحين .

غير أن لهذا الحديث متابعاً من بيت ركاته بن عبد يزيد الطائفي ، يوضح به الحديث ، حدثنا أبو العباس محمد ابن محمد بن يقرب ، أنبا الربيع بن سليمان ، أنبا الطائفي ، أنبأني محمد ابن علي بن شافع ، عن قانع بن حبيب بن عبد يزيد ، أن ركاته بن عبد يزيد طلق امرأته سهيمة بنته ، لم أتى رسول الله - صلى الله عليه وسلم - .

قال : إني سألت امرأتى سهيمة بنته والله ما أردت إلا واحدة فردعا إليه رسول الله - صلى الله عليه وسلم - ، فطلقتها الثانية في زمن عمر ، وثلاثة في زمان عثمان - رضي الله عنهم - فقد صح الحديث بهذه الرواية ، وإن الإمام الطائفي قد أحسن حفظه عن أهل بيته ، وطلب ابن عبد يزيد أبو القانع بن السائب ، وهو أخ ركاته بن عبد يزيد ، وصحبه بن علي بن شافع عم الطائفي شيخ قريش في عصره . اهـ كلام الحاكم ، وصححه أيضاً ابن حبان كما في « التلخيص الحبير » للحافظ ابن حجر هذا بالنسبة لرواية الزبير بن سفيان .

لما رواية قانع بن حبيب قد صحها أبو داود كما جاء في سنن هاشمي^(۶) قد قال بعد أن سألها : « قال أبو داود هذا حديث صحيح » .

(۱) أسكن . هـ . ۱/۱ . ۵۵۹/۱ .

(۲) كذا . ۷۸۱/۱ .

(۳) سنن ابن ماجه . ۱/۱ . ۵۳۲/۱ .

(۴) للشيخ . ۱/۱ . ۵۸۹/۱ .

(۵) سنن الطائفي . ۱/۱ . ۵۳۹/۱ .

وقيل ذلك من الدارقطني أبو بكر بن العربي^(۱) وجزم به في (المارضة). والثلثي في مختصر سنن أبي داود.

والدارقطني في تفسيره^(۲) واحتد عليه وتذهب به دعوى الاضطراب في هذا الحديث. وكذلك قال الحافظ ابن حجر في المغني الحبير، صححه أبو داود، ومن ارتضى سلك الإمام أبي داود في هذه الرواية الحافظ أبو حنبل بن عبد البر - رحمه الله - فقد قال: كما في تفسير القرطبي^(۳) رواية الشافعي لحديث ركانة عن عه أم، وقد زاده زيادة لا تزوها الأمجد لوجب قبولها ثقة ناقلها، والشافعي وعنه وجده أهل بيت ركانة كلهم من بني عبد المطلب بن عبد مناف، وهم أعلم بالقصة التي عرضت لهم^(۴).

ولما الحافظ بن كثير يرى: أن الحديث حسن حسبا فقله عنه الشوكاني في «نيل الأوطار» بهلا كله ظهرت قوة رواية نافع بن عجير. . . وأما اعلال رواية نافع بن عجير بدعوى جهالة فلا وجه له لأن نافعاً هذا بعيد من الجهالة إذ هو نافع بن عجير، بن عبد يزيد، بن المطلب، بن عبد مناف القرشي. فأخو ركانة ذكره ابن حبان في الثقات، وذكره بعض من صنف في الصحابة. قال الحافظ بن حجر في تهذيب التهذيب: ذكره ابن حبان أيضاً في الصحابة، وكذا أبو القاسم البخاري وأبو نعيم وأبو موسى في الدليل وغيرهم، وقد بينت أمره في مختصري في الصحابة. اهـ. وبني الحافظ مختصره في الصحابة، الإصابة في تمييز الصحابة، وقد ذكره فيه قال: «ذكره البخاري في الصحابة» وذكر له حديث في «البتة» وتكلم على رواياته ثم قال: «وذكره ابن حبان في الصحابة» اهـ.

ومن جزم بتصحيح أبي داود لهذا الحديث المجد بن تيمية في «المنقذ» بشرح نيل الأوطار إلا أنه مرأ في التحسين والتصحيح مما وضعه^(۵)، وقال أبو داود - أي في حديث نافع بن عجير - هذا حديث حسن صحيح، وفي جزمه هو وابن العربي والثلثي والدارقطني والحافظ بن حجر بتصحيح أبي داود لهذه الرواية فرد على من قال: بأن أبا داود لم يحكم بصحة حديث نافع بن عجير، وإنما قال فيه: وهذا أصح من حديث ابن جريج... الخ، وهذا لا يدل على أن الحديث عنده صحيح، لأن حديث ابن جريج ضعيف، وحديث نافع بن عجير ضعيف، وإنما يعني أبو داود أنه أصح الضعيفين عنده. اهـ.

ومما يقوي حديث نافع بن عجير في البتة صنع الأكمة الذين أوردوه في مصنفاتهم في الحديث، فقد قال القسري في مسنده: «باب في الطلاق البتة» وقال أبو داود ما جاء في «البتة» وقال القسري: «باب ما جاء في الرجل يطلق امرأته البتة».



(۱) التعليق على الترمذي ۱۳۵/۵

(۲) تفسير القرطبي ۱۳۲/۲

(۳) تفسير القرطبي ۱۳۲/۲

(۴) نيل الأوطار ۲۲۷/۶

الجواب عن حديث كانه

اما حديث ركاة فقد ضعف الإمام أحمد بن حنبل جميع طرقه كما ذكره المنذري ، وكذلك ضعف البخاري قال الترمذي في باب ما جاء في الرجل يطلق امرأته البتة ، من ستة بعد أن ساقه من طريق الزبير بن سعيده بن عبد الله بن يزيد بن ركاة عن أبيه عن جده قال ^(۱) : « سألت محمداً - يعني البخاري - عن هذا الحديث فقال : فيه اضطراب ، و يروى عن عكرمة عن ابن عباس أن ركاة طلق امرأته ثلاثاً ، امره وذكر الترمذي في موضع آخر ^(۲) أن حديث ركاة مضطرب فيه ، ثارة قيل فيه ، ثلاثاً ، وثارة قيل فيه ، واحدة .

لعل قول طين الإمامين أحمد بن حنبل والبخاري لا احتجاج برواية « ثلاثاً » ولا برواية « البتة » بل غاية ما في الأمر أن تساقط الروايات المتعارضان ليرجع إل غيرهما كما ذكره العراقي ، وعلى غير ذلك المسلك الذي سلكه الإمامان أحمد بن حنبل والبخاري تقول : إن لهذا الحديث روايتين :

احدهما : عند الإمام أحمد بن حنبل « ثا سعد بن ابراهيم ، ثي أبي عن محمد بن إسحاق ، قال : حدثني داود ابن الحصين ، عن عكرمة مولى ابن عباس ، عن ابن عباس قال : طلق ركاة بن عبد يزيد آخر بني مطلب امرأته ثلاثاً في مجلس واحد ، فحزن عليها حزناً شديداً قال : فسأله رسول الله صلى الله عليه وسلم « كيف ظلمتوها ؟ » قال ظلمتها ثلاثاً ، فقال : « في متجكسر وأحيد ؟ » قال : نعم . قال « لإتباعك وأحيدك » ، فلزجعتها إن شئت » قال : فراجعها فكان ابن عباس يرى إنما الطلاق عند كل طهر .

وقد أجيب عن هذه الرواية فقال البيهقي : « إن هذا الإسناد لا تقوم به الحجة مع ثمانية روى عن ابن عباس - رضي الله عنهم - فبأنه ، بخلاف ذلك ومع رواية لولاد ركاة أن طلاق ركاة كان واحدة » يعني البيهقي بأولئك الثمانية الذين روى فيها ابن عباس ، بخلاف ذلك سعيد بن جبير

(۱) مختصر من أبيه ۱۰/۲ .

(۲) جامع الترمذي ۱۲۹/۵ .

وصطاء بن أبي رباح، ومجاهداً، وعكرمة، وعمر بن دينار، ومالك ابن الحارث، وصحبد بن لباس
ابن البکیر، وصماویہ بن ابی حباب، الاتصاری، وقد ذکر رواياتهم: عنه (۱) في «باب من جعل الثلاث
واحدة وما ورد في خلاف ذلك»، ويعني برواية أولاد ركائة روايتهم أن ركائة إنما تطلق امرأته
التي جرم أبو داود بأنها أصح، لأنهم أعلمه وهم أعلم بخبره كما سبقت.

الثانية

ما أخرجه أبو داود في «سننه» قال: حدثنا أحمد بن صالح، نا عبد الرزاق بن جريج، أخبرني
بعض بني أبي رافع مولى النبي - صلى الله عليه وسلم - عن عكرمة مولى ابن عباس، عن ابن عباس
قال: طلق عبد يزيد أبو ركائة وإخوته أم ركائة، وتكح امرأة من مزينة، فجاءت النبي
صلى الله عليه وسلم فقالت: ما بقي عنى إلا كما تلتني هذه الشجرة لشجرة أخذتها من رأسها
ففرق بيني وبينه فأخذت في - صلى الله عليه وسلم - حبة فدها بركائة وإخوته. ثم قال
بلسانه: «أَتَرَوْنَ فَلَانًا يُغْشِيهِ مِنْهُ كَكَدًا وَكَكَدًا مِنْ هَيْدَرٍ يَزِيدُ، وَفَلَانٌ يُغْشِيهِ
مِنْهُ كَكَدًا وَكَكَدًا؟»

قالوا: نعم.

قال النبي - صلى الله عليه وسلم - لعبد يزيد: «طَلَّقْتَهَا» فقتل.

قال: «وَأَجَبَ امْرَأَتُكَ أُمَّ رُكَايَةَ وَخَوَاتِمُهَا فَقَالَ: إِنِّي طَلَّقْتُهَا ثَلَاثًا بِأَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ. قَالَ: «وَقَدْ
عَكِبْتُ فَرَأَيْتُهَا مَوْلَا: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ) إِلَّا طَلَّقْتُمْ هُنَّاءَ فَطَلَّقْتُمُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ» (۲).
وقد أجيب عن هذه الرواية بما يلي:

■ - اعلما بجهالة بعض بني أبي رافع: قال الخطابي (۳) «في استاد هذا الحديث مقال، لأن ابن جريج
إنما رواه عن بعض بني أبي رافع ولم يسه والمجهول لا تقوم به الحجة.

وقال ابن حزم: «هذا لا يصح لأنه من غير مسمى من بني أبي رافع، ولا حجة في مجهول،
وما تعلم في بني أبي رافع من يحتج به إلا عياله وحده، وسائرهم مجهولون» (۴).

وقال ابن القيم (۵): «إن ابن جريج إنما رواه عن بعض بني أبي رافع مولى النبي - صلى الله عليه وسلم
من عكرمة، عن ابن عباس، ولأبي رافع بنون، ليس فيهم من يحتج به إلا عياله بن أبي رافع، ولا

(۱) السنن الكبرى للبيهقي ۳۳۷/۲.

(۲) الآية عكرمة من سورة الطلاق: ۱.

(۳) سنن الخطابي ۱۲۲/۲.

(۴) المسل - ۱۶۸/۱۰.

(۵) تنبيه سائر أبي داود ۱۲۱/۲.

نظم هل هو هذا أو غيره ، ولما - والله أعلم - رجح أبو داود حديث قالع بن حجير عليه . اهـ .

وقد يقال ، بأن في هذا الإعلال نظراً ، لأن كلام أبي داود في غاية التصريح ، بأن ترجيحه لحديث قالع ابن حجير إنما هو لأنهم أهل بيت ركاثة وأهل بيت الشخص أعلم بخبره . . . وقد استجاز الحافظ زين الدين العراقي أن يكون ذلك للمجهول الفضل بن عبيد الله بن رافع ^(۱) وبوجه في ذلك ابن حجر في «تريب التهذيب» ، والخزرجي في «الخلاصة» ، لكن ذكر الحافظ بن رجب في «مشكل الأحاديث» الواردة في أن الطلاق الثلاث واحدة ، أن ذلك الرجل الذي لم يسم في رواية عبد الرزاق : هو محمد ابن عبيد الله بن أبي رافع ، قال ابن رجب : وهو رجل ضعيف الحديث بالاتفاق ، وأحاديثه منكرة ، وقيل إنه منروك لسقط هذا الحديث حديثه . اهـ .

وأورد له الذهبي في «ميزان الاعتدال» عدة منكرات من روايته عن أبيه عن جده وقال : قال له يحيى بن معين : ليس حديثه بشيء ، وقال أبو حاتم : منكر الحديث جداً ، وقال ابن عدى : هو في عداد شعبة الكوفة . اهـ .

■ - إن رواية محمد بن ثور الثقة العابد الكبير ليس فيها أنه طلقها ثلاثاً وإنما فيها : إني طلقته ، وهي عند الحاكم في تفسير سورة الطلاق قال الحاكم ^(۲) : أخبرنا أبو عبيد الله محمد بن علي الصنعاني بمكة ، ثنا علي بن المبارك الصنعاني ، ثنا يزيد بن المبارك ، ثنا محمد بن ثور ، عن ابن جريج ، عن محمد بن عبيد الله ابن أبي رافع مولى النبي - صلى الله عليه وسلم - عن عكرمة ، عن ابن عباس - رضي الله عنهما - قال : طلق عبد يزيد أبو ركاثة أم ركاثة ثم نكح امرأة من مزينة فجاءت إلى رسول الله - صلى الله عليه وسلم - فقالت : يا رسول الله ما ينبغي عني إلا كما ينبغي هذه الفثرة لشجرة أخذتها من رأسها ، فأعلنت رسول الله - صلى الله عليه وسلم - حجة عند ذلك ، فدعا ركاثة وأخبرته ثم قال بليلته : «أَتَرَوْنَ كَذَا مِنْ كَذَا» ؟ فقال رسول الله - صلى الله عليه وسلم - لعبد يزيد : طلقها . . . ففعل . فقال لأبي ركاثة : «ارْجِعْ بِهَا» ، فقال : يا رسول الله إني طلقته ثلاثاً فقال رسول الله - صلى الله عليه وسلم - : «لَقَدْ عَلِمْتُ ذَلِكَ» فارجعها ، فزلت : (يا أيها النبي) «إِذَا طَلَقْتُمْ نِسَاءَكُمْ فَلْيُكَلِّمُوهُنَّ لَعَلَّه يَرْجِعْنَ» ^(۳)

ويرى ابن رجب تقديم رواية محمد بن ثور هذه على رواية عبد الرزاق محضاً بأن عبد الرزاق حدث في آخر عمره بأحاديث منكرة جداً في فضائل أهل البيت وذم غيرهم ، قال : وكان له ميل إلى التشيع ، وهذا الحكم مما يوافق مروي الشيعة .

(۱) المستفاد من سجلات المتن والأستاذ : ٦٦ .

(۲) للمصنف : ٢٩١/٢ .

(۳) الآية الكريمة من سورة الطلاق : ١ .

ان في حديث ابن جريج خلطاً: لأن عبد يزيد لم يترك الإسلام، فيه على ذلك الحافظ الذي في كتابه «تلخيص المستدرک» و «التجريد لأساء الصحابة» وقال ^(۱) تعلياً قول الحاكم في حديث محمد بن ثور عن ابن جريج المتقدم: «هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه» قال محمد - أي ابن مينا - ابن أبي رافع - : «واه»، والمخير خطأ وعبد يزيد لم يترك الإسلام، وقال ^(۲) عبد يزيد بن عاصم بن المطلب بن عبد مناف: «أبو ركانة طلق أم ركانة وهذا لا يصح والمعروف أن صاحب القصة ركانة» اهـ.

■ حصل الحديث على أنه من قبل الرواية بالمعنى وذلك أن الناس قد اختلفوا في البتة فقال بعضهم: هي ثلاثة، وقال بعضهم: هي واحدة، وكان الراوي ممن يذهب مذهب الثلاث، فعلم أنه قال: «وطقتها ثلاثاً» يريد: «البتة» التي حكمها عنده حكم الثلاث ذكر ذلك الخطابي ^(۳). وقال الثوري في شرح صحيح مسلم: «ولعل صاحب هذه الرواية الضعيفة اعتقد أن لفظ «البتة» يقتضي الثلاث لرواه بالمعنى الذي فهمه وغلط في ذلك» اهـ.

■ أن حديث عبد الرزاق لو صح منه ليس به أنه طلقها ثلاثاً بكلمة واحدة، ليحصل على أنه طلقها ثلاثاً في مرات متعددة، وتكون هذه الواقعة قبل حصر عدد الطلاق في الثلاث، ذكر هذا المسلك الحافظ بن رجب في كتابه: «مشكل الأحاديث الواردة في أن الطلاق الثلاث واحدة»: ..

■ أن قضية ركانة من باب خصائص النبي - صلى الله عليه وسلم - فإن له أن يخص من شاء بما شاعن الأحكام، فقد قال بضمن الأحكام التي خص بها من شاء، قال: «وإعادة امرأة أبي ركانة إليه بعد أن طلقها ثلاثاً من غير محلل» اهـ.

■ أن رواية أهل بيت ركانة أن ركانة طلق امرأته البتة أولى بالتقديم على رواية يروونها أنها طلقها ثلاثاً وهذا مسلك أبي داود وابن عبد البر والقرطبي. قال أبو داود في «باب نسخ المراجعة بعد التطليقات الثلاث» ^(۴) «من سنة» حدثنا أحمد بن صالح، ثنا عبد الرزاق، أخبرنا ابن جريج أخبرني بعض بني أبي رافع مولى النبي - صلى الله عليه وسلم - عن عكرمة مولى ابن عباس عن ابن عباس قال طلق عبد يزيد أبو ركانة وإخوته أم ركانة وتكح امرأة من مزينة - فجاءت النبي - صلى الله عليه وسلم - فقالت: «ما بيني وبينه إلا» كما تضي هذه الشجرة لشجرة أدخلتها من رأسها، ففرق بيني وبينه، فأعلنت النبي - صلى الله عليه وسلم - حبة. . . إل آخر الحديث المتقدم ثم قال: وحديث نافع بن عبيد وعبد الله بن علي بن يزيد ابن ركانة عن أبيه عن جده. أن ركانة طلق امرأته البتة فردها إليه النبي - صلى الله عليه وسلم - أصبح، لأنهم ولدن رجل وأهله أعلم به. إن ركانة إنما طلق امرأته البتة فجعلها النبي - صلى الله عليه وسلم - واحدة. اهـ.

(۱) تليخيص المسند ۱/۲: ۱۹۱/۲.

(۲) مسنده ۲۸۸.

(۳) سمع الحسن ۱/۲: ۱۲۲/۲.

(۴) سنن أبي داود ۱/۱: ۵۰۷/۱ - ۵۰۸.

وأوضح الأمر غاية الإيضاح في باب في البتة فقال : حدثنا ابن الجرح ، وإبراهيم بن خالد الكلبي أبو ثور
في آخرين : قالوا ثنا محمد بن إدريس الشافعي ، حدثني عيسى محمد بن علي بن شافع ، عن عبيد الله بن علي بن السائب
عن نافع بن عجير بن عبد يزيد بن زكاة أن زكاة بن عبد يزيد طلق امرأته سهيلة البتة ، فأخبر النبي - صلى
الله عليه وسلم - بذلك وقال : والله ما أردت إلا واحدة ، فقال رسول الله - صلى الله عليه وسلم - : « والله
ما أردت إلا واحدة » ؟ فقال زكاة : « والله ما أردت إلا واحدة » . فردعا إليه رسول الله - صلى الله عليه
وسلم - فطلقها الثانية في زمان عمر ، والثالثة في زمان عثمان . قال أبو داود أوله فقط إبراهيم ، وآخره فقط
ابن الجرح . . . حدثنا محمد بن يونس الشافعي ، أن عبيد الله بن الزبير حدثهم عن محمد بن إدريس ، حدثني
عيسى محمد بن علي عن ابن السائب ، عن نافع بن عجير ، عن زكاة بن عبد يزيد ، عن النبي - صلى الله
عليه وسلم - بهذا الحديث .

■ حدثنا سليمان بن داود الصكي ، ثنا جرير بن حازم ، عن الزبير بن سفيان ، عن عبيد الله بن علي بن يزيد بن
زكاة - من أبيه عن جده ، أنه طلق امرأته البتة فأتى رسول الله - صلى الله عليه وسلم - .

قال : « ما أردت ؟ »

قال : واحدة .

قال : « آه ؟ »

قال : آه .

قال : « هو حلال ما أردت ؟ »

قال أبو داود : وهذا أصح من حديث ابن جريج أن زكاة طلق امرأته لثلاث لأهم أهل بيته وهم أعلم به ،
وحديث ابن جريج رواه عن بعض بني أبي رافع عن عكرمة عن ابن عباس .

وقال ابن عبد البر في رواية الشافعي ^(١) « رواية الشافعي للحديث زكاة عن عه أم ، وقد زاد زيادة لا تردوا
الأصول فوجب قبولها لقلة ناقلها ، وشافعي وصحبه أهل بيت زكاة كلهم من بني المطلب بن عبد مناف
وهم أعلم بالقصة التي عرضت لهم . »

وقال القرطبي بعد أن ذكر رواية الهارثي حديث الشافعي من طريق أبي داود ^(٢) قال في صحيح من حديث
زكاة أنه طلق امرأته البتة لا ثلاثاً ، وطلاق البتة قد اختلف فيه على ما يأتي بيانه لفسط الاحتجاج بغيره والله
أعلم . . . ومن قرأ هذا المسلك الحافظ بن حبر قال ^(٣) : « إن أبا داود رجح أن زكاة إنما طلق امرأته البتة

(١) تهذيب القرطبي ١٢١/٢ - ١٢٢ .

(٢) تهذيب القرطبي ١٢١/٢ .

(٣) فتح الباري ٢٩٩/١ .

کما انرجه هو من طریق آل رکاة وهو تلطیل قوی بحرور آن یکون بعض رواه حمل ، البتة ، علی الثلاث قتال ، مطلقاً ثلاثاً ، فیهذه النکة یقت الاستلزام بحديث ابن عباس ، ولفیخ الاسلام ابن تیمیة مناقلة لحديث رکاة هذا ، ذکر ما فی کلامه علی المقارنة الاجمالية بین أدلة الثریقین ترکنا ذکر ما هنا وعطد کر فی آخر البحث.

وقد اجاب ابن القيم أيضاً عن حديث رکاة قال (۱) : ولما حديث نافع بن عجير الذي رواه أبو داود أن رکاة طلق امرأته البتة فأحلفه رسول الله - صل الله عليه وسلم - ما أراد إلا واحدة ، فمن العجب تقديم نافع ابن عجير المجهول الذي لا يعرف حاله البتة ، ولا يدري من هو ، ولا ما هو ، علی ابن جريج ومصر وعبدالله ابن طاوس فی قصة أبي الصهباء ، وقد شهد إمام الحديث محمد بن اسماعيل البخاري بأن فيه اضطراباً . هكذا قال الرملي فی الجمع ، وذكر عت فی مواضع أنه مضطرب ، فتارة يقول : « طلقها ثلاثاً » وتارة يقول : « واحدة » وتارة يقول : « البتة » وقال الإمام أحمد : وطرقه كلها ضعيفة ، وحسنه أيضاً البخاري حكاية المنذري عنه . ثم كيف يقدم هذا الحديث المضطرب المجهول رواه علی حديث عبد الرزاق عن ابن جريج لجهالة بعض بني أبي رافع ، وأبو رافع هذا ولولاده تابعيون وإن كان عبدالله أشهرهم ، وليس فيهم منهم بالكلب ۱۲ .

وقد روى عنه ابن جريج ومن يتقبل رواية المجهول ، أو يقول رواية العدل عت تعديل له فلهما حجة عنده ، نأما أن يفسخه ويقدم عليه رواية من هو منه فی الجهالة لو أشد شكاً ، فتأية الأمر أن يتساوى روايتا هذين المجهولين ويعدل إل خيرهما ، وإذا فعلنا ذلك نظرنا فی حديث سعد ابن ابراهيم فوجدناه صحيح الاسناد ، وقد وثقت حلة تعلقس محمد بن اسحاق بقوله : « حدثني داود بن الحصين » ولكن رواه أبو عبدالله الحاكم فی مستدرکه وقال استاده صحيح فوجدنا الحديث لا علة له .

وقد ارجح أحد بائنيه فی مواضع ، وقد صنع هو وغيره بهذا الاسناد بعينه « أن رسول الله - صل الله عليه وسلم - رد زينب علی زوجها أبي العاص بن الربيع بالنكاح الأول ولم يتحدث شيئاً » وأما داود بن الحصين عن عكرمة فلم تزل الأئمة تنجح به ، وقد احتجوا به فی حديث « الرابا » فيما شك فيه ولم يبرم به من تقديمها بخمسة أونس أو دونها ، مع كونها علی خلاف الأحاديث التي نسی فيها عن بيع الرطب بالشر لما ذنبه فی هذا الحديث سوى رواية ما لا يقولون به وإن قد حم فی عكرمة - ولعلكم فاعلون - جاءكم ما لا قبل لكم به من التناقص فيما احتججتم به أقدم وأكث الحديث من رويها ، ولتفضاه البخاري لإدخال حديثه فی صحيحه .

(۱) زاد اللد ۱۱۵/۱ - ۱۱۶ ، وادلة القيمان ۱۱۵/۱ - ۱۱۶ .

الدلیل السادس

روى القارظي من حديث الحسن البصري قال: حدثنا عباد أنه طلق امرأته وهي حائض، ثم أراد أن يتبناها بتطليقتين آخرين، فنهى عن ذلك رسول الله - صلى الله عليه وسلم - قال: «وما ابن عمر، وما هكذا أمر الله تعالى، ولكنه قد أعطى الفسقة وبشك أن تفكيل أظهر فتطلق حين ذاك أو أمسك»، قلت يا رسول الله أريت لو طلقها ثلاثاً أكان محل لي أن أزوجها؟ قال: «لا، كانت تبيح منك وتكون مغصية».

وأجيب بما روى القارظي في سنن: نا محمد بن أحمد بن يوسف بن يزيد الكوفي أبو بكر يثقال، وأبو بكر أحمد بن دارم، قال: نا أحمد بن موسى بن إسحاق، نا أحمد بن صبح الأسدي، نا عريف ابن ناصح عن معاوية، عن صار الضبي، عن أبي الزبير، قال: سألت ابن عمر عن رجل طلق امرأته ثلاثاً وهي حائض؟ قال: أنكرت ابن عمر؟ قلت: نعم. قال: طلق امرأتك ثلاثاً حل عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - وهي حائض، لردّها رسول الله - صلى الله عليه وسلم - إلى السنة.

فيه دليل على أنه طلقها ثلاثاً بالقتل وردت إلى الفارعة.

وأجاب القرظي وابن رجب عن حديث تطلق ابن عمر لمرأته ثلاثاً وهي حائض ورد النبي - صلى الله عليه وسلم - ذلك إلى السنة، قال القرظي: (۱) ما نصه: قال القارظي - أي في رواه - كلهم من الفسقة، والمخوف أن ابن عمر طلق لمرأته واحدة في الحبس قال عباد: وكان تطليقه إباحاً في الحبس واحدة خير أنه خالف السنة، وكذلك قال صالح بن كيسان، وموسى بن عتبة، وإسماعيل بن أمية، وليث بن سعد، وابن أبي ذئب، وابن جريج، وجابر، وإسماعيل بن إبراهيم بن عتبة، عن نافع، أن ابن عمر طلق تطليقة واحدة. وكذلك قال الزمري عن سالم، عن أبيه، ويونس بن جبير، والضبي، والحسن. أهد كلام القرظي.

وممن ذكر رواية اللبث ابن سعد سلم بن الحجاج في صحيحه قال: حدثنا يحيى بن يحيى وثقة بن سعد، وابن رجب، واللفظ ليحيى قال ثقة: حدثنا ليث، وقال الآخرون: أخبرنا اللبث بن سعد، عن

(۱) حجة القرظي ۱۲/۲.

نافع من عیداته أنه طلق امرأته له وهي حائض تطليقة واحدة فأمره رسول الله - صلى الله عليه وسلم - أن يترجمها ثم يمسكها حتى تطهر، ثم يحبس عنده حصة أخرى ثم يمسكها حتى تطهر من حاضها، فإن لم يفعل أن يطلقها لمطلقها حين تطهر من قبل أن يمسكها، فذلك المدة التي أمر الله أن يطلقها لها النساء. وزاد ابن رمح في روايته وكان عیداته إذا سئل من ذلك قال لأحدهم: أما أنت إن طلقك امرأتك مرة أو مرتين فإن رسول الله - صلى الله عليه وسلم - أمرني بهذا، وإن كنت طلقته ثلاثاً فقد حرمت عليك حتى تكبح زوجاً غيرك وحسبت الله فيما أمرك من طلاق امرأتك.

قال مسلم: جرّد الیث في قوله: تطليقة واحدة، يعني مسلم بذلك كما بينه النووي أن الیث حفظ وأنكر للطلاق الذي لم يقضه غيره، ولم يمسكه كما أمسه غيره، ولا غلط فيه وبمسكه ثلاثاً كما غلط فيه غيره.



أخلاق الفاروق في سرد الروايات عن الأمة المذكورين وأنى في ذلك بما لا يدع مجالاً للشك في أن تطليقة ابن عمر لامرأته كانت واحدة. كما صرح النووي في شرح صحيح مسلم، بأن الروايات الصحيحة التي ذكرها مسلم وغيره أن ابن عمر إنما طلق امرأته واحدة.

وقال (١) الحافظ ابن رجب في الرد على رواية الثلاث أيضاً: قد كان طائف من الناس يستفدون أن طلاق ابن عمر كان ثلاثاً، وأن النبي - صلى الله عليه وسلم - إنما ردها عليه لأنه لم يوقع الطلاق في الحاضر، وقد روى ذلك عن أبي هريرة أيضاً من رواية معاوية بن عمار الضمي عنه. فلعل أبا هريرة اعتقد حفاً فروى تلك اللفظة بالمعنى الذي فهمه، وروى ابن لهيعة هذا الحديث عن أبي هريرة فقال من جابر أن ابن عمر طلق امرأته وهي حائض، وأنعما في ذكر جابر في هذا الإسناد، ويروى بقوله: «فلما امرأته» ولا يدل على عدم وقوع الطلاق إلا على تقدير أن يكون ثلاثاً، وقد انحلت في هذا الحديث على أبي هريرة. وأصحاب ابن عمر اتفقت الحفاظ البارون به للكرامون له لم يختلف عليهم فيه.

فروى أبووب عن ابن مسعود قال: مكثت عشرين سنة يحدثن من لا أتبعهم أن ابن عمر طلق امرأته ثلاثاً وهي حائض، فأمره النبي - صلى الله عليه وسلم - أن يترجمها. فبطلت لا أتبعهم ولا أعرف الحديث حتى لقنت أبا غلاب يونس بن جبير وكان فاضلاً، فحدثني أنه سأله ابن عمر فحدثه أنه طلقها واحدة. فخرجه مسلم في رواية: قال له ابن سيرين: فبطلت لا أعرف للحديث وجهاً ولا أنفه. وهذا يدل على أنه كان قد شاع بين القلت من غير أهل الفقه والعلم. أن طلاق ابن عمر كان ثلاثاً ولعل أبا هريرة من هذا القبيل. ولذلك كان نافع يسأل كثيراً عن طلاق ابن عمر. هل كان ثلاثاً أو واحدة؟ ولما قدم نافع سكتوا ليسألوا إليه من مجلسي عطاء يسألونه عن ذلك.

(١) جامع العلوم والحكم - ٥٦ - ٥٧ - شرح حديث: من سلك مسلكاً ليس عليه امرأته فهو حر..

واسعکار ابن سحر زروية الثلاث هذا على أنه لم يعرف قاطلاً معتبراً يقول : إن الطلاق المحرم لم يرفع ، وأن هذا القول لا وجه له . قال الإمام أحمد في رواية أبي الحارث ، وسئل عن قال : لا يقع الطلاق المحرم لأنه يخالف ما أمر به فقال : هذا قول سوء ردي . ثم ذكر قصة ابن عمر وأنه احسب بطلانه في الحصر وقال أبو حنيفة : الوقوع هو الذي عليه العلماء مجسرون في جميع الأصناف حجازهم ونهائمهم وبمنهم وشائمهم ومراثلهم ومصرهم ، وسكنى ابن المنذر ذلك عن كل من يحفظ قوله من أهل العلم ، إلا ناساً من أهل البدع لا يمتد بهم .

وقته أجاب ابن القيم عن حديث ابن عمر من رواية الحسن فقال ^(۱) : وأما حديث الحسن عن ابن عمر فهو أمثل هذه الأحاديث الضعاف . قال الدارقطني : حدثنا علي بن محمد بن عبيد الحافظ ، حدثنا محمد بن شاذان الجوهري ، حدثنا يعل بن منصور ، حدثنا شعيب بن زريق ، أن عطاء المراساني حدثهم عن الحسن ، قال : حدثنا عبيد بن عمر - فذكره - وشعيب وقتة الدارقطني ، وقال أبو القحح الأزدي فيه لين وقال البيهقي وقد روى هذا الحديث ، وهذه الزيادات اتفرد بها شعيب وقد تكلفوا فيه .

ولا ريب أن النكات الآليات الأربعة وروا حديث ابن عمر فلم يأت أحد منهم بما أتى به شعيب البتة ، ولذا لم يرو حديث هذا أحد من أصحاب الصحاح ، ولا السنن .



الدليل السابع



الدارقطني من حديث ابراهيم بن عبيد الله بن حماد بن عاصم بن أبيه من جده ، قال : « طلق بعض أبائي امرأته أتنا فأنطق بنيه إل رسول الله - صلى الله عليه وسلم - فقالوا يا رسول الله إن أبانا طلق امرأته أتنا ، فهل له من مخرج ؟ قال : « إن أباكم لم ينفق الله فليجعل له مخرجاً ، بكنت ميتة يفلح على قبره الشكر ويسعى له ويسمعه ويسمعه » .

قال ابن القيم ^(۲) : وأما حديث حماد بن عاصم الذي رواه الدارقطني فقد قال حبيب الشرايح : رواه مجهولون وضعفاء ، إلا شيخنا وابن عبد البر .

(۱) إسناده جيد ۳۱۸/۱

(۲) إسناده جيد ۳۱۷/۱

الدلیل الثامن



الدارقطني من حديث حماد بن زيد ، حدثنا عبد العزيز بن صهيب عن أنس قال :
سمعت أنس بن مالك يقول ، سمعت معاذ بن جبل يقول سمعت رسول الله - صلى الله عليه وسلم -
يقول : « يا معاذ من طلق ليلته عداً واحداً أو اثنين أو ثلاثاً أفرغته يده حقة » .

ورد بأن في إسناده اسماعيل بن أمية اللواح وهو ضعيف .

قال ابن القيم ^(۱) ولما حديث معاذ بن جبل فقد دعت مسألة يحتج فيها بمثل هذا الحديث الباطل ، والدارقطني
إنما رواه للمعرفة وهو أجل من أن يحتج به ، وفي إسناده اسماعيل ابن أمية اللواح ، يرويه عن حماد قال
الدارقطني بدرواية : اسماعيل بن أمية ضعيف متروك الحديث .

❖ ❖ ❖

الدلیل التاسع



الدارقطني من حديث زاذان عن علي - رضي الله عنه - قال : سمع النبي - صلى الله عليه وسلم -
وسلم - رجلاً طلق ليلته فتكسب ، وقال : « أقتله دون آيات الله عز وجل ، أو دين الله عز وجل
أو لعباً . من طلق ليلته أفرغته ثلاثاً ، لا تجعل له حتى تتكسب زوجها غيره » .

(۲) إسناده صحيح / ۳۱۷/۱

ورد هذا^(١) الحديث بأن فيه إسماعيل بن أمية القرشي ، قال فيه القائل كوفي ضعيف .

وقال ابن القيم : قلت وفي إسناده مجاهد وضواء .

وأما الإجماع فقد نقله كثير من العلماء في مسألة النزاع وقالوا إنه مقدم على غير الواحد ، قال القاضي : لإجماع أكثر من الخبر المخبر ، وذلك أن الخبر مضمون الخطأ ويؤم على رآويه بخلاف الإجماع لأنه محصور .. ومن حكم الإجماع على لزوم الثلاث في الطلاق بكلمة واحدة ، أبو بكر الرازي ، والباهي ، وابن العربي ، وابن رجب .

قال أبو بكر الرازي^(٢) : فالكتاب والسنن وإجماع السلف ترجب إيقاع الثلاث معاً وإن كان مصحفاً .

وقال الباهي ، من أوقع الطلاق الثلاث بقطة واحدة لزمه ما أجهه من الثلاث وبه قال جماعة فقهاء . وحكى القاضي أبو محمد في إشرافه عن بعض المصنفين بقرينة واحدة ، ومن بعض أهل الظاهر لا يترتب شيء . وإنما يروي هذا عن الحجاج بن أرطاة ومحمد بن إسحاق ، والباهي على ما نقله : إجماع الصحابة لأن هذا مروي عن ابن عمر وعمران بن حصين ، وعبد الله بن مسعود وابن عباس وأبي هريرة ، وعائشة . رضي الله تعالى عنهم . ولا يخالف لهم وما روى عن ابن عباس في ذلك من رواية طاوس ، قال فيه بعض المحققين وهم ، وقد روى ابن طاوس عن أبيه وكذا عن ابن وهب بخلاف ذلك ، وإنما وقع الروم في التأويل . اهـ^(٣)

وقال القاضي أبو بكر بن العربي في ضمن أجوبته عن حديث ابن عباس قال : إنه حديث مختلف في صحته فكيف يقدم على إجماع الأمة ، ولم يعرف لما في هذه المسألة خلاف إلا من قوم انحطوا عن رتبة التابعين وقد سبق العمران الكرماني ، والشافعي على لزوم الثلاث ، وإن روي ذلك عن أحد منهم فلا تقبلوا منهم إلا ما يهلون منكم قتل العدل من العدل ، ولا تجد هذه المسألة منسوبة إلى أحد من السلف أبداً . اهـ^(٤)

وقال بعد ما بين أن المراد بالطلاق في الآية الكرمان (الطلاق متركب) ^(٥) المشروح قال : قد تقول بأن غيره نرس بمنسوخ لولا تظاهر الأخبار^(٦) وقال ابن رجب في بيان مشكل الأحاديث الواردة في أن الطلاق الثلاث واحدة : « اعلم أنه لم يثبت عن أحد من الصحابة ولا من التابعين ولا من أئمة السلف المعتد بقولهم في الفتاوى في الحلال والحرام شيء صريح في أن الطلاق الثلاث بعد الفسوخ يحسب واحدة إذا سبق بقط واحد ، اهـ

(١) إسناده الجيد ١/١٧٧ .

(٢) أسكنه الله الفردوس ١/١٠٩ .

(٣) النسخ ١/٧٠ .

(٤) طبعه ونسخه .

(٥) الآية الكريمة من سورة البقرة : ٢٢٩ .

(٦) أسكنه الله الفردوس ١/١٠٩ .

و قد أجاب ابن القيم عن الاستدلال بالاجماع معية وجهه قلعه قال : ويان هذا من وجهه :

أحمد بن حنبل

ما رواه أبو داود وغيره من حديث حماد بن زيد عن أيوب عن حكرمة عن أبي حاس - رضي الله عنهما - : إذا قال : أنت طالق ثلاثاً ولم واحد ، فهي واحدة وهذا الإسناد حل شرط البخاري . . . وقال عبد الرزاق : أخبرنا معمر عن أيوب قال : دخل المحكم بن عينة عن الزهري بمكة ، وأنا معهم ، سأله عن البكر تطلق ثلاثاً ؟ قال : سئل عن ذلك ابن حاس ، وأبو هريرة ، وعبد الله بن عمرو ، فكلمهم قالوا : لا تحمل له حتى تتكلم زوجياً غيره ، قال : فخرج المحكم وأنا معه فأتى طائوساً وهو في المسجد ، فأكتب عليه سألته عن قول ابن حاس فيها ، وأخبره بقول الزهري ، قال : رأيت طائوساً رفع يديه تمجياً من ذلك وقال : والله ما كان ابن حاس يجعلها إلا واحدة .

أخبرنا ابن جريج قال : وأخبرني حسن بن مسلم عن ابن شهاب أن ابن عباس قال : : إذا طلق الرجل امرأته ثلاثاً ، ولم يحسم ، كن ثلاثاً ، قال : فأخبرت طائوساً ، قال : أشهد ما كان ابن حاس يراهن إلا واحدة . . . قوله : : إذا طلق ثلاثاً ولم يحسم كن ثلاثاً ، أي إذا كن مضمرات ، فدل على أنه إذا جمع بين كانت واحدة . وهذا هو الذي خلف عليه طائوس أن ابن حاس كان يجعله واحدة . ونحن لا نشك أن ابن حاس صح عنه خلاف ذلك ، وأنها ثلاث ، فهذا روايتان ثابتان من ابن حاس بلا شك .

❦ ❦ ❦

الوجه الثاني

أن هذا ملحق طائوس ، قال عبد الرزاق : أخبرنا ابن جريج عن ابن طائوس عن أبيه أنه كان لا يرى طلاقاً ما خالف وجه الطلاق ، ووجه القصة ، وأنه كان يقول : يطلقها واحدة ، ثم يدها حتى تنقضي عنها . . . وقال أبو بكر بن أبي شيبة : حدثنا إسحاق بن علف عن ليث عن طائوس وعطاء أنها قالا : : إذا طلق الرجل امرأته ثلاثاً قبل أن يدخل بها فهي واحدة . . .

❦ ❦ ❦

أنه قول عطاء بن أبي رباح . قال ابن أبي شيبة : حدثنا محمد بن بشر ، حدثنا إسحاق بن قتادة عن طائوس وعطاء وبكير بن زيد أنهم قالوا : : إذا طلقها ثلاثاً

الوجه الثالث

قبل أن يدخل بها فهي واحدة .

✖ ✖ ✖

أنه قول جابر بن زيد كما تقدم .

الوجه الرابع

✖ ✖ ✖

أن هذا ملحق بمحمد بن إسحاق عن ثور بن الحصين ، حكاه عنه الإمام أحمد في رواية الأثرم ، والله : حديثنا محمد بن إبراهيم عن أبيه عن ابن إسحاق عن ثور بن الحصين عن عكرمة عن ابن عباس ، أن وكانت طلق امرأته ثلاثاً ، فجلسها فهي - صل الله عليه وسلم - واحدة ، قال أبو عبد الله : « وكان هذا ملحقاً بن إسحاق ، يقول : قالت ثمة ، فورد إلى ثمة ... »

الوجه الخامس

✖ ✖ ✖

أنه ملحق إسحاق بن زاهر في الفكر . قال محمد بن نصر المروزي في كتاب « اختلاط العلماء » هـ : « وكان إسحاق يقول : طلاق الثلاث للفكر واحدة ، ويقول حديث طائوس عن ابن عباس ، كان الطلاق الثلاث على عهد رسول الله - صل الله عليه وسلم - وأبي بكر وعمر يصل واحدة ، عمل هذا ، قال : « فإن قال لما - ولم يدخل بها - أنت طالق ، أنت طالق ، أنت طالق . فإن سفهان وأصحاب الرأي ، وقتابي ، وأحمد ، وأبا عبد الله قالوا : باتت منه بالأول ، طبت لثنتان بشي . لأن غير المعمول بها بين يرواحه ، ولا عدة عليها . »

الوجه السادس

وقال مالك ، ورواية ، وأهل المدينة ، والأوزاعي ، وابن أبي ليلى ، إذا قال لما ثلاث مرات أنت طالق ، لثمة متناهية ، حرمت عليه حتى تنكح زوجاً غيره ، لأن مرسكت بين التثليتين ، باتت بالأول ، ولم تلحقها ثالثة . « لصار في وفتح الثلاث بغير المعمول بها ثلاثة ملابح للصحابة والتابعين ، ومن بعدهم :

أما واحدة ، سواء قلنا بقسط واحد ، أو بثلاثة ألقاظ .

أحدها

أما ثلاث ، سواء أوقع الثلاث بقسط واحد ، أو بثلاثة ألقاظ .

الثاني

أنه إن ألقظا بقسط واحد فهي ثلاث . وإن ألقظا بثلاثة ألقاظ فهي واحدة .

الثالث

الوجه السابع

أن ملحق حمرو بن دينار في الطلاق قبل النكاح . قال ابن المنذر في كتاب الأوسط : وكان سعيد بن جبير ، وطروس ، وأبو الشفاء ، وعطاء ، وعمر بن دينار يقولون : « من طلق البكر ثلاثاً فهي واحدة » .

* * *

أن ملحق سعيد بن جبير ، كما حكاه ابن المنذر وغيره عنه ، وحكاه الطبري عن سعيد بن المسيب وهو طلق عليه ، إنما هو ملحق سعيد بن جبير .

الوجه الثامن

* * *

أن ملحق الحسن البصري الذي استقر عليه . قال ابن المنذر : واختلف في هذا الباب عن الحسن ، فروي عنه كما روينا عن أصحاب النبي - صلى الله تعالى عليه وآله وسلم - وذكر قتادة ، وحديد ، ويونس عنه : أنه رجع عن قوله بعد ذلك ، فقال : واحدة بآلة . وهذا الذي ذكره ابن المنذر رواه عبد الرزاق في المصنف ، فقال : أخبرنا حمرو عن قتادة قال : سألت الحسن عن الرجل يطلق البكر ثلاثاً ، فقال الحسن (١) وما بعد الثلاث قال صلت ، وما بعد الثلاث ، فأبى الحسن بذلك زمناً ، ثم رجع فقال : واحدة لئنها . ويخطبها ، قال به حياته (٢) .

الوجه العاشر

أن ملحق عطاء بن يسار ، قال عبد الرزاق : أخبرنا مالك عن يحيى بن سعيد عن بكير عن يسار بن أبي عياش قال : سألت رجل عطاء بن يسار عن الرجل يطلق البكر ثلاثاً ، فقال إنما طلاق البكر واحدة ، فقال له عطاء بن حمرو بن العاص أنت قاص ، فواحدة لئنها وثلاث تحرمها حتى تنكح زوجاً غيره . فذكر عطاء ملحقه ، وعطاء بن حمرو ملحقه .

* * *

(١) في نسخة ، ويخطبها ثلاثاً جنباً ، وفي كل حال فالبكر غير واحدة ، فحمرو .

(٢) وقد صح نسب الأمر من نسخة المصنف قبله ٧١٠/١ .

أنه ملعب غلام بن عمرو ، حكاه بشر بن الوليد عن أبي يوسف عنه . .

الوجه الحادى عشر

✖ ✖ ✖

أنه ملعب مقاتل قرزى^(١) حكاه عنه المازري في كتابه ، المعلم بفوائد مسلم ، قال المصنف : حدث عن عبد الله بن المبارك ، وحيد بن القوام ، ووكيع بن الجراح ، وأبي حاتم الثبيل ، روى عنه الإمام أحمد ، والبخاري في صحيحه وكان

الوجه الثانى عشر

✖ ✖ ✖

أنه إحدى الروايتين عن مالك . حكاهما عنه جماعة من المالكية ، منهم القسطنطى صاحب شرح الخلاص ، ومزاهل إلى ابن أبي زيد : أنه حكاهما رواية عن مالك ، وحكاهما غيره . قولاً في ملعب مالك ، وجهه شاذاً .

الوجه الثالث عشر

✖ ✖ ✖

أن ابن ميث المالكي حكاه في كتاب «الروايات» وهو مشهور عند المالكية ، عن بقعة عشر قتيلاً من قتلاء طليطلة للقتين على ملعب مالك ، هكذا قال ، واحتج لم بأن قوله : أنت طالق ثلاثاً : ككذب ، لأنه لم يطلق ثلاثاً ، ولم يطلق إلا واحدة . كما لو قال : حقت ثلاثاً ، كانت بيميناً واحدة ، ثم ذكر حججه من الحديث .

الوجه الرابع عشر

✖ ✖ ✖

أن أبا الحسن علي بن عبيد الله بن إبراهيم اللخمي المشيبي ، صاحب كتاب الروايات الكبير الذي لم يصنف في الروايات مثله ، حكى الخلاف فيها عن السلف والخلف حتى عن المالكية أنفسهم ، فقال : ولما من : لال أنت طالق ثلاثاً فقد بانت منه ، قال : البتة ، أو لم يقل . قال : وقال بعض الموقنين - يريد المصنفين في الروايات - اختلف أهل العلم بعد إجماعهم على أنه مطلق ، كم يلزم من الطلاق ؟ فالجمهور من

الوجه الخامس عشر

(١) قوله - عن المازري - كما بالأصل للمصنف .

الطهارة على أنه يلزمه الثلاث ، وبه القضاء ، وعليه الفتوى ، وهو الحق الذي لا شك فيه ، قال : وقال بعض السلف : يلزمه من ذلك طقة واحدة ، وتأبهم على ذلك لرم من الخلف من القتين بالأنس ، قال : واحتجوا على ذلك بحجج كثيرة ، وأحاديث مطروقة أخرها عنها ، وانصروا على الصحيح منها . فمنها : ما رواه دلود بن الحصين عن عكرمة عن ابن عباس : أن ركانة طلق زوجته عند رسول الله - صلى الله عليه وسلم - ثلاثاً في مجلس واحد فقال له النبي - صلى الله عليه وسلم - : « إنما هي واحدة » ، لأن شئت فقلها ، وإن شئت فقلها ، ثم ذكر حديث أبي الصهباء وذكر بعض تأويلاته التي ذكرناها .



أن أبا جعفر الطحاوي حكى القولين في كتابه ، تهذيب الآثار ، قال : باب الرجل يطلق امرأته ثلاثاً معاً - ثم ذكر حديث أبي الصهباء - ثم قال : فذهب قوم إلى أن الرجل إذا طلق امرأته ثلاثاً معاً ، فقد وقعت عليها واحدة ، إذا كانت في وقت سنة ، وذلك أن تكون طاهراً في غير جماع ، واحتجوا في ذلك بهذا الحديث وقالوا : لما كان الله عز وجل إنما أمر عباده أن يطلقوا لوقت على صفة ، فطلقوا على غير ما أمرهم به لم يقع طلاقهم . ألا ترى لو أن رجلاً أمر رجلاً أن يطلق امرأته في وقت طلقها في غيره ، أو أمره أن يطلقها على شريطة فطلقها على غير تلك الشريطة أن طلاقه لا يقع إذ كان قد خالف ما أمر به .. ثم ذكر حجج الآخرين ، والجواب عن حجج هؤلاء على عادة أهل العلم والدين في إنصاف مخالفيهم والبحث معهم ، ولم يسلك طريق جاهل ظالم متعدي ، يترك على ركبته ويضجر فتيه ويعول بمنصبه لا بطله ، ويورد قصده لا بحسن فهمه ، ويقول : القول بهذه المسألة كفر يوجب ضرب الصق ليهت خصمه ويمتعه عن بسط لسانه . ويخري معه في ميدانه ، والله تعالى عند لسان كل قائل ، وهو له يوم القوف بين يديه عما قاله سائل .

الرجل السادس عشر



أن شيخنا حكى عن جده أبي البركات : أنه كان يفتي بذلك أحياناً سراً ، وقال في بعض مصنفاته : هذا قول بعض أصحاب مالك وأبي حنيفة وأحمد . قلت : أما بالكلية فقد حكينا الخلاف عنهم ، وأما بعض أصحاب أبي حنيفة فإنه محمد بن مقاتل من الطبقة الثانية من أصحاب أبي حنيفة ، وأما بعض أصحاب أحمد ، فإن كان أراد افتاء جده بذلك أحياناً ، وإلا فلم أفت على نقل لأحد منهم .

الرجل السابع عشر

الوجوب الثامن عشر

قال أبو الحسن النسفي^(١) في وقته - وقد ذكر الخلاف في المسألة ثم قال : ومن بعض حجبهم أيضاً في ذلك : أن الله سبحانه وتعالى أمر بغيرين الطلاق بقوله تعالى : (الطلاق مَرَّتَيْنِ)^(٢) وإذا جمع الإنسان ذلك في كلمة ، كان واحداً ما زاد عليها لقوا ، كما جعل مالك - رحمه الله - في البيع الجمرات في مرة واحدة جمرة واحدة ، وبني عليها أن الطلاق عندكم مثله ، قال : ومن نصر هذا قول من أهل القنطرة بالاندلس : أصبح بن الحباب ، ومحمد بن يحيى ومحمد بن عبد السلام الكشي ، وابن زباج ، مع غيرهم من نظرناهم هذا لفظ .



الوجوب التاسع عشر

أن أبا هريرة هشام بن عمار بن هشام الأزدي القرطبي صاحب كتاب « مفيد الأحكام » لما يعرض لهم من التوازل والأحكام ، ذكر الخلاف بين السلف والخلف في هذه المسألة ، حتى ذكر الخلاف فيها في ملعب مالك نفسه ، وذكر من كان يفتي بها من المالكية ، والكتاب مشهور ، معروف عند أصحاب مالك ، كثير القوائد جداً .

ونحن نذكر منه فيه بقضه ، فنذكر ما ذكره عن ابن ميث ، ثم نعيه كلامه ، ليعلم أن القتل بللك مطوم متناول بين أهل العلم ، وأن من قصر في العلم بأمره ، وطال في الجهل والظلم ذراعه يادر إلى الجهل والتكفير والضربة ، جهلاً منه وظلماً ، ويحق له وهو الذي في العلم وليس منه أقرب رخصاً .

قال ابن هشام : قال ابن ميث : الطلاق يقسم على ضربين : طلاق السنة ، وطلاق البعثة ، فطلاق السنة : هو الواقع على الوجه الذي نذهب إليه . وطلاق البعثة : تنبيهه ، وهو أن يطلقها في حيض أو نفاس ، أو ثلاثاً في كلمة واحدة ، فإن فعل لزمه الطلاق . ثم اختلف أهل العلم بعد إجماعهم على أنه مطلق ، كم يلزمه من الطلاق ؟

فقال علي بن أبي طالب . وابن مسعود : يلزمه طلقة واحدة ، وقاله ابن عباس . وقال : قوله - ثلاثاً - لا معنى له : لأنه لم يطلق ثلاث مرات ، وإنما يجوز قوله في « ثلاث » إذا كان متخيراً عما مضى فيقول : طلقت ثلاثاً ، يخبر عن ثلاثة أفعال كانت متعدياً في ثلاثة أوقات ، كرجل قال : قرأت أسس سورة كذا ثلاث مرات ، فذلك يصح . ولو قرأها مرة واحدة ، فقال : قرأتها ثلاث مرات ، لكان كاذباً ، وكذلك لو حلف بألف

(١) في نسخة طوسي .

(٢) الآية المذكورة من سورة البقرة ، ٢٢٩ .

تعالى ثلاثاً يردده الحلف ، كانت ثلاثة إيمان ، وار قال : أحلف بالله ثلاثاً لم يكن حلف إلاً بيميناً واحدة .
بإطلاق ملة ، ومثله .

قال الترمذي بن العوام . وعبد الرحمن بن عوف — رضي الله تعالى عنهما — رويانا ذلك كله عن ابن عباس
وه قال من شيوخ قرطبة ابن زنازع ، شيخ حنن . ومحمد بن يحيى بن مخلد ، ومحمد بن عبد السلام
لنفسه قلبه صرعه ، وأصعب بن الحباب ، وجساعة سواهم من فقهاء قرطبة .

وكان من حجة ابن عباس : أن الله تعالى لم يرد في كتابه لفظ الطلاق ، قال تعالى : (الطلاقُ مرتان فإمساكاً
بمخروفي أو تسريحاً بإحسان)^(١) يريد أكثر الطلاق الذي يمكن بهذه الإساءة بالمعروف وهو الرجعة في السنة ،
وصى قوله : «أو تسريحاً بإحسان» يريد تركها بلا إجماع حتى تنقضي عدتها ، وفي ذلك إحسان إليه وإليها إن
وقع تدميمها ، قال الله تعالى : (لا تدري لعن الله محدثي تبعد ذلك أمراً)^(٢) يريد التمس على الفرقة ،
والفرقة في المراجعة . وموقع الثلاث غير محسن لأنه ترك المندوحة التي وسع الله تعالى بها ربه عليها ، فذكر
الله سبحانه وتعالى لفظ الطلاق مفرداً . فقل على أنه إذا جمع أنه لفظ واحد ، فتصبره .

وقد يفرج من غير ما مسألة من الديانة ما يدل على ذلك .

من ذلك قول الرجل : ما لي صدقة في المساكين : أن التمس من ذلك مجزئ . . هنا كله لفظ صاحب
الكتاب بمراده . أقرى الجاهل الظالم المحتفي يعمل هؤلاء كلهم كفاراً مباحة أموالهم ٢ سبحانه هنا بيتان
عظيم ، بل هؤلاء من أكابر أهل العلم والدين ، ودفنهم عند أهل المسمى ، أهل التقليد : كونهم لم يرضوا
أنفسهم بما رضي به المقلدون ، فردوا ما تنازع فيه المسلمون إلى الله ورسوله .
وذلك شكاة ظاهر عندك عارها .

× × ×

أن هنا مذهب أهل الظاهر : داود ، وأصحابه ودفنهم عند كثير من الناس
أعلمهم بكتاب دينهم ودينهم . وتعلم القياس وراء ظهورهم ، فلم يعلموا
به شيئاً ، وخالفهم أبو محمد بن حزم في ذلك ، فأباح جميع الثلاث وأوقفها .

الوجه العشر

لهذه عشرة وجهاً في إثبات النزاع في هذه المسألة بحسب بضاعتنا المراجعة من الكتب ، وإلا فالذي لم
قف عليه من ذلك كبير . وقد حكى ابن وضاح وابن ميثم ذلك عن علي ، وابن مسعود ، والزهري ،
وعبد الرحمن بن عوف ، وابن عباس . ولعله إحدى الروايتين عنهم ، وإلا فقد صح بلا شك عن ابن مسعود ،

(١) الآية المذكورة من سورة البقرة : ٢٢٩ .

(٢) الآية المذكورة من سورة الطلاق : ١ .

وعلى ابن عباس : الإتيان بالثلاث لمن أوتىها جملة ، وصح عن ابن عباس أنه جعلها واحدة . ولم تقل على قول صحيح عن غيرهم من الصحابة بذلك . لذلك لم نعد ما حكى عنهم في الوجوه الميعة للتراع . وإنما نعد ما وقفنا عليه في مواضعه ، ونعزوه إليها ، وبالله التوفيق .

■ وأما الآثار فتناوي أصحاب رسول الله - صلى الله عليه وسلم - .

■ قال ابن أبي شيبة في مصنفه : نا على بن مسهر ، عن شقيق بن أبي عبيدة ، عن أنس قال : كان عمر إذا أتى برجل قد طلق امرأته ثلاثاً في مجلس أوجعه شرباً وفرق بينهما .

■ ناوكيع ، عن سفيان ، عن سلمة بن كهيل ، عن زيد بن وهب ، أن رجلاً بطلاً كان بالمدينة طلق امرأته ألفاً فرجع إلى عمر فقال : إنما كنت ألعب فعلا عمر رأسه بالعودة وفرق بينهما .

■ ناوكيع ، والفضل بن دكين ، عن جعفر بن برقان ، عن معاوية بن أبي يحيى ، قال : جاء رجل إلى عثمان فقال : إني طلقت امرأتى مائة قال : ثلاث تحرمها عليك وسبعة وتسعون عدوان .

■ ناوكيع عن الأحمر عن حبيب قال : جاء رجل إلى علي فقال : إني طلقت امرأتى ألفاً ، قال : يايت منك ثلاث ، وألهم سائرهن تسالک .

■ نا ابن فضال ، عن الأحمر ، عن حبيب ، عن رجل من أهل مكة ، قال : جاء رجل إلى علي فقال : إني طلقت امرأتى ألفاً ، قال : الثلاث تحرمها عليك وألهم سائرهن بين أهلک .

■ نا أبو معاوية ، عن الأحمر ، عن إبراهيم ، عن علقمة ، عن عبيدة ، قال : أتاه رجل فقال : إني طلقت امرأتى تسعة وتسعين مرة ، قال : لما قالوا لك قال : قالوا قد حرمت عليك ، قال : فقال عبيدة : لقد أرادوا أن يقولوا عليك . يايت منك ثلاث وسائرهن عدوان .

■ نا حفص ، عن الأحمر ، عن إبراهيم ، عن علقمة ، عن عبيدة . أنه سئل عن رجل طلق امرأته مائة تطليقة ؟ قال : حرمتها ثلاث ، وسبعة وتسعون عدوان .

■ ناوكيع ، عن سفيان عن منصور ورواح الأحمر ، عن إبراهيم عن علقمة ، قال : جاء رجل إلى عبيدة فقال : إني طلقت امرأتى مائة فقال : يايت منك ثلاث ، وسائرهن معصية .

■ نا محمد بن الفضل ، عن حاصم ، عن ابن سيرين ، عن علقمة عن عبيدة ، قال : أتاه رجل فقال : إنه كان بيني وبين امرأتى كلام فطلقتها عدد النجوم ، قال : تكلمت بالطلاق ؟ قال : نعم . قال قال عبيدة : قد بين الله الطلاق لمن أخذته ؟ لمن طلق كما أمره الله فقد بين له ، ومن لبس على نفسه جعلناه له لبس . لا تبسروا على أنفسكم وتصلحوا عنكم هو كما تقولون .

■ تا ابط بن محمد ، عن ثعلث ، عن لعل ، قال : قال ابن عمر : من طلق امرأته ثلاثاً فقد عصی وبه وبات منه امرأته .

تا محمد بن منیر ، عن یحیی بن عثمان قال : نا سید القبری قال : جاء رجل إلى عبد الله بن عمر وأنا عنده قال : يا أبا عبد الرحمن إنه طلق امرأته مائة مرة قال : بانت منك ثلاث ، وسبعة وتسعون يحاسبك الله بها يوم القيامة .

تا ابن نمیر ، عن الأحمر ، عن مالك بن الحارث ، عن ابن عباس ، أنهما رجل فقال : إن عصی طلق امرأته ثلاثاً قال : إن عصی حلت حلتها فلم یحل لم یفرجاً .

تا عباد بن العوام عن هارون ابن عثرة ، عن أبيه قال : كنت جالساً عند ابن عباس فأتاه رجل فقال : يا ابن عباس إنه طلق امرأته مائة مرة ، وإنما قلناها مرة واحدة فكتبت مني ثلاث أم هي واحدة ؟ فقال : بانت ثلاث وعطيك وزود سبعة وتسعين .

تا کعب عن صفیان قال : حدثني عمرو بن مرة ، عن سید بن جبیر ، قال : جاء رجل إلى ابن عباس قال : إني طلقت امرأتی ألفاً ومائة قال : بانت منك ثلاث ، وسائرهن وزود انتحلت آیات الله عزوا .

■ تا اسماعیل بن ابراهیم ، عن أيوب عن عمرو ، سئل ابن عباس عن رجل طلق امرأته عدد النجوم ؟ قال : بكفك من ذلك رأس الجوزاء .

■ تا سهل بن يوسف عن حميد عن واليع بن سحبان قال : سئل عمران بن حصين عن رجل طلق امرأته ثلاثاً في مجلس ؟ فقال : أم يريه وحرمت عليه امرأته .

■ تا هذيل ، عن شعبة عن طارق ، عن قيس بن أبي حازم ، أنه سمعه يحدث عن المغيرة بن شعبه أنه سئل عن رجل طلق امرأته مائة فقال : ثلاث يحرمها عليه وسبعة وتسعون لفعل .

قال سعد بن منصور (۱) : نا خالد بن عبد الله عن سید الجریري ، عن الحسن ، أن عمر بن الخطاب كتب إلى أبي موسى الأشعري : لقد هممت أن أجعل إذا طلق الرجل امرأته ثلاثاً في مجلس أن أجعلها واحدة ، ولكن قرأوا جلوا على أنفسهم فأزوم كل نفس ما أزم نفسه . من قال لامرأته أنت علي حرام ، فهي حرام ، ومن قال لامرأته أنت بائة ، فهي بائة ، ومن قال أنت طالق ثلاثاً ، فهي ثلاث . اهـ .

وقال ابن عبد المادي (۲) : وقد جعل ابن رجب في آخر كتابه هذا في إحداث عمر للطلاق وأنه مقبول قوله فقال : فصل - أخرج البخاري عن طريق أبي سلمة عن أبي هريرة عن النبي - صلى الله عليه وسلم - قال : «لقد كان ليمن كان قبلكم من الأئمة لكس متحدثون من غير أن يذكروا أنبياء فإن

(۱) من سید بن منصور قسم الأول المجلد الثالث ۲۰۹ .

(۲) ج۱ الحد ۲۹ ، ۸۰ .

يَكُنْ فِي امْتِنَانٍ أَحَدٌ لَّأَنَّهُ عُمَرُوهُ ، وَفِي رَوَايَةٍ ذَكَرْنَا تَلْفِيحًا أَنَّ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - قَالَ : « لَوْ أَنَّ
كَانَ لِي مِثْرَانِ كَانَتْ قَبْلَتُكُمْ مِنْ بَيْتِي إِسْرَائِيلَ وَجِبَالِ يَمَكَّةَ مِنْ هَيْبَتِي لَنْ يَكُونُوا أَتْبَعِيهِ لَنْ
يَكُنْ فِي امْتِنَانٍ مِنْهُمْ أَحَدٌ قَعَمَرُوهُ ، وَأَخْرَجَ مُسْلِمٌ مِنْ حَدِيثِ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ عَائِشَةَ عَنِ النَّبِيِّ - صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - قَالَ : « لَوْ أَنَّكَ كَانَتْ فِي الْأَمْرِ قَبْلَتُكُمْ مَحْدَثُونَ لَنْ يَكُنْ فِي امْتِنَانٍ أَحَدٌ قَعَمَرُوهُ لَنْ
الْحَقَّابِ » ، وَعِنْدَهُ قَالَ ابْنُ وَهْبٍ مَحْدَثُونَ « مُلْهُمُونَ » وَقَالَ الزَّمَلِيُّ عَنْ ابْنِ عِيْنَةَ : قَالَ بَنِي مُضَمٍّ
وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَنِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وَزَادَ فِيهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ مَحْدَثٌ ؟ قَالَ : « لِلْجَلِيلِ »
عَنْ لَيْسَانِيَّةٍ ، وَاللَّهُ أَعْلَمُ .

❦ ❦ ❦

فصل : قال ابن رجب في آخر كتابه اعلم أن ما قضى به حرم على نسرين :

أحدهما : ما لم يعلم للنبي - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فيه قضاء بالكلية ، وهذا على نوعين :

ما جمع فيه عمر الصحابة وشاورهم فيه فأجسما منه عليه ، فهذا لا يشك أنه الحق كهذه المسألة ،
والعمرتين ، وكفأهاته فيمن جامع في إحرامه أنه يمضي في نسكه وعليه القضاء والمضى وسائل كثيرة .

الثاني : ما لم يجمع الصحابة فيه مع عمر بل مستعملين فيه في زمة ، وهذا يسوغ فيه الاختلاف كمال
الجدد مع الأنسنة .

ما روى عن النبي - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فيه قضاء بخلاف قضاء عمر وهو على أربعة أنواع :

أحدها : ما رجع فيه عمر إلى قضاء النبي - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فهذا لا عبرة فيه بقول عمر الأول .

الثاني : ما روى عن النبي - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فيه حكمان ، أحدهما : ما وافق قضاء عمر ، لأن
فانسخ من النصين ما حصل به عمر .

الثالث : ما صح عن النبي - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - أنه رجع في أنواع من جنس القضايا ، فيختار
عمر للناس ما هو الأفضل والأصلح ويلزمهم به ، فهذا يمنع من العمل بغير ما اعتز به .

الرابع : ما كان قضاء النبي - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - ليلة ، فزالت ليلة فزال الحكم بزوالا ووجد مانع
يمنع من ذلك الحكم

قال : فهذه المسألة ، إما أن تكون من الثاني ، وإما أن تكون من الرابع

وقال : لا يعلم من الأمة أحد عاقل في هذه المسألة مخالفة ظاهرة ، ولا حكماً ولا قضاء ولا علماً ولا داه ، ولم يقع ذلك إلا من قهر يسير جداً ، وقد أكره عليهم من عاصره غاية الإنكار وكان أكثرهم يخنس بئسك ولا يظهره ، فكيف يكون اجتماع الأمة على أغنى^(۱) دين الله الذي شرعه على لسان رسوله - صل الله عليه وسلم - ؟ وإياهم اجتهد من عاقله برأيه في ذلك ، هذا لا يحل اعتضاده لينة ، وهذه الأمة كما أنها معصومة من الإجماع على ضلالة فهي معصومة من أن يظهر أهل الباطل منهم على أهل الحق ولو كان ما قاله عمر في هذا خطأ^(۲) لزم في هذه المسألة ظهور أهل الباطل على أهل الحق في كل زمان ومكان ، وهذا باطل قطعاً .

وقد أجاب ابن القيم - رحمه الله - عن فعل عمر رضي الله عنه ، وكذلك عن فتاوى الصحابة في ذلك : فقال^(۳) : ولكن رأى أمير المؤمنين عمر بن الخطاب - رضي الله عنه - أن الناس قد استهانوا بأمر الطلاق ، وكثر منهم إلفاظه جملة واحدة ، فرأى من المصلحة عقوبتهم بإضافته عليهم ، ليعلموا أن أحدهم إذا أوقعه جملة باقتت المرأة وجرمت عليه حتى تنكح زوجاً غيره ، نكاح رغبة يراد للدوام لا نكاح تحليل فإنه كان من أشد الناس به . فلما علموا ذلك كفوا عن الطلاق ، فرأى عمر أن هذا مصلحة لهم في زمانه ، ورأى أن ما كان عليه في عهد النبي - صل الله عليه وسلم - وعهد الصديقين وصدر من خلافته كان الأقين بهم لأنهم لم يتأهبوا فيه ، وكاتبوا بغير الله في الطلاق ، وقد جعل الله لكل من أنقاه مخرجاً ، فلما تركوا حقى الله ، وتلاعبوا بكتاب الله ، وظفروا على غير ما شرعه الله ، أكرههم بما أكرهوه عقوبة لهم ، لأن الله تعالى إنما شرع الطلاق مرة بعد مرة ، ولم يفرعه كله مرة واحدة ، فمن جسع الثلاث في مرة واحدة فقد تعدى حدود الله وظلم نفسه ولعب بكتاب الله فهو حقيق أن يعاقب ، ويلزم بما أكرهه ولا يفر على رخصة الله وسعته ، وقد صعبا على نفسه ولم يبق الله ويطلق كما أمره الله وشرعه له ، بل استعمل فيما جعل الله له الآكام في رخصة من وإحساناً ولتيسر على نفسه واختار الألفاظ والأشد . فهذا ما تغيرت به الفتوى لتغير الزمان .

وعلم الصحابة - رضي الله عنهم - حسن سبيل عمر وتأديبه لرحمته في ذلك ، فوافقوه على ما أكره به وصرحوا لمن استفتاهم بذلك

فقال عبد الله بن مسعود : من أبى الأمر على وجهه فقد بين له ، ومن لبس على نفسه جملنا عليه لئله ، ولا لا يبرون على أنفسكم وتحتكم منكم هو كما تقولون .

فمر كان ورع الثلاث ثلاثاً في كتاب الله وسنة رسوله - صل الله عليه وسلم - . فكان المطلق قد أبى الأمر على وجهه ، ولا كان قد لبس على نفسه ، ولا لال النبي - صل الله عليه وسلم - . لمن فعل ذلك . فكأنه يكسب الله وأن أبين أظهركم . ولا توفت عهده بن الرير في الإجماع ، بل للسائل : إن هذا الأمر ما لنا به قبلنا نذهب

(۱) في الناس على رسوله . اهـ .

(۲) فيه سبأ . كما في المطبوعة .

(۳) أقدم المجلد ۲/ ۳۱۰ - ۳۱۱ .

إلى عباده بن عباس وأبي هريرة ، ولما جاء إليهما قال ابن عباس لأبي هريرة : ألفت فقد جاءتك مفسدة ، ثم أتيتهم بالفرع .

فالمصاحبة - رضي الله عنهم - وسقدمهم عمر بن الخطاب لا رأوا الناس قد استهانوا بأمر الطلاق وأرسلوا ما بأيديهم منه ، ولبسوا حل أنفسهم ، ولم يفتوا الله في التطلق الذي شرعه لهم ، وأخطوا بالتشديد حل أنفسهم ولم يفتوا على ما حد لهم الأزواج بما أقرروا ، وأضروا عليهم ما اختاروه لأنفسهم من التشديد الذي ونسح الله عليهم ما شرعه لهم بخلافه ، ولا ريب أن من فعل هذا حقيق بالعقوبة بأن يغفل عليه ما أنفذه على نفسه إذ لم يقبل رخصة الله تعالى ويسيره ومهلك .

ولما قال ابن عباس إن طلق مائة طلقة : عصيت ربك وباتت منك امرأتك ، إنك لم تتق الله فيجعل لك مخرجاً ، وتسن نكح الله يتقبل له مخرجاً .^(١)

وأما رجل فقال إن عصى طلق ثلاثاً قال : إن عصى الله فأنعمه ، وأطاع الشيطان فلم يعمل له مخرجاً ، فقال : أفلا تحللها له ؟ قال : من يخادع الله يخدعه ، فليعتبر العالم الذي قصد معرفته الحق وتبانه من الشرع والقدر في قبول المصاحبة هذه الرخصة والتجسير على عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - وتفرام بهم تبارك وتعالى في التطلق فحرم عليهم رخصة الله ويهزم شرعاً وقهراً .

فلما ركب الناس الأحقر وتركوا تحريم الله ولبسوا حل أنفسهم ، وطلقوا على غير ما شرعه لهم ، أبرى الله على لسان الخليفة الراشد والمصاحبة منه شرعاً وقهراً لإزامهم بذلك وإنفاذه عليهم ، وإبقاء الإصر الذي جعلوه في امتناعهم كما جعلوه .

وهذه أسرار من أسرار الشرع والقدر لا تنسب لقول أبناء الزمان .

وقال أيضاً ميباً علو عمر - رضي الله عنه - الناس طائفتان : طائفة اعتزلت عن هذه الأحاديث لأجل عمر - رضي الله عنه - ومن وافقه - وطائفة اعتزلت عن عمر - رضي الله عنه - ولم ترد الأحاديث قالوا : الأحكام نزعان : نوع لا يتغير عن حالة واحدة هو عليها ، لا بحسب الأزمنة ولا الأمكنة ولا اجتهد الأمة ، كوجوب الواجبات وتحريم المحرمات والمفود المقدرة بالشرع على الجرائم ونحو ذلك ، فهذا لا يتطرق إليه تغير ولا اجتهد يخالف ما وضع عليه .

والنوع الثاني : ما يتغير بحسب اقتضاء المصلحة له زماناً ومكاناً وحالاً ، كقواعد التزويج وأجناسها وصفاتها ، فإن الشارع ينوع فيها بحسب المصلحة لشرع التزويج بالقتل لمن انشغل في المرة الرابعة - وساق - رحمه الله - طائفة من الأمة . ثم قال : ومن ذلك أنه - رضي الله عنه - لما رأى الناس قد أكثروا . . . الطلاق ثلاث

(١) الآية الكريمة من سورة الطلاق : ٢ .

(٢) إنباء الهمام ١/٢٢٠ وما بعدها .

ورای آنها لا یتھون عنہ إلا بطرقہ ، فرای إزامهم بها طرقہ لم یکنوا عنها . وذلك إما من التمزير العارض
الذى يشمل منه الحاجة ، كما كان يضرب في النمر ثمانين ، ويطلق فيها الرأس ويضي عن الوطن ، وكما منع
شيء - صلى الله عليه وسلم - الثلاثة الذين خلفوا عنه من الاجتماع بينهم ، فهذا له وجه .

■ وإما ثانياً أن جعل الثلاث واحدة كان مشروعاً بشرط وقد زال كما ذهب إلى ذلك في ثمة الحج اما مطلقاً
واما مع التسخ لهذا وجه آخر .

■ وإما قيام مانع قام في زمة ، منع من جعل الثلاث واحدة ، كما قام عنده مانع من بيع أمهات الأولاد
ومانع من انط الحزبة من نصارى بني تغلب وغير ذلك لهذا وجه ثالث .

■ ونفى إلى أن قال : فلما رأى أمير المؤمنين أنه - سبحانه - غالب المطلق ثلاثاً ، بأن حال بينه وبين زوجته
وحرماً عليه حتى تنكح زوجاً غيره ، علم أن ذلك لكرامة الطلاق المحرم ، وبفضله له فوائده أمير المؤمنين
في حقوه لمن طلق ثلاثاً جميعاً بأن أكرمه بها ، وأضاعها عليه .

■ فإن قيل : فكان أسهل من ذلك أن يمنع الناس من إيقاع الثلاث ويحرم عليهم ، ويعاقب بالضرب
والغائب من فعله ، لتلايق المحلوق الذي يترتب عليه ؟ قيل : لصر الله أنه كان يمكنه ذلك وللملك ندم عليه في
أمر لبيبه وود أنه كان فعله . قال الحافظ أبو بكر الإسمايلي في سنة عمر : أخبرنا أبو بعل ، حدثنا صالح
ابن مالك ، حدثنا خالد بن يزيد بن أبي مالك ، عن أبيه قال : قال عمر - رضي الله عنه - : ما نمت حل
لشيء فلعني حل ثلاث : أن لا أكون حرمت الطلاق ، وحل أن لا أكون أنكحت المولي ، وحل أن
لا أكون قتلته فترأى .^(۱)

■ ومن المعلوم أنه - رضي الله عنه - لم يكن مراده تحريم الطلاق الرجعي ، الذي أباحه الله تعالى ، وحل بالضرورة
من دين رسول الله - صلى الله عليه وسلم - جبرته ، ولا الطلاق المحرم الذي أجمع المسلمون على تحريمه كالطلاق
في الخبث وفي الظاهر للمباح فيه ، ولا الطلاق قبل الفسول الذي قال الله تعالى فيه : (لا جناح عليكم إن
طلقنكم أنفسكم ما كنتم تتسوهن لو كفرنوا بكم)^(۲) فلهذا قلنا قلنا كلفنا بين المحلل أن يكون عمر - رضي
الله عنه - أراد نصرة فلهذا أنه أراد تحريم إيقاع الثلاث . فلهذا أنه إنما كان يؤمها لاعتقاده جواز ذلك . ولذلك
قال : إن الناس قد استجلبوا في شيء كانت لهم فيه آثار فلو أمضاه عليهم ؟ ، وهذا كالتصريح في أنه غير
حرام عنه ، وإنما أمضاه لأن المطلق كانت له فسخة من الله تعالى في التفريق ، فغضب عما فسح الله تعالى له
إلى الشدة والتخليط ، وأمضاه عمر - رضي الله عنه - عليه لما تبين له ما فيه من قشر وقصد ، ندم حل أن لا
يكون حرم عليهم إيقاع الثلاث ومنعهم عنه ، وهذا هو ملحق الأكثرين : مالك وأحمد وأبي حنيفة - رحمهم
الله - .

(۱) في سنة هذا الأمر عليه بن يزيد بن عبد الرحمن بن أبي مالك . قال في الترمذي : عليه بن يزيد هذا حديث صحيح كونه نصيباً له أنه
أبو سبن ، وأبو يزيد هذا حديث صحيح رواه عنه . له . للرحم .
(۲) الآية المذكورة من سورة البقرة : ۲۲۶ .

لرأى عمر رضي الله عنه أن المدة تنلغ بالزمانهم ، فلما بين له أن المدة لم تنلغ بذلك وما زاد الأمر إلا شدة ، أخبر أن الأول كان عدوله إلى تحريم الثلاث الذي يبلغ المدة من أصلها ، وانقضاء هذه المدة بما كان عليه الأمر له زمن رسول الله - صلى الله عليه وسلم - ، وأبي بكر ، وأول خلافة عمر - رضي الله عنهما - أول من ذلك كله ولا ينلغ الشر والمعاد بغيره أبته . اهـ . وبلغ الإسلام ابن ثمانية جواب عن فعل عمر - رضي الله عنه - وكذلك من وافقه من الصحابة - ترك ذكره هنا ، وسيأتي كلامه في آخر البحث .

ولما القياس فقال ابن قدامة (١) : ولأن الفكاك ملك يصح لذهبه منفرداً فصح مجتمعاً كسائر الأملاك . اهـ .

وقد أجاب ابن القيم عن هذا القياس فقال (٢) : وتوكلتم إن المطلق ثلاثاً قد جمع ما فسخ له في تفريقه : هو إلى أن يكون حجة عليكم أقرب ، لأنه إما أن لا يملك مطلقاً لا مجموعاً فإذا جمع ما أمر بتفريقه فقد تعدى حدود الله وخالف ما شرعه ولما قال من قال من السلف : رجل أخطأ الله ، فبرء إليها فهذا أحسن من كلامكم وأبين وأزبب إلى التفرع والمصلحة ، ثم هذا ينتقض عليكم بما رواه مالك الله تعالى العبد ، وأذن له مطلقاً ، فأراد أن يجمعه ، كرمي الجمار الذي إنما شرع له مطلقاً ، واللمان الذي شرع كذلك ، وأيمان القسامة التي شرعت كذلك ، وتظير قياسكم هذا أن له أن يغير المصروفاتها كلها ويصلها في وقت واحد ، لأنه جمع ما أمر بتفريقه ، هل أن هذا قد فهمه كثير من العوام يوعرون صلاة اليوم إلى الليل ويصلون الجميع في وقت واحد ، ويحتجون بمثل هذه الحجة بيمينها ، ولو سكت عن لصورة المسألة بمثل ذلك لكان أقوى لها .

وقال القرطبي (٣) : وحجة الجمهور من جهة لزوم من حيث النظر ظاهرة جداً : وهو أن المطلقة ثلاثاً لا تحمل للمطلق حتى تنكح زوجاً غيره ، ولا فرق بين مجموعها ومفرقاتها لأنه وشرعاً ، وما يتخيل من الفرق ضروري أثناء الشارع اتفاقاً في الفكاك والعتق والأقارب ، فلو قال الولي : أنكحتك هؤلاء الثلاث في كلمة واحدة انتقد كما لم قال أنكحتك هذه وهذه وهذه ، وكذا في العتق والإقرار وغير ذلك من الأحكام . نقله عنه ابن حجر المصنفي (٤)

ويرد عليه بأن (٥) من قال : أحلف بأه ثلاثاً لا يند حقه إلا بيمين واحدة فهذه المطلقة مثله ، وتضبط باختلاف الصيغتين لأن المطلق ينشئ طلاق امرأته وقد جعل أمر طلاقها ثلاثاً ، فإذا قال : أنت طالق ثلاثاً فكانه قال أنت طالق جميع الطلاق ، ولما اختلف فلا بد لعدد أيمانها . فالمراد اهـ .

(١) الفقيه وسه فخر ٢٢٢/٥ .

(٢) إنبات المصنف ٢٠٩/١ .

(٣) معجم القاموس ٢٦٠/٤ .

المذهب الثاني

إن الرجل إذا طلق زوجته ثلاثاً بلفظ واحد وقعت واحدة دخل بها أولاً^(۱)

■ - قال ابن المقام^(۲) : وقال قوم يقع به واحدة وهو مروي عن ابن عباس - رضي الله عنهما - وبه قال إسحق ، وقتل عن طاوس وعكرمة أنهم يقولون خالف السنة فيرد إلى السنة .

■ - قال الجاهلي^(۳) : وحكى القاضي أبو محمد في إثارته عن بعض المبتدعة يلزمه طلاق واحدة . . . وإنما يروي هذا عن الحجاج بن أرطاة ومحمد بن إسحق . انتهى المقصود .

■ - قال شيخ الإسلام - في أثناء الكلام على ذكر المقاهب في ذلك^(۴) الثالث أنه محرم ولا يلزم منه إلا طلاق واحدة ، وهذا القول منقول عن طائفة من السلف واختلف من أصحاب رسول الله - صلى الله عليه وسلم - مثل : الثوري بن العوام ، وعبد الرحمن بن عوف ، ويروي عن علي وابن مسعود وابن عباس القولان وهو قول كثير من التابعين ومن بعدهم مثل طاوس : ونعاس بن عمرو . ومحمد بن إسحق . وهو قول ملوك وأئمة أصحابه ، ويروي ذلك عن أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين وابنه جعفر بن محمد ، ولما ذهب إلى ذلك من ذهب من الشيعة ، وهو قول بعض أصحاب أبي حنيفة ومالك وأحمد بن حنبل . اهـ .

■ - قال ابن القيم^(۵) : وهو اختيار شيخ الإسلام ابن تيمية . اهـ .

■ - قال المرداوي^(۶) : وحكى - أي شيخ الإسلام ابن تيمية - عدم وقوع الطلاق الثلاث جملة بل واحدة ، في المجموعة أو المفردة عن جده المجد وأنه كان يفتي به سرّاً أحياناً . اهـ .

■ - قال ابن القيم^(۷) : المثال السابع : أن المطلق في زمن النبي - صلى الله عليه وسلم - وزمن خلفته أبي بكر ، وصدر من خلافة عمر كان إذا جتمع الطلقات الثلاث بضم واحدة جملت واحدة . . . وكل صحابي من لدن خلافة الصديق إلى ثلاث سنين من خلافة عمر كان على أن الثلاث واحدة فتوى أو إقراراً أو سكوتاً ، ولما ادعى بعض أهل العلم أن هذا إجماع قديم ، ولم تجمع الأمة والله الحمد على خلافه . بل لم يزل

(۱) فتح القدير ۶/۲ .

(۲) للفتاوى مرجع المرقا ۲/۲ .

(۳) مجمع المصنف ۸/۲۲ .

(۴) زاد الله ۱۰۰/۱ .

(۵) الإيضاح ۱۰۰/۸ .

(۶) أملا المصنف ۱۱/۳ ، ۱۸ ، ۲۹ .

لیهم من یفتی به قرناً بعد قرن إلى يومنا هذا .
 فأتى به حبر الأمة ورجلان الترقن : عبد الله بن عباس ، كما رواه حماد بن زید ، عن أبیہ عن حکمة عن
 ابن عباس ، إذا قال أنت طالق ثلاثاً بضم واحد لشي واحد ، وأتى أيضاً بالثلاث ، أتى بهذا وطاً ، وأتى
 بأنها واحدة الزبير بن العوام ، وعبد الرحمن بن عوف ، حكاه عنهما ابن وضاح ، وعن علي كرم الله وجهه
 وابن مسعود روايتان كما عن ابن عباس .

وأما شاذلون فأتى به حکمة رواه اسحاق بن ابراهيم عن أبیہ عن ، وأتى به طاوس .
 ، أما اتباع التابعين فأتى به محمد بن اسحق حكاه الإمام أحمد وغيره عنه ، وأتى به غلاس بن عمرو
 والحارث المکلي .

وأما اتباع تابعي التابعين فأتى به داود بن علي وأكثر أصحابه حكاه عنهم أبو المکلي وابن حزم وغيرهما .
 وأتى به بعض أصحاب مالك حكاه التلمساني في شرح ترمذ ابن الجلاب قولاً لبعض المالكية .
 وأتى به بعض الحنفية حكاه أبو بكر الرازي عن محمد بن مقاتل . وأتى به بعض أصحاب أحمد حكاه
 شيخ الإسلام ابن تيمية عنه قال : وكان يفتي به أحياناً .

وأما الإمام أحمد نفسه فقد قال الأثرم : سألت أبا عبد الله عن حديث بن عباس كان الطلاق الثلاث على
 عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - وأبي بكر وعمر واحدة بأي شيء مرتدفة ، قال : برواية الناس عن ابن
 عباس من وجوه خلافه ، ثم ذكر عن عدة من ابن عباس أنها ثلاث ، فقد صرح بأنه إنما ترك القول به
 لمخالفة روايه له .

وأصل مذهبه ولما عدته التي بين عليها ، أن الحديث إذا صح لم يرد لمخالفة روايه ، بل الأخذ عنه بما رواه
 كما فعل في رواية ابن عباس ونحوه في بيع الأمة ، فأخذ بروايته أنه لا يكون طلاقاً وترك ربه . وعلى
 أصله يخرج له قول : أن الثلاث واحدة ، فإنه إذا صرح بأنه إنما ترك الحديث لمخالفة الراي ، وصرح في
 عدة مواضع أن مخالفة الراوي لا توجب ترك الحديث . خرج له في المسألة قولان ، وأصحابه يخرجون
 على مذهبه أقوالاً دون ذلك بكثير . ٨١ .

■ قال يوسف بن حسن بن عبد الرحمن بن عبد الهادي : " : القصة الرابع - في أنه إنما يقع بالثلاث للفظ
 الواحد واحدة . وهذه رواية عن أحمد . روايتها باطلة ، لكنها قول في الملعب حكاه الشيخ شمس الدين
 ابن القيم في كتابه أعلام المؤمنين . وذكره في الفروع ، وقال : إنه اختيار شيخه ، وهو اختياره بلا خلاف ،
 وهو الذي إليه جنح الشيخ شمس الدين بن القيم في كتبه ، القصد وأعلام المؤمنين : وإغالة اللهفان ، وقواه
 جندنا جمال الدين الإمام وقد صنف له مصنفات وهو اعتنقوا شيخه الشيخ تقي الدين بن تيمية و حكاه

(١) عبر الحديث إلى علم فلول بحيث من سمعوا منه : ٨١ .

ایضاً من جده الشیخ مجد الدین وغیره . ۸۱ .

وقال نهجاً (۱) : الفصل الخامس - فمن قال بهذا القول وألقى به - وبعد أن ذكر ما سبق ذكره من ابن القيم من أعلام الموقنين قال : قلت وقد كان يفتي به ليما يظهر لي ابن القيم ، وكان يفتي به شيخ الإسلام ابن تيمية - رضي الله عنه - بلا خلاف ، وكان يفتي به جهلاً جمال الدين الإمام . ولم يرو عنه أنه أفتى به غيره .

قلت وقد كان يفتي به في زماننا الشيخ علي الفواصي الهندي ، وجرى له من أجله محنة ونكابة فلم يدمه ، وقد سمعت بعض شيوخنا يقول ، وظاهر إجماع (۲) ابن حزم أنه إجماع لكن لم يصرح به . ۸۱ .

وقد استدل لهذا المذهب بالكتاب والسنة والإجماع والأثر والقياس .

الدليل الأول : قال تعالى : وَاتَّخَذَتْ بِمَرْغَمَتَيْنِ فَلَاحَ قُرُوءُ (۳) إلى قوله تعالى : (حَتَّى تَخْجُجَ زُجْجاً غَيْرَهُ) (۴)

وجه الاستدلال : قال ابن عبد الحادي (۵) : قال الشيخ جمال الدين الإمام في أول أحد كتبه : فقد حكم الله تعالى في هذه الآيات الكريمات في هذه المائة ثلاثة أحكام . فمن فهمها وتصورها على حقيقة ما هي عليه - وقد أراد الله هديته إلى قبول الحق إذا ظهر له - صح كلامه .

واعلم أن كتاب الله نص صريح... أن الطلاق الثلاث واحدة شرعاً لا يحتمل خلافاً صحيحاً وهذا هو النص شرعاً ، فإن كل كلام له معنى لا يحتمل غيره فهو نص فيه ، فإن كان لا يحتمل غيره لفه فهو نص لفه ، وإن كان لا يحتمل غيره شرعاً فهو نص شرعاً ، وكتاب الله في هذه الآيات لا يحتمل شرعاً غير أن الطلاق الثلاث واحدة . . . والآلف واللام في قوله (الطلاق تَرَكَانِ) (۶) للمعنى والمفهوم هنا هو الطلاق المفهوم من قوله تعالى : (وَاتَّخَذَتْ بِمَرْغَمَتَيْنِ فَلَاحَ قُرُوءُ) (۷) وهو الرجم بقوله : (وَتَحُولُ شُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ) فصار المعنى : الطلاق الذي يزوج أسبقه بالرد مرتان فقط ، فقد تجدد الرد الذي كان مطلقاً في كل مرة من الطلاق بمرتين من فقط فلم يعرف (۸) ، ولا فرق في الآية بين قوله في كل مرة : طلقك واحدة ، أو ثلاثاً ، أو ثلاثين ألقاً .

ثم قال فصل : الكلام هنا على معنى الآيات الكريمات في حكم الطلاق الثلاث جملة سواء كانت ثلاث مرات أو مائة مرة أو ثلاثين ألقاً .

(۱) سير المحدث إلى علم الطلاق الثلاث ضمن بصيرة طيبة ۸۲-۸۳ .

(۲) إله . وظاهر إجماع ابن حزم . . . فتح . مكتبة بالأصل الطبريز .

(۳) الآية الكريمات من سورة البقرة : ۲۲۸ .

(۴) الآية الكريمات من سورة البقرة : ۲۲۰ .

(۵) سير المحدث / ۹۰ وما بعدها ويرجع إلى ما ذكره ابن القيم في الإقناع : ۲۰۱ / ۱ .

(۶) الآية الكريمات من سورة البقرة : ۲۲۹ .

(۷) الآية الكريمات من سورة البقرة : ۲۲۸ .

(۸) قوله . يعرف . كما في الأصل الطبريز .

■ ثم قال : وذلك أن تفسير الآيات في قوله تعالى : (فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ)^(۱) أي : إن طلقها مرة ثالثة فلا تحل له بعدها ، المقصود من قوله : (الطَّلَاقُ مَرَّتَيْنِ) لا يجوز فيه شرعاً غير ذلك وهذا الحكم مختص به شرعاً : أي بتحريم المطلقة عليه حتى تنكح زوجاً غيره ، ويلزم أن يكون التحريم ليسا بعد المرتين الأولين لأن كل واحدة من الأولين له فيها الخيار بين الإيساء والتسريح بنص الآية ، فيكون التقدير : فإن طلقها مرة ثالثة فلا تحل له ، هذا لا يحتل خلافاً .

قلت : هذه الآية صريحها على هذا : أن الثلاث مضرقات والله أعلم .

■ ثم قال : ويدل على التقدير لزوم أنه لا يجوز في الآية أن يقال : فإن طلقها فلا تحل له لا يجوز أن يكون مستثلاً بنفسه ، منفصلاً عما قبله ، لما في ذلك من لزوم نسخ مشروعية الرجعة في الطلاق من دين الإسلام ولا قائل به . وذلك لما فيه من جرد التفسير المطلق فيه إل غير موجود في الكلام قبله ، معين له ، مختص بحكمه ، فيكون عاماً في كل مطلقى ومطلقة ، ولا قائل به ، وذلك أن قوله تعالى : (فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ)^(۲) جملة مفيدة ، والجملة تكررة ، وهي في سياق شرط ونفي فتم كل مطلق ومطلقة ، فيكون ذلك تأسيساً لمشروعية الرد في الطلاق في دين الإسلام ، ولا قائل به ، فتعين أن يكون قوله : (فإن طلقها فلا تحل له)^(۳) إتماماً لما قبله أي متصلاً به ، ويكون التفسير فيه عائداً على موجود في الكلام قبله . ومعين له ، مختص بحكم تحريره في طلاقه إن طلق ، وليس فيما قبله ما يصلح عود هذا التفسير إليه ، واختصاصه بهذا الحكم من التحريم شرعاً إلا المطلق المقصود من قوله : (الطَّلَاقُ مَرَّتَيْنِ)^(۴) لأنه لو عاد إلى من يطلق في صورة المفاداة المذكورة قبله كان التحريم مستثلاً بطلاق المفاداة ، ولا قائل به ، ولو عاد إلى من يطلق في صورة الإيلاء المذكورة قبل هذه الآيات كان التحريم مستثلاً بطلاق المولى ولا قائل به . فتعين أن يكون التفسير عائداً إلى المطلق المقصود من قوله : (الطَّلَاقُ مَرَّتَيْنِ) وهو في نظم الكلام متعين له شرعاً ، لا يجوز عوده إلى غيره شرعاً ، وأن يكون تفسير الكلام : فإن طلقها مرة ثالثة فلا تحل له حتى تنكح زوجاً غيره ، وقد تبين أن معنى هذا الكلام وتقديره : أن الطلاق الرجعي مرتان ، فإن طلقها بعدها مرة ثالثة فلا تحل له بعدها حتى تنكح زوجاً غيره ، فلم يشرع الله التحريم إلا بعد المرة الثالثة من الطلاق ، والمرة الثالثة لا تكون إلا بعد مرتين شرعاً ولئلا يعرفوا وإجتماعاً ، إلا ما وقع في هذه المسألة بقضاء الله وقدره . انتهى .

وقد سقت مناقشة هذا الدليل في المسألة الأولى والإجابة عنه في كلام البابي - ص ۷ - وما ذكر من شيخ الإسلام في - ص ۱۱ - وكلام ابن القيم في - ص ۱۲ - ۱۱ .

قوله تعالى : (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ امْرَأَتَكُمْ - إِلَى قَوْلِهِ - فَمَا يَكُونُ)^(۵) يَمْتَزِفُ أَوْ فَتَرَفُوهُنَّ يَمْتَزِفُ)^(۶)

الدليل الثالث

قال ابن القيم : الاستدلال بالآية من وجوه

(۱) الآية الكريمة من سورة البقرة : ۲۲۰ .

(۲) الآية الكريمة من سورة البقرة : ۲۲۰ .

(۳) الآية الكريمة من سورة البقرة : ۲۲۰ .

(۴) الآية الكريمة من سورة الطلاق : ۱ .

الوجوب الاول

انه سبحانه وتعالى إنما شرع أن يطلق لفظها أي لاستقبال عدتها تطلق طلاقاً مقبلاً شرعاً
في العدة . ولما أمر رسول الله - صلى الله عليه وسلم - عده بن عمر رضي الله عنهما
أن يخلن امرأتها في حبسها أن يزوجها . وتلا هذه الآية تفسيراً للمراد بها . وأن المراد بها الطلاق في قبل العدة
وذلك كان بمنزلة ما عهد الله بن عمر . ولما قال كل من قال بتحريم جمع الثلاث أنه لا يجوز له أن يردف
الطقة بأخرى في ذلك الطهر ، لأنه غير مطلق للعدة فإن العدة قد استقبلت من حين الطقة الأولى فلا تكون الثانية
لعدة . ثم قال الإمام أحمد في ظاهر ملحه ومن وافقه : إذا أراد أن يطلقها ثانية طلقها بعد عقد أو رجعة لأن
العدة تنقطع بذلك . فإذا طلقها بعد ذلك أخرى طلقها للعدة . وقال في رواية أخرى عنه : له أن يطلقها الثانية
في الطهر الثاني ، ويطلقها الثالثة في الطهر الثالث ، وهو قول أبي حنيفة ، ليكون مطلقاً للعدة أيضاً . لأنها تبقى
على ما مضى ولم يصحح هو الأول . وأنه ليس له أن يردف الطلاق قبل الرجعة أو العقد لأن الطلاق الثاني لم يكن
لاستقبال العدة بل هو طلاق لغير العدة فلا يكون مأذوناً فيه ، فإن العدة إنما تجب من الطقة الأولى لأنها طلاق
العدة ، بخلاف الثانية والثالثة . ومن جملة مشروفاً ، قال : هو الطلاق لتسام العدة . والطلاق لتسامها
كالطلاق لاستقبالها وكلاهما طلاق للعدة .

وأصحاب القول الأول يقولون : المراد بالطلاق للعدة الطلاق لاستقبالها كما في القراءة الأخرى التي تشرع
قراءة المشهورة : (تَتْلُوهُنَّ فِي تَبَرُّعٍ عِدَّتِهِنَّ)^(۱)

لأنها : لأنها لا يشرع لإدخال الطلاق للطلاق قبل الرجعة أو العقد ، فإن لا يشرع جمعه منه أول وأخرى
لأن لإدخال الطلاق لأول من جمعه ولما يشرع الإدخال في الأظهار من لا يجوز الجمع في الطهر الواحد .
ولقد احتج عده بن عباس على تحريم الثلاث بهذه الآية - وساق الأمر عن ابن عباس وقد سبق .



الوجوب الثاني

من الاستتال بالآية ، قوله تعالى : (لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا
يُخْرِجُنَّ)^(۲) ولما إنما هو في الطلاق الرجعي ، فلما كان فلا سكنى لها ولا
نفقة استرسل الله - صلى الله عليه وسلم - الصحيحة التي لا مظن في صحتها المبرئة التي لا شبهة في دلالتها
لذلك على أن هذا حكم كل طلاق شرعه الله تعالى ما لم يثبت طلقان قبله ، ولما قال الجمهور : إنه لا يشرع
لأولاً بذلك إقامتها بطقه واحدة بدون العوض .

وأبو حنيفة قال : يملك ذلك لأن الرجعة حقه وقد استقبلها

(۱) الآية الكريمة من سورة الطلاق : ١

والجمهور يقولون : ثبوت الرجعة وإن كان حلالاً ، لأنها عليه حقوق الرجعية فلا يملك إسقاطها إلا بمخالصة أو باستيفاء المهر كما دل عليه القرآن .

❦ ❦ ❦

أما قال : (وَكَيْفَ حُدُودُ نَفْسٍ بِمَقْعَدِ حُدُودِ اللَّهِ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ) (الرحمة الثالثة) فإذا طلقها ثلاثاً جملة واحدة فقد تعدى حدود الله ليكون طلاقاً .

أنصحته قال : (لا تغري لعنك الله) يتحدث بقصد ذلك (أمر) (والمسلم أعلم الأمة بالقرآن - وهم الصحابة - أن الأمر هنا هو الرجعة ، قالوا : وأي أمر يحدث بعد الثلاث .

قوله تعالى : (فَإِذَا بَلَغَتِ الْحُلُمَ أَحْمِلْهُنَّ وَلَسْتَ بِعَلَيْهِنَّ شَيْءٌ) (الرحمة الخامسة) (يَمْحُورُونَ) (لها حكم كل طلاق شرعه الله ، إلا أن سبق بطلن قبله ، وقد أحج ابن عباس على تحريم جمع ثلاث بقوله تعالى : (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمْ نِسَاءَكُمْ فَطَلَقْتُهُنَّ فِي بَيْتِكُمْ عِدَّتُهُنَّ) (كما تقدم - تصد رحمه الله الأمر الذي أشرنا إليه سابقاً - وهذا حق، وإن الآية إذا دلت على منع إرفاق الطلاق الطلاق في طهر أو إظهار قبل رجعة أو عقد كما تقدم لأنه يكون مطلقاً في غير قبل المدة فلأن تعدل على تحريم الجمع أول وأخرى .

ومضى - رحمه الله - إلى أن قال : فلهذا الوجه ونحوها ما بين الجمهور أن جمع الثلاث غير مشروع هي بينهما بين عدم الوقوع وأنه إنما يقع للمشروع وحده وهي الفاحشة وقد سبق مناقشة هذا التحليل في المسألة الأولى .

قد استدلوا بالأدلة الآتية :

فَأَمَّا الْبُيُوتُ

التحليل الأول : وهو مسلم في صحيحين طريق ابن طائفة عن أبيه عن ابن عباس - رضي الله عنهما قال : (وكان الطلاق على عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - وأبي بكر وستين من خلافة عمر طلاق ثلاث واحدة ، فقال عمر رضي الله عنه إن عباس قد استجفوا في أمر كانت لهم فيه آفة فلو أمضيتاه عليهم ، فأبوا عليهم .

وفي صحيحه أيضاً عن طائفة : أن أبا الصهباء قال لابن عباس : مات من حنتك أم يكن الطلاق

(١) الآية المذكورة من سورة الطلاق : ١ .

(٢) الآية المذكورة من سورة الطلاق : ٢ .

ثلاث على عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - وأبي بكر واحدة ؟

قال : قد كان ذلك ، فلما كان في عهد عمر نتائج الناس في الطلاق فأجازه عليهم وفي لفظ أبي داود : أن رجلاً يقال له أبو الصهباء كان كثير الطلاق لابن عباس قال : أما علمت أن الرجل كان إذا طلق امرأته ثلاثاً قبل أن يدخل بها جعلوا واحدة على عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - وأبي بكر وصدر من امرأة عمر - رضي الله عنها - فقال ابن عباس : بل كان الرجل إذا طلق امرأته ثلاثاً قبل أن يدخل بها جعلها واحدة على عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - وأبي بكر وصدر من امرأة عمر - رضي الله عنها - فلما رأى الناس قد تابعوا فيها قال : أجروهم عليهم .. هكذا في هذه الرواية قبل أن يدخل بها .

وفي مسند مالك بن الحارث من حديث عبد الله بن الزميل ، عن ابن أبي مليكة ، أن أبا الجوزاء أتى ابن عباس فقال : أعلم أن الثلاث كن يردن على عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - إل واحدة ؟ قال : نعم وقال الحاكم : هذا حديث صحيح الإسناد وعنه غير طريق طاروس عن أبي الصهباء ، وقد أجاب القائلون بأن الثلاث بلفظ واحد جمع ثلاثاً من حديث ابن عباس بأسبوبة :

لبواب الأول : أنه منسوخ وهو قول الشافعي وأبي داود والطحاوي .

بعد سيقه لحديث أبي الصهباء وأبو ابن عباس في الذي طلق امرأته أثنى وأثناء وقوع الثلاث ، والذي طلق مائة وقد سبقت ، قال بعد ذلك : فإن كان معنى قول ابن عباس أن الثلاث كانت تحسب على عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - واحدة يعني أنه بأمر النبي - صلى الله عليه وسلم - قال النبي - صلى الله عليه وسلم - أن يكون ابن عباس قد علم أن كان شيئاً فتنسخ .

لأن قيل : فما دل على ما وصفت ؟ قيل : لا يشبه أن يكون بروى عن رسول الله - صلى الله عليه وسلم - شيئاً ثم يخالفه بشئ . لم يعلمه كان من النبي فيه خلافه .

لأن قيل : فعمل هذا شيء . روى عن عمر فقال له ابن عباس بقله عمر ، قيل : قد علمنا أن ابن عباس يخالف عمر في نكاح الحرة ، ويصح الفهار بالديارين ، وفي بيع أمهات الأولاد وغيره ، فكيف يوافق في شيء . يروى عن النبي - صلى الله عليه وسلم - فيه خلافه ؟

لأن قيل : فلم لم يذكره ؟

قيل : قد سأل الرجل عن الشيء فيجب فيه ولا يقتضيه الجواب ، ويأتي على الشيء ويكون جائزاً له كما يجوز له ، لو قيل : أصل الناس على عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - إلى بيت المقدس ؟ أن يقول نعم ، وإن لم يقل ثم حوت القصة .

قال : فإن قيل فقد ذكر على عهد أبي بكر وصلى من خلافة عمر ؟ قيل والله أعلم - وجوابه نعم
لما قلنا بخالف ذلك كما وصفت .

فإن قيل : فهل من دليل تقوم به الحجة في تركه أن يحسب الثلاث واحدة في كتاب أو سنة أو أمرين
كما ذكرت ؟

جواب : نعم . أخبرنا مالك عن هشام بن عروة عن أبيه قال قال الرجل إذا طلق امرأته ثم أرتجها قبل أن
تفضي عنها كان ذلك له ، وإن طلقها ألف مرة . فسد رجل إلى امرأته له فطلقها ثم أمهلها حتى إذا شارفت انقضاء
عنها أرتجها ثم طلقها وقال : والله لا أرتبك . ولا تخلين بها ، فأنزل الله تعالى : (الطلاق مرتان فإسكاه
بمحرور أو تسريح بإحسان) (١) لاستعمل الناس الطلاق جديداً من يومئذ ، من كان منهم طلق أو لم يطلق .
وذكر بعض أهل التفسير هذا فقل ابن عباس أجاب أن الثلاث والواحدة سواء ، وإذا جمل الله هذه الطلاق
إلى الزوج وإن يطلق متى شاء ، سواء الثلاث والواحدة وأكثر من الثلاث في أن يفضي بطلاقه .

قال الشافعي : وحكم الله في الطلاق أنه مرتان فإسكاه بمحرور أو تسريح بإحسان . وقوله : (وإن طلقها)
يعني - والله أعلم - الثلاث (ولا تحيل) له من بعد حتى تنكح زوجاً غيره (٢) لئلا يحكم للمراة بطلاق
بعد الطلاق ثلاثاً حتى تنكح زوجاً غيره ، وجعل حكمه بأن الثلاث إلى الأزواج بدل ما حل أنه إذا حدث تحريراً للمراة بطلاق
ثلاث وجعل الطلاق إلى زوجها فطلقها ثلاثاً مجسوة أو مفارقة حرمت عليه بعدن حتى تنكح زوجاً غيره
كما كانوا مستلكنين حتى وقيلهم ، فإن احتج واحداً أو مائة في كلمة لزمه ذلك كما يلزمه كلها ، وجسج الكلام
فيه أو فركه مثل قوله لنسوة له : أنتن طوائف ، والله لا أرتبكن ، وأنتن حل كظهور أمي ، وقوله : فقلان حل
كلنا ، وقلان حل كلنا ، وقلان حل كلنا ، فلا يقطع عنه يحسج الكلام معنى من المعاني . جسيجه كلام يلزمه
يحسج الكلام ما يلزمه بغيره .

فإن قال قائل : فهل من سنة قل على هذا قيل نعم . حدثنا الربيع قال : أخبرنا الشافعي قال أخبرنا سفيان
عن فريري عن عروة بن الزبير عن عائشة أنه سمعها تقول :

جاءت امرأة رفاعة الهزلي إلى رسول الله فقالت إني كنت عند رفاعة فطلقني فبنت طلاني فترويت
عبد الرحمن بن الزبير وأنا معه مثل هذه القصة فبنتهم رسول الله وقال : أنكرين أن ترجيضي إلى
رفاعة ، لا حتى يملوك عشتلقك وتذولي عشتلقه ، قال وأبو بكر عند النبي وعنده بن مسعود بن عباس
بالباب ينتظر أن يردن له فنادى يا أبا بكر ألا تسبح ما نبهر به هذه عند رسول الله - صلى الله عليه وسلم - .

(١) الآية الكريمة من سورة البقرة : ٢٢٩ .

(٢) الآية الكريمة من سورة البقرة : ٢٢٠ .

قال الشافعي

إن قيل : فقد يحتمل أن يكون رفاة بت طلاقها في مرات . قلت : ظاهره في مرة واحدة (روى) إمامي ثلاث إذا احتلت ثلاثاً وقال رسول الله ﷺ : "أَنْ تَرْجِعِي إِلَى رِفَاعَةٍ لَا حَتَّى يَدْخُلَ حَيْضُكَ" . ولو كانت عائشة حبت طلاقها بواحدة كان لما أن ترجع إلى رفاة بلا زوج .

إن قيل : أطلق أحد ثلاثاً على عهد النبي - صلى الله عليه وسلم - قيل : نعم . حرم العجلاني طلق امرأته ثلاثاً قبل أن يغيره النبي ﷺ .

وطاعة بنت ليس تحكي للنبي : أن زوجها بت طلاقها : نفي - والله أعلم - أنه طلقها ثلاثاً ، وقال النبي : "ليس لك عتبه لكك" (١) لأنه - والله أعلم - لا رجعة له عليها ، ولم أعلمه حاب طلاق ثلاثاً معاً ، قال القاضي : فلما كان حديث عائشة في رفاة موافقاً ظاهر القرآن ، وكان ثابتاً ، كان أول الحديثين أن يؤخذ به - والله أعلم - وإن كان ليس بالبين فيه جداً .

قال القاضي : ولو كان الحديث الآخر له مخالفاً كان الحديث الآخر يكون ناسخاً - والله أعلم - وإن كان ذلك ليس بالبين فيه جداً . اهـ .

في سنة

باب نسخ المراجعة بعد التطبيقات الثلاث ، حدثنا أحمد بن سعيد المرزوي حلفي علي بن حسين بن خالد عن أبيه عن يزيد النحوي ، عن عكرمة عن ابن عباس قال : (وَلَمْ يَكُنْ يَتَقَرَّبُ إِلَى نَفْسِهِ) ثلاثاً فهو لا يحل له أن يقتسمن ما حلت له في الزوجين (٢) . وذلك أن الرجل كان إذا طلق امرأته فهو أحق بفسخها وإن طلقها ثلاثاً ففسخ ذلك قال : (فَلَاحِظٌ مَرَّتَيْنِ) (٣) ثم لورد أبو داود في نفس الباب حديث ابن طلوس عن أبيه أن أبا الصهباء قال لابن عباس : أعلم أنما كانت الثلاث تجمل واحدة على عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - وأبي بكر ، وثلاثاً من إمارة عمر قال ابن عباس نعم .

وقال عمر بن الخطاب

في باب الرجل يطلق امرأته ثلاثاً معاً ، حدثنا روح بن القرج ، ثنا أحمد بن صالح قال : ثنا عبد الرزاق ، قال : أخبرنا ابن جريج ، قال : أخبرني ابن طلوس عن أبيه أن أبا الصهباء قال لابن عباس : أعلم أن الثلاث كانت تجمل واحدة على عهد النبي - صلى الله عليه وسلم - وأبي بكر وثلاثاً من إمارة عمر ، قال ابن عباس : نعم .

وقال الشافعي

بعد استعراض بعض الآراء في المسألة : وفي حديث ابن عباس ما لو اكتتبت به كانت حجة لامة ، وذلك أنه قال : فلما كان زمان عمر رضي الله عنه قال : أيها الناس قد كانت لكم في الطلاق آفة وأنه من تعجل أن الله في الطلاق أقرمناه إياه ، حدثنا بذلك ابن أبي عمير .

(١) الآية الكريمة من سورة البقرة : ٢٢٨ .
(٢) الآية الكريمة من سورة البقرة : ٢٢٩ .
(٣) شرح سنن الأئمة ٣٢/٢ .

قال : قال اسحق بن أبي إسرائيل قال : أخبرنا عبد الرزاق - ح - وحدثنا عبد الحميد بن عبد العزيز قال :
 لنا أحمد بن منصور الرضاعي قال : قال عبد الرزاق عن معمر بن ابن طاوس عن أبيه عن ابن عباس مثل الحديث
 الذي ذكرناه في أول هذا الباب ، غير أنهما لم يذكرا أنها الصهاة ولا سواه ابن عباس - رضي الله عنهما - وإنما
 ذكرا مثل جواب ابن عباس - رضي الله عنهما - الذي في ذلك الحديث ، وذكرنا بعد ذلك من كلام عمر
 - رضي الله عنه - ما قد ذكرناه قبل هذا الحديث ، لمخاطبة عمر - رضي الله عنه - بذلك الناس جميعاً وبهم أصحاب
 رسول الله - صلى الله عليه وسلم - ورضي عنهم ، الذين قد علموا ما تقدم من ذلك في زمن رسول الله - صلى الله عليه وسلم -
 وعمل آل رسول - صلى الله عليه وسلم - فلم ينكروا عليه منهم منكر ، ولم ينقضه مانع فكان ذلك أكبر الحجة في نسخ ما تقدم من ذلك
 لأنه لما كان فعل أصحاب رسول الله - صلى الله عليه وسلم - على ما فعلوه من ذلك ، وجباً فلا يجب به الحجة كان كذلك أيضاً
 إجماعهم على القول إجماعاً يجب به الحجة ، وكما كان إجماعهم على النكاح برية من الوهم والزلل كان كذلك
 إجماعهم على الرأي برية من الوهم والزلل ، وقد رأينا أشياء قد كانت على عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم -
 وسلم - على ما نقلنا أصحابه - رضي الله عنهم - من بعدهم خلاف تلك المعاني ، لما رأوا فيه ما خفي على من
 بعدهم ، فكان ذلك حجة تفسد ما تقدمه من ذلك لتكوين القاطنين ، ولتنفع من بيع أمهات الأولاد ، وقد كن
 يؤمن قبل ذلك ، وترويت في حد الخبر ولم يكن فيه ترويت قبل ذلك ، فلما كان ما فعلوا به من ذلك ووقفنا
 عليه لا يجوز لنا خلافه إل ما قد رأينا ما تقدم فعلهم له ، كان كذلك ما يقرنا عليه من الطلاق الثلاث المبيح
 ما أنه يلزم لا يجوز لنا خلافه إلى غيره ما قد روي أنه كان قبله على خلاف ذلك . اه المراد من كلام
 الطحاوي .

بعد كلامه في النسخ (۱) : ثم هذا ابن عباس - رضي الله عنهما - قد كان من بعد
 ذلك يفتي من طلق امرأته ثلاثاً ما أن طلاقه قد لزم وحرما عليه .



حدثنا إبراهيم بن مرزوق قال : قال أبو حنيفة قال : لنا سليمان بن الأعمش عن مالك ابن الحارث قال : جاء رجل
 إلى ابن عباس فقال : إن عني طلق امرأته ثلاثاً ؟ فقال : إن عمتك عصى الله فأنعم الله وأطاع الشيطان فلم يجعل
 له مفرجاً . قلت : كيف ترى في رجل ينجسها له ؟ فقال : من يخادع الله يخادعه . حدثنا يونس قال : أخبرنا
 ابن وهب أن مالكا أخبره عن ابن شهاب عن محمد بن عبد الرحمن بن ثوبان ، عن محمد بن إياس بن البكير
 قال : طلق رجل امرأته ثلاثاً قبل أن يدخل بها ثم بدا له أن ينكحها ، فجاء بسخطي فلعبت معه أسأل له أبا هريرة
 وجعل ابن عباس عن ذلك فقال : لا ترى أن تنكحها حتى تنزج زوجاً غيره . فقال : إنما كان طلاق
 إياها واحدة ، فقال ابن عباس : إنك أرسلت من ينكح ما كان لك من فضل . حدثنا يونس قال أخبرنا ابن وهب
 أن مالكا أخبره عن يحيى بن سعيد أن بكير بن الأشج أخبر عن معاوية بن أبي عياش الأنصاري أنه كان
 جالساً مع عبد الله بن الزبير وعاصم بن عمر فجاءهما محمد بن إياس بن البكير فقال : إن رجلاً من أهل
 البادية طلق امرأته ثلاثاً قبل أن يدخل بها فاسألا ثوبان ؟ قال ابن الزبير إن هذا الأمر ما لنا فيه من قرب ، فاذنب

إلى عبد الله ابن عباس وأبي هريرة - رضي الله عنهم - فأسألهما ثم اتنا فأخبرنا. فذهب. أسألهما فقال ابن عباس رضي الله عنهما : أنه يا أبا هريرة لقد جاءتك مسألة، فقال أبو هريرة : الواحدة بينهما والثلاث شخراً حتى تنكح زوجاً غيره. حدثنا يبيع الثقفي، قال : ثنا خالد بن عبد الرحمن قال : أخبرني ابن أبي ذئب عن الثوري عن محمد بن عبد الرحمن بن لوذان ، عن محمد بن أناس بن الحكير ، أن رجلاً سأل ابن عباس وأبا هريرة وابن عمر عن طلاق الفكر ثلاثاً وهو معه لكتهم قالوا : حرمت عليك. حدثنا يونس قال أخبرنا سفيان عن الثوري عن أبي سلمة عن أبي هريرة وابن عباس أنها قالوا لا في الرجل يطلق الفكر ثلاثاً : لا لحل له حتى تنكح زوجاً غيره. حدثنا أبو بكر، قال ثنا مؤمل قال ثنا سفيان عن عمرو بن مرة عن سعيد بن جبير أن رجلاً سأل ابن عباس عن رجل طلق امرأته مسألة فقال : ثلاث تحررها عليه وسبعة وتسعون في رقبته إنه انطلق آيات الله عز وجل حدثنا علي بن شيبه حدثنا أبو نعيم قال ثنا إسرائيل عن عبد الأعلى عن سعيد بن جبير عن ابن عباس مثله. حدثنا ابن مزيق ثنا ابن وهب قال ثنا شعبة عن ابن أبي نعيم وحيد الأخرج عن مجاهد، أن رجلاً قال لابن عباس : رجل طلق امرأته مائة فقال : حصيت وبكت وبانت منك امرأتك لم تنق الله فيجعل لك متخزجاً مؤتمناً يتق الله يتجمل له متخزجاً. قال طهطا : (يا أيها النبي إذا طلقتم النساء فطلقوهن في ليل ليل عديتين) (۱) انتهى المراد من كلام الطحاوي.

ومن ارتضى هذا المسلك الذي هو مسلك الشيخ - الحافظين حبر الصلوات في نهاية بعض الطويل في هذه المسألة قال (۲) : وفي المسألة قال في رفع في هذه المسألة نظير ما وقع في مسألة المرأة سواء أضي قول جابر أنها كانت تفعل في عهد النبي - صلى الله عليه وسلم - وأبي بكر وصدر من خلافة عمر ، قال : ثم نهانا عمر عنها فأنهينا ، فالراجع في الموضعين تحريم المسألة وإيقاع الثلاث للإجماع الذي اتفق في عهد عمر على ذلك . ولا يحفظ أن أحداً في عهد عمر خالفه في واحدة منها وقد دل إجماعهم على وجود ناسخ وإن كان خفي عن بعضهم قبل ذلك ، حتى ظهر بلغيهم في عهد عمر ، فالخالف بعد هذا الإجماع مثله له ، ولجمهور على عدم اعتبار من أحدث الاختلاف بعد الاتفاق . اهـ .

واعترض المازري على ذلك قال : هـ زعم بعضهم أن هذا الحكم منسوخ وهو غلط فإن عمر لا ينسخ ولو نسخ وحاشاه ليأمر الصحابة إلى التكاثر. وإن أراد القائل أنه نسخ في زمن النبي - صلى الله عليه وسلم - فلا يمتنع لكن يخرج من ظاهر الحديث لأنه لو كان كذلك لم يميز للرأي أن يخبر ببقاء الحكم في خلافة أبي بكر وبعض خلافة عمر قال : فإن قيل قد يصح الصحابة ويقبل منهم ذلك، قلنا : إنما يقبل ذلك لأنه يستدل بإجماعهم على ناسخ وأما أنهم ينسخون من تلقاء أنفسهم فساداً لله ، لأنه إجماع على الخطأ ، وهم معصومون عن ذلك . قال : فإن قيل : قلل نسخ إنما ظهر في زمن عمر ، قلنا : هذا أيضاً غلط لأنه يكون قد حصل الإجماع على الخطأ في زمن أبي بكر وليس انقراض العصر شرطاً في صحة الإجماع على الرجوع . هذا ما أورده المازري ، وأجاب عمر

(۱) الآية العنيفة من سورة الطلاق : ۱ .

(۲) فتح الباري ۲/۲۹۷ .

عليه الحافظ بقوله ^(١) : «هو يجب في مواضع :

أن الذي ادعى نسخ الحكم لم يقل إن صر هو الذي نسخ حتى يلزمه ما ذكر، وإنما قال ما تقدم، يشبه أن يكون علم شيئاً من ذلك نسخ، أي اطلاع على فسخ الحكم الذي رواه مرفوعاً، ولذلك أتى بخلافه، وقد سلم المأزوي في أثناء كلامه أن إجماعهم يدل على نسخ وحده هو مراد من ادعى النسخ.

الشافعي

إنكاره الخروج من الظاهر صحيح، لأن الذي يحاول الجمع بالتأويل يرتكب غللاً في الظاهر حتماً.

الشافعي

أن تغليظه من قال المراد ظهور النسخ صحيح أيضاً لأن المراد بظهوره انتشاره، وكلام ابن عباس أنه يفعل في زمن أبي بكر محمود على أن الذي كان يفعله من لم يملكه النسخ، فلا يلزم ما ذكر من إجماعهم على التخليط، وما أشبه إليه من مسألة اقتراض العصر لا يبيح. هنا لأن عصر الصحابة لم يفرض في زمن أبي بكر بل ولا عصر، لأن المراد بالعصر الطبقة من المجتهدين وهم في زمن أبي بكر وعمر بل وبطعنا طبقة واحدة. اه كلام الحافظ.

الشافعي

وقد أجاب ابن القيم عن دعوى النسخ فقال ^(٢) : «وأما دعواكم لنسخ الحديث فموقوف على ثبوت سائر أقوالهم متراخ فأي هذا ؟»

ولما حذبت عكرمة عن ابن عباس في نسخ المراجعة بعد الطلاق الثلاث فلو صح لم يكن فيه حجة لأنها فيه أن الرجل كان ياتى امرأته ويراجعها بغير عدد، فنسخ ذلك، وقصر على ثلاث فيها تنقطع الرجعة. فأين في ذلك الإكزام بالثلاث بغير واحد؟ ثم كيف يستمر المنوع على عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - وأبي بكر وصدر من خلافة عمر لا تطعم به الأمة، وهو من أهم الأمور المتعلقة بعمل القروج؟ ثم كيف يقول عمر: إن الناس قد استعملوا في شيء. كانت لهم فيه آتاة، وهل للأمة آتاة في المنوع بوجه ما؟ ثم كيف يعارض الحديث الصحيح بهذا الذي فيه علي بن الحسين بن واقد وضعه معلوم.

وقد أجاب عن ذلك الشيخ محمد الأمين الشنقيطي فقال ^(٣) : وأوضح دليل يزِيل الإشكال عن القول بالنسخ المذكور وقوع مثله وأعراف المخالف به في نكاح المنة، فإن مسلماً روى عن جابر - رضي الله عنه - أن منة النساء كانت تعمل في عهد النبي - صلى الله عليه وسلم - وأبي بكر وصدر من خلافة عمر. قال : ثم نهانا عمر عنها فأنتهينا وحدها مثل ما وقع في طلاق الثلاث طابقاً... فمن القريب أن يسلم منتصف إمكان النسخ في إحداها وببدي استحالة في الأخرى مع أن كلا منهما روى مسلم فيها عن صحابي جليل أن ذلك الأمر

(١) نسخ الحديث ٢٢٨/١

(٢) زاد المسار ١١٧/١ - ١١٨

(٣) أسنود مهنا ١٨٦/١ - ١٨٧

كان يعل في زمن النبي - صلى الله عليه وسلم - وأبي بكر وصدر من خلافة عمر في مسألة تتعلق بالفروج ثم غيره عمر . ومن أجاز نسخ نكاح النكحة وأحال جعل ثلاث واحدة . يقال له ما ليالك تجر وبالي لا تجر ؟ .

■ فإن قيل : نكاح النكحة صح النص بنسخه ؟ قلنا قد رأيت الروايات المنقضة بنسخ المراجعة بعد الثلاث .

■ ومن جزم بنسخ جعل الثلاث واحدة الإمام أبو داود - رحمه الله تعالى - ورأى أن جعلها واحدة إنما هو في الزمن الذي كان يرخع فيه بعد ثلاث تطليقات وأكثر قال في سنه : « باب نسخ المراجعة بعد التطليقات ثلاث ، ثم ساق يستمدح ابن عباس في قوله تعالى : (وَالطَّلَاقُ ثَلَاثٌ) بِأَنَّ ثَلَاثَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لِمَنْ أَنْ يَكْتَسِبَ مَا عَقَّقَ اللَّهُ فِي (أَوْحَايِهِمْ) (۱) الآية وذلك أن الرجل كان إذا طلق امرأته فهو أحق برجعها وإن طلقها ثلاثاً فسخ ذلك . وقال (الطلاق مَرَّتَيْنِ) (۲) الآية ، وأخرج نحوه للنسائي ، وفي إسناده علي بن الحسين بن والده ، قال له ابن حجر في التخریب صدوق بينهم .

■ وروى مالك في الموطأ عن هشام بن عروة عن أبيه أنه قال : كان الرجل إذا طلق امرأته ثم أوجعها قبل أن تقضي عدتها كان ذلك له ، وإن طلقها ألف مرة ، فبعد رجل إلى امرأته فطلقها حتى إذا أشرفت على القضاء عدتها راجعها ، ثم قال : لا أولئك ولا أطلقك ، فأنزل الله (الطلاق مَرَّتَيْنِ) كَيْفَ تَكُونُ بِمَعْنَاهُ لَوْ تَسْرِعُ (يا حَسَنُ) (۳) فاستقبل الناس الطلاق جديداً من يومئذ من كان طلق منهم أو لم يطلق .

■ ويؤيد هذا أن عمر لم ينكر عليه أحد من أصحاب رسول الله - صلى الله عليه وسلم - إقاع الثلاث دفعة مع كثرتهم وعلمهم وورعهم .

■ ويؤيده أن كثيراً من الصحابة الأجلاء العلماء صح عنهم القول بذلك كابن عباس وعمر وابن عمر وعقل لا بعض . والناسخ الذي نسخ المراجعة بعد الثلاث قال بنفس العلماء إنه قوله تعالى : (الطلاق مَرَّتَيْنِ) كما جاء مبيناً في الروايات المنقضة ، ولا مانع خلاف ولا عادية من أن يجهل مثل هذا الناسخ كثير من الناس إلى خلافة عمر ، مع أنه - صلى الله عليه وسلم - صرح بنسخها وتحريمها إلى يوم القيامة في غزوة القتح وفي حجة الوداع أيضاً كما جاء في رواية عند مسلم ومع أن القرآن دل على تحريم غير التوبة والسرية بقوله تعالى : (وَالَّذِينَ هُمْ يُغْفِرُهُمْ خَافُوا اللَّهَ) (۴) الآية . والذين قالوا بالنسخ قالوا معنى قول عمر : إن الناس استعملوا في أمر كانت لهم فيه أناة ، أن المراد بالأداة أنهم كانوا يتأثرون في الطلاق فلا يرقعون الثلاث في وقت واحد ، ومعنى استعمالهم أنهم صاروا يرقعونها بلفظ واحد ، على القول بأن ذلك هو معنى الحديث ، وقد قلنا أنه لا يبين كونه هو مبتدأ واستعماله له عليهم إقاع هو اللازم ، ولا يتأله قوله لفر أمشيته عليهم ، يعني أقرضتهم بمقتضى ما قالوا ،

(۱) الآية الكريمة من سورة البقرة : ۲۲۸ .

(۲) الآية الكريمة من سورة البقرة : ۲۲۹ .

(۳) الآية الكريمة من سورة المؤمنون : ۶۰ .

ونظيره قول جابر عند مسلم في نكاح المته فنهاها عنها عمر ، فظاهر كل منهما أنه اجتهد من عمر وفسح ثابت لهما كما رأيت ، وليست الأداة في الترخ وإما هي في عدم الاستيعجال بإيقاع الثلاث فلعنة ... أما كون عمر كان يعلم أن رسول الله - صلى الله عليه وسلم - كان يحمل الثلاث يلتزم واحد واحد لصعد مخالفة رسول الله - صلى الله عليه وسلم - ويحملها ثلاثاً ولم ينكر عليه أحد من الصحابة فلا يخفى بعده ، وقلم عند الله تعالى . انتهى .

حمل الحديث على أن الناس اعتادوا في عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - وأبي بكر وصدر من خلافة عمر إيقاع المطلق الطلقة الواحدة ثم يدعها حتى تنقضي حلتها ثم اعتادوا الثلاث جملة وتاجروا به . فمعنى الحديث على هذا كان الطلاق الذي يرقبه المطلق الآن ثلاثاً يرقمه المطلق على عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - وأبي بكر وصدر من خلافة عمر واحدة ، فالحديث على هذا اخبار عن الواقع لا عن المشروع .

بَابُ الثَّانِي

وهذا جواب أبي زرعة ، والهاجي ، والقاضي أبي محمد عبد الوهاب ، ونقل القرطبي عن الكيا الطبري أنه قول علماء الحديث ورجحه ابن العربي ، وذكره ابن قدامة .

أما أبو زرعة الرازي فقد قلعه عنه فیهقی بسنده إلى عبد الرحمن بن أبي حاتم قال (۱) : سمعت أبا زرعة يقول : « معنی هذا الحديث عندی أن ما تطلقون أنفس ثلاثاً كانوا يطلقون واحدة في زمن النبي - صلى الله عليه وسلم - وأبي بكر وعمر - رضي الله عنهما - .

ولما ألجأني فقال (۲) : « معنی الحديث أنهم كانوا يرقمون طلقة واحدة بدل إيقاع الناس ثلاث طلقات - قال : ويدل على صحة هذا التأويل أن عمر بن الخطاب - رضي الله عنه - قال : « إن الناس قد استعملوا في أمر كانت لهم فيه أناة ، فانكروا عليهم أن أحدثوا في الطلاق استعمال أمر كان لهم فيه أناة فلو كان حاكم ذلك من أول الإسلام في زمن النبي - صلى الله عليه وسلم - ما كاله وما عاب عليهم أنهم استعملوا في أمر كانت لهم فيه أناة ، ويدل لصحة هذا التأويل ما روي عن ابن عباس من غير طريق أنه انتهى بضرورة الطلاق الثلاث لمن ألقاها مجتمعة ، فإن كان معنى حديث ابن طاوس فهو الذي قلناه ، وإن حمل حديث ابن طاوس على ما بطول فيه من لا يمتأ بقوله فقد رجع ابن عباس إلى قول الجعافاة وانسحب به الإجماع . . انتهى كلام الهاجي .

(۱) حسن الكبير ۱/۲۲۸

(۲) المنتقى ۱/۱

■ ولما اتفاهى فقد نقل عنه القرطبي أنه قال (۱) : « معناه أن الناس كانوا يقتصرون على طقة واحدة ثم اكثروا أبام صر من إيقاع الثلاث - قال - قال القاضي : وهذا هو الأشبه بقول الراوي إن الناس في أبام صر استعملوا الثلاث فعمل عليهم معناه ألزمهم حكمها » . انتهى .

■ ولما ما نسب إلى علماء الحديث فقد قال القرطبي بعد ذكره تأويل الباجي حديث ابن عباس وما أوله به أبو زرعة ، قال : قلت ما تأوله الباجي هو الذي ذكر معناه الكيا الطبري عن علماء الحديث أي أنهم كانوا يطلقون طقة واحدة هو الذي يطلقون ثلاثاً أي ما كانوا يطلقون في كل قره طقة وإنما كانوا يطلقون في جميع السنة واحدة إلى أن تبين وتنقضي السنة . انتهى كلام القرطبي . ولما ترجيح ابن العربي فقد نقله عنه ابن حجر (۲) .

ولما ذكر ابن قدامة له فقد قال (۳) : قيل معنى حديث ابن عباس أن الناس كانوا يطلقون واحدة على عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - وأبي بكر وإلا فلا يجوز أن يخالف صر ما كان في عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - وأبي بكر ، ولا يسوغ لابن عباس أن يروي هذا عن رسول الله - صلى الله عليه وسلم - وبني بخلاته .

وقد أجاب ابن القيم عن ذلك فقال (۴) : ولما قول من قال : إن معناه كان وقوع الطلاق الثلاث على عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - واحدة ، لأن حقيقة هذا التأويل كان الناس على عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - يطلقون واحدة وعلى عهد صر صاروا يطلقون ثلاثاً ، وتأويل إذا وصل إلى هذا الحد كان من باب : نفاذ والتحريف لا من باب بيان المراد ولا يصح ذلك بوجه ما ، لأن الناس ما زلوا يطلقون واحدة وثلاثاً ، وقد طلق رجال نساءهم على عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - ثلاثاً فمنهم من رد إلى واحدة كما في حديث مكرمة عن ابن عباس ، ومنهم من أنكر عليه وغضب بسببه متلاحياً بكتاب الله ، ولم يعرف ما حكم به عليهم ، ولهم من أنه لتأكيد التحريم الذي أوجبه اللعان ، ومنهم من ألزمه بالثلاث لكون ما أتى به من الطلاق أكثر الثلاث . فلم يصح أن يقال : إن الناس ما زلوا يطلقون واحدة إلى أثناء خلافة صر فطلقوا ثلاثاً ، ولا يصح أن يقال : إنهم قد استعملوا في شيء كانت لهم فيه أناة فنفسه عليهم ولا يلائم هذا الكلام الفرق بين عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - وبين عهد بوجه ما . فانه ما منكم على عهد بوجهه ، ثم إن في بعض ألفاظ الحديث الصحيحة : لم تعلم أنه من طلق ثلاثاً جعلت واحدة على عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - ؟ ، ولنفذ : أما علمت أن الرجل كان إذا طلق امرأته ثلاثاً قيل أن يدخل بها جساماً واحدة على عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - وأبي بكر وصدر من خلافة صر ؟ فقال ابن عباس بل كان الرجل إذا طلق امرأته ثلاثاً قيل أن يدخل بها جساماً واحدة على عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - وأبي بكر وصدر

(۱) تيسير القرطبي ، ۱۲۰/۴ .

(۲) مجمع ، ۲۹۹/۹ .

(۳) الذي يرد للفرق ۳۰۴/۷ .

(۴) نداء الله ۱۱۹/۱ .

من امرأة صر قلما رأى قاس - يعني صر - قد تاهوا فيها قال اجيزوهن عليهم ، هذا لفظ الحديث وهو بأصح إسناد وهو لا يحتمل ما ذكرتم من التأويل بوجه ما . ولكن هذا كله أصل من جعل الأدلة ثباً للمذهب فاعتقد ثم استدل ، وإنما من جعل المذهب ثباً للدليل واستدل ثم اعتقد لم يمكن هذا العمل . اهـ .



حاصل الحديث على غير المنحول بها :



قد مضى أبو عبد الرحمن فتاوى نيست في الحديث مسلماً آخر وقوي جانبها عندنا قال : باب الطلاق الثلاث المضرّة قبل المنحول بالزوجة ، ثم سأل فقال : حدثنا أبو داود حدثنا أبو عاصم عن ابن جريج عن ابن طلوس عن أبيه أن أبا الصهباء جاء إلى ابن عباس - رضي الله عنهما - فقال : يا ابن عباس ، ألم تعلم أن الثلاث كانت على عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - وأبي بكر وصدر من خلافة صر ترد إلى الواحدة قال : نعم .

وقد أجاب ابن القيم عن ذلك فقال ^(۱) : وأنت إذا طأقت بين هذه الترجمة وبين لفظ الحديث وجدنا لا يدل عليها ولا يشير بها بوجه من الوجوه بل الترجمة لون والحديث لون آخر وكأنه لما أشكل عليه لفظ الحديث جئت على ما إذا قال لنهر المنحول بها : أنت طالق ، أنت طالق ، أنت طالق طلقت واحدة ، ومعلوم أن هذا الحكم لم يزل ولا يزال كذلك ولا يتغير ذلك بزمان رسول الله - صلى الله عليه وسلم - وأبي بكر وصدر من خلافة صر - رضي الله عنه - ، ثم يتغير في خلافة صر - رضي الله عنه - ، وبعض الثلاث بعد ذلك على المطلق والحديث لا يدل على مثل هذا البتة . اهـ .

وهناك توجیه آخر للحديث قال ابن حجر ^(۲) : وهو جواب إسحق بن راهويه وصاحبه وبه جزم زكريا الشافعي من الشافعية .

وروجه بأن غير المنحول بها تبين إذا قال لما زوجها : أنت طالق ، فإذا قال ثلاثاً لنى المنحول مرة بعد الميرة .

وعليه القوي بأن قوله أنت طالق ثلاثاً كلام متصل غير متصل فكيف جعله كلمتين ؟ وعمل كل كلمة حكماً ؟

وقال النووي أنت طالق معناه : أنت ذات الطلاق ، وهذا اللفظ يصح تفسيره بالواحدة وبالثلاث وغير ذلك . انتهى كلام ابن حجر .

(۱) إنبه المجلد : ۲۹۸

(۲) مع المجلد : ۲۶۷/۹

وأجاب ابن القيم عن الرواية التي فيها ذكر غير المنحول بها فقال (١) : ورواية طائفة عن ابن عباس ليس في شيء منها قبل المنحول ، وإنما حكى ذلك طائوس عن سؤال أبي الصهباء لابن عباس فأجابه ابن عباس بما سأله عنه وأمله وإنما بلغه جمل الثلاث واحدة في حق مطلق قبل المنحول ، فسأل عن ذلك ابن عباس وقال : « كانوا يعملونها واحدة ؟ » فقال له ابن عباس : نعم ، أي الأمر ما قلت وهذا لا مفهوم له فإن التقييد في الجواب وقع في مقابلة تقييد السؤال ومثل هذا لا يحترق مفهومه .

نعم لو لم يكن السؤال مقيماً فمقتد للمسؤول الجواب كان مفهومه معتبراً ، وهذا كما إذا سئل عن فاء وقعت في سنن فقال : إذا وقعت فاء في السن فاقترعها وما حرمها وكلمه ، لم يفل ذلك حل تبيين الحكم بالسن خاصة ، وبالمسألة فغير المنحول بها فرد من أفراد النساء فذكر قضاء مطلقاً في أحد الحديثين وذكر بعض أفرادهم في الحديث الآخر لا تناقض بينهما .

وقال الشيخ محمد الأمين الشنقيطي (٢) : وحجة هذا القول أن بعض الروايات كرواية أبي داود جاء فيها التقييد بغير المنحول بها ، والقرار في الأصول هو حمل المطلق على التقييد ولا سيما إذا اتحد الحكم والسبب كما هنا ، قال في مراتب السوء :

وحمل مطلق على ذلك وجب إن فهمنا اتحد حكم والسبب

وما ذكره الأئمة - رحمه الله - من أن الإطلاق والتقييد إنما هو في حديثين ، أما في حديث واحد من طريقين فمن زيادة العنل لفرده بأنه لا دليل عليه ولقد مخالف لظاهر كلام جماعة العلماء ولا وجه للفرق بينهما ، وما ذكره اتشوكاني - رحمه الله - في نيل الأوطار من أن رواية أبي داود التي فيها التقييد بعدم المنحول فرد من أفراد الروايات العامة ، وذكر بعض أفراد العام بحكم العام لا يخصصه ، لا يظهر ، لأن هذه المسألة من مسائل المطلق والتقييد ، لا من مسائل ذكر بعض أفراد العام ، فالروايات التي أخرجهما سلم مطلقة عن بعد المنحول ، والرواية التي أخرجهما أبو داود مقيدة بعدم المنحول كما ترى ، والقرار في الأصول حمل المطلق على التقييد ، ولا سيما إن اتحد الحكم والسبب كما هنا .

نعم نقائل أن ينقل : إن كلام ابن عباس في رواية أبي داود المذكورة ورد على سؤال أبي الصهباء ، وأبو الصهباء لم يسأل إلا عن غير المنحول بها فجواب ابن عباس لا مفهوم مخالف له ، لأنه إنما خص غير المنحول بملاحظة الجواب للسؤال .

وقد قرر في الأصول أن من موافق اعتبار دليل الخطاب أضي مفهوم المخالفة كون الكلام وارداً جواباً لسؤال ، لأن تخصيص المنطوق بالذكر لملاحظة السؤال فلا يتبين كونه لإخراج القهوم من المنطوق ، وأشار

(١) إسناده : ٢٨٦-٢٨٥/١ .
(٢) إسناده : ١٩٨-١٩٧-١٩٦/١ .

فيه في مراتي يعود في ذكر موانع اعتبار مفهوم المغالطة بقوله :

وجهل الحكم والتطبيق المطلب للزوال أو جرى على الذي غلب

وسئل الشاهد من قوله : أو التطق المطلب للزوال .

وقد قلنا أن رواية أبي داود المذكورة عن أيوب السخيتي عن غير واحد عن طاوس ، وهو صريح في أن من روى عنهم أيوب مجهولون ، ومن لم يعرف من هو لا يصح الحكم بروايته ، ولما قال المنزوي في شرح مسلم ما نصه : وأما هذه الرواية لأبي داود فضيفة رواها أيوب عن قوم مجهولين عن طاوس عن ابن عباس فلا يحتاج بها ، والله أعلم . انتهى من بلفظه .

وقال المنزوي في مختصر سنن أبي داود بعد أن ساق الحديث المذكور ما نصه : الرواية عن طاوس مجاميل . انتهى من بلفظه . ووضف رواية أبي داود هذه ظاهر كما ترى للجهل بمن روى عن طاوس فيها ، وقال العلامة ابن القيم - رحمه الله تعالى - في زاد المعاد بعد أن ساق نطق هذه الرواية ما نصه : وهذا نطق الحديث وهو بأصح إسناده . انتهى محل الفرض من بلفظه فأنظره مع ما تقدم . انتهى كلام الشيخ محمد الأمين الشنقيطي .



ليس في الحديث ما يدل على أن الرسول - صلى الله عليه وسلم - هو الذي جعل ذلك ولا إنه علم به وأمر عليه وهذا جواب ابن المنذر وابن حزم ومن وافقهما .



قال ابن القيم (١) : وأما ابن المنذر فقال : لم يكن ذلك من علم النبي - صلى الله عليه وسلم - ولا من أمره ، قال : وغير جائز أن يقن بآراء من علم أنه يحفظ عن النبي - صلى الله عليه وسلم - شيئاً ثم يقضي بخلافه ، فلما لم يكن ذلك دل على ما علم - رضي الله عنه - هل أن ذلك لم يكن من علم النبي - صلى الله عليه وسلم - ولا من أمره ، إذ لو كان ذلك من علم النبي - صلى الله عليه وسلم - وآله عليه وآله وسلم - ما استحل ابن عباس أن يقضي بخلافه أو يكون ذلك منسوخاً استدلالاً بقايا ابن عباس .

وقال ابن حزم (٢) : وأما حديث طاوس عن ابن عباس الذي فيه أن الثلاث كتب واحدة وترد إلى واحدة ، ويجعل واحدة ، فليس في شيء من أنه - عليه الصلاة والسلام - هو الذي جعلها واحدة أو ردها إلى واحدة

(١) إنبات القلوب ١/٢٩١ .
(٢) المغل ١٠/١٦٥ ، ١٦٦ .

ولله - عليه الصلاة والسلام - علم بذلك فأكبره ، ولا حجة إلا فيما صح أنه - عليه الصلاة والسلام - قاله لو أنه لم يملك ينكره وإنما يلزم هذا الخبر من قال في قول أبي سعيد الخدري: كنا نخرج زكاة الفطر على عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - صاعاً من كلنا وأما نحن فلا . انتهى كلام ابن حزم .

ولد إجاب ابن القيم عن ذلك قال^(۱) : سبحانه هذا بيتان عظيم أن يستمر هذا الجمل الحرام المتضمن فيه شرع الله ودينه وإباحة الفرج لمن هو عليه حرام وشريمه على من هو عليه حلال على عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - وأصحابه غير الملقق وهم يملكونه ولا يملكونه ولا يملونه ، ولحقى بزل عليه وهو ينكرهم عليه ، لم يلب أن رسول الله - صلى الله عليه وسلم - لم يكن يملكه ، وأصحابه يملكونه ويملكونه وشرعه والله يملك ذلك ولا يوحى إلى رسوله ولا يملكه به ، ثم يتولى الله رسوله والأمر على ذلك فاستمر هذا الفصل العظيم ونطقاً للذين عندكم مدة خلافة الصديق كلها ويصل به ولا ينيره ، لئلا أن فارق الصديق الدنيا ، واستمر الخطأ والقتال للركب صغراً من خلافة عمر حتى رأى بعد ذلك وأبى أن يلزم الناس بالصواب ، فهل بالجهل بالصحة وما كانوا عليه في عهد نبيهم وشقائه أتبع من هذا ؟ والله لو كان جمل الثلاث واحدة خطأ محضاً لكان أسهل من هذا الخطأ الذي ارتكبتموه ، وفأويل الذي غلظتموه ، ولو تركتم المسألة ببيئات لكان أقوى لتأنيها من هذه الأدلة والأجوبة .

وذكر الشيخ محمد الأمين الشنقيطي^(۲) : ضعف هذا الجواب لأن جماهير المحققين والأصوليين على أن ما أسنده الصحابي إلى عهد النبي - صلى الله عليه وسلم - له حكم المرفوع ، وإن لم يصرح بأنه يملكه - صلى الله عليه وسلم - وأكبره .



الكتاب الخامس

ما ذكره المجد قال : وتأوله بمنهم على صورة تكرير لفظ الطلاق بأن يقول :

أنت طالق ، أنت طالق ، أنت طالق فإنه يلزمه واحدة إذا قصد التوكيد وثلاثاً

إذا قصد تكرير الإيقاع ، فكان الناس في عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - وأبي بكر على صلواتهم وسلامتهم وأصلهم في الثالب التفضيلة والاختيار ، لم يظهر فيهم محب ولا خداع ، وكانوا يصدقون في إرادة التوكيد لما رأى عمر في زمانه أموراً ظهرت وأحوالاً تغيرت ولذا إيقاع الثلاث جملة بلفظ لا يحتمل التأويل ألزمهم ثلاث في صورة التكرير إذ صار الثالب عليهم قصداً ، وقد أشار إليه بقوله : إن الناس قد استجلبوا في أمر سيئات لم يه أناة . انتهى كلام المجد .

(۱) قد المدة ۱۲۰/۱

(۲) لمرور المدة ۱۹۹/۱

وهذا جواب ابن سريج كما قاله (١) الخطابي والمطوي (٢).

وقال ابن حمر (٣) : هذا الجواب ارتقاء القرطبي وقواه بقول حمر : إن الناس قد استعملوا في أمر كانت لهم فيه أناة ، وكذا قال النووي إنه أصح الأجوبة .

وقد أجاب ابن القيم عن ذلك فقال (٤) : وأما حللكم الحديث : قول المطلق : أنت طالق ، أنت طالق ، أنت طالق ، مقصوده التأكيد بما بعد الأول لبقاء الحديث من أوله إلى آخره يرده فإن هذا الذي أوتى الحديث عليه لا يثبر برفاء رسول الله - صلى الله عليه وسلم - لا يختلف على معناه وعهده وخلفائه ، ولم جراً ... آخر الشعر ، ومن يثبر في قصد التأكيد لا يفرق بين بر وناجر وصادق وكاذب بل يرده إلى نية ، وكذلك من لا يقبل في الحكم لا يقبل مطلقاً برأ كان أو غيبراً .

وأيضاً لأن قوله : « إن الناس قد استعملوا وتابوا في شيء » كانت لهم فيه أناة فلو أنشأه عليهم ، إخبار من صرح بأن الناس قد استعملوا ما جعلهم الله في سعة من وشره من غرضاً بقضه عن بعض رحمة بهم ورقاً وأناة لهم لتلا يتم مطلق فيلعب حيبه من يده من أول وملة فيخرج عليه تداركه فجعل له أناة وملة يستحب فيها ويرضه ، ويؤيد ما أحدثه الغضب الذي لا يفرق ويراجع كل منهما الذي عليه بالحروف ، فاستعملوا فيما جعل لهم فيه أناة وملة وأوصوه بزم واحد ، فرأى حمر أن يلزمهم ما أقرروا بقوة لهم فإذا علم المطلق أن زوجته وسكتة تحرم عليه من أول مرة بمسح الثلاث كف عنها ورجع إلى الطلاق المشرع للأقنون فيه وكان هذا من تأديب حمر لرعيه لما أكثروا من الطلاق الثلاث . . . هذا وجه الحديث الذي لا وجه له غيره فأنين هذا من تأديبكم المستكر المسجود الذي لا توافقه أفتاؤا الحديث بل تبوءه وتنافره .

ويمكن أن يجاب عن جواب ابن القيم بما قاله الشيخ محمد الأمين القسبي قال (٥) : والجمهور من حديث ابن عباس هذا عدة أجوبة . الأول - أن الثلاث المذكورة فيها التي كانت لجعل واحدة ليس في شيء من روايات الحديث ، التصريح بأنها دعة بلفظ واحد ، ولفظ كلامه الثلاث لا يلزم من لفة ولا حقلاً ولا شرعاً أن تكون بلفظ واحد ، لمن قال لزوجته : أنت طالق ، أنت طالق ، أنت طالق ثلاث مرات في وقت واحد فطلاقه هذا طلاق الثلاث ، لأنه صريح بالطلاق فيه ثلاث مرات . وإذا قيل لمن جزم بأن المراد في الحديث إيقاع الثلاث بكلمة واحدة من أين أخذت كونها بكلمة واحدة ، فهل في لفظ من أفتاؤا الحديث أنها بكلمة واحدة ؟ وهل يمنع إطلاق الطلاق الثلاث على الطلاق بكلمات متعددة ؟ .

لأن قال : لا يقال له طلاق الثلاث إلا إذا كان بكلمة واحدة ، فلا شك في أن دعواه هذه غير صحيحة ،

(١) هام السن ٢٢/٢ .

(٢) المختصر لفتاوى ١١٢٦/٢ .

(٣) الفتوح ٢٩٨/٩ .

(٤) زاد المعاد ١١٨/١ ، ١١٩ .

(٥) أسرار هيأة : ١٥٠-١٥٣ .

وإن اضرب بالحق وقال : يجوز إطلاقه على ما ألوح بكلمة واحدة وعلى ما ألوح بكلمات متصلة وهو أشد بظاهر
اللفظ ، قبل له ، وإذا فجزمك بكونه بكلمة واحدة لا وجه له ، وإذا لم يصح في الحديث كون الثلاث بلفظ
واحد سقط الاستدلال به من أصله في محل النزاع .

■ وما يدل على أنه لا يلزم من لفظ طلاق الثلاث في هذا الحديث كونها بكلمة واحدة أن الإمام أبا عبد
رحمن قتالي مع جهلكه وعلمه وشدة فهمه ما فهم من هذا الحديث إلا أن المراد بطلاق الثلاث لفظه أنت
ماثي ، أنت طالق ، أنت طالق نظيرين للطلاق لأن لفظ الثلاث أظهر في إضاح الطلاق ثلاث مرات ولذا ترجم
في مسند الرواية أبي داود المذكورة في هذا الحديث وقد سبق في الوجه الثالث ثم قال : فخرى هذا الإمام الجليل
صرح بأن طلاق الثلاث في هذا الحديث ليس بلفظ واحد بل بألفاظ متفرقة ويدل على صحة ما فهمه القتالي
- رحمه الله - من الحديث ما ذكره العلامة ابن القيم - رحمه الله - في زاد المعاد في فرد على من استدل
لورفع الثلاث دفعة بحديث عائشة ، أن رجلاً طلق امرأته ثلاثاً فترويت - الحديث ، فإنه قال فيه ما نعه :
ولكن أين في الحديث أنه طلق الثلاث بنم واحد ؟ بل الحديث حجة لنا فإنه لا يقال فعل ذلك ثلاثاً ، وقال
ثلاثاً إلا من فعل وقال مرة بعد مرة وهذا هو المقول في لغات الأمم عربهم وعجمهم ، كما يقال قلعه ثلاثاً
يختمه ثلاثاً وسلم عليه ثلاثاً . اهـ . بلفظه .

■ وهو دليل واضح لصحة ما فهمه قتالي - رحمه الله - من الحديث ، لأن لفظ الثلاث في جميع رواياته أظهر
في أنها طلاق ثلاث واقعة مرة بعد مرة كما أوضحه ابن القيم في حديث عائشة آنفاً - وبعد أن قل كلام
ابن سريج وأن القرطبي لولفى هذا الجواب وقتل عن فتوى جوازه عنه وقد سبق الإشارة إلى ذلك . كله
في أول الجواب ثم قال - قال مقبده عفا الله عنه : وهذا الوجه لا إشكال فيه بلجواز تغيير الحال عند تفسير القصد
لأن الأحوال بالنيات ولكل امرئ ما نوى ، وظاهر اللفظ يدل لهذا كما قلنا .

■ وعلى كل حال فإدعاء الجزم بأن معنى حديث طالوس المذكور أن الثلاث بلفظ واحد ادعاء خال من
دليل كما رأيت ، فليقتض الله من مجزأ على حزو ذلك إلى النبي - صلى الله عليه وسلم - مع أنه ليس في شيء من روايات
حديث طالوس كون الثلاث المذكورة بلفظ واحد ، ولم يبين ذلك من اللغة ولا من الشرع ولا من العقل
كما ترى - قال مقبده - عفا الله عنه - ويدل لكون الثلاث المذكورة ليست بلفظ واحد ما تقدم من حديث
ابن إسحق عن داود بن الحصين عن عكرمة ، عن ابن عباس ، عن أحمد وأبي بلى ، من قوله طلق امرأته ثلاثاً في
جلس واحد وقوله - صلى الله عليه وسلم - « كَيْفَ طَلَّقْتَهَا ؟ » قال ثلاثاً في مجلس واحد لأن التعبير بلفظ
المجلس يفهم منه أنها ليست بلفظ واحد ، إذ لو كان اللفظ واحداً قال بلفظ واحد ولم يحتاج إلى ذكر
المجلس ، إذ لا داعي للذكر لو صرف الأمر وترك الأخص بلا موجب كما هو ظاهر . انتهى كلام الشيخ الشافعي .

بَابُ الْإِبْرَاءِ
الْإِبْرَاءُ

عن حديث طاوس عن ابن عباس أن سائر أصحاب ابن عباس روي عنه التام
بإتلاف ذلك وما كان ابن عباس ليروي عن النبي - صلى الله عليه وسلم - شيئاً ثم يخالفه
ول رأى نفسه، بل المروءة أنه كان يقول: أنا أقول لكم من رسول الله - صلى الله تعالى عليه وسلم - ويقولون قال
أبو بكر وعمر قاله في نسخ الحج وغيره، ولما أجمع الإمام أحمد بن حنبل إلى دفع حديث طاوس هذا بما رواه سائر أصحاب
ابن عباس عن ابن عباس، قال الأثرم: سألت أبا عبد الله عن حديث ابن عباس: كان الطلاق الثلاث على
عهد رسول الله - صلى الله تعالى عليه وسلم - وأبي بكر وعمر - رضي الله تعالى عنهما - طلاق الثلاث واحدة
بأي شيء. فدفعه، قال: برواية الناس عن ابن عباس من وجوه خلافه وكذلك نقل عنه ابن منظور، ذكر
جميع ذلك الإمام ابن القيم^(١) وجاء في مسودة آل تيمية ما نصه^(٢):

« وفيه - أي معالي الحديث للأثرم - أيضاً في حديث ابن عباس: كان الطلاق على عهد رسول الله
- صلى الله عليه وسلم - وأبي بكر وصدا من خلافة عمر طلاق الثلاث واحدة فقال أبو عبد الله: أدفع هذا
الحديث بأنه قد روي عن ابن عباس خلافه من عشرة وجوه، أنه كان يرى طلاق الثلاث ثلاثاً^(٣) »

وقال البيهقي في « باب من جمل الثلاث واحدة وما ورد في خلاف ذلك »^(٤) هذا الحديث أحد ما اختلف
فيه البخاري ومسلم فأخرجهم مسلم وتركه البخاري وأظهروه إنما تركه لخالفته سائر الروايات عن ابن عباس . .
ومنها ما أخبرنا أبو زكريا بن أبي اسحاق، نا أبو العباس محمد بن يعقوب، نا الربيع، نا الشافعي، نا مسلم وعبد
المجيد، عن ابن جريج قال: لأتبعني حكومة بن خالد أن سعيد بن جبير أخبره، أن رجلاً جاء إلى ابن عباس قال:
طلقت امرأتي ألفاً، فقال: تأخذ ثلاثاً وتدفع تسعمائة وسبعة وتسعين، وزواه عمرو من مرة عن سعيد بن جبير
عن ابن عباس أنه قال لرجل طلق امرأتك ثلاثاً حرمت عليك .

وأخبرنا أبو زكريا بن أبي اسحاق وأبو بكر بن الحسن قالوا: نا أبو العباس، نا الربيع، نا الشافعي، نا مسلم بن
خالد وعبد المجيد عن ابن جريج عن مجاهد قال: قال رجل لابن عباس طلقت امرأتي مائة قال: تأخذ ثلاثاً
وتدفع سبعمائة وتسعين . .

وأخبرنا أبو عبد الله الحافظ: نا أبو عمرو بن مطر، نا يحيى بن محمد، نا حبيد الله بن معاذ، نا أبي، نا شعبة عن
ابن أبي نجيح وحسب الأهرج، عن مجاهد قال: سئل ابن عباس عن رجل طلق امرأته مائة فقال: عصمت وبك
وبانت منك امرأتك لم تنق الله فيجعل لك « مخرجاً » ومن يقول الله يجعل له « مخرجاً » (يا أيها النبي
إذا طلقتم النساء فقلن « هُنَّ » في قبلن عِدَّتَهُنَّ)^(٥) وأخبرنا أبو عبد الله الحافظ وعبد بن محمد بن محمد بن
مهدي قالوا: نا أبو العباس محمد بن يعقوب، نا يحيى بن أبي طالب، نا عبد الوهاب بن عطاء، نا ابن جريج، عن عبد

(١) إنبات البهتان ١/ ١٥٨-١٥٩ .

(٢) حذرا - ١٤١ .

(٣) حسن الكبرى ٧/ ٢٢٧-٢٢٨ .

(٤) الآفة الكبرى من سورة الطلاق : ١ .

المجتهدين واقع، عن عطاء الأنجل، قال لا بن عباس طلقت امرأتى مائة قال : تأخذ ثلاثاً وتدع سبعا وتسعين ،
وأخبرنا محمد بن عبد الله الحافظ وأحمد بن الحسن الشافعى قالا : نا أبو العباس محمد بن يعقوب ، نا
محمد بن إسحاق نا حسين بن محمد ، نا جرير بن حازم ، عن أيوب عن عمر بن دينار ، أن ابن عباس سئل
عن رجل طلق امرأته عدة النجوم قال : إنما يكتفيك رأس الجوزاء .

وأخبرنا أبو عبد الله الحافظ ، نا أبو العباس محمد بن يعقوب ، نا الحسن بن علي بن عفان ، نا ابن شبيب
عن الأعمش عن مالك بن الحارث عن ابن عباس قال : أبالي وزجل قال : إن عصى طلق امرأته ثلاثاً قال :
إن عصى الله فالحق وأطاع الله فالحق فلم يعمل له مخرجاً . قال : ألا يحتككها له رجل ؟ قال :
من يتدفع الله يصدقه . .

أخبرنا أبو أحمد المهرجاني ، نا أبو بكر بن جعفر المزكي ، نا محمد بن إبراهيم البوشنجي ، نا ابن بكير ، نا
مالك عن ابن شهاب ، عن محمد بن عبد الرحمن بن ثوبان ، عن محمد بن إياس بن البكر أن مالكا : طلق
رجل امرأته ثلاثاً قبل أن يدخل بها ثم بدا له أن ينكحها فجاء يسئلي فذهبت معه أسأل له فسال أبا
جهمرة وعبد الله بن عباس عن ذلك قالوا له : لا نرى أن تنكحها حتى تزوج زوجاً غيرها . قال : فإنما كان
طالتي وإياها واحدة قال ابن عباس : إنك أرسلت من يدك ما كان لك من فضل .

لهذه رواية سعيد بن جبير وعطاء ابن أبي رباح ومجاهد وعكرمة وعمر بن دينار ومالك بن الحارث .
ومحمد بن إياس بن البكر ، ورويته عن معاوية بن أبي عياش الأنصاري كلهم عن ابن عباس ، أنه أجاز الطلاق
بالثلاث وللمضامن . . اهـ كلام البيهقي رحمه الله تعالى .

وقد أجاب ابن القيم عن ذلك قال : ^(۱) لا يترك الحديث الصحيح المصوم لمخالفة روايه له فإن مخالفته
ليست بمصومة . وقد قدم الشافعى رواية ابن عباس في شأن بريرة حل فثواه التي تخالفها في كون بيع الأمة
طالها ، وأخذ هو وأحمد وغيرهما بحديث أبي هريرة : من استقاء لعليه القضاء . وقد خالفه أبو هريرة وأئني
بأنه لا قضاء عليه . وذكر جملة أمثلة نسبها إلى الحنابلة والحنفية واللاكية والشافعية إل أن قال - رحمه الله -
وأئني نئين الله به ولا يمتنا فيه وهو التمسد في هذا الباب أن الحديث إذا صح عن رسول الله - صل الله تعالى
عليه وسلم - ولم يصح عنه حديث آخر ينسخه ، أن القرض علينا وعلى الأمة الأخذ بحديثه وترك كل ما خالفه ولا
تركه بخلاف أحد من الناس كاتماً من كان لا روايه ولا غيره ، إذ من الممكن أن ينسى الراوي الحديث ، أو لا
بعضه وقت اقتبائه أو لا يظن لدلائله على تلك المسألة ، أو يتأثر فيه تأويلاً مرجحاً ، أو يقوم في غلبه ما
بما رآه ، ولا يكون مدارساً في نفس الأمر أو يقلد غيره في خروا بخلافه لا اعتقاده أنه أعلم منه وأنه إنما خالفه
لغير المرى منه . ولو قدر اعتناء ذلك كله ولا سبيل إلى العلم بانتزاعه ولا ظنه لم يكن الراوي معصوماً ولم
توجب مخالفته لا رواه سقوط عدالته حتى تطلب ميته حسنة ، وبخلاف هذا الحديث الواحد لا يحصل له

(۱) أعلم للشيخ ۲/۲۱۱ ما يهنا .

فذلك . اهـ .

وقال الشيخ محمد الأمين الشنقيطي تعليقاً على هذا الوجه (۱) : قال منبهه - عفا الله عنه - : فهذا إمام الحديث وسيد المسلمين في عصره الذي تترك به الإسلام بعد ما كاد تترزل فرواحه وتلير عقائده أبو عبد الله أحمد ابن حنبل - رحمه الله تعالى - قال للأثرم وابن منصور : أنه رفض حديث ابن عباس قصداً لأنه يرى عدم الاحتجاج به في لزوم الثلاث بلفظ واحد لرواية الحفاظ عن ابن عباس ما يخالف ذلك ، وهذا الإمام محمد بن إسماعيل البخاري - وهو هو - ذكر عنه الحفاظ البيهقي أنه ترك الحديث حسداً لذلك الموجب الذي تركه من أجله الإمام أحمد ، ولا شك أنهما ما تركاه إلا لموجب يقتضي ذلك .

لأن قيل رواية طاوس في حكم المرفوع ورواية الجساسة المذكورين مرفوعة على ابن عباس والمرفوع لا يعارض بالمرفوع . فالجواب أن الصحابي إذا خالف ما روى فيه للعلماء قولان وهذا روايتان عن أحمد رحمه الله ، الأول : أنه لا يحتج بالحديث لأن أعلم الناس به وأوبه وقد تركه العمل به وهو عندك حلف وحل هذه الرواية فلا إشكال .

■ وحل الرواية الأخرى التي هي المشهورة عند العلماء أن العمرة بروايته لا بقوله لأنه لا تقدم روايته إلا إذا كانت صريحة المعنى أو ظاهرة فيه ظهراً يصف من إحضال مقابله ، أما إذا كانت محتملة لغير ذلك المعنى احتمالاً قوياً لأن مخالفة الراوي لما روى تدل على أن ذلك المحصل الذي تركه ليس هو معنى ما روى ، وقد قلنا أن لفظ طلاق الثلاث في حديث طاوس المذكور محتمل احتمالاً قوياً لأن تكون الطلقات مفرقة كما جزم به الثنائي وصححه النووي والقرطبي وابن سريج .

فالخاسل أن ترك ابن عباس لجلس الثلاث يتم واحد واحدة يدل على أن معنى الحديث الذي روى ليس كونها بلفظ واحد . . . وأعلم أن ابن عباس لم يثبت عنه أنه أتى بالثلاث يتم واحد أنها واحدة ، وما روى عنه أبو داود من طريق حماد بن زيد عن أبيه عن عكرمة أن ابن عباس قال إذا قال أنت طالق ثلاثاً يتم واحد فهي واحدة فهو معارض بما رواه أبو داود عنه من طريق إسماعيل بن إبراهيم حسن أبوب عن عكرمة أن ذلك من قول عكرمة لا من قول ابن عباس ، وترجيح رواية إسماعيل بن إبراهيم على رواية حماد بموافقة الحفاظ لإسماعيل في أن ابن عباس يحلها ثلاثاً لا واحدة . انتهى

✂ ✂ ✂

حمل الثلاث فيه على أن المراد بها لفظ البتة ، وكان يراد بها واحدة على عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - كما أراد به ركائزهم تابع الناس لما رادوا بها الثلاث فأقرهم عمر زيادها .

المجموع الثاني

(۱) انوار مكيه ۱/ ۱۸۹ - ۱۹۰ .

وهذا جواب الخطابي ورواه ابن حجر قال الخطابي (۱) ويشبه أن يكون معنى الحديث متصرفاً إلى طلاق البتة لأنه لا يرى من النبي - صلى الله تعالى عليه وسلم - في حديث ركائة أنه جعل البتة واحدة ، وكان عمر بن الخطاب - رضي الله عنه - يوماً واحدة ، ثم تابع الناس في ذلك فآزرهم الثلاث وإليه ذهب غير واحد من الصحابة - رضي الله تعالى عنهم - وروى عن علي بن أبي طالب - رضي الله تعالى عنه - أنه جعلها ثلاثاً ، وكذلك روى عن ابن عمر وكان يقول : أبت الطلاق طلاق البتة ، وإليه ذهب سعيد بن المسيب وعروة وعمر بن عبد العزيز والزهري . وبه قال مالك والأوزاعي وابن أبي ليلى وأحمد بن حنبل ، وهذا كصنيعه بشارب الخمر فإن الحد كان في زمانه - رضي الله تعالى عنه وسلم - ولبي بكر أربعين ، ثم أن عمر لما رأى الناس تشابهوا في الخمر واستخفوا بالقبوة فيها قال : لرى أن تبلغ فيها حد القنبر ، لأنه إذا سكر هلوى وإذا هلوى القنبر وكان ذلك هل من الصحابة فلا ينكر أن يكون الأمر في طلاق البتة . هل شاكته . انتهى كلام الخطابي .

وقال ابن حجر (۲) هو لوى وظرفه إدخال البخاري في هذا الباب الأكثر التي فيها البتة ، والأحاديث التي فيها الصريح بالثلاث كأنه يشير إلى علم الفرق بينهما ، وأن البتة إذا أطلقت حلت هل الثلاث إلا أن أراد المطلق واحدة فيقبل فكان بعض رواه هل لفظ (البتة) هل الثلاث لاشتتار النسوية بينهما فرواهما بلفظ الثلاث وإنما المراد لفظ البتة وكانوا في العصر الأول يلقبون من قال أردت بالبتة الواحدة فلما كان عهد عمر أنفى الثلاث في ظاهر الحكم .. انتهى كلام الحافظ بن حجر .



جاء الحديث هل أنه شاذ وقد حله هل ذلك جماعة من أهل العلم فقال ابن عبد الهادي قال ابن رجب في كتابه مشكل الأحاديث الواردة في أن الطلاق الثلاث واحدة ، وساق حديث ابن عباس ثم قال (۳) : فهذا الحديث لأئمة الإسلام فيه طريقان :

أولهما وهو مسلک الإمام أحمد ومن وافقه ويرجع للكلام في إسناده الحديث بشروطه وانفراد طاوس ، وأنه لم يتابع عليه ، وانفراد الروي بالحديث وإن كان لغة هو لغة في الحديث يوجب الترتيب فيه وأن يكون شاذاً ومنكر إذا لم يرد معناه من وجه يصح وهذه طريقة أئمة الحديث المتضمنين ، كالإمام أحمد ويحيى القزويني وابن معين وعلي بن الحنفية وغيرهم ، وهذا الحديث لا يرويه من ابن عباس غير طاوس قال الإمام أحمد في رواية ابن منصور : كل أصحاب ابن عباس يعني روى عنه خلافت ما روى طاوس .

(۱) سمعته من ۱۲۶/۲ .

(۲) مع لوى - ۱۱۹/۹ .

(۳) سمعته من ۷۶ .

وقال الخوارجي : هو حديث شاذ ، قال وقد ثبت بهذا الحديث في قديم الفهر فلم أجد له أصلاً
قال المصنف ومن أجمع الأمة على إبطال العمل به حديث وجب اطراحه وترك العمل به ، وقال ابن مهند
لا يكون إماماً في العلم من عمل بالشاذ .

وقال نخعي : كانوا يكرهون الغريب من الحديث . وقال يزيد بن أبي حبيب : إذا سمعت الحديث فأنشد
كما تنشد الضالة فإن عرف وإلا فدهه ، ومن مالك قال : «شر العلم الغريب» وتبرع تعلم الظاهر الذي قد رواه
الناس وفي هذا الباب شيء كثير لعدم جواز العمل بالغريب وغير المشهور . . قال ابن رجب : وقد صرح عن
ابن عباس - وهو روى الحديث - أنه أفتى بخلاف هذا الحديث وتروم الثلاث المبدوعة ، وقد حلل بهذا
أحمد والثاني كما ذكره في المتن وهذه أيضاً جلة في الحديث باتفرادها فكيف وقد ضم إليها حلة التلوة
والإتكار وإجماع الأمة .

وقال القاضي إسماعيل في كتاب «أحكام القرآن» : طاموس مع لفظه وصلاحه يروى أشياء منكورة منها
هذا الحديث ، وعن أبيرب أنه كان يوجب من كثرة خطأ طاموس .

وقال ابن عبد البر : شد طاموس في هذا الحديث .

قال ابن رجب وكان علماء أهل مكة يذكرون على طاموس ما ينفرد به من شواذ الأثوابيل . انتهى المقصود .

الثاني : أنه منسوخ - وقد سبق ما يفي عن إعادته .

ونقل القرطبي عن ابن عبد البر أنه قال ^(١) : رواية طاموس وهم ولفظ لم يرجع عليها أحد من فقهاء الأمصار
بالجاز والشام والمغرب - قال - وقد قيل : إن أبا الصهباء لا يعرف في مراسل ابن عباس .

وقال الشيخ محمد الأمين الشنقيطي عن ابن العربي المالكي ما يختص بحديث ابن عباس هذا فقال ^(٢) :
لأن قيل فلي صحيح مسلم عن ابن عباس وذكر حديث أبي الصهباء المذكور ؟ قلنا هذا لا يتعلق فيه من خمسة
أوجه :

أنه حديث مختلف في صحته ، فكيف يقدم على إجماع الأمة ولم يعرف لما في هذه المسألة
خلاف إلا عن قوم انحط : عن رتبة التابعين ، وقد سبق القصران الكريمان والاتفاق على
تروم الثلاث ، لأن روى ذلك عن أحد منهم فلا تقبلوا منهم إلا ما يقبلون منكم نقل العمل
عن العدل ، ولا نجد هذه المسألة منسوبة إلى أحد من السلف أبداً .

الأول

الثاني

أن هذا الحديث لم يرد إلا عن ابن عباس ولم يرو عنه إلا عن طريق طاموس فكيف يقبل
ما لم يروه من الصحابة إلا واحد . وما لم يروه عن ذلك الصحابي إلا واحد ، وكيف غني
على جميع الصحابة وسكتوا عنه إلا ابن عباس ، وكيف غني على أصحاب ابن عباس
إلا طاموس ؟ انتهى محل الفرض من كلام ابن العربي . انتهى .

(١) تفسير القرطبي ١٢٩/٢

(٢) أنشود بيان ١١٢

وقال ابن حجر ^(۱) : البواب الثاني دعوى شلوذ ورواية طلوس وهي طريقة البيهقي لأنه ساق الروايات من ابن عباس بلزوم الثلاث ، ثم نقل عن ابن المنذر أنه لا يظن بابن عباس أن يحفظ عن النبي - صلى الله عليه وسلم - شيئاً ويضيق بخلافه ، فيثبت المصير إلى الرجوع والأخذ بقول الأكثر أولى من الأخذ بقول الواحد إذا خالفهم . انتهى .

وقال ابن الركناني وطلوس يقول : إن أبا الصهباء مرآة سألته عن ذلك ولا يصح ذلك عن ابن عباس لرواية الثقات عنه بخلافه ولو صح عنه ما كان قوله حجة على من هو من الصحابة أجل وأعلم منه ، وهم عمر وعثمان وعمل وابن مسعود وابن عمر وغيرهم . انتهى .

وقد أجاب ابن القيم عن ذلك فقال بعد عرضه لهذا المسلك ^(۲) : وهذا أحد من جميع ما تقدم ، ولا نرد أحاديث الصحابة وأحاديث الأئمة الثقات بمثل هذا ، فكيف من حديث تفرد به واحد من الصحابة لم يروه غيره وقبلته الأمة كلهم فلم يروه أحد منهم ، وكيف من حديث تفرد به من هو دين طلوس بكثير ولم يروه أحد من الأئمة ولا نعلم أحداً من أهل العلم قديماً ولا حديثاً قال : إن الحديث إذا لم يروه إلا صحابياً واحداً لم يقبل ، وإنما يحكى عن أهل البدع ومن تبعهم في ذلك أنوال لا يعرف لها قاتل من الفقهاء .

قد تفرد الزهري بنحو ستين سنة ، لم يروها غيره ، وحطت بها الأمة ولم يروها بغيره هذا مع أن حكمة دين عن ابن عباس - رضي الله عنهما - حديث وكافة وهو موافق لحديث طلوس عنه ، فإن قدح في حكمة أهل وتناقض ، فإن الناس استحبوا بمكرمة ، وصحح أئمة الحفاظ حديثه ، ولم يلتفتوا إلى قدح من قدح فيه .

فإن قيل : فهذا هو الحديث الشاذ ، وأهل أحواله أن يتوقف فيه ولا يجوز بصره عن رسول الله - صلى الله عليه وسلم - . قيل : ليس هذا هو الشاذ ، وإنما الشلوذ : أن يخالف الثقات فيما روه فيشد عنهم بروايته ، فأما إذا روى الثقة حديثاً منفرداً به ، لم يرو الثقات بخلافه فإن ذلك لا يسى شاذاً . وإن اصطلاح على تسميته شاذاً بهذا المعنى ، لم يكن هذا الاصطلاح موجباً لرده ، ولا مسوغاً له .

قال الشافعي : « وليس الشاذ أن يفرد الثقة برواية الحديث ، بل الشاذ أن يروي خلاف ما رواه الثقات » قاله في مناظرته لبعض من رد الحديث بغيره الراوي به . . ثم إن هذا القول لا يمكن أحداً من أهل العلم ، ولا من الأئمة ، ولا من أتباعهم طرده ، ولو طرده ليطل كثير من أقوالهم وتساوهم . والعجب أن الرايين لهذا الحديث يمثل هذا الكلام قد بنوا كثيراً من معادهم على أحاديث ضعيفة ، انفرد بها روايتها لا تعرف عن سواهم وذلك أشهر وأكثر من أن يعد .

وبعد ما ذكر الشيخ محمد الأمين الشنقيطي كلاماً يتفق مع ما سبق ذكره عن ابن القيم قال ^(۳) : نعم لفاتل

(۱) صحيح ۳۱۲/۹ .

(۲) إنبات الجليل ۲۹۶/۱ .

(۳) أسرار الجليل ۱۹۲/۱ .

أن يقول : إن غير الآحاد إنما كانت الدوامي متوفرة إلى قتله ولم يفتله إلا واحد ونحوه ، أن ذلك يدل على عدم صحته ، ووجهه أن توفر الدوامي يلزم من النقل نواتراً والاشتهار ، فإن لم يشتهر ذلك على أنه لم يقع ، لأن انتفاء الالتزام يقتضي انتفاء المقروم ، وهذه لأحد في الأصول أشار إليها في مراتب السوء بقوله عاطفاً على ما يحكم فيه بعدم صحة الخبر ، وغير الآحاد في النفي .

حيث دواصي نقله نواتراً نرى له لسو كاله تقسروا

وجزم بها غير واحد من الأصوليين ، وقال صاحب جميع الجوامع عاطفاً على ما يجزم فيه بعدم صحة الخبر والمنقول آحاداً فيما تتوفر الدوامي إلى قتله خلافاً للرافضة . اهـ من بلفظه .

ومراده أن ما يحرم بعدم صحته الخبر المنقول آحاداً مع توفر الدوامي إلى قتله ، وقال ابن الحاجب في مختصره الأصولي مسألة : إذا افترد واحد فيما يتوار الدوامي إلى قتله ولقد شاركه خلق كثير ، كما لو افترد واحد يقتل خطيب على المنبر في مدينة فهو كاذب قطعاً خلافاً للشبهة اهـ . محل الغرض من بلفظه . وفي المسألة مناقشات وأجوبة عنها سرودة في الأصول .

قال مفيدة - حقا الله عنه - : ولا شك أنه على القول بأن معنى حديث طاوس المذكور أن الثلاث يفتل واحد كانت تجعل واحدة على عهد النبي - صلى الله تعالى عليه وسلم - وأبي بكر وصدر من خلافة عمر ثم إن عمر غير ما كان عليه رسول الله - صلى الله تعالى عليه وسلم - والمسلمون في زمن أبي بكر وعامة الصحابة أو جلهم يملكون ذلك ، فالدوامي إلى قتل ما كان عليه رسول الله - صلى الله تعالى عليه وسلم - والمسلمون من بعده متوفرة نواتراً لا يمكن إنكاره لأن^(۱) يرد بذلك التغير الذي أحدثه عمر فسكوت جميع الصحابة عنه ، وكون ذلك لم يفتل من حرف من غير ابن عباس ، يدل دلالة واضحة على أحد أمرين :

أن حديث طاوس الذي رواه عن ابن عباس ليس معناه أنها بلفظ واحد بل بثلاثة ألفاظ **أحدهما** في وقت واحد كما قلنا ، وكما جزم به الثعالبي وصححه النووي والقرطبي وابن سريج . وعليه فلا إشكال ، لأن تغيير عمر للحكم بيني على تغيير قصدهم ، والثاني - صلى الله تعالى عليه وسلم - قال : **«إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى»** ، فمن قال : أنت طالق ، أنت طالق ، أنت طالق . ونوى التأكيد لم واحدة ، وإن نوى الاستئناف بكل واحدة ثلاث ، واختلاف بمحمل اللفظ الواحد لاختلاف نيات اللانظرين به لا إشكال فيه لقوله - صلى الله تعالى عليه وسلم - **«وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى»** .

(۱) فيه . لأن . كما بالأصل المطبع

والثانی

ان يكون الحديث غير محكوم بصحة لفظه آحاداً مع تولد النواهي إل نقله . والأول
 قول واحد من قتالي ، وقال القرطبي في القيم في الكلام على حديث طاوس المذكور :
 وظهر سببه يقتضي قتل من جسيمهم أن معظمهم كانوا يرون ذلك ، ولما في مثل هذا أن يفسر المحكم
 ويشر فكيف يفرد به واحد ؟ قال : لهذا الوجه يقتضي التوقف عن العمل بظاهره إن لم يقتض
 القطع بطلانه . هـ من بواسطة قتل ابن حجر في فتح الباري عنه وهو قوي جداً بحسب المقرر في الأصول
 كآري . انتهى .



أن الحديث مضطرب ، نقل هذا الجواب ابن حجر عن القرطبي ^(١) وذكر ابن القيم
 هذا الجواب وثالث فقال : وسلك آخرون في رد الحديث مسلماً آخر فقالوا
 هو حديث مضطرب لا يصح ، ولذلك أخرج من البخاري ، وترجم في صحيحه على خلافه فقال : « باب
 بمن جاز الطلاق الثلاث في كلمة قوله تعالى : (هَلْ أَتَاكَ مَتْرُكُنَّ) : ثم ذكر حديث اللعان وفيه قطعه ثلاثاً
 قبل أن يأمره رسول الله - صلى الله تعالى عليه وسلم - ولم يغير عليه النبي - صلى الله تعالى عليه وسلم - وهو
 لا يقر على باطل . »

لأولاً : ووجه اضطرابه : أنه تارة يروي عن طاوس عن ابن عباس ، وتارة عن طاوس عن أبي الصهباء
 عن ابن عباس ، وتارة عن أبي الجوزاء عن ابن عباس لهذا اضطرابه من جهة السند .

وأما المتن فإن أبا الصهباء تارة يقول : « ألم تعلم أن الرجل كان إذا طلق امرأته ثلاثاً قيل أن يستحل بها
 جملها واحدة » ، وتارة يقول : « ألم يكن الطلاق الثلاث على عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - وأبي
 بكر وصدر من خلافة عمر واحدة » . لهذا يخالف اللفظ الآخر وهذا المسلك من أضعف المسالك ورد الحديث
 به ضرب من الضعف ولا يعرف أحد من الحفاظ قدح في هذا الحديث ولا ضعفه ، والإمام أحمد لما قيل له :
 بأي شيء نرده ؟ قال : برواية الناس عن ابن عباس خلافاً .

ولم يرد به بتضعيف ولا قدح في صحته ، وكيف يتجهما للقدح في صحته ، ورواه كلهم أئمة حفاظ . حدث
 به عبد الرزاق وغيره عن ابن جريج بصيغة الأخبار ، وحدث به كنفك ابن جريج عن ابن طاوس ، وحدث
 به ابن طاوس عن أبيه ، وهذا يستاد لا مطمئن له لطاعن ، وطاوس من أنبه أصحاب ابن عباس ، ومنهجه :
 أن الثلاث واحدة ، وقد روى حماد بن زيد عن أبيه عن غير واحد عن طاوس ، ولم يفرد به عبد الرزاق ولا ابن

(١) فتح الباري ١/٣٦١ .

(٢) لغة الحديث ١/٢٩٢-٢٩٣ .

جریج، ولا عبد الله بن طاوس للحديث من: «صح الأحاديث»، وترك رواية البخاري له لا يرويه وله حكم أماله من الأحاديث الصحيحة التي تركها البخاري فلا يقول كتابه فإنه ساء : إجماع المختصر الصحيح، مثل هذا العلم لا يقبله من له حظ من العلم .

وأما رواية من رواه عن أبي الجوزاء، فإن كانت محفوظة فهي مما يزيد الحديث قوة وإن لم تكن محفوظة - وهو الظاهر - فهي وهم في الكنية انتقل إليها عبد الله بن الزامل عن ابن أبي مليكة عن أبي الصهباء، إلى أبي الجوزاء، فإنه كان سيء الحفظ، والحفاظ قالوا: أبو الصهباء، وهذا لا يوهن الحديث، وعلمه الطريق عند الحاكم في المستدرک وأما رواية من رواه مقيماً، قبل الدخول، فإنه تقدم أنه لا تنافس رواية الآخرين على أنها عند أبي داود عن أبيوب عن غير واحد ورواية الإطلاق عن معمر عن ابن جریج عن ابن طاوس عن أبيه، فإن تنازعا فهذه الرواية أولى، وإن لم يتنازعا فالأمر واضح .

وحديث داود بن الحصين عن عكرمة عن ابن عباس عن النبي - صلى الله تعالى عليه وسلم - صريح في كون الثلاث واحدة في حق المدخول بها وخاصة ما يقتدر في حديث أبي الصهباء أن قوله : « قبل الدخول » زيادة من ثقة فيكون الأصل بها أولى، ويحتج ليدل أحد حديثي ابن عباس على أن هذا الحكم ثابت في حق البكر، وحديث الآخر على أنه ثابت في حكم التيب أيضاً، فأحد الحديثين أقوى الآخر ويشهد بصحته، وبأنه قولين .



أن حديث ابن عباس معارض بالإجماع والإجماع أقوى من غير الواحد كما ذكر ذلك الشافعي، وغيره وقد سبق استئصال الجسور بالإجماع مع ذكر أدلتهم لمذهبهم وبيان من قال به ومناقشة ابن القيم له، فاكفينا بذلك عن الإعادة هنا .



ما رواه الإمام أحمد في المسند قال : حدثنا سعد بن إبراهيم حدثنا أبي عن محمد بن إسحاق قال حدثني داود بن الحصين عن عكرمة - مولى ابن عباس - عن ابن عباس قال : « طلق ركعتين » ابن عبد يزيد - عمر بن الخطاب - امرأته ثلاثاً في مجلس واحد، فخرن عليها خزاناً شديداً، قال : سأله رسول الله - صلى الله تعالى عليه وسلم - « كتبت طلاقها » ؟ قال : طلقها ثلاثاً قال فقال : « في متجكيس وأخيد ؟ » قال : نعم، فقال : « فإنتما بذلك واحدة » فارجعها إن شئت » قال : فارجعها فكان ابن عباس يروي الطلاق عند كل طهر .



قال ابن القيم (١) وقد صحح الإمام أحمد هذا الإسناد وحسنه، فقال في حديث عمرو بن شعيب عن

(١) أحكام القسرين ١٠/٢ .

الدلیل الرابع

ما جاء في بعض روایات حديث ابن عمر من أنه طلق امرأته في الحيف ثلاثاً فاحسب واحدة وقد سبقت سابقة حديث ابن عمر بروایاته وأن الصحيح أنه إنما طلقها واحدة وذلك عند الكلام على القليل السادس لاكتفى بما ذكر هناك عن إعادته هنا .^(١)

وأما الاجماع فمن ذكره شيخ الاسلام ابن تيمية وابن القيم وغيرهما من العلماء، فقد يثبت أن الأمر لم يزل على اعتبار الثلاث بلفظ واحد واحدة في عهد أبي بكر وثلاث سنين من خلافة عمر ويمكن أن يجاب عنه بما ورد من الآثار عن بعض الصحابة في أن الثلاث بلفظ واحد تكون ثلاثاً وقد سبقت .

وأما القياس فقد قال ابن القيم^(٢) : «وأما القياس فإن الله سبحانه وتعالى قال : (وَالَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شَهَادَةٌ إِلَّا أَنفُسُهُمْ فَذَكَرْهُمْ أَيْدِيَهُمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِفُلَانٍ) . ثم قال : (وَيَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَن تَفْشُرَ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِفُلَانٍ) فلو قال : أشهد بالله أربع شهادات أنني صادق، وقالت أشهد بالله أربع شهادات أنه كاذب كانت شهادة واحدة ولم تكن أربعاً ، فكيف يكون قوله أنت طالق ثلاثاً ثلاث شهادات وأني قياسي أصح من هذا ؟ وهكذا كل ما يعتبر فيه العدد من الإقرار ونحوه ولهذا لو قال امرأ بالزنا : إني أقر بالزنا أربع مرات كان ذلك مرة واحدة ، وقد قال الصحابة لما حر : إن أقررت أربعاً رجلك رسول الله - صلى الله عليه وسلم - - فلو قال : أقر به أربع مرات كان مرة واحدة وهكذا لطلاق سواء .

وقد أجاب الشيخ محمد الأمين الشنقيطي عن هذا القياس فقال^(٣) : «وقياس أنت طالق ثلاثاً على إيمان اللعان في أنه لو حلفها بلفظ واحد لم تجز ، قياس مع وجود الفارق ، لأن من اقتصر على واحدة من الشهادات أربع المذكورة في آية اللعان أجمع العلماء على أن ذلك كما لو لم يأت بشيء منها أصلاً ، بخلاف الطلقات الثلاث فمن اقتصر على واحدة منها احتريت إجماعاً وحصلت بها البيوتة بانتفاء العدة إجماعاً .

وأما الآثار مما حا - عن الصحابة في ذلك، فقد روى طاوس وعكرمة عن ابن عباس الإفتاء بذلك ورواية خونس عن أبي جعفر النعمان في التامخ والنسخ ورواية عكرمة عن أبي داود عن رواية حماد بن زيد عن أبيوب من عكرمة عن ابن عباس ، وسفي بن وضاح وعنه ابن ميثب الإفتاء بكون الطلاق الثلاث في كلمة واحدة واحدة عن علي بن مسعود وإبراهيم بن محمد بن حنفية . وجاء عن عمر بن الخطاب - رضي الله عنه - ما رواه الحافظ أبو بكر الاسماعيلي في مسند عمر قال : أخبرنا أبو يعلى حدثنا صالح بن مالك ، حدثنا خالد بن يزيد بن أبي مالك عن أبيه قال قال عمر - رضي الله تعالى عنه - : ما نعت على شيء نفاستي على ثلاث أن لا أكون حرمت الطلاق ، وعلى أن لا أكون أنكحت الموالى ، وعلى أن لا أكون فلتت التراجع ، وكذلك ما نقل من الآثار عن أهل البيت .

(١) إجماع الفقهاء ١٠٨٩/١

(٢) الآية عكرمة بن سورة قصور : ٩ .

(٣) الآية عكرمة بن سورة قصور : ٩ .

(٤) أسرار قهات ١٩٥/١ - ١٩٦

■ ویضاف إلی هذه الآثار ما سبق ذكره من الآثار مما لم يذكر هنا وذلك في الكلام على رد استئصال المجهور بالإجماع .

وأجيب عن تلك الآثار بما يأتي :

أما ما روى طائفة عن ابن عباس أن من قال لامرأته : أنت طالق ثلاثاً إنما تلزمه طلاقاً واحدة فقد اعيده أبو جعفر الطحاesy من منكره طائفة التي غلبت فيها طائفة (۱) قال : وطائفة وإن كان رجلاً صالحاً فعنده من ابن عباس منكر كبير يخالف عليها ولا يقبلها أهل العلم ، منها أنه روى عن ابن عباس أنه قال في رجل قال لامرأته أنت طالق ثلاثاً إنما تلزمه واحدة ولا يعرف هذا عن ابن عباس إلا من روايته ، والصحيح عنه وعن علي ابن أبي طالب رضي الله عنهما أنها ثلاث كالأول فاعتمال (لأن طلقها فلا تحيل له من ينفذ) (۲) أي الثالثة .

وأما ما روى حماد بن زيد عن أنس عن عكرمة عن ابن عباس أنه قال - ولما قال أنت طالق ثلاثاً - واحد لغير واحدة - فقد تنبه أبو داود في سننه بقوله : ورواه إسماعيل بن إبراهيم عن أنس عن عكرمة هذا قوله ولم يذكر ابن عباس وجعله قول عكرمة ، وعلى فرض ثبوته فقد رجح ابن عباس عن ذلك كما شرح أبو داود قال (۳) وصار قول ابن عباس فيما حدثنا أحمد بن صالح ومحمد بن يحيى ومما حديث أحمد قال : يا عبد الرزاق عن معمر بن مهران عن الزهري عن أبي سلمة بن عبد الرحمن بن جوف ومحمد بن عبد الرحمن بن نوبخت عن محمد بن زياد أن ابن عباس وأبا هريرة وعبد الله بن عمرو بن العاص سئلوا عن البكر يطلقها زوجها ثلاثاً فكلمهم قالوا : لا تحيل له حتى تنكح زوجاً غيره - قال أبو داود وروى مالك عن يحيى بن سعيد عن بكير بن الأشج عن معاوية بن أبي عمار أنه شهد طلاقاً حين جاء محمد بن زياد بن بكير إلى ابن الزبير وعاصم بن عمر سألوا عن ذلك فقالوا : إذ ذهب إلى ابن عباس وأبي هريرة فإني تركتهما عند عائشة - رضي الله عنها - ثم سأل هذا الخبر . قال أبو داود وقول ابن عباس هو أن الطلاق الثلاث بينها من زوجها مفسوخاً بها أو غير مفسوخ بها لا تحيل له حتى تنكح زوجاً غيره . هذا مثل خبر الصرف قال فيه ثم إنه رجح عنه يعني ابن عباس . اهـ . (۴)

■ وقد سأل في الباب الذي أورد فيه ذلك وهو باب نسخ المراجعة بعد التطلقات الثلاث آثاراً عن سائر أصحاب ابن عباس بخلاف ما ذكر من طائفة وعكرمة حيث قال : حدثنا حميد بن مسعدة ، قال إسماعيل أنا أنس ، عن عبد الله بن بكير عن مجاهد قال : كنت عند ابن عباس فجاء رجل فقال : إنه طلق امرأته ثلاثاً قال فكنت حتى ظننت أنه رادها إليه ثم قال : يطلق أحدكم ليركب الحميمة ثم يقول : يا ابن عباس

(۱) الفتح والنسخ ۷۱ .

(۲) الآفة فكر بن سيرة ج ۱ : ۲۲۰ .

(۳) سنن أبي داود بشرح من ألفه ۲۲۶/۲ - ۲۲۷ .

یا ابن عباس وإنه قال: (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا) ^(١) وإنك لم تتق الله فلا أبعد لك سفرًا حبست بك وبانت منك امرأتك وإن الله تعالى قال: (يَا أَيُّهَا نَبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمْ نِسَاءً فَطَلَقْنَهُنَّ مِنْ لَدُنْكَ قَبْلُ عِدَّتِهِنَّ) ^(٢) قال أبو داود: روى هذا الحديث حميد الأخرج وغيره عن جماعة عن ابن عباس ورواه حميد عن عمرو بن مرة، عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس، وأيوب وابن جريج جميعاً عن حكيم بن خالد عن حميد ابن جبير عن ابن عباس وابن جريج، عن عبد الحميد بن رافع عن حنيفة عن ابن عباس، ورواه الأعمش عن ثالك بن الحارث، عن ابن عباس وابن جريج عن عمرو بن دينار عن ابن عباس كلهم قالوا في الطلاق الثلاث: إنه أجزأها، قال: وبانت منك، نحو حديث إسحاق عن أيوب عن عبد الله بن كثير . اهـ .

واللجبجي بخصوص ما نقل عن ابن عباس من فتواه بأن الثلاث بغير واحد واحدة ^(٣) ما نصه: قد رجع ابن عباس إلى قول الجماعة وانطد به الأجماع . اهـ .

ولما ما نقله أبو جعفر أحمد بن محمد بن حنبل الطليطي عن ابن وضاح، من أن علي بن أبي طالب وزييد ابن العوام وعبد الرحمن بن عوف وعبد الله بن مسعود - رضي الله تعالى عنهم - قد أفتوا بأن من طلق ثلاثاً في كلمة واحدة لا يلزمه سوى طلاق واحدة، ليرتفع الاستدلال به على ثبوت السنة إليهم بذلك ولم يثبت .

■ وقد نظيه أبو بكر بن العربي في كتابه التلخيص والشرح ونقله عنه ابن القيم قال ^(٤): قال تعالى: (الطَّلَاقُ مَوْثِقٌ) ^(٥) «زل قوم في آخر الزمان فقالوا: إن الطلاق الثلاث في كلمة واحدة لا يلزم ويصلو واحدة ولو سهوا إلى السلف الأول لم يحكوه عن علي وزييد وعبد الرحمن بن عوف وابن مسعود وابن عباس، وحزبه إلى المجاج ابن أرملة الضعيف المنزلة المفسوز المريبة ورووا في ذلك حديثاً ليس له أصل، وطوى قوم من أهل المسائل لتجبروا الزعماء المنتدعة فيه وقالوا: إن قوله أنت طالق ثلاثاً كلف لأنه لم يطلق ثلاثاً كما لو قال: طلقت ثلاثاً ولم يطلق إلا واحدة وكما لو قال: أحلف ثلاثاً كانت بمبدأ واحدة - ورأى أبو بكر بن العربي إلى أن قال: وما نسبوا إلى الصحابة كلف بحث لا أصل له في كتاب ولا رواية له عن أحد وقد أدخل مالك في موطنه عن علي أن الحرام ثلاث لازمة في كلمة فهذا في معناها فكيف إذا صرح بها! وأما حديث المجاج بن أرملة فغير مقبول في الملة ولا عند أحد من الأمة .

■ قال ابن العربي لم يعرف في هذه المسألة خلاف إلا عن قوم اتخطوا عن رتبة التابعين وقد سبق المصراع الكريمان بالاتفاق على لزوم الثلاث، فإن رووا ذلك عن أحد منهم فلا قبلوا منهم إلا ما يقبلون منكم، نقل العدل من العدل ولا يجهد هذه المسألة منسوبة إلى أحد من السلف أبداً . اهـ .

(١) الآية الكريمة من سورة الطلاق ٢ : ١

(٢) الآية الكريمة من سورة الطلاق ١ : ١

(٣) النسخ ١/١

(٤) مختصر سنن أبي داود وسنة الترمذي والمصالح ٢ ص ١٢٨

(٥) الآية الكريمة من سورة الطلاق ٢ : ١

ابن القيم ذلك في «إحاطة الألفان» ص ۱۷۹ بقوله : «له إحدى الروايتين عنهم وإلا فقد صح بلا شك عن ابن عمر وعنه وابن عباس الإجماع الثلاث إن لولمها جملة وصح عن ابن عباس أنه جعلها واحدة ولم تقف على قتل صحیح عن غيرهم من الصحابة بذلك ، فذلك لم تعد ما حكى عنهم في الوجوه المبينة للتراع وإنما تعد ما وقفنا عليه في مواضع ونزوه إليها ، وبالله التوفيق » اهـ . كلام ابن القيم .

والله اعلم بالصواب في السنن الكبرى في حزو ذلك إلى أمير المؤمنين علي بن أبي طالب - رضي الله تعالى عنه -^(۱) أخبرنا أبو سعيد أحمد بن محمد القاضي ، أنا أبو أحمد عبيد بن عبد الحافظ ، ثنا محمد بن عبد الوهاب ابن هشام نا علي بن سلمة البجلي ، نا أبو أسامة عن الأصم قال : كان بالكوفة شيخ يقول سمعت علي بن أبي طالب - رضي الله تعالى عنه - يقول : إذا طلق الرجل امرأته ثلاثاً في مجلس واحد فإنه يرد إلى واحدة والناس هنا واحداً إذ ذلك بأمره ويسمون من قال فأتته ففترعت عليه الباب فخرج إلى شيخ قلت له : كيف سمعت علي بن أبي طالب - رضي الله تعالى عنه - يقول . - بين طلق امرأته ثلاثاً في مجلس واحد ؟ قال سمعت علي بن أبي طالب يقول : إذا طلق الرجل امرأته ثلاثاً في مجلس واحد فإنه يرد إلى واحدة ، قال قلت له : أين سمعت هذا من علي - رضي الله تعالى عنه - ؟ قال : أخرج إليك كتاباً فأمرج لإلا فيه : بم اضلح من ترجم ، هذا ما سمعت علي بن أبي طالب - رضي الله تعالى عنه - يقول : إذا طلق الرجل امرأته ثلاثاً في مجلس واحد فقد بطلت منه ولا يعمل له حتى تكبح زوجاً غيره . قال : قلت ويحك هذا غير الذي قلت ، قال : الصحيح هو هذا ولكن هؤلاء أرادوني علي ذلك » اهـ .



وما روي أبو يعلى عن عمر بن الخطاب - رضي الله تعالى عنه - من قوله : « ما نكحتُ علي شيء نكحتني على ثلاث : أن لا أكون حرمت الطلاق » الخ فلا يصلح الاحتجاج به على أن عمر قد نكح آخر حياته على إفساء الثلاث لأمرين :

أحدهما أن يزيد بن أبي مالك لم يدرك عمر بن الخطاب - رضي الله تعالى عنه - وقد قال الحافظ الذهبي في (ميزان الاعتدال) في يزيد بن أبي مالك : صاحب تدليس وإرسال عن لم يدرك . وذكره الحافظ بن حجر في «تريف أهل التدليس بالوصوفين بالتدليس» وقال - وصفه أبو مسهر بالتدليس .

ثاني أن خالد بن يزيد بن أبي مالك وحماد ابن عيينة قال أحمد : ليس بشيء ، وقال قتاد : غير ثقة وقال الحافظ في «ضعيف» وقال ابن عدي عن ابن أبي عمرة عن أحمد بن أبي يحيى : سمعت أحمد بن حنبل يقول : خالد بن يزيد بن أبي مالك ليس بشيء . وقال ابن أبي الخوارى سمعت ابن عيينة يقول بالمرأى : كتابه ينفى أن يفلن : كتاب الدييات لخالد بن يزيد بن أبي مالك ، لم يرض أن يكلب علي أبيه

(۱) سنن الكبرى ج ۷ ص ۲۲۹ - ۲۳۰ .

حتى كذب على الصحابة ، قال أحمد بن أبي الخوارى: سمعت هذا الكتاب من خالد ثم أعطته الطار لأعلى الناس فيه حوائج . وفيه تليق التعليل ، للمحافظة على حجر ، قال ابن حبان: كان صدوقاً في الرواية ولكنه كان يخطئ كثيراً وفي حديثه منكر لا ينبغي الاحتجاج به إذا انفرد عن أبيه ، وقال أبو داود: ضعيف وقال مرة : متروك الحديث ، وذكره ابن الجارود والسيح والطيلى في الضعفاء . اهـ .

■ وأجب عما نقل عن أهل البيت النبوي في اعتبار الطلاق الثلاث في كلمة واحدة ، واحدة بما رواه البيهقي (١) قال : أخبرنا أبو عبد الله الحافظ ، نا أبو عمر عثمان بن أحمد بن الحسن بنشاد ، نا حنبل بن اسحاق بن حنبل ، نا محمد بن عمران بن محمد بن عبد الرحمن بن أبي ليلى ، نا مسلمة بن جعفر الأحسي ، قال: قلت ليعلى بن محمد : إن قوماً يزعمون أن من طلق ثلاثاً بجهالة رد إلى السنة يحلونها واحدة يروونها عنكم ؟ قال معاذ الله ما هذا من قولنا ، من طلق ثلاثاً فهو كما قال ، وأخبرنا أبو عبد الله ، نا أبو محمد الحسن بن سليمان الكوفي بنشاد ، نا محمد بن عبد الله الحضرمي ، نا اسماعيل بن بهرام ، نا الأشجعي عن بهام الصيرفي قال : سمعت جعفر بن محمد يقول : من طلق امرأته ثلاثاً بجهالة أو علم فقد باقت منه . اهـ . ونقل السياني عن صاحب الأمالي أنه قال (٢) : حدثنا أبو كريب عن حفص بن غياث قال: سمعت جعفر بن محمد يقول : من طلق ثلاثاً فهي ثلاث وهو قولنا أهل البيت ، ثم ذكر رواية البيهقي عن شيخه الحاكم المتقدمة . وقال الساجي من الرض النضر في وقوع الطلاق باناً بولسالة ثلاثاً بلفظ واحد قال (٣) : وهو ملحق بجمهور أهل البيت كما حكاه محمد بن منصور عنهم في الأمالي بأسانيد . وورد في الجامع الكافي عن الحسن بن يحيى قال رويته عن النبي - صلى الله تعالى عليه وسلم - وعن علي - عليه السلام - وعلي بن الحسين ، وزيد بن علي ، ومحمد بن علي الباقر ، ومحمد بن عمر بن علي ، وسفر ابن محمد ومحمد بن الحسن ، ومحمد بن عبد الله بنسار آل رسول الله - صلى الله تعالى عليه وسلم - ثم قال الحسن أجمع (٤) الرسول على أن الذي يطلق ثلاثاً في كلمة واحدة أنها قد حرمت عليه وسواء كان قد دخل بها فزوج أو لم يدخل ورواه في (البحر) عن ابن عباس وابن عمر وعائشة وأبي هريرة وعن علي - عليه السلام - ولناصر والمزيد بنسار ونسريه ، والإمام يحيى وهريثين ومالك وبشر الأممية ، قال ابن القيم : وهو قول الأئمة الأربعة وجمهور التابعين وكثير من الصحابة اهـ . وقبح إليه بن حزم في المحل وأطال الاحتجاج عليه . اهـ المراد من فروض النضر .



الذهب الثالث

ينفع في المنحول بها ثلاثاً وينفي المنحول بها واحدة ، وذكر ابن القيم أنه أخذ

(١) حسن الفكرى ١٧/٢٤٤ .

(٢) مرمر فخر ١/٢٨٧ .

(٣) مرمر فخر ١/٣٧٧ .

بالحدث الواردة في الفقرة : إسحاق بن راهويه وخلق من السلف جعلوا الثلاث واحدة في غير المدخول بها .
 وهذا المذهب مبنى على ما رواه أبو داود في سنة أن رجلاً يقال له أبو الصهباء وكان كثير السؤال لابن عباس قال : أما علمت أن الرجل كان إذا طلق امرأته ثلاثاً قبل أن يدخل بها جعلها واحدة . هل عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - ولي بكر وصدر من إمارة عمر - رضي الله تعالى عنهما - فقال ابن عباس : بل كان الرجل إذا طلق امرأته ثلاثاً قبل أن يدخل بها جعلها واحدة . هل عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - وأبي بكر وصدر من إمارة عمر - رضي الله تعالى عنهما - فلما رأى الناس قد تناهوا فيها قال : أجروهن عليهم .
 قال ابن القيم : رأى هؤلاء أن إزام عمر بالثلاث هو في حق المدخول بها ، وحديث أبي الصهباء في غير المدخول بها قالوا ففي هذا التفرقة موافقة المنقول من الجانبين وموافقة القياس . انتهى .
 وقد سبقت مناقشة هذا الدليل في الجواب الثالث من الأجوبة على حديث ابن عباس وهو الدليل الأول للمذهب الثاني . .



للمذهب الرابع عدم وقوع الطلاق مطلقاً لأن إيقاع الطلاق على ذلك الوجه بدعة محرمة فهو مردود لحديث : « مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُكَ فَهُوَ رَدٌّ » : وقد حكى هذا القول للإمام أحمد فأثبته وقال : هو قول الرافضة ، كما نرى عليه ابن القيم في زاد المعاد وذكر بأن القول بعدم وقوع جملته مذهب الإمامية ، قال : وحكي عن جماعة من أهل البيت وذكر شيخ الإسلام ابن تيمية في رسالة الفرق بين الطلاق الحلال والحرام أن القول بعدم وقوع محدث مبتدع ، قاله بعض المعتزلة والشيعية ولا يعرف من أحد من السلف . اهـ .

وقال ابن رجب في كتابه جامع العلوم والحكم في شرح حديث : « مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُكَ فَهُوَ رَدٌّ » . قال الإمام أحمد في رواية أبي الخثر وسئل عن قال لا يقع الطلاق المحرم لأنه يخالف ما أمر به فقال : هذا قول سواديه ثم ذكر قصة ابن عمر وأنه احتسب بطلاقه في الحيف ، وقال أبو عبيد : فوقع هو الذي عليه العلماء مجمعون في جميع الأمصار حجازهم وبهاهم ، وبمنهم وشامهم ، وعراقهم ، وبصرمهم ، وحكى ابن المنذر ذلك من كل من يحفظ قوله من أهل العلم إلا ناساً من أهل البدع لا يستد بهم . اهـ .

ولمّا على كلام محمد لابن تيمية في المسألةين :

قال (١) : « الأصل الثاني ، أن الطلاق المحرم الذي يسمى « طلاق البدة » إذا أوقعه الإنسان هل يقع . لا ؟ له نزاع بين السلف والخلف . والأكثر يقولون بوقوعه مع القول بتحريمه . وقال آخرون : لا يقع مثل طائوس ، وعكرمة ، وشلاس ، وعمر ، ومحمد بن إسحاق ، وحجاج بن لوطاة ، وأهل الظاهر كلود وأصحابه . وطائفة من أصحاب أبي حنيفة ومالك وأحمد ، ويروى عن أبي جعفر الباقر ، وجعفر بن

(١) مجمع الفتاوى ج ٢/٢٢٢ - ٢٢٣ - ٢٢٤ .

محمد الصادق ، وخبرهما من أهل البيت ، وهو قول أهل الظاهر : داود وأصحابه . لكن منهم من لا يقول بتحريم الثلاث . ومن أصحاب أبي حنيفة ومالك وأحمد من عرف أنه لا يلحق مجزئ الثلاث إذا أوقعها جميعاً ، بل يقع منها واحدة .

ولم يعرف قوله في طلاق الخالص . ولكن ونوع الطلاق جميعاً قول طوائف من أهل الكلام والشيعة . ومن حولا من يقول : إذا أوقع الثلاث جسة لم يقع به شيء أصلاً ، لكن هذا قول مبتدع لا يعرف لقائله سلف من الصحابة والتابعين لم يلحظوا ، وطوائف من أهل الكلام والشيعة ، لكن ابن حزم من الظاهرية لا يقول بتحريم جميع الثلاث ، لقلا يوقعها ، وجمهورهم على تحريمها وأنه لا يقع إلا واحدة .

ومتهم من عرف قوله في الثلاث ولم يعرف قوله في الطلاق في الحبس ، كمن ينقل عنه من أصحاب أبي حنيفة ومالك . وابن عمر روى عنه من وجوه أن لا يقع ، وروى عنه من وجوه أخرى لشهر وأثبت أنه يقع . وروى ذلك من زيد . .

وأما جميع الثلاث ، فأقول الصحابة فيها كثيرة مشهورة : روى القزويني فيها عن عمر بن الخطاب ، وعلي ، وابن مسعود ، وابن عباس ، وابن عمر ، وأبي هريرة وعمران بن الحصين وغيرهم . وروى عدم القزويني فيها عن أبي بكر ، وعن عمر صفوان عن علالته ، وعلي بن أبي طالب وابن مسعود ، وابن جابر أيضاً ، وعن الزبير ، وعبد الرحمن بن عوف . - رضي الله تعالى عنهم أجمعين - .

قال أبو جعفر أحمد بن محمد بن ميثاق في كتابه الذي ساء : «الفتح في أسرار الرقائق وبيان ما في ذلك من الفقائق» : وطلاق البهنة أن يطلقها ثلاثاً في كلمة واحدة ، لأن فعل لزمه الطلاق . . ثم اختلف أهل العلم بعد إجماعهم على أنه يطلق كم يلزمه من الطلاق ؟ فقال علي بن أبي طالب ، وابن مسعود - رضي الله تعالى عنهما - : يلزمه طلاق واحدة ، وكذا قال ابن عباس - رضي الله تعالى عنهما - وذلك لأن قوله : « ثلاثاً » لا معنى له ، لأنه لم يطلق ثلاث مرات : لأنه إذا كان مخبراً عما مضى فيقول : طلقت ثلاث مرات ، بخبر عن ثلاث طلاقات أتت منه في ثلاثة أفعال كانت منه ، فذلك يصح . ولو طلقها مرة واحدة فقال : طلقتها ثلاث مرات لكان كاذباً .

وكذلك لو حلف بالله تعالى ثلاثاً يردد الحلف كانت ثلاثة أيمان ، وأما لو حلف بالله تعالى فقال : أحلف بالله تعالى ثلاثاً لم يكن حلف إلا بيمين واحدة ، والطلاق مثله . قال : ومثل ذلك قال الزبير بن العوام ، وعبد الرحمن بن عوف ورويت ذلك كله عن ابن عباس رضي الله عنهما . الإمام محمد بن وضاح الذي يأخذ من طبقة أحمد بن حنبل وابن أبي شيبة وأبي بصير بن ميمون ، وصحاح بن سفيان ، وطبقته قال : وبه قال من شيوخ فرطية ابن زنجاع شيخ مكي ، ومحمد بن عبد السلام الحنفية فقه حصره ، وابن أبي عمير ، وأصبح بن الجباب ، وجماعة سواهم من فقهاء فرطية ، وذكر هذا عن يمينه بشر لقبها من فقهاء طليطلة المتبعين على مذهب مالك ابن أنس .

قلت : وقد ذكره القسطنطيني رواية عن مالك ، وهو قول محمد بن مقاتل الرزقي من أئمة الحنفية حكاه عن الثوري وغيره ، وقد ذكر هذا رواية عن مالك ، وكان يفتي بذلك أحياناً الشيخ أبو البركات ابن تيمية ، وهو وغيره يمتنعون بالحديث الذي رواه مسلم في صحيحه وأبو داود وغيرهما عن طلوس . عن ابن عباس أنه قال : كان الطلاق على عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - وأبي بكر وستين من خلافة عمر - رضي الله تعالى عنهما - طلاقاً ثلاث واحدة ، فقال عمر بن الخطاب : إن الناس قد استعملوا أمراً كان لهم فيه إثم ، فلو لم يهتدوا عليهم ، فأمضاه عليهم . وفي رواية : أن أبا الصهباء قال لابن عباس مات من مائة لم يكن طلاقاً الثلاث على عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - وأبي بكر واحدة ؟ قال : قد كان ذلك ، فلما كان في عهد عمر نتاج الناس في الطلاق فأمضاه عليهم وأجازوه .

قلت : وهذا الحديث تأويله بأبواب ضيقة ، وكذلك كل حديث فيه : أن - النبي صلى الله تعالى عليه وسلم - أتم الثلاث بمن أتمها جملة ، أو أن أحداً في زمنه أتمها جملة فأقره بذلك : مثل حديث يروى عن علي ، وأكثر عن عاتكة بن الصلت ، وأكثر عن الحسن بن ابن عمر ، وغير ذلك ، فكلها أحاديث ضعيفة باطل أهل العلم بالحديث ، بل هي موضوعة ، ويعرف أهل العلم بقصد الحديث أنها موضوعة ، كما هو مبسوط في موضعه .

قلت : وأتوى ما رده به أنهم قالوا : ثبت عن ابن عباس من غير وجه أنه لقي بلزوم الثلاث . وجواب المسلمين أن ابن عباس روى عنه من طريق عكرمة أيضاً أنه كان يحملها واحدة ، وثبت عن عكرمة عن ابن عباس ما يوافق حديث طلوس مرفوعاً إلى النبي - صلى الله عليه وسلم - وقولاً على ابن عباس ، ولم يثبت خلاف ذلك عن النبي - صلى الله عليه وسلم - قال الإمام أحمد بن حنبل في مسنده : حدثنا محمد بن إبراهيم ، حدثنا أبي : عن ابن إسحاق ، حدثني داود بن الحصين ، عن عكرمة مولى ابن عباس ، قال : طلق وكأنته بن عبد يزيد أنس بن مالك لمرأته ثلاثاً في مجلس واحد ، فحزن عليها حزناً شديداً قال : فسأله رسول الله - صلى الله عليه وسلم - قال عليه وسلم - : « كتبت طلاقها » ؟ قال : فقال : طلقها ثلاثاً ، قال : « في صحيحك وأعيد » ؟ قال : نعم قال : « فليكن بذلك واحد » فلو جمعها إن شئت قال : فراجعها ، وكان ابن عباس يقول : (ما الطلاق عند كل طهر .

قلت : وهذا الحديث قال فيه ابن إسحاق حدثني داود ، وداود عن شيخ مالك ورجل البخاري ، وابن إسحاق إذا قال . حدثني ، فهو ثقة عند أهل الحديث ، وهذا إسناده جيد ، وله شاهد من وجه أكثر رواه أبو داود في سنن ، ولم يذكر أبو داود هذا الطريق الجيد ، فلذلك عني أن تطلق واحدة باتناً أصح ، وليس الأمر كما قاله ، بل الإمام أحمد رجح هذه الرواية على تلك وهو كما قال أحمد . وقد بسطنا الكلام على ذلك في موضع آخر .

قلت : وهذا المروي عن ابن عباس في حديث وكأنته من وجهين ، وهو رواية عكرمة عن ابن عباس من وجهين عن عكرمة ، وهو أثبت من رواية عاتكة بن علي بن يزيد بن وكأنته ، وتابع بن عجير : أنه طلقها واحدة ،

وہ ان نبی۔ صل اللہ تعالیٰ علیہ وسلم۔ استحقاقہ، قال: «ما أودت إلا واحدة كما» لأن مولاً ساجداً لا نزل
أحراراً، ولبراً فقهاء، وقد سمعت حديثهم أحمد بن حنبل وأبو عبيد وابن حزم، وغيرهم، وقال أحمد
ابن حنبل: حديث ركعة في البتة ليس بغيره. وقال أيضاً: حديث ركعة لا يثبت أنه طلق امرأته البتة لأن
ابن إسحاق يرويه عن داود بن الحصين، عن عكرمة، عن ابن عباس، أن ركعة طلق امرأته ثلاثاً، وأمل
للطهية يسون ثلاثاً، البتة. فقد استدل أحمد بن حنبل بطلان حديث البتة بهذا الحديث الآخر الذي به أنه طلقها
ثلاثاً، وبين أن أمل المبيت يسون من طلق ثلاثاً طلق البتة، وهذا يدل على ثبوت الحديث عنه، وقد يه
غيره من الحفاظ وهذا الإسناد وهو قول ابن إسحاق: حديثي داود بن الحصين، عن عكرمة، عن ابن
عباس: هو إسناد ثابت عن أحمد وغيره من العلماء.

وبهذا الإسناد روي: أن النبي - صل الله عليه وسلم - ورد ابتليته على زوجته بالنكاح الأول، وصح
ذلك أحمد وغيره من العلماء، وابن إسحاق إذا قال: حديثي. فحديثه صحيح عند أهل الحديث إنما يخالف
عليه التلبس إذا ضمن، وقد روي أبو داود في سننه هذا عن ابن عباس من وجه آخر، وكلاهما يوافق حديث
طاوس عنه، وأحمد كان يارض حديث طاوس بحديث فاطمة بنت ليس أن زوجها طلقها ثلاثاً، ونحوه.

وكان أحمد يرى جميع الثلاث جائزاً، ثم رجح أحمد من ذلك، وقال: تدبرث القرآن فوجدت الطلاق
الذي فيه هو الرجمي. أو كما قال. يضطر ملحه على ذلك، وعليه جمهور أصحابه، وبين من حديث فاطمة
أما كانت مطلقة ثلاثاً مضرقات، لا مجسومة، وقد ثبت عنه حديثان عن النبي - صل الله عليه وسلم - أن من
جمع ثلاثاً لم يلزمه إلا واحدة. وليس عن النبي - صل الله عليه وسلم - ما يخالف ذلك، بل القرآن يوافق
ذلك، والنبی عنه يقتضي الفساد. فهذه النصوص والأصول الثابتة عنه تقتضي من ملحه أنه لا يلزمه إلا
واحدة، وعملوه عن القول بحديث ركعة وغيره كان أولاً لا عارض ذلك عنه من جواز جميع الثلاث،
فكان ذلك يدل على النسخ، ثم إنه رجح من المخرجة، وتبين له نساد هذا المخرجة، وأن جميع الثلاث لا
يجوز: فوجب على أصل العمل بالتصريح بالبطلان من المخرجة، وليس يمل حديث طاوس بنينا ابن عباس
بخلافه، وهذا عليه في إحدى الروايتين عنه، ولكن ظاهر ملحه الذي عليه أصحابه أن ذلك لا يفسد في
العمل بالحديث، لا سيما وقد بين ابن عباس على عمر بن الخطاب - رضي الله تعالى عنه - في الإلزام بالثلاث.
وابن عباس عليه هو العمل الذي ذكره عن عمر - رضي الله تعالى عنه -، وهو أن الناس لا تابعوا فيما حرم الله
تعالى عليهم استحقوا العقوبة على ذلك فمكروا بقرائه، بخلاف ما كانوا عليه قبل ذلك، فإنهم لم يكونوا
مكثرين من فعل المحرم.

وهذا كما آثم لا أكثروا شرب الخمر واستخفوا بحدها كان عمر يضرب فيها ثمانين، وينفي فيها،
ويطلق الرأس، ولم يكن ذلك على عهد النبي - صل الله عليه وسلم - وكما قال على بنس أمل القبلة ولم
يكن ذلك على عهد النبي - صل الله عليه وسلم - وفريق بين الفريقين هو ما كانوا يعاقبون به أحياناً:
إما مع بقاء النكاح، وإما بدونه. فالنبي - صل الله عليه وسلم - فرق بين الثلاثة الذين خلعتهم وبين نساءهم
حتى تاب الله عليهم من غير طلاق، والمطلق ثلاثاً حرمت عليه امرأته حتى تنكح زوجاً غيره ضرورة له ليست

مر الطلاق .

■ وعبر عن الخطاب ومن وافقه كمالك وأحمد في إحدى الروايتين حرماً المنكوسة في العدة على التامع أبداً ، لأنه استجلب ما أحله الله ضرباً بتقصي قصده ، والمحكمان لما عند أكثر السلف أن يفرقا بينهما بلا حرج إذا رابا الزوج ظالماً معتدياً ، لما في ذلك من منه من الظلم ودفع الضرر عن الرعدة ودل على ذلك الكتاب والسنن والآثار ، وهو قول مالك وأحمد القولين في مذنب الشافعي وأحمد ، وإمام عبر الثلاث لما أكثر رآته : إما أن يكون رآه حقبة تستعمل وقت الحاجة ، وإما أن يكون رآه شرعاً لازماً ، لاستعداده أن الرعدة كانت لا كان المسلمون لا يقرءونه إلا قليلاً .

وهكذا كما اختلف كلام الناس في نية عن النية : هل كان نية اعتبار ، لأن أفراد الحج بدنة والعبرة بكرة كان أفضل من التمتع ، أو كان قد نية من التمتع ، لاستعداده أنه كان مخصوصاً بالصحة ؟ وهل التمتع بالصحة قد تازعوه في ذلك ، وخالفه كثير من أئمتهم من أهل الشورى وغيرهم : في النية وفي الإلزام بالثلاث . وإذا تازعوا في شيء وجب رد ما تازعوا فيه إلى الله والرسول . كما أن عمر كان يرى أن المبتدئة لا تنفقه لما ولا سكنى ، وتازعه في ذلك كثير من الصحابة ، وأكثر العلماء على قولهم . وكان هو وابن عمر يريان أن الجنب لا يتيم ، وخالفهما عمار وأبو موسى وابن عباس وغيرهم من الصحابة ، وأطبق العلماء على قول هؤلاء ، لما كان معهم الكتاب والسنن . والكلام على هذا كثير مبسوط في موضع آخر . والمقصود هنا التنبيه على ما أحله الناس به .

وتشير لا يبرون الطلاق للمحرم لازماً يقولون : هذا هو الأصل الذي عليه إئمة الفقهاء : مالك ، والشافعي وأحمد ، وغيرهم ، وهو : أن إضاعته الحقوق المحرمة لا تقع لازمة : كإلحاق المحرم ، والنكاح المحرم ، والكتابة المحرمة ، ولهذا أبطلوا نكاح الفشار ، ونكاح المحلل ، وأبطل مالك وأحمد البيع يوم الجمعة عند النساء ، وهذا بخلاف الظاهر المحرم ، فإن ذلك نفسه محرم ، كما يحرم القذف وشهادة الزور ، واليمين الفاسد ، وسائر الأموال التي هي في نفسها محرمة : فهذا لا يمكن أن ينقسم إلى صحيح وغير صحيح ، بل صاحبها يستحق العقوبة بكل حال ، فعوقب المظاهر بالكفارة ، ولم يحصل ما قصده به من الطلاق . فإنهم كانوا يتصلون به الطلاق وهو موجب لفظه ، فأبطل الشارع ذلك ، لأنه قول محرم ، وأوجب فيه الكفارة .

ولما الطلاق لجنه مشروع : كالنكاح وبيع ، فهو محل تارة ، ويحرم تارة فينقسم إلى صحيح وفاسد ، كما ينقسم بيع والنكاح . وانتهى في هذا الجنس بتقصي فساد المنهي عنه ، ولما كان أهل الجماعة يطلقون بالظهار فأبطل الشارع ذلك ، لأنه قول محرم : كان مقتضى ذلك أن كل قول محرم لا يقع به الطلاق ، وإلا فهم كانوا يتصلون الطلاق بلفظ الظهار ، كلفظ المحرم . ولهذا قياس أصل الأئمة مالك ، والشافعي ، وأحمد .

■ ولكن الذين خالفوا قياس أصولهم في الطلاق خالفوه لما بلغهم من الآثار . فلما ثبت عنهم عن ابن عمر أنه اعتد بتلك الصلابة التي طلق امرأته رضي حائض قالوا : هم أعلم بقصته ، فاتبعوه في ذلك . ومن تازعهم يقول : ما زال ابن عمر وغيره يروون أحاديث ولا تأخذ العلماء بما لهموه منها ، فإن الاعتبار بما روه ،

لا بما رأوه وفهموه . وقد ترك جمهور العلماء قول ابن عمر الذي سرق به قوله : « فاقترعوا له » وترك ما نقله
وأبو حنيفة وغيرهما تفسيره لحديث « التبتين بالفتح » مع أن قوله هو ظاهر الحديث . فترك جمهور العلماء
تفسيره لقوله تعالى : (فاقترعوا حركتكم التي شيعتم)^(۱) : وقوله نزلت هذه الآية في كتاب . وكذلك إذا عاينت الرائي
ما رواه ، كما ترك الأمة الأربعة وغيرهم قول ابن عباس : أن بيع الأمة طلاقها ، مع أنه روى حديث يروى
وأن النبي - صلى الله عليه وسلم - غير ما بعد أن يموت وصفت ، فإن الاحتياط بما روى ، لا ما رآه بهمه .

■ ولما ثبت منهم عن أئمة الصحابة أنهم أئزموا بالثلاث المجموعة قالوا : لا يئزموه بذلك إلا وذلك
مقتضى الشرع ، واعتقد طائفة لزوم هذا الطلاق وأن ذلك إجماع ، لكنهم لم يسلخوا خلافاً ثابتاً ، لا سيما
وصار القول بذلك مبروراً عن الصحبة الذين لم يفرموا عن فعل شيء .

قال المستدلون : هؤلاء الذين هم بعض الصحبة وطائفة من أهل الكلام يقولون جميع الثلاث لا يقع به شيء :
هذا القول لا يبرهن من أحد من السلف ، بل قد قدم الإجماع على بعضه وإنما الكلام هل يئزموه واحدة ؟ أم
يئزموه ثلاث ؟ والمتراع بين السلف في ذلك ثابت لا يمكن رفعه . وليس مع من جعل ذلك شرعاً لازماً للأمة حجة
يجب اتباعها : من كتاب ، ولا سنة ، ولا إجماع ، وإن كان بعضهم قد استحج على هذا بالكتاب ، وبعضهم
بالسنة ، وبعضهم بالإجماع ، وقد استحج بعضهم بحجج أو أكثر من ذلك ، لكن المقتنع بين أن هذه كلها
حجج ضعيفة ، وأن الكتاب والسنة والاعتبار إنما تدل على قبي القزوم ، وتبين أنه لا إجماع في المسألة
بل الآثار الثابتة من أئمة بالثلاث مجموعة عن الصحابة تدل على أنهم لم يكونوا يحلون ذلك ما شرعه النبي
- صلى الله عليه وسلم - لأنه شرعاً لازماً ، كما شرع تحريم المرأة بعد الطلقة الثالثة ، بل كانوا يجتهدون
في العترة بإلزام ذلك إذا كثر ولم يمتع الناس عنه .

وقد ذكرت أن الألفاظ المقتضية عن الصحابة تدل على أنهم أئزموا بالثلاث لأن معنى الله تعالى بوليها حصة ؛
فأما من كان يفتي بغيرها فيقول : (وَمَنْ يَتَوَلَّاهُ يَحْطِلْ لَهُ مَتْرُوحاً . وَقَوْلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ)^(۲)
فن لا يعلم التحريم حتى أوقفها ، ثم لا علم بتحريم ثاب وقزم أن لا يعود إلى المحرم فهنا لا يستحق أن
يطلب ، وليس في الأدلة الشرعية : الكتاب ، والسنة ، والإجماع ، والقياس ، ما يوجب لزوم الثلاث له ،
وتكافئه ثابت يقين . وأما أنه محرمه على الغير يقين ، وفي التزاع بالثلاث لإساحتها للغير مع تحريمها عليه
وفرية إلى تكاح التحليل الذي حرمة الله ورسوله .

(۱) الآية العنبرية من سورة النورة : ۲۲۲ .

(۲) الآية المذكورة من سورة الطلاق : ۲ .

و نکاح التحلیل ، لم یکن ظاهراً علی عهد النبی - صلی الله تعالی علیه وسلم - وخلفائه ، ولم یقل له فی امره اُهیئت بعد الطلقة الثالثة علی مذهبهم إلی زوجها بنکاح تحلیل . بل : «لَعَنَ النَّبِيُّ - صلی الله تعالی علیه وسلم - الْمُحْكَمَ وَالْمُحْكَمَةَ لَهُ» : وه «لَعَنَ أَكْبَلَ قَرْبًا ، وَغَوَّيْلَهُ ، وَشَاهِدِيهِ وَكَاتِبِيهِ» ، ولم يذكر فی التحلیل الشهود ولا الفرج ولا قولی ، لأن التحلیل الذی كان یفعل كان مكتوماً بقصد المحلل ، أو بتواطؤ علیه هو والمطلق المحلل له . والمرأة ودولها لا یملكون قصده ولو علموا أن یرضوا أن یرزقوه ، فإنه من أعظم المستحبات والتكرات عند الناس ، ولأن عاداتهم لم تكن بكتابة الصداق فی كتاب . ولا إشهاد علیه ، بل كانوا یتزوجون ویطلقون النکاح ، ولا یلتزمون أن یشهدوا علیه شاهدين وقت العقد ، كما هو ملحق ماله وأُسد فی إحدى الروایتین عنه وليس عن النبی - صلی الله علیه وسلم - فی الإشهاد علی النکاح حدث صحيح . مکمل لال أحمد بن حنبل وغيره .

فما لم یکن علی عهد عمر - رضي الله تعالی عنه - تحلیلاً ظاهراً ، ورأى فی إنفاذ الثلاث زجرأ لهم من الحرم : فعل ذلك باجتهاده - أما إنا كان القائل لا یستحق العقوبة ، وإنفاذ الثلاث ینفی إلی وقوع التحلیل للحرم بالنسب وإجماع الصحابة ، والاعتقاد وغير ذلك من المفسد ، لم یجز أن یزال مفسدة حقیقیة بمفسد حذیث عنها ، بل جعل الثلاث واحدة فی مثل هذا الحال كما كان علی عهد رسول الله - صلی الله تعالی علیه وسلم - وأبی بکر أول ، ولما كان طائفة من العلماء مثل أبي البركات یفتون بلزوم الثلاث فی حال دون حال ، كما قل من الصحابة . وهذا : إما لكونهم رأوه من باب التخصیر ، الذی یجوز فله بحسب الحاجة ، كالزيادة علی أربعین فی النحر والختی فیہ ، وسحق الفرس . وإما لاختلاف اجتهادهم : فرأوه تارة لازماً وتارة غیر لازم .

وبالمسألة فما شرعه النبی - صلی الله علیه وسلم - لأنه شرعاً لازماً ، إنما لا یمكن تنفیذه لأنه لا یمكن نسخ بعد رسول الله - صلی الله تعالی علیه وسلم - ولا یجوز أن یظن بأحد من علماء المسلمين أن یقصد هذا : لاسیما الصحابة ، لاسیما الخلفاء الراشدون ، وإنما یظن ذلك فی الصحابة أهل الجهل والفساد : كالرافضة والنوارج القلین یكفرون بعض الخلفاء أو یستقرنه ، ولو قدر أن أحداً فعل ذلك لم یقره المسلمون علی ذلك ، فإن هذا إقرار علی أعظم التكرات والأمة معصومة أن تجتمع علی مثل ذلك . وقد قلل من طائفة : كمبسی ابن أبان وغيره من أهل الكلام والراي من المعتزلة وأصحاب أبي حنیفة ومالك : أن الإجماع ینسخ به نصوص الكتاب والسنّة .

وكما تناول كلام هؤلاء علی أن مرادهم أن الإجماع ینسخ عن نص ناسخ ، فوجدنا من ذكر عنهم أنهم یملكون الإجماع نفسه ناسخاً ، فإن كانوا أرادوا ذلك فلهذا قول یجوز تبديل المسلمين دينهم بعد نیهم ، كما قول القصارى من : أن المرح سوغ لصلاتهم أن یحرروا ما وأوا تحریرهم مصلحة . ویحلوا ما وأوا تحلیله . ونسخت ، وليس هذا دین المسلمين ولا كان الصحابة یسوغون ذلك لأنفسهم . ومن اعتقد فی الصحابة أنهم كانوا یستحلون ذلك فإنه یستتاب كما یستتاب أماله ، ولكن یجوز أن یجتهد الحاكم والقضی فیصیب فیکون له إبراء . وبمثل ما فیکون له أجر واحد .

وما شرعه النبي - صلى الله تعالى عليه وسلم - ، شرعاً مطلقاً بسبب ، إنما يكون مشروعاً عند وجود
السبب : كإطعام المولقة للوبهم ، فإنه ثابت بالكتاب والسنة ، وبعض الناس ظن أن هذا نسخ لما روي عن
عمر : أنه ذكر أن الله أغنى من قتالته ، فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر ، وهذا الظن غلط ، ولكن عمر
استثنى في زمة عن إطعام المولقة للوبهم ، فترك ذلك لعدم الحاجة إليه ، لا لنسخه ، كما لو فرض أنه من
في بعض الأوقات ابن اسبيل ، والنفارم ونحو ذلك .

وهذا متعة الحج ، قد روي عن عمر أنه نهى عنها ، وكان ابنه عبد الله بن عمر وغيره يقولون : لم يحرما ،
وإنما قصد أن يأمر الناس بالاعتقل ، وهو أن يحضر أحدهم من ديرة أهله في غير أشهر الحج ، فإن حله الصرة .
أفضل من صرة المنتع والفقار بأخاف الأمانة ، حتى أن مطعب أبي حنيفة وأحمد تنصروا عنه : أنه إذا حضر
في غير أشهر الحج وأرد الحج في أشهره : فهذا أفضل من مجرد المنتع والفقار ، مع قولهما بأنه أفضل من
الإفراد المجرود . . . ومن الناس من قال : إن عمر أراد نسخ الحج إلى الصرة . قالوا : إن هذا محرم به لا يجوز ،
وأن ما أمر به النبي - صلى الله عليه وسلم - أصحابه من القسح كان خاصاً بهم ، وهذا قول كثير من الفقهاء :
كأبي حنيفة ، ومالك ، والشافعي . وآخرون من السلف والخلف لما يروى هذا ، وقالوا : بل القسح واجب ،
ولا يجوز أن يحج أحد إلا متنعاً : متنعاً ، أو قاصحاً ، كما أمر النبي - صلى الله تعالى عليه وسلم - أصحابه
في حجة الوداع ، وهذا قول ابن عباس وأصحابه ومن اتبعه من أهل الظاهر والشيعة . . . و أقول الثالث :
أن القسح جائز وهو أفضل . ويجوز أن لا ينسخ ، وهو قول كثير من السلف والخلف : كأحمد بن حنبل
وغيره من فقهاء الحديث ، ولا يمكن الإنسان أن يحج حجة مجعاً عليها إلا أن يحج متنعاً ابتداء من غير
فسخ .

فأما حج النرد والفقار : ففيه نزاع معروف بين السلف والخلف كما تنازعوا في جواز الصوم في السفر ،
وجواز الإقام في السفر ، ولم يتنازعوا في جواز الصوم والقتل في الجملة .

وعمر لما نهى عن المتعة خالفه غيره من الصحابة ، كعمران بن حصين ، وعلي بن أبي طالب ، وعبد الله
ابن عباس ، وغيرهم ، بخلاف نهيه عن متعة النساء ، فإن علياً وسائر الصحابة وافقوه على ذلك ، وأنكر على
علي ابن عباس إباحة المتعة ، قال : إنك امرؤ تائه ، إن رسول الله - صلى الله تعالى عليه وسلم - حرم متعة
النساء ، وحرم لحوم الحمر الأهلية عام غير ، فأنكر علي بن أبي طالب على ابن عباس إباحة الحمر ، وإباحة
متعة النساء ، لأن ابن عباس كان يبيع هذا وهذا ، فأنكر عليه على ذلك . وذكره : . . . أن رسول الله - صلى
الله تعالى عليه وسلم - حرم الحمر الأهلية . . . وحرم الحمر الأهلية . . . ويوم غير كان تحريم الحمر الأهلية . . . ولما
تحرم المتعة ، فإنه عام فتح مكة . كما ثبت ذلك في الصحيح ، وظن بعض الناس أنها حرمت ، ثم أبيحت .
ثم حرمت . فظن بعضهم أن ذلك ثلاثاً . وليس الأمر كذلك .

فقرول عمر بن الخطاب - رضي الله تعالى عنه - : « إن الناس قد استجلموا في أمر كانت لهم فيه أناة فلو
أقتلناه عليهم فأخذوا عليهم : هو بيان أن الناس احتجوا ما استحقوا عنه أن ينسخ عليهم الثلاث . فهذا

إما أن يكون كالتخي من صفة التصحیح ، لكون ذلك كان منصوصاً بالحد حابة وهو باطل ، فإن هذا كان حل
معد أب بكر - رضي الله تعالى عنه - ولأنه لم يذكر ما يوجب اختصاص الصحابة بذلك ، وبهذا أيضاً بطل
دعوى من ظن ذلك منسوخاً كتسخ مئة قضاء ، وإن قدر أن صر رأى ذلك لازماً فهو اجتهاد منه اجتهاده في
الحق من نسخ الحج لظنه أن ذلك كان عاماً .

وهذا قول مرجوح قد أنكره غير واحد من الصحابة ، والحجة القاطنة هي مع من أنكره . وهكذا الإجماع
بالتواتر . من أجل قول صر فيه شرعاً لازماً قيل له : لعل اجتهاده قد انقضى فيه غيره من الصحابة ، وإذا
تقرر ما في شيء وجب رد ما تنزهوا فيه إلى الله والرسول ، والحجة مع من أنكر هذا القول المرجوح .

■ وإما أن يكون صر جعل هذا طهارة فبطل عند الحاجة ، وهذا أشبه الأمرين بصح ، ثم الطهارة بذلك
يدخلها الاجتهاد من وجهين ، من جهة أن الطهارة بذلك : هل تنزع ؟ أم لا ؟ فقد يرى الإمام أن يطالب
بمنع لا يرى الطهارة به غيره ، كصريحين على قراءة الآثار ، وقد أنكره عليه ابن عباس ، وجسهور الفقهاء
مع ابن عباس . ومن جهة أن الطهارة إنما تكون إن يستعملها من كان من المتقين ، استحق أن يعمل الله له
لرجاء وسعياً ، لم يستحق الطهارة ، ومن لم يعلم أن جميع الثلاث محرم ، فلما علم أن ذلك محرم تاب من
ذلك اليوم أن لا يطلق إلا طلاقاً سباً لله من الطهارة . فبطل هذا لا يوجه إزماءه بالتواتر مجموعة بين
يترجم بواحدة منها وهذه المسائل طلبة وقد بسطنا الكلام عليها في موضع آخر من مجلدين وإضافتهما عليها هنا
تيسيراً علينا .

■ والذي يحصل عليه أقوال الصحابة أحد أمرين : إما أنهم رأوا ذلك من باب التزوير الذي يجوز فعله بحسب
العادة : كإثباته على لومين في التمس . وإما لاختلاف اجتهادهم لرؤيه لازماً ، وتارة غير لازم ، وإما
القول بكون لزوم الثلاث شرعاً لازماً ، كما في الشرائع : لعل لا يقوم فيه دليل شرعي . وحل هذا القول
فراجع لهذا الموضع أن يترجم مطلقة واحدة ويراجع إمرائه ، ولا يترجمه شيء لكونها كانت حائضاً ، إذا كان من
أهل ولاه من القعدة .



المخلاة



الفتهاء على أن طلاق الفح بالنسبة لعدد الثلاث ، أن يطلق الرجل زوجته مطلقة واحدة مدخولاً بها
أم غير مدخول بها ، ثم له أن يمسك للمدخل بها فبراجعها ما فلتت في القعدة وله أن يتركها ،
فلا يراجعها حتى تنقضي حفتها فحينئذ وهذا هو الصريح لما يفسران ، واقتضوا أيضاً على أنه إذا عاد إلى مطلقة

برجعة أو عقد ثم طلقها طلقة واحدة فطلقه طلاق سنة ، ولو فعل مثل هذا مرة ثالثة كان طلاقه طلاق سنة باتفاق .

واختلفوا فيما لو طلق امرأته ثلاثاً بأن قال ما : أنت طالق ثلاثاً مثلاً هل هو طلاق بدعة أو لا ؟ واختلفوا أيضاً فيما لو طلق المنحول بها طلقة ثم أتبعها أخرى في نفس الطهر أو الطهر الثاني أو الثالث قبل أن يربسها ، هل هو طلاق بدعة أو لا ؟

ومحل البحث ما لو قال لما في لفظ واحد : أنت طالق ثلاثاً مثلاً ، هل هو بدعة مستوعبة أو لا ؟ وهل يعتد به أو لا ؟ فهاتان مسألتان في كل منهما خلاف بين العلماء ، وفيما يلي خلاصة القول فيهما :

المسألة الأولى في حكم الإقدام على جميع الثلاث بكلمة واحدة - وفيه قولان -

١ - القول الأول : أنه بدعة مستوعبة ، وهو قول الحنفية والمالكية وإحدى الروايتين عن أحمد وقول ابن تيمية وابن القيم ، وقد استدلوا لذلك بأدلة من الكتاب والسنة والإجماع والمعنى والقياس .

أما القرآن فنه قوله تعالى : (قُلْ لِّمَن لَّعَنُواْ لَعْنَةُ اللّهِ الْعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ الَّذِى كُنَّا نُنبِّئُكُمْ أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَلَّمِينَ ۚ لَعْنَةُ اللّهِ عَلَى الْفَاسِقِينَ ۚ) قبل المراد الأمر بتفريق الطلقات الثلاث هل أطهار المدة الثلاثة ، والأمر بالتفريق نهي عن الجمع نهي تحريم لو نهي كراهة ، فكان جمع الثلاث في طهر واحد بدعة مستوعبة (١) .

وذكر ابن تيمية أن الله لم يبيح في هذه الآية إلا الطلاق الرجعي لقوله تعالى : (لا تدري لعل الله يتحدث بعند ذلك أمراً) (٢) والأمر هو الحكم على الطلاق ، والرغبة في الرجعة ، وقوله تعالى : (فإذا بئنتن أجتنبن فامسكوهن أو فارقوهن بمعروف) (٣) فغير سبحانه بين الرجعة قبل انقضاء المدة فوق مضارة للزوجة وبين تركها حتى تنقضي عنها حينئذ ، وأنه سبحانه لم يبيح فيها إلا الطلاق للمدة ، فلهذا فالطلاق للطلاق في المدة ولو في طهر آخر مستوعب لقوله تعالى (قُلْ لِّمَن لَّعَنُواْ لَعْنَةُ اللّهِ الْعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ الَّذِى كُنَّا نُنبِّئُكُمْ أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَلَّمِينَ ۚ لَعْنَةُ اللّهِ عَلَى الْفَاسِقِينَ ۚ) (٤) إذ المعنى الأمر بطلانهن مستقبلات عتس ، ومن طلق زوجته الطلقة الثانية في طهرها الثاني ، والثالثة في طهرها الثالث بئنت مطلقته على ما مضى من عنها ولم تتأنف المدة الثاني ولا الثالث . فلم يكن طلاقاً للمدة ، فكان غير مشروع (٥) .

(١) الآية المذكورة من سورة الطلاق : ١

(٢) الآية المذكورة من سورة الطلاق : ٢

(٣) من المعنى .

(٤) الآية المذكورة من سورة الطلاق : ١

(٥) الآية المذكورة من سورة الطلاق : ١

(٦) من المعنى .

■ **وہ کہہ نال :** (الطلاق مرتان) ^(۱) وجہ الاستدلال ان عدہ البسۃ عبرۃ لفظاً طلبہ معنی ، ثلاثا بلزم الخلف فی خبرہ نال ، ولما نظار فی کتاب وفتۃ ولتہ العرب . فالخفی إذا مرعتم الطلاق فطلقوا مرة بعد مرة ، إذ لا یقال لمن دفع زوجین لإسان دفعة أنه أعطاه مرتین إل غیر هذا من النظائر . والأمر بالنفرین لیس عن البسج فكان مشروحاً . ^(۲)

■ **لأن لیل :** إذا كان كل الطلاق فی دفعین كان الواقع من فی دفعة طلقین ، وفي الأخری طلق ، فكان البسج بین طلقین مشروحاً ، وإذا یكون البسج بین الثلاث مشروحاً ، إذ لا فرق .

■ **فالجواب أن الآیة** أمرت بفرفیق الطلقین من الثلاث لا بفرفیق الثلاث بدلیل ما ذکر بعد من مشروعیة فرجة . ^(۳) وفي معناه ما لیل : من أن المراد أولعوا الطلاق الرجعی للذکور فی قوله نال : (والمطلقات يترنحن بأنفسهن ثلاثاً لله) ^(۴) الآية . مرة بعد مرة ، ومن طلق ثلاثاً أو طلقین دفعة لمضمل ما أمر به فكان مبتدأ فی طلاقه ، كما أن من قال : سبحان الله ثلاثاً وثلاثین والمحمد ثلاثاً وثلاثین والله أكبر ثلاثاً وثلاثین عقب المكتوبات مكتفياً بذكر اسم العدد عن تكرار كل من التسبیح والحمد والتكبير ثلاثاً وثلاثین مرة لم یكن آتياً بما أمر به كما أمر ، فكان مبتدأ .

■ **ولیل فی وجہ الاستدلال بالآیة :** إن المراد الإخبار عن صفة الطلاق الشرعی ، والألف واللام فی الطلاق للحصر لفظی ذلك المنع من الطلاق علی غیر عدہ الصلة ، لكونه دفعة مخالفة للشرع .

■ **لأن لیل :** المراد الإخبار عن أن الطلاق الرجعی طلقان ، وما زاد الیس برجعی ، یدل علی قوله بعد ذلك (لأنه لا یصح أن یصحیح واحد) ^(۵) أحبب بأنه لو كان المراد ما ذكرتم لقال : الطلاق طلقان ، سواء أولعها الزوج مجتهدین أم مفترقتین ، فلما قال : مرتان - التفتی إقصاءه مفترقاً ، وثبت أن المراد الإخبار عن صفة إقصاءه .

■ **لأن لیل :** لفظ التكرار إذا علق باسم أريد به تضعیف العدد دفعة دون تكرار الفعل كما فی قوله نال : (لأنه لا یصح أن یصحیح واحد) ^(۶) ونحوها ، لأن المراد تضعیف العدد لا تخفیف الأجر . أحبب بأن المراد تزنا أبهرها مرة بعد مرة كما روی عن بعض السلف ، وعلى تقدير أن المراد فی الآیة تضعیف العدد دفعة یقال : إن الأصل لها ذكر تكرار الفعل . إلا إذا دل دلیل علی لزامة تضعیف العدد فیدل إلیه استثناء ، كما فی آیه (لأنه لا یصح أن یصحیح واحد) ^(۷)

(۱) الآية الكريمة من سورة البقرة : ۲۲۹ .

(۲) من البحث .

(۳) من البحث .

(۴) الآية الكريمة من سورة البقرة : ۲۲۸ .

(۵) الآية الكريمة من سورة البقرة : ۲۲۹ .

(۶) الآية الكريمة من سورة الاحزاب : ۳۱ .

مَرْتَجِينَ^(۱) وما عداه يبقى على الأصل ، على أنه لو أريد بقوله تعالى : (الطلاق مَرْتَجَانِ)^(۲) تصديق
العدد دفعة ، لنع فزوج من إيقاع طلاقه مرة ، وهذا باطل بإجماع^(۳) .

■ وأجيب أيضاً بأن الفرق معلوم بين ما يكون مرتين في الزمان ، فلا يتصور فيه الجمع تكايف الطلاق ، وبين
ما يكون مطلقين وجزئين مرتين في المفاضة فيتصور فيه الجمع كما في آية (لَوْ يَهَيَأُ اجْتِرَافَهُمَا مَرْتَجَيْنِ)^(۴) وآية
(سَمِعْتَهُنَّ بِهِمْ مَرْتَجَيْنِ)^(۵) ونحوها .

■ وثمة قوله تعالى : (وَلَا تَحْلِقُوا فُجُوهَ الْفُجَاءِ ، فَبَتَلْنَهُنَّ اجْتِنِهْنَ فَلَا تُعْطِلُوهُنَّ أَنْ يَتَكَيَمْنَ
أَزْوَاجَهُنَّ)^(۶) الآية ، وهذا إما يكون لبا دون الثلاث ، وهو يعم كل طلاق ، أو لثمة من حيث الشرط ،
فلم أن جميع الثلاث غير مشروع^(۷) .

ومن السنة حديثه قَرَّوْجُوا وَلَا تَحْلِقُوا . الخ - قيل نهي عن الطلاق لأمر ملازم له لا لب ،
لأنه بقي متبرأ شرعاً في حق الحكم بعد نهي ، والمراء - والله أعلم - الجمع بين طلقين أو أكثر في طهر
والطلاق في الحيض ، ولكن هذا الحديث ضعيف فلا يشتغل بمناقشته^(۸) .

■ ومنها ما روى مرة بن بكير عن أبيه : قال سمعت محمود بن ليد قال أخبر رسول الله - صلى الله عليه
وسلم - عن رجل طلق امرأته ثلاث تطلقات جيباً ، فقال : فضله لأجهل ثم قال : لا تكلم بكيفيك الله وأن يهين
أفئدكم . حتى قام رجل ، فقال يا رسول الله ألا أتله ؟ واستاده على شرط مسلم ، ودلالة منه على المنع
ظاهرة . واخرى عليه أولاً : بأن مخرمة لم يسع من أبيه وإنما هو كتاب ، وعورض ذلك بقول من قال
سح من أبيه ، ومنه زيادة علم وإلزام ليقدم ، وعلى تقدير أنه لم يسع من أبيه ، وإنما رواه من كتابه
وكان كتاب أبيه عنه مضموناً مضبوطاً ، فقد اتفق الإجماع على قبول الكتاب والفصل به إذا صح عند رواية
أنه من كتابه شيخه ، بل الرواية من الكتاب المصون أوثق ، لأن الحفظ يخون والنسخة المبنية المحفوظة لا تخون .
وقد أطال ابن القيم الكلام على توثيق مخرمة واختار الرواية من الكتاب وصحة الاحتجاج بها .^(۹)

■ واخرى ثانياً بأن محمود بن ليد وإن كان صحابياً إلا أنه لم يثبت له سماع من النبي - صلى الله عليه
وسلم - فروايته عنه مرة ، وأجيب بأن مرسل الصحابي مقبول ، فصح الاحتجاج بالحديث .

(۱) الآية المذكورة من سورة الأحزاب ۳۱ .

(۲) الآية المذكورة من سورة البقرة ۲۲۹ .

(۳) من حيث .

(۴) الآية المذكورة من سورة البقرة ۱۰۱ .

(۵) الآية المذكورة من سورة البقرة ۲۲۲ .

(۶) من حيث .

(۷) من حيث ، ذكر السيوطي في المجمع الصغير ونحوه .

(۸) من حيث .

(۹) من حيث .

■ ومنها حديث عبادة بن الصامت : أن قوماً جاءوا إل النبي - صلى الله عليه وسلم - فقالوا : إن أبانا طلق امرأته أنفاً فقال : « بَكَتْ إِمْرَأَتُهُ بِفَلَاحٍ لِي مَغْنِيكَ » وَتَكُنِي بِسُغْيَاكِ وَسِعَةً وَيَسْعُونَ وَزُكَا لِي عُنْيِكِ إِنْ يَتَوَمَّ التَّيَكُّمُ » وَأَجِبَ بَانَ فِي سِتْرِهِ رَجُلًا مَجْهُولِينَ وَضَعَاءً ، فَلَا يَصْلَحُ لِلإِجْتِمَاعِ بِهِ .^(۱)

■ ومنها حديث علي قال : سمع النبي - صلى الله عليه وسلم - رجلاً طلق ابنة لنفسه ، وقال : « أَتَقْبَلُهَا مِنْ أَهْلِهَا فَهِيَ هَزْؤٌ لِي دِينَ » فَهِيَ هَزْؤٌ أَوْ لَعْنٌ ، مَنْ طَلَّقَ الْبَيْتَ الْإِمْرَأَةَ فَلَا يَلَا تَحِيلٌ لَهُ حَقٌّ تَنْكِحُ زَوْجاً غَيْرَهُ ، فَذَلِكَ لِقَاءُ مَنْ جَمَعَ فَلَاحٌ بِقَطْعِ جَرِيدٍ أَوْ كِتَابَةٍ ، وَأَجَابَ الشَّارِطُ بَانَ فِي سِتْرِهِ سَامِعِلَ بْنَ أَبِي هُرَيْرَةَ ، وَهُوَ ضَعِيفٌ ، وَقَالَ ابْنُ هُرَيْرٍ فِي سِتْرِهِ مَجَاهِلٌ وَضَعَاءٌ ، فَلَا يَصْحُحُ الإِجْمَاعُ بِهِ .

■ ومنها أن ابن عمر لما طلق امرأته في الخيف وأمره النبي - صلى الله عليه وسلم - بمراجعتها قال : أرأيت لو طلقها ثلاثاً أكانت تحيل لي ، قال : « لا ، بَكَتْ مِنْكَ ، وَهِيَ مَغْنِيكَ » وَأَجِبَ بَانَ فِي سِتْرِهِ شَيْبُ بْنُ رَزِينٍ وَقَدْ تَكَلَّمُوا بِهِ ، وَتَقَرَّدَ فِي هَذَا الْحَدِيثِ عَنْ ثَلَاثِ زِيَادَةٍ قَوْلُهُ : « أَرَأَيْتَ لَوْ طَلَّقْتُهَا ثَلَاثًا . » الْخ . . . لَمْ يَأْتِ أَحَدٌ مِنْهُمْ فِي رِوَايَةِ هَذَا الْحَدِيثِ بِمَا أَتَى بِهِ ، وَلَمَّا لَمْ يَرَوْا حَيْثُ هَذَا أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِ الصَّحاحِ وَلَا الْإِسْن .^(۲)

■ وأما الإجماع فقد أنكره عمر من يأتيه وقد طلق امرأته ثلاثاً مطلقاً مجمعة بأن يوجد غرضاً ، وحكم كثير من الصحابة بأن من يطلق ثلاثاً مجمعة لو أكثر فقد عصى ربه واستكبروا ذلك من فاعله وجعلوه مصداقاً لحديث الله ، وانتشر ذلك عنهم دون تكثير ، فكان إجماعاً على المنع من جميع ثلاث طلاقات فأكثر مطلقاً .

وأما المعنى فمن وجهين :

الأول - أن النكاح عقد مصلحة ، والطلاق إبطال له ، فكان مفسدة ، والله لا يحب الفساد .

المشائي أن النكاح عقد مستون بل واجب ، وفي الطلاق قطع للثبوت أو تنويع للوجوب ، فكان الأصل له المحذور أو الكرامة ، إلا أنه وعصى فيه للدواعي الفارقة كتوقع مفسدة من استمرار النكاح أشد من مفسدة الطلاق . فلو تكب أخف المفسدين فادعى لأخفهما^(۳) لكن يقتصر من ذلك على طلاق واحدة ، إذ بها تنقطع النفس ، وما زاد عليها يفتى على الأصل ، وهو المنع ويشهد لكون الأصل في تطلاق المحذور حديث : « إِبْرَأْتُ أَمْرَأَتِي مَاتَتْ زَوْجَتُهَا الطَّلَاقُ مِنْ » فَهِيَ مَا يَتَلَمَّسُ الْحَرَكُ عَيْنُهَا وَتَكُنُّ الْجَنَّةُ .
رواه أحمد وأبو داود والترمذي وحسنه . ولما القياس فلأن الطلاق ثلاثاً دفعه في تحريم البقع من غير حاجة فلهذه الظاهر ، فكان مستوعباً ، ولأن فيه ضرراً وإضراراً بنفسه وبأمراته ، فأنشأ الطلاق في الخيف فكان مستوعباً .

(۱) م - من حيث .

(۲) م - من حيث .

(۳) م - - من حيث .

القول الثاني

ان جميع الطلاق الثلاث في كلمة ليس بمحرم ولا بدعة ، وبه قال الثاقبي وأبو نور وأحمد في إحدى الروايتين عنه . وجماعة من أهل الظاهر . واستدلوا لذلك بالكتاب والسنة والآثار والمعنى .

أما الكتاب فقوله تعالى : (**إِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ**)^(۱) وقوله تعالى : (**إِذَا تَكَتُمْ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَةٍ تَعْتَدُونَهَا**)^(۲) . وقوله تعالى : (**وَلِلْمُطَلَّقاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ**)^(۳) فهذه نعم إباحة الثلاث ولا تنبني فإنه تعالى لم يخص مطلقة واحدة من مطلقة ثلاثاً ، فليس لأحد أن يخصها إلاً ب دليل . ويمكن أن يقال : إن المقصود في إيجل الشرطية الحكم بما تضمنته الجواب على تقدير تحقق فعل الشرط ، بقطع النظر عن كون فعل الشرط مطلوب المصنوع أو مباحاً أو منوعاً ، وعلى هذا يكون المقصد من آية (**إِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ**)^(۱) الحكم بحريم الزوجة على زوجها الذي طلقها المرة الثالثة حتى تنكح زوجاً غيره ، وقد يكون طلاقها المرة الثالثة مأفوناً فيه كما لو طلقها في طهر لم يمسها فيه طلاقاً . وقد يكون محرماً كما لو طلقها المرة الثالثة في حيض مثلاً ، ويكون المقصد من آية (**إِذَا تَكَتُمْ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَةٍ تَعْتَدُونَهَا**)^(۲) عدم وجوب العدة على تقدير حصول الطلاق قبل المسحول ، أما كون طلاقها مباحاً أو محرماً فيفهم من أمر آخر ، وأما آية (**وَلِلْمُطَلَّقاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَكماً عَلَى الْمُتَكِينِ**)^(۳) فالتعديتها إثبات النعمة للمطلقة ، وجوباً أو ندباً ، لا بيان حكم الطلاق ، فقد يكون محرماً وتثبت لها النعمة وقد يكون مباحاً كما تقدم .



وهذا يبين أن الآيات الثلاث ليست أدلة في محل النزاع .

وأما السنة فسنها حديث فاطمة بنت ليس ، وفيه أن زوجها طلقها ثلاثاً أو طلقها ابنة وهو غائب وبنت إليها وكتبه بشعير ثقفة لها . فسخطه ، فقال : والله ما لك عليّ من شيء ، فذكرت ذلك للنبي - صلى الله عليه وسلم - فقال : ليس لك عليّ شيء . فلم يمس - صلى الله عليه وسلم - الثلاث مع الإجمال فيما بلغه من خبر الثلاث ولم يستفسر عن كيفية . ولقظ ابنة هنا مراد به الثلاث ، وإلا لم تسقط قنيتها ولا سكتها . وأجيب برواية الثوري هذا الخبر عن أبي سلمة وفيه ذكرت أنه طلقها آخر ثلاث تطليقات ،

(۱) الآية الكريمة من سورة البقرة : ۲۳۰ .

(۲) الآية الكريمة من سورة الأحزاب : ۴۹ .

(۳) الآية الكريمة من سورة البقرة : ۲۱۱ .

(۴) الآية الكريمة من سورة الأحزاب : ۴۹ .

(۵) الآية الكريمة من سورة البقرة : ۲۱۱ .

ورواية قمرى أيضاً عن جده بن سعد أن زوجها أرسل إليها بتخييف كانت ضبت لها من طلاقها ، فذكر الخبر وفيه أن مروان أرسل إليها ليصية بن ذؤيب فعدته وذكر ما في الخبر ، فكان هذا نصيراً في الثلاث أو البتة من الإجماع ، وأن ذلك لم يكن مجزئاً ، وأهل ابن حزم الرواية الثانية بالانقطاع ، لعدم التصريح بالتخييف أو السماع ، ويمكن أن يقال : إن ظاهرهما الإنصاف ، لأنها في حكم الرواية بها صحة ونحوها ، فصحت نصيراً للإجماع ، وقال ابن حزم أيضاً : إن كلا الخبرين ليس بهما أن النبي - صلى الله عليه وسلم - أخبر بذلك ، ويمكن أن يقال : إن الأصل بيان لئلا الثقة الورع لواقع أمره ، وخاصة الصحابة مع النبي - صلى الله عليه وسلم - وذلك لتطمئن النفس إلى موافقة الجواب للواقع ، وحل تقدير الاحتمال في حديث فاطمة ، فحمله على ما كان شائعاً كثيراً ، وهو إيراد الطلاق لأول من حمله على التام وهو جمع الثلاث في كلمة ، ومنها حديث تلامذ عويمر وأمرائه ، وفيه أنه طلقها ثلاثاً بعد اللعان قبل أن يأمره النبي - صلى الله عليه وسلم - فلو كان جمع الثلاث ممنوعاً لاین له النبي - صلى الله عليه وسلم - أنه عاص بجمع الثلاث ، وعلمه الطلاق المشروع .

■ وأجيب بأنه لم يصادف طلاقه محلاً لم ينكر عليه ، فإنها صارت أجنبية عنه لا تحل له أبداً بشام اللعان لا بالطلاق الثلاث وإلا لحلت له بعد أن تنكح زوجاً آخر ، وقد أيد ذلك فيما سبق في حديث محمود بن ليد من إنكاره - صلى الله عليه وسلم - على من طلق امرأته ثلاث تطلقات جسيماً وبهنا يجمع بين خبري الإنكار وحكوت بحمل أحدهما على طلاق صادق محلاً والآخر على ما إذا لم يصادف محلاً ، ولما قول سهل : فأقله رسول الله - صلى الله عليه وسلم - وقره : فصدت البتة بعد في المتلاعنين أن يفرق بينهما . فسبأ كلام عليه في موضعه من المسألة الثانية .

■ ومنها حديث المرأة التي طلقها زوجها ثلاثاً ، والأخرى التي بت زوجها طلاقها وقد تزوجت كلا منهما بعد ذلك ثم طلق قبل أن يجامعها ، وأردت أن ترجع إلى زوجها الأول فقال النبي - صلى الله عليه وسلم - لا . حتى تدؤلي عسيتكته ويدؤلي عسيتكته . فدل على عدم نكاح الإنكار من النبي - صلى الله عليه وسلم - طلاق رجل امرأته ثلاثاً أو بت طلاقها على جواز الجمع بين الثلاث ، إذ لو كان ممنوعاً لأنكره ، ولو أنكره لنقل . أجب أن اللفظ محتمل أن تكون الثلاث مجتمعة وأن تكون مفردة ، ولقظ البتة بعمر به عن الثلاث ، وقد ثبت أن كلا منهما قد طلقها زوجها آخر ثلاث تطلقات ، فليس في ذلك دليل لجواز جمع الثلاث .

■ ولما الآثار : فسبأ ما روى أن عمر - رضي الله عنه - استغنى ليمن طلق امرأته فاستحققه عما أراد لحلف أنه أراد واحدة فردعا إليه ، ولم يقل له لو أردت ثلاثاً لمصبت ربك . وأجيب بأن عمر أنكر عليه بخبره ما حمله على هذا ، وبلاوة قوله تعالى : (وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَعُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَلَئِنَّهُمْ فَعَعُوا)^(١) ورد الجواب بأنه أنكر عليه عدوله في الطلاق عن اللفظ الصريح إلى لفظ مشكل محتمل وهو البتة .

ومنها أن حسان لم ينكر على عبد الرحمن بن عوف طلاق امرأته ثلاثاً . ومنها أن أبا هريرة وابن عباس وعبداه بن عمر ، وعائشة وعبداه بن الزبير لم ينكروا على من استثنى في طلاق الثلاث ولم يعيبروا عليه ذلك . ولم يقل أحد منهم لمن استثنى في ذلك بشي ما صحت ، وما روى من إنكار ابن عباس وغيره من الصحابة على من طلق امرأته مائة أو ألفاً فإنما إنكروه لما زاد مما جعل فيه من الثلاث ، وروى ما يوافق ذلك من شريح والشامي وغيرهما من التابعين ^(۱) . وقد يقال : يرد هذا ما روى عن عمر وابن عمر وابن عباس وعمران بن حصين أنهم أئتمروا من طلق ثلاثاً . وقالوا : إنه عصى به . ونوعدوا من يطلق ثلاثاً في مجلس واحد بالأذى كما روى عنهم ذلك فيمن تجاوز الثلاث في طلاقه ، وإذا فليس الإنكار خاصاً بما زاد على الثلاث ^(۲) .

وأما المعنى فإن الشرع قد جعل الطلاق إله خروج بمعنى ما شاء ويقي ما شاء . دون أن يكون عليه في ذلك حرج . كما أنه لا يحرم عليه أن يبتني ما شاء من عيده ويتصدق بما شاء من ماله . ويقي من ذلك ما شاء بل له أن يأتي على ذلك كله . وأجيب بأن الأصل فيها ذكر أنه من القربات . فله أن يفعل من ذلك ما شاء ويؤجر عليه ما لم يضر به . بخلاف الطلاق فإن الأصل فيه الحظر لا تقدم ، ولأنه أهنئ الحلال إلى الله وقد شرع على صفة معينة ، فينبغي التزمها في إيقاعه .



المادة الثانية : فيما يترتب على تناع الطلاق الثلاث مبنًى واحد وفيه مذاهب

التعليق الأول

أنه يقع ثلاثاً ، وهو ملتبس بجمهور العلماء من الصحابة والتابعين ومن بعدهم . وقد استدلووا لذلك بأدلة من الكتاب والسنة والآثار والإجماع والقياس .

أما الكتاب فنه قوله تعالى : (الطلاق مَرَّتَانِ فَمَا تَكُنْ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْ عَرْتٍ فَرَعٍ) ^(۱) . فإذ قال الزوج لامرأته : أنت طالق ، أنت طالق ، أنت طالق ، في طهر لزمه انتان ، وإذا فليزمه انتان إذا أوتقها ما في قوله وحده ^(۲) . لأنه لم يفرق بين ذلك أحد ، وأيضاً حكم الله بتحررها عليه بعد الثالثة في قوله : (لَئِنْ طَلَّقْتَهَا ...) الآية . ولم يفرق أحد به . وإيضاً في طهر أو أظهار ، فوجب الحكم بإلزامه بالجمع على أي وجه أوتقها ، صريح أو محذور . واعترض بأن المراد بالآية الطلاق المأذون فيه ، وإيضاً الثلاث مما غير مأذون فيه ، فكيف يستدل بها في الإلزام بطلاق وقع على غير الوجه المباح وهي لم تنصحه ؟

(۱) م - - - من الحديث

(۲) م - - - من الحديث

(۳) الآية تكرية من سورة نساء ۱۰۹

(۴) وكما تجوز به أوتقها ما

واجب بأنها دلت على الأمر بطريق الطلاق ، ولا مانع من دلالتها على الإلزام به من جهة أخرى. وإنما وقع على غير الوجه المأمور به .

واعترض أيضاً بأن قوله تعالى : (تَتَلَظَّفُوْنَ لِعَيْدٍ يَّهِيْنُ) بين المراد من آية الاستئلال ، وأن الطلاق إنما يكون للعدة ، فسق مخالف ذلك لم يقع طلاقه .

واجب بأنها ثبتت حكم كل من الآيتين فنثبت بآية (تَتَلَظَّفُوْنَ لِعَيْدٍ يَّهِيْنُ) أن الطلاق المسنون ما كان للعدة ، ونثبت بآية (الطَّلَاقُ مَرْكُوزٌ) أن من طلق لغير العدة أو جمع بين الثلاث لزمه ما فعل ، وبذلك تكون قد أعلنا بحكم كل من الآيتين ، على أن آخر آية الطلاق للعدة وهو قوله تعالى : (وَكَيْفَ حُدِّدَ اللهُ ...) الآية ، يدل على وقوع الطلاق لغير العدة ، فإنه لو لم يلزمه لم يكن ظاهراً لنفسه بإيقاعه ولا بطلاقه ، كما أن قوله تعالى : (وَمَنْ يَتَّقِ اللهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً)^(۱) يدل على ذلك ، وسيأتي للمزيد زيادة بياني في الدليل الثاني إن شاء الله .

واعترض أيضاً بأن الزوج لو وكل من يطلق طلاقاً مفرقاً على الأطهار لجمع الثلاث في طهر لم يقع لكونه غير مأمور به فكذلك الزوج . وأجيب بالفرق بينهما ، فإن الزوج يملك الطلاق الثلاث ، وإيقاعه على غير الوجه المشروع لا يمنع من أثره به كالتظاهر والردة ، أما الوكيل فلا يملك من الطلاق إلا ما ملكه موكله ولا يملك إيقاعه إلا على الوجه الذي وصفه له موكله ، إذ هو مبعوث عن موكله وتلزمه حقوق ما يوقعه^(۲) وسيأتي للمزيد بحث . واستدل أيضاً بمسوم قوله تعالى في الآية : (لَوْ تَسْرِعْ بِإِحْسَانٍ) على أنه يتناول إيقاع الثلاث دفعة ، والجب من وجوه الاستئلال بالآية :

أولاً بأن تسريع المظنة طلاقاً رجعياً بإحسان تركها بلا مضارة لما حتى تنقضي عدتها ، لا طلاقاً مرة أخرى قبل رجعتها ، وما روى مرفوعاً من تفسير التسريع بالإحسان بطلاقها ثلاثة فمرسل .

ثانياً بأن ن القضاء من فرق بين إيقاع الطلاق مفرقاً في طهر أو مجموعاً وبين إيقاعه مفرقاً في أطهار نون سبق رجعة وإيقاعه مفرقاً في أطهار مع سبق كل رجعة ، وللعوى عدم الفرق مخالفة للواقع .

ثالثاً بأن الله جعل الطلاق إلى الزوج لكن على أن يوقعه مفرقاً مرة بعد مرة على صفة خاصة ، ولم يشرع سبحانه إيقاع الطلاق ثلاثاً جملة حكمة في تشريعه ورحمة بهاده ، فإيقاعه ثلاثاً مجموعة مخالف لأمر الله وشرعه ، وأد لباس الثلاث مجموعة على الظاهر فيطل قولكم وحيث قول منافيكم ، فإن الله لم يلزم المظاهر بما ألزم من تحريم زوجته وجعلها كأمه أو أخته مثلاً بل لم يزل زوجته ، وعاقبه بشيء آخر على جريمة الظاهر هو الكفارة ، فإذا أدى ما شرع من الكفارة حلت له مناساتها ، فنقض قبيحكم أن لا يلزم شيء من الثلاث ومطالب بأمر آخر على جريمة الجمع بين الثلاث ، وكلما قول في قياسكم جمع الثلاث على شرط ، وإنما ليست الآية دليلاً على إلزام الثلاث أو التكتين إذا وقعها مجموعة ، بل دليل على خلافه .

(۱) الآية مكرمة من عزراء الطلاق ۲ .

(۲) من حيث .

ومنه قوله تعالى : (وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ يَلْعَنُ اللَّهُ لَعْنَةً قَلِيلًا مِمَّا هُوَ كَافٍ) لا تدري لعنك الله ، يُحدث بقوله ذلك أمرًا (۱) ومن طلق ثلاثاً مجموعة فقد تعدى حدود الله ، لإجماعه الطلاق على غير الوجه المشرع ، وظلم نفسه بتجمله فيها كانت له فيه آفة ، وحرمانه من رجعة زوجته ، إذ لو لم يلزم بالثلاث من طلق ثلاثاً مجموعة لم يكن ظالماً لنفسه ولا محروماً من زوجته ، لتسكته من رجعتها .

ويؤيده أن ابن عباس أفى بإلزام الثلاث من طلق ثلاثاً . وعاب على من جمع الثلاث ورواه بالجماعة ، واستشهد بالآية ، وأجيب بمنع دلالة الآية على الإلزام بالثلاث ، لأن ركائنه لما طلق امرأته ثلاثاً أمره النبي - صل الله عليه وسلم - أن يراجعها ، وتلا هذه الآية ، ولو كانت دليلاً على إلزام الثلاث من طلق ثلاثاً مجموعة لما استدلل بها - صل الله عليه وسلم - ، وسأقي مناقشة حديث ركائنه .

وكما روى عن ابن عباس الإلزام بالثلاث والاستشهاد بالآية وروى عنه اعتبارها واحدة (۲) .

ويمكن أن يقال : يحمل تعدى حدود الله في الآية وظلم المطلق نفسه على الطلاق لغیر العدة وإخراج الزوج مطلقته طلاقاً رجعياً من بيتها الذي كانت تسكنه قبل الطلاق وخروجها من أيام العدة ، دون الطلاق الثلاث ، وقد يساعد على هذا سابق الكلام ولاخه ، وفي هذا أيضاً جمع بين الأدلة .

ومنه قوله تعالى : (وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا) (۳) ذكر من الحسن أنها نزلت حين كان يطلق ويزوج ابنته ويمتنع جده ، ويدعى أنه كان لاحقاً ، فقال رسول الله - صل الله عليه وسلم - : « ثَلَاثٌ مَنْ قَالَهُنَّ لَا حَيَاةَ جَاكِزَاتٌ : الْعَيْتَانِ وَالْغُلَاكُ وَكَفْكَاكُ » وأجيب بأنه لا دليل في الآيتين على الحديث على المطلوب ، لأنه لم يذكر فيهما طلاق الثلاث أصلاً ، وإنما فيها تنهي عن اللعب في الطلاق وضوءه على أن ما ذكر من مراسيل الحسن .

حديث ثلاثين حريم العجلائي وامراته ، فإن النبي - صل الله عليه وسلم - فرق بينهما بإتخاذ الطلاق ثلاثاً لا باللعان ، يلزم هذا قول سهل : فطلقها ثلاثاً تطليقات عند رسول الله - صل الله عليه وسلم - فأنقذهما رسول الله - صل الله عليه وسلم - ... الخ . وبهذا يعلم أن طلاق حريم اعتبر ثلاثاً ، وبانت من امرأته بذلك ، ثم أكد ذلك بتأييد تحريمها عليه في اللعان خاصة ، وقد يقال : بأن إتخاذ الطلاق الثلاث دفعة على الملاعن خاص باللعان لما فيه من تأييد التحريم بخلاف غيره ، بدليل حديث محمود بن زيد . ويجاب بأن حديث محمود بن زيد وإن صح ليس فيه إتخاذ ثلاث ولا عدم إتخاذها ، وحديث اللعان فيه إتخاذها فيقدم بل قيل إن حديث محمود بن زيد دليل على اعتبار إتخاذ الثلاث دفعة ثلاثاً ، لأن الزوج طلق ثلاثاً بظنهما لازمة له فلو كانت غير لازمة ليين له - صل الله عليه وسلم - لعدم جواز تأخير البيان عن وقت الحاجة (۴) .

(۱) الآية الكريمة من سورة الطلاق : ۱ .

(۲) من - من البحث .

(۳) الآية الكريمة من سورة هجره : ۲۳۱ .

(۴) من - من البحث .

«وإذا أُجِبَ عن ما حصل الاستدلال بأن النبي - صلى الله عليه وسلم - أنشد تطليقات حرير على الوجه الذي كان مروجاً في عهده من اعتبارها واحدة رجعية . ثم حرّمها عليه تحريراً أهدأ بدليل قوله في الحديث : فسفت لثمة بعد في الثلاثين أن يفرق بينهما . فإن التفریق يتأتى مع بقاء النكاح بخلاف ما إذا اعتبرت تطليقات حرير ثلاثاً فإنها تكون أجنبية من بذلك حرمة عليه حتى تنكح زوجاً غيره .^(۱)»

وكذلك يقال فيما أنشاه على المطلق في حديث محمود بن لبيد ، فإن حمله على ما كان مروجاً في عهده - صلى الله عليه وسلم - أقرب من حمله على الثلاث بل هو المتعين .

ثانياً حديث من طلقها زوجها ثلاثاً وأبى النبي - صلى الله عليه وسلم - أن يبيحها لزوجها الأول حتى يطأها الثاني ، قالوا : الظاهر أنه طلقها ثلاثاً مجسومة فأضاعها عليه النبي - صلى الله عليه وسلم - «وإلا لحلت للأول دون أن تفوق عبلة الثاني ، وأجيب بأنه ورد في بعض الروايات أن الأول طلقها آخر ثلاث تطليقات . وعلى تقدير تعدد القصة وأن هذه الرواية كانت في إحداها فكل منها ليس فيها ما يدل على أن التطليقات كانت مجسومة ، بل هو أن تكون مفرقة ، بل في الحديث ما يدل على تفرقها فإنه لا يقال طلق ثلاثاً إلا لمن فعل ذلك مرة بعد مرة كما يقال : سلم ثلاثاً ، وسبح ثلاثاً . ومع هذا فقد كان المشهور في عهد النبي - صلى الله عليه وسلم - إيقاع الطلاق مفرقاً ، أما إيقاعه مجسوماً فقد كان قليلاً ومنكراً ، وحمل اللفظ على الكبير الحق أقرب من حمله على القليل المنكر .^(۲)

ثالثاً حديث فاطمة بنت قيس ، فإن زوجها طلقها ثلاثاً مجسومة ، وقد تقدم الكلام فيه وفي مثله توجيهاً وإجابة ، إلا أنه ذكر هنا زيادة في رواية مجاهد بن سعيد عن الشعبي أن زوجها طلقها ثلاثاً جميعاً ، وأجيب عنها بأنها قد تفرد بها مجاهد عن الشعبي وهو ضعيف ، وعلى تقدير الصحة فكلية جميع في الغالب لتأكيد العدد فالمنحى حصول الطلاق الذي يملكه جميعه لا اجتماعه كما في قوله تعالى : (وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ الْإِرْهَمِ كَلِّهِمْ جَمِيعاً)^(۳) فالمراد حصول الإيمان من جميعهم لا حصوله منهم في وقت واحد .^(۴) وذكر بعضهم أن تمييز فاطمة بنت قيس عن كيفية طلاقها مختلف الصيغة ولم يفرق بينها الصحابة في الحكم وإلا لاستضروا عما فيها من إجمال . وأجيب بأن الإجمال زال برواية طلقها آخر ثلاث تطليقات ، ورواية أرسل إليها بطلقة كانت بقيت لها .^(۵)

رابعاً حديث وكاة فإنه طلق امرأته سهية البينة ، واستضره النبي - صلى الله عليه وسلم - - ما أراد ، واستحلّفه عليه لحلف ما أراد إلا واحدة ، فردّها عليه ، فدل على أنه لو أراد أكثر لأضاعها عليه ،

(۱) سر - من البحث .

(۲) سر - من البحث .

(۳) الآية لكرية من سورة يوسف : ۹۹ .

(۴) سر - من البحث .

إذ لو لم يفرق الحكماء استظهره ولا استحققه ، وهذا الحديث وإن تكلم به من أجل الزبير ابن سبيد فقد صححه بعض العلماء ، وحنه بعضهم وذكر الحاكم له متابعا من بيت ركاثة

وأجيب بأن الإمام أحمد ضعف حديث طلاق ركعة زوجة البتة من جميع طرقه . وضعفه البخاري وقال مضطرب فيه ، تارة قبل فيه ثلاثاً ، وتارة قيل فيه واحدة . وحل ذلك ترك الروايتان المتعارضتان ، ويرجع إلى غيرهما . هذا وقد روى حديث تطليق ركعة امرأته ثلاثاً وجعلها واحدة من طريقين إحداهما : عند الإمام أحمد من طريق سعد بن إبراهيم بسنده إلى ابن عباس مرفوعاً ، والثانية : في سنن أبي داود من طريق ابن صالح بسنده إلى ابن عباس مرفوعاً فوجب المصير إلى ذلك . وأجيب عن الأول بأنها لا تقوم بها الحجة لمخالفتها فنياً ابن عباس وسأني مناقضة ذلك . وأجيب عن الثانية بأن في سندها مقالاً لأن ابن جريج روى هذا الحديث عن بعض بني أبي رافع ، ولأبي رافع بنون ليس فيهم من يحجج به إلا حبيداه ، وسأترجم مجهولون وقد رجح أبو داود في سننه رواية نافع بن عبيد في طلاق ركعة زوجة البتة حل رواية بعض بني أبي رافع أن عبد يزيد طلق امرأته ثلاثاً لذلك ، ونقص ابن جريج في تسعة المطلق عبد يزيد مع أن عبد يزيد لم يترك الإسلام ، ولأن أهل بيت ركعة أعلم بحاله .

وقد أجاب ابن القيم بما خلاصه : سقوط رواية كل من نافع بن عجير وبعض بني أبي زافع بلقاء كل منهما ، أما أن يرجع أحد المجهولين أو من هو لشد جهالة كل الآخر فكلا ، ويميل إلى رواية الإمام أحمد من طريق سعد بن إبراهيم يستند إلى ابن عباس لثلاثة ، لأن أحمد وغيره احتجوا به في مسائل التكاثر والبراء وغيرها ، وقد ذكر فيه أن وكافة طوائف امرأته سهوية ثلاثاً لبعثها - صلى الله عليه وسلم - واحدة .^(١) وسأنته من زيادة بحث إن شاء الله .

خامساً حديث ابن عمر في تعليق زوجته في الحوض وفي آخره : « فقلت يا رسول الله أرأيت لو طلقها ثلاثاً أكان يحل لي أن أزوجها » قال : « لا » ، « كذا كنت قسرين منك » وتكون « متعصية » . « فإنه ظاهر في إساءة الثلاث مجسرة » ، وأجيب أولاً : بأن في سنده شبيب بن زريق الشامي عن عطاء المرساني وقد وثق التاريخي شعيماً ، وذكره ابن حبان في الثقات وحكى عنه ابن حجر أنه قال : يعتبر بحديثه من غير روايته عن عطاء المرساني ، وقال الأردبي : فيه لين ، وقال ابن حزم : صحيح . أما عطاء المرساني فقد ذكره البخاري في الضعفاء ، وقال ابن حبان كان رديء الحفظ يخطئ . ولا يعلم لبطال الاحتجاج به ، ورواه ابن سعد وابن معين وأبو حاتم ، وضع ذلك فقد انفرد شبيب عن الأئمة الأثبات بهذه الزيادة فإنه لم يعرف عن أحد منهم ذكرها .

سادما : حديث حماد بن عمار في تعليق بعض آباءه امرأته أنفا ، فلما سال بنوه النبي - صل الله عليه وسلم - قال : « ما كنت منه بفلاح علي غيري فنته ويضعفاه وتسبته » ويضعفون إثم لي عنقه . « أجيب بأن في سنده رواة مجهولين وضفاء .

سأبت

بحدیث : «مَنْ طَلَّقَ لَيْثَةً وَاحِدَةً أَوْ اثْنَتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا لَزِمَتْهُ بِدَعْوَتِهِ»
 وأجیب بأن فی سند اسماعیل بن أبی الفروع ، وقد قال فی الدارقطني بعد روايته لهذا الحديث ضعيف
 مروك الحديث .

ثامناً

حديث على أن النبي - صلى الله عليه وسلم - مسح رجلاً طلق امرأته البتة فأنكر ذلك
 وقال : «مَنْ طَلَّقَ ابْنَتَهُ لَزِمَتْهُ لَكَلَا لَا تَحِلُّ لَهُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا خَيْرَ»
 وأجیب بأن فی سند اسماعیل ابن أبی القزويني ، قال فی الدارقطني : كوفي ضعيف ، وقال ابن القيم فی
 إسناده هذا الحديث مجاهيل وضعفاء .^(۱۱)

ولما

الإجماع فقد قل كثير من العلماء الإجماع على إضفاء الثلاث في الطلاق الثلاث بكلمة واحدة
 منهم : الشافعي ، وأبو بكر الرازي وابن العربي والبيهقي وابن رجب يقالوا : إنه مقدم على خبر
 الواحد ، قال الشافعي : الإجماع أكثر من الخبر المفرد ، وذلك أن الخبر مَحْذُورُ الخطأ والوهم على روايته ،
 بخلاف الإجماع فإنه معصوم ، وأجيب بأنه قد روى عن جماعة من الصحابة والتابعين ومن بعدهم القول
 ببرد الثلاث المجموعة إلى الواحدة منهم : أبو بكر وعمر وصدور من خلافة ، وعلي وابن مسعود وابن عباس ،
 وقرير ، وعبد الرحمن بن عوف ، وطائفة ، والحسن البصري ، وسعيد بن جبير ، وعطاء بن أبي رباح ،
 ومحمد بن اسحاق ، وابن تيمية المجدد ، وأصبح بن الحباب ، ومحمد بن بقي ، ومحمد بن عبد السلام الخنسي ،
 وعطاء بن يسار وابن زبياح ، وخلاس بن عمرو ، وأهل الظاهر ، وشافعيهم في ذلك ابن حزم ، وغاية الأمر أن
 يقال : أن بعض من نقل عنهم الإجماع بالثلاث إذا كانت مجموعة نقل عنهم أيضاً جملة واحدة فيكون لهم
 في المسألة قولان . والقصد أن الخلاف في الإجماع بها مجموعة لم يزل قائماً ثابتاً ، ومن حكى الخلاف في ذلك
 عن السلف والخلف أبو الحسن علي بن عبيدة اللخمي ، وأبو جعفر الطحاوي في تهذيب الآثار وغيرهم ،
 وبها يتبين أنه ليس في المسألة إجماع^(۱۲)

وأما الآثار المروية عن الصحابة وغيرهم في إضفاء الثلاث على من طلق زوجته ثلاثاً في مجلس واحد
 فكثيرة منها : ما روى عن عمر وعثمان وعلي وابن عباس وابن مسعود وابن عمر وعمران بن الحصين وأبي
 هريرة وغيرهم ، فإن سلم اعتبارها في الاحتجاج لكونها لقوال صحابة ثبت المطلوب ، وخاصة أن فيهم ثلاثة
 من الخلفاء : عمر الملقم وعثمان وعلي وحبر الأمة ابن عباس - رضي الله عنهم - وإلا فالهجة في إجماعهم ،
 فإن فتاواهم اشتهرت عنهم ، ولم يبرف من لم يفت بذلك إنكار فتاواهم به ، فكان إجماعاً وقد تقدم .

(۱) سر - من البحث .

(۲) سر - من البحث .

واجب بان عمر - رضي الله عنه - أسقى عليهم الثلاث حقبة لم لا رآه من المصلحة في زمانه لكنوا
عما تأهبوا فيه من جمع الطلاق الثلاث ، ويرجعوا إلى ما جعل الله لهم من النجدة والأمان رحمة منه بهم ،
ولا علم الصحابة منه حسن سياست لرحمته والله على ذلك ولتوا به رعاية لا رآه من المصلحة ، ولما صرحوا
لمن استغاثهم في هذا الأمر بأنه عصى ربه ولم يظه له مخرجاً ، ولم يجعل ذلك الإماء شرعاً لازماً
مستوراً لأنه ما تنفي القنوى به بتغير الزمان والأحوال بل جعل العقوبة به تخريراً لمن خالف ما أمر به كالنفي ،
ومنه - صل الله عليه وسلم - المخلوقين الثلاثة من نساءهم مدة من الزمن ، والضرب في الخمر ، ونحو هذا
ما يختلف التبرير فيه باختلاف الزمان والأحوال وكان هذا من الخليفة اجتهداً .^(۱)

والمأني . فهو أن التكاح ملك للزوج فتصح إزالته مجتمعة كما صحت إزالته منفرداً وأن الله جعله بيده
يزيل ما شاء ويبنى ما شاء ، كالعتق وعقد التكاح . وأجيب بأنه قياس مع الفارق فإن الطلاق جعل إلى
ليوقه منفرداً على كيفية معينة ، ومنه من جمعه لا تقدم في المسألة الأولى فلا يصح قياس جمعه على تفريقه ،
ولا على العتق ، ولا عقد التكاح على أكثر من واحدة وما أشبهها ، مما شرع له إيقاعه مجتمعة ومنفرداً .^(۲)



الذهب الثاني

الف الطلاق الثلاث دفعة واحدة يعتبر طلاقاً واحدة ، دخل بها الزوج لم لا . وهو قول
أبي بكر وعمر ، صلوا من خلافه ، وعلي وابن مسعود وابن عباس والفرير بن العوام وعبد
الرحمن بن عوف ، وكثير من التابعين ومن بعدهم كطاوس وغلاس بن عمرو ومحمد بن اسحاق ، وداد
الطاهري ، وأكثر أصحابه ، وهو اختيار ابن تيمية ، وابن القيم^(۳) ، واستدل لهذا المذهب بالكتاب والسنة ،
والأخبار ، والإجماع ، والقياس .

أما الكتاب فالآية قوله تعالى : (وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَ قُرُوءٍ)^(۴) إلى قوله
تعالى : (حتى تنكح زوجاً غيره)^(۵) . ويانه أن الألف واللام في قوله : (الطلاق مَرَّتَيْنِ)^(۶) لعمد

(۱) س - من حيث .

(۲) س - من حيث .

(۳) س - من حيث .

(۴) الآية القرآنية من سورة البقرة : ۲۲۸ .

(۵) الآية القرآنية من سورة البقرة : ۲۲۹ .

والمبهور الطلاق المقهور من قوله تعالى: (وَالَّذَاتُ يَتَّبِعُكُمْ بِأَنفُسِهِنَّ تَلَاقٌ مُرُورُهُ) (۱) وهو رسمي
قوله تعالى: (وَيَتَّبِعُكُمْ) أحق بمردهن في ذلك (۲) لأن الطلاق من الذي يكون للزوج فيه حق الرجعة
مرتان . مرة بعد مرة . ولا فرق في اعتبار كل مرة منهما واحدة بين أن يقول في كل مرة . . طلقك واحدة أو
ثلاثاً أو ألقا . فكل مرة منهما طلاق رجعية السابق . وقوله تعالى بعد: (لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ سَيْرُهُمْ) (۳) فالتصريح بإحسان (۴)
وأما قوله تعالى: (لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ سَيْرُهُمْ) (۵) من بعد حتى تنكح (زوجاً خيراً) (۶) فالصبر المرفوع
والمصوب فيه عائدان إلى المطلق والمطلقة فيما سبق لئلا يخلو الكلام من مرجع لها . ولأن الطلاق وقع بعد الشرط والحل
بعد فني نكاح الصوم ، ولو كانت هذه الجملة مستقلة عما قبلها لزم تحريم كل مطلقة ولو طلقة أو طلفتين
حتى تنكح زوجاً آخر ، وهو باطل بإجماع . وإذا فسئ الآية : فإن طلقها مرة ثالثة بلفظ واحد طلقة أو ثلاثاً
فلا نكح له حتى تتزوج غيره . وبهذا يمل صوم الآية على اعتبار الثلاث بلفظ واحد طلقة ، وقد سبق مناقشة
هذا الدليل . (۷)

ثانياً : قوله تعالى: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ نِسَاءً فَطَلَّوهُنَّ لَعِدَّتهنَّ) (۸) إل قوله :
(لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ سَيْرُهُمْ) (۹) ويأتي أن المجهور استدلوا بها من وجوه على تحريم
جميع الثلاث ، وإذا فلا يقع منها مجسوة إلا ما كان مشروفاً وهو الواحدة . (۱۰) وأجيب بأن التحريم لا
يتحقق إثناء الثلاث لكون من عبادة أو طعن مشروع لتركيبه مخالفة قليل لصاحبه عصى وصحت عباده وعصى
عنه وحل تحرير المخالفة فهو يمنع من إثناء الواحدة أيضاً ، لوقوع الطلاق على خلاف ما شرع الله وذلك
ما لا يقول به أحد من المجهور .

وأما السنة فنسأ - أولاً - ما رواه مسلم في صحيحه من طريق ابن طاووس عن أبيه عن ابن عباس
- رضي الله عنهما - قال : كان الطلاق على عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - وأبي بكر وستين من خلافه
عصر طلاق الثلاث واحدة - فقال عمر - رضي الله عنه - : إن الناس قد استعملوا في أمر كانت لهم فيه
أناة ، فلو أفضاه عليهم فأضاه عليهم . وأجيب عن الاستدلال به بما يأتي :

أولاً : أنه حديث منسوخ ، لأن ابن عباس أتى بخلافه ، لذلك على أنه علم ناسخاً له فاعتمد عليه
في فتواه ، ونرى بأنه يمكن أن يكون اجتهاد لوافق اجتهاده اجتهاد عمر - رضي الله عنهما - في إثناء الثلاث
تجزئاً للمصلحة كما تقدم ، أيضاً أبو علم ناسخاً لذكره ، مع وجود الدوام إليه ولم يكن يكف بمثل ما كان

(۱) الآية فكرية من سورة البقرة : ۲۲۵ .

(۲) الآية فكرية من سورة البقرة : ۲۲۸ .

(۳) الآية فكرية من سورة البقرة : ۲۲۹ .

(۴) من الحديث .

(۵) الآية فكرية من سورة الطلاق : ۱ .

(۶) الآية فكرية من سورة الطلاق : ۲ .

(۷) من - - - - من الحديث .

یقل به فی فتواه ، وأيضاً الصواب أن العبرة بما رواه الراوي لا بقوله ، قالوا أيضاً بطل على نسخ الحديث ما ذكر في سبب نزول قوله تعالى : (الطَّلَاقُ مَرْكُوزٌ) ^(۱) من أن المطلق كان له الحق في الرجعة ولو طلق ألف مرة ، ما دامت مطلقته في العدة . فانزل الله الآية متناً لهم من الرجعة بعد المرة الثالثة حتى تتكف زوجاً آخر ، ونوقش أولاً : بأنه روى مرسلان من طريق عروة بن الزبير ومتصلاً من طريق عكرمة عن ابن عباس لكن في سنده علي بن حسين بن واقد وهو ضعيف ، وثانياً : بأنه استدلال في غير محل النزاع فإنه ليس فيه الإلزام بالثلاث في لفظ واحد .

وقالوا أيضاً بطل على نسخه حديث امرأة وعاة وحديث اللعان ، وحديث طائفة بنت لبس وقد سبق الاستدلال بها ومناقشتها . ^(۲)

وقالوا أيضاً : بطل على نسخه إجماع الصحابة زمن عمر - رضي الله عنهم - على إبقاء الثلاث ، فإنه لا يكون إلا من علم بالنسخ ، ونوقش بأنه لا يتأتى مع قول عمر : إن الناس قد استعملوا في أمر كانت لهم فيه أناة فلرأسبئنا عليهم ، فلم كان احتسابهم على العلم بالنسخ لذكره ولم يطل عمر بذلك . وأيضاً كيف يفسر العمل بالنسخ في عهده - صلى الله عليه وسلم - وفي عهد أبي بكر وصدر من خلافة عمر - رضي الله عنهم - مع كون الأمة معصومة في إجماعها من الخطأ ، ونوقش استمر العمل بالنسخ في العهد الثلاث بأنه إنما نزل من لم يبلغه النسخ ، فلما كان زمن عمر انتشر العلم بالنسخ فأجمعوا على إبقاء الثلاث كما حصل في سنة النكاح سواء . ^(۳) ونوقش بأن سنة النكاح كان الخلاف فيها مستمراً بين الصحابة لعدم معرفة بعضهم بالنسخ المنقول نقلاً صحيحاً إلى أن أعلمهم به عمر في خلافته ، ونهاهم عنها ، بخلاف جعل الثلاث في لفظ واحد طلاق واحدة فإنه ثابت في عهده - صلى الله عليه وسلم - ولم يزل العمل عليه عند كل الصحابة في خلافة الصديقين إلى سنتين أو ثلاث من خلافة عمر - رضي الله عنهم - إما فتوى أو إقراراً أو سكوتاً ولهذا ادعى بعض أهل العلم أنه إجماع قديم ، لم يجمع الأمة على خلافه بعد ، بل لم يزل في الأمة من يفتي بجعل الثلاث واحدة ^(۴) . ولم ينقل حديث صحيح يصلح أن يعتمد عليه في نسخ حديث ابن عباس ويكون مستنداً لما ذكر من الإجماع بل القوي روى في ذلك إما في غير الموضوع وإما في الموضوع لكن ضعيف أو مكشوب ، ومع هذا فقد ثبت عن عكرمة عن ابن عباس ما يوافق حديث طاوس مروئعاً وموقوفاً على ابن عباس ، فالموضوع هو أن ركعة طلق امرأته ثلاثاً فرددنا عليه النبي - صلى الله عليه وسلم - ولم يثبت ما يخالفه مروئعاً . وقد سبق مناقشة حديث ركعة وسألي بقيتها ^(۵) ولا نكارة في إبقاء عمر للثلاث باجتهاده ، ولا لغيره من الصحابة ممن وافق اجتهداهم اجتهداه في إبقائها ، وقد بين عمر وابن عباس وغيرهما وجه ذلك بأن الناس لا يتابعوا فيما حرم الله عليهم من طلبتهم ثلاثاً مجبوعة وكثر منهم ذلك على خلاف

(۱) الآية الكريمة من سورة بقره . ۲۲۹ .

(۲) سر - - من الحديث .

(۳) سر - - من الحديث .

(۴) سر - - من الحديث .

(۵) سر - - من الحديث .

ما كانوا عليه قبل الرضا بالثلاث حقبة لهم ، ونظير هذا كلما تنغير فيه القدرى بتغير الأحوال والأزمان والأمكنة كالقنطرة في النهر ، والتفريق بين الذين غلطوا وسالهم ، وقال علي لبعض أهل القبلة متأولاً ، ولم يكن الإضفاء شراً مستمراً إنما كان ومن غروره ^(۱) .

واجب ثانياً : بتأويل حديث طاوس عن ابن عباس بأن الطلاق الذي كان الناس يوقعونه واحدة في عهد - صل الله عليه وسلم - وعهد أبي بكر وصدر من خلافة عمر اعتادوا إيقاعه بعد ذلك ثلاثاً ، ويشهد لهذا قول عمر - رضي الله عنه - : إن الناس قد استعملوا في أمر كانت لهم فيه أناة . الخ .

ونرى بأنه تأويل يختلف الواقع في اليهود الثلاثة الأول ، فإن الطلاق ثلاثاً جملة قد وقع فيها من الصحابة كما تقدم في حديث محمود بن زيد ، وحديث اللعان ، وكما يأتي في حديث ركاعة ، وأيضاً يمنع منه ما ورد في بعض روايات الحديث من أنها جملة واحدة أوردت إلى الرافضة ^(۲) .

واجب ثالثاً : بحمل الحديث على غير المدخول بها بدليل ذكر ذلك في الرواية الأخرى لأن الزوج إذا قال لما : أنت طالق ، أنت طالق ، أنت طالق ، بات بالأول ، فكان الثلاث واحدة ونزقش هذا ولم يزل ماضياً ولم يتجدد عهد ولا زمان . وما نحن فيه تنغير حكمه في أيام عمر - رضي الله عنه - عما كان عليه قبل ، وقد وجه بعضهم الجواب بتوجيه آخر ، وهو أن زوجها إذا قال لما : أنت طالق ثلاثاً يات بقوله أنت طالق ، ولنى قوله : ثلاثاً ، فنزقش بأنه كلام متصل ، فكيف يفصل بعضه من بعض ويحكم لكل بحكم ؟

ونرى أصل الجواب بأن حديث طاوس نفسه عن ابن عباس مطلق ليس فيه ذكر لغیر المدخول بها ، وجواب ابن عباس في الرواية الأخرى ولورد على سؤال أبي الصبيان عن تطبيق غير المدخول بها ثلاثاً ، فخص ابن عباس غير المدخول بها ليطابق الجواب السؤال ، ومثل هذا ليس له مفهوم متألقة ^(۳) .

واجب رابعاً : بأن جعل الثلاث واحدة لم يكن عن علم منه - صل الله عليه وسلم - ولا عن أمره وإلا ما استعمل ابن عباس أن ينفي بخلاله .

ونرى بأن جماهير المحققين على أن ما أسنده الصحابي إلى عهد - صل الله عليه وسلم - له حكم . فإن على تقدير أن النبي - صل الله عليه وسلم - لم يحكم بذلك يستبعد أن يفعله الصحابة وهم غير الخلق . ولا يسله - صل الله عليه وسلم - والرجعي يتزل ، ثم كيف يتر الصل من الأمة على خطأ في عهد أبي بكر وصدر من خلافة عمر ، والأمة معصومة من إجهاضها على الخطأ ^(۴) .

واجب خامساً : بحمل الحديث على صورة تكرير لفظ الطلاق لإله يعتبر واحدة مع قصد التوكيد ،

(۱) ص - من حيث .

(۲) ص - من حيث .

(۳) ص - من حيث .

(۴) ص - من حيث .

وثلاثاً مع قصد الإيقاع . وكان الصحابة خياراً أثناء فصلوا فيها قصدوا فلما تغيرت الأحوال ونشأ إيقاع الثلاث جملة بلفظ واحد أزعهم عمر الثلاث في صورة التكرار إذ صار الغالب عليهم قصدوا .

■ ونوقش بأن حمل الحديث على ذلك خلاف الظاهر ، فإن الحكم لم يفتى في صورة التكرار فيها بعد ما كان عليه في حياة النبي - صلى الله عليه وسلم - وفي عهد أبي بكر وصلى من خلافة عمر ، بل الأمر لم يزل على اعتباره واحدة في هذه الصورة عند قصد التوكيد ، ومن ينويه لا يفرق بين بر وفاجر وصادق وكاذب ، ومن لا ينويه في الحكم لا يقبل منه مطلقاً برأ أم فاجراً ، وأيضاً قول عمر : إن الناس قد استعملوا في أمر كانت لهم فيه أناة . الخ - يرد حمل الحديث على هذه الصورة ، فإن معناه أن الناس استعملوا فيها شرعه الله لهم متراعياً بعضه عن بعض رحمة من بهم ، فأولوه بلفظ واحد . فقولنا يدل على أن لفظ الثلاث في الحديث مراد به جميع الثلاث دفعة ، وإن كان في نفسه محتسباً .^(١)

وأصح سادساً : بمخالفة فتوى ابن عباس لروايته ، فإنه لم يكن ليروي حديثاً ثم يخالفه إلى رأي نفسه . ولذلك لا مثل أحمد بأي شيء . تلحق حديث ابن عباس قال برواية الناس عنه من وجوه بخلافه ، ونوقش بأن الصواب من القولين في مخالفة الراوي لروايته أن الحديث الصحيح المعصوم لا يترك لمخالفة رواية ، وهو غير معصوم ، إذ من الممكن أن ينسى الراوي الحديث أو أنه لا يحضره الحديث وقت الفتيا ، أو لا يظن لدلالته على المسألة التي خالفه فيها أو يتأول فيه تأويلاً مرجوحاً ، أو يقوم في ظنه ما يعارضه ولا يكون معارضاً له في الواقع ، أو يتولد غيره في فتواه بخلافه ، لقته به واعتضاد أنه إنما خالفه لدليل أقوى منه ، وعلى هذا الأسس بني المالكية والشافعية والماتبة لروماً كثيراً حيث قدموا العمل برواية الراوي على فتواه ، وأيضاً كما نقل عن ابن عباس إفساء الثلاث ، وروى عنه اعتبار الثلاث مجسومة طققة واحدة ، وإذا تعارضت الروايتان حملت منهما إلى الحديث ، لكن هذه المناقشة مردودة بأمرين الأول أن رواية الراوي إنما تقدم على قوله إذا كانت صريحة أو ظاهرة في معنى قال بخلافه ، وإلا قدم قوله ، لأنه يدل على أن الاحتساب الذي خالفه قوله غير مراد من الحديث ، وحديث ابن عباس هنا محتسب أن يكون في الطلاق ثلاثاً بلفظ واحد ، وأن يكون مرفقاً كما في الصورة التي في الجواب الخامس عن الحديث ، فدللت فتواه على إرادة صورة التفرين لا حذرة الإجماع . الثاني : أن ما رواه حماد بن زيد عن أيوب عن عكرمة أن ابن عباس قال : إذا قال أنت طالق ثلاثاً بنسب واحد فهي واحدة معارض بما رواه اسماعيل بن إبراهيم عن أيوب عن عكرمة أن ذلك من قول عكرمة لا من قول ابن عباس ، ورواية اسماعيل مقدمة لموافقة الفتاة في أن ابن عباس يجعلها ثلاثاً لا واحدة .^(٢)

وقد يدل في الأمر الأول إن لفظ الطلاق الثلاث في الحديث ظاهر فيها مجمدة ، وإلا لم يفلح عمر - رضي الله عنه - إن الناس استعملوا في أمر كانت لهم فيه أناة . الخ - اعتدلاً منه في الحكم على خلاف ظاهره ، وبه اعتل ابن عباس وغيره في إفساء الثلاث ، وقد سبق الكلام في هذا عند مناقشة الجواب عن الحديث

(١) م - من حيث .

(٢) م - من حيث .

بالسبح

وبلوت في البحر الثاني : أنه لا مانع من ثبوت القول بحمل الثلاث بلفظ واحدة من كل من ابن عباس وعكرمة . وحل تقدير تعارض الروايتين بالتخي والإثبات ، فالمثبت مقدم على الثاني ، حل أن حماد بن زيد أنه في أيوب من كل من روى عن أيوب كما قال يحيى بن معين ، فلقم على اسمعيل بن إبراهيم .^(۱)

وأجيب سابعاً : بأن المراد بالطلاق الثلاث في الحديث لفظ البتة لاشتراكها في الثلاث عند أهل المدينة ، فرواه بعض رواة بالمضى غير بالثلاث بدلاً من البتة وفي هذا جرح بين الروايات ، وكان يراد بها واحدة كما أراد بها ركعة ، فلما نتاج التمس في إرادة الثلاث بها ألزمهم إياها عصر - رضي الله عنه - ونظيره زيادته القرب في شرب الخمر حين تتابع التمس فيه .^(۲)

وقد يقال : إن هذا تأويل على خلاف الظاهر بلا دليل . وأيضاً تقدم في كلام الشافعي أن كلمة البتة مستحقة .^(۳)

وعلى ذلك لا يجوز حمل لفظ الطلاق الثلاث في الحديث عليها .

وأجيب ثامناً : بأنه حديث شاف ، لا أفراد طاوس به عن ابن عباس ، وانفراد الراوي بالحديث - وإن كان قلة - علة لتوجب التوقف فيه إذا لم يرو عنه من وجه يصح .^(۴)

■ ونوقش بأن مجرد انفراد الثقة برواية الحديث ليس علة لتوجب رده أو التوقف ، ولا يسي هذا شفوذاً عند علماء الحديث إنما الشبهة الذي يكون علة في رد الحديث هو أن يخالف الثقة ثقة مخالفة لا يمكن معها الجمع ولم يخالف طاوس في رواية هذا الحديث أحداً من فرواة الثقة عن ابن عباس في هذا الموضوع ، وإنما وقعت المخالفة بين ما رواه وما أتى به ، وقد مضى الكلام في ذلك .^(۵) لكن نقال أن يقول : إن استمرار الفصل في زمن النبي - صل الله عليه وسلم - وفي عهد أبي بكر وصول من خلافة عصر بحمل الطلاق الثلاث بلفظ واحد طائفة واحدة وتغير عصر لذلك على علم من الصحابة ما تتوفر الدواعي على نقله . فقله آحاداً يوجب رده ، اللهم إلا أن يحمل الحديث على ما تقدم من أن الطلاق كان على وجه التكرار مع قصد التأكيد أو أنه كان بلفظ البتة لاختلاف الحكم فيه لاختلاف البتة .^(۶)

■ وقد يناقش إلا يرد بمنع أن يكون ما ذكر ما تتوفر الدواعي على نقله ، وأنه على تقدير أن يكون من

(۱) تأييد المصنف .

(۲) ص - من حيث .

(۳) ص - من حيث .

(۴) ص - من حيث .

(۵) ص - من حيث .

(۶) ص - من حيث .

فإن، للمستند أن يقول : إن الحديث قد اشتهر قلّه وصحّ سننه ولم يجر أحد على تكذيبه أو تضعيفه بوجه يعتبر مثله كما اشتهر نقل مخالفة فتوى عمر وابن عباس لظاهره ، ويشهد لهذا اشتغال العلماء سلفاً وخلفاً بالأمرين ، فبعضهم يؤول الحديث ليتفق مع التناوي ، وبعضهم يذهب إلى بيان وجه مخالفة التناوي له ، ويقيه على ظاهره ، ويشتدّ عن الفتوى بخلافه ، وبعضهم يمارسه بفتوى ابن عباس ويقدم العمل بها عليه ، إلى غير هذا مما يدل على شهرة النقل للأمرين ، وعلى تقدير عدم الشهرة فكأن من أمر تنوّر الدوامي على نقله قد نقل أحاداً وحصل به جسم من أئمة الفقهاء وردّه آخرون بهذه المعوى .

وأجيبُ ناسخاً : بأن الحديث مضطرب سنداً ومتناً ، لما اضطراب سنده فلو رايت تارة عن طلوس عن ابن عباس ، وتارة عن طلوس عن أبي الصهباء عن ابن عباس ، وتارة عن أبي الجوزاء عن ابن عباس ، ولما اضطراب منه لأن أبا الصهباء تارة يقول : ألم تعلم أن الرجل كان إذا طلق امرأته ثلاثاً قبل أن يدخل بها جعلوها واحدة ؟ وتارة يقول : ألم تعلم أن الطلاق الثلاث كان على عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - وحده من خلافة عمر واحدة ؟

■ ونرى بأن الإضطراب إنما يحكم به على الحديث إذا لم يمكن الجمع ولا الترجيح وكلامنا ممكن لنا
نعم فيه ، فإن الرواية عن أبي الجوزاء وهم فيها عبادة بن الجهم حيث انتقل في رواية الحديث عن ابن أبي
مبزة عن أبي الصهباء إلى أبي الجوزاء ، وقد كان سيء الحفظ فلا تدرى بها رواية النخاعة عن أبي الصهباء ،
وأما رواية عن طاوس عن ابن عباس وعن طاوس عن أبي الصهباء وعن ابن عباس فكلامنا ممكن فلا
تعارض ولا اضطراب ، وأما اختلاف المتن فنقدم بيان الجمع بين الروايتين فلا اضطراب .^(١١)

واجب عاشرًا : بما رُفِضَ بالإجماع والإجماع معصوم ليقدم . وقد تنقضت مخالفة ذلك .^(١١) ومن
الشيء أيضًا ما رواه الإمام أحمد في مسنده عن سعد بن إبراهيم ، حدثنا أبي عن محمد بن إسحاق قال : حدثني
فاود بن الحصين عن حكرمة مول ابن عباس عن ابن عباس قال : طلق رُكَّاتُهُ بن عبد يزيد آخر بني المطب
لمرأته ثلاثًا في مجلس واحد فحزن عليها حزناً شديداً ، قال : قال رسول الله - صلى الله عليه وسلم -
« كَيْفَ طَلَّقَهَا ؟ » قال : طَلَّقَهَا ثَلَاثًا ، قال : فقال : « يَا مَعْجِيسُ وَكَيْفَ ؟ » قال : نعم ، قال :
« لِأَنَّهَا بَلَغَتْ وَاحِدَةً فَكُلَّ جَمِيعُهَا إِنْ شِئْتَ » ، قال : فراجعها ، فكان ابن عباس يرى الطلاق عند كل
طهر . وقد صحح الإمام أحمد هذا الإسناد واستدل بما روى به في رد ابنه - صلى الله عليه وسلم - على
زوجها ابن أبي العاص بالنيكاح الأول وقدمه على ما يخالفه فهو حجة ما لم يعارضه ما هو أقوى منه فكيف
إذا عارضه نظيره أو ما هو أقوى منه ، ودلالة منه ظاهرة في اعتبار الطلاق ثلاثاً في مجلس واحد واحدة .

■ ونرى أن المرء بالطلاق ثلاث في الحديث فقط لثبته لاشتهارها في ثلاث عند أهل المدينة فرواه بعض

(١) ص - عن البحث .

(۱) من - - - من القیث .

رواه بالسنن فغير بالثلاث بدلاً من السنة ، وفي هذا جمع بين الروايات ، وكانت يراد بها واحدة أولاً ، فلما نتاج الناس في إرادة الثلاث ألزمهم إياها عمر - رضي الله عنه - ، ونظيره زيادة الضرب في شرب الخمر وتحرره . مما تغير فيه الحكم لتغير أحوال الناس وقد تقدم هذا في الجواب السابع عند الاستدلال بحديث طاوس عن ابن عباس في جعل الثلاث المجموعة واحدة مع سابقته .

ونوقش أيضاً بأن لفظ طلقها ثلاثاً يحتمل أن يكون بلفظ واحد . وإن يكون منفرداً ، وأجيب بأن احتمال تفرقه خلاف الظاهر ، لقوله في الحديث في مجلس واحد . والغالب فيها كان كذلك أن يكون بلفظ واحد .

ونوقش أيضاً بمعارضته للإجماع ، وقد تقدم مناقشة الإجماع عند الكلام على الاستدلال به على إفساء الثلاث .

■ ونوقش أيضاً بمعارضته لحديث نافع بن عجير في إفسائه ثلاثاً ، وأجيب بتجميع هذه الرواية على رواية نافع بن عجير لسلامتها وضعف نافع ، وقد سبق شرح ذلك ، إلى غير هذا من المناقشات التي سبقت عند الإجابة عن الاستدلال بحديث ابن عباس في اعتبار الثلاث واحدة .

■ ومن السنة أيضاً حديث بعض بني أبي رافع عن عكرمة عن ابن عباس أن يزيداً أباً وكانه وإنعونه طلق أم ركانة وتزوج امرأة أخرى فشكت فضته إلى رسول الله - صلى الله عليه وسلم - فأمره بطلاقها نطقها ، وقال له « واجمع أم ركانة » ، قال : لبي طلقها ثلاثاً ، قال : « قد حكمت » ، و« جيعتها » ، وقد سبق نص الحديث مع مناقشته .

■ ومن السنة أيضاً حديث ابن عمر وفيه أنه طلق امرأته ثلاثاً وهي حائض فردعا النبي - صلى الله عليه وسلم - إلى السنة . ورد أولاً : بأن رواية هذا الحديث شعبة ، وثانياً : بأن في سنده ظريف بن ناصح وهو شيعي لا يكاد يعرف ، وثالثاً : بأنه مع ما ذكر مخالف لما رواه الثقات الأثبات : أن ابن عمر طلق امرأته في الحيض تطليقة واحدة ، فهو حديث منكر^(۱) .

■ واستدلوا بالإجماع ، قالوا : إن الأمر لم يزل على اعتبار الثلاث بلفظ واحد واحدة ، إلى ثلاث سنين من خلافة عمر .

ويمكن أن يجاب بما ورد من الآثار عن بعض الصحابة من أن الثلاث بلفظ واحد تحضي ثلاثاً^(۲) . وقد سبق ذكرها في استدلال من يقول بإفساء الثلاث . لكن للمستدل أن يقول : إن الآثار التي وردت فيها الفتوى بخلاف هذا الدليل بدأت في عهد عمر بشرب من التآويل ، يدل على تأخير بدلتها ظاهر حديث طاوس

(۱) من - - من الحديث .

(۲) من - من الحديث .

عن ابن عباس ، وقد تقدم مع الثالثة .

■ واستدلوا بالقياس ، قالوا : كما لا يعتبر قول المعلن وقول المعلنه : لعهد بالله أربع شهادات - بكذا ، أربع شهادات - لا يعتبر قول الزوج لامرأته : أنت طالق ثلاثاً فقط واحد ثلاث تطلقات وكذا كل ما يعتبر فيه تكرار القول أو الفعل من تسريح وتحميد وتكبير وتلهيل وإلترار .

■ ونقلت عنه قياس مع الفارق ، للإجماع على اعتبار الكلمة المفردة في الطلاق ، وبينت المصلحة منها بانتهاء الحدة ، وعدم اعتبار الشهادة الواحدة من الأربع في اللعان .^(۱)

■ وللمستدل أن يقول : هذا الفارق مسلم ، ومنه فوارق أخرى بينهما ، انفرد كل من الطلاق واللعان بحجته منها ، لكنها ليست في مورد قياس المستدل هنا ، فإنه وارد فيها يعتبر فيه تكرار القول أو الفعل ، ولا يستدعيه بالاكتفاء بذكر اسم الحمد ، وليس من شرط سلامة القياس اشتراك القيس والمقيس عليه في جميع صفاتها ، بل إن اعتبار هذا لا يتأني منه قياس ، لأن كل شيئ لا بد أن يفرد كل منهما عن الآخر بخاصة لو عوامس ، وإلا كان حجة .

■ واستدلوا بما روى من الآثار في الإفتاء بذلك عن ابن عباس وعجل وابن مسعود وقرير وعبد الرحمن بن عوف وغيرهم من الصحابة ومن بعدهم .^(۲)

■ ونقلت بأن ما روى من ذلك عن طاوس عن ابن عباس مرهود ، فإن لطاوس عن ابن عباس تأكيد منها روايته هذه فتوى عن ابن عباس ، وأجيب بأن طاوس بن كيسان قد وثقه ابن معين ، ونسب إليه أصح الأحكام ، أما محمد بن جبير ؟ فلم يعتبر بينهما ، وقال قيس بن سعد : كان طاوس فيما مثل ابن سيرين بالبحرة ، وقال الزهري : لو رأيت طاوساً علمت أنه لا يكذب ، وروى له أصحاب الكتب الحدة في أصولهم .^(۳)

■ فصل من ادعى روايته للتاكيد عن ابن عباس أن ثبت ذلك بشواهد من رواياته عنه في غير هذه المسألة لما فيها رواء في هذه المسألة فهو مجرد دعوى في محل النزاع ، وما ذكر من مخالفة غيره له في هذه المسألة فتأني أن يكون لابن عباس فيها قولان ، روى كل من الفريقين عنه قولاً منها ، وللملك قدم رجوعه عنها على تغيير صحة روايتها ، ثم أن حكمة تابع طاوساً في روايته هذا الأمر عن ابن عباس وهو من رجال الحدة .

■ ونقلت بأن رواية حماد بن زيد عن أبيوب عن حكمة عن ابن عباس معارضة برواية إسحاق بن إبراهيم

(۱) من حيث

(۲) من حيث

(۳) تبعه به

عن ایوب أن هذا الأمر من قول حكمة ، وأجيب أولاً : بأنه لا معارضة لمواز أن يكون روى عن كل منهما وثانياً : أنه على تقدير المعارضة فرواية حساد بن زيد مقبولة على رواية اسحاق بن ابراهيم ، فلان حساداً أثبت في الرواية عن ایوب من كل من روى عنه .^(۱)

❦ ❦ ❦

للذهب الثالث

أن الطلاق الثلاث يضي ثلاثاً في المنحول بها وواحدة في غير المنحول بها . واستدلوا للمذهب في المنحول بها بما استدل به الجمهور ، وقد تقدم مع مناقشته ، واستدلوا للمذهب في غير المنحول بها بحديث أبي الصهباء الذي قال فيه لابن عباس : لما طلق الرجل : كان إذا طلق امرأته ثلاثاً قيل أن يمشي بها جملها واحدة على عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - وأبي بكر وصغير من إمارة عمر ، قال : بل . وقد تقدم الحديث قالوا : إن التفصيل بين المنحول بها وغير المنحول بها فيه جمع بين الروايات وإثبات حكم كل منها في حال ، وقد سقت مناقشة هذا المذهب .^(۲)

❦ ❦ ❦

للذهب الرابع

أنه لا يمتد به مطلقاً ، لأن إضاحه ثلاثاً يقتض واحد بدمه محرمة ، فكان غير معتبر محرماً ، لحديث : من حليل حتملاً ليس عكبه لغيره فهو رد ، وروى بأنه لا يعرف القول به عن أحد من السلف ، وأن أهل العلم في جميع الأمصار مجمعون على اعتباره والاعتقاد به ، وإن اختلفوا فيما يضي منه ، ولم يخالف فيه إلا ناس من أهل البدع ممن لا يمتد بهم في انتقاد الإجماع .

وقد يستدل لهم أيضاً بأنه كالظهار فإنه لا كان محرماً لم يعتبر ثلاثاً مع قصد المظاهر الطلاق فكذلك الطلاق ثلاثاً محرمة ، وأجيب بالفرق ، لأن الظهار محرم في نفسه على كل حال ، فكان باطلاً ولزمت له الضربة على كل حال . بخلاف الطلاق لأن جهته مشروع كالنكاح والبيع ، ولذا امتنع في حال دون حال ، واقسم له صحيح وباطل أو فاسد .^(۳)

هذا ما نسير إسناده ، وبالله التوفيق ، وصلى الله على محمد وعلى آله وصحبه وسلم . . .

حرر في ۱۹/۴/۱۳۹۳ هـ

الشيخ العلامة محمد باقر المجلسي

رئيس اللجنة

نائب الرئيس

عضو

عضو

محمد باقر بن سليمان بن شيخ محمد باقر بن محمد بن حسين محمد الزكي عفيفي ابراهيم بن محمد بن شيخ

(۱) طلب صاحب
(۲) من حيث

مصادر بحث الطلاق الثلاث بلفظ واحد

- ۱ - تفسیر بحر طوطی طبع مطبعة دار الكتب المصرية عام ۱۳۵۴ هـ .
- ۲ - أحكام القرآن لأحمد بن علي الرازي «الخصاص» طبع بمطبعة البهية المصرية سنة ۱۳۴۷ هـ .
- ۳ - أمراء البيان .
- ۴ - صحيح البخاري ومعه فتح الباري طبع المطبعة السلفية بتأليف عبد الباقى وإشراف محيى الدين الخطيب .
- ۵ - عمدة القاري للعيني طبع المطبعة النورية .
- ۶ - صحيح مسلم وعليه النووي الطبعة الأولى طبع بالمطبعة الأزهرية سنة ۱۳۴۷ هـ .
- ۷ - مختصر سنن أبي داود ومعه المعالم للخطابي وتهذيبها لابن القيم طبع مطبعة أنصار السنة المحمدية عام ۱۳۶۷ هـ .
- ۸ - جامع الترمذي .
- ۹ - عارضة الأحوازي على الترمذي لابن العربي .
- ۱۰ - شرح الزركاشي على الموطأ طبع بمطبعة الاستقامة بالقاهرة سنة ۱۳۷۳ هـ .
- ۱۱ - مستد الإمام أحمد بطلب أحمد شاكر طبع دار المعارف سنة ۱۳۶۹ هـ .
- ۱۲ - مستدرک الحاكم وعليه تلخيصه للذهبي الطبعة الأولى سنة ۱۳۴۰ هـ طبع بمطبعة حيدرآباد .
- ۱۳ - ليل الأوطار طبعة حلية الطبعة الثانية عام ۱۳۷۱ هـ .
- ۱۴ - جامع العلوم والحكم طبعة حلية عام ۱۳۸۲ هـ الطبعة الثالثة .
- ۱۵ - سنن ابن ماجه الطبعة الأولى بالمطبعة النورية .
- ۱۶ - سنن سعيد بن منصور .
- ۱۷ - سنن الدارقطني طبع دار المحسن للطباعة طبع عام ۱۳۸۹ هـ .
- ۱۸ - السنن الكبرى للبيهقي الطبعة الأولى بمطبعة حيدرآباد .
- ۱۹ - المصنف لعبد الرزاق الطبعة الأولى .
- ۲۰ - شرح المواهب اللدنية للزركاشي الطلعة الأولى بالمطبعة الأزهرية سنة ۱۳۳۵ هـ .
- ۲۱ - شرح معالي الآثار طبع مطبعة الأتوار الحمدية .
- ۲۲ - المنطق للباقي طبع مطبعة السعادة الطبعة الأولى عام ۱۳۳۲ هـ .
- ۲۳ - البحر والتحليل الطبعة الأولى بمطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية بحيدرآباد المكن عام ۱۳۷۱ هـ .
- ۲۴ - تهذيب التهذيب الطبعة الأولى بمطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية بحيدرآباد المكن عام ۱۳۳۷ هـ .

- ۲۵ - علامة تهذيب تهذيب الكمال الطبعة الأولى بالمطبعة الخيرية عام ۱۳۲۳ هـ .
- ۲۶ - الإصابة ومعها الاستيعاب طبع بمطبعة مصطفى محمد .
- ۲۷ - المستطاد من جهات المتن والإستاد طبع مطابع الرياض .
- ۲۸ - بذائع الصنائع للکاشانی طبع بمطبعة الجمالية بمصر الطبعة الأولى عام ۱۳۲۸ هـ .
- ۲۹ - البسوط للسرعي طبع بمطبعة السعادة بموار محافظة مصر الطبعة الأولى .
- ۳۰ - فتح القدير لابن الهمام الطبعة الأولى بالمطبعة الكبرى الأميرية عام ۱۳۱۵ هـ .
- ۳۱ - الفتوة الطبعة الأولى بالمطبعة الخيرية سنة ۱۳۲۴ هـ ومعها القدمات .
- ۳۲ - القدمات لابن رشد ومعها الفتوة .
- ۳۳ - مواهب الجليل للحطاب مترجم لطبع مكتبة النجاح : ليبيا .
- ۳۴ - الأم الطبعة الأولى بالمطبعة الخيرية عام ۱۳۳۱ هـ .
- ۳۵ - المهذب الطبعة الحالية .
- ۳۶ - المعنى والشرح الكبير الطبعة الأولى بمطبعة النار سنة ۱۳۴۶ هـ .
- ۳۷ - الكافي الطبعة الأولى سنة ۱۳۸۲ هـ طبع المكتب الإسلامي .
- ۳۸ - الإنصاف طبع بمطبعة سنة الحمديّة عام ۱۳۷۷ هـ .
- ۳۹ - مجموع فتاوى شيخ الإسلام .
- ۴۰ - زاد المعاد طبع مطبعة أنصار السنة الحمديّة .
- ۴۱ - أعلام الموقعين للطبعة المنيرة .
- ۴۲ - إغاثة اللهفان طبعة حالية عام ۱۳۵۷ هـ .
- ۴۳ - سرمد آل تيمية .
- ۴۴ - سير الحات إلى علم الطلاق الثلاث ليوסף بن حسن بن عبد الرحمن بن عبد الحمادي طبعه محمد نصيف ضمن مجموعة رأس الحسين .
- المحل لابن حزم الطبعة الأولى .
- تجريد في أسماء الصحابة للذهبي الطبعة الأولى في مطبعة دائرة المعارف النظامية بعبدآباد هـ دکن .
- الناسخ والمنسوخ لابن التماس الطبعة الأولى .



الفترار

بعد الاطلاع على البحث المقدم من الأمانة العامة لجنة كبار العلماء
والمد من قبل اللجنة الخاصة للبحوث والإفتاء في موضوع
«الطلاق الثلاث بلفظ واحد» .

وبعد دراسة المسألة وتداول الرأي واستعراض الأقوال التي قيلت فيها ومناقشة ما على كل قول من إيراد
توصل المجلس بأكثريته إلى اعتبار القول بفرع الطلاق الثلاث بلفظ واحد ثلاثاً ، وذلك لأمرين أحدهما ما يلي :

لقول تعالى (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ نِسَاءً فَتَلَ طَلِّقُوا عَنْ لِعَدَّتِهِنَّ) (١) .
إلى قوله تعالى : (وَبِذَلِكَ حَدِّدَ اللَّهُ وَبَيْنَ مَا بَيْنَ يَدَيْهِ) (٢) .
لا تدري لعن الله محدث بغير ذلك أمر . (٣) فإن الطلاق الذي شرعه الله هو
ما يحل به وما كان صاحبه مغيراً بين الإسلام بحرف - وبشرع بإحسان ، وهذا
متفق في إيقاع الثلاث في العدة قبل فرجة فلم يكن طلاقاً للعدة وفي تحرير هذه الآية
دلالة على وقوع الطلاق لغير العدة إذ لو لم يقع لم يكن طلاقاً لنفسه بإيقاعه لغير العدة

أولاً

(١) الآية الكريمة من سورة الطلاق : ١ .

(٢) الآية الكريمة من سورة الطلاق : ٢ .

ولم یسد الباب أمامه حتى یمتدح إلی المخرج الذي أشادت إینه الآفة الفکریة (وَمَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا)^(۱) وهو الترجمة حسبما تأوله ابن عباس - رضي الله عنه - حين قال للإمام الذي سأله وقد طلق ثلاثاً : أَنْ الله تعالى یقول : (وَمَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا) وإنك لم تتق الله فام أجد لك مخرجاً عصبت ربك وبانت منك امرأتك .

ولا خلاف فی أن من لم یطلق للعدة بأن طلق ثلاثاً مثلاً فقد ظلم نفسه فعل القبول بأنه إذا طلق ثلاثاً فلا یقع من طلاقه إلا واحدة لما هی الظهور التي بالتزاهي بكون المخرج وقبر وما هی عقوبة هذا الظالم نفسه المتصدی لحدود الله حيث طلق بغير اعدة فلقد جعل الشارع علی من قال قولاً منكراً لا یترب علیه مقتضى قوله المنکر عقوبة له علی ذلك كعقوبة المظاهر من امرأته بکفارته الظهار لظهور واقع أعلم أن الله تعالى عاقب من طلق ثلاثاً بإفراقها علیه وسد المخرج أمامه حيث لم یقل الله لظلم نفسه وتعدى حدود الله .

ثانياً

ما فی الصحیحین عن عائشة - رضي الله عنها - أن رجلاً طلق امرأته ثلاثاً فتزوجت لطلقت تسعیل کنی - صل الله علیه وسلم - أتبعه ثلاثاً قال : لا حتى یقول : عَسْبَتْهَا کما قال الأول . فقد ذكره البخاری رحمه الله تحت ترجمة « باب من أجاز الطلاق ثلاثاً » وأعرض علی الاستدلال به بأنه مختصر من قصة رفاعة بن وهب التي جاء فی بعض رواياتها عند مسلم أنها طلقها زوجها آخر ثلاث تطليقات ، ورد الخلفاء بن حجر - رحمه الله - الاعتراض ، بأن غیر رفاعة قد وقع له مع امرأته نظیر ما وقع لرفاعة فلا مانع من التعدد . لأن کلاماً من رفاعة القريظ ورفاعة القريظ وقع له مع زوجة له طلاق فتزوج كلا منهما بعد الفرع من بن قریظ لعلها قبل أن یسها ثم قال : وبهذا یبین عظم من وحد بينهما طناً منه أن رفاعة بن سموث هو رفاعة بن وهب . اهـ .

وعند مطابقة هذا الحديث بعدیت ابن عباس الذي رواه عنه طاوس ، كان الطلاق علی عهد رسول الله - صل الله علیه وسلم - وأبی بکر وصدر من خلافة عمر طلاق الثلاث واحدة فلیح فإن الحال لا یحتمل من أمرین : إما أن یكون معنى الثلاث فی حدیث عائشة وحديث طاوس أنها مجتمعة أو متفرقة . فإن كانت مجتمعة لحدیث عائشة مطلق علیه فهو أولى بالتقديم ولیه التصريح بأن تلك الثلاث تحرموا ولا یحل إلا بعد زوج ، وإن كانت متفرقة فلا حجة فی حدیث طاوس علی محل النزاع فی وقوع الثلاث بلفظ واحد واحدة . ولما اختلف الثلاث فی حدیث عائشة متفرقة ولی حدیث طاوس مجتمعة فلا وجه له ولا دلیل علیه .

(۱) الآية الفکریة من سورة البقرة : ۲۱۷ .

ثالثا

لا وجه به بعض أهل العلم كابن قدامة - رحمه الله - حيث يقول: ولأن النكاح ملك يصح إزالته متفرقا لصح مجتمعا كسائر الأملak . والقرطبي - رحمه الله - حيث يقول: وسببه الجمهور من جهة لزوم من حيث النظر ظاهرة جدا وهو أن المطلقة للثلاث لا تحل للمطلق حتى تنكح زوجا غيره . ولا فرق بين مجموعها ومفرقها لغة وشرعا وما يتخيل من الفرق صوري أثناء الفسار الخلفاء في النكاح والمقت والأقارب . فهو قال المولى أنكحتك هؤلاء الثلاث في كلمة واحدة انتقد كما لو قال أنكحتك هذه وهذه وهذه ، وكذلك في هتق والإقرار وغير ذلك من الأحكام . أه ، ولغاية ما يمكن أن يتجه على المطلق بالثلاث لومه على الإسراف برفع فساد تصرفه .

رابعا

لا أجمع عليه أهل العلم إلا من ثلث في إيقاع الطلاق من المازل استنادا إلى حديث أبي هريرة وغيره مما نقلته الأمة بالقبول ، من أن ثلاثا جدهن جد وهزلهن جد : الطلاق والنكاح والرجعة . ولأن قلب المازل بالطلاق عند ذكره كما ذكر ذلك شيخ الإسلام ابن تيمية - رحمه الله - في تعليقه القول بوقوع الطلاق من المازل حيث قال : ومن قال لا لغو في الطلاق فلا حجة معه بل عليه لأنه لو سبق لسانه بذكر الطلاق من غير عمد القلب لم يقع به ولا فاعلا ولما قلنا قصد اللفظ به حالاً فقد عمد قلبه ذكره . أه . فإن ما زاد على الواحدة لا يفرج عن صمي الطلاق بل هو من صريحه ، واعتبار الثلاث واحدة إعمال لبعض عدده دون باقيه بلا مسوغ ، اللهم إلا أن يكون المستند في ذلك حديث ابن عباس ويأتي الجواب عنه إن شاء الله

خامسا

إن القول بوقوع الثلاث ثلاثا قول أكثر أهل العلم للقد أخذ به عمر وعثمان وعلي وهبادة ابن عباس وابن عمر وابن عمرو وابن مسعود وغيرهم من أصحاب رسول الله - صلى الله عليه وسلم - وقال به الأئمة الأربعة : أبو حنيفة ومالك وشافعي وأحمد وابن أبي ليل والأوزاعي وذكر ابن عبد الحادي عن ابن رجب - رحمه الله - بقوله : اعلم أنه لم يثبت عن أحد من الصحابة ولا من التابعين ولا من أئمة السلف المعتد بغيرهم في الفتاوى في الحلال والحرام شيء صريح في أن الطلاق الثلاث بما الدخول بحسب واحدة إذا سبق بلفظ واحد . أه وقال شيخ الإسلام ابن تيمية في معرض بحثه الأقوال في ذلك : فتالي - أنه طلاق بجرم ولازم وهو قول مالك وأبي حنيفة وأحمد في الرواية المتأخرة عنه ، اعتراها أكثر أصحابها وعليها القول منقول عن كثير من السلف من الصحابة والتابعين . أه وقال ابن القيم : واختلف الناس فيها ، أي في وقوع الثلاث بكلمة واحدة - عل أربعة مذاهب أحدها : أنه يقع . هذا قول الأئمة الأربعة وجمهور التابعين وكثير من الصحابة . أه وقال القرطبي : قال علماؤنا - وأئقن أئمة الهنرى على لزوم إيقاع الطلاق الثلاث في كلمة واحدة وهو قول جمهور السلف .

ولال ابن الحر في كتابه السخ والنسوخ ونقله عنه ابن القيم - رحمه الله - في تهذيبه : قال تعالى : (الطلاقُ مرتان) " " ول حرّم في أمر زمان فقالوا إن الطلاق الثلاث في كلمة واحدة لا يلزم . وجعاه واحدة ونسبه إلى السلف الأول لحكمه عن علي والزبير وعبد الرحمن بن عوف وابن مسعود وابن عباس ، وعزوه إلى الحجاج ابن أرفاة الضعيف المتزلة والمعموز المربة ورووا في ذلك حديثاً ليس له أصل - إلى أن قال : وما نسبه إلى الصحابة كذب بحت لا أصل له في كتاب ولا رواية له عن أحد - إلى أن قال : وأما حديث الحجاج بن أرفاة فغير مقبول في الملة ولا عند أحد من الأئمة . اهـ .

لترجه الإيرادات على حديث ابن عباس - رضي الله عنه - كان الطلاق على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وخلافة أبي بكر وصدر من خلافة عمر طلاق الثلاث واحدة إلى آخر الحديث مما يضعف الأخذ به والاحتجاج بما يدل عليه . فإنه يمكن أن يجاب عنه بما يلي :

سادس

١- ما قيل من أن الحديث مضطرب سنداً ومتناً أما اضطراب سنده فلروايته تارة عن طاوس عن ابن عباس وتارة عن طاوس عن أبي الصبيان عن ابن عباس وتارة عن أبي الجوزاء عن ابن عباس ، وأما اضطراب متنه فإن أبا الصبيان تارة يقول : ألم تعلم أن الرجل كان إذا طلق امرأته ثلاثاً قبل أن يدخل بها جعلوها واحدة . وتارة يقول : ألم تعلم أن الطلاق الثلاث كان على عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - وأبي بكر وصدر من خلافة عمر واحدة .

٢- قد انفرد به عن ابن عباس طاوس وطاروس متكلم فيه من حيث روايته المنسكبة عن ابن عباس قال القاضي إسماعيل في كتابه (أحكام القرآن) طاوس مع فضله وصلاحه يروي أشياء منكراً منها هذا الحديث . وعن أبيه أنه كان يعجب من كثرة عطاء طاوس . وقال ابن عبد البر شد طاوس في هذا الحديث . وقال ابن رجب وكان علماء أهل مكة ينكرون على طاوس ما انفرد به من شواذ الآثار . ونقل القرطبي عن ابن عبد البر أنه قال : رواية طاوس وهم وغلط لم يخرج عليها أحد من فقهاء الأمصار بالحجاز والشام والمغرب .

٣- ما ذكره بعض أهل العلم من أن الحديث شاذ من طريقين : أحدهما انفرد طاوس بروايته وأنه لم يتابع عليه . قال الإمام أحمد في رواية ابن منصور : كل أصحاب ابن عباس

وروا عنه خلاف ما روى طاوس . وقال الجوزجاني هو حديث شاذ : وقال ابن رجب ونقله عنه ابن عبد الهادي : وقد عثت بهذا الحديث في قديم النسخ فلم أجده أصلاً .

الثاني ما ذكره البيهقي فإنه ساق الروايات عن ابن عباس يلزم الثلاث ثم نقل عن ابن المنذر أنه لا يظن بابن عباس أنه يحلف عن النبي - صلى الله عليه وسلم - شيئاً ويؤدي بخلافه . وقال ابن التركاني وطاوس يقول إن أبا الصفاء مولاة سألته عن ذلك ولا يصح ذلك عن ابن عباس لرواية الثقات عنه خلافه . وأروى صححه ما كان قوله حجة على من هو من الصحابة أجل وأعلم منه وهم عمر وعثمان وعلي وابن مسعود وابن عمر وغيرهم . اهـ .

فلما في هذا الحديث من الشذوذ فقد أعرس عنه الشيخان البخاريان أبو عبد الله أحمد بن حنبل فقد قال للأثرم وابن منصور بأنه وفي حديث ابن عباس قصداً لأنه يرى عدم الاحتجاج به في لزوم الثلاث بلفظ واحد ، لرواية الحفاظ عن ابن عباس ما يخالف ذلك . والإمام محمد بن اسماعيل البخاري ذكر عنه البيهقي أنه ترك الحديث عمداً لذلك الموجب الذي تركه من إيجاب الإمام أحمد ولا شك أنهما لم يتركاها إلا لوجوب يقتضي ذلك .

■ - إن حديث ابن عباس يتحدث عن حالة اجتماعية مفروضة فيها أن تكون معلومة لدى جمهور معاصريها ، وتوفر الدواعي لنقلها بطرق متعددة مما لا ينبغي أن يكون موضع خلاف ، ومع هذا لم تنقل إلا بطريق آحادي عن ابن عباس فقط ولم يروها عن ابن عباس غير طاوس الذي قيل عنه بأنه يروي المناكير . ولا يخفى ما عليه جماهير علماء الأصول من أن غير الآحاد إذا كانت الدواعي لنقله متوفرة ولم ينقله إلا واحد ونحوه أن ذلك يدل على عدم صحته . فقد قال صاحب جمع الجوامع عطفاً على ما يجرى فيه بعدم صحة الخبر : والمختول آحاداً فيما تتوفر الدواعي إلى نقله خلافاً للرأفة . اهـ . وقال ابن الحاجب في مختصره الأصولي : إذا انفرد واحد فيما تتوفر الدواعي إلى نقله وقد شاركه خلق كثير كما لو انفرد واحد بقتل خطيب على المنبر في مدينة فهو كاذب قطعاً خلافاً للشيعة . اهـ .

فلا شك أن الدواعي إلى نقل ما كان عليه رسول الله - صلى الله عليه وسلم - والمسلمون بعده في خلافة أبي بكر وصدر من خلافة عمر من أن يطلق الثلاث كانت تجعل واحدة متوفرة توافراً لا يمكن إنكاره . ولا شك أن سكوت جميع الصحابة عنه حيث لم ينقل عنهم حرف واحد في ذلك غير ابن عباس يدل دلالة واضحة على أحد أمرين : إما أن المقصود بحديث ابن عباس ليس معناه بلفظ واحد ، بل بثلاثة ألفاظ في وقت واحد ، وإما أن الحديث غير صحيح لنقله آحاداً مع توفر الدواعي لنقله .

■ - ما عليه ابن عباس - رضي الله عنه - من حقن والصلح والملم والاستقامة والتعبد بالاختصاص

وقد في الصدع بكلمة الحق التي يراها، يمنع القول بانقياده إلى ما أمر به عمر - رضي الله عنه - من إضفاء الثلاث وإحلال أنه يبرف حكم الطلاق الثلاث في عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - وأبي بكر وصدر من خلافة عمر من أنه يعمل واحدة

فلا يخطئ خلافة مع عمر رضي الله عنهما في صحة الحج ويبيع الدينار بالدينارين وفي بيع أمهات الأولاد وغيرها من مسائل الخلاف فكيف يولاه في شيء يروى عن النبي - صلى الله عليه وسلم - له خلافة ، وإلى قوله - رضي الله عنه - في الصدع بكلمة الحق التي يراها ، تشير كلمة المشورة في مخالفة عمر في صحة الحج زعمي قوله : يوشاك أن تنزل عليكم حجارة من السماء أقول قال رسول الله وهو قولون قال أبو بكر وعمر .

و - هل لرضي صحة حديث ابن عباس لأن ما عليه أصحاب رسول الله - صلى الله عليه وسلم - من الفقه والصلاح والاستقامة وقام الاكتفاء بما عليه الحال المحيرة شرعاً في عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - وأبي بكر وصدر من خلافة عمر يمنع القول بانقيادهم إلى أمر عمر - رضي الله عنه - في إضفاء الثلاث ، وإحلال أنهم يبرفون ما كان عليه أمر الطلاق الثلاث في ذلك العهد . ومع هذا فلم يثبت عند صحيح أن أحداً منهم أتى بلفظي ما عليه الأمر في عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - وأبي بكر وصدر من خلافة عمر حسبما ذكره ابن عباس في حديثه .

3 - ما في حديث ابن عباس من القسالة على أن عمر لم يفسخ الثلاث عقوبة للناس لأنهم قد استعملوا أمراً كان لهم فيه آفة ، وهذا مشكل ووجه الإشكال كيف يقررو عمر - رضي الله عنه - وهو هو فني وصلاً وعلماً ولفهاً - بمثل هذه العقوبة التي لا تقتصر آثارها على من استعملها وإنما تجاوزت إلى طرف آخر ليس له نصيب في الإجماع ، ونعمي بالطرف الآخر فزوجات حيث يترتب عليها إحلال فرج حرام على طرف ثالث ، وتحريم فرج حلال بمقتضى عقد الزواج ، وحقوق الرجعة ، مما يدل على أن حديث طاوس عن ابن عباس فيه نظر ، وصلى الله على محمد وعلى آله وصحبه وسلم .

❦ ❦ ❦

وجہۃ المخالفین

رأى أن الطلاق الثلاث بلفظ واحد طلاق واحدة ، وقد سبقت إلى القول بهذا ابن عباس في رواية صحيحة
قائمة به ، وأتى به القزويني في التمام وعبد الرحمن بن عوف وعلي بن أبي طالب وعبد الله بن مسعود من الصحابة
في رواية عنهم وأتى به عكرمة وطائوس وغيرهما من التابعين وأتى به ممن بعدهم محمد بن اسماعيل وعلاء
ابن عمرو والحارث المكي ، والجد بن ثوبان ، وشيخ الإسلام أحمد بن عبد الحليم بن تيمية ، ولعمريه شمس الدين
ابن القيم وغيرهم . . . وقد استدل على ذلك بما يأتي :

الدليل الأول

قوله تعالى : (الطلاق) مرتين لإزالة ، يستغنى عن توضيح (أحسن)
وبالله : أن الطلاق الذي شرع للزوج فيه الخيسار بين أن يسترجع زوجته
أو يتركها بلا رجعة حتى تقضى عدتها فبين منه - مرتان مرة بعد مرة ، سواء طلق في كل مرة منهما طلاقاً
أو ثلاثاً مجموعة ، لأن الله تعالى قال : (مرتين) : ولم يقل طلاقان ، ثم قال تعالى في الآية التي بعدها : (فإن
طلقها فلا تجعل لهما من متعة حتى تتكسب زوجاً غيرها)^(۱) فحكم بأن زوجته تحرم عليه بتطليقه إياها
للمرة الثالثة حتى تتكسب زوجاً غيره ، سواء طلق في المرة الثالثة بطلاق واحدة أم بثلاث مجموعة ، فدل على أن
الطلاق شرع مفراً على ثلاث مرات ، فإذا طلق بثلاث في لفظ واحد كان مرة واحدة .

الدليل الثاني

ما رواه مسلم في صحيحه عن طريق طائوس عن ابن عباس - رضي الله عنه - قال :
كان الطلاق الثلاث على عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - وأبي بكر وستين
من خلافة عمر طلاق الثلاث واحدة ، فقال عمر رضي الله عنه : إن الناس قد استعملوا في أمر كانت لهم
فيه ألفة ، فلو أنقضاه عليهم ، لأنقضاه عليهم ، وفي صحيح مسلم أيضاً عن طائوس عن ابن عباس أن أبا
الصحابة قال لابن عباس حدث من حديثك ، ألم يكن الطلاق الثلاث على عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - وأبي بكر واحدة ، قال :
نعم ، قال : قد كان ذلك ، فلما كان في عهد عمر تابع الناس في الطلاق فأجوزوه
عليهم . . . لهذا الحديث واضح دلالة على اعتبار الطلاق الثلاث بلفظ واحد طلاقاً واحدة وعلى أنه لم ينسخ
لاستمرار العمل به في عهد أبي بكر وستين من خلافة عمر ، لأن عمر على إضماره ثلاثاً بقوله : إن الناس
قد استعملوا في أمر كانت لهم فيه ألفة ، ولم يدع النسخ ولم يطل الإضمار به ، ولا يظهره بعد خلافه ، ولأن
عمر استشار الصحابة في إضماره ثلاثاً ، وما كان عمر ليشتير أصحابه في القول عن العمل بمحدث علم
أو ظهر له أنه منسوخ . . . وما أجيب به عن حديث ابن عباس فهو إما تأويل متكلف ومحمل للفظ على

(۱) الآية تنكرية من سورة البقرة : ۲۰۹ .

(۲) الآية تنكرية من سورة البقرة : ۲۲۰ .

علا من ظاهره بلا دلیل ، واما من فيه بالشك والاضطراب وضعف طائوس ، وهذا مردود بان مندا رواه في صحيحه وقد اشترط الا بروي في كتابه الا تصحیح من الاحادیث . ثم إن الطاعين فيه قد احتجوا بقول عمر في آخره : إن الناس قد استعملوا في أمر كانت لهم فيه أناة ، فامضاه عليهم ، فكيف يكون آخره حجة مقبولة ويكون صدره مردوداً لاضطرابه وضعف ثوابه ، وأبعد من هذا ما ادعاه بعضهم من أن العمل كان جارياً على عهد النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - يحمل الطلاق الثلاث واحدة لكنه صلى الله عليه وآله وسلم - لم يعلم بذلك ، إذ كيف تصح هذه القصة وهو كان يتزلزل ويحيى مسعور ، وكيف يستمر الأمة على العمل بالخطأ في عهده وعهد أبي بكر وستين أو ثلاث من خلافة عمر ، وكيف يحظر عمر في عدوله عن ذلك إلى إفضائه عليهم بما ذكر في الحديث من استعمال الناس في أمر كانت لهم فيه أناة ، ومن الأمور القارعة التي حواریا بها رد الحديث معارضته بقول ابن عباس على خلافه ، ومن المعلوم عند علماء الحديث وجهاً للفقهاء أن القصة بما رواه الثوري من صحته الرواية لا برأيه وقتره بخلافه لأمور كثيرة استلها فيها في ذلك ، وجهاً من قول بان الطلاق الثلاث بلفظ واحد يعتبر ثلاثاً يقولون بهذه القاعبة ، وبينوا عليها الكثير من الفروع العلمية وقد عارضوا الحديث أيضاً بما ادعوه من الإجماع على خلافه بعد ستين من خلافة عمر - رضي الله عنه - مع العلم بأنه قد ثبت الخلاف في اعتبار الثلاث بلفظ واحد ثلاثاً واعتباره واحدتين لفظاً وتختلف ، واستمر إلى يومنا ، ولا يصح الاستدلال على اعتبار الطلاق الثلاث بلفظ واحد ثلاثاً بحديث عائشة - رضي الله تعالى عنها - في تحريم الرسول - صلى الله عليه وآله وسلم - زوجة رفاعه القرظي عليه حتى تنكح زوجاً غيره لتطيله إما ثلاثاً ، لأنه ثبت أنه طلقها آخر ثلاث تطيلات ، كما رواه مسلم في صحيحه فكان الطلاق طرقاتاً ولم يثبت أن رفاعه بن وهب قصري جرى له مع زوجته مثل ما جرى لرفاعة القرظي حتى يبال بتعدد القصة ، وأن إحداهما كان الطلاق فيها ثلاثة مجبوعة ولم يحكم ابن حجر بتعدد القصة بل قال : إن كان مطروحاً - يعني حديث رفاعه قصري - فالواضح تعدد القصة ، والمستشكل ابن حجر بتعدد القصة في كتابه الإصابة حيث قال : لكن الشكل الواحد اسم الزوج الثاني عبد الرحمن بن الزبير .

الفاصل الثالث ما رواه الإمام أحمد في مسنده ، قال : حدثنا سعد بن إبراهيم حدثنا ، أبي عن محمد ابن إسحاق ، قال حدثني داود بن الحصين عن عكرمة بن أبي عباس ، عن ابن عباس قال : طلق رفاعه ابن عبد يزيد - أخو أبي الخطاب - امرأته ثلاثاً في مجلس واحد ، فحزن عليها حزناً شديداً ، قال : فسأله رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - : « كيف طلقتهما ؟ » قال : طلقتهما ثلاثاً قال : فقال : « هي متجسّسة واحدة » قال : نعم ، فقال : « فكوني واحدة » فزوجها ابن شيبه ، قال : فراجعها ، قال : فكان ابن عباس يرى أن الطلاق عند كل طهر قال ابن القيم في كتابه أعلام الموقعين : « وقد صحح الإمام أحمد هذا الإسناد وحسنه ، وضعف أحمد وأبو عبيد وقبضاري ما روى من أن وكالة طلق زوجته بلفظ - البتة -

الفصل الرابع بالإجماع ، وروية ابن تيمية وابن القيم وغيرهما بأن الأمر لم يزل على اعتبار الثلاث بلفظ واحد وكيفية هذا في عهد أبي بكر وستين أو ثلاثين من خلافة عمر ، وأن ما روى عن الصحابة من نهى بخلاف ذلك إنما كان من بعضهم بعدما أنشأ عمر ثلاثاً تزييراً وعقوبة ، لا استعملوا أمراً كان لهم فيه أناة ، ولم يرد عمر بإفضائه الثلاث أن يحمل ذلك شرعاً كلياً مستمراً وإنما أراد أن يلزم به ما

ما دامت فتواى في دعت إليه فائمة كما هو الشأن في الفتاوى التي تلعب بطريق الظروف والأحوال والإمام أن يقرر الحرية عند إسائة تصرف في الأمور التي لم فيها اختيار بين الفعل والترك بقصرهم على بعضها ومنعهم من غيره ، كما منع النبي - صلى الله عليه وسلم - الثلاثة الذين عطفوا من زوجاتهم مدة من الزمن عطوة لم على عطفهم عن غزوة تبوك مع أن زوجاتهم لم يسن ، وكما زيادة في عطوة شرب الخمر ، وتحديد الأسعار عند استغلال التجار مثلاً للظروف وتواضعهم على رفع الأسعار دون صوغ شرعي إقامة للعسل ، وفي معنى هذا تنظم المرور ، لأن فيه منع الناس من المرور في طرق قد كان مباحاً لم السير فيها من قبل محافظة على الفلوس والأموال ، وبسبباً للسير مع أمن وسلام .

فصل الخامس في الطلاق الثلاث على شهادات اللعان ، قالوا كما لا يخبر قول الزوج في اللعان : أشهد بالله أربع شهادات أنني وأختي تولى إلا شهادة واحدة لا أربها ، فكذلك لو قال لزوجته : أنت طالق ثلاثاً لا يخبر إلا بكلمة واحدة لا ثلاثاً ، ولو قال : أكر بالزنا أربها مكشفاً بذكر اسم المدة عن تكرار الإقرار لم يخبر إلا واحدة عنه من أعبر التكرار في الإقرار . فكذلك لو قال لزوجته : أنت طالق ثلاثاً مكشفاً باسم المدة عن تكرار الطلاق لم يخبر إلا واحدة ، وهكذا كل ما يخبر فيه تكرار القول لا يكفي فيه عن التكرار بذكر اسم المدة كالنسيح والتحصيد والتكبير عقب الصلوات المكتوبة ، والله ولي التوفيق ، وصل الله على نبينا محمد وآله وسلم ...

حرر في ١٢/١١/٩٣ هـ



بابُ ایلاء

سخن نگفتن تا چهار ماه با خانم خود

سوال : زید در حالت خشم تا چهار پنج ماه با خانم خویش سخن نگفت اما در این مدت او را نان و نفقه میداد آیا این ایلاء است یا نه ؟ آیا با این کدام نوع طلاق واقع میشود یا نه ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در این صورت نه ایلاء واقع شده و نه طلاق البتہ اگر زوج سوگند برداشت که تا چهار ماه یا زیاد از آن با خانم صحبت نکند یا چنین لفظ را استعمال نمود که صراحتاً از آن ایلاء فهمیده میشد یعنی از آن حرمت جماع مفهوم میشد یا صحبت را با فعلی مطلق ساخت که در آن با مشقت بود مثلاً گفت اگر با تو صحبت کردم بر من طلاق باش این ایلاء است، در این صورت جهت صحبت نمودن تا چهار ماه طلاق بائن واقع میشود. قال فی التدویر هو الحلف علی ترک قریبها (القولہ) وحکمہ وقوع طلاقہ بآئنة انہ یروا الکفارة او الجزاء ان حلفوا علیہا للمرأة اربعة اشهر - الخ (رد المحتار ج ۲ ص ۴۳۷) فقط والله تعالی اعلم۔

یوم العرفۃ ۸۳ھ

تا وقتی کہ خانواده خانم از من معذرت نخواهند خانم حرام است

سوال : زید شافعی المسلك است و خانم او هنده که حنفی المسلك است او را گفت که از امروز بین من و تو تعلقات ازدواجی به پایان رسید و تا آنکہ اهل خانه تو از من معذرت نخواسته بر من همبستری با تو حرام است، آیا در این صورت طلاق واقع می شود یا خیر ؟ بینواتوجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : زید دو جمله را خط کشیده گفته است: جمله اول کنایه طلاق است که در آن وقوع طلاق بر نیت یا بر مذاکره طلاق موقوف است اما در اینجا جمله دوم آنرا توضیح نمود که مقصود از جمله اول طلاق نیست در جمله دوم لفظ حرام اگر که در عرف برای طلاق متعین است اما تا زمان محدود تقیید آن بر آن قرینه است که در اینجا حقیقت عرفیه لفظ حرام مراد نیست بلکه یمین مقصود است، مع هذا این ایلاء نیست چرا که در ایلاء نباید یا اقلاً چهار ماه شرط است و در اینجا با کدام امر که حرمت مقید شده وقوع

آن در مدت چهار ماه محتمل است پس در این صورت هیچ نوع طلاق واقع نمیشود. تنها قسم است اگر زید از آن مخالفت نمود بر او کفاره واجب میگردد.

قال ابن عابدین رحمه الله (قوله لا اقر بك) ای بلیان مدتی اشاره الی انه كالموقع عدة الايلاء لان الاطلاق كالتأبید ومغله لو جعل له غاية لا يُرعى وجودها فی مدة الايلاء كقوله فی رجب لا اقر بك حتى اصوم المحرم و كقوله الا فی مكان كذا او حتى تغطي ولدك و بينهما أربعة اشهر فاكثروا قلوا قل لم يكن مولياً (رد المحتار ج ۲ ص ۵۳) و فی الخاتمة و كذا لو قال والله لا اقر بك حتى يقدم فلان لا يكون مولياً لانه يتوهم قدوم على المدة. (خاتمة حل هامش الهدية ج ۱ ص ۵۲) فقط والله تعالى اعلم

۲۲ / ذی الحجة ۹۵ هـ

ایلاء میکنم با این جمله ایلاء واقع شود

سوال : کسی به خانم خویش گفت من با تو ایلاء می کنم آیا تنها با این کلمه ایلاء واقع می شود ؟ و تئیکه در خصه صحبت نه نمودن سوگند نبرداشته باشد . بینوا تو جروا .

الجواب باسم ملهم الصواب : معنای ایلاء ست سوگند بر داشتن لذا با این الفاظ ایلاء واقع می شود.

قال ابن تمیم رحمه الله وهو له المبین وهرعاً قوله هو المحلف على ترك قرابها أربعة اشهر و اكثر ای الزوجة وهو تعريف لاحد قسمی الايلاء الحقيقي وهو ما اشتمل على القسم كقوله الميعان لا اقر بك او حلف او والله او ما يؤل اليه كقوله انا معك مول قاصداً به الاتهاب او انى مثل امرأك فلان وقد كان فلان الى من امرأته لا معناه انا معك حالف. (المهر الرائي ج ۲ ص ۶۰) فقط والله تعالى اعلم.

۲ / شعبان ۱۳۰۰ هـ

بابُ الخلع

حكم خلع فضولي

سوال : شخص اجنبی از طرف خانم با شوهرش خلع نمود آیا این خلع درست است یا خیر؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : اگر اجنبی با مال خویش خلع نمود یا تضمین کرد مال را، پس خلع درست است و مال بر او لازم میگردد اما اگر بر مال خانم خلع نمود یا مال را تضمین نکرد و خود هم ضامن نشد پس این خلع موقوف است بر اجازه خانم اگر خانم اجازه نداد مال واجب نمیشود طلاق واقع میشود، در خلع طلاق بائن واقع میشود و در طلاق علی مال طلاق رجعی واقع شود.

قال فی الشامیه تحصی (قوله و کذا الکبیر الخ) و فی الفصولین اذا ضمنه الاب او الاجنبی وقع الخلع ثم ان اجازت لفلان علیها (الی قوله) وان لم یضمن توقف الخلع علی اجازتها فان اجازت جاز و برء الزوج عن البهر و الا لم یجز، قال فی الذمیر قول لا تطلق و قال غیره ینبغی ان تطلق لانه معلق بالقبول و قد وجدنا فی اخی قبول الخالع و فی البزازیة و ان لم یضمن توقف علی قبولها فی حق المال قال و هذا دلیل علی ان الطلاق واقع و لیل لا یقع الا باجازتها (رد المحتار ج ۲، ص ۶۱۴) و فی الدر لو کان یلفظ الطلاق یقع رجعیاً (رد المحتار ج ۲، ص ۶۱۸) فقط والله تعالی اعلم

۱۹ / ذی الحجه ۱۲۷۲ هـ

حكم خلع والد

سوال : اگر پدر خانم از طرف او خلع کند حکم آن چیست؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : حکم خلع پدر مانند حکم خلع اجنبی است مانندیکه تفصیل در سوال سابق گذشت . فقط و الله سبحانه و تعالی اعلم..

۱۹ / ذی الحجه ۱۲۷۲ هـ

حكم خلع والده

سوال : اگر عوض کدام خانم مادرش با شوهرش خلع کند حکم این چنین خلع در شرع چیست؟ منتهای

الجواب ومنه الصدق والصواب : حکم این خلع مانند خلع فضولی است کہ حکم آن سابقاً گذشت البتہ اگر والدہ خانم بامال خویش خلع نکند و تضمین را ہم بدوش نگیرد ونہ خانم اجازہ دہد پس در این صورت طلاق واقع نمیشود۔

قال في الهامية (قوله ولا يصح من الام الح) قال في المهر قيد بالاب لانه لو جرى الخلع بين الزوج الصغيرة وامها فان اضاقت الام المهر الى ما في نفسها او همتت تم الخلع كالاجنبي والافلا رواية فيه والصحيح انه لا يقع الطلاق بخلاف الاب. (رد المحتار ج ۲، ص ۱۱۷) فقط والله تعالى اعلم .

۱۹ / ذي الحجة ۱۴۰۲ھ

خلع والد مسقط مهر نیست

سوال : بعد از فیصلہ شمایان مسئلہ ما را بیادم آمد کہ خلع ومباراة مسقط مهر است جهت تسکین قلب سوال نمودم امید وارم تا مطمئن سازید ؟ بینواتوجروا۔

الجواب ومنه الصدق والصواب : اگر از طرف خانم کدام رشته دار او و یا کدام اجنبی بدون اجازہ او خلع کند این خلع مسقط مهر نیست .

قال في شرح التدوير فان غالها الاب على مال ضاماً له اي ملزماً لا كغيب لا لعدم وجوب المال عليها صح والمال عليه كاخلع مع الاجنبى فالاب اولى بلا سقوط مهر لانه لم يدخل تحت ولاية الاب و في الهامية تحت (قوله بلا سقوط مهر) اي سواء كان الخلع على المهر او على الف مفعلاً لكن اذا كان على المهر فلها ان ترجع به على الزوج والزوج يرجع به على الاب لضمانه اما لو كان على الف فاتها اثار جصص المهر على الزوج لا يرجع به على الاب لانه لم يضمن له المهر بل ضمن له الالف وكلام الفتح محمول على هذا التفصيل الح (رد المحتار ج ۲، ص ۱۱۸) فقط والله تعالى اعلم

۲۳ / رمضان المبارک ۱۴۰۳ھ

طلاق بعد از خلع

سوال : کسی با خانم خویش خلع نمود بعد از خلع دو طلاق داد خانم حمل داشت بعد از وضع حمل وتولد شدن ولد هر دو نادم شدند وخواستند تا نکاح را تجدید کنند، آیا امکان پس یکجا شدن آنها است یا نی ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : باخلع طلاق صریح بائن واقع میشود وبعد از آن با دو طلاق

دیگر خانم مغلظ میگردد پس بعد از آن امکان تجدید نکاح باقی نمی باشد.

قال ابن عابدین رحمہ اللہ (قوله ويلحق الماتن) كما لو قال انك بائن او خالعا على مال ثم قال انك طالق او طلة طالق بمر عن الازالة. (رد المحتار ج ۲ ص ۸۰۹) ثم قال بعد ورقتين تصدق (قوله ويستغفر الخ) قال في المهر في المنصوري شرح المسعودي المتعلقة بإلحاقها صريح الطلاق اذا كانت في العدة اه. ح (رد المحتار ج ۲ ص ۸۱۳) فقط والله تعالى اعلم.

۳ ربيع الاول ۸۵ھ

تفصیل قبول و رجوع در خلع

سوال: یکی از زوجین ایجاب نمود در خلع آیا قبول دومی در مجلس لازمی است یا بعد از ختم مجلس هم حق قبول را دارد. همچنین آیا ممکن است پس از رجوع کردن از ایجاب خلع کند یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: خلع از جانب زوج نذر یعنی طلاق معلق است و اگر ایجاب از جانب زوج باشد پس قبل از قبول زوجه هم حق رجوع را ندارد و با استبدال مجلس زوج خلع باطل نمیگردد و از جانب زوج خلع معاوضه است مانند بیع و شراء پس در قبول از جانب کسی شرط است که در وقت ایجاب حاضر باشد و در همین مجلس قبول کند و اگر غائب باشد در دوران مجلس علم قبول کند و با تبدیلی مجلس آن خلع باطل میگردد البته اگر زوج برای قبولیت زوجه مدتی را تعیین نمود پس در داخل آن مدت اختیار قبولیت را دارد.

و اگر ایجاب از جانب زوج باشد پس قبل از قبول زوج حق رجوع را دارد و اگر قبل از قبول زوج احد الزوجین مجلس را تبدیل نمودند خلع باطل میگردد و زوج حق قبول را ندارد.

قال في شرح التنوير هو بمن في جانبه لانه تعليق الطلاق بقبول المال فلا يصح رجوعه عنه قبل قبولها ولا يصح شرط الخيار له ولا يقتصر على المجلس اي مجلسه يقتصر قبولها على مجلس علمها وفي جانبها معاوضة عمال فصيح رجوعها قبل قبوله ومع شرط الخيار لها ولو اكثر من ثلاثة ايام ويقتصر على المجلس كالمبيع وفي الشامية (قوله فصيح رجوعها) اي اذا كان الابتداء منها بان قالها احتلعت نفسي منكم هكذا فلها ان ترجع عنه قبل قبول الاروج ويطل بقيا معها عن المجلس وبقيامه ايها ولا يتوقف على ما وراء المجلس بان كان الزوج غائبا حتى لو بلغه قبل لم يصح ولا يصح تعليقه ولا اضافة بدائع (رد المحتار ج ۲ ص ۹۰۷) فقط والله سبحانه وتعالى اعلم.

۹ رجب ۸۷ھ

حکم نفقه و سکنی در زمان عدت خلع

سوال : بنابر خلع حقوق ازدواجی خاتمه می یابد اما در ایام عدت نفقه و سکنی هنوز باقی می باشد، امیدوارم این جمله را شرح نمائید . بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر در خلع در حصه سقوط یا عدم سقوط سکنی و نفقه صراحت نشده باشد، سکنی و نفقه ساقط نمی گردد، در غیر آن ساقط می گردد و قتیکه تصریح شده باشد بر سقوط هر دو، اما و قتیکه طلاق در خانه شوهر است پس تکمیل عدت نیز در خانه زوج واجب است لذا زوج حق اخراج او را ندارد بلکه جهت اسقاط حق سکنی زوج کرایه آنرا باید بدهد.

قال فی شرح التعویز الا نفقة العدة وسكناها فلا يسقطان الا اذا نص عليهما فتسقط النفقة لا السكنى لانها حق الشرع الا اذا ابرأته عن مؤنة السكنى فيصح فتح وقال ابن عابد بن رباح (قوله لا بها حق الشرع) لان سكناها في غير بهيمة الطلاق معصية بحر عن الفتح (قوله الا اذا ابرأته عن مؤنة السكنى) بان كانت ساكنة في بهيمة نفسها او تعلى الاجرة من مالها فيصح التزامها ذلك فتح لكن مقتضى هذا انه لا بد من التصريح بمؤنة السكنى مع انه ذكر في الفتح وغيره في فصل الاحداد لو احتلص على ان لا سكنى لها فان مؤنة السكنى تسقط عن الزوج ويؤملها ان تكثرى بهيمة الزوج ولا يحمل لها ان تخرج منه الا تأمل.

(رد المحتار ج ۲، ص ۱۱۸) فقط والله سبحانه وتعالى اعلم.

۱۰ / محرم ۱۳۸۸ هـ

حکم بدل خلع

سوال : زید هنده را به نکاح گرفت تا مدت نه ماه زندگی خوش گوار را بسر بردند اتفاقاً هنده به خانه پدرش رفت اما از پس آمدن به خانه شوهر انکار ورزید و دعوه دارد که شوهرش نامرد است زید میگوید که در او ماده مردانگی موجود است خیلی کوشید اما خانم آماده نشد تا پس آید آیا اگر شوهر زیورات خانم را که در حق مهر به او داده از خانم بگیرد و یا او خلع کند جواز دارد یا خیر؟ و آیا حق دارد تا بدون طلاق طلا را به خانم تسلیم نکند؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر عیب در شوهر موجود باشد گرفتن چیزی از خانم برایش جواز ندارد اما اگر خانم مقصر باشد یا زوجین هر دو در این صورت گرفتن زیورات عوض خلع جواز دارد اما باز هم باید یک مقدار آنرا شوهر به خانم بگذارد که اضافه گرفتن

قال فی شرح التنویر و کراهة تحریماً اعلم فیہ و یلحق بہ الابرأء عما لها علیہ ان لخص وان لخص لا ولو
منه لخصوا أيضاً ولو باكثر مما اعطاها علی الاوجه فتح و صحح الشمی کراهة الزیادۃ و تعبیر الملحق لا بأس
به بل قد انما تلخیصیه و به یحصل التوفیق و فی الشامیة ای بین ما رحمه فی الفتح من نفی کراهة اعطاء الاكثر
و هو رواية الجامع الصغير و بین ما رحمه الشمی من الثامها و هو رواية الاصل فی جعل الاول علی نفی
الصرمیة و الثانی علی الثابت التلخیصیة و لهذا التوفیق مصرح به فی الفتح فانه ذکر ان المسألة مختلفة
بین الصعابة و ذکر النصوص من المجاہدین ثم حقق ثم قال و علی هذا یظهر کون رواية الجامع اوجه نعم
یکون اعطاء الزیادۃ خلاف الاول و المانع محمول علی الاول اذ و مضی علیہ فی البحر ایضاً. (رد المحتار ج ۲، ص ۹۲)
ص ۹۸ فقط و الله سبحانه و تعالی اعلم.

بعد از خلع بار دوم نکاح نمودن جواز دارد

سوال : من با خانم خویش در محکمه خلع نمودم حالاً پس رضایت دارم تا پس با او از
دواج کنم آیا بدون حلاله برایم با او از دواج جائز است یا خیر ؟ بینوا توجروا.
الجواب باسم ملهم الصواب : با خلع یک طلاق باین واقع می شود پس اگر سه طلاق
نداده باشد بدون حلاله با او حق ازدواج را دارد.
قال فی التنویر الواقع به (الخلع) و بالطلاق علی مال طلاق باین. (رد المحتار ج ۲، ص ۹۸) فقط و الله
سبحانه و تعالی اعلم. ۲۳ ربیع الآخر ۹۳ هـ

لفظ خلع طلاق صریح باین است

سوال : شوهر لفظ خلع را یک مرتبه به خانم استعمال نمود پس بار دوم و پس بار سوم با
او خلع نمود آیا با این طلاق واقع شده و چند طلاق واقع شده ؟ و نیز طریقه رجوع آن چگونه
است ؟ بینوا توجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : لفظ خلع در عرف تنها برای طلاق وضع شده که بدون نیت
هم طلاق صریح باین واقع می شود و بعد از صریح باین بار دوم صریح باین با او یکجا شود
لذا با استعمال کلمه خلع سه مرتبه سه طلاق واقع شده که خانم براو مغلظ گردیده به هیچ
صورت پس به شوهر جائز نمیگردد مهرش را گرفته برود اگر مهرش را هنوز نگرفته باشد
پس مهرش ساقط گردید، البته در ایام عدت نفقه و سکنی او بدوش شوهر می باشد چرا که آن

در وقت خلع واجب نبود بلکه بعد از آن واجب گردیده در خلع تنها حقوق حالیه عفو شد.
 فی خلع التذویر وهو من الکتاب لعل فی حدیثیه ما یعتبر فیها، ولی الشرح فیها اشارة الى اشتراط العیة و هو ظاهر الروایة الا ان المشایخ قالوا لا تشرط العیة لهذا لانه بمحکم غلبة الاستعمال صار كالصریح كما فی القهستانی عن معتز قات طلاق المبیط، ولی الشامیة (قوله لهذا) ای فی لفظ الخلع (الی قوله) ولیها اشارة الى ان المیار اقله یغلب استعمالها فی الطلاق عرفاً بخلاف الخلع فانه مهتد بین الخاص والعام فالقهر. (ردالمحتار ج ۲، ص ۱۰۸)

در شامیه از جامع الفصولین و خانیة نقل نموده که در این صورت طلاق بلا بدل واقع میشود. و نصها و اما ان یقول اعلی و لم یؤد علیه فخلعت فعدت الی یوسف رتبه الخلع، لم یکن خلعاً و عن محمد رتبه الخلع، تطلق بلا بدل و به احد کثیر المشایخ. (ردالمحتار ج ۲، ص ۱۰۸)
 اما حالا لفظ خلع در عرف عام تنها به معنای خلع شرعی استعمال میشود که مسقط مهر باشد پس در صورت سوال مهر ساقط میگردد.

کما قال ابن عابدین رتبه الخلع، بعدوان (تدبیه) فی العاتر عانیة و غیرها مطلق لفظ الخلع محمول علی الطلاق بعوض حتی لو قال لغیره اخلع امرأتی فخلع بلا عوض لا یصح. (ردالمحتار ج ۲، ص ۱۰۸). فقط. والله سبحانه و تعالی اعلم.

۵ جمادی الاولی ۹۳ هـ

بعد از خلع سه طلاق

سوال : مدعیه خلع در محکمه دعوی دادر نمود قاضی در حق زن فیصله نمود شوهر در محضر قاضی خانم را سه طلاق داد آیا در زمان عدت و یا بعد از عدت کدام صورت رجوع ممکن هست یا نی؟ بینوا تو جروا

الجواب باسم ملهم الصواب : خلع به رضایت جانبین صورت میگیرد پس اگر قاضی بدون رضایت شوهر بر خلع حکم نموده باشد این خلع درست نیست اما بعد از آن به دادن سه طلاق خانم بر شوهر مغلظ میگردد که در هیچ صورت شوهر حق رجوع ران دارد و هیچ امکان نکاح با آن باقی نیست.

قال فی التذویر الواقع به و بالطلاق علی مال طلاق یأبئ. (ردالمحتار ج ۲، ص ۱۰۸) ولی العلامیة الصریح یلحق الصریح و یلحق الیائین بصرط العدة و فی الشامیة کما لو قال لها انی یأبئ او خالعتها علی مال ثم قال انی طالق او طلة طالق یحر عن الذاریة (ردالمحتار ج ۲، ص ۱۰۸) ثم قال بعد و قد عین قصه (قوله و

يستغنى الخ قال في المهر وفي المنصوري شرح المسعودي المتعلقة يلحقها صريح الطلاق اذا كان في
العقد (رد المحتار ج ۲، ص ۵۱۳) فقط والله تعالى اعلم. ۱۱ جمادى الآخره ۹۳ هـ

خلع بدون ذکر مال

سوال : من محمد شریف باهوش و حواس کامل با خانم خویش ساجده عرف کوثر بی بی
بنت صابر علی خان خلع نمود ساجده نیز بارضا و رغبت خلع را پذیرفت بنا بر مطالبه خانم
در محکمه که برایم تحریر نمود بعد از ایوم ارتباط من و توقیع شد شرعاً حکم این
جست؟ بینا تو جروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : بنا بر خلع یک طلاق صریح بائن واقع میشود.
قال في العلائیه ان المشائخ قالوا لا تضرط الدية لهذا لانه محكمه غلبه الاستعمال صار كالصريح كما
في الفتاوى عن معتز قانع المحيط. (رد المحتار ج ۲، ص ۵۰۸)

اگر مهر را برایش داده باشد انرا شوهر پس نگیرد اما اگر هنوز مهر را برایش نداده باشد
پس خانم حق مطالبه را ندارد.

در اینجا در عقد خلع اگر ذکر مهر و غیره نشده باشد اما در عصر حاضر لفظ خلع جهت
اسقاط مهر استعمال میشود ازینجا خلع بلا ذکر مهر هم مسقط مهر است.

قال في الهامیه (تدبیه) في العاتار عاتیه و غيرها مطلق لفظ الخلع محمول على الطلاق بعوض حتى لو
قال لم يورث الخلع امرأتی لم يخلع بلا عوض لا يصح. (رد المحتار ج ۲، ص ۵۰۸) فقط والله تعالى اعلم

۲۶ / شوال ۱۳۰۰ هـ

خلع نابالغ درست نیست

سوال : کسی نکاح دختر بالغ خویش را با شخص نابالغ نمود چند یوم بعد از نکاح دختر
در محکمه مطالبه خلع را نمود محکمه در حق دختر فیصله کرد در حالیکه شوهر راضی
نست در این حصه سوالات ذیل مطرح است.

(۱) طلاق نابالغ اعتبار ندارد پس خلع او چه گونه باشد؟ چونکه در خلع عوض خلع به
نابالغ داده میشود پس بنا بر قیاس بر بیه صغیر جواز آن به نظر می رسد ؟
(۲) بدون رضایت شوهر فیصله محکمه چگونه باشد ؟ بینا تو جروا.

الجواب باسم ملهم العوالب : (۱) مانند طلاق نابالغ خلع او هم غیر معتبر است .
 قال العلامة المحصلي رحمه الله: وهر طه كالطلاق وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله: (قوله وهر طه كا
 لطلاق) وهو اهلية الزوج وكون المرأة مفعلاً للطلاق منجراً أو معلقاً على الملك. (رد المحتار ج ۲، ص ۱۰۶) و
 في طلاق العالنية واهله زوج عاقل بالغ مستيقظ. وفي الهامة احتراز بالزوج عن سيد العبد ووالد
 الصغير (الى قوله) وبالبالغ عن الصبي ولو مراهقاً. (رد المحتار ج ۲، ص ۲۵۳)

(۲) فیصله محکمه خطاست زیرا محکمه حق مجبور ساختن شوهر بالغ را هم بر خلع
 ندارد در حالیکه بالغ اهل طلاق هم است و در نابالغ اهلیت خلع و طلاق نیست در صورت
 دیگر بارضایت خویش هم خلع نکرده پس خلاف او حکم خلع کاملاً ظلم است و خلاف
 شریعت مقدسه دلائل اضافه را در رساله من (خلع جبری) مشاهده نمایند . فقط والله
 سبحانه وتعالی اعلم.

۲۳ / محرم ۱۳۰۷ هـ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اَلرَّجُلُ فَوَاضِلٌ عَلَى الْمَرْأَةِ بِمَا قَطَّلَ لَهَا بَعْضَ عَمَلِهَا وَفِي الْمَقْلُوَاتِ مِنْ اَمْوَالِهَا

خلع جبری

- در خلع رضای زوجین شرط است
- کلام الله تعالی
- حدیث الرسول صلی الله علیه وسلم
- فیصله رسول الله صلی الله علیه وسلم
- فیصله های خلفاء راشدین رضی الله عنهم
- اجماع اُمت
- مذاهب اربعه
- به حکم حکمین جبراً تفریق جواز ندارد.
- کلام الله تعالی
- تشریحات ائمه تفسیر وفقه
- تفسیر مذهب مالیکه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خلع جبری

در خلع رضای زوجین شرط است

سوال : در هفته بیداری نوسان از طرف خانم ها مطالبه تقدیم شد که باید خلع حق جانز خانم ها گردانیده شود تا کاملاً در اختیار خانم ها باشد بدون مراجعه به محکمه حق داشته باشند تا در هر لحظه با شوهران خویش خلع نمایند امکان دارد که این مطالبه در پارلمان هم منظور شود از جانب نمایان التجاء است تا این مسئله را از نظر شرع اسلامی کاملاً شرح نمایند که آیا در این حالات خلع جواز دارد یا خیر؟ بینواتوجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : در این حصه سوالات خلط را به میان آورد، زیرا بین خلع

وفسخ نکاح فرق بیان نشده در حالیکه حکم هر دو جدا جدا ست خلع عقدیست که مانند دیگر عقود بیع اجاره وغیره بارضایت جانبین صورت میگیرد، در حصه خلع ضرورت رفتن به محکمه نیست بلکه زوجین طبق صوابدید خویش بدل خلع را تعین کنند قطع نظر ازین تفصیل که شوهر در کدام صورت حق گرفتن عوض را دارد و در کدام صورت ندارد به هر مقدار پول که جانبین راضی شوند خلع نافذ باشد وخانم بعد از گذشت عدت با شخص دوم حق ازدواج را دارد، اما در فسخ نکاح عوض گرفتن نمی باشد و اختیار آنرا تنها حکومت دارد که منحصر است با صورت های ذیل :

(۱) عنین : وقتیکه شوهر کاملاً تا مرد باشد قبل از نکاح یک مرتبه هم بر جماع قدرت نیافته باشد وخانم در وقت نکاح از آن اطلاع داشته نباشد و بعد از علم هیچگاه اظهار رضایت را هم نکرده باشد.

(۲) متعنت : کسی که بعد از حکم حاکم نیز نه خانم را نان ونفقہ میدهد و نه او را طلاق میدهد و یکی آنرا هم قبول نمی کند.

(۳) غائب : کسی که نه نفقه می دهد نه طلاق نه در محکمه جوابدهی می کند.

(۴) مُعسر : کسی که جهت تنگدستی توان نفقه را ندارد اما طلاق هم نمی دهد.

(۵) مفقود : کسی که بعد از بکار بردن تمام ذرائع اطلاع باز هم اطلاع از او حاصل نشود باز هم مفقود الخیر می باشد.

(۶) مجنون : وقتیکه قادر بر نفقه نباشد یا از او خوف قتل خانم باشد یا سکونت با او غیر ممکن باشد.

علاوه این صورت ها در یک صورت هم حکومت اختیار فسخ نکاح را ندارد در این صورت ها هم صحت فسخ را چند شرایط ضروری است، بعضی شرایط صحت دعوی است که بدون آن دعوه خانم شنیده نمیشود و بعضی شرایط صحت قضا است اگر یکی ازین دو شرایط مفقود گردد حکم حق فسخ نکاح را ندارد اگر بدون وجود آن دو شرائط حاکم فیصله نمود برفسخ پس در این صورت فیصله حاکم غیر معتبر است و خانم همچنان در نکاح شوهر می باشد حق ازدواج را با کسی دیگری ندارد تفصیل شرایط را در باب خیار الفسخ مطالعه کنید، به اتفاق علمای امت خلع تنها بارضایت زوجین تکمیل میگردد، حاکم

بر آنان حق جبر را ندارد. تصریحات مذاهب را قرار ذیل ملاحظه فرمائید :

مذهب حنفی :

۱ - قال همام الأحمه المرحوم رحمه الله في معتدل الفسخ بالتراضي ايها و ذلك بالخلع واعتبر هذه المعايير المحتملة للفسخ بالبيع والشرأ في جواز فسخها بالتراضي. (مبسوط ج ۳، ص ۱۴۱)

۲ - وقال ايها والخلع جائز عند السلطان وغيره لانه عقد يعتمد التراضي كسائر العقود. (مبسوط ج ۳، ص ۱۴۲)

۳ - قال الامام الكلساني رحمه الله و اما ركنه فهو الايجاب والقبول لانه عقد على الاطلاق يعرض للاتفق والفرق ولا يستحق العوض بدون القبول. (بدائع الصنائع ج ۲، ص ۱۳۵)

۴ - قال الامام الزيني رحمه الله لا ولاية لاحدهما في الزام صاحبه بدون رضاه. (تبيين الحقائق ج ۲، ص ۱۴۱)

۵ - نقل العلامة ابن عابدین رحمه الله ايها عبارة الزيني المتقدمة تصح قول الشارع لانه تعويض (رد المحتار ج ۲، ص ۹۱۱)

۲ - قال الامام ابو بكر المصنف الرازي رحمه الله لو كان الخلع الى السلطان شاء الزوجان او ابيا اذا علم انهما لا يقمان حدود فله لم يسألها العتيق عن ذلك ولا غا طيب الزوج بقوله اخلعها بل كان يخلعها منه ويرد عليه حديقته و ان ابيا او واحد منهما كما لما كانت فرقة المتلاعنين الى الحاكم لم يقل للملاعن حل سبيلها بل فرق بينهما. (احكام القرآن ج ۳، ص ۳۵۵)

مذهب مالكي :

۱ - قال العلامة ابو الوليد الماسي رحمه الله في شرحه لموطاء الامام مالك رحمه الله و تجوز على الرجوع اليه ان لم يرد فراقها بخلع او غيره. (المنتهى ج ۲، ص ۹۱)

۲ - قال العلامة ابن رشد رحمه الله و اما ما يرجع الى الحال التي يجهز فيها الخلع من التي لا يجهز فان الجمهور على ان الخلع جائز مع التراضي اذا لم يكن سبب رضاهما عما تعطيه اضراراً بها. (بدایة المجتهد ج ۲، ص ۲۸)

علامه ابن رشد چند سطر بعد از این عبارت میفرماید : (والفقه ان الفداء انما جعل للمراة في

مقابله ما بهد الرجل من الطلاق فإنه لما جعل الطلاق بيد الرجل إذا فرك المرأة جعل الخلع بيد المرأة إذا فركها.

برای فهمیدن تعیین مفهوم دانستن اسلوب علماء در این عبارت لازمی است طریقه فقهاء چنین است که آنان احکام و علل آنرا بیان می کنند حکمت و مصلحت احکام را بیان نمی کنند مگر شاذ و نادر تحت لفظ (الفقه فیه) یا (السرفیه) حکمت را بیان کنند، حکمت مدار حکم نمی باشد علت مدار حکم میباشد حکمت احياناً کامل و احياناً ناقص می باشد و احياناً کالعدم می باشد، در این عبارت علت حکم خلع بیان نمیشود بلکه بیان حکمت ناقصه آن بیان می شود، حاصل اینست تا کدام حدیکه خانم اختیار تصدیق را دارد و چنین که شوهر را با مال ترغیب داده به خلع راضی سازد اما مقصد این نیست که خانم درخیار تصدیق مساوی است باشوهر مانندیکه شوهر بدون رضایت خانم او را طلاق داده میتواند خانم نیز بدون رضایت شوهر اختیار خلع را داشته باشد این مطلب به وجوه ذیل باطل است.

(۱) این مقصد از تصریح علامه این رشد رحمه الله نیز خلاف است که چند سطر قبل از این عبارت تحریر شد.

(۲) بنا برین مطلب باید خانم بدون عوض هم حق طلاق باشد چراکه مساوات باشوهر در آنصورت می باشد مانندیکه شوهر بلا عوض خانم را طلاق بدهد این چنین خانم هم بلاعوض خود را تلاق دهد، و کسی هم قائل این مسلک نیست.

(۳) مانندیکه شوهر در ایقاع طلاق محتاج رفتن به محکمه نیست بلکه با اختیار خود طلاق میدهد، این چنین خانم هم پابند حصول خلع به واسطه محکمه باید نباشد در حالیکه در دور حاضر مردم مبتلاء در فتنه بدون مراجعه به محکمه چنین حق ندارند.

مذهب شافعی :

۱- قال العلامة الشافعي رحمه الله: وان قال لا انفراقها ولا اعدل لها اجبر على القسم لها ولا يبرأ من لراقها. (کتاب الامرج ص ۱۸۹)

۲- وقال ايضاً وليس له (الحاكم) ان يأمرها (الحكمين) بفرقان ان رأيا الا بأمر الزوج ولا يعطيا من مال المرأة الا بالخباء. (کتاب الامرج ص ۱۹۳)

- ٣ - وقال أيضاً وإنما جعلناها تطليقة لآله تعالى يقول الطلاق مرتان ففعلنا من آله تعالى أن خلكت
أما يقع بأيقاع الزوج وعلمنا أن الخلع لم يقع إلا بأيقاع الزوج. (كتاب الامرجم ص ١٠٨)
- ٤ - وقال أيضاً وكذلك سيد العبدان مخالف عن صنفه بغير آله لان الخلع طلاق فلا يكون لاحدان يطلق
عن احداً بولا سيد بولا ولا سلطان إنما يطلق المرد عن نفسه او يطلق عليه السلطان بما لم يرضه من نفسه
اذا امتنع هو ان يطلق وكان من له طلاق وليس الخلع من هذا المعنى بسبيل. (كتاب الامرجم ص ٢٠٠)
- ٥ - وقال العلامة ابو اسحق الشيرازى رحمه الله لانه رفع عقدها التراضى جعل لدفع الضرر لها من غير
ضرر كالاقالة في البيع. (المهذب ج ٢ ص ٤٠)
- مذهب حنبلي : قال العلامة موفق الدين ابن قدامة رحمه الله ولانه معاوضة فلم يقتصر الى
السلطان كالمبيع والعاكح ولانه قطع عقدها التراضى شبهه الاقالة. (المغنى ج ٤ ص ٣٢٢)
- ٢ - وقال الحافظ ابن القيم رحمه الله وفي تسميته الخلع فدية طليل على ان فيه معنى المعاوضة و
لهذا يعتبر فيه رضا الزوجين. (زاد المعاد ج ٢ ص ٢٢٨)
- مذهب ظاهري : قال العلامة ابن حزم رحمه الله ليس في الآية ولا في شيء من السنن ان للحكمين
ان يفرقا ولا ان خلكت للحاكم. (المحل ج ١ ص ٨٨)
- ٢ - وقال أيضاً الخلع هو الاقتداء اذا كرهت المرأة زوجها فخالفت ان لا توفيه حقه او خالفت ان
يغضها فلا يوفيه حقه فلها ان تتعدى منه ويطلقها ان رضى هو والا لم يجر هو ولا اجبر رضى، إنما هي
بمؤثر اضيقها ولا يحمل الاقتداء الا باحد الوجهين المذكورين او باجماعهما فان وقع بغيرهما فهو باطل و
يرد عليها ما اخذ منها وهي امرأته كما كانت ويطلق طلاقه ويمنع من طلبها فقط. (المحل ج ١ ص ٢٢٨)
- (١) قال العلامة ابن حزم رحمه الله تعالى ليس في الآية ولا في شيء من السنن ان للحكمين ان
يفرقا ولا ان خلكت للحاكم. (المحل ص ٨٨ ج ١).
- (٢) وقال أيضاً الخلع هو الاقتداء اذا كرهت المرأة زوجها فخالفت ان لا توفيه حقه او خالفت ان
يغضها فلا يوفيه حقه فلها ان تتعدى منه ويطلقها ان رضى هو والا لم يجر هو ولا اجبر رضى، إنما هي
بمؤثر اضيقها ولا يحمل الاقتداء الا باحد الوجهين المذكورين او باجماعهما فان وقع بغيرهما
فهو باطل ويرد عليها ما اخذ منها وهي امرأته كما كانت ويطلق طلاقه ويمنع من طلبها فقط
(المحل ج ١ ص ٢٢٨)

این اجماع مبنی است بر ارشادات قرآنی و فیصله های رسول الله علیه السلام و فیصله های خلفای راشدین رضی الله عنهم.

(۱) قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا بَأَمْوَالتِكُمْ أَوْ بَنَاتِكُمْ فِي الْأَنْفُسِ إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَنْ لَا يَعْطُوا مَخْذُودَهُمَا (۱) فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيهَا أَفْتَقَدْتُمُوهَا.

در این آیات سه دلائل است :

(۱) (إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَنْ لَا يَعْطُوا مَخْذُودَهُمَا) در اینجا دلیل واضح است این حکم در آن صورت درست است که زوجین قادر نباشند بر ادای حدود خداوندی و حقوق ازدواجی پس هر دو خواستگار خلع شوند.

(۲) جمله (فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا) : هم تراضی زوجین را تثبیت میکند به این مفهوم که زوجین بر خلع راضی باشند اما در جواز داد و معامله مال اشتباه بود پس ارشاد فرموده که در آن کدام نوع گناه نیست کسی ادنی فهم هم فکر نمی کند که در صورت عدم رضایت زوج حاکم بر او حق جبر را دارد.

(۳) جمله (فِيهَا أَفْتَقَدْتُمُوهَا) : بدل خلع را فدیہ قرار داد ثابت شد که خلع عقد معاوضه است که در آن رضایت فریقین شرط است در مذهب حنبلی از حافظ ابن قیم رحمه الله چنین منقول است.

(۴) (قُلْتُ أَنْ لَا يَعْطُوا مَخْذُودَهُمَا) : در آیات خطاب بسوی کی هاست ؟ در آن دو قول است : (۱) مخاطب آن حکام اند . (۲) زوجین اند اگر در خطاب قول حکام گرفته شود باز هم مفهوم آن چنین نیست که حاکم شوهر را بر خلع مجبور سازد این جمله در وسط آن سه جمله واقع شده که در هر یک دلیل واضح است بر تراضی زوجین علاوه از این جمله اول (قُلْتُ يَعْطُوا - الخ) بر جمله (إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَنْ لَا يَعْطُوا مَخْذُودَهُمَا) تفریع است و این جمله اول در صورت تراضی زوجین است مانندیکه در فوق بیان شد لذا جمله متفرع شده بر آن (قُلْتُ يَعْطُوا - الخ) هم متعلق با تراضی است و تحت جمله (فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا) هم یک اندازه شرح گذشت .

اگر استدلال گرفته شود ازین جمله که حاکم شوهر را مجبور سازد بر خلع پس باید حاکم این اختیار را بدون رضایت زوجین یا بدون رضایت زوجه نیز داشته باشد در حالیکه علم برداران فتنه حاضر نسوان در هر دو صورت حاکم را اختیار نمی دهند، تنها قائل جبر

بر شوهر اند نه قائل جبر بر خانم پس وقتی که استدلال بر جبر زوجین درست نشد پس استدلال بر جبر بر شوهر هم درست نشد.

اگر گفته شود در صورت اختیار ندادن به خانم پس فائده رفتن به محکمه چیست جواب اینست که حاکم عوض جبر خیر خواه و مشیر مردم است در هر صورت و دوهم اینکه بسا اوقات مفکوره حاکم قویتر می باشد نسبت به مفکوره حضمین که بین آنها صورت توافق را پیدا کند که مثال زیادی دارد دوم اینکه مردم جهت مرتبه و وجاهت حاکم فرمان او را پذیرفته و آماده صلح میشوند و جهت وجاهت حاکم بادل ناخواسته هم راضی میشوند بلکه صورتی را پیدا کند که قابل قبول هر دو می باشد.

(۲) وقال تعالى: (وَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مِنَ الْقَوْلِ كَيْدَ فَلَمْ تَجِدُوا لهنَّ فَرْصَةً فَمَوْلَاهُمْ مَا قَرَّبْتُمْ إِلَّا أَنْ يُخْلَوْا أَوْ يُخْلُوا أَلَيْسَ بِبَيِّنَةٍ عِنْدَ الرِّكَاجِ). طبق ارشاد نبوی علیه السلام مراد از (أَلَيْسَ بِبَيِّنَةٍ عِنْدَ الرِّكَاجِ) شوهر است:

عن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ولي عقدة الدكاح الزوج - رواه الدارقطني (تفسير القرطبي ص ۲۰۱ ج ۳).

سند این حدیث کمتر از درجه حسن نیست به همین مضمون حدیث دوم با سند حسن را ابن جریر ابن ابی حاتم طبرانی و بیهقی رحمه الله هم از حضرت عبد الله بن عمر رضی الله تعالی عنه روایت نموده اند. (روح المعانی ص ۱۳۳ ج ۲). از اینجا معلوم شد که بعد از عقد نکاح اختیار کامل تنها شوهر راست که بدون رضایت او هر نوع فسخ مردود است. بعضی مفسرین مراد از الذی بیده عقدة النکاح ولی خانم را گرفته اند که به وجوه ذیل باطل است.

(۱) این نظریه خلاف تفسیر ارشادات آنحضرت علیه السلام است.

(۲) حافظ ابن جریر طبری رحمه الله بعد از بحث و تفصیل طویل مدلل این تفسیر را درست قرار داده است که از آنحضرت علیه السلام منقول است. (تفسیر ابن جریر ص ۳۱۸ ج ۴)

(۳) قال القاضي أبو السعود رحمه الله تعالى إن الأول السب لقوله تعالى وَأَنْ تَخْشَوْا أَلَّا يَكْفُؤَ لَأَنسَاطُهَا الصَّغِيرَ لَهَا سَبْعٌ مِنَ الْعُقُودِ (تفسیر ارشاد العقل السليم ص ۱۴ ج ۴).

یعنی الذی بیده عقدة النکاح اگر مراد از الذی بیده عقدة النکاح ولی گرفته شود، مطلب

اینست که بدون اجازه خانم ولی مهر او را معاف کند و این خلاف حصه اول آیات وان تعرفوا اقرب للنفی است چرا که به حیثیت عفو نمودن ولی مهر را کدام نوع تقوی داری نیست لذا در اینجا شوهر مراد است یعنی اگر شوهر ایثار نموده تمام مهر را عفو کند به خانم، این عمل نزدیکتر است به تقوی .

۳ - عن ابن عباس رضي الله تعالى عنهما ان امرأة ثعلبة بن قيس رضی الله تعالی عنهما قال يا رسول الله ثعلبة بن قيس ما اصاب عليه في خلق ولا دين ولكني اكره الكفر في الاسلام فقال رسول الله ﷺ اتردين عليه حديثه قال نعم قال رسول الله ﷺ اقبل المحديقة وطلقها تطليقة. (صحیح البخاری ج ۲، ص ۴۳) وفي رواية النسائي فاسل الى ثعلبة فقال له هذا الذي لها عليك وعمل سبيلها قال نعم. (سنن نسائي ج ۲، ص ۳۳ عدة المصحلة) وفي رواية ابی داود قال (ثعلبة بن قيس) ويصلح ذلك يا رسول الله ﷺ قال نعم. (ابو داود ج ۲، ص ۲۲۱) وفي رواية الدار قطني والميهقي ومصنف عبد الرزاق فاخذ رسول الله ﷺ ماله وعمل سبيلها فلما بلغ ثعلبة بن قيس رضي الله تعالى عنه قال قبلت قضاء رسول الله ﷺ. (دار قطني ج ۳، ص ۲۵۵، يهقي ج ۲، ص ۲۱۷، مصنف عبد الرزاق ج ۲، ص ۵۰۲) قال الدار قطني اسناد صحيح. (ازاد المعاد ج ۲، ص ۲۴۴)

در این حدیث دلیل واضح است که حاکم اختیار فسخ نکاح را ندارد اگر داشته می بود پس آنحضرت علیه السلام به آن خانم کلمه (التردين عليه حديثه) را به شوهر کلمه (طلقها) یا عمل سبیلها را استعمال نمی نمود بلکه شخصاً او علیه السلام نکاح را فسخ می نمودند تقریر این استدلال در فوق موافق مذهب حنفی از امام ابوبکر جصاص رحمه الله منقول است.

این فیصله را آنحضرت علیه السلام بعد از تراضی جانبین نموده بودند که در آن هیچ نوع جبر نبود بر خلع زیرا جملات متعدد بر این سخن دلیل است که استفهام از خانم به کلمه (اتردین علیه حدیقه) و جواب او به کلمه (نعم) و در روایت نسائی قول شوهر به کلمه (نعم) و در روایت ابو داود (ويصلح ذالك يا رسول الله) و در روایت دار قطنی آمده (قبلت قضاء رسول الله عليه السلام) علاوه از آن در غیاب مدعی علیه فیصله نمودن دلیل مستقل است که این قضای جبری نبود لعدم جواز القضاء على الغائب چرا که این قضا مبنی است بر تیقن مدعی علیه الفاظ روایت مذکوره مصنف عبد الرزاق واضح تر همه روایات است.

فقال ان ارد اليه حديثه قال او تلعطين قال نعم فلما زوجها فقال انما ترد عليك حديثه

من قبل الزوج و الآخر من قبل المرأة الا ان لا يوجد في اهلها من يصلح لذلك فيرسل من غيرها و
 اجمعوا على ان الحكمين اذا اختلفا لم ينفذ قولهما و اجمعوا على ان قولهما في الجمع بينهما نافذ بغير توكيل
 من الزوجين و اختلفوا في تفريق الحكمين بينهما اذا اتفقا على ذلك هل يحتاج الى اذن من الزوج اولا
 يحتاج الى ذلك فقال مالك و اصحابه رحمهم الله تعالى يجوز قولهما في الفرقة و الاجتماع بغير توكيل
 الزوجين ولا اذن منهما في ذلك و قال الشافعي و ابو حنيفة و اصحابهما رحمهم الله تعالى ليس لهما ان
 يفرقا الا ان يجعل الزوج الجهما التفريق و حجة مالك رحمه الله ما رواه من ذلك عن علي بن ابي طالب رضي الله
 عنه قال في الحكمين الجهما التفريق بين الزوجين و الجمع و حجة الشافعي و ابو حنيفة رحمهما الله تعالى ان
 الاصل ان الطلاق ليس بيد احد سوى الزوج او من يوكله الزوج (الى قوله) و اختلف اصحاب مالك
 رحمهم الله تعالى في الحكمين يطلقان ثلاثا فقال ابن القاسم تكون واحدة قال اشهب و المغيرة تكون
 ثلاثا انطلقا ثلاثا و الاصل ان الطلاق بيد الرجل الا ان يقوم دليل على غير ذلك و قد احتج الشافعي و
 ابو حنيفة رحمهما الله تعالى بما روي في حديث علي رضي الله عنه هذا انه قال للحكمين هل تدريان
 ما عليكما ان رأيكما ان جمعكما جمعكما و ان رأيكما ان تفرقا فترقا فقالا نعم ارضيتك بكتاب الله و بما فيه
 و علي فقال الرجل اما الفرقة فلا فقال علي رضي الله عنه لا و الله لا تغلب حتى تفرع عن ما اقر به المرأة قال
 فاعتبر في ذلك اذنه و مالك رحمه الله يهيه الحكمين بالسلطان و السلطان يطلق بالهرر عند ذلك اذ
 ليس (بداية المجتهد ج ۲ ص ۹۹)

و قال العلامة الباقى رحمه الله و من صفة الحكمين التي هي شرط في صحة كونهما حكمين الاسلام و
 البلوغ و الحرية و الذكورة فان عدم شيء من ذلك لم يجز تحكيمهما برضا الزوجين ولا يعنه السلطان
 لانهما مالك رحمه الله و كذلك العدالة و لهما صفات اخر هي من صفة كمالهما ان يكونا من اهلها و ان يكونا
 لقطين فقد قال ابن القاسم ان جعل ذلك الزوجان و ولها الميتمين الى من لا يجوز ان يكون حكما لم يجز
 لان ذلك من باب الضرر.

ولو جعل الزوجان ذلك الى رجل واحد جاز ذلك لكن من اهل الحكم قاله ابن القاسم في المبتونة قال
 القاضي ابو الوليد رضي الله عنه و وجه ذلك عددي ان يكون من جهة الزوجين لان الحق في ذلك لا
 يخرج عنهما ولا يجوز للسلطان ولا نولي الميتمين لان ذلك اسقاطا لحق الزوجين ولا يجوز ذلك في جرد
 الصيد لا محقق لله تعالى ولم يأمر فيه الا بالحكمين.

وسبب تحكيم الحكمين ان يقيم ما بين الزوجين و يظهر الحقائق بينهما قال القاضي ابو محمد اعلم
 ان كان ذلك من احدهما امر بالاعتد و ان جهل ذلك نصف الحاكم حكمتين و سواء بيني الزوج او لم بين

بها قاله ابن المواران التقاع قد يقع بينهما قبل البناء.

واذا نزع احد الزوجين او نزعاً جميعاً قبل حكم المحكمين فلا يملوان ببعضهما المحكمين السلطان او غيره فان بعضهما السلطان لم يكن لهما نزع لان تحكيمهما حكم من السلطان فليس لهما نقضه فان بعضهما غير السلطان جاز لهما النزوع ما لم يستوعب الكشف عن امرها فلا نزوع لو احد منهما ويلزم حكمها قاله ابن المواران وجه ذلك ما احتج به من ان رجلين لو حكما بينهما رجلاً فلما ظهر وجه الحق و علم احدهما انه محكوم عليه و اراد النزوع لم يكن له ذلك.

وما يحكم به الحكيمان فعلى وجه الحكم لا على وجه الوكالة والنيابة فينقض حكمهما وان خالف مذهب الحاکم الذي انقضت سواء جمعاً او فرقاً وبه قال النخعي والشافعي وغيرهم رحمهم الله تعالى خلافاً لابي حنيفة رحمته الله واحد قول الشافعي انهما ان جمعاً جاز ذلك وان فرقاً لم يلزم ذلك الزوج والنيل على ذلك قوله تعالى فَأَتَّبَعُوا عَهْدَكُمْ قَوْلَهُمْ وَ عَهْدُكُمْ قَوْلُهُمْ فَسَمَاهَا حَكْمَيْنِ وَالْحَكْمُ لَا يَحْتَاجُ فِيهِ يَوْعَهُ مِنَ الطَّلَاقِ إِلَى اخْتِارِ الزَّوْجِ كَالْوَالِ.

ومن حكم المحكمين ان يكونا قديمين لعلهما موافق الحق ليحكمها به ويكون احدهما من اهله والغالب من اهلها لان الادل علم بها من امرها واعرف بوجوده منافعها ويكونان عدلين ليس من جورها فان لم يكن من اهلها من هذه صفته جاز ان يكونا اجنبيين والله اعلم. (المنتقى شرح موطأ امام مالك ج ۳ ص ۱۱۳/۱۱۴)

وقال العلامة الخراساني رحمته الله (ص) من اهلها ان امكن (ش) اي ويشترط وجوباً كون المحكمين من اهل الزوجين مع الامكان ولا يجوز للحاكم ان ببعض اجنبيين مع وجود الادل ولو واحداً وهل ينتقض الحكم اذا بعض القاضين اجنبيين مع وجودهما من اهل ام لا ترد في ذلك اللغبي قال في التوضيح ظاهر الآية ان كونهما من الاهلين مع الوجدان واجب شرطاً فلو امكن اقامة الادل من احد الزوجين دون الآخر فهل يتعين كونهما اجنبيين او يقام الذي من الادل واجنبي من الجانب الآخر وعلى الاول ابن الحاجب وعلى الثاني اللغبي وهو موافق لكلام المؤلف لان مفهومه ان امكن عدم الامكان من الجانبين او احدهما. (الخراساني على مختصر خليل ج ۳ ص ۸)

وقال العلامة الدسوقي رحمته الله (قوله ترد) اي تحيز اللغبي والظاهر نقض الحكم لان ظاهر الآية ان كونهما من اهلها مع الوجدان واجب شرط كما في التوضيح ولا يقال ان ظاهر المصنف عدم البطلان حيث لم يعد ذلك من مبهلات حكمها الآية لانا نقول المصنف لم يدع حصر البطلان في الامور الآية فحكمه بالبطلان بها لا ينافي البطلان بغيرها كما اذا كانا اجنبيين مع وجود الادل. (حاشية

شفاق نظر الحاکم فان بان له انه من المرأه فهو له نور قدمی حکمه وان بان انه من الرجل اسکنهما الى جانب ثقة بمعه من الاهرار بها والتعدی علیها. و كذلك ان بان من کل واحد منهما تعدي او ادعی کل واحد منهما ان الأمر ظلمه اسکنهما الى جانب من یصرف علیهما ویلزهما الانصاف فان لم یضربها فذلك وحمادی الریهن بها وحب الشقاق علیها والعصیان بصف الحاکم حکما من اهله و حکما من اهلهما فنفطرا بیتهما. وفعلا ما یریان المصلحة فیهم من جمع او تفريق لقول الله تعالی **وَإِنْ جُلْتُهِنَّ فَهَاقٍ بِهِمَا نَارًا تَحْتَوا حَكْمًا وَنَ آفِلَهُ وَ حَكْمًا وَنَ آفِلَهُ إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّي لَهُ بَنَاتُهُمَا** و اختلف الرقابة من احمد بن محمد بن الحاکمین فی احدی الروایتین عنهما وکیلان لهما لا یملکان التفريق لهما الا بطلبهما. و لهذا مذهب عطاء و احد قول الشافعی. و حکي فذلك عن الحسن و ابی حنیفة لان الموضع حقه و المال حقه و هما رشیدان فلا یجوز لغیرهما التصرف فیہ الا بوكالة منهما او ولاية علیهما. و الثانية انهما حاکبان و لهما ان یفعلا ما یریان من جمع و تفريق بعض و غیر عوض ولا یحتاجان الى توکیل الزوجین ولا رضاهما. و روی نحو ذلك عن علی بن عباس و ابی سلمة بن عبد الرحمن و الشعبي و النخعی و سعید بن جبیر و مالک و الاوزاعی و اسحق و ابن المنذر لقول الله تعالی **فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا** فسیما حکمین و لم یعتبر رضا الزوجین ثم قال (ان یریدان اصلاحا) فخطب الحاکمین بذلك و روی ابو بکر بأسنداً عن عبدیة السملالی ان رجلاً و امرأاً اتيا علیاً رضی الله تعالی عنه مع کل واحد منهما فقام من العاس فقال علی رضی الله تعالی عنه ابعدوا حکما من اهله و حکماً من اهلهما. فبعثوا حکمین ثم قال علی رضی الله تعالی عنه للحکمین هل تدیران ما علیكما من الحق علیكما من الحق ان رأیتما ان تجمعا جمعما و ان رأیتما ان تفرقا فرقما. فقالا المرأه ضعیف بکتاب الله ضعیف ولی فقال الرجل اما الفرقة فقال علی رضی الله تعالی عنه کذب حقد ترضی عما رضی به و لهذا یذل علی انه اجهل من کلک و یروی ان عقیلاً تزوج فاطمة بنت عتبة فصاحا لجمعی ثیابها و مضى الى عثمان رضی الله تعالی عنه فبعث حکما من اهله عبد الله بن عباس رضی الله تعالی عنهما و حکما من اهله معاویة رضی الله تعالی عنه فقال ابن عباس رضی الله تعالی عنهما لا فرق بینهما و قال معاویة رضی الله تعالی عنه ما کنیت لا فرق بین شیهین من بنی عبد مناف فلما بلغا الباب کانتا قد اخلقا الباب و اصطلحا. و لا یجوز ان تعبت الولاية علی الرشید عند امتناعه من اداء الحق کما یفعل النبیین عنه من ماله اذا امتنع و یطلق الحاکم علی المولی اذا امتنع. (المشفی ج ۲ ص ۳۲) و قال ایضا و الاول ان یكونا من اهلهما لا من الله تعالی بذلك و لا یبها اهل حق و اعلم بالحال فان کانا من غیر اهلهما جائز لان القرابة لیس فیها حکم ولا الوكالة فکلین الامر بذلك ارشاداً و استصحاباً. (المشفی ج ۲ ص ۳۲)

وقال الحافظ ابن القثير رحمه الله: وقد اختلف السلف والخلف في الحكمين هل هما أحاكمان أو وكيلان من قولين أحدهما أمهما وكيلان وهو قول أبي حنيفة رحمه الله، والشافعي رحمه الله في قول واحد، رحمه الله في رواية والعالی أمهما أحاكمان وهذا قول أهل المدينة ومالك رحمه الله، واحمد رحمه الله في الرواية الأخرى والشافعي رحمه الله في القول الآخر. (إراد المعاد ج ۲، ص ۲۳۳)

وقال العلامة ابن حزم رحمه الله: ليس في الآية ولا في شيء من السنن ان للحكمين ان يفرقا ولا ان ذلك للأكبر. (المحلى ج ۱، ص ۸۸)

از تشریحات فوق ثابت میشود که ائمه ثلاثه واهل ظاهر رحمهم الله همه متفق اند بر این که در خلع جبر بر زوجین از جانب حکمین جواز ندارد اگر حکمین بدون رضایت زوجین بر خلع فیصله نمودند یا بدون رضای زوج تفریق بلا عوض نمودند این فیصله نافذ نیست تفریق بلا عوض فقط در صورت رضایت زوج درست است.

در قول اول امام شافعی رحمه الله حکمین اختیار تفریق را دارند اما امام شافعی رحمه الله ازین قول پس رجوع نموده همین مختارست زیرا که او در کتاب خود (کتاب الام) تنها همین قول را تحریر نموده. واز امام احمد رحمه الله هر دو روایت منقول است در کتاب ابن قدامه رحمه الله در المغنی ترجیح اختیار فسخ بنظر میرسد اما در متن رضای زوجین تحریر شده طبق اصول تخریج روایت متن راجح است.

البته امام مالک رحمه الله میفرماید در صورت تعین حکمین از طرف حکومت بدون رضایت زوجین خلع درست است البته اگر این دلیل را زوجین تعین نمودند پس بعد از اثبات جرم یک جانب حکمین را اختیار فسخ نیست بلکه فیصله حکمین واجب القبول است البته قبل از وضوح حق جانبین اختیار فسخ توکیل را دارند.

درمذهب امام مالک رحمه الله درحسمه خلع حکمین یا تفریق بلاعوض شرایط ذیل است:

(۱) یکی از حکمین از اهل زوج شد و دوم از اهل زوج در صورت عدم موجودیت آنان از اجانب هم حکم شدن درست است نزد امام شافعی و امام احمد رحمهما الله این امر استحبایی است لازمی نیست امام نزد امام مالک رحمه الله واجب است البته مالکیه در شرطیت آن اختلاف دارند علامه باجی در المنتقى شرح الموطا آنها را در صفات کمال تحریر نموده از آن نفی وجوب امر مراد نیست بلکه شرطیت مقصود است مانندیکه از عبارت کامل معلوم میشود. (فان لم يكن من اهلها من هذه صفة جار ان يكونا اجنبين) در آن تصریح

وجوب شده پس نزد مالکيه وجوب متفق عليه است كما صرح به العلامة ابن رشد رحمه الله تعالى البته عند البعض شرط نیست، اکثر قائل شرطيت اند وهو الصحيح.

اگر زوجين بر تحکيم فرد واحد راضى شدند جائز است اما تحکيم فرد واحد از طرف حاکم جائز نیست بلکه تعدد شرط است.

(۲) اینکه هر دو متفق باشند بر فیصله.

(۳) ضرورة شدیده باشد مثلاً فتنه نزاع باهمی به اوج رسد و تمام تدابیر صلح از جانب حکمین و حکومت باناکامی خاتمه یابد از صورت و سیرت شوهر خانم متنفر باشد جهت لت و کوب شوهر حکم تفریق جائز نیست.

حضرت ثابت بن قیس رضی الله تعالی عنه خانم خویش را به اندازه لت کرد که دست او را میدید علاوه از آن خانم از شکل و صورت او هم نفرت داشت باوجود آن در حصه این واقعه علامه باجی رحمه الله میفرماید.

وقولها لا انا ولا ثوب بن قیس ظاهره الامتناع منه وحكمه حكم الشفوز ومجهول الرجوع اليه ان لم ير دفراتها بخلع او غيره. (المعتلى شرح موطأ امام مالك ص ۹۱ ج ۲).

روایت میدید شدن دست در ابوداؤد ص ۲۲۱ ج ۲، نسائی ص ۹۳ ج ۲، مصنف عبدالرزاق ص ۴۸۲ ج ۶) و روایت نفرت از شکل و صورت در سنن ابن ماجه ص ۱۴۸ مصنف عبدالرزاق ص: ۴۸۳ آمد.

وقال الحافظ رحمه الله (قوله في خلق ولا دين) بضم الخاء المعجمة واللام ويجوز اسكانها لا اريد مفارقتها لسوء خلقه ولا لنقصان دينه زاد في رواية ايوب المذکور ولكن لا اطيعه كذا فيه لم يذكر. مبرز عدم الطاعة وبيده الاسماعيل في روايته ثم البطلان بلفظ لا اطيعه بعضها وظنا ظاهره انه لم يصنع بها شيئاً يقتضى الشكوى منه بسببه لكن تقدم من رواية النسائي انه كسر يدها فيجعل على ايها اراض انه سمى الخلق لكنها ما تعيبه بذلك بل يهيء اخر وكذا وقع في قصة حبيبة بنتا سهل عند ابى داؤد انه ضربها فكسر بعضها لكن لم تشكه واحدة منها بسبب ذلك بل وقع التصريح بسبب اخر وهو انه كان حميم الخلفة للى حديف عمرو بن شعيب عن ابيه عن جدته عند ابن ماجه كانت حبيبة بنتا سهل عند ثوب بن قيس وكان رجلاً حمها فقالوا والله لو لا عفاة لله اذا دخل حتى لم يصق في وجهه واخرج عبد الرزاق عن معمر قال بلغني انها قالت يا رسول الله ﷺ في من الجمال ما ترى وثوب بعد رجل حميم وفي رواية معمر بن سلیمان عن فضيل عن ابى جرير عن عكرمة عن ابن عباس اول خلع كان في الاسلام امره ان ثوب

بنام خداوندی که رسول الله ﷺ را جمع رؤس و رؤس ثلث ابداء الی رفعہ جانب الخباء
 لرأیہ القبل فی عداۃ فاذا هو اشدھم سواہا و اقصرھم قامة و البھم و جہا فقال اترکین علیہ حدیقتہ
 قال نعم و ان شاء ردتہ ففرق بیہما. (فتح الباری ج ۳ ص ۲۵۰)

تنبیہات : (۱) در حکم تفریق طلب یا رضای خاتم شرط نیست مانندیکہ رضای زوج
 ضروری نیست، اینچنین رضای زوجہ ہم ضروری نیست، اگر در نظر حکمین بدون تفریق
 رفع فساد صورت دیگر نداشت و بدون رضای زوجین تفریق نموده شود پس ثابت شد کہ
 این تفریق حق زوجہ نیست بلکه تفریق یک صورت رفع فساد است، لذا داخل نمودن این
 حقوق در حقوق نسوان از طرف مدعیان حقوق نساء کاملاً جہالت است.

(۲) حاکم شخصاً بدون نصب حکمین چنین اختیار ندارد از عبارت علامہ ابن رشد رحمہ
 اللہ کہ (و مالک یسبہ المحکمین بالسلطان والسلطان یطلق بالھرر عدد فلك الاختیار) است ظاهر
 میشود کہ نزد امام مالک حاکم ہم اختیار دارد اما در حقیقت در اینجا بیان تفصیل حکم
 نیست بلکه بیان ماخذ حکم است کہ در آن اشتراک در علت کافی است در اینجا (تبیین
 ضرر) است تبیین ضرر زوجہ مفقود و معسر را حاکم بلا نصب حکمین ہم میتواند بکند اما
 اختیار تبیین ضرر نزاع و شقاق بدون نصب حکمین نمیشود اگر حاکم را اختیار داده شود
 پس چه ضرورت میبود قیود نصب حکمین و شرایط را، تفصیل این تکلفات را مشاهده کنید:

(۱) نصب حکمین

(۲) عدد حکمین

(۳) بودن آنان از اقارب زوجین

(۴) باید یکی از اهل زوج دوم و از اهل زوجہ باشد.

(۵) وجود شرایط حاکم در آنان

(۶) قبل از حکم تفریق اختیار دیگر وسایل در رفع ضرر حتّی مراقبت نمودن زوجین
 از طرف کسی.

(۷) توافق حکمین بر حکم تفریق.

تعمل این شرایط بنا بر این شدہ تا کاملاً ضرر شقاق دفع نمیشود بعد از تحقیق و تبیین
 مجبور نمودن حضرت علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ زوج را بر توکیل حکمین دلیل همین است
 در غیر آن شخصاً او حکم می نمود بر توکیل. فقط واللہ سبحانہ و تعالیٰ اعلم.

بابُ الظہار

تو طلاق هستی، مانند همشیره ام و مادرم هستی

سوال : کسی خانم خویش را گفت طلاق هستی. مانند همشیره و مادرم هستی چند طلاق بر این خانم واقع میشود بین لفظ بر من و برای من چه فرق است؟ بینوا تو جروا.

الجواب منه الصدق والصواب : برای من مانند همشیره و مادرم هستی این جمله صریح نیست در ظہار بلکه کنایه است که سه احتمال دارد.

(۱) کرامت (۲) ظہار (۳) طلاق

قال فی شرح التنویر وان نوى بانى من مقل امی او کامیو کذا لو حذف عن غائیة یزا او ظهرا او طلاقا صفت نیتة و وقع ما نواه لانه کدایة والا یوشیعا وحذف الکلف لغا و تعین الاحلی ای الی ربیعی الکرامة (الی قوله) و بانى من حرام کظہر امی ثم الظہار لا یر لانه صریح فی الشامیة (قوله وان نوى) یمان لکن بانى الظہار و اشار الی ان صریحه لا ید فیہ من ذکر العضو بحر. (قوله لانه کدایة) ای من کدایة الظہار و الطلاق قال فی البحر و اذا نوى به الطلاق کل بانى کلفظة الحرام و ایضا فیها قبل ما مر بورقة (قوله کانى من) قال فی البحر و منى و عندی و منى کعن. (رد المحتار ج ۲)

پس فی نفسه در این لفظ سه احتمال است اما در صورت سوال جهت مذاکره طلاق بآن متعین گردید اگر خانم مدخول بها باشد دو طلاق بائن واقع میشود و اگر غیر مدخول بها باشد فقط یک طلاق بائن واقع میشود.

لفظ (برای من) اگر که ظاهراً بر کرامت و محبت دلالت میکند اما در وقت مذاکره طلاق بر کرامت حمل نمیشود و لفظ (عنودی) برای عظمت است برای حرمت نیست این چنین لفظ (منی) شامیه، آنرا مانند (علی) گرفته اند، خلاصه اینکه در صورت مذاکره طلاق بدون طلاق نیت دیگر را در آن جواز ندارد. فقط و الله سبحانه و تعالی اعلم.

۱/۴ صفر سنه ۱۳۳۷ھ

خانم را مادر گفتن

سوال : اگر که در شروح و متون شرح آمده که با کلمه مادر یا همشیره گفتن خانم طلاق

نہیں اگر کہ چنین گفتن مکروه است، مگر قاعده مسلم است کہ مدار طلاق بر عرف است در دیار ما (در بلوچستان) استعمال این الفاظ برای طلاق مروج تر است نسبت بہ طلاق صریح باین حتی کہ اشتباه طلاق در آن می آید پس نظر شمایان در این حصہ چیست ؟ بینوا توجروا۔
الجواب باسم ملہم الصواب : وقتی کہ در عرف این الفاظ موضوع شدہ تنها برای طلاق پس بدون نیت ہم یک طلاق باین واقع میشود۔ فقط ۔ و اللہ سبحانہ و تعالی اعلم ۔

۳/ ذی قعدہ ۸۶ھ

اگر تو را نگاه کردم پس مادرم را نگاه کردہ ام

سوال : کسی خانم خویش را گفت اگر تو را نگاه کردم پس مادرم را نگاه کردہ باشم حکم این چیست ؟ در عالمگیری آمدہ : (لو قال ان وطعتک وطعت امی فلا شیء علیہ) ازین جا معلوم میشود کہ با این الفاظ طلاق یا ظہار واقع نمیشود نظر شمایاندر این مورد چیست ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملہم الصواب : در عالمگیری آنرا بنا بر این ظہار نگردانیدہ کہ در آن حرف تشبیہ ذکر نشدہ صراحۃً اما این حروف در عرف عام تنها برای طلاق مستعمل میشود ازین جهت یک طلاق صریح باین واقع میشود باوجودیکہ نیت طلاق را ہم نداشته باشد۔
لفظ اولہ سمانہ و تعالی اعلم۔

۱۵ / ربیع الاول ۹۱ھ

تفصیل این مسئلہ در کتاب الطلاق تحت عنوان (مادر گفتن خانم) بیان شدہ



بابُ خيار الفسخ

مسائل خيار بلوغ در (باب ولاية النکاح والمال) آمده، در این باب خيار الفسخ آن مسائل بیان میشود که بنا بر عذر قاضی خانم را اختیار دهد به فسخ این مسائل را در رساله مستقل تحت عنوان (الافصاح عن خيار فسخ النکاح) بیان نمائیم. (هرقب)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هُوَ اجْتَنِبَكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ ، (القرآن)

الافصاح عن خيار فسخ النکاح

در این رساله با تفصیل بیان نجات خانم از نکاح مفقود، مجنون، عنین، متعنت معسر و غیره بیان شده است

الافصاح عن خيار فسخ النکاح

خلاصهء بحث :

- حکم زوجه عنین
- با سکوت زوجهء عنین حق فسخ باطل نمیشود
- حکم زوجه محبوب
- حکم زوجه متعنت
- حکم زوجه معسر
- حکم غائب غیر مفقود
- سوال مثل بالا
- شوهر در ایام انقلاب مفقود شد
- حکم زوجه مفقود
- ترمیم متعلق زوجه مفقود
- شوهر در سفر بحری گم شد
- در صورت قادر نبودن مجنون بر نفقه حکم تفریق
- حکم زوجه مجنون

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حکم زوجه عین

زید ہندہ را بہ نکاح گرفت یک ہفتہ بعد ہندہ بہ خانہ پدرش رفت و گفت شوہر نامرد است اما پدر ہندہ دخترش را نزد یک مولوی صاحب برد مولوی صاحب ہندہ را پس بہ خانہ شوہرش بہ باز گشت حکم نمود و گفت یک سال انتظار بکش تا شوہر خود را علاج کند بعد از یک سال باز ہم شوہر ہما تظور نامرد بود ہندہ پس بہ خانہ پدرش آمد بار دوم پدرش اورا نزد یک مولوی دیگر برد شوہر در حالی کہ بر نامردی خویش اعتراف نمی کرد مولوی صاحب پدر دختر را گفت : چند روز انتظار بکشید تا راہ حل آن بر آید در این دوران شش سال گذشت آن عالم هنوز حکم نکرده ہندہ زندگی خویش را در اندوہ و غم بسر می برد چندی قبل خانوادہ طرفین تحقیق نمودند کہ زید زیر علاج است و واقعاً نامرد است اما زید را بعض افراد گمراہ تحریک میکنند تا زید این خانم را طلاق نکنند وبہ نامردی خویش نیز اعتراف نکنند، در این صورت حل مسئلہ چیست از نظر شرع متین ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملہم الصواب : در این دوران خانم باید بہ حاکم دعوی خود ببرد و حاکم اول از شوہر بپرسد اگر او اقرا کرد کہ یک دفعہ ہم من با ہمبستری قادر نشدیم پس حاکم شوہر را یک سال مہلت دہد واگر شوہر مدعی جماع بود پس دیدہ شود کہ آیا خانم دعوی بکارت را میکند یا خیر ؟ اگر دعوی بکارت را نمی کرد شوہر را سوگند دہد بر جماع اگر شوہر یک مرتبہ ہم قادر بر جماع شدہ باشد خانم حق فسخ را ندارد، اگر سوگند برداشت خانم حق فسخ را ندارد واگر سوگند نبرد داشت پس بہ قصد علاج شوہر را یک سال مہلت دہد واگر خانم دعوی بکارت را می کرد باید توسط ذوخانم ذکی معانہ شود اگر معلوم شد کہ خانم باکرہ است بار دوم معانہ شود اگر باز ہم خانم باکرہ ثابت شد پس خانم بدون تاخیر اختیار فسخ نکاح را دارد واگر ثابت شد کہ خانم باکرہ نیست شوہر را سوگند دہد بر جماع اگر انکار ورزید یک سال جہت علاج مہلت دادہ شود پس از یک سال اگر باز ہم خانم مدعی عدم قدرت شوہر بر جماع شد پس قاضی بعد از تحقیق خانم را اختیار دہد اگر شوہر خانم را جدا نکند پس قاضی بین آنان تفریق کند کہ این تفریق قاضی شرعاً در حکم طلاق بانن است در این صورت، بر شوہر مہر کامل واجب است وبرخانم عدت

کامل واجب است.

شرایط تفریق:

(۱) خانم قبل از نکاح از عنین بودن شوهر اطلاع نداشته باشد.

(۲) شوهر بعد از نکاح یکبار هم بر جماع قادر نشده باشد.

(۳) از روزیکه خانم شوهر را عنین یافته یکبار هم بر ازدواج و بر این نکاح اظهار رضایت نیز نکرده باشد مثلاً نگفته باشد بهر حال با این شوهر راضی میباشم محض سکوت بر رضا دلیل نیست.

(۴) بعد از چهار سال و قتیکه قاضی خانم را اختیار به فسخ داد خانم در همان مجلس اظهار فسخ را نمود اگر قاضی رفت خانم هم برود اگر خانم در کدام عمل دیگر مصروف شد پس اختیارش ساقط شد.

(۵) شوهر را تا یک سال مهلت داده شود دیگر تفصیل هم بر آن طور است پس بدون حکم حاکم خانم اختیار فسخ را ندارد.

تنبیه: اگر آله تناسلی خصی منتشر نمی شد در حکم عنین است البته اگر آله تناسلی او قطع شده باشد یا کاملاً کوچک باشد پس این شخص در حکم مجبوب است لذا حاکم علی الفور نکاح او را فسخ کند و ضرورت نیست به مهلت دادن.

فائده: خانم مفقود و غائب بعد از یک مرتبه همبستری هم جهت خوف زنا اختیار تفریق را دارد اما بین خانم همنین و شوهرش تفریق گردانیده نمیشود چرا که جهت مراقبت عنین بر خانم خویش خطر نسبت به خطر زوجه مفقود و غائب اندک تر است. نیز در اموریکه در حقیقت آن خفاست اسباب ظاهر آن به منزله حقیقت قرار داده شود لذا قیام عنین با زوجه او به منزله وطی نمودن است. فقط والله سبحانه و تعالی اعلم. ۳۱ جمادی الاولی ۸۶ هـ.

با سکوت زوجه عنین حق فسخ او باطل نمیگردد

سوال: اگر خانم عنین اظهار عدم رضایت را ننموده چند مدت با سکوت نزد شوهر ماند آیا حق دعوی فسخ نکاح او ساقط شد یا خیر؟ بینوا تو جروا.

الجواب باسم ملهم الصواب: تا که خانم با صراحت دعوی فسخ نکاح را نه نموده با سکونت با شوهر اگر تا مدت طویل هم باشد حق دعوی فسخ نکاح او باطل نمیشود بلکه اگر

یک مرتبہ ہم اظہار فسخ کرد پس از آن آنرا ترک نمود باز ہم اگر صراحةً اعتراف بر ترک دعوہ نکرده حق دعویٰ او باطل نگردد بار دوم حق دعویٰ نمودن را دارد.

قال فی شرح التتمیز وهو ای هذا الخبر على التراخي لا الفور فلو وجد بعد صحتها أو مهبوطاً ولم يخاصم زماناً لم يطل حقها وكذا لو خاضعت ثم تركت مدتها فلها المطالبة ولو خاضعت تلك الأيام غائبة كما لو رفعتها إلى قاض فأجله سنة ومضى السنة ولم يخاصم زماناً زائلاً، وفي الغائبة قوله لم يطل حقها أي ما لم تغل برضاها بالمقام معه كذا قيد في التعاريف غائبة عن المحيط هنا وفي قوله ألا كما لو رفعتها الخ (رد المحتار ج ۲، ص ۲۴۴) فقط والله تعالى اعلم.

۲۰ ربیع الاول ۸۸۸ھ

حکم زوجه محبوب

سوال: حکم چیست در حق کسی که آله تناسلی خویش را قطع نموده و مانند ایزک گردیده که خانم خویش را هم طلاق نمی دهد پس راه نجات خانم از وجیست ؟ بینواتوجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب: در این صورت حاکم تحقیق کند اگر شوهر اعتراف نمود بر قطع آله ویکبار هم جماع نکرده بود و خانم هم طالب طلاق شده پس حاکم شوهر را حکم به طلاق کند در صورت انکار زوج حاکم شخصاً نکاح او را فسخ کند اگر شوهر طلاق داد پس یک طلاق بائن واقع می شود و اگر شوهر دعوہ نمود که یک مرتبہ جماع نموده اما خانم انکار نمود پس شوهر را سوگند داده شود که بعد از آن خانم حق طلب فسخ را ندارد در صورت انکار شوهر از قسم خانم حق مطالبه طلاق را دارد.

اما اگر خانم دعوہ بکارت را نمود حاکم توسط یک خانم یا تجربه تحقیق نماید اگر خانمان معانته کنندگان حکم نمودند بر بکارت خانم پس بدون سوگند شوهر خانم اختیار طلاق را دارد و اگر شوهر اعتراف نکرد پس حاکم دوتن را جهت تحقیق مقرر کند پس طبق خبر آنان حاکم فیصله کند و اگر شوهر خلوت نموده باشد پس مهر کامل بر او واجب است و بر خانم عدت کامل و اگر خلوت صحیحہ نکرده باشد بر شوهر نصف مهر واجب است و بر خانم عدت نیست.

تنبیہات ضروری:

(۱) اگر در وقت نکاح آله شوهر قطع شده بود اما خانم اطلاع نداشت پس حق فسخ نکاح را دارد در غیر آن ندارد.

(۲) واگر آلہ شوہر بعد از نکاح قطع شدہ باشد پس اگر یکبار ہم شوہر جماع کردہ باشد خانم حق فسخ را ندارد در غیر آن دارد.

(۳) بعد از اطلاع یافتن خانم از قطع آلہ شوہر یک مرتبہ ہم خانم رضایت سکونت را با شوہر صراحتہ اظہار نکردہ باشد اما اگر تصریح نمودہ باشد پس اختیار فسخ را ندارد.

(۴) بعد از اختیار حاکم خانم مباشرتہ فسخ را اختیار کند اگر فاصلہ آمد کہ قاضی برخاست یا خانم در کدام عمل مشغول شد پس اختیار فسخ از دستش رفت.

(۵) حکم فسخ نکاح با اختیار محولہ حاکم است بدون حکم حاکم این حق را خانم ندارد.

(۶) شخصیکہ آلہ تناسلی او نہایت کوچک بود کہ مساوی بانیت بود این شوہر ہم در حکم محبوب است البتہ خصی در حکم محبوب نیست واگر انتشار او نمی شد در حکم عنین است احکام فسخ نکاح او ہم مانند عنین است . وهذا خلص ما هو مفروض في المحيلة العاجزة للمحيلة العاجزة فقط والله سبحانه وتعالى اعلم.

غروہ صفر ۱۳۳۷ھ

حکم زوجه متعنت

سوال : کسی خانم خویش را نہ مصرف وخرج میدہد ونہ نگاه میکند ونہ طلاق میدہد پس حکم او در طلاق چیست؟ بینوا تو جروا

الجواب باسم حکم الصواب : در قدم اول باید خانم شوہر را بہ یک طریق راضی بہ خلع سازد اگر راضی نشود پس اگر خانم خیلی مجبور باشد طبق مذهب مالکی بہ حاکم رجوع کند تا حاکم او را مکلف سازد بر اعطای نان ونفقہ و یا بر طلاق او واگر شوہر از ہر دو انکار ورزید پس حاکم جبراً نکاح او را فسخ گرداند مالکی ہا این طلاق را طلاق رجعی گفتہ اند لذا بعد از فیصلہ اگر قبل از گذشت عدت شوہر آمادہ شد بر نفقہ پس حق دارد تا بار دوم رجوع کند البتہ تجدید نکاح افضل تراست اگر آمادہ نشد بر تجدید نکاح خانم بدون تجدید نکاح با او سکونت کند . التفصیل فی المحيلة العاجزة والمحيلة العاجزة.

تنبیہات :

(۱) در الحلیۃ الناجزہ در صورت خوف زنا خانم متعنت را حق تفریق دادہ شدہ وقتیکہ متعنت غائب باشد اما اگر متعنت در خانہ باشد خانم او حق تفریق را در صورت خوف زنا ندارد (کلعین الذی قدم مرء علی الوطء) چراکہ در صورت موجودیت شوہر خانم زیر مراقبت

می باشد که مانند غیاب او خطر نیست این چنین وقتی که یک امر پوشیده باشد پس در آن
اسباب ظاهر به منزله حقیقت است لذا قیام زوج به منزله وطی گردانیده شده.
(۲) متعنت کسی است که باوجود قدرت خانم را نفقه نمی دهد اگر بر نفقه قدرت
نداشته باشد معسر پنداشته میشود که حکم او جداست. **فقط والله سبحانه و تعالی اعلم.**
۲۹/ ذوالحجه سنه ۱۳۷۳ هـ

حکم زوجه معسر

سوال : کسی جهت ناداری توان ادای نفقه را ندارد و زوجه خویش را هم طلاق نمی
دهد خانم خیلی ها پریشان است پس راه حل این مسئله چیست ؟ بینواتو جروا.
الجواب باسم ملهم الصواب : ابتداء شوهر را راضی سازد بر خلع اگر راضی نشد و خانم
هیچ عائد و ذریعه معاش نیز نداشت و نه کسی کفیل معاش او بود پس طبق مذهب مالکی
خانم عارض شود و شهادت دهد اگر دعوه خانم درست ثابت شد پس قاضی شوهر را مکلف
بر نفقه یا خلع کند در صورت انکار شوهر را یک ماه مهلت داده شود بعد از یک ماه خانم
عارض شود در صورت عدم قدرت شوهر بر نفقه قاضی به خواست خانم از شوهر خلع آن را
بگیرد که این در حکم طلاق رجعی است که شوهر در دوران عدت در صورت قدرت بر
نفقه حق رجوع را دارد اما این یک ماه مهلت دادن طبق مذهب مالکی در صورت ناواقفیت
زوجه از اعمار زوج و نداشتن کفیل و ضامن نفقه است اما این در آن صورت است که در
وقت نکاح زوجه علم داشت از ناداری شوهر و نیز وکیل نفقه هم نداشت پس در غیر آن
زوجه حق اختیار تفریق را ندارد. **فقط والله سبحانه و تعالی اعلم.**

۱۲/ ربيع الآخر ۱۳۹۷ هـ

حکم غائب غیر مفقود

سوال : شوهر یک خانم مصارف خانم خویش را نمی دهد ، خانم نزد قاضی رفت باوجود
احضار نمودن قاضی زوج حاضر نشد پس در این صورت راه نجات چیست ؟ بینواتو جروا.
الجواب باسم ملهم الصواب : در این صورت در قدم اول گو شیده شود تا شوهر بر
اعطای نفقه راضی شود اگر کفیل هم نباشد و خانم هم مهر را عفو نکند و خوف خطر هم بر
خانم باشد در این صورت مشکل قاضی کسی را عوض زوج وکیل گرفته و قضا نماید بر

زوج که در این صورت قضاء علی الغائب جائز است قاضی خانم را بخواهد نزد خویش حقوق او را اداء کند و نفقه او را بدوش بگیرد در غیر آن بین زوج و زوجه تفریق نباید باز هم اگر شوهر راضی نشد حاکم بین آنان تفریق نماید اگر زوج دور بود که وصول آن غیر ممکن بود باز هم حسب قاعده مذکوره حاکم بین آنان تفریق نماید اما در صورت خوف زنا شرط است که بر خانم یک سال گذشته باشد این تفریق در حکم طلاق رجعی است لذا اگر در دوران عدت غائب آمد و حقوق زوجیت را اداء نمود پس حق رجوع را دارد و اگر بعد از عدت آمد و فیصله فسخ نکاح جهت عدم نفقه شده باشد اما زوج با شهادت ثابت نمود که او نفقه خانم را داده است پس در اینصورت خانم بار دیگر حواله این زوج گردد اگر که با کسی از دواج هم نموده باشد و از او اولاد هم پیدا شده باشد البته این اولاد از شوهر دوم باشد و خانم عدت را هم تکمیل کند که قبل از عدت با شوهر اول برایش همبستری جواز ندارد. (عبارت حیلہ ناجزہ متعلق این مسئلہ در سوال آئندہ ذکر شود) خلاصہ اینکه احکام او مانند احکام مفقود باشد در صورت پیدا شدن تفصیل را در بیان مفقود ملاحظہ کنید.

کذا فی الحیلة العاجز و قال فی الغامیة مصنفه قوله لو قطعی علی غائب الخ و قال فی جامع الفصولین قد اضراب أراهم و بیانهم فی مسائل احکم للغائب و علیه و لم یصف و لم یقل عنهم اصل قوی ظاهر یعنی علیه الفروع بلا اضراب و لا اشکال فالظاهر عدی ان یأمل فی الوقائع و یحتاج و یلاحظ المخرج و الضرور ان یمشی بحسبها جوازاً أو فساداً مفلاً لو طلق امرأته عند العدول لغائب عن البلد و لا یعرف مکانہ او یعرف و لکن یحذر عن احضارها و عن ان تسافر الیه من او و کیلها المدة و لیأتع او نحو و کذا المدیون لو غاب و له نقد فی البلد او نحو ذلك فلی مقل طلباً لو برهن علی الغائب و غلب علی ظن القاضی انه حق لا تزویر و لا حیلہ فیہ فینبی ان یحکم علیه و له و کذا للمیض ان یقی بموارة دفعاً للمخرج و الضرور ان وصیاً للحقوق عن الضیاع مع یهدیه ذهب الیه الاممة الثلاثة و فیہ روایان عن اصحابنا و ینبئ ان ینصب عن الغائب و کیل یعرف انه یراعی جانب الغائب و لا یفرط فی حق اءه و اقره فی نور العین قلب و یؤیده ما یأتی قریباً فی المسعور و کذا ما فی الفتح من یب المفقود و لا یجوز القضاء علی الغائب الا اذا رأى القاضی مصلحة فی المحکم له و علیه لحکم فانه یفذلله مع یمدیه اءه قلبه و ظاهره لو لو کان القاضی حنفیاً و لو فی زماننا و لا یدائی ما مر لان یجوز طلب المصلحة و الضرور (رد المحتار ج ۳ ص ۴)

تنبیہات :

(۱) عبارت حیلہ ناجزہ چنین است : خانم بر ہمہ این جملات حلف نیز ہر دارد یعنی متعلق نفقہ نہ متعلق اثبات زوجیت و غیوبت اولاً بنا بر اینکه در فتاویٰ مالیکہ تصریح آن نیامدہ بلکہ در جواب علامہ سعید بن صدیق الفلاتی خلاف آن تصریح آمدہ.

ونصہ وانما ان امریکن لیسال فلها العطای علیہا لا عسار من غیر تأجیل لکن بعد الثامعما تقدم وتزید الثامعما عدم واستحقاقها للنفقة وتوقف مع الہیة العاہد فلها انہا لم تقبض معہ نفقة طلقہ المذلاخ

دوم ازین جہت کہ در مسئلہ مفقود کسی در صورت وجود نفقہ وجود حلف را متذکر نشدہ وما بہ الفرق کدام امری نیست ثالثاً جہت عدمی بودن امر نفقہ بر آن اطلاع شہود مشکل است ازینجا شرط حلف بر آن معقول است بر عکس آن بر زوجیت و غیوبت حلف غیر معقول بلکہ خلاف اصول است.

(۲) در حیلہ ناجزہ در حصہ مفقود بعد از ثبوت یک ماہ مہلت ہم شرط شدہ در صورتیکہ غائب معسر باشد واگر غیر معسر باشد اما نفقہ نمی دہد متعنت است کہ در حصہ او تأجیل شہر ضروری نیست، البتہ یک ماہ بعد از انقطاع نفقہ فیصلہ نمودہ شود. فقط . و
لہ سبحانہ و تعالیٰ اعلم.

۲۴/ محرم ۱۳۷۷ھ

سوال مثل بالا

سوال : محمد شریف کہ در دوسہ قتل بہ بیست سال حبس محکوم شد خانم او غلام زہرہ در محکمہ عارض شدہ بہ علت عدم تادیبہ مصارف و نفقہ دعوی تنسیخ نکاح را نمود قاضی محمد شریف را جلب نمود و در اخبارات اعلان نمود اما محمد شریف حاضر نشد ونہ کدام وکیل خویش را فرستاد محکمہ سند داد غلام زہرہ را ایا در این صورت دعوی تنسیخ نکاح خانم محمد شریف (غلام زہرہ) درست است و حق دارد تا با کسی دیگر ازدواج کند یا خیر در صورتیکہ شوہرش بہ بیست سال حبس محکوم شدہ است ؟ بینواتو جروا.

الجواب از حضرت مفتی محمد شفیع صاحب : در اصل فیصلہ فسخ نکاح در حق غائب فیر مفقود مذہب مالکی ہاست مانندیکہ شرط بودن شہادت را در ارسال الی الغائب را لباس نمودہ اند بر کتاب القاضی الی القاضی در حالیکہ در اینجا کدام فیصلہ قضاء از یک جانب قضاء بہ جانب دوم منتقل نکرده بلکہ اینقدر برای تثبیت مطلوب است کہ مقدمہ

مجلس در صورتی دائر شود که او بر آن متیقن گردد یعنی در صورتیکه اطلاع الی الغائب دشوار گردد در آنصورت فیصله قضاء علی الغائب شود طبق مذهب امام مالک □ که فتویٰ شیخ الفاضل مفتی مالکی ما قرار ذیل است (طریق تطلیق لوجه المفقود او الغائب الذی تعدل الارسال الیه وارسل لم تعاند الخ)

اگر ارسال الی الغائب و بعداً ثبوت تعاند از غائب موجود شود بدون آن قضای قاضی نافذ نیست در صورت تعذر هم توجیه نفاذ موجود نیست، پس نفاذ قضاء بر آن مدار نیست و آنکه شرط شهادت را قیاس نموده بر کتاب القاضی الی القاضی اما نزد تعداد عده علماء در آن شهادت شرط نیست مانندیکه در عمدة القاری شرح بخاری اختلاف علماء را نقل نموده پس شرط شهادت در مقیاس علیه هم مختلف فیه است که مانع قضاء قاضی نیست.

دوم اینکه در اینجا بین مقیس و مقیس علیه فرق بین است اگر در کتاب القاضی الی القاضی شرط شهادت متفق علیه هم فرض گردد باز هم ثابت نشود که در احضار مدعی و مدعی علیه بینه عاده ارسال شود بلکه بر شهادت یک شخص هم باید قاضی فیصله کند همین است مسلک احناف الفاظ معین الحکام متعلق این مسئله اینست.

قال فی الايضاح النهضری بخیار اراد الرد فاعتفی المانع (الی قوله) فی معنی منادی یا پدای علی باب المانع ان القاضی یقول ان عصمتك فلان یا یرد الرد عليك فان حفرته والا نقضت المبیع فلا یدقظه القاضی بلا اعدار (معین الحکام ص ۱۰۰ فصل فی من کل من حضور مجلس المحاکمه).

در این مسئله جهت اتمام حجت بر مدعی علیه اینقدر کافیست که کسی از طرف قاضی رفته دروازه مدعی علیه را بزند و اعلان کند حاجت به شهادت و نصاب شهادت نیست اما چونکه در این مسئله در محکمه های جدید مدعی علیه با پندار سال بینه نیست پس بدون ارسال فیصله قاضی مسلم پنداشته شود پس در صورت مذکوره فسخ نکاح شرعاً صحیح، درست و نافذ است. و الله تعالی اعلم.

بنده محمد شفیع

دارالعلوم کراچی ۱۳، ۸۸/۹/۳ هـ

بنده با این تحریر متفق نیست چراکه شرایط ذیل جواز فسخ نکاح در آن مفقود است:

(۱) شهادت بر قیام نکاح زوج و غیوبت آن

(۲) حلف بر عدم نفقه و دیگر امور متعلق آن.

(۳) در عهدنامه عدالت تفصیل و ذکر رسانی و ملاقات یقینی تا شوهر نیست.

بحث ارسال درست است اما آن وسعت که در معین الحکام در حصه فسخ بیع موجود است انقدر وسعت در فسخ نکاح درست نیست چرا که معامله نکاح مهم تر است نسبت به بیع لذا شرط ضروری است در فسخ نکاح که باید زوج اطلاع داشته باشد از نامه قاضی و باز معذور نباشد از حضور در مجلس قاضی (الا ان تعدوا لارسال الله) فقط و الله سبحانه و تعالی اعلم.

رشید احمد ۱۱/ ربیع الآخر ۱۳۹۷ھ

شوهر در ایام انقلاب مفقود شده بود

سوال : یک خانم جوان سال که شوهرش در ایام انقلاب مفقود الخیر گردیده بود حیات و وفات او معلوم نیست در حصه این خانم که جوان هم است چه حکم است و باید تا چه وقت انتظار بکشد ؟ بینواتو جروا

الجواب باسم ملهم الصواب : مفقودیت شوهر دو احتمال دارد :

(۱) تا پاکستان رسیده بعداً مفقود شده است .

(۲) در هندوستان در مقام بی امنیتی مفقود الخیر گردید صورت اول تفصیل دارد حکم صورت دوم اینست اگر شوهر در عین زمان فسادات مفقود الخیر شد بعد از تحقیق و جستجوی کامل اگر از شوهر اطلاعی بدست نیامد پس خانم بایبینه تثبیت کند که آن شخص مفقود الخیر شوهر او بود بعد از تحقیق اگر در گمان غالب قاضی آمد که آن شخص فوت شده است پس حکم کند بر فسخ نکاح و بعداً خانم عدت وفات را تکمیل نموده باشوهر دوم ازدواج کند و اگر حاکم مسلمان موجود نبود این وظیفه را مجلس اتحادیه علماء بدوش گیرند.

قال فی الثامیه (قوله واحتمار الزلیلی تفویضه الی الامام) قال فی الفتح فای وقع رأی المصلحة حکم بموته (الی ان قال) ومقتضاه ان یمهدو بحکم القرائن الظاهرة الدالة علی موته وعلی هذا یمتی ما لی جامع الفتاوی حیث قال واما فقد فی المهلکة فموته غالب فبحکم به کما اذا فقد فی وقع الملاقاة مع العتق او قاطع الطريق او سافر علی المرض الغالب هلاکة او کل سفر فی البحر وما اشبه فلیک حکم بموته لانه الغالب فی هذه الاحالات وان کل بین احتمالین واحتمال فوته نلش عن دلیل لا احتمال حیاته لان طلاء الاحتمال کاحتمال ما اذا بالغ المفقود مقدار ما لا یعیش عن حسب ما اعتلوا فی مقداره لنقل من

الهدية (۴). ما لى جامع الفتاوى واقضى به بعض مشايخ معنا فقال انه افقضى به قاضى زاده وصاحب بحر الفتاوى لكن لا يحل ان لا يدهن من مضي مدة طويلة حتى يغلب حل الظن موته لا بمجرد فقدان عند ملاقاته العقد او سفر المهر ونحوه. (رد المحتار ج ۳ ص ۴۰۴)

البته اگر بعد از عقد جديد (ازدواج) شوهر اول پيدا شد حکم آن قرار ذيل است.

(۱) خانم حواله شوهر قديم شود بدون تجديد نکاح.

(۲) اگر شوهر دوم خلوت صحيحه نموده بود بر او تکميل مهر کامل و بر خانم عدت طلاق

واجب است و اگر خلوت صحيحه نکرده بود مهر يا عدت واجب نيست.

(۳) بصورت خلوت صحيحه از شوهر دوم کناره شود عدت گذارد و يا شوهر اول همبستري

کرده ميتواند.

(۴) عدت رانزد شوهر اول سهرى کند اما در زمان عدت با او بايد همبستري نکند.

(۵) اگر از شوهر دوم در دوران نکاح يا در زمانه عدت اولاد تولد شد آن اولاد شوهر دوم است.

قال في المبسوط وقد مرجعه (عمر رضى الله تعالى عنه) ان قول من رضى الله تعالى عنه فانه (عليها)

كان يقول لردا في زوجة الاول ويفرق بينهما وبين الآخر ولها المهر عما استعمل من فرجها ولا يقر بها

الاول حتى تنقضي عدتها من الآخر وهذا كان يأخذ ابراهيم فيقول قول من رضى الله تعالى عنه احب الي

من قول عمر رضى الله تعالى عنه وبه تأخذ ايضا (مبسوط ج ۱)

وايضاً فيه عرفنا ان الصحيح انها زوجة الاول ولكن لا يقر بها لكونها معتدة الغير كالمنكوحه اذا

وطئ بعد هبة. (مبسوط ج ۱)

اقول المبسوطه بالهبة تعدد الزوج الاول فكذلك قل في الشامية والمبسوطه بهبة ان

تلقم مع زوجها الاول وتفرج، فاذن في العدة لقيام النكاح بينهما واما حرمة الوطء الخ. (رد المحتار ج ۲)

ولفظ المبسوط عما استعمل من فرجها يشير الى ان مجرد النكاح لا يوجب المهر و ايضا رفع النكاح

الثاني كالفسخ وفي الفسخ قبل الخلوة لا يجب شيء من المهر لما في المذائع وفسخ العقد رفعه من الاصل و

جعلها كأن لم يكن ولو لم يكن حقيقة لم يكن لها مهر فكذلك اذا التصق بالعدم من الاصل (الى ان قال) و

ان كان قد دخل بها لا يسقط المهر لان المهر قد تأكد بال دخول فلا يحتمل السقوط بالفرقة (وبعد اسطر)

ان المراد من المهر المهر المستثنى. (مذائع الصنائع ج ۲، فصل في بيان ما يرفع النكاح) وفي الشامية عن ط

ان زوجته له والاولا دللنا على (۴). تأمل (رد المحتار ج ۳)

تنبیه: باید این فیصله را کسانی کنند کہ دانا بلکه عالم باشند و در مسائل قضاء و شہادت دست دراز داشته باشند و باہم متفق باشند و در قضیہ فسخ نکاح باید اقلّاً سه تن باشند۔
فقط و اللہ سبحانہ و تعالیٰ اعلم۔ ۲۶/ ذی القعدہ ۱۴۰۷ھ

حکم زوجہ مفقود

سوال: کسی کہ از مدت چندی غائب است هیچ نوع معلومات از او در دست نیست آیا خانم او حق ازدواج را با کسی دیگر دارد یا خیر؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملہم الصواب: در این صورت در مذهب احناف باید خانم تا ہشتاد سال انتظار بکشد یا بر مذهب مالکی ہا عمل نمودہ بہ حاکم رجوع کند حاکم بعد از جستجوی کامل و قتیکہ از دریافت آن شخص نا امید شد پس خانم را بہ انتظار چہار سال حکم نماید اگر در این مدت ہم شوہر پیدا نشد خانم را حاکم حکم کند بر تکمیل عدت و فوات چہار ماہ و دہ روز پس با کسی دیگر ازدواج کند و اگر حاکم موجود نبود این فیصلہ را علماء آن علاقہ بکنند با شرایط ذیل:

(۱) باید ارکان جماعت اقلّاً سه تن باشند۔

(۲) باید ارکان ہمہ عادل و متدین باشند۔

(۳) باید ارکان عالم بر قضا و احکام شرع باشند

(۴) فیصلہ فسخ نکاح بہ اتفاق اراء صوت گرفته باشد اگر خانم عاجز باشد۔

(۵) در ایام تفتیش شوہر مصارف را خانم بدوش گیرد یا حکومت۔

و اگر بعد از نکاح دوم شوہر اول پیدا شد حکم آن چنین باشد:

(۱) خانم بدون تجدید نکاح حوالہ شوہر سابق گردد۔

(۲) اگر شوہر دوم خلوت نمودہ باشد بر او مہر کامل و بر خانم عدت واجب است در

غیر آن یکی اینہا ہم واجب نیست یعنی اگر خلوت صحیحہ نکرده باشد۔

(۳) عدت را نزد شوہر اول تکمیل کند اما بدون تعرض شوہر بسوی او زیرا شوہر اول

حق جماع را با او ندارد۔

(۴) اگر از شوہر دوم قبل از تکمیل عدت در حالت نکاح یا فسخ نکاح اولاد تولد شود

آن ولد از شوہر دوم محسوب میشود۔ و هذا علی ما ہو مہر و روح علی الحیلة العاجزۃ الحیلة العاجزۃ۔

تنبیه : مراد از ذکر شہادت نکاح در حلیہ ناجزہ تنها مراد انعقاد نکاح نیست بلکہ ضروری بودن شہادت است بر قیام نکاح . لہذا فی الروایۃ الاولی من العلامة سعید بن صدیقی الفلانی ما نصہ بعد ان تعین الزوجیۃ و شیمۃ الزوج و البقاء فی العصۃ الی الآن اذ فی الإلتحاق من العلامة الفاضل فان الزوجۃ تعین بها مدین ان فلاناً زوجہا و غائب عنہا اذ فی الروایۃ الغائبۃ و العبرین من العلامة الفلانی کلہما الثبوت الزوجیۃ اذ فقط و لله تعالی اعلم . فقط و اللہ تعالی اعلم

۱۹ / محرم ۱۳۶۳ھ

ترمیم دوبارہء زوجہء مفقود کہ بعد از مشورہ طلی شد

سوال : مایان امضاء کنندگان بہ تصویب رسیدہ و موافقہ نمودیم کہ باید جملات حیلہ ناجزہ تحت عنوان (فائدہ) ص ۶۱ تبدیل گردد با الفاظ ذیل :

فائدہ : آن حکم انتظار چہار سال در حصہ خانم مفقود بعد از عارض شدن آن در محکمہ آنصورت باشد کہ کسی کفالت نفقہ اورا بدوش گرفتہ باشد و زندگی باعفت را بسر برد و اگر کفیل نداشتہ باشد تا زندگی باعفت را بسر برد و انتظار ہم از یک ماہ زیاد باشد پس نزد حاکم شرعی رجوع نمودہ (۱) دعوہ فسخ نکاح را دائر کند.

و اگر کفالت نفقہ اورا کسی بدوش گرفتہ است اما بدون شوہر سکونت او در فتنہ است بعد از انتظار یک سال پسوی قاضی مراجعہ نماید (۲) و با شواہد ثابت کند کہ فلان غائب شوہر اوست کہ ازین مدت این زمان غائب است و براین مصارف نان و نفقہ را ہم نگذاشتہ و نہ کسی تضمین نفقہ من را نمودہ (۲) و نہ من نان و نفقہ را عفوہ نمودہ ام و بر آن سوگند بر دارد یا بگوید کہ بدون موجودیت شوہر عفت من کاملاً در خطر است و بر آن سوگند بردارد

۱- حاشیہ (۱ و ۲) از عبارت الفاضل بنظر می رسد کہ در صورت عدم نفقہ یک ماہ و در صورت خشیت زنا یک سال انتظار نماید اما طبق مذهب مالکی اندک اضافہ نمودن ازین مدت قرین احتیاط باشد کہ قبل المرافعہ سیزدہ ماہ مقرر کنند البتہ اگر مدت فیصلہ حاکم گذشت پس فتویٰ بر جواز دادہ شود.

بنده محمد شفیع عفا اللہ عنہ رشید احمد محمد عاشق الہی عفا اللہ عنہ
خادم دار العلوم کراچی علیہ محمد رفیع محمد تقی عثمانی

۲۵ ربیع الاول ۱۳۹۲ ہجری

۲- یعنی اول شوہر بودن و بعد از آن غیاب او را تثبیت کند یعنی در صورت اول این طلاق رجعی است اگر در وسط عدت شوہر پیدا شد مانند حکم غائب غیر مفقود حق رجوع را دارد - ۱۲ - و شید احمد

پس قاضی در نیابت شوهر خانم را طلاق دهد یا او را اختیار به فسخ دهد و قتیکه خانم خود را طلاق داد قاضی این طلاق رانافذ گرداند. کما فی فتاوی‌ العلامه القاهماثم من الاحکام حيلة
 (نہرہ ص ۱۱۰) ولله سبحانہ وتعالی اعلم.

بندہ محمد شلیع عفا اللہ عنہ رشید احمد محمد عاشق الہی عفا اللہ عنہ

خادم دارالعلوم کراچی ۱۲ محمد رفیع عثمانی محمد تقی عثمانی

۲۵ ربیع الاول ۱۳۹۲ھ

شوهر در سفر بحری مفقود گردید

سوال : یک شخص در بازگشت سفر حج بر تخته کشتی نشسته رفیقانش باز داشتند او را از این عمل اما سخن آنانرا قبول نکرد بر تخته خوابید فرد ادیدند کہ شخص از آنجا مفقود شدہ پس در حصہ مال و خانم او حکم شرع چیست؟ بینوا توجروا:

الجواب ومنه الصدق والصواب : از قرائن فہمیدہ میشود کہ او فوت شدہ لہذا ترکہ او تقسیم شود و خانم او با کسی دیگر از دواج کند چرا کہ قرائن مفیدہ ۱ یقین قوی شہادت است . کما فی کتاب الدعوی من شرح التنویر ونصہ والسابع قرینۃ قاطعۃ کل ظہر من دار خالیۃ السان مخالفہ سکنین متلوفہ بدہ قد علوہا فوراً قرأوا مذہباً حلیہ اعلیہ اذ لا یتمری احدی انہ قاتلہ . (رد المحتار ج ۳ ص ۵۵) و فی الشامیۃ فی اول کتاب القضاء فی بیان طریق القاضی الی الحکمہ او القرائن الواضحۃ الی تصور الامر فی حوزہ المقلوع بہ فقد قالوا لو ظہر السان من دار بیدۃ سکنین و هو متلوفہا لہم مریع الحركۃ علیہ اثر الخوف قد علوا الدار حل الفور فوجدوا فیہا الساناً مذہباً حلیہ اعلیہ اذ لا یتمری احدی انہ قاتلہ والقول بانہ ذبحہ اعرثم یوجد احد غیر ذلک الخارج فانہ یؤعلیہ و هو ظاہر اذ لا یتمری احدی انہ قاتلہ والقول بانہ ذبحہ اعرثم لصورہ الخاطوۃ وانہ ذبح نفسہ احتمال بعید لا یلتفت الیہ اذ لہ یتمیاز عن حلیل . (رد المحتار ج ۳ ص ۲۲۱)

تحریر شامیہ کہ خانم مفقود بحری تا مدت طویل انتظار بکشد تا حاکم حکم کند بر موت او مراد از او کسی است کہ در ساحل در یاگم شود اما در این صورت در وسط بحر علم فقدان او شدہ کہ موجب یقین است و احتمال بعید ناشی بل دلیل را اعتبار نباشد. کما مر بہ شارح التنویر و این عابدین رحمہما للہ تعالی فیہا ذکرنا من نصہما . این چنین احتمال بعید کہ بعد از مشاہدہ میت بالمشافہہ موجود شود کہ شاید فوت نشدہ باشد در آن نہ انتظار مدت طویل باشد ونہ ضرورت است بہ حکم حاکم . فقط واللہ سبحانہ وتعالی اعلم.

صورت تفریق وقتیکہ مجنون بر ادای نفقہ قادر نباشد

سوال : خانمی در قید نکاح کسی است کہ او تقریباً مجنون است توازن اعصاب او درست نیست وقادر نیست بر نان ونفقہ خانم ونہ کسی دیگری وکیل نفقہ آن است در آن حد ہم نیست کہ خانم را اختیار بہ خلع دہد وخانم ہم راضی بر سکونت با او نیست پس در حصہ چنین شوہر شرع چہ حکم میکند؟ در حالیکہ شوہر آنقدر دیوانہ ہم نیست کہ خانم را خوف باشد از قتل وغیرہ او . بینوا توجروا

الجواب باسم ملہم الصواب : در این مورد در مذهب حنفی ہا ہیچ صورت ممکن نیست لذا در وقت اضطراب از مالکی ہا فتوی گرفته شود کہ خانم با شواہد ثابت کند کہ فلان شخص مجنون، شوہر من هست کہ قادر نیست بر نفقہ نہ ووکیل نفقہ ہم کسی نیست با کسی وکیل بود اما حالاً برانت گرفته پس بدون نان ونفقہ وکفیل زندگی بسر می برم کہ در این صورت حاکم شوہر را یک ماہ مہلت دہد اگر در این مدت شوہر بر اعطای نفقہ قادر شد پس خانم در نکاحش بماند در غیر آن خانم را اختیار دادہ شود بر فسخ نکاح کہ آن طلاق رجعی است اگر در دوران عدت شوہر قادر بر نفقہ شد پس حق رجوع را دارد کہ ولی مجنون بہ او رجوع کند . والتفصیل فی المحلیہ العاجزۃ لحکمہ الامۃ القدس سرہ

تنبیہات :

(۱) لزوم شہادت بر نکاح مجنون ہیچ در نظر نیامدہ اما وقتیکہ وجود مجنون کالعدم است پس در قیاس بر غائب این شرط لازمی است وحوالاحوط اما اقرار زوجیت ولی بر مجنون درست نیست چراکہ این ضرراست بر مجنون .

(۲) در حیلہ ناجزہ یک ماہ تاخیل شرط نیامدہ اما چونکہ صورت اعصار است امام مالک رحمہ اللہ یک ماہ مہلت را شرط نمودہ اگر در آن نیز انتظام نفقہ ممکن نشد پس تفریق نمودہ شود احتیاط درہمین است اما از عبارات مالکیہ دانستہ میشود کہ برای صحت قضا تاخیل شرط است .

(۳) این حکم تاخیل شہر وبعداً حکم فسخ نکاح را حاکم بہ سمع ولی مجنون بر ساند اگر ولی نداشت حاکم کسی را از جانب مجنون وکیل بگیرد واین پیام را بہ سمع او برساند . فقط و اللہ سبحانہ وتعالی اعلم .

حکم زوجه مجنون

سوال : شما در احسن الفتاوی حکم آن مجنون را شرح نمودید که قادر نباشد بر نفقه اما اگر قادر باشد بر نفقه اما خانم را از او خیلی تکلیف باشد و یا غائب باشد یا بر جماع قادر نباشد و یا دایم غائب باشد پس حکم نجات از چنین مجنون چه چیست؟ راه حل را بیان کنید از نگاه شرع برای نجات یافتن از آن . بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر در دوران نکاح جنون موجود بود و در لاعلمی نکاح صورت گرفت پس نزد مالکی ها و امام محمد رحمه الله خانم اختیار فسخ نکاح را دارد اگر جنون مستوعب باشد یا غیر مستوعب یعنی دایم باشد یا موقتی اما اگر بعد از نکاح بر شوهر جنون مستوعب یا غیر مستوعب لاحق شد پس نزد احناف هیچ صورت نجات نیست و در وقت ضرورت بر قول امام مالک رحمه الله عمل نموده شود در هر دو صورت در وقت تفریق بسوی حاکم باید مراجعه کند و خانم نکاح خویش را با این مجنون خطیر باشواهد ثابت کند که بعد از آن قاضی خانم را مکلف سازد بر انتظار یک سال تاوولی مجنون شوهر را علاج کند و یا کسی دیگری او را زیر علاج گیرد اگر ولی نداشته باشد در صورت درست نشدن شوهر خانم را اختیار داده شود در تفریق با این حکم نیز ولی و یا کفیل مجنون مطلع گردد اگر این جنون در وقت عقد تفریق بود فسخ باشد اما نزد مالکی ها یک طلاق بائن است که با دو طلاق دیگر مغلظ می گردد این چنین بعد از رجوع با دو طلاق دیگر مغلظ میگردد . پس اگر خلوت صحیحه نموده باشد بر زوج مهر کامل و بر خانم عدت کامل واجب است و اگر خلوت صحیح نکرده باشد پس مهر و عدت یکی هم واجب نیست .

شروط تفریق :

- (۱) اینکه جنون خطیر باشد و سبب ایذا نیست در جنون ضعیف اختیار فسخ نیست .
- (۲) قبل از نکاح از جنون علم نداشته باشد.
- (۳) بعد از ظهور جنون خانم یک مرتبه هم بر سکونت باشوهر رضایت نشان نداده باشد اگر رضایت نشان داده باشد اختیار ندارد.
- (۴) بعد از ظهور جنون خانم بالاخیار موقع جماع یا دواعی جماع را به شوهر نداده باشد. این چنین اگر در ابتدای جنون شوهر را اختیار داده باشد اما وقتی که جنون خطیر شده

باشد اختیار نداده باشد باز هم حق فسخ خانم باطل نگردد.

(۵) در حصہ تفریق مجنون قضای قاضی شرط است.

(۶) بعد از تکمیل یک سال مهلت اگر خانم مطالبہ فسخ را نمود حاکم او را حق فسخ بدهد پس اگر در مجلس اختیار نمود درست است بعد از انتهاء مجلس یا تبدیلی مجلس خانم اختیار ندارد.

اگر مجنون قادر بر جماع نباشد عنین باشد عنین پنداشته شود و اگر دایم غائب باشد پس غائب غیر مفقود است صورت تفریق از غائب غیر مفقود وعنین هر دو در احسن الفتاویٰ مذکور است.

قابل فکرو : در حالت خشیت زنا خانم غائب و مفقود را اختیار فسخ است اگر کہ قبل از غیاب جماع نموده باشد اما اگر عنین یکبار هم جماع نموده باشد اختیار خانم او باوجود خشیت زن باقی نباشد زیرا وقتیکہ در حقیقت چراکہ خانم عنین تحت مراقبت اوست احتمال زنا از او کم است نیز در جائیکہ خفا باشد در حقیقت اشیاء اسباب ظاہرہ در آنجا بہ منزله حقیقت است لذا قیام عنین مع زوجہ بہ مقام وطی است پس اگر مجنون بعد از یک مرتبہ جماع بی قدرت شود و جنون او خطیر نیز نباشد نفقہ ہم موجود باشد پس خانم او بنا بر خوف زنا اختیار فسخ را ندارد. فقط واللہ سبحانہ و تعالی اعلم

۱۱ ربیع الآخر ۱۳۹۷ھ

بابُ العدة

بر زن مطلقه حامله از زنا عدت واجب است

سوال : کسی در لا علمی با خانم حامله از زنا نکاح نمود پس بعد از اطلاع قبل از وضع حمل او را طلاق داد آیا برین خانم عدت واجب است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر با این خانم خلوت صحیحه یا جماع نموده باشد پس عدت او در هر دو صورت وضع حمل است اگر این نکاح با زانی باشد یا با غیر زانی بهر کیفیت عدت بر او واجب گردد .

قال فی شرح التنویر فی حق الحامل مطلقاً ولو امة او کتابیة او من زنا بان تزوج حمل من زنا ودخل بها ثم مات او طلقها تعدد بالرفع ، فی الهامیة (قوله بان تزوج حمل من زنا الخ) المادان العدة لیس من اجل الزنا لما تقدم انه لا عدة صلی الحامل من الزنا اصلاً واما العدة للموت الزوج او طلاقه ، قال الرحمنی وبعلم کون الحمل من زنا یولد بعداً قبل ستة اشهر من حین العقد (قوله ودخل بها) هو قید لغیر المتوفی عنها لما مر ان عدة الوفاة لا یشتغل بها الدخول ودخوله بها بالخلوة او بوطئها مع حرمة لانه وان جاز نکاح الحمل من زنا لا یحمل ووطئها رحمتی ونقل المسألة فی البحر عن المدائح بدون قید الدخول (رد المحتار ج ۲) فقط والله تعالی اعلم .

شرح و ذی الحجة ۱۲۰۲ هـ .

اگر با مطلقه مغفله صحبت نمود استیناف عدت نیست

سوال : کسی به خانم خویش طلاق مغفل داد پس با او صحبت نمود آیا عدت از وقت طلاق محسوب میشود یا بعد از وقت همبستری عدت دوم نیز واجب است ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : عدت کامل از وقت طلاق ضروری است عدت دوم بر او واجب نیست . قال فی الهامیة لو وطئها بعد الفلاک فی العدة بلانکاح عالماً بمرمها لا تجب عدها عزری لانه زنا ، و فی البزاریة طلقها ثلاثاً ووطئها فی العدة مع العلم بالحرمة لا تستأنف العدة بفلاک حیض ویرحمان اذ علماً بالحرمة ووجه هر اثنی الاحسان ولو کان معکراً اطلاقها تا تنقض العدة ولو ادعی الشبهة لتقبل الخ . (رد المحتار ج ۲) فقط والله تعالی اعلم .

فر ۱۲۰۲ هـ .

بعد از طلاق بالكناية بآن بعد از صحبت عدت مستأنفه واجب است

سوال : کسی خانم خویش را طلاق بآن داد بعد از آن با او همبستری نمود پس عدت از کدام وقت آغاز میشود؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر طلاق بآن بلفظ کنایه داده باشد بعد از همبستری عدت دوم واجب میگردد و بین هر دو عدت تداخل نموده شود.

قال في التدوير اذا طُفِئَتِ المَعْدَةُ بِشَرْهَةِ وَجْهِ عِدَّةٍ عَزِيْزٍ تَدَاخَلَتْ. وفي الهامية تحيض (قوله بشبهة) و ذلك كالموطوءة للزوج في العدة بعد الغلاف بنكاح و كلها بدونه اذا قال طئن انها تحمل لي او بعد ما ابانها بالفاظ الكناية و مما مغل في الفتح (الى ان قال) والصدر لم يجعل الطلاق من مال و الخلع كالغلاف و ذكر انه لو عال بها ولو عال ثم وطئها في العدة عالماً بالحرمة تستأنف العدة لكل وطأة و تتداخل العدتان ان تعضي الاولى و بعده تكون الثانية و العالفة عدة الوطء لا الطلاق حتى لا يقع فيها طلاق آخر و لا تمه فيها نفقة اهـ. و ما قاله الصدر هو ظاهر ما قدمناه انفاً عن الفتح حيث ... الوطئ بعد الابانة بالفاظ الكناية من الوطء بشبهة اي لقول بعض الامة انه لا يقع بها الهائن فاوردت الخلاف فيه شبهة. (رد المحتار ج ۲) فقط والله تعالى اعلم.

۲۹/ صفر ۱۴۵۵ هـ.

عدت حامله

سوال : کسی خانم خویش را در دوران حمل طلاق نمود پس چه وقت با شوهر دوم حق از دواج را دارد؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : عدت او وضع حمل است که بعد از وضع حمل حق ازدواج را با کسی دیگر دارد.

قال الله تعالى وَاُولَئِكَ الْأَحْصَاءُ أَنْ يُحْضَنَ تَحْلُئْنَ وفي شرح التدوير وفي حق الحامل مطلقاً ولوامة او كتابية او من زنا بلن تزوج حملی من زنا و دخل بها ثم مس او طلقها تعدت بالوضع جواهر الفتاوى وضع جميع حملها الخ. (رد المحتار باب العدة) فقط والله تعالى اعلم.

۱۶/ ذيقعدة ۱۴۵۲ هـ.

وقتیکه بچه در شکم فوت شد حکم حمل آن

سوال : وقتیکه بچه مطلقه یا متوفی عنها زوجها در شکم او بمیرد پس علت عدم وضع حمل عدت او چه وقت تکمیل میشود؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : بطريقه عمليات يا ادويه رحم را تصفيه نمايد اگر حمل از مدت چهارماه باشد بدین طريقه مذکور اسقاط حمل عدت تکميل شود و يا در غير آن سه حیض را تکميل کند تا عدت ختم شود.

قال ابن عابدین رحمته الله (قوله وضع حملها) أى بلا تقدير بعد السواء ولد بعد الطلاق أو الموضع بيوم أو أقل جوهره والمراد به الحمل الذى استبان بعض خلقه أو كله فإن لم يستبين بعضه لم تنقض العدة لأن الحمل اسم لنطفة متغيرة فإذا كان مضطرباً أو علقه لم تتغير فلا يعرف كونها متغيرة بمقتضى الاستبانة بعض الخلق يخرج عن المحيط وفيه عنه أيضاً أنه لا يستبين إلا في مائة وعشرين يوماً. (رد المحتار ج ۲ ص ۴۵۶)

اگر با یک طريق هم حمل وضع نشد پس اکثر مدت حمل يعنى دوسال را تکميل کند بعد از آن سه ماه عدت را تکميل نمايد.

قال فى العلامية ولو ما عاينى بطنها يلمس بفاه عندها إلى أن يزل أو تبلغ حد الأياس مهر، وفى الشافعية (قوله أو تبلغ حد الأياس) يعنى فتعتد بالأشهر بعدة وفيه انه مداف لقوله تعالى وَأُولَايَا الْأَحْثَالِ الْأَيَّة لتأمل ح قلى وفي حاشية المهر للمشيخ غير الدين لا معنى للقول بالألقضاء مع وجوده لا اشتغال الرحم به كذا فى تكب الشافعية قال الرملى فى شرح المنهاج ولو ما عاينى واستمر أكثر من أربع سنين لم تنقض الا بوضعه لعيوم الأية كما افق به الوالد ولا مبالاة بتعهرها بذلك وقال ابن قاسم فى حاشية شرح المنهاج قال شيخنا الطيلاوى اجمع جماعة عصرنا بالتوقف على غروجه والذى اقله عدم التعوق اذا انس من غروجه لتعهرها معنها من التزوج أو لولا شيء من قوا عندنا يدفع ما قالوه فاعلم ذلك أنام لمخصاً و يظهر ان المراد من قوله أو تبلغ حد الأياس هو الأياس من غروجه وهل المراد منه نهاية حد الحمل وهو أربع سنين عند الشافعية وستان عندنا أو اعم من ذلك محتمل والذى يلمس العمل بما قاله الجماعة لموافقته مع الأية. (رد المحتار ج ۲ ص ۴۵۷) فقط والله تعالى اعلم.

۲۴ رجب ۸۶ هـ

اگر معتده بر تاديه كرايه مكان قادر نباشد آنرا خانه را ترك كند

سوال : زيد خانم خود را گرفته به قصد سكونت در يك شهر ويك مكان كرايه مى نشست همانا كه زيد فوت شد حالاً خانم از تاديه آن مقدار كرايه عاجز است آیا انتقال زوجه به خانه بى كراء يا كم كراء از آنها در ايام عدت جواز دارد يا خير ؟ بينوا تو جروا

الجواب باسم ملهم الصواب : بلى اگر استطاعت آن كراء را ندارد به مكان قريب تر

منتقل شود. قال فی العنود و تعمدان فی بیہ و جہت فیہ الا ان مخرج او یعندہ المائل او مخالف ذلک
مالہا ولا یجوز کراہ المیہ و فی العلانیۃ فصرح لا قرب موضع الیہ (رد المحتار ص ۶۷۳ ج ۲) فقط ولله
تعالی اعلم. ۲۲/ ذی القعدہ ۸۶ھ.

معتدہ موت بہ قصد دیدن روی شوہر حیت از خانہ بیرون نشود

سوال: بکر در یک قریہ دوم در خانہ برادرش وفات شد آیا خانم بکر بقصد دیدن روی
میت شوہرش حق رفتن را دارد یا خیر؟ در حالیکہ بعد از تجهیز و تکفین باز گشت عدت
راہم در خانہ شوہر سپری میکند و آیا وقتیکہ آن خانم بکر در خانہ شوہر از وفات شوہر
اطلاع یابد اجازہ خروج را دارد یا خیر؟ بینا تو جروا

الجواب باسم ملہم الصواب: اگر نزد معتدہ موت نفقہ نباشد بقصد حصول معاش از خانہ
بیرون رفتہ می تواند این چنین جہت مراقبت مال خویش اگر سرپرست داشتہ نباشد پس
باید حصہ اکثر شب را در خانہ شوہر بسربرد لذا جہت دیدن روی شوہر برایش بیرون
شدن از خانہ جواز ندارد. قال فی ہرح العنود و معتدہ موت مخرج فی الجہد یفین و تبہا اکثر اللیل
فی منزلہا لان نفقہا علیہا فصاح للخرج حتی لو کان عدہا کفایہا صارت کالمطلقة فلا یجوز لها
الخروج فصح وجوز فی القنیۃ خروجہا لاصلاح مالا بدلہا منہ کزراۃ ولا وکیل لها. والتفصیل فی
الہامیۃ (رد المحتار ص ۶۷۳ ج ۲). فقط ولله تعالی اعلم. ۲۲/ ذی القعدہ ۸۶ھ.

وجوب عدت در سفر

سوال: زید جہت مهمانی یا جہت کاروبار بہ شہر دیگر خانہ ہمشیرہ اش ہمراہی فاسیل
رفت همانا کہ زید در همانجا انتقال یافت آیا خانم زید بعد از تکمیل تجهیز و تکفین شوہر
پس عائد خانہ شوہر خود شود یا در همانجا عدت خویش را سپری کند؟ بینا تو جروا
الجواب باسم ملہم الصواب: اگر خانہ شوہر از جای اقامت کم از اندازہ مسافہ سفر دور
باشد پس خانم در همانجا عدت خویش را سپری کند و اگر از مسافت سفر زیاد باشد پس بہ
جای اقامت آمدہ در آنجا عدت خویش را تکمیل کند.

قال فی ہرح العنود ابانہا او ما عیہا فی سفر ولو فی مصر و لیس بہا و بین مصر ہا مدۃ سفر رجعت
ولو بین مصر ہا مدتہ (الی قولہ) تعددۃ ان لم یجد مہرماً اتفاقاً و کلاً ان وجد عدت الامامہ علی الخلفۃ (رد
المحتار ج ۲ ص ۶۷۳) فقط ولله تعالی اعلم. ۲۲/ ذی القعدہ ۸۶ھ.

عائند سوال بالا

سوال : خانمی به هندوستان رفت همانا که شوهرش انتقال یافت آیا خانم در هندوستان عدت وفات را تکمیل کند و یا باز گردد به خانه شوهرش ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر در باز گشت با او کدام محرمی نباشد در همانجا عدت را تکمیل کند و اگر محرم باشد به قول امام صاحب رحمه الله در همانجا تکمیل عدت لازم است اما به قول یاران به خانه شوهرش گشته در آنجا عدت را سپری کند این تفصیل در صورتی است که در آنجا سکونت ممکن باشد اما اگر از طرف حکومت اجازه نباشد پس باز گشته در خانه شوهرش عدت را تکمیل کند

قال فی شرح التنویر ان مرصعاً يصلح للاقامة كما فی البحر وغيره اذ فی النهر و بینه و بین مقصدها سفر او کان علی مصر او قرية تصلح للاقامة تعدد ثمة ان لم تجد محرماً اتفاقاً و کذا ان وجد بعد عدل الامام رحمه الله تعالى (رد المحتار ص ۶۷ ج ۲) . فقط والله تعالى اعلم . غرره ربیع الآخر ۱۴۰۰ هـ .

با اسقاط حمل عدت ختم شود

سوال : اگر خانم معتده حامله ، حمل خویش را جهت کوتاه شدن عدت توسط ادویه ساقط کند برای تعجیل عدت آیا عدت او تکمیل شد یا خیر ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر حمل از چهار ماه یا زیاد از چهار ماه باشد با اسقاط آن عدت ختم میشود در غیر آن بعد از تکمیل سه حیض عدت او تکمیل میشود پس اگر بعد از اسقاط اقل از سه یوم هم خون رفت حیض محسوب گردد که بعد از آن دو حیض دیگر را هم تکمیل کند و اگر اقل از سه یوم خون نرفت پس سه حیض دیگر را تکمیل کند تا عدت تکمیل شود.

ل حیض العلامية وسقط مغلغ السین ای مسقوط ظهر بعض غلغله کید او رجل او اصبع او ظفر او شعر ولا یستبین غلغله الا بعد مائة وعشرين يوماً (الی قوله) و تنقض به العدة فان لم یظهر له شیئ للنس شیئ ولی الشامية (قوله ای مسقوط) الذی فی البحر التعویض بالاسقاط وهو الحق لفظاً ومعنی اما لفظاً لان سقط لازم لا یمنی منه اسم المفعول و اما معنی فلان المقصود سقوط الولد سواء سقط بنفسه او اسقطه غیره ح . (رد المحتار ج ۳ ص ۲۷۸) . فقط والله تعالى اعلم . ۲۲ رمضان ۱۴۰۰ هـ .

اسقاط حمل جهت ختم نمودن عدت

سوال : تحریر فتوی شمایان با ما موصول شد ، خیلی ممنون شدیم ، از اینجا معلوم شد که اگر زن حامله توسط ادویه حمل خود را ساقط کند عدت او خاتمه نمی یابد اما آیا درین طریقه اسقاط حمل برای عجلت در اكمال عدت جواز دارد یا خیر ؟ آیا این عمل موجب گناه است یا خیر ؟ بینوا توجروا .

الجواب باسم ملهم الصواب : بعد از تکمیل چهار ماه حمل اسقاط حمل جواز ندارد اما در قبل ازین مدت چهار ماه اختلاف است ، راجح اینست که بدون مشکل سخت و مجبوریت نمودن هم جواز ندارد تا وقت ولادت در عدت کدام ضرری نیست اگر ضرر می بود خداوند تعالی چنین حکم مشکل را هیچگاه نازل نمی نمود ، زیرا خداوند جل جلاله میفرماید که : ﴿ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ شَيْءٍ عَظِيمٍ ﴾ ، (یعنی خداوند هیچ چنین حکم را نازل نکرده که بر مردم مشکل باشد) لذا با این مقصد اسقاط حمل جواز ندارد ارشاد الهی است که :

فی حیض الثامیة معنی بالعقد الفرائد قالوا یمح لها ان تعالج فی استئزال الدم ما دام الحمل مضطه او علقه ولم یخلق له عضو وقد ردوا تلك المدة مائة وعشرين يوماً وانما احوالک لانک لا تملیس بأدنیها (رد البحار ج ۳ ص ۲۸۸) و فی مهر العالیه و قالوا یمح اسقاط الولد قبل اربعة اشهر ولو بلا اذن الزوج وی الثامیة قال فی البهری هل یمح الاسقاط بعد الحمل نعم یمح ما لم یصلق منه فی بطن یكون خلک الا بعد مائة وعشرين يوماً ولذا یقتضی اہم ارادوا بالصعلیق نفع الروح والا فهو غلط لان الصعلیق یصلق بالیاء عند قبل طنة المدة کذا فی الفتح و اطلاقهم یفید عدم توقف جواز اسقاطها قبل المدة المذکورة علی اذن الزوج و فی کراهة الخانیة ولا اقول بالحل اذا الحر لم یکرہ یضی الصيد صمنه لانه اصل الصيد فلما کان یؤخذ بالجزء فلا اقل من ان یلحقها الدم اذا سقطت بغير عذر اه قال ابن وهبان ومن الاعذار ان یقطع لہا بعد ظهور الحمل و لیس لانی الصبی ما یستأجر به الظئر و یخاف هلاکہ و نقل عن الذبیری لو اراد ان یلقاها قبل مہی زمن ینفع فیہ الروح هل یمح لها خلک ام لا اختلفوا فیہ و کان الفقہ علی بن موسی یقول انه یکرہ ان المأ بعد ما وقع فی الرحم ماله الحیاة لیکون له حکم الحیاة کما فی بیضة صید الحر و نحوه فی الظہیریة قال ابن وهبان فباب اسقاط محمولة علی حالة العذر او انہا لا تأثم اثم القتل اه و محالی الذبیریة تبین اہم ما ارادوا بالصعلیق الا نفع الروح و ان قاضی خان مسہوق بما مر من التعقہ و لہ تعالی الموفق اہ کلام النہر ح (رد البحار ج ۳ ص ۳۱۲) و فی

الخطر منها قبل بلب الاستبراء وفي الذميرة قالوا اراحت الفاء الماء بعد وصوله الى الرحم قالوا ان مضغ مدق ينفع فيه الروح لا يباح لها وقيل اختلف المباح فيه والنفخ مقدور مائة وعشرين يوماً بالتحديق او قال في الخاتمة ولا اقول به لضمان المعمر بهيض الصيد لانه اصل الصيد فلا اقل من ان يلعقها الثمر لهذا لا يلعدها ولو يأتى تمامه قبل احياء الموانع فولله تعالى اعلم (رد المحتار ج ۴ ص ۲۱۴) وفي العلانية قبل احياء الموانع ويكره ان تسقى لاسقاط حملها وجاز لعدو حيض لا يتصور وفي الهامية (قوله ويكره الخ) اي مطلقاً قبل التصور وبعد صل ما اعتار في الخاتمة كما قدمنا قبل الاستبراء وقال الا يباح الا بالتحديق (قوله وجاز لعدو) كالمرحلة اذا ظهر بها الحمل والقطع لهما وليس لابي الصبي ما يستأجر به الظفر ويخاف هلاك الولد قالوا يباح لها ان تعالج في استئصال الدم ما دام الحمل مضغة او علقه ولم يخلق له عضو وقلدوا تلك المدق مائة وعشرين يوماً وجاز لانه ليس بأدنى وفيه صيانة الأدمى غائبة (قوله حيض لا يتصور) قيد لقوله وجاز لعدو والتصور كما في القنية ان يظهر له شعر او اصبع او رجل او نحو ذلك (رد المحتار ج ۴ ص ۲۰۰) فقط ولله تعالى اعلم.

۱۲ / شوال ۱۲۸۷ هـ

عدت ممتدة الظهر

سوال : اگر بر کدام خانم جوان حیض نمی آید و یا بعد از مدت طولانی بر او حیض می آید و وقتیکه به او طلاق داده شود پس در صورت عدت آیا سه ماه را تکمیل کند ؟ و آیا عدت او تکمیل میشود و یا کدام طریقه دومی برای سپری نمودن مدت عدت از نگاه شرع وجود دارد ؟. بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : خانمیکه بر او حیض نمی آید یا جهت رسیدن او به عمر شصت سالگی آنسه گردیده است اگر بعد از آمدن حیض بار دوم خون قطع شود یا دیر بعد بر او حیض می آید پس چنین خانم بارسیدن پنجاه و پنج سالگی آنسه میگردد که عدت او عرض سه حیض سه ماه می باشد اما در صورت ثانیه شرط است که اقلاً از مدت شش ماه حیض مسدود شده باشد پس در این صورت بعد از تکمیل سه ماه عدت تکمیل شود در دوران هر دو نوع ایاس اگر بر خانم قبل از تکمیل عدت حیض آمد پس از ابتداء با سه حیض عدت را تکمیل کند اگر قبل از سن ایاس از داکتر دواگیرد اگر با ادویه هم حیض جاری نشد پس در صورت ضرورت از مفتی مذهب مالکی ها فتوی گیرد برای تکمیل تکمیل عدت یک ساله در صورت نیافتن قاضی مذهب مالکی و در صورت ضرورت شدید

بدون قضای قاضی حکم کند بر سپری یک سال برای تکمیل عدت .

قال في العلامية آيسة اعتد بها بالاشهر ثم عاد معها على جاری عاذهبها او حبلت من زوج آخر بطلت عدتها وفسد نكاحها واستأنف بالحیض لان شرط الخليفة لحلق الایاس عن الاصل وخلق بالجمهور الدائم الى الموضع وهو ظاهر الرواية كما في الغاية واعتارة في النهاية فتعن المصير اليه قاله في البحر بعد حكمة ستة احوال مصححة وقررة المصنف لكن اغتار الجهلي ما اغتارة الشهيد بان رأته قبل تمام الاشهر استأنف لا بعدها قلت وهو ما اغتارة صدر الشريعة وملا خسرو والباقي وقررة المصنف في باب الحيض وعليه فالنكاح جائز وتعد في المستقبل بالحيض كما صحه في الخلاصة وغيرها وفي الجوهرة المجتبی انه الصحيح المختار وعليه الفتوى وفي تصحيح القدوري و هذا التصحيح اولى من تصحيح النهاية وفي البهر انه اعلى الروايتين وتمامها علقته على الملتصق والصغير قالوا حاضبت بعد تمام الاشهر لا تستأنف الا اذا حاضت في الثاء فتستأنف بالحيض كما تستأنف العدة بالشهرة من حاضت حضة او ثنتين ثم اليسف تحرزا عن الجمع بين الاصل والبدل والایاس سنة للرومية وغيرها خمس وخمسون عند الجمهور وعليه الفتوى وقيل الفتوى على خمسين بمر وفي البحر عن الجامع صغیرة بلغت ثلاثين سنة ولم تحض حكم بالیسها وفي الشامية (قوله وفي البحر عن الجامع الخ) محتمل ان يكون مبنيا على القول بتقديره بثلاثين لكن ظاهره وله ولم تحض انها لم يسبق لها حیض اصلا وهي الشابة التي بلغت السن ومرت حكمها و يؤيده ما في الآثار غالية عن الهادي عن امرأها رأته الدم وهي بلغت ثلاثين سنة مثلاً رأته يوماً حماً لا غير ثم طلقها زوجها قال ليسف هي بالیسة وقال ابو جعفر تعد بالشهرة لا بها من اللاتي لم تحض وبه تأخذ انه (تدبيه) هل يؤخذ بقولها انها بلغت سن الایاس كما يقبل قولها بالقبول بعد الصغیر امر لا بد من بينة لمار من صرح به من علمائنا وينبغي الاول على رواية التقدير عدة اما على رواية عدمه فالمعتبر اجتهاد الرأي كما مر تأمل (تتمة) وذكر في الحقائق شرح المنظومة النسبية في باب الامام مالك ما نصه وعدنا ما لم تبلغ حد الایاس لا تعد بالاشهر وحاده خمس وخمسون سنة هو المختار لكنه يشترط للحكم بالایاس في هذه المدة ان ينقطع الدم عنها مدق طوية وهي ستة اشهر في الاصح ثم هل يشترط ان يكون انقطاع ستة اشهر بعد مدة الایاس الاصح انه ليس بشرط حتى لو كان منقطعاً قبل مدة الایاس ثم تمت مدة الایاس و طلقها زوجها يحكم بالیسها وتعد بثلاثة اشهر هذا هو المصووص في الشفاء في الحيض وهذه حقيقة تحفظ أو نقل ملحة العبارة وافر الشهاب احمد بن يونس الهلبي في شرحه على الكثر عن عطاء العلامة بأكبر شارح الكثر غير معزية لاحد ونقلها طعن السيد المحموي . (رد المحتار ج ۲ ص ۶۵۹)

وقال في العلائية والعدة في حق من لم تحض حرة ام ام ولد الصغر بان لم تبلغ تسعا او بان بلغت سن
الاناس او بلغت بالسن وخرج بقوله ولم تحض الشابة المبتدئة بالظهر بان حاضت ثم امتد ظورها
لتعد بالحيض الى ان تبلغ سن الاناس جوهره و غيرها وما في شرح الوهبانية من انقضاءها بتسعة
اشهر غريب مخالف لجميع الروايات فلا يفتي به كيف وفي نكاح الخلاصة لو قيل لحنفي ما مذهب الامام
الفاضل رحمته الله في كذا وجب ان يقول قال ابو حنيفة رحمته الله كذا نعم لو قضى مالكي بذلك نفذ كذا في
البحر والنهر وقد نظمه شهاب الخيزراني سألما من المقدسي قال :

لمبتدئة طهرا بتسعة اشهر و ماعدة ان مالكي يقدر

ومن بعدة لا وجه للنقض هكذا يقال بلا نقد عليه ينظر

وفي الشامية (قوله او بلغت بالسن) اي خمس عشر قسنة ط عن العداية ومفها الوهبية بالانزال قبل
هذه المدة وقوله ولم تحض شامل لما اذا لم تر حيا اصلا اورأت و انقطع قبل النكاح قال في البحر عن
الفاخر غائبة بلغت فرأت يوماً حياً ثم انقطع حتى مضت سنة ثم طلقها فعد بها بالاشهر اة. وسيد كر
الشارح عن البحر انما اذا بلغت ثلاثين سنة ولم تحض حكم بالاسها ويأتى بيانه (قوله بان حاضت) اي
ثلاثة ايام مثلاً (قوله ثم امتد ظورها) اي سنة او اكثر بحر (قوله من انقضائها بتسعة اشهر) ستة منها
مدة الاناس و ثلاثة منها للعدة رأيت بخط شيخ مشائخنا السامح ان المبتدئة عند المالكية انه لا بد
لوفاء العدة من سنة كاملة تسعة اشهر لمدة الاناس و ثلاثة اشهر لانقضاء العدة قلت ولما عبر في المجمع
بالحول (قوله فلا يفتي به) اعترض بأنه قول مالك رحمته الله والتقليد جائز بشرط عدم التلقيق كما ذكره
الشيخ حسن الشرنبلالي في رسالة بل ومع التلقيق كما ذكره الملا ابن فروخ في رسالة قلت ما ذكره ابن
فروخ رتبة سيدي عبد الغني في رسالة خاصة والتقليد وان جاز بشرطه فهو للعامل لنفسه لا للمفتي
لغيره فلا يفتي بغير الراجح في مذهبه لما قدمه الشارح في رسم المفتي بقوله وحاصل ما ذكره الشيخ قاسم
في تصحيحه انه لا فرق بين المفتي والقاضي الا ان المفتي مخير عن الحكم والقاضي ملزم به وان الحكم
الفتيا بالقول المرجوح جهل و عرق للاجماع وان الحكم الملقق باطل بالاجماع وان الرجوع عن
التقليد بعد العمل باطل اتفاقاً الخ وقد عدا الكلام عليه هناك فافهم. (قوله وجب ان يقول الخ) هذا
مبنى من قول بعض الاصوليين لا يجوز تقليد المفضل مع وجود الفاضل وبني على ذلك وجوب اعتقاد
ان مذهبه صواب يحتمل الخطأ وان مذهب غيره خطأ يحتمل الصواب فاسئل عن حكمه لا يوجب الاعما
هو صواب عدة فلا يجوز ان يوجب بمذهب الغير وقدمنا في ديباجة الكتاب تمام الكلام على ذلك (قوله
نعم لو قضى مالكي بذلك نفذ) لانه مجتهد فيه وهذا كله رد على ما في البرازية قال العلامة والفتوى في

زماندا على قول مالك رحمه الله وعلى ما في جامع الفصولين لو قضى قاض بأن قضاء عدتها بعد مضي تسعة اشهر نفذ أنه لان المعتمد ان القاضى لا يصح قضاؤه بغير مذهبه خصوصاً قضاء زماندا (قوله لمبعدة) بها لتعويين ونصب طهر ا على التعويض (قوله وفاء عدة) بقصر وفاء للضرورة وهو معتد أخيرة قوله بتسعة اشهر والجملة تحليل جواب الشرط الذى هو ان مالكى يقدر يعنى ان حكم القاضى المالكى بتقدير التسعة اشهر لمبعدة الطهر كان هذا المقدار عدتها ومن بعدة اى من بعد قضاء القاضى المالكى بهذا المقدار لا وجه لبعض القاضى الحنفى حكمه لانه فصل مجمعه فيه فقضاؤه رفع الخلاف أه ح وفي بعض النسخ ان مالكى يقرر بالبراءة لكن قد علمت ان المعتمد عند المالكية تقدير المدة محمول ونقله أيضاً فى البحر عن المجمع معرباً لمالك رحمه الله (قوله فكذا يقال) يعنى يلحق ان يقال مثل هذا القول الخالى من نقد واعتراض ينظر به عليه لا كما قال بعضهم من انه يفى به للضرورة أه ح قلت لكن هذا ظاهر اذا امكن قضاء مالكى به او تحكيمه اما فى بلاد لا يوجد فيها مالكى يحكم به للضرورة متحقة وكان هذا وجه ما مر عن البرازية والفصولين فلا يرد قوله فى النهر انه لا داعى الى الالغاء بقول نعتقد انه خطأ محتمل الصواب مع امكان التراجع الى مالكى يحكم به أه تأمل ولهذا قال الزاهدى وقد كان بعض اصحابنا يفتون بقول مالك رحمه الله فى هذه المسألة للضرورة أه ثم رأيت ما سمعته بعينه ذكره محشى مسكين عن السيد الحموى وسيأتى نظيره هذه المسألة فى زوجة المفقود حيث قيل انه يفى بقول مالك رحمه الله انما تعدد عدة الوفاة بعد مضي اربع سنين. (رد المحتار ج ۳، ص ۶۵۲) فقط والله تعالى اعلم.

۲۵ رجب ۸۷۷ هـ.

واجب بودن عدت و مهر کامل بعد از خلوت صحیحه

سوال : زید شاکره را به نکاح گرفت بعد از خلوت صحیحه که زید جهت نامرد بودن با شاکره جماع هم نکرده است آیا در صورت طلاق برزید مهر کامل واجب است و یا یک مقدار آن مهر و آیا بر شاکره تکمیل عدت لازم است و یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : بر زید مهر کامل واجب است و بعد از طلاق بر شاکره هم عدت کامل واجب است.

قال فى التنوير والخلوة بلا مانع (الى قوله) كالوطء ولو جهونا او عدينا او عصيا فى ثبوت النسب وتأكد المهر والنفقة والسكنى والعدة الخ (رد المحتار ج ۲، ص ۲۷۰). فقط والله تعالى اعلم.

هره ذى الحجه ۹۳ هـ.

خانم در خانه سکونت خود عدت خویش را بگذارد

سوال : زید جهت کار و عمل از قریه خویش به شهر دوم سفر نمود و در آنجا زندگی خویش را بسر می برد با خانم خویش همانا که زید در آنجا انتقال کرد، آیا خانم او عدت وفات را در خانه سپری کند یا در خانه اول شوهرش یا در همین قریه در خانه کدام خویشاوند والدین خویش در این مورد حکم شریعت مطهره چیست ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در همین خانه عارضی بر او تکمیل عدت واجب است.
قال فی العلائق وتعبدان ای معتدة طلاق وموت فی بیته وجهه فیہ، ولی الشامیة هو ما یضاف الیه باسکنی قبل الفرقه ولو غیر بیته الزوج (رد المحتار ص ۴۷ ج ۲) فقط والله تعالی اعلم

۱۸ / محرم ۹۳ هـ

در دوران عدت سفر نمودن جواز ندارد

سوال : یک ولی کامل وفات شد که دو خانم داشت یک خانم او یا اولاد هایش در یک شهر و خانم دوم او که اولاد هم نداشت با فاصله یکصد و بیست کلومتر در شهر دوم زندگی می نمودند پس مریدان این ولی بر قبر اومزار تیار کردند و می خواهند تا در حق اهل و عیالش فیصلهء دائر کنند خواستند تا این خانم از فاصله یک صد و بیست کیلومتر با آنان شرکت ورزد، آیا آن خانم که در فاصله یکصد و بیست کلومتر دور است حق دارد که در این اجتماع شرکت کند یا خیر ؟ بینواتوجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : برای معتده وفات جهت حصول انتظام معاش در روز و در یک حصه شب از خانه بیرون بر آمدن جواز دارد اما حق ندارد که به اندازه مدت سفر یعنی ۹۸/۷۵ کیلو میتر مسافه را طی کند این تحقیق را در رساله من (القول الاظهر فی تحقیق مسافة السفر) مطالعه کنید. پس در کم از مدت سفر خانم معتده حق سفر را دارد در وقت ضرورت اشد که احتمال هلاک مال یا متاع او باشد و کدام شخص قابل اعتماد هم در آن مسئله نماندگی او را نکند باز هم باید حصه اکثر شب را به خانه برساند.

قال فی شرح التعویذ ومعتدة موت مخرج فی المحدثین وتبعها اکثر اللیل فی منزلها لان نقصها علیها فصعاج للمخرج حتی لو کان عدتها کثایها صارها کالمطلقة فلا یعمل لها الخروج لفتح وجوز فی الفقه خروجها لاصلاح مالابذلها معه کوراة ولا وکیل لها (رد المحتار ج ۲ ص ۴۷) ولیه او کانی

فی مصر او قرية تصلح للإقامة تعدد ثمة ان لم تجد عمر ما اتفاقاً وکذا ان وجدت عند الامام عليه السلام (رد المحتار ج ۲، ص ۱۶۶) و فی الخاتمة المعتبرة لا تسافر لحج ولا غيره ولا يسافر بها زوجها عنداً. (الخاتمة على هامش الهدية ج ۳، ص ۳۳) فلفظ الله تعالى اعلم.

۳/ شوال ۹۳ هـ

اگر معتده موت بنا بر تنهائی در خوف باشد مکان عدت را تبدیل کند

سوال : معتده موت در خانه شوهرش تنها در وحشت است که در آنجا از سپری نمودن عدت معذور است، آیا می تواند در جای پُر امن عدت خویش را کامل کند ؟ بینواتو جروا

الجواب باسم ملهم الصواب : بله ! اگر در تنهائی خطر جان، مال و متاع او می باشد و در تنهائی خطر وحشت را دارد، پس در خانه نزدیک کدام رشته دار عدت را تکمیل کند.

قال فی شرح التنویر و تعددان ای معتدة طلاق و موت فیه ولا یخرجان منه الا ان یمرحج او یهدم المنزل او تخافا ان یمداه اولطف مالها او لا تجد کرام البیت و نحو ذلك من الضرورات فتخرج لاقرب موضع الیه و فی الطلاق الی حیث شاء الزوج و فی الشامية (قوله و نحو ذلك) منه ما فی الظهیریة لو خاف صعباً للیل من امر البیت و الموت و لا احد معها لها التحول و الخوف شدیداً و الا فلا. (رد المحتار ج ۲، ص ۱۶۲) فلفظ الله تعالى اعلم.

۳/ جمادی الاولی ۹۳ هـ

از خانه بر آمدن معتده به قصد علاج

سوال : آیا رفتن معتده نزد داکتر برای علاج و ادویه جواز دارد یا خیر ؟ بینواتو جروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر داکتر به خانه آورده نمی شود و مریض هم سخت باشد در چنین حالت مجبوری نزد داکتر برود جواز دارد.

قال فی شرح التنویر و تعددان ای معتدة طلاق و موت فیه ولا یخرجان منه الا ان یمرحج او یهدم المنزل او تخافا ان یمداه اولطف مالها او لا تجد کرام البیت و نحو ذلك من الضرورات فتخرج لاقرب موضع الیه و فی الطلاق الی حیث شاء الزوج و فی الشامية (قوله و نحو ذلك) منه ما فی الظهیریة لو خاف صعباً للیل من امر البیت و الموت و لا احد معها لها التحول و الخوف شدیداً و الا فلا. (رد المحتار ج ۲، ص ۱۶۲) فلفظ الله تعالى اعلم.

۲۱/ ذی الحجة ۹۳ هـ

آمدورفت نمودن در صحن های مشترک

سوال : در یک فامیلی چند خانه ها است دروازه همه مشترک است که شکل یک قلعه را

دارد. اگر کسی در یک خانه وفات شد آیا اگر خانم در این خانه های متعدد و در حویلی آن خانه های مشترک آمدررفت کند جواز دارد یا نه ؟ بینواتوجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : به خانه ها و حویلی های دیگر آمدررفت خانم جواز ندارد البته اگر تمام خانه ها از شوهرش باشد پس در این صورت در حویلی آن خانه های دیگر هم آمدررفت جواز دارد.

قال فی التنبیہ ولا تخرج معتدہ رجی وبأن لو حرقة مكلفة من بیعها أصلاً وفي الفرح لاليلاً ولا بهاراً ولا في من دار فيها منازل للغير ولو بالخله لانه حق الله تعالى وفي الشامية (قوله وفيها منازل للغير) ای غیر الزوج بخلاف ما اذا كان له فان لها ان تخرج اليها وتبيت في اتي ملل شامية لانها تضاف اليها لسكنى ليلي. (رد المحتار ج ۲ ص ۶۴) فقط والله تعالى اعلم. ۱۸ جمادى الاولى ۹۵ هـ.

در ایام عدت بنا بر ضرورت شانه نمودن موها جواز دارد

سوال : اگر خانم معتده موی های خویش را بنا بر پیدا شدن خزنده تبیل زده شانه کند جواز دارد یا خیر در صورتیکه بدون شانهء میده با شانه های عام سر او هم شانه نمی شود و خزنده از سرش نمی افتد ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در این حالت ضرورت برای معتده چرب نمودن موها و شانه نمودن آن با شانه بار یک نه بلکه با شانه کلان جواز دارد. بلا ضرورت شانه کلان هم جواز دارد.

قال فی شرح التنبیہ محمد (الی قوله) بترك الزينة على او حریر او متشاط بضيق الاسنان (الی قوله) الا بغير راع للجميع اذا الضرورات تبيح المحظورات وفي الشامية (قوله ضيق الاسنان) قلها الامتشاط بالسنان المشط الواسعة ذكره في المبسوط وبمسافيه في الفتح لكن يأتي عن الجوهرية تقيدتها بالعدو ثم قال محمد (قوله راجع للجميع) او تشكى رأسها فتدهن و تمشط بالاسنان الغليظة المتعاعدة من غير ازالة الزينة لان هذا تداول الزينة. (رد المحتار ج ۲ ص ۶۴) فقط والله تعالى اعلم.

۱۷ رمضان ۹۵ هـ.

در نکاح باطل عدت نیست

سوال : نور البشر حسنی را به نکاح گرفت بعد از چند یوم جهت بدحالی روز گار

نورالبشر از خانه پدرش فرار نمود که خانم از حال او بی خبر مانده و جهت نداشتن وکیل و کفیل به مرض سوء تعذیه مبتلا شد بالاخره از خانه خسر هم به خانه عمه خویش رفت بعد از چند ماه عمه او را مجبور ساختن تا با پسرش ازدواج کند حسنی قبول نکرد بالاخره بر او تشدد نمودند و حسنی را به پسر خویش ازدواج کردند بعد از دو سال نورالبشر خط فرستاد و پیدا شد و گفت من می آیم، پس حسنی با اطلاع یافتن از شوهرش به خانه نورالبشر رفت در این صورت حکم شرع چیست در صورتیکه نورالبشر از مدت دو سال غائب بود؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: نکاح حسنی هنوز با نورالبشر قائم هست و نکاح دوم باطل است هر حسنی عدت هم واجب نیست اگر در این دوران اولاد تولد شده باشد آن هم از نورالبشر شمرده میشود. فقط والله سبحانه وتعالى اعلم. ۵/ صفر ۹۸هـ

ایام عدت در شفاخانه پائیدن

سوال: هنده در شفاخانه بستر بود، بعد از عملیات شوهرش فوت شد و هنده هنوز زیر علاج بود، پس این ایام عملیات را هنده چگونه تکمیل کند اگر باز گردد به خانه شوهرش زخم هنوز تازه است و در دوران عدت رفتن او به داکتر چه حکم دارد تا نزد داکتر برود برای علاج؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: تا وقتیکه هنوز زخم های هنده جور نشده و داخل شفاخانه باشد بعد از آن به خانه شوهر باز گردد در صورت اشد ضرورت بار دوم نیز به داکتر مراجعه کند جواز دارد.

قال في العلائق وتعدنان ای معتد قطلاق وموت علی بهیة وجهه علیها ولا یخرجان منه الا ان یخرج او یهدم المنزل او تخاف ان یمده او تلف مالها اولا یهد کرام البهیة و نحو ذلك من الهرو راعه و لی الشامیه (قوله ونحو ذلك) منه ما فی الظهوریة لو تخاف من البهیل من امر البهیة والموتع ولا احد معها لها الصول والخوف شدیداً والا فلا. (رد المحتار ج ۲، ص ۶۷) فقط والله تعالی اعلم.

بر صغیره در دوران عدت حیض آمد

سوال : یک دوشیزه صغیره عدت را بالاً شهر آغاز کرد که در این دوران بر او حیض شروع شد آیا عدت بالا شهر را تکمیل کند یا از سر نو عدت بالحیض را آغاز کند ؟
بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر یک دقیقه قبل از تکمیل سه ماه هم بر او حیض آمد پس از ابتداء عدت را با سه حیض تکمیل کند.

قال فی العلائق والصغیرة لو حاضت بعد تمام الا شهر لا تستأنف الا اذا حاضت فی الثانیة
لستأنف بالحیض و فی الثانیة (قوله فی الثانیة) ای قبل تمامها ولو بساعة ط (رد المحتار ص ۹۸ ج ۳)
لفظونه سبحانه وتعالى اعلمه . غره ربيع الآخر ۹۸ هـ

در اثنای عدت حیض بندش یافت

سوال : یک خانم مطلقه عدت را بالحیض شروع نمود که در این دوران حیض بندش یافت آیا عدت را بالا شهر تکمیل کند ؟ و اگر دو حیض را تکمیل نموده باشد بالحیض بعداً حیض بندش یابد آیا با گذشتن ماه سوم عدت او تکمیل می شود و یا خیر ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر این خانم به سن ایاس رسیده باشد پس عدت را بالاً شهر تکمیل کند ناگفته نماند که شش ماه بعد از بندش حیض حکم ایاس آغاز میشود پس بعد از انتظار شش ماه سه ماه عدت دیگر را تکمیل کند اگر به سن ایاس نرسیده بود پس انتظار بکشد حیض سوم را سن ایاس از پنجاه و پنج سالگی آغاز میشود بشرطیکه از انقطاع خون شش ماه گذشته باشد اما بعد از پنجاه و پنج سالگی نیازی نیست به شش ماه دیگر.

قال فی شرح العتویر و الصغیرة لو حاضت بعد تمام الا شهر لا تستأنف الا اذا حاضت فی الثانیة
لستأنف بالحیض کما تستأنف العدة بالهجر من حاضت حیضة او ثلثین ثم ایستحرم راعن الجمع
این الاصل و البذل و الا یاس سنه المرومیه و غیرها خمس و خمسون عند الجمهور و علیه الفتوی و قال ابن
عابدین رحمه الله (تحفة) ذکر فی الحقائق شرح المظومة النسفیة فی باب الامام مالک رحمه الله ما نصه و
عندنا ما لم تبلغ حد الا یاس لا تعد بالاشهر و حد خمس و خمسون سنة هو المختار لکنه یشرط للحکم
بالایاس فی هذه المدة ان یقطع الدم عنها مدة طويلة و هي ستة اشهر فی الاصح ثم هل یشرط ان یکون
القطاع ستة اشهر بعد مدة الا یاس الاصح انه لم یشرط حلی لو کان مقطوعاً قبل مدة الا یاس ثم فی

مدة الاياس و طلقها زوجها يحكم بالياسا وتعد بثلاثة اشهر لهذا هو المنصوص في الشافعي في الحيض و
 طلبة حقيقة تحفظ اكد ونقل هذه العبارة و اقراها الشهاب احمد بن يونس الشافعي في شرحه على الكتوب من خط
 العلامة باكر شارح الكتوب غير معزية لاحد ونقلها طعن السعد المحموي. (رد المحتار ج ۲، ص ۴۹) فقط
 والله تعالى اعلم.
 شهر ربيع الآخر سنة ۹۸ هـ

اگر بعد از بلوغ حیض نیامد عدت سه ماه حساب شود

سوال: اگر بر یک خانم از سن بلوغ تا يوم طلاق حیض نیامد و در وقت طلاق چهل سال
 عمر داشت پس عدتش را چگونه تکمیل کند؟ بینوا توجروا
 الجواب باسم ملهم الصواب: عدت این خانم سه ماه گرفته شود.

قال في التنوير والعدة في من لم تحض لعصر او كبرا وبلغت بالسن ولم تحض ثلاثة اشهر وفي الشامية
 (قوله او بلغت بالسن) اي خمس عشر سنة طعن العناية ومثلها لو بلغت بالانزال قبل طلبة المدة وقوله
 ولم تحض شامل لها اذا لم تحمدا اصلا ورايت وانقطع قبل النكاح. قال في المحرر عن التاخر رعاية بلغ
 فرأيت يوما حمدا ثم انقطع حتى مضت سنة ثم طلقها فعد بها بالاشهر اة. (رد المحتار ج ۲، ص ۴۹) فقط و
 لله تعالى اعلم.
 ۳۰ ربيع الآخر ۹۸ هـ

جهت کدام اذیت ذهني تبدیل نمودن مکان جواز ندارد

سوال: بعد از موت شوهر خسران با بیوه او که حامله هم بود بد وضعیتي وبد گذرانی
 میکردند که او خود را مامون نمی دانست آیا ایام متباقی عدتش را در خانه پدرش تکمیل
 کند؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: جهت چنین تکالیف ودشنام خسران قبل از تکمیل نمودن
 عدت ترک نمودن خانه شوهر وبرآمدن از خانه شوهر جواز ندارد. فقط. و الله سبحانه
 و تعالی اعلم.
 ۸ جمادی الآخر ۹۹ هـ

در خلوت فاسده عدت واجب میگردد

سوال: اگر کسی بعد از خلوت فاسده خانم خویش را طلاق نمود آیا بر خانم عدت
 واجب میگردد یا خیر؟ بینوا توجروا

کہا فی عدۃ العلائق ان وطعہا ولو حکمتا کثرتا ولو فاسدت (رد المحتار ص ۶۸ ج ۲) ولی البہر منہا وجہ العدۃ فی الکلب ای کل انواع الخلوۃ ولو فاسدت، ولی الغامیۃ لهذا فی نکاح الصحیح اما نکاح الفاسد لا تجب العدۃ فی الخلوۃ فیہ بل بحقیقۃ الدخول فتح (رد المحتار ص ۲۴۲ ج ۲). فقط ولیہ تعالیٰ اعلم.

۱۸ جمادی الآخرہ ۹۹ھ

خوردن «پان» در دوران عدت

سوال : آیا خانمی کہ عادی خوردن (پان) باشد کہ ترک آن برایش خیلی مشکل تمام میشود در دوران عدت (پان) بخورد یا خیر ؟ آیا بین ہردو نوع عدت کدام فرقی ہست ؟ اگر عدت موت باشد یا عدت طلاق ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملہم الصواب : خوردن پان در عدت طلاق رجعی جواز دارد اما در عدت طلاق بائن وعدت موت جواز ندارد البتہ اگر ایل، لونگ وغیرہ خوشبونی ہا نداشته باشد . جاز است. فقط و اللہ سبحانہ وتعالیٰ اعلم.

۱۳ جمادی الآخرہ ۱۳۰۰ھ

خانم بائنہ باشوہر چگونه زندگی بسر ببرد ؟

سوال : اگر کسی خانم خویش را طلاق مغلظ داد یا طلاق بائن آیا خانم در همان لحظہ خانہ شوہر را ترک گفتہ در جای دیگر عدت بگذارد یا در خانہ شوہر ؟ شنیدہ ام آیات فرانی است باید خانم مطلقہ در خانہ شوہر عدت را تکمیل کند اما در این حالت چگونه با تنہاگی در آن خانہ باشوہر کہ نامحرم ہم گردیدہ زندگی مطمئن را بسر ببرد آیا ہردو در خانہ های تنہاگی باشند ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملہم الصواب : در خانہ شوہر عدت را تکمیل کند اما باید بین ہر دو حائل باشد تا خلوت واجتماع آنها واقع نشود وازاین شوہر کاملاً پردہ کند ویا شوہر مکلف شود تا در ایام عدت خانہ را تخلیہ کند باید یک خانم دانا بین ہر دو حائل باشد تا یکی را از دیگر حفاظت کند. در غیر آن باید خانم در خانہ دیگر عدت را تکمیل کند

قال فی شرح التنویر ولا بد من سترۃ بہیمہ فی البائن لعل لا یختل بالاجنبیۃ ومفادہ ان الحائل بمع الخلوۃ المحرمۃ وان ہذا فی البازل علیہما او کان الزوج فاسقا فخرجہ اولى لان مکنتها واجب لا مکفہ ومفادہ وجوب المحکمہ ب ذکرہ الکمال وحسن ان یجعل القاضی بہیمہ امرأۃ لعلہ ترزق من بہیمہ المال

بهر من تلخیص الجامع قادر علی الحملولة بیہما فی المحدثی الافضل الحملولة بسترولو فاسقا فیہما را
 فی الشامیة (قوله ومفاحة) ای مفاد التحلیل یوجب مکفها وجوب الحکم بہ ای بخروجہ عنہا وقولہم
 خروجہ اولی لعل المراد انہ اربع کما یقال اذا تعارض محرم ومباح فالمرحم اولی او اربع فانیہ یزاد
 الوجوب ففتح (قوله فی المحدثی الخ) حیث قال والافضل ان یحال بیہما فی البیتوتة بستر الا ان یکون
 فاسقا فی حال ہما را کثرة وان تعدل فتخرج ہی وغروجہ اولی اذ ملخصاً وفيہ مخالفة لہما مر فان السترة لا
 بد منها کما غیر المصنف تبعاً للہدایة وهو الظاہر بحرمة الخلوۃ بالاجنبیة. (رد المحتار ج ۲، ص ۷۷)
 فقط واللہ تعالی اعلم۔
 ۶/ رجب ۱۳۰۰ھ

آیا در عدت ماہ ہا محسوب می شود ویا ایام ؟

سوال : آیا عدۃ الموت با ایام سپری شود ویا با اشہر ؟ بینواتوجروا
الجواب باسم ملہم الصواب : اگر شوہر در روز اول ماہ قمری فوت شد پس با ماہا
 قمری محسوب شود در غیر آن با ایام یکصد وسی یوم را تکمیل کند۔
 قال فی الہندیة ولو طلق امرأۃ وقت العصر من اول یوم من الشهر وہی ممن تعد بالاشہر تعتبر
 عنہا بالاہلۃ ومعنی بعض الیوم لا یوجب تکملۃ بالایام بخلاف الیوم العالی والغالب کذا فی الفتاوی
 الصفزی (عالمگیری ج ۳، ص ۵۷۴) وفی العلائیة (ثلاثۃ اشہر) بالاہلۃ لوفی الفرقۃ والافہا لایام بحر وغیرہ
 فی الشامیة (قوله والافہا لایام) فی المحيط اذا اتفق عدۃ الطلاق والیوم فی غرة الشهر اعتبر فی الشہور ہا
 لاہلۃ وان نقص عن العدد وان اتفق فی وسط الشهر فعدت الامام یعتبر ہا لایام فتعدت فی الطلاق
 بتسعين یوماً وفی الوفاة مائۃ وثلاثین وعندہما یکمل الاوّل من الاغیر وما بیہما بالاہلۃ. (رد المحتار
 ج ۲، ص ۷۷) فقط واللہ تعالی اعلم۔
 ۱۳/ صفر ۹۸ھ

جهت اختلاف خانم به خانه پدرش رفت عدت را در کجا سپری کند؟

سوال : زینب با شوہرش جدل نموده بہ خانہ پدرنیز رفت کہ پدرش دختر را خانہ داماد
 نگذاشت بعد از مشکلات زیاد، شوہر یک ونیم سال بعد خانم را طلاق داد پس این خانم
 عدت را در کجا تکمیل کند آیا در خانہ پدر ویا در خانہ شوہر؟ ودر این ایام عدت نان
 ونفقہ او بدوش کہ ہا باشد؟ بدوش شوہر ویا بدوش پدرخانم ؟ بینواتوجروا
الجواب باسم ملہم الصواب : در این حصہ جزئیہ واضح بنظر نرسیدہ اما اگر خانم قبل از

طلاق قصد سکونت دائمی را در خانه پدر داشت پس ناشزه محسوب میشود که نفقه عدت او بدوش شوهر نمی باشد باید باز گشت کرده عدتش را در خانه کند شوهر تکمیل اما اگر قصد داشت که بعد سازگار شدن حالات پس به خانه شوهر می رود پس در این صورت نفقه او بدوش شوهر است ، انتقال این خانم ناشزه در دوران عدت هم به خانه شوهر جواز ندارد . فقط والله سبحانه وتعالی اعلم . ۱۳ / محرم ۱۳۸۷ هـ

اگر قبل از عروسی شوهر زن فوت شد عدت خود را باید در خانه پدر تکمیل کند

سوال : بکر هنده را به نکاح گرفت که تنها شیرین خوری شده و در مدت ده سال موقع جماع و خلوت صحیحہ میسر نشد همانا که بکر فوت شد آیا برای این خانم عدت واجب است یا خیر و تکمیل عدت در کجا واجب است ؟ در خانه خویش و یا در خانه شوهر ؟ بینوا توجروا .
الجواب باسم ملهم الصواب : عدت چهار ماه و ده روز می باشد اما چونکه خانم در وقت وفات شوهرش در خانه پدر بود پس عدت را هم در همانجا (در خانه پدر) تکمیل کند . فقط والله سبحانه وتعالی اعلم . ۱۶ / ذی القعدة ۱۳۹۳ هـ

حساب روز آخر در عدت موت

سوال : شوهر ساعت ده بجه فوت شد آیا تکمیل روز آخر عدت در همین ساعت ده بجه می شود و یا تا وقت شام آنروز دوام داشته می باشد ؟ بینوا توجروا
الجواب باسم ملهم الصواب : عدت ساعت ده بجه روز تکمیل میشود اگر روز اول ماه قمری فوت شده باشد چهار ماه و ده روز از ایام ماه های قمری محسوب شود در غیر آن تکمیل نمودن یکصد و سی یوم را ضروری و لازمی است . فقط والله سبحانه وتعالی اعلم . ۱۹ / شوال ۱۴۰۲ هـ

عدت خانم شخصی مسخ شده

سوال : عابد باخانم خویش را بجه در سفر بود و یا در خانه که چهره عابد مسخ شد که کاملاً به غیر جنس تبدیل شد پس آیا رابه عدت طلاق را تکمیل کند و یا عدت وفات را ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر چهره او کاملاً مسخ شده از شکل انسانی مانند غیر جنس تبدیل شده باشد در این صورت نکاح از بین می‌رود و عدت طلاق را تکمیل کند. کما لوارث والعیاذ بالله. فقط. والله اعلم. ۲۳/ محرم ۱۳۰۳ هـ

اگر شوهر بعد از نکاح فاسد فوت شد عدت سه حیض می باشد

سوال: یک دختر با رضا و رغبت خویش بدون رضایت والدین در غیر کفو ازدواج نموده که یک پسرش هم پیدا شد بعد از آن شوهر وفات شد آیا بر این خانم عدت وفات واجب است یا خیر؟ یک عالم فتوی داده که عدت واجب نیست چرا که نکاح درست نشده زیرا بدون رضایت والدین این خانم بالغه نکاح کرده در غیر کفو و این نکاح ابتداء منعقد نشده پس عدت نیز بر او لازم نیست حکم این فتوی چیست و آیا گفته این عالم درست است؟ و اگر عدت واجب است پس چند ماه و یا چند حیض عدت واجب است، یک حیض و یا سه حیض یعنی آیا عدت او با حیض محسوب می شود و یا باماه ها؟ بینواتو جروا

الجواب باسم ملهم الصواب: این نکاح فاسد است که جهت موت شوهر هم عدت طلاق واجب است یعنی سه حیض واجب است و اگر خانم حامله باشد وضع حمل و بر کبیر السن خانم که حیض بر او نمی آید سه ماه عدت لازم است.

قال فی التنبیہ و عدة المتکوحة نکاحاً فاسداً او الموطوءة بهیئة و امر الولد غیر الأیسة و الحامل الحیض للمیوع و غیره و فی الفرح غیر الأیسة و الحامل فان عدتها بالاشهر و المیوع و غیره کفرقة او متاركة لان عدة هؤلاء لتعرف برأاة الرحم و هو بالحیض و لم یکتف بمیضة احتیاطاً. (رد المحتار ج ۲، ص ۱۰۹) فقط والله تعالی اعلم. ۲۳/ ذی الحجة ۱۳۰۶ هـ

در دوران عدت بلا ضرورت چرب کردن سر و موی ممنوع است

سوال: آیا استعمال تیل شرم برای خانم به خاطر چرب نمودن موی سر در عدت جواز دارد یا خیر؟ بینواتو جروا

الجواب باسم ملهم الصواب: بلا ضرورت چرب کردن موی جواز ندارد اما جهت درد و غیره جواز دارد.

قال فی التنبیہ محمد یترك الزیفة و الطییب و الدهن (فی قوله) الا یعلو، ولی الفرح راجع للمیوع الا

المرور است تبيح المحظورات وفي الحاشية أو تمتك رأسها فعدن (القول) من غير إرادة الزينة لأن
لهذا تداول زينة جوهرية. (رد المحتار ج ۲، ص ۳۰۰) فقط والله تعالى اعلم. ۱۳/ رمضان ۱۳۹۵ هـ.

خلوت قبل البلوغ هم موجب عدت است

سوال : نکاح یک دوشیزه نابالغ را پدرش با یک بچه نابالغ نمود و قبل از بلوغ با هم
ملاقات هم نمودند. بچه بعد از بلوغ او را طلاق داد آیا بر این دختر عدت واجب است یا
خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر بعد از نکاح یکبار هم خلوت واقع شده باشد که مانعی
موجود نباشد پس بر او سه حیض و در صورت نبودن حیض سه ماه عدت واجب است.

فی مهر العلامیة و صفرو لو یزوج و فی الحاشیة الباء للمصاحبة ای ولو کان الصفیر مصاحب الزوج
بعضی لافرق بین ان یکون الزوج او الزوجة او کل منهما صغیراً هـ ح. قال فی المحر و فی غلوة الصفیر الذی
لا یقدر علی الجماع قولان و جزم قاضی غان بعدم الصحة فکلن هو المعتمد و لذا قید فی الذمیرة بأ
لمراقق اء و تمجب العدة بخلوته و ان کانت فاسدة لان تصریحهم بوجوبها بأ لخلوة الفاسدة شامل لخلوة
الصی کذا فی البحر من باب العدة. (رد المحتار ج ۲، ص ۳۱۰) فقط والله تعالى اعلم.

۲۳/ محرم ۱۴۰۷ هـ



فصل فی ثبوت النسب

تحقیق ثبوت نسب صغیر

سوال: خانم صغیر حمل گرفت آیا این ولد ثابت النسب میگردد یا نه؟ بینواتوجروا
الجواب باسم ملهم الصواب: اگر عمر این صغیر اقل از دوازده سال باشد حمل از او ثابت
 النسب میگردد و در غیر آن نمیگردد.

قال فی شرح التنویر ولا یسب فی حالیه الا لاماء للصبی نعم یمکن ثبوته من المراهق احتیاطاً ولی
 التامیه (قوله الا لاماء للصبی) ای فلا یتصور منه العلوق لتصوره حقيقة بخلاف الصبی کما فی البحر
 (قوله نعم یمکن الخ) عبارة الفتح ثم یمیب کون فذلک الصبی غیر مراهق اما المراهق فیمیب ان یمیب
 النسب منه الا اذا لم یمکن بان جاء به لاقل من ستة اشهر من العقد او ایدیه فی البحر بقوله ولهذا
 صور المسألة المحاکم الشهید فی الکافی عما اذا کان رضیعاً قال لا یحلی ان مفهوماً الروایة معتبراً فافهم. (رد
 المحتار ج ۲، ص ۸۴۲، باب العقد)

وقال فی شرح التنویر وادی مدته (ای البلوغ) له التنازع فی سنة ولها تسع سنین فان راعها بان بلغها
 لهذا السن الخ. (رد المحتار ج ۴، ص ۱۴۲، فصل فی بلوغ الغلام) فقط والله تعالی اعلم

۱۵ / ذی القعدة ۱۳۷۳ هـ

ولد منکوحه ثابت النسب از شوهر می باشد

سوال: زینب را زید قبل از بلوغ به نکاح گرفت چند ماه نزدش بود بعد از بلوغ با او
 صحبت نیز کرده بود اتفاقاً خانه پدرش رفت و تاشش سال در آنجا ماند زیرا روابط خانگی
 آنان خراب شد که در این اثنا زینب با کسی زنا کرد که از او حمل گرفت در ماه ششم
 حمل او پدرش پس با داماد صلح نموده دخترش را تسلیم زید نمود آیا زید حق جماع را با
 ان زن حامله از زنا دارد یا نه در حالیکه این حمل از زید نیست آیا این ولد از زید پنداشته
 میشود یا خیر. حکم شرع در این مورد چیست؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: زید در حالت حمل با خانم خویش حق همبستری را دارد
 شرعاً حمل منکوحه بهر کیفیت از شوهر محسوب میشود اگر که از زنای ظاهر هم تولد شده
 باشد اما بشرطیکه شش ماه از نکاح با شوهرش گذشته باشد. (قال رسول الله صلی الله علیه

وسلم الولد للفراس وللعاہر المحرم) پسر نیز از زید ثابت النسب گردید. و الله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۶/ ذوال ۸۶ھ

انکار شوهر از نسب پسر

سوال : کسی از نطفه ولدش انکار ورزید و گفت این خانم زنا کار است یا کسی زنا کرده در آنجا پسر گذر می کرد شوهر ساکت بود اقرار یا انکار نکرد از نطفه ولد آیا این ولد ثابت النسب از شوهر می گردد یا خیر ؟ آیا از او میراث می گیرد یا خیر ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : بدون لعان در صورت انکار از نسب ولد منکوحه اعتبار ندارد پس در هر دو صورت اولاد ثابت النسب از شوهر میباشد و میراث هم می برد.

قال العلامة ابن عابدین رحمته الله في شرح قول الهارح ان الفراس من اربع مراتب ضعيف وهو فراس الامه لا يثبت النسب فيه الا بالدعوة و"متوسط وهو فراس امر الولد فانه يثبت فيه بلا دعوة لكنه ينقض باللعن" و"قوى وهو فراس المنكوحه ومعدنه الرجى فانه لا ينقض الا باللعان" و"قوى كفراس معدنه المائن فان الولد لا ينقض فيه اصلا لان فيه متوقف على اللعا وشرط اللعان الزوجية ح. (رد المحتار ج ۲، ص ۱۸۳).

۵/ صفر ۸۷ھ

ثبوت نسب از نکاح فاسد

سوال : زید از چندین مدت با یک خانم تعلق بد گرفته بود در حالیکه دخترش در نکاح زید است که از او سه اولاد هم دارد از علماء فتوی گرفت برایش گفته شد که جهت مادرش خانم بر تو حرام است زید خیلی پریشان است که من با مادرش هم تعلق بد داشتم پس آیا این خانم در نکاح من باقی است یا خیر ؟ واولادهای تولد شده چگونه شوند در این مورد حکم شرع چیست ؟ بینواتوجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : این نکاح فاسد است باید زید علی الفور این خانم خویش را طلاق دهد اما اولاد ها از زید ثابت النسب است.

قال العلامة ابن عابدین رحمته الله في شرح قول الهارح (وعدة المنكوحه نكاحاً فاسداً) من المنكوحه بغیر شهود و نکاح امرأه الغیر بلا علم بانها متزوجه و نکاح المعارض مع العلم بعدم الحل فاسد عنده خلافاً لهما فتح (رد المحتار ج ۲، ص ۱۸۴) وفي نسب العلامية عن القهستاني و فاسد النكاح في ذلك

کصحیحہ (رد المحتار ج ۲، ص ۴۷۷) ولی الغامیة قبیل الحنابلة (قوله لانه نکاح باطل) ای فالوطه فیہما لا یقبض بہ النسب بخلاف الفاسد فانہ وطہ بجهة فیہ یقبض بہ النسب ولذا تكون بالفاسد فراہا لا باطل رحمی ولله سبحانه وتعالی اعلم۔ (رد المحتار ج ۲، ص ۴۷۷) ومن شاء التفصیل فلیراجع رسالتی القول الفاصل بین النکاح الفاسد والباطل۔ فقط ولله تعالی اعلم۔

حرر جمادی الاولی ۱۲۹۲ھ

سوال مثال بالا

سوال : دو برادران اند بنام رشید احمد و بشیر احمد، رشید احمد یک خانم دارد بنام آمنہ بشیر احمد دو خانم دارد زینب و عائشہ زینب پسر رشید احمد را شیر داد آیا از دواج این پسر با دختر خانم دوم بشیر احمد با دختر عائشہ جواز دارد یا خیر؟ اگر جواز نداشته باشد پس اگر جهت لاعلمی این نکاح صورت گرفته باشد، حکم پسر تولد شدہ ازین نکاح چیست؟ و آیا خانم را از خود علی الفور دور کند و یا طلاق دہد؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملہم الصواب : دختر عائشہ ہمیشہ علاتی پسر رشید احمد میشود پس بر او حرام است و نکاح با معارم فاسد است (کہا حرر فی رسالتی القول الفاصل بین النکاح الفاسد والباطل) نسب و لذاز پدر ثابت شدہ پس باید علی الفور شوہر خانم را شوہر جدا کند بہ زبان بگوید من این خانم را گذاشتم بعد از تکمیل عدت خانم با کسی دیگر ازدواج کند۔

قال العلامة ابن عابدین رحمہ اللہ: تصف قول المارح (وعدة المعكوة نکاحاً فاسداً) ہی المعكوة بغیر شہود و نکاح امرأ الغیر بلا علم یا علماً متروکہ و نکاح المعارم مع العلم بعدم الحل فاسد عدہ علقاً لہما فتح (رد المحتار ج ۲، ص ۴۷۷) ولی لسبب العلامة معنی اللہ مستالی و فاسد النکاح فی ملکت کصحیحہ (رد المحتار ج ۲، ص ۴۷۷) فقط ولله تعالی اعلم۔

۱۲ جمادی الآخری ۱۲۹۲ھ

قبل از تکمیل شش ماه نکاح نسب ولادت ثابت نمیشود

سوال : کسی با یک خانم تعلق بہداشت کہ از او حمل ہم گرفت حسب عرف حکومتی و شرع هر دو عروسی کردند بہ دلیل عبارت عالمگیری۔ (ولی مجموع العوازل الماتزوج امرأ قدری هو بہا و ظہر بہا حمل فالنکاح جائز عند الكل وله ان یطأها عند الكل و تستحق البتة عند الكل کذا فی الذمیریة) علماء وطن مایان حکم بر جواز آن نکاح و جواز وطی دادند، تقریباً پنج ماه بعد از او یک ولد تولد شد آیا این نکاح از نگاه اسلام درست است یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : بله ! نکاح درست است اما پسر ثابت النسب نیست بلکه ولد الزنا محسوب میشود و حقدار وراثت نیست .

قال فی شرح التنویر اکثر مدعی الحمل سلعان بخبر عائشة رضی الله تعالی عنہا کہا مری الرضاع وعدد الامه الغلظة رحمهم لله تعالی اربع سنین و اقلها ستة اشهر اجماعاً . (رد المحتار ج ۲، ص ۱۷۶)

۲۳ رجب ۱۲۹۳ هـ

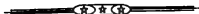
شش ماه بعد از نکاح ولد ثابت النسب باشد

سوال : کسی با خانم خویش قبل از نکاح تعلق بد گرفته بود که بعد از عروسی قبل از ماه نهم اولاد آورد حکم این ولد چیست آیا حرامی است و یا حلالی ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر بعد از تکمیل شش ماه از نکاح تولد شد پسر از شوهر ثابت النسب پنداشته میشود نه حرامی البته اگر قبل از شش ماه تولد شود حرامی باشد و ثابت النسب نمیگردد.

قال فی شرح التنویر اکثر مدعی الحمل سلعان بخبر عائشة رضی الله تعالی عنہا کہا مری الرضاع وعدد الامه الغلظة رحمهم لله تعالی اربع سنین و اقلها ستة اشهر اجماعاً . (رد المحتار ج ۲، ص ۱۷۶) . فقط والله تعالی اعلم .

۲۹ ربیع الآخر ۱۴۰۰ هـ



بابُ الحضانة

والده فاجره وابن عم حق حضانت راندارد

سوال : يك دختر تقريباً نه ساله است، مادرش بد كار است اگر مادر دختر نواسه خود را نگاه داشته باشد، با او بد فعلى ميكند آيا پسر كاكا ميتواند كه او را به حواله خود كند . بينوا بحواله الكتاب ، توجروا عند الله الوهاب

الجواب باسم ملهم الصواب : ابن عم حق حضانت دختر كاكا را ندارند.

كما في الشامية تحت (قوله ثم العمر ثم بدوة) وأما أولاده (أي العمر) فيدفع اليهم الغلام لا الصغيرة لانهم غير محارم وايضاً فيجاء (قوله وابن عمر لم يشعها الخ) أما اذا كانت لا تشعني كهنت سنة مثلاً فلا منع لانه لا فتنة وكذا اذا كانت تشعني وكان مأمونا بمهر بمحاضا وابدعها في الصفة وان لم يكن للمجارية غير ابن العمر فالاختيار للقاضي ان رآه اصليح فمهرها اليه والا توضع على يد اممية أو قلت ما في الصفة علله في مهرها المذائع بقوله لان الولاية في هذه الحالة اليه فيراعي الاصلح أو هو ظاهر في انه لاحق لابن العمر في المجارية مطلقاً وان للقاضي دفعها لاجنبية ولو مأمونا حيف (رأى المصلحة في ذلك ولو كان الحق له لم يكن للقاضي الاختيار وقد رد الرمي ما يمحى في البحر بنحو ما قلنا وبتعليقهم بأن ابن العمر غير محرم وانه لاحق لغير المحرم قال ولعل وجهه انه لو لم يملكه حضانتها كانت عدة الى ان تشعني فتقع الفتنة لحسب من اصله. (رد المحتار ج ٢)

والده فاجره هم حق حضانت راندارد :

قال في التدوير في باب الحضانة تحت اللام ولو بعد الفرقة إلا ان تكون مرتدة او فاجرة وفي الشامية (قوله ما لم يعقل ذلك) أي ما لم يعقل الولد حالها وحيلتها يجب تقييد الفجور بأن لا يلزم منه ضياع الولد كما لا يخفى وفي النهر ما لم تفعل ذلك وفسر بقوله أي ما لم ينفذ فعله عنها وهو صحيح ايضاً أح وفيه ان قول القمية معروفة بالفجور يقتضي فعلها له ط فالمداسب الاول وتكون الفاجرة معزلة الكتابية فان الولد يبقى عندها ان يعقل الاذيان كما سيأتي عروفاً عليه من تعلبه منها ما تفعله فكلا الفاجرة وقد جزم الرمي بأن ما في النهر تصحيح والحاصل ان الحاضنة ان كانت فاسقة فسقط يلزم منه ضياع الولد عندها سقط حقها والا فهي احق به ان يعقل فيتابع معها كالكتابية. (رد المحتار ج ٢)

وقتيكه سن دختر نه سال باشد مدت حضانت او از بين رود اگر مادر فاجره باشد يا نه

قال فی شرح التدویر والاموال المحدثه لامر اولاد باحق بها حق تمیض ای تبلیغ فی ظاهر الروایة (الی قوله) و غیرها باحق بها حتی تمیضی و قد بتسع و به یفنی و بلیت احدی عشره مضاعفاً اتفاقاً زلی، و عن محمد بن یحیی، ان الحكم فی الامر والمحدثه كذلك و به یفنی لكثرة الفساد زلی، و فی الشامية (قوله مضاعفاً اتفاقاً) فی ممر مات المصحح بلیت تسع فصاعداً مضاعفاً اتفاقاً سائماً (قوله كذلك) ای فی كومتها باحق بها حتی تمیضی (قوله و به یفنی) قال فی البحر بعد نقل تصحيحه والحاصل ان الفتوى علی خلاف ظاهر الروایة (رد المحتار ج ۲) و ایضاً فیها تحبب (قوله ولو جهراً) و فی الخلاصة و غيرها و اذا استغنی الغلام و بلیت الهجره فالعصبة اولى یقدم الاقرب فالاقرب و لاحق لابن العمیر فی حضانه الهجره أه قلبت بقی ما اذا انتهت الحضانه ولم یوجد له عصبة ولا وصی فالظاهر انه یترك عند المأخذة الا ان یری القاضی غیرها اولى له و الله اعلم. (رد المحتار ج ۲). فقط والله تعالی اعلم. ۲۳ جمادی الاول ۱۳۳۷ هـ.

تفصیل حق حضانت

سوال : بین شوهر و خانم فراق واقع شد در حالیکه دو اولاد صغیر هم داشتند این خانم مطلقه در بیگانگان از دواج نمود پس در این صورت حق حضانت آن دو اولاد را که ها دارد تفصیل رشته داران پرورش را تفصیلاً تحریر بدارید. بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : و قتیکه مادر در غیر ذی رحم ازدواج نمود حق پرورش از او ختم شد و به ترتیب به اشخاص ذیل انتقال شد اول مادر کلان اگر که بعید باشد یعنی مادر مادر کلان بعداً مادر پدر بعداً مادر مادر کلان بعد همشیره عینی بعد خینی بعد خواهر زاده بعد خاله عینی بعد اخیا فی بعد مادر کلان مادری بعد همشیره زاده علاتی بعد برادر زاده عینی بعد اخیا فی بعد علاتی برادر زاده بعد عمه عینی بعد اخیا فی بعد علاتی بعد خاله مادر عینی علاتی و اخیا فی بالترتیب بعد خاله پدر بالترتیب بعد عمه بالترتیب بعد عصبات بالترتیب در ارث بعد برادران بالترتیب بعد برادرزاده های عینی و اخیا فی بعد کاکای عینی و علاتی بعد پسر کاکا عینی و علاتی تنها زنان نه بچه ها بعد ذوی الارحام بعد برادر اخیا فی بعد ماما عینی، علاتی و خینی بعد از آنان ذوی الارحام.

اگر چند حقداران مساوی بودند پس کسی که صلاحیت زیاد دارد مقدم شود بعد از آن پارسا تر آنها بعد از آن معمرتر آنان و حق حضانت بچه هفت سال و حق حضانت دختر نه سال است بنا بر وجوه ذیل حق حضانت ساقط میگردد.

- (۱) اینکه مادر در غیر ذی رحم محرم نکاح کند.
- (۲) اینکه بر پرورش بچه اجرت می خواهد اگر کدام خانم دیگر رشته داران او را بدون اجرت نگاه می کرد.
- (۳) جهت کسب وغیره خیلی از خانه بیرون میرفت که خوف ضیاع بچه بود.
- (۴) درچنین فسق وفجور مبتلاء بود که خوف ضیاع بچه بود.
- (۵) اگر نزد فاسقه خوف ضیاع نباشد باز هم تا آن وقت نزدش باشد که خوف متأثر شدن اخلاق بچه نباشد.

(۶) نزد کافره تا زمانی مانده شود که خوف متأثر شدن از دین او نباشد.

(۷) در حصه مرتده قادیانی وغیره قانون این است که تا زمانی در حبس نگاه داشته شود تا از ارتداد توبه کند اگر توبه نمود بعد از آن طفل پس به او حواله شود این چنین حکم کسی هم است که از دین اسلام گشته وچنین کلمه را تلفظ کند که از دین خارج شود یا چنین عمل را اجراء کند که تا زمان دوباره مسلمان شدن او را حکومت اسلامی قید کند وبچه از او گرفته شود که بعد از اسلام آوردن پس به او حواله میشود.

هذا ملخص ما هو مخرج في شرح العنبر وحاشيته للعلامة ابن عابدین رحمه الله تعالى (رد المحتار باب الحضانة ج ۳ ص ۱۸۸) فقط والله تعالى اعلم.

شرح ربع الاول ۹۳ هـ

اگر والده اقدام نکند بر علاج طفل حق حضانت او ساقط میشود

سوال : زید خانم خویش را طلاق داد که یک بچه سه ساله هم دارد که با مرض مهلک مبتلاست وخانم علاج او را توجه نمی دهد در این حالت خطیر باید طفل نزد که ها گذاشته شود آیا نزد همین خانم باشد یا زید او را به کدام شخص دوم حواله کند ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر جهت نبودن طفل نزد زید خوف ضیاع او باشد باید طفل نزد زید گذاشته شود. قال في العنبر تفهيم الامام ولو بعد الفرقة الا ان تكون مرتدة او فاجرة او غير مأمونة وقال العلامة المحسني رحمه الله في شرح قوله (فاجرة) لم يور ارضيع الولد به وفي شرح قوله (غير مأمونة) ذكره في المحضی بان يخرج كل وقت و ترك الولد طائعا. و قال العلامة ابن عابدین رحمه الله المراد كثرة الخروج لان المدار على ترك الولد طائعا والولد في حكم الامانة عندها و مضیع الامانة لا يستأمن الخ. (رد المحتار ج ۲ ص ۱۸۸) فقط والله تعالى اعلم.

۱۳۰۷ محرم ۱۳ هـ

باب النفقة

نفقه طالب بالغ بر پدرش لازم است

سوال : اگر طالب العلم صغير مسكين باشد نفقه او بدوش پدرش است اما اگر طالب العلم بالغ مسكين باشد آیا نفقه او بر پدرش واجب است یا خير ؟ بینوا توجروا .

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر طالب العلم دینی مسكين بالغ هم باشد نفقه او بدوش پدرش واجب است بشرطیکه مسكين باشد نفقه او بر پدر لازم است پس باید طالب هم وقت خویش را ضائع نکند .

قال في شرح العنود وكذا يجب (النفقة) لولده الكبير العاجز عن الكسب (الى ان قال) وطالب علم لا يطرغ لذلك كذا في الزيلعي والعيني واقى ابو حامد بعد ما اطلبه زماناً كما بسطه في القنية ولذا فيه في الخلاصة بذي رشه و قال العلامة ابن عابد بن راجح القول المحي الذي تقبله الطباع المستقيمة ولا تنفر منه الاخوان السليمة القول بوجوبها للذي الرشد لا غيره الخ. (رد المحتار ج ۲، ص ۱۲۸) فقط والله تعالى اعلم. ۹/ ذيقعدة ۱۳۷۳ هـ

نفقه ايام عدت بر شوهر است

سوال : کسی زن حامله خویش را طلاق داد نفقه این خانم در مدت حمل و مصارف تولد ولد آیا بر پدر تمام این مصارف مدت نه ماه حمل و مصارف تولد ولد واجب است یا خير ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : بله تمام مصارف نان و نفقه و رهايش با مصارف ولادت بچه همه بدوش شوهر مطلقه واجب است . كما في نفقة شرح العنود ويجب لمطلقة الرجعي والمأثن (رد المحتار ص ۲۷۶ ج ۲) فقط والله تعالى اعلم. ۲/ ذيقعدة ۱۳۸۳ هـ

اجرت ارضاع مطلقه

سوال : آیا اجرت شیر دادن مطلقه پسرش را بر شوهر واجب است یا خير ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : خانم مطلقه حق اجوره گرفتن در دوران عدت ندارد یعنی شیر دادن ايام عدت اجرت ندارد، البته اگر بچه ثروت مند بود اجوره از مال او گرفته شود

اما بعد از عدت بهر کیفیت اجرت بر شوهر واجب است لکن باید اضافه نباشد از اجرت اجنبیه و اگر بیگانه بدون اجرت شیر میدهد پس بر مادرش هم گرفتن اجرت حرام است .
 قال فی شرح التعویذ لا یستأجر الاب امه لو معکوحه ولو من مال الصغیر خلافاً للذخیر و هو المجتبیٰ او معتدله رجی و جاز فی المائتین فی الاصح جوهره کاستعجار معکوحه لولده من غیرها و هی احق بالرضاع ولدها بعد العدة اذ لم تطلب زیاده علیها تأخذه الاجنبیه و لو دون اجر المفل بل الاجنبیه المتبرعه احق منها . رابعی . و فی الشامیه تصح (قوله خلافاً للذخیر و هو المجتبیٰ) قد نقل الذریعہ عن الحموی معرباً للمنعصره ان الفتوی حل الجواز ای الذی مضی علیہ فی الذخیر و هو المجتبیٰ (قوله فی الاصح) و ذکر فی الفصح عن بعضهم انه ظاهر الروایه و لکن ذکر ایضاً ان الاوجه عدم الفرق بین عده الرجعی و المائتین وان کلام الهدایه ایماء الی انه المختار عده اذ من عادته تأخیر وجه القول المختار و کذا هو ظاهر اطلاق الذخیری المعتدله و فی البهره روایه الحسن عن الامام و هی الاولی اتم و فی حاشیه الرمل عن المنع عن العاتل رعایه و علیه الفتوی . (ردالمحتار ج ۲ ص ۳۷) لفظ والله تعالیٰ اعلم

۲۲ ذی قعدہ ۸۳ هـ

نفقه ایام گذشته واجب نیست

سوال : کسی به خارج رفت و تامدت پانزده سال خانم خویش را اینچنین گذاشت و هیچ مقدار نفقه برای خانم خویش ارسال نکرد همه اطلاع دارند که شخص مذکور در کلان مملکت زندگی بسر می برد پس این شوهر برای خانه هیچ نفقه تعیین نکرد و نه از طرف قاضی و حاکم تعیین شد آیا بعد از عودت این شخص و مادر او یا پدر خانم حق دارد که مصارف پانزده ساله خویش را از او بگیرند یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : نفقه ایام گذشته که زیاد از یک ماه باشد ساقط شود البته اگر زوجین توافق نموده بودند بر یک مقدار و یا از طرف حاکم تعیین شده بود پس اعطای آن واجب باشد .

قال فی العلائیه و النفقه لا تكون حیثاً الا بال قضاء او الرضا ای اصطلاحهما علی قدر معین اصنافاً او دراهم فقبل ذلك لا يلزمه شیء و بعدة ترجع عما انفق و لو من مال نفسها بلا امر قاض . (ردالمحتار ج ۲ ص ۴۱۵) و فیها و اما ما دون شهر و نفقه الزوجه و الصغیر فتصیر حیثاً بالقضاء و فی الشامیه اما الصغیر فله ما علمه و اما الزوجه فاما تصیر حیثاً بالقضاء و لا تسقط عمن المدان نفقته لم تصرع

لحاجتها كالأقارب بل لاحتياجها، وقد علم من هذا أنها بعد القضاء لا تسقط محض المدة سواء كانت شهراً أو أكثر أو أقل نعم تسقط نفقتها محض المدة قبل القضاء إن كانت شهراً أو أكثر كما قد مضى عند قول المصنف والنفقة لا تصير ديناً إلا بالقضاء والحاصل أن نفقة الزوجة قبل القضاء كنفقة الأقارب بعد القضاء في أنها تسقط محض المدة الطويلة. (رد المحتار ج ۲، ص ۴۰۰) فقط والله تعالى اعلم.

۲۲ ذی قعدة ۸۳۰ هـ

نفقه اولاد بالغ

سوال : آیا بعد از بلوغ مصارف عروسی و نفقه پسر بر پدر واجب است یا خیر؟ بینوا توجروا
الجواب باسم ملهم الصواب : نفقه پسر تادم بلوغ بر پدر واجب است اما مصارف عروسی دختر یا بچه که در این عصر شکل عذاب را دارد زیرا خالی از ریا و نام و نمود نیست این مصارف نیز بر پدر واجب نیست مهر و مصارف عروسی دختر بر شوهرش است نان و لیمه هم بر پدر واجب نیست بلکه مصارف آن بدوش شوهر است .

قال العلانی رحمه الله: و تحب النفقة بأنواعها على الحر لطفه بعد الاتي والجمع الفقير (الى ان قال) و كلما تحب لولده الكبير العاجز عن الكسب كاتفي مطلقاً و من ومن يلحقه العار بالعكس وطالب علم لا يتبرغ لذلك كذا في الزيلعي والعيني، وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله: (قوله ومن يلحقه العار بالعكس) كذا في المعرو والزيلعي واعتزله الرجعي بأن الكسب لمؤنته ومؤنة عياله فرض فكيف يكون عاراً و الا في ماله المنع عن الخلاصة اذا كان من ابناء الكرام ولا يستأجره الناس فهو عاجز او مغل في الفتح وسياق في ماله. (رد المحتار ج ۲، ص ۴۰۰) فقط والله تعالى اعلم.

۲۸ صفر ۸۳۰ هـ

اگر عدت را در خانه شوهر تکمیل نکنند نفقه هم بر شوهر واجب نیست

سوال : زید خانم خویش را طلاق داد اما خانم در خانه پدرش هست عدت خویش را در خانه پدر سپری میکند اما مطالبه نان و نفقه و کرایه خانه و دیگر مصارف را از شوهر میکند آیا در این صورت بر شوهر نفقه او واجب است در صورتیکه نان و نفقه او را والدینش بدوش گرفته اند ؟ و اگر شوهر نفقه او را ندهد آیا مجرم پنداشته میشود ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : بر خانم واجب است که بعد از طلاق علی الفور به خانه شوهر مراجعه کند و در آنجا عدت خویش را تکمیل کند در صورت نیامدن بر شوهر نان

ونفقة او واجب نیست البتہ اگر در عقد خلع عدم نان و نفقه شرط گردانیده شده باشد پس ساقط میگردد .

قال فی صرح التنویر طلقت او مانع و هی زائرة فی غیر مسکنها عاصت الیه فوراً لوجوبه علیها . (رد المحتار ج ۲، ص ۶۴) و فیہ لا نفقة لاحد عشر (آئی قولہ) و عارضة من بیته بغیر حق و هی العارضة حتی تعود . (رد المحتار ج ۲، ص ۶۰) و فی الشامية (قوله بخلاف حرقة لغير الخ ای ان الحرقة اذا لم یسقطها زوجها فلها النفقة والسکلی اذا عاصت الی بیته الزوج . (رد المحتار ج ۲، ص ۶۱) فقط والله تعالی اعلم ۲۶ ذی الحجہ ۱۲۸۷ھ .

در خلع نفقه عدت واجب است

سوال : خانی از شوهرش مطالبه کرد تا شوهر او را طلاق دهد شوهر رضایت نداشت بر طلاق او بالاخره خانم با شوهر عوض مهرش خلع نمود و از شوهر مطالبه ۳۰۰ روپیہ در یک ماہ نفقه را دارد . آیا این خانم حقدار نان و نفقه مدت خلع میباشد و یا خیر ؟ بینوا توجروا **الجواب باسم ملهم الصواب :** باید خانم باز گردد بہ خانہ شوهر و عدت را در خانہ شوهر تکمیل کند تا حقدار نان و نفقه بگردد اما اگر در خلع اسقاط نفقه شرط گردانیده شده باشد پس حقدار نفقه نیست .

۳۰ قال فی التنویر ویسقط الخلع والمباراکہ کل حق لکل منہا علی الآخر مما یصلق بذلك نکاح الانفقة العدة الا ائانص علیها (رد المحتار ج ۲، ص ۶۱) فقط والله تعالی اعلم . ۳۰ صفر ۱۲۸۹ھ

ابراء نمودن از سکنی در خلع

سوال : بعد از خلع بر شوهر نفقه و سکنی خانم واجب است اما اگر شرط اسقاط نفقه را نموده باشد پس در اینصورت نفقه واجب نیست لکن سکنی حق شرع است در هیچ صورت ساقط نمیشود در این مورد در درمختار آمده است کہ : (الا اذا ابراءه عن مؤنة السکنی فیصح تفح) در این بارہ علامہ شامی میفرماید : بان کانت ساکنه فی بیته نفسها او تعطی الاجرة من مالها فیصح التزامها فکذا فیصح . لکن مقصود هذا انه لا بد من التصريح بمؤنة السکنی مع انه ذکر فی التفح و غیره فی فصل الاحداد لو اختلف علی ان لا سکنی لها فان مؤنة السکنی تسقط عن الزوج ویلزمها ان تکتري بیها الزوج ولا یحمل لها ان تخرج منه او تأمل . (رد المحتار ج ۲، ص ۶۱) . در این دو عبارت راجح تر آنها کدام است ؟

آیا برای سقوط مؤنه سکنی تصریح لفظ (مؤنه) شرط است یا بدون تصریح آن جهت خلغ بر عدم سکنی مؤنه سکنی ساقط میگردد ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : جهت سقوط مؤنه سکنی تصریح لفظ مؤنه شرط نیست بدون این تصریح هم جهت عدم سکنی در خلغ سکنی ساقط میگردد از تصریح ابن عابدین رحمه الله هم تأیید آن بنظر می رسد در کتاب الحدود هم چنین تصریح نموده است شرح التتویر هم موافق آن است.

ونصه ولا تخرج محدداً رخصی وبأنه باقی فرقة کانت علی ما فی الظهور ولو لم یصلح علی نفقة عدما فی الإصح اختیار او علی السکلی فیلزمها ان تکتری بهما الزوج معراج وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله (قوله او علی السکلی) قال الیرضی فکان کما اعتلص من ان لا سکنی لها فان مؤنه السکلی تسقط عن الزوج ویلزمها ان تکتری بهما الزوج ولا یمل لها ان تخرج منه او مغل فی الفتح ای لان سکناها فی بهمه واجبة علیها عاراً فلا یملک اسقاطها بل تسقط مؤنها وظاهره انه لا یلزم التصريح بمؤنه السکلی بل مجرد الخلغ علی السکلی مسقط لمؤنها وظاهره انه لا یلزم التصريح بمؤنه السکلی بل مجرد الخلغ علی السکلی مسقط لمؤنها کما تبحر علیها فی باب الخلغ تأمل. (رد المحتار ج ۲، ص ۶۴)

علامه حصکفی رحمه الله در باب الخلغ از فتح القدر تحت (الاذا ابراته عن مؤنه السکلی لیصح) نقل نموده و امام ابن عابدین در کتاب الحدود بدون تصریح سقوط مؤنه تحریر نموده این چنین علامه خصکفی رحمه الله هم شرط نموده پس دانسته شد که قائل و ناقل این جمله هر دو متفق اند بر اینکه در اینجا مفهوم مخالف مراد نیست بلکه تصریح زوجین مقصود است بدون تصریح (مؤنه) (لحمیل عقد المسلم علی الجواهر) و یا مقصود بیان صورت اولی و افضل است چرا که در ترک تصریح احتمال است که ممکن زوجین یا احد الزوجین پول سکنی را بدل خلغ پنداشته باشند که ناجائز باشد که در این صورت یک ضرر ارتکاب معصیت است دوم ضرر غرر زوجه که مقصد او بود که در سکونت آزاد باشد اما چنین نشد که مصر است بر کراء دادن اگر در سکونت حریت میداشت ممکن نزد والدین یا کسی اقرب خویش مجاناً می بود و سکونت می برد . فقط و الله سبحانه و تعالی اعلم.

با نامحرمان ملاقات میکند و به گفت شوهر نمی شود، و حق زوجیت را اداء نکند و در خانه پدر مقیم شده به خانه شوهر نیاید و خانم را قادر نسازد بر وظیفه زوجیت آیا چنین خانم حقدار نفقه است یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: چنین خانم نه در حالت ازدواج حقدار نفقه است و نه در حالت عدت.

قال العلامة المحسني رحمه الله: لا نفقة لاحد عمر (الى قوله) وخارجة من بيته بغير حق وهي الدائرة حتى تعود (رد المحتار ج ۲، ص ۴۰۲) وقال العلامة ابن عابدن رحمه الله: (قوله بخلاف حره نصرت الخ) اي ان الحره اذا نصرت فطلقها زوجها فلها النفقة والسكلى اذا عادت الى بيتها الزوج. (رد المحتار ج ۲، ص ۴۰۹) فليطوئ الله تعالى اعلمه.

۱۸ / ربيع الاول ۱۲۹۹ هـ

نفقه از مال غائب

سوال: کسی که از خانم خویش سه اولاد هم دارد از مدت سه سال او را در کراچی بدون خرج و مصرف گذاشته آیا این خانم حق دارد که برای خویش و اولاد های خویش زمین و یا املاک شوهر را بفروشد و انرا نفقه خویش کند و اگر جواز ندارد پس باید چه کند تا نان و نفقه خویش را بدست آرد؟ بینوا توجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر چنین مال در ملکیت شوهر است که بدون فروش از آن خانم استفاده نموده می تواند که با استفاده از آن نان و نفقه خویش را تهیه کند اما اگر املاک غیر منقول شوهر مانند زمین و غیره باشد پس خانم حق فروخت آنرا ندارد بلکه در این صورت مراجعه کند به حاکم با اثبیت نکاح خویش باشواهد با این شوهر غائب ادعا کند و ندادن نان و نفقه او و اولاد او را پس در این صورت حاکم از او وکیل گیرد اگر شوهر برای خانم نفقه گذاشته باشد تضمین بدوش خانم است در غیر آن خانم قرض گرفته مصرف کند که تادیه آن قرض را حاکم بدوش شوهر کند مقدار مصارف را هم حاکم تعیین کند.

روى الامام البخارى رحمه الله في صحيحه عن عائشة رضي الله عنها قالت يا رسول الله ان ابنا سفيان رجل شحيح و ليس يطمئني ما يكفيني و ولى الاما اعلمت منه و هو لا يعلم فقال عذى ما يكفيك و ولى ذلك بالمعروف. (بخارى ج ۲، ص ۸۰۸) و قال في التتوير و تفرض لزوجة الغائب و طفله و ابويه في مال له من جنس حقه من عدل من يقر به و بالزوجية و الولاد و كذا اذا علم قاض بذلك و كفلها و حملها

معناه الغائب لم يعطها النفقة لا بأقامة بيته على الكفاح ولا ان له مخف مالا واقام بيته لمفرض عليه وبأمرها بالاستدانة ولا يقضى به وقال زفر بن محمد: يقضى بها له وعمل القضاء اليوم على هذا للمعاجة فيقضى به وقال العلامة العلائي رحمه الله: في شرح قوله في مال له من جنس حقهم: كثير او طعام اما خلافه فيفتقر للمبيع ولا يباع مال الغائب اتفاقاً وقال العلامة ابن عابدين رحمه الله: (قوله فلا تفرض ليملكه واخيه) المراد به كل ذي رحم محرر مما سوى قرابة الولاد لان نفقتهم لا تجب قبل القضاء ولهذا ليس لهم ان يأخذوا من ماله شيئاً قبل القضاء اذا طفروا به فكان القضاء في حقهم ابتداء الجواب ولا يجوز ذلك على الغائب بخلاف الزوجة وقرابة الولاد لان لهم الاخذ قبل القضاء بل رضاه فيكون القضاء في حقهم اعانة وتغوى عن القاضي كما في الدرر وقال محمد (قوله عند او على الخ) وقيد بكون المال عند شخص اذ لو كان في بيته وعلم القاضي بالكفاح فرض لها فيه لانه انما لم يحققها لا قضاء على الزوج بالنفقة كما لو اقر بدين لم غاب وله من جنسه مال في بيته يقضى لصاحب الدين فيه بحر. (رد المحتار ج ٢ ص ٢٢٢)

واگر حاکم موجود نباشد چنین نوع فیصله را اهل فهم ودانش کنند و اگر کسی آماده نبود به دادن قرض پس در این صورت از کلام فقهاء مسئله فروختن املاک شوهر به نظر می رسد. كما في حظر شرح التعوير ليس لذی الحق ان يأخذ غير جنس حقه و جوزه الشافعي رحمه الله. وهو الاوسع وفي الشامية (قوله وجوزه الشافعي) قد عني في كتاب الحجر ان عدم الجواز كان في زمانهم اما اليوم فالفتوى على الجواز. (رد المحتار ج ٢ ص ٣٠٠) وفيها محمد (قوله لو قضى غائب الخ) وقال في جامع الفصولين قد اضطرب أراهم وبهاهم في مسائل الحكم للغائب وعليه ولم يصف ولم ينقل عنهم اصل قوى ظاهر يبنى عليه الفروع بلا اضطراب ولا اشكال فالظاهر عندى ان يتأمل في الوقائع ويحتمل ويلاحظ المخرج والهروراء فيقضى بحسبها جوازاً او فسأداً مفلاً لو طلق امرأته عند العدل فغاب عن البلد ولا يعرف مكانه او يعرف ولكن يجهز عن احضارها او عن ان تسافر اليه هي او و كيلها لبعده او لمانع آخر وكذا البديون لو غاب ولو تعدى البلد او نحو ذلك ففي مغل هذا لو برهن على الغائب وغلب على ظن القاضي انه حق لا تزوير ولا حيلة فيه فينبغي ان يحكم عليه ولو كذا للمفتي ان يقضى بجواز دفعه للمخرج والهروراء وصيانة للحقوق عن الضياع مع انه محتمل فيه فذهب اليه الاثمة الغلاة رحمهم الله تعالى وفيه روايتان من اصحابنا رحمهم الله تعالى وينبغي ان ينصب عن الغائب وكيل يعرف انه يراعى جانب الغائب ولا يفرط في حقه واقرة في نور العين قلنا ويؤيده ما يأتي قريباً في المسفر وكذا ما في الفتوح من

باب المفقود لا يجوز القضاء على الغائب الا ان رأى القاضي مصلحة في حكم له وعليه الحكم فانه ينفق لانه مجهود فيه اه. قلنا وظاهرة ولو كان القاضي حنفياً ولو في زماننا ولا ينال ما مر لان مجهوداً للمصلحة والضرورة. (رد المحتار ج ۳ ص ۲۷۷) فقط والله تعالى اعلم.

۳/ محرم ۹۴۲ھ

در مدت نکاح فاسد نفقه نیست

سوال : زید از مدت طویل بایک خانم تعلقات بد و فاحش داشت سپس دختر آن را به نکاح گرفت که چند اولاد هم از او دارد بعد از دانستن مسئله دانست که این نکاح درست نیست پس طریقه تفریق او ازین خانم چگونه است و آیا عدت برخانم لازم است یا خیر طریقه تفریق چگونه است و آیا عدت برخانم لازم است یا خیر و نفقه مدت عدت بر زید واجب است یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : دراین مورد اعتراف زبانی ضروری است و باگفتن کلمه (این خانم را گذاشتم) خانم گذاشته میشود و عدت را در خانه شوهر تکمیل نمودن واجب است لکن بر شوهر نفقه عدت او واجب نیست. رهائش یعنی سکنی رادر خانه شوهر بسر برد. فی نفقة هر ح العتور فصحب للزوجة بنکاح صحیح و فی الغامية فلا نفقة من مسلم فی نکاح فاسد لانعدام سبب الوجوب وهو حق الحبس الغائب للزوج علیها بالنکاح و کذا فی عدته لان حق الحبس و ان فسد لکنه لم یفسد بالنکاح بل لصحیص الماء ولان حال العدة لا یكون الاقوی من حال النکاح. بذائع (رد المحتار ج ۲ ص ۲۹۹) بر زید توبه و استغفار لازم است. فقط والله تعالى اعلم.

۲۸/ جمادی الآخر ۹۴۲ھ

نفقه عاجز از کسب

سوال : اشخاصیکه معذور (لنگ، کور، شل، بیوه، یتیم و خانم ها و مریض) اند، نفقه اینان بدوش حکومت می باشد یا بدوش کی ها است؟ آیا مصارف ایشان بر ذمه حکومت است؟ اگر نیست پس شریعت انتظام معاش اینان را چگونه نموده است؟ بینوا بالتفصیل توجروا عند الله الجلیل

الجواب باسم ملهم الصواب : وجوب نفقه معذوران بدوش محارم آنان است که اینان در تقسیم نفقه، ایشان هفت نوع اند :

(۱) فقط فروع که اقرب فالاقرب اند یعنی اول اولاد پس اولاد اولاد در این مذکر ومؤنث یکسان هستند .

(۲) فروع مع حواشی نفقه تنها بر فروع واجب است مانند قسم اول.

(۳) فروع مع اصول که ولد یعنی بچه یا دختر بلاواسطه مقدم است بر والدین که اقرب فالاقرب است یعنی نفقه بر ولد است نه بر والد و در صورت بودن نواسه نفقه بر پدر است که در قرب وبعد مساوی باشند هر یک به قدر پدر کلان $۱/۶$ و نواسه $۶/۵$ بدهد.

(۴) فروع مع اصول و حواشی که حکم آن مانند قسم ثالث است.

(۵) فقط اصول پدر از همه مقدم است در غیاب او یا بعض اصول وارث است و بعض غیر وارث و یا همه وارث باشند در نوع اول الاقرب فالاقرب در صورت مادر و مادر کلان نفقه بر مادر واجب است و در بعد بر وارث نفقه واجب است پس در صورت جد و جدّه بر جد نفقه واجب است و در نوع ثانی که همه وارث اند بر مادر کلان $۱/۳$ و بر پدر کلان $۲/۳$ است.

(۶) اصول مع حواشی اگر یکی از فریقین غیر وارث است نفقه بر اصول واجب است پس در صورت جد و برادر نفقه بر جد واجب است و در صورت پدر کلان و کاکا نفقه بر پدر کلان واجب است اگر هر دو وارث باشند بر هر یکی بقدر ارث او نفقه است و اگر اصول متعدد باشد قاعده قسم خامس جاری شود و قتیکه جد در حقدار بودن به منزل اب است پس در نفقه هم مقام اب را دارد و اگر برادر نباشد تنها مادر و پدر کلان باشد نفقه بر پدر کلان واجب است و بعد وارث بر مادر $۱/۳$ و بر پدر کلان $۲/۳$ مانند یک در قسم ثالث گذشت.

(۷) تنها حواشی که در آن نفقه بقدر ارث واجب است بشرطیکه ذی رحم محرم باشند بر غیر ذی رحم مانند پسر کاکا بر آن نفقه واجب نیست تفصیل این در صورتیکه این ورثه مذکور دولت مند باشند اما اگر نادار بودند پس اگر بعض آنان مسکین باشند تفصیل چنین دیگر ورثه او را محروم ساختند درینصورت آنرا به منزله میت قرار گیرد رشته دار پیدا شد نفقه و بر او واجب است بقدر ارث مثلا پسر مسکین است و برادر عینی و خینی بودند چونکه اگر در هر صورت برادر ان را محروم کند که او میت تصور شود بعد از آن حصه وراثت برادر خینی $۱/۶$ و عینی $۵/۶$ است بر آنان نفقه هم بر همین تناسب باشد اگر در صورت مذکور عوض پسر مسکین دختر مسکین باشد او تنها برادر خینی را محروم کند پس دختر

زنده محسوب شود و نفقه بر برادر عینی واجب باشد اگر در رشته های مذکورہ یکی ہم نبودند یا همه مسکین بودند پس نفقه از بیت المال حکومتی اداء شود. و اگر ممکن نبود بر عامہ مسلمانان نفقه واجب است. و هذا تلخیص تحریر العلامة ابن عابدین فی رد المحتار ص ۱۰۰ ج ۲ رحمہ اللہ تعالیٰ و نفقہ معلومہ و وجہ اذعان و سائر المسلمین احسن المجامع فقط و لہ سبحانہ و تعالیٰ اعلم.

۱۰ / ربیع الآخر ۹۸ھ

جہت نیاقتن خانہ خانم برود

سوال: زید خانم خویش را خانہ مادرش برد و گفت در ہمین جاسکونت پذیر باش جای دیگر مروترا نفقہ میدہم بعد از رفتن زید خانم مادرش را ترک کردہ خانہ پدر خویش رفت در این وقت خسر زید نزد قاضی رفت ماہانہ پست کلو آرد، چہار کلو گوشت وغیرہ برای دخترش مقرر نمود دوسال بعد و قتیکہ زید باز گشت خانم مدعی نفقہ دوسالہ خویش شد اما زید گفت جہت اینکہ از حکم من مخالفت نمودی ترا نفقہ نمیدہم دوسال سابق در این مورد حکم شرع چیست ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملہم الصواب: انتظام اطاق مستقل کہ در آن دخل کسی نباشد بر شوہر برای خانم واجب است و قتیکہ شوہر چنین انتظام را برای خانم تکمیل کرد در صورت مخالفت بعد از آن خانم ناشزہ شمرده میشود اگر خانہ پدر برود کہ نفقہ او بر شوہر واجب نیست و اگر شوہر چنین انتظام نکرده باشد و خانم جای برود ناشزہ شمرده نشود و نفقہ او بر شوہر واجب باشد پس بعد از فیصلہ قاضی نفقہ تمام ایام بر زید واجب باشد و نفقہ قبل از آن بر زید واجب نباشد، لان النفقة تسقط عن المدانین والعشاء والرضای التراضی الزوجین علی قدر معین. فقط و لہ سبحانہ و تعالیٰ اعلم.

۱۳ / رجب ۹۸ھ

معتدہ موت را نفقہ و سکنی نباشد

سوال: زید فوت شد و خانم او (ہندہ) در حالت عدت است، در این حصہ چند سوال مطرح است.

(۱) آیا نفقہ این معتدہ موت از ترکہ مشترک قبل از تقسیم دادہ شود و بعد از آن ترکہ متباقی بر دیگر ورثہ تقسیم شود ؟

(۲) اگر زید در خانه کرائی بود وفوت نمود آیا سه ماه عدت را خانم او در همین خانه تکمیل کند و کراء را از ترکہ مشترک بدهد و بعد از آن ترکہ متباقی بردیگر ورثہ تقسیم شود ؟

(۳) اگر خانہ شخصی زید باشد آیا ورثہ خانم او ہندہ اورا تا تکمیل عدت در همان خانہ حتماً بمانند و آیا این حکم بر ورثہ فرض است ؟

الجواب باسم ملہم الصواب : وقتیکہ معتدہ موت از شوہر در میراث حق دارد همان حق معین خود را گرفته و مصارف را از آن بکند اگر توان نادیدہ کراء راندارد در کدام مکان فریب رفته و در آنجا عدت را تکمیل کند اگر حصہ وراثت این معتدہ اندک باشد بر ورثہ متباقی فرض نیست کہ اورا جادہند تا عدت را در ہمین خانہ شوہرش تکمیل کند اما اگر بہ طیب خاطر چنین میکنند افضل تر است . فقط و اللہ سبحانہ و تعالی اعلم

نفقہ خانم نابالغ

سوال : اگر پدر برائے پسر نابالغش زن گرفت نفقہ این خانم نیز بر پدرش واجب است یا خیر اگر این خانم بالغ باشد یا نابالغ در صورتیکہ خانم نزد شوہر باشد و یا خانہ پدر خویش ؟

الجواب باسم ملہم الصواب : نفقہ خانم نابالغ در مال خود او باشد بر پدر واجب نیست البتہ اگر پدرش تضمین گرفته باشد بر او واجب است . و اللہ سبحانہ و تعالی اعلم .

۳ ربیع الآخر ۱۴۰۶ھ

اجورہ حضانت مطلقہ

سوال : آیا خانم مطلقہ در تربیت و رضاعت اولاد شوہر مستحق دو اجورہ است یعنی علاوہ از اجورہ رضاعت مستحق اجورہ حضانت نیز است و یا تنها اجورہ رضاعت؟ بینوا تو جروا

الجواب باسم ملہم الصواب : بلہ ! اجورہ تربیت و حضانت را جدا بگیرد اما بعد از تکمیل عدت این اجورہ رضاعت و حضانت را مستحق است البتہ اگر بچہ مال داشت از او اجورہ گرفتن جواز دارد البتہ اگر کدام خانم دیگر اجورہ رضاعت و حضانت را جدا جدا نمی گرفت مادر ہم حقدار گرفتن اجورہ ہای جداگانہ نیست و اگر ہر دو اجورہ را جدا جدا می خواست پس در این صورت مادر حقدار است البتہ اگر شوہر تنگ دست بود و کسی از اقارب او مہجارت حضانت طفل را بدوش گرفت در این صورت مادر حقدار اجورہ حضانت نیست .

في حضنة مخرج العتوي وهي غير اجرة ارضاعه ونفقته كما في البحر عن السراجية وقال العلامة ابن
عابد بن زياد الخ. قال في البحر فعل لهذا يجب على الاب ثلاثة اجرة ارضاع واجرة الحضنة ونفقة الولد
ومغله في الحر لبلدية (قوله ثم حرر) اي الخوي الرمي ان الحضنة كالرضاع اي في انهارا اجر للام فيها لو
مكسوة او معتدق الا فلها الاجرة من مال الصغير ان كان له مال والا فمن مال ابيه او من تلزمه نفقته
لهذا خلاصة ما حط عليه رايه بعد كلام طويل وقد علمت تأييده عما نقلناه عن خط الساجي فليس هذا
كله حيث لم يوجد متبرع بالحضنة فان وجد فاما ان يكون اجنبيا عن الصغير او لا وعلى كل فاما ان
يكون الاب معسر او لا وعلى كل فاما ان يكون للصغير مال او لا فان كان اجنبيا يدفع للاهل للحضنة
باجرة المثل ولو من مال الصغير وان كان المتبرع غير اجنبى فان كان الاب معسر او الصغير له مال او لا
يقال للام اما ان تمسكه ممانا او تدفعه للعبة مغلا المتبرعة صونا لها له لو له مال وان كان الاب
موسر او الصغير له مال فكل ذلك لان الاجرة حينئذ على الصغير وان كان الاب موسر او لا مال للصغير فا
لام مقدمة وان طلبت الاجرة فنظر للصغير بلا ضرر له في ماله لهذا حاصل ما تحرر للعبد الضعيف بناء
على ان الحضنة كالرضاع وتمام ذلك في رسالتنا الآتية عن اخذ الاجرة على الحضنة. (رد المحتار
ج ٢ ص ٦١٦) وفي نفقة العاتكة لا يستأجر الاب امه لو مكسوة ولو لم مال الصغير خلافا للبخيرية و
البيهقي او معتد رجي وجاز في المائت في الاصح جوهره كاستئجار مكسوة لولده من غيرها وهي احق
بالرضاع ولديها بعد العدة اذا لم تطلب زيادة على ما تأخذ الاجنبية ولو دون اجر المثل بل الاجنبية
المتبرعة احق منها زيلي اي في الارضاع اما اجرة الحضنة فللام كما مر وفي الهامية تحس (قوله خلافا
للبخيرية والبيهقي) قد نقل المحبوي عن البرجندي معزيا للمنصورية ان الفتوى على الجواز اي الذي مشي
عليه في البخيرية والبيهقي (قوله في الاصح) وذكر في الفتح عن بعضهم انه ظاهر الرواية ولكن ذكر ايضا
ان الاوجه عدم الفرق بين عدة الرجعي والمائت وان في كلام الهذلية ايماء الى انه البعار عدة اذ من
عادته تأخير وجه القول البعار وكذا هو ظاهر اطلاق القدوري المعتقد وفي البعار انه رواية الحسن عن
الامام وهي الاولى اه وفي حاشية الرمي على المنع عن العاتر عاتية وعليه الفتوى (قوله اما اجرة
الحضنة الخ) افاد ان الحضنة تبقى للام فترضعه الاجنبية المتبرعة بالارضاع عند الام كما صرح به في
البدائع ونحوه ما مر في المتن وان للام اخذ اجرة المثل على الحضنة ولا تكون الاجنبية المتبرعة بها
اولى نعم لو تبرعت العمة بمحضنته من غير ان تمتع الام عنه والاب معسر فالصحيح انه يقال للام اما
ان تمسك الولد بلا اجر واما ان تدفعه اليها كما مر في الحضنة وبه ظهر الفرق بين الحضنة والارضاع
هنا وهو ان انتقال الارضاع الى غير الام لا يعقده بطلب الام اكثر من اجر المثل ولا باعسار الاب ولا
يكون المتبرعة عمة او نحوها من الاقارب فافهم. (رد المحتار ج ٢ ص ٣٣) فقط والله تعالى اعلم

تفصیل مکان برای خانم

سوال : اگر خانم از شوهر خانه مستقل می خواهد جدا از مادر و پدر او آیا حقدار خانه مستقل است و یا در خانه پدر برای آن یک اطاق مستقل کافی است ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم العوایب : اگر خانم دولت مند باشد حقدار خانه مستقل است و اگر متوسط حال باشد پس در خانه پدر شوهر یک اطاق یک آشپز خانه یک تشناب و یک غسل خانه حق دارد و اگر مسکین باشد فقط یک اطاق کافی است، اگر آشپز خانه ، تشناب و بیت الخلاء مشترک باشد باک ندارد .

قال فی التدویر و کذا جمیعها السکن فی بیته عال عن اهل و اهلها بقدر حالها و بیته منفرد من دار له خلق کثافها و فی الفرح لادنی الاعتیار و العین و مرافق و مفاد تلزوم کنیف و مطبخ و یلبی الافتاء به بحر (فی قوله) و فی البحر عن الخانیة یشرط ان لا یکون فی الدار احد من احماء الزوج یؤخها و نقل المصنف عن الملتقط کثافتها مع الاحمال مع العرائر و فی الشامیة (قوله و مفاد تلزوم کنیف و مطبخ) ای بیته الخلاء و موهج الطبخ بان یکونا داخل البیة و فی الدار لا یشار کها فیها احد من اهل الدار قلت و یلبی ان یکون هذا فی غیر الفقراء الذین یسکنون فی الربوع و الاحواش بحد یكون لکل واحد بیته بمخسه و بعض المرافق مشترکة کالخلاء و التدویر و یتر الماء و یأتی تمامه قریباً . و فیها تحفی (قوله و فی البحر عن الخانیة الخ) و حتی ما نقلنا عن ملتقط ابن الاسم و محمدیسه للاستروشی ان فلك یختلف باختلاف الناس ففی الشریفة ذات المسار لا بد من افرادها فی دار . و متوسط الحال یکفها بیته واحد من دار و مفهومه ان من کانت من ذوات الاعصار یکفها بیته و لو مع احمائها و هر ما کاکثر الاعراب و اهل القرى و فقراء المدن الذین یسکنون فی الاحواش و الربوع . و لهذا التفصیل هو الموافق لما مر من ان المسکن یعتبر بقدر حالها و لقوله تعالی اسکنوهن من حیث سکنتم من وجد کف . و یلبی اعتماد فی زماننا لهذا فقد مر ان الطعام و الکسوة یختلفان باختلاف الزمان و المكان (فی قوله) و لهذا موافق لما قدمناه عن الملتقط من قوله اعتبار فی السکلی بالمعروفه الاذلا شک ان المعروف یختلف باختلاف الزمان و المكان فعلى المطلق ان یفطر ان حال اهل زمانه و بلده اذ یدون فلك لا تحصل المعافاة بها المعروف و قد قال تعالی ولا تضاروهن لخصیة و اعلمهن . (رد المحتار ج ۳ ص ۱۹۷) فقط و لله تعالی اعلم

کتابُ الْإِيمَان

در صورت نذر گرفتن روزه دائمی در وقت عجز فدیهِ واجب است

سوال : کسی نذر ماند که تادم موت روزه میدارد پس بعد از ضعیفی وبعد از مرض توان روزه گرفتن را نداشت چه باید کرد ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: فدیهِ دهد مسلسل و اگر توان فدیهِ را هم نداشت استغفار کند. قال فی شرح التذویر (۱) أخر کتاب الصوم نذر صوم رجب (الی قوله) او صوم الابد فضعف لاشتغاله بالمعیفة الطر و کفر کما مر. و فی الشامیه (قوله و کفر) ای فدی (قوله کما مر) ای فی الشیخ الفانی من انه یطعم کالغیر (رد المحتار ج ۲) و فی آیمان شرح التذویر و لو نذر صوم الابد فاکل لعدو فدی و فی الشامیه (قوله فاکل لعدو) و کذا لدونه ح (قوله فدی) ای لکل یوم نصف صاع من بر او صاعاً من شعیر و ان لم یقدر استغفر لله تعالی کما مر. (رد المحتار ج ۲) فقط والله تعالی اعلم.

شرح جمادی الآخره ۳۷۷

نذر گرفتن بنای مسجد درست نباشد

سوال : کسی نذر ماند اگر مریض صحت یافت مسجد را تعمیر کنم بعد از صحت یابی مریض آیا تعمیر مسجد براو لازم است و یا این پول را بر مساکین تقسیم کند ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : برای لزوم نذر این شرط است که باید منذور عبادت مقصوده باشد و از جنس آن کدام فرد فرض یا واجب موجود باشد تعمیر مسجد اگر که واجب است اما عبادت مقصوده نیست لذا این نذر واجب الاداء نیست .

قال فی التذویر و من نذر نذر مطلقاً او مطلقاً بشرط و کان من جنسه واجب و هو عبادت مقصوده و وجد الشرط لزم الباء و فی الشامیه (و قوله و هو عبادت مقصوده) الضمیر راجع للعدو معنی المنذور لا للواجب خلافاً لما فی البحر قال فی الفتح مما هو طاعة مقصوده لنفسها و من جنسها واجب الخ و فی البدائع و من شروطه ان یکون قربة مقصوده فلا یصح العدو بحیاط المریض و تشییع الجنائز و الوضوء و الاغتسال و دخول المسجد و مسح المصحف و الاذان و بدء الریاطع و المساجد و غیر ذلك و ان کان قربة الا انها غیر مقصوده اذ فهذا صریح فی ان الشرط کون المنذور نفسه عبادت مقصوده لا ما کان من جنسه ولذا صحوا العدو بالوقف لان من جنسه واجباً و هو بدء مسجد للمسلمین کما یأتی مع انک علیما

این بنیاد مسجد غیر مقصود لذاته و فی شرح العنود و وقف مسجد للمسلمین واجب علی الامام من بهیة المال و الافعل المسلمین و فی الشامیة (قوله و وقف مسجد) ای فی کل بلد علی الظاهر. (رد المحتار ج ۳ ص ۱۹) لفظ ولله تعالی اعلم.

۱۹ رمضان المبارک ۱۳۷۳ھ

متعلق سوال فوق الذکر

سوال : شما در احسن الفتاوی تحریر نموده اید که در تعمیر مسجد بنا بر نبودن عبادت مقصوده نذر درست نیست پس واجب الاداء نیست، اما من از مفتی محمد شفیع رحمه الله پرسیده بودم که اگر کسی نذر کند بر خود از قبیل تیل مسجد ، بوریا جارو آیا در آن تکمیل نذر واجب است؟ آنان فرموده بودند بعض فقهاء تعمیر مسجد را در عبادت مقصوده داخل نموده این نذر را درست گفته اند و عبارت درمختار را در مورد امثله قربت مقصوده نقل نموده :

کسوم و صلوة و صدقة و اعتکاف (الی قوله) و بناء مسجد للمسلمین واجب علی الامام من بهیة المال و الافعل المسلمین (شامی ج ۳ ص ۱۹).

علامه ابن عابدین رحمه الله تعالی در حاشیه بحر تحریر داشته : و لهذا يدل علی ان المراد یا لوجوب حقیقه المصطلح علیها عندهم و اما قول صاحب الدر المنثور اذا كان له اصل فی الفروض لزم النذر فیراد به ما یجوز الواجب بان یزاد الفرض فی کلامه اللازم و به یدفع العتق الواقع فی عباراتهم (ج ۳ ص ۲۹) پس بنده از عبارت شما یان هر دو جناب در خلجان و اشتباه افتید لطفاً از مرحمت خویش اشتباه بنده شرح نمایند که تیل، بوریا و غیره مسجد هم در حکم تعمیر مسجد داخل است یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : عبارت کامل در مختار چنین است : من نذر نذراً مطلقاً او معلقاً بشرط و کان من جنسه واجب و هو عبادة مقصودة عرج الوضوء و تکفیل المیت و وجوب الشرط المعلق به لزم النذر لحدیث من نذر و سعی فعلیه الوفاء بما سعی کسوم و صلوة و صدقة و وقف و اعتکاف و اعتاق رقبة و حج و لو ما شياً فانها عبادات مقصودة و من جنسها واجب لوجوب العتق فی الکفار و المشی للحج علی القادر من اهل مكة و القعدة الا غیره فی الصلوة و الوضوء کلا اعتکاف و وقف مسئل المسلمین واجب علی الامام من بهیة المال و الافعل المسلمین. (رد المحتار ج ۳ ص ۱۹)

در اینجا مثال های عبادت مقصود از صوم آغاز و بر حج خاتمه یافته است که بعد از آن

فرموده: (فاما عبادا مقصودا) بعد از آن باجمله ومن جنسها واجب شرط دوم صحت نذر را بیان نموده وبعد (بالواجب العقی فی الکفار) مثال های آنرا بیان نموده که بر وقف مسجد للمسلمین واجب خاتمه یافته خلاصه اینکه وقف مسجد مثال قربت مقصوده نیست بلکه مثال منذور از جنس واجب است، وقف مسجد واجب است اما قربت مقصود نیست.

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله (قوله وهو عبادا مقصودا) التمييز راجع للعلل بمعنى المندور لا للواجب عللا لما في البحر قال فيها لفتح ما هو طاعة مقصودة لنفسها ومن جنسها واجب الخ وفي البدائع ومن شروطه ان يكون قرية مقصودة فلا يصح النذر بعبادة المريض وتشييع الجنازة والودع والاعتسار ودخول المسجد ومس المصعب والأذان وبناء الرباطات والمساجد وغير ذلك وان كان قريبا إلا انها غير مقصودة أنه فهذا صريح في ان الشرط كون المندور في نفسه عبادا مقصودا لا ما كان من جنسه ولذا صحوا النذر بالوقوف لان من جنسه واجبا وهو بناء مسجد للمسلمين كما يأتي مع انك علمت ان بناء المساجد غير مقصود لذاته (رد المحتار ج ۳ ص ۶۸) وقال في مدحة الخالق انهم صحوا النذر بالوقوف لان من جنسه واجبا وهو وقف مسجد للمسلمين وقد علمت ان بناء المسجد غير مقصود (البحر الرائي ج ۳ ص ۲۴)

خلاصه اینکه وقف للفقراء قربت مقصوده است اما واجب نیست ووقف مسجد واجب است اما قربت مقصوده نیست ودر صحت نذر شرط است که منذور عبادت مقصوده باشد واز جنس آن کدام فرد واجب باشد این شرط در فقراء موجود است که عبادت مقصوده است واز جنس آن وقف مسجد واجب است ازینجا نذر این وقف درست است اما در وقف مسجد این شرط مفقود است اگر که واجب است اما عبادت مقصوده نیست پس نذر آن درست نیست. بوزیرا، کوزه وجارو گرفتن برای مسجد در تعمیر مسجد داخل نیست بلکه اینها از متعلقات مسجد است که آنرا آلات مسجد گفته میشود که نذر آن هم درست نیست. فقط والله سبحانه وتعالى اعلم.

هرذی الحجه ۸۶هـ

تعیین زمان و مکان در نذر درست نباشد

سوال: اگر کسی نذر کند فلانه چیز را برای فقرای مکه میدهم سپس آنرا به فقراء مدینه بدهد ویا به فقراء کدام مملکت دیگر، آیا این نذر درست است یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: در تعیین مکان، زمان، شخص یا کدام چیز نادیه نذر در

همان مکان، زمان یا به همان شخص و همان چیز لازم نیست مطلق با تادیه نذر از ذمه او ساقط میگردد اگر که در زمان یا مکان مختلف یا به شخص دوم است و یا عوض آن چیز نذر شده چیزی دیگر یا قیمت آنرا تادیه کند باز هم نذر او اداء گردید.

قال في العلامية والعلو لا يختص بزمان ومكان ودرهم وقلير فلو نذر العتق يوم الجمعة عكة بلذا الدرهم على الخلفاء (رد المحتار ج ۲، ص ۱۲۴) لقط والله تعالى اعلم.

۱۲ / جمادى الاولى ۸۶ هـ.

نذر نمودن قرآن خوانی جواز ندارد

سوال : زید نذر نمود اگر فلان حاجتم بر آمد قرآن خوانی کنم آیا بعد از تکمیل حاجت قرآن خوانی واجب است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : رسم مروج قرآن خوانی و ختم قرآن بدعت و ناجائز است پس چنین نذر جواز ندارد.

قال في شرح التنوير وفي المحرور الطه خمس فزاد ان لا يكون مصيبة لئلا تفسخ نذره يوم النحر لانه لغيره وفي الهامية قال في الفتح واما كون المنذور مصيبة فجمع انعقاد العلو فيجب ان يكون معناه اذا كان حراما لعينه او لغيره في جهة قريبة فان المذهب ان نذره صوم يوم العيد ينعقد ويجب الوفاء بصوم يوم غيره ولو صامه كرج عن العتقة اه. (قوله) ان ما كان في جهة العباد يفسخ العلو به لما مر من انه يلزم الوفاء بالعلو من حيث هو قرينة لا بكل وصف التزمه به ففسخ التزام الصوم من حيث هو صوم مع الغاء كونه في يوم العيد الخ. (رد المحتار ج ۲، ص ۱۲۹)

از اینجا معلوم شد که نذر حرام لغيره منعقد می شود اما بر آن ایفاء بطریق مباح واجب است مع هذ قرآن خوانی اگر بطریق مباح هم باشد نذر آن منعقد نمیشود که از جنس آن کدام فرد فرض یا واجب نیست البته از جنس قراءه در نماز تلاوت فرض است اما قراءه قرآن عبادت مقصوده نیست.

قال في العلامية ولو نذر التسبيحات حذر الصلوة لم يلزمه وفي الهامية وكذا لو نذر قراءة القرآن وعلله القهستاني في باب الاعتكاف بانها للصلوة وفي الخانية ولو قال صلح الطواف بالبهيم والسعي بين الصفا والمروة او صلح ان اقرأ القرآن ان فعلت كذا لا يلزمه هي اه قلص وهو مشكل فان القراءة صالحة مقصود قوم من جهتها واجب وكذا الطواف لانه عباد مقصود اه فلو رأى بعض في لباب المعاسك قال في

بہ انواع الاطوفۃ الخامس طواف العذرہ وهو واجب ولا یختص بوقت فہذا صرح فی صحت العذرہ. (رد المحتار ج ۳ ص ۷۰) لفظ ولہ تعالیٰ اعلم.

۲۳/ ذوال ۸۶ھ

نذر تسبیحات بعد از نماز درست است

سوال : یک مولوی صاحب فتوی صادر نموده تسبیحات بعد از صلوٰۃ در نذر درست نیست مگر آنکہ قرائت درود شریف را ہم با آن ضم کند در حوالہ شامی رحمہ اللہ را دلیل گرفته لطفاً این مسئلہ را توضیح نمائید ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملہم الصواب : این فرق را بین تسبیحات و درود شریف عوض علامہ شامی در مختار نموده علامہ شامی رحمہ اللہ نذر تسبیحات را ہم واجب الاداء قرار داده است در صحت نذر عبادۃ مقصودہ بودن نذر منذور ناذر است و از جنس آن کدام فرض یا واجب شرط است بعد از نماز تسبیحات عبادۃ مقصودہ اند کہ تغلیباً تسبیح و تحمید ہر دو را شامل است و تحمید در ابتدای سورۃ فاتحہ فرض است و تکبیر در ابتدای نماز تکبیرات عیدین و تکبیرات تشریق واجب اند لذا نذر تسبیحات درست است و قراءۃ درود شریف عبادۃ مقصودہ است یکبار قرائت آن در عمر فرض است پس نذر آن ہم درست است البتہ اگر در لفظ تسبیحات قید بعد از نماز نیست آن نذر واجب نباشد چرا کہ مطلق تسبیح از جنس آن کدام فرد فرض یا واجب نیست.

نقل فی صرح التعویذ عن القنیۃ لو نذر التسبیحات دبر الصلوٰۃ لم یلزمہ ولو نذر ان یصل علی الذی ﴿﴾ کل یوم کذا لزمہ وقیل لا، وقال العلامة ابن عابدین رحمہ اللہ (قوله ولو نذر التسبیحات) لعل مرادہ التسبیح والتحمید والتکبیر ثلاثاً والثلاثین فی کل واطلق علی الجمع تسبیحاً تغلیباً لکونہ سابقاً ولیہ اشارۃ الی انہ لیس من جلسہا واجب ولا فرض ولیہ ان تکبیر التشریق واجب علی المفی فیہ و کذا تکبیرۃ الاحرام و تکبیرات العیدین فینبی صحت العذر بہ بناء علی ان المراد من الواجب هو المصطلح ط قلیٰ لکن ما ذکرہ الشارح لیس عبارة القنیۃ و عبارہا کما فی البحر ولو نذر ان یقول دعاء کذا فی کل صلوٰۃ عمر مرادہ لم یصح (قوله لزمہ) لان من جلسہ فرضاً و هو الصلوٰۃ علیہ ﴿﴾ مرۃ واحده فی العمر و يجب کما ذکرہ و اما فی فرض علی قال ح و معہ یعلم انہ لا یشتط کون الفرض قطعاً ط (قوله وقیل لا) لعل وجهہ اشتراط کون الفرض قطعاً ح (رد المحتار ج ۳ ص ۷۰)

در نذر ذبح تصدق قیمت آن جواز دارد

سوال: بنده نذر گرفته بودم اگر فلان حاجتم بر آورده شد یک گوسفند را ذبح کنم بعد از بر آمدن حاجتم عوض ذبح گوسفند قیمت آنرا بر فقراء تقسیم نمودم از یک عالم فتوی گرفتم به حواله صفحه ۹۱ شامی گفت باید گوسفند را ذبح کنی تصدق کافی نیست، آیا درست گفته؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: بدون اضحیه مراد از نذر ذبح نذر تصدق است در غیر آن نذر درست نمی شود چرا که بدون اضحیه ذبح حیوان عبادت مقصوده نیست تحقیق را در کتاب الاضحیه در تحقیق جواز الکمل مطالعه کنید و قتیکه ذبح مقصود نیست بلکه تصدق لعم مقصود است ثابت شد که ذبح حیوان واجب نیست بلکه اختیار دارد اگر گوسفند زنده را صدقه می کند یا گوشت آنرا و یا معادل قیمت آن کدام جنس دیگر را

قال فی شرح العنبر: لذر ان یصدق بعمره در اهر من الخیر فتصدق به غیره جاز ان ساوی العمره کصدقه بهمنه (رد المحتار ص ۴۲، ج ۳).

در سوال که عبارت شامی را در حواله تقدیم نمودید عبارت کامل را ذکر کنید تا طبق آن حکم کنیم.

فائده: و قتیکه فقها تعین شخص یا حیوان را در نذر لازم نمی دانند در صورتیکه فقیر حیوان را جهت قربانی بگیرد چرا حق ندارد تا آنرا تبدیل کند؟ وجه الفرق اینست که در حیوان قربانی فعل مندور یعنی اثر حسی ذبح در حیوان موجود شده و در نذر تصدق در سسی فعل مندور یعنی تصدق هیچ اثر حسی نکرده، فقط و الله سبحانه و تعالی اعلم.

۲۶/ شوال ۱۳۸۶ هـ

نذر تقسیمات شیرینی

سوال: هنده نذر مانند اگر فلان حاجتم بر آورده شد بر اطفال شیرینی تقسیم می کنم و قتیکه حاجتش بر آید آیا در این صورت وفا بر اینچنین نذر واجب است یا خیر و آیا این نذر درست است یا نه؟ مولانا ظفر عثمانی رحمه الله ایفا بر این نذر را واجب نگرفته زیرا که این عبادت غیر مقصوده است شما در این مورد چه نظر دارید؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: در الفاظ نذر در اطفال تخصیص اغنیاء نیست ازینجا

اغنياء و فقراء همه را اين تصدق شامل است. و تصدق على الفقير عبادت مقصوده است پس اين نذر درست و واجب الاداء است و قتيكه مقدار شيرينى، قيمت آن و تعداد اطفال را تعيين نكرده پس اطعام عشرة مساكين واجب است يعنى ده برابر فديه صوم يا قيمت آن اگر آنرا به يك مسكين ميدهد و يا به مساكين متعدد به هر صورت نذر اداء ميشود.

قال العلامة المحقق رحمته الله قال صلح لولو لم يرد عليه ولا نية له فعله كفارة رحمته الله ولو نوى صياماً بلا عدد لزمه ثلاثة ايام ولو صدقة فاطعام عشرة مساكين كاللفط رحمته الله و قال العلامة ابن عابد رحمته الله (قوله لزمه ثلاثة ايام) لان ايجاب العمد معتبر بايجاب الله تعالى و ادق ذلك في الصيام ثلاثة ايام في كفارة اليمين بحر عن الولوالجية (قوله ولو صدقة) اى بلا عدد (قوله كاللفط) اى لكل مسكين نصف صاع برو كذا لو قال لله صلح اطعام مسكين لزمه نصف صاع بر استحساناً وان قال لله صلح ان اطعم المساكين صلح عشرة رحمته الله عند ابن حنيفة رحمته الله فتح. (رد المحتار ج ۳ ص ۴۲) وفي شرح التنوير نذر لفقراء مكة جاز العرف لفقراء غيرها لما تقرّر في كتاب الصوم ان العذر غير المعلق لا يخص بهي نذر ان يتصدق بعشرة دراهم من الخبز فتصدق بغيرة جاز ان ساوى العشرة كتصدق بغيمته و في الهامية تحس (قوله لما تقرّر في كتاب الصوم) قلصوا كما لا يتعين الفقير لا يتعين عدته ففي الخافية ان زوجة بنتي فالف درهم من مال صدقة لكل مسكين درهم فزوج و دفع الالف الى مسكين جملة جاز. (رد المحتار ج ۳ ص ۴۲) فقط لله تعالى اعلم.

فر دعي الحجة ۸۶ هـ.

در نذر معلق صيغه التزام ضروري نباشد

سوال : پای گاومیش زید در موتر قید شد گفت اگر پای گاومیش من سالم بر آمد به رضا واسطه خداوند ده درهم بدهم. کلمه نذر را متذکر نشد آیا این نذر است یا صدقه آیا کلمه واسطه منت یا نذر و غیره است در صورتیکه کلمه نذر یا منت را تلفظ نکرده پس آیا نذر گردید یا صدقه نفلی ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : چنین الفاظ عرفاً جهت نذر مستعمل میشود لذا واجب و لازم التصدق است.

فان الأيمان مبنية على العرف قال في العلية حان الأيمان مبنية على العرف ما تعرف الحلف به فمين وما لا فلا. (رد المحتار ج ۳ ص ۴۲)

والعذر في حكم اليمين كما في الهامية تحس (قوله ومن نذر لولو مطلقاً) و انما ذكر العذر في الايمان

لها بأن من انه لو قال صلي الله عليه وسلم كفارة ومز في آخر كتاب الصيام انه لو نذر صوماً فان لم يده شيئاً او نوى العذر فقط او نوى العذر وان لا يكون شيئاً كان نذراً فقط وان نوى الصيام وان لا يكون نذراً كان شيئاً وعليه كفارة ان افطروا ونواها او نوى الصيام كان نذراً وجميعاً حتى لو افطر قضي وكفروا من هذا الكلام فيه. (رد المحتار ج ۲ ص ۲۸) وايضاً فيها (قوله لان الذبح ليس من جنسه فرض الخ) لهذا التعليل لصاحب البحر ويدفع فيه ما في الحاشية قال ان يرتفع من مرضي لهذا ذميص شاة فليس لا يلزمه شيء الا ان يقول قلته صلي الله عليه وسلم كفارة او هو صبار من الدبر وعطائها في مرضه بقوله لان اللزوم لا يكون الا بالعدو والبدل عليه العالي لا الاول اذ افاق اذ ان عدم الصحة لكون الصيغة المذكرة لا تدل على العذر اي لان قوله ذميص شاة وعدل نذرو ويؤيده ما في البرازية لو قال ان سلم ولدي اصوم ما عشت فهذا وعد لكن في البرازية ايضاً ان عوفيت صميت كذا لم يجب ما لم يقل لله تعالى صلي الله عليه وسلم في الاستحسان يجب ولو قال ان فعلت كذا فانا اجمع ففعل يجب عليه الحج اذ يعلم ان تعجيل الدبر مبني على القياس والاستحسان خلافه ويدفع فيه ايضاً قول المصنف صلي الله عليه وسلم كفارة الفصح فعل بالفاء في جواب الشرط اذ لا شك ان هذا ليس وعداً ولا يقال انما لم يلزمه لعدم قوله صلي الله عليه وسلم في لان المصحح به صفة العذر بقوله لله صلي الله عليه وسلم في حجة او في حجة. (رد المحتار ج ۲ ص ۴۲) فقط والله تعالى اعلم.

۱۸ ربيع الاول ۱۲۸۷ هـ

مانند سوال سابق

سوال : سوالی به عنوان نذر معلق به دارالعلوم آمد آنرا من جواب نمودم اما مولانا محمد تقی عثمانی صاحب پر آن چند اشکال وارد نمود اگر جواب درست است پس اشکالات را جواب کنید و اگر در جواب نقص است آنرا ترمیم نمایند : اطال الله بهائیکم ونفعنا وجميع المسلمين بهيؤهكم.

سوال نموده بودم اگر الله تعالی در شهر کراچی تجارت درست برایم عطا فرمود هر سال به حج نفلی بروم لله الحمد سوالم پذیرفته شد دکان بهتری در کراچی بدستم آمد . مصارف حج نفلی بست هزار روپیه است، اگر عوض آن حج نفلی توسط این پول به مفتی های دین اسلام کتاب های فتوی خریداری کنم تا توسط آن فتوا ها صادر کنند و برایم صدقه جاریه گردد، آیا ثواب آن زیاده تر نیست نسبت به حج نفلی. ان شاء الله تعالی چگونه معلومات نفی بدهید که من بر آن عمل میکنم . بینوا توجروا

الجواب من دارالعلوم کراتشي : ۱ - فی الهامية نقلنا عن الحاشية قال ان يرتفع من مرضي

لهذا خصصها للذکر لا يلزم من حق الا ان يقول الله عز وجل ان اذبحها فاعوذ هي عبارة عن الذکر وعللها في شرحه بقوله لان اللزوم لا يكون الا بالعدد والذال عليه العالي لا الاول اذ اذبحها فان عدم الصيغة لكون الصيغة المذكورة لا تدل على العدد اي لان قوله خصصها فاعوذ لا تدل على عدد ما في الازالة ايضاً ان صوفيت صعب كذا لم يجب ما لم يقل الله عز وجل في الاستحسان يجب ولو قال ان فعلت كذا فانا اجمع لفعل يجب عليه الحج اذ فعلهم ان تحليل الذکر مبيح على القياس والاستحسان خلافه. (شامية ج ۳ ص ۴۰)

۲ - وفي الازالة على الهندية ان عوفيت صعب كذا لم يجب ما لم يقل الله عز وجل في الاستحسان يجب وان لم يكن تعليقاً لا يجب قياساً واستحساناً كما اذا قال لو فعلت كذا فانا اجمع لفعل يجب عليه الحج. (ج ۳ ص ۲۷)

۳ - وكذا في البحر دالاً عن الازالة. (مخرج ص ۳۲۱)

۴ - وفي آخر الاشياء والعقائد اما الصيغة لله عز وجل ونذر لله وانا افعل ان كان معلقاً كذا اجمع ان دخلت الدار بخلاف انا اجمع معبراً.

از عبارات فوق فهمیده میشود که این الفاظ نذر معلق که استحساناً درست است اگر که گوینده بگوید قصد نذر را نداشته باشد فقط جذبه و وعده بود آنرا اعتبار داده نشود، هر سال بر او حج نفلی واجب است عوض آن تادیبه قیمت به فقراء کافی نیست. فقط و الله اعلم.

فقط والله سبحانه وتعالى اعلم. عبدالله حار الانتقاء دارالعلوم کراچی

اشکالات مولانا محمد تقی صاحب : (۱) قیاس عدم وجوب حج را تقاضا میکند و استحسان وجوب حج را فرق ما به الامتیاز چیست؟ اگر ما به الامتیاز نذر معلق پنداشته شود فرضاً بگوید اگر پسر من از سفر باز گشت اگر حکومت اجازه سفر حج را داد و غیره.

(۲) و اگر الفاظ نذر معلق در نذر داخل شود مانندیکه از عبارت الاشياء معلوم میشود پس وقتیکه نذر کننده بگوید نیت نذر را نداشته فقط منظوم وعده بود آنرا اعتبار داده نشود؟

الجواب باسم ملهم الصواب : التزام صیغه نذر یا صیغه دیگر در حصه انعقاد نذر ضروری است اما در نذر معلق استحساناً صیغه الزام ضروری نیست زیرا که به هر صورت در عرف عام نذر پنداشته میشود پس دانسته شد که در تعلیق دلالة التزام موجود است.

جواب اشکالات : (۱) اگر حکومت اجازه داد به حج بروم یا امثله دیگر مذکوره نذر نیست چرا عرفاً مقصود از آن نذر نیست بلکه تعلیق است با شفای امراض، دفع مصائب

وہلیات وحصول مقاصد و قتیکہ باشکرانگی کدام عبادت متعین شود نذر مراد است .

(۲) نیت نکردن نذر را دو صورت است : اول : عدم نیت نذر دوم نیت عدم نذر در صورت اول نذر منعقد میشود چراکہ از الفاظ ثبوت معنای عرفی آن بر نیت این شخص موقوف نیست ازینجا در عبارات فقہ برای انعقاد نذر نیت را مقید نساختم و صورت دوم یعنی در نیت عدم نذر ترجیح عدم انعقاد بنظر می رسد : **لأنه نوى حقيقة كلامه وهو الوعد ومجمله كتب اصول الفقه فلتراجع فقط والله تعالى اعلم .** ۲۳ / ربيع الآخر ۱۴۰۵ھ

سوگند به کلمہ حاش لله

سوال : آیا حاش لله سوگند هست یا نه ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : حاش لله به معنای سبحان الله است اگر در عرف سوگند متعارف است پس سوگند هست و اگر متعارف نیست پس همین است حکم هر صفت الله تعالی .

قال في شرح التنوير ولا يقسم بصفة لم يتعارف الحلف بها من صفاته تعالى كرحمته وعلية (إلى قوله) وسبحان الله ونحو ذلك وفي الهامية (قوله سبحان لله الخ) قال في البحر ولو قال لا إله إلا الله لا أقول كذا لا يكون يمينا إلا أن يدعي وكذا قوله سبحان لله والله أكبر لا أقول كذا لعدم العادة أنه قلع ولو قال لله الوكيل لا أقول كذا يلحقه أن يكون يمينا في زمانه لأنه مقل لله أكبر لكنه متعارف (رد المحتار ج ۳ ص ۵۵) فقط والله تعالى اعلم . ۲۲ / رمضان المبارك ۱۴۰۷ھ

نقض نمودن سوگند گناه واجب و كفاره آن واجب میگردد

سوال : زید سوگند برداشت کہ امروز بہ سینما می روم و فلم را می بینم آیا اگر بہ سینما

نرفت آیا بر او كفاره واجب میگردد ؟ آیا نقض چنین سوگند واجب است ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : سوگند گناه را نقض نمودن و كفاره دادن آن واجب است . قال في التنوير ومن حلف على معصية كعبد الكلام مع ابويه أو قتل فلان اليوم وجب التحلف والتكفير (رد المحتار ج ۳ ص ۷۷) فقط والله سبحان الله تعالى اعلم . ۱۶ / روال ۱۴۰۷ھ .

سوگند بر قرآن کریم

سوال : قرآن را در دست گرفتن مانندیکه در بعض مناطق تر ویج است کہ قرآن کریم را

در دست می گیرند عوض سوگند برداشتن آیا این سوگند است یا خیر و آیا به نقض آن سوگند کفارہ واجب میگردد یا خیر؟ بینواتوجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر بر قرآن دست نهاده یا در دست گرفته چیزی بگوید اما سوگند بر ندارد یا بگوید سوگند بر این قرآن سوگند نمی گردد البته اگر بسوی قرآن بدون اشاره نمودن بگوید سوگند بر قرآن یا سوگند بر کلام الله یا با اشاره بر قرآن بگوید در آن که کدام کلام الله است سوگند بر آن سوگند واجب گردیده و کفارہ لازم میگردد در صورت نقض آن.

قال فی شرح التعویذ قال الکمال ولا یحیی ان الحلف بالقرآن الآن متعارف فیکون ممیماً واما الحلف بکلام الله فیدور مع العرف وقال العینی ان المصنف عین لاسیما فی زماننا. ولی الشامیة (قوله قال الکمال الخ) ہی علی ان القرآن معنی کلام الله فیکون من صفاته تعالی کما یشهد کلام الهدایة (الی قوله) ونقل فی الهدیة عن المصنف ان وفداً قبل هذا فی زمانهم واما فی زماننا فیمین وبه نأخذ ونأمر ونعتقد وقال محمد بن مقاتل الرازی انه عین وبه اخذ جمهور مشائخنا اذ اهلها مؤید لکونه صفة تعارف الحلف بها کعزله وجلاله ووجهاً تصح (قوله وقال العینی الخ) واقراء فی النہر وفيه نظر ظاهر اذ المصنف لیس صفة لله تعالی حتی یتعبر فیہ العرف (الی قوله) نعم لو قال اقسم عا فی هذا المصنف من کلام الله تعالی ینبئ ان یمین ان یمیناً (رد المحتار ج ۳ ص ۵۳) فقط والله تعالی اعلم.

۱۶ شوال ۱۲۸۷ھ

طعام نذر بر سادات حرام است

سوال : آیا برای سیدیکه مسکین هم باشد خوردن طعام نذر جواز دارد یا خیر ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : جواز ندارد.

قال فی العلائق وجازت التطوعات من الصدقات وغلة الاوقاف لهما ای لم یمنعها ضم. ولی الشامیة (قوله وجازت التطوعات الخ) لهدیها لیمخرج بقیة الواجبات کل نذر والعشر والکفارات وجزاء الصید الخمس الرکز فانه یموز صرفه الوجه کما فی النہر عن السراج (رد المحتار ص ۴۲، ج ۲) فقط والله تعالی اعلم.

۳۰ رذی الحجه ۱۲۸۷ھ

نذر بر طعام دادن مصلیان

سوال: زید نذر گرفت اگر فلان امیدم بر آورده شد بست تن مصلیان را طعام میدهم بعد از تکمیل حاجت بست تن امیر و غریب را طعام داد آیا امیر می تواند طعام نذر را بخورد آیا اگر مقدار آن را امیر بخورد در آن هم نذر درست است یا خیر؟ در امداد الفتاوی ۲۰۹۰۴۹۰ جواز و در فتاوی رشیدیہ (۴۰۲) بر عدم جواز فتوی داده کدام یکی از این فتواها درست است؟ اشتباه مارا حل سازید. بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: بقدر حصہ اغنیاء نذر منعقد نشده پس ایفای بر آن واجب نیست و اگر اغنیاء خوردند جواز دارد زیرا کہ در حق آنان این طعام نذر نیست. (قال فی صرح التنویر لنذر الصدق حل الاغنیاء لم یصح ما لم یعدوا بعداء السہیل) (رد المحتار ص ۶۰، ج ۳).

بقدر حصہ فقراء نذر درست است و ایفا بر آن واجب است از آن تناول اغنیاء جواز ندارد در صورت سوال مجموعه تعداد اغنیاء و فقراء بہ بست تن مبلغ میشود در آن عدد فقراء مجهول است در این صورت طعام ده تن فقراء واجب است طعام یک فقیر بہ اندازه صدقہ الفطر کہ ده چند گردد یا قیمت آن از نقدیات یا چیز دیگر اگر همه را بہ یک مسکین میدہد یا بہ مساکین متعدد میدہد در ہر دو صورت اختیار دارد.

قال فی صرح التنویر قال حل نذر ولہ یزید علیہ ولا لہ لہ فعلیہ کفارۃ یمن ولو لولوی صیاماً بلا عدد لزمہ ثلاثۃ اہام ولو صدقۃ فاطعام عشرۃ مساکین کالفطرۃ ولی الشامیۃ (قولہ لزمہ ثلاثۃ اہام) لان اہام العبد معتبر باہام اللہ تعالی و ادنی ذلک فی الصیام ثلاثۃ اہام فی کفارۃ الیمن بحر عن الولوالجیۃ (قولہ ولو صدقۃ) ای بلا عدد (قولہ کالفطرۃ) ای لکل مسکین صاع ہر و کذا لو قال للہ حل اطعام مسکین لزمہ نصف صاع ہر استحساناً و ان قال للہ حل ان طعم المساکین حل عشرۃ عدد ای حنیفۃ من الخمر فتح. (رد المحتار ج ۳ ص ۵۲) و فی صرح التنویر نذر لفقراء مکۃ جاز الصر فلفقررا غیرہا لہا تقرری کتاب الصوم ان العذر غیر المعلق لا یخص شیء نذر ان یتصدق بعشرۃ درہم من الخیر لتصدق بغیرہ جاز ان ساوی العشرۃ کتصدق بعینہ ولی الشامیۃ تحسب (قولہ لہا تقرری کتاب الصوم) لیسو کما لا یعتین الفقیر لا یعتین صدقۃ فی الشامیۃ ان زوجہ ہنی فالف درہم من مالی صدقۃ لکل مسکین درہم فزوج و دفع الالف الی مسکین حملہ جاز. (رد المحتار ج ۳ ص ۵۲)

بین فتاوی رشیدیہ و امداد الفتاوی تعارض نیست چرا کہ در فتاوی رشیدیہ حکم نذر

مختص به فقراء بیان شده است کہ اغنیاء حق خوردن را از آن ندارند و در امداد الفتاویٰ حکم آن نذر بیان شده است کہ نیت خوردن هر دو گروه را نموده باشد کہ در آن بقدر حصہ اغنیاء نذر منعقد نمیشود و بر آن ایفاء واجب نیست معہذا اگر اغنیاء از آن بخورند چونکہ آن صدقہ واجبہ نیست بلکه تطوع است پس ازینجا برای اغنیاء حلال است . فقط .
والله سبحانه وتعالى اعلم . ۳۰ ذی الحجہ ۸۷۷ھ

نذر رفتن به تبلیغ جواز ندارد

سوال : زید نذر گرفت اگر دستم درست وصحت یاب شد پس چهل روز به تبلیغ میروم بعد از صحت یابی دست او آیا ایفاء بر این نذر واجب است یا خیر؟ اگر واجب نیست آیا چنین نذر جواز دارد یا خیر؟ بینوا توجروا
الجواب باسم ملہم الصواب : در صحت نذر شرط است کہ آن منذور عبادۃ مقصودہ باشد در اینجا منذور یعنی تبلیغ عبادت مقصودہ نیست پس این نذر منعقد نشدہ ایفاء بر آن واجب نیست .

قال فی التنبیہ ومن نذر ذللاً أو مطلقاً أو معلقاً بشرط أو کان من جنسہ واجب و هو عبادۃ مقصودہ و وجد الشرط لزوم العائد (رد المحتار ص ۶۸ ج ۳) فقط واللہ تعالیٰ اعلم . ۱۷ رجب ۸۸۷ھ

استفادہ نمودن از منذور لغیر اللہ حرام است

سوال : اگر کسی قرآن کریم یا کتاب دیگری را بہ شکل نذر غیر اللہ بہ کسی بدهد آیا خرید و فروخت ، درس و مطالعہ و استفادہ از آن جواز دارد یا خیر؟ بینوا توجروا
الجواب باسم ملہم الصواب : استفادہ نمودن از چنین کتاب جواز ندارد منذور غیر اللہ غیر حیوان ہم بہ علت تقریب الی غیر اللہ در ما اهل لغیر اللہ اللہ جهت داخل شدن حرام است یعنی حرمت حیوان بلا واسطہ مدلول نص است و حرمت غیر حیوان توسط قیاس مدلول نص است علامہ ابن نجیم رحمہ اللہ تعالیٰ بر حرمت آن اجماع را نقل نمودہ میفرماید :

ونصہ المیل بہ الب الاعتکاف فقال الشیخ قاسم فی شرح النور و اما الذل الذي یذکرہ اکثر العوام علی ما هو مشاہد کان یكون الانسان غائباً و مریضاً و لہ حاجۃ ضروریۃ فیأتی بعض الصلحاء فیجعل سترہ علی رأسہ فیقول یا سیدی فلان ان رد غائبی او عولی مریضی او قاضی حاجتی فلک من الذهب کذا و من

الطعام کذا او من الماء کذا او من الصبيح کذا او من الزيت کذا فهذا العذر باطل باجماع لوجوه منها انه ذلر لمخلوق والعذر للمخلوق لا يجوز لانه عباد الله العباد لا تكون للمخلوق ومنها ان المنذور له ميعاد والميعاد لا يملك ومنها انه ظن ان الميعاد يصرف الامور دون الله تعالى واعتقاده ذلك كفر. (الي قوله) للاجماع على حرمة العذر للمخلوق ولا يصح ولا يستعمل الذمة به ولانه حرام بل صحت ولا يجوز لحاكم الشيخ اعطاه ولا اكله ولا التصرف فيه بوجه من الوجوه الا ان يكون فقيراً او له عيال فقراء عاجزون عن الكسب وهم مضطرون فيأخذونه على سبيل الصدقة المباحة لا على حدة ايها مكروه ما لم يقصد به العاذر التعرُّب الى الله تعالى وصرفه الى الفقراء ويقطع العطر عن ذلر الشيخ فاذا علمت لهذا في عمل من الدراهم والصبيح والزيت وغيرها ويدخل الى صراج الاولياء تقرُّباً اليهم فحرام باجماع المسلمين ما لم يقصدوا بصرفها للفقراء الاحياء قولوا واحداً (البحر الرائق ج ۲ ص ۲۸)

اگر ناظر ازین عقیده مشرکانه توبه نمود پس این منذور لغیر الله حلال میگردد و استفاده از آن جائز است. فقط و الله سبحانه و تعالی اعلم. ۱۶ / مرجب ۹۰ هـ

تحقیق اعتبار عرف در سوگند

سوال : در عرف ما وقتی که کسی قصد نرفتن را به خانه کسی داشته باشد میگوید بشکل سوگند که آب خانه فلان بر من حرام است آیا این سوگند مختص است با آب خانه او یا با هر نوع طعام آن شخص در نظر من تنها این سوگند آب را شامل است فقهاء می فرمایند (الايمان مبنية على الالتفات) میفرمایند (الايمان مبنية على العرف)، نیز میفرمایند (بالعرف يخص ولا يراى، ودلالة العرف لا تأثر لها في جعل غير الملفوظ ملفوفاً، ولا يحدف بالعرف بلا مشي، لان العرف يصلح مخصصاً لا مزيلاً) (رد المحتار ص ۴ ج ۲)

در صورت مسئله چونکه حقیقت متروک نیست لذا رفتن بسوی مجاز ضروری نیست چرا که حقیقه آب در آب نوشیدن مستعمل میشود و مجازاً در طعام مگر وقتی که قائل قول خویش را تخصیص میدهد پس در آن صورت تخصیص داده میشود و ازینکه در لفظ عموم نیست پس تخصیص نیز نیست در نظریه ناقص بنده جزیه (لا يهتري الا لساناً شيئاً بلفظ) است شمایان در این مورد نظر بدهید و تشفی فرمائید. بینواتو جروا

الجواب باسم ملهم الصواب : نظر شما درست است وقتی که حقیقت غیر مهجور و مجاز متعارف جمع شوند عندالامام رحمه الله عمل بر حقیقت است و نزد صاحبین عمل بر عموم

مجاز است فتویٰ بر قول امام صاحب است.

وقال العلامة ابن عابدین رحمہ اللہ تعالیٰ نعم ما وقع معترکاً بین اللغة والعرف تعتبر فيه اللغة على
ابن العرف (رد المحتار ص ۴۳ ج ۳). فقط واللہ تعالیٰ اعلم۔ ۱۶ / رجب ۱۴۰۰ھ

سوگند بر غیر اللہ جهت تزیین کلام

سوال : حضرت ابن عباس رضی اللہ عنہ در حالت اعتکاف جهت تکمیل حاجت کسی بر آمدہ
وگفت (بعضہ صاحب هذا القبر) این چنین در زمانہ خلافت حضرت عمر رضی اللہ عنہ کسی
در سال قحطی گوسفندی را ذبح نمود کہ علاوہ پوست واستخوان هیچ گوشت نداشت بی
اختیار گفت (وامحمداه) بعضی ها بر این جملہ اعتراض دارند ومیگویند گفتن این کلمہ
جواز ندارد. بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : این جملہ قول ابن عباس رضی اللہ عنہ نیست بلکہ قول
ہمان مصیبت زدہ محزون است پس اوقات الفاظ قسم تنها برای تزیین کلام می آید کہ در آن
حقیقت مراد نمیباشد پس در این صورت الفاظ غیر اللہ در سوگند جواز دارد (کہا قالوا فی
قولہم ولعمری) ویا در اینجا مضاف محذوف است کہ (ای ورت عرقاً صاحب هذا القبر) اگر ندای
غائب بہ قصد سماع نباشد وسماع مقصود ہم نباشد بلکہ علی سہیل الاستلزام والاستعیان
والصبر والصبرن باشد جواز دارد. (کہا مخاطبون الادویہ والابہار والجمال والاشجار) فقط. واللہ
سبحانہ وتعالیٰ اعلم۔ ۲۲ / رجب ۱۴۰۰ھ

در قرآن چگونه سوگند بر مخلوق برداشته شدہ

سوال : سوگند نمودن بر مخلوق جواز ندارد اما خداوند تعالیٰ در قرآن بر مخلوق سوگند
بر داشته مثلاً (والعذیبة ضحاً الیة)، پس جواب آن چیست؟ بینوا توجروا
الجواب باسم ملهم الصواب : این سوال متعدد توجیہات دارد.

- (۱) احکام شرع مرمکلفین راست خداوند تعالیٰ مکلف نیست لا یسئل عما یفعل وہم یسئلون
- (۲) در چنین مواضع لفظ (رب) مضاف میباشد پس والعذیبة دراصل ورب العذیبة است.
- (۳) احیاناً مقصود از قسم تعظیم مقسوم بہ نمیباشد بلکہ مقصد بیان حالت عجیب آن
میباشد واستشہاد میباشد بر آن پس قسم بر مخلوق در حالت مقصودی بودن تعظیم آن
ناجائز است.

(۴) احیاناً در قسم تنها تزیین کلام مقصود میباشد قسم مقصود نمیشد. کما قالوا فی قولهم ولعمری لفلان ولله تعالی اعلم. ۱۵ جمادی الآخر ۹۱ هـ.

نذر عمره درست باشد

سوال: اگر نذر کرد تا عمره کند آیا این نذر منعقد شود؟ بینوا توجروا
الجواب باسم ملهم الصواب: بله! نذر عمره منعقد میشود و ایفا بر آن واجب است.
 نقل فی الهدیة عن المیسوط ولو جعل علیه حجة او عمرة او صوماً او صلوة او صدقة او ما اشبه ذلك مما هو طاعة ان فعل کذا ففعل لزمه ذلك الذي جعله علی نفسه الخ (عالمگیری ج ۲ ص ۶۵)، فقط والله تعالی اعلم.
 ۲۷ رجب المرجب ۹۳ هـ.

چیزی را بر خود حرام نمودن سوگند است

سوال: کسی سوگند برداشت اگر برادرش از دواج دخترش را با فلان شخص نمود پس سکونت بر من در اینجا حرام است آیا وقتی که برادرش ازدواج دخترش را با فلان شخص نمود در این حصه حکم چیست؟ بینوا توجروا
الجواب باسم ملهم الصواب: این الفاظ قسم است پس بر آن شخص کفاره قسم لازم میشود.
 قال فی التنبییر ومن حرّم شيئاً ثم فعله كفر، وفي المرح لما تقرّر ان تحریم الحلال بمن (رد المحتار ص ۶ ج ۲)، فقط. والله تعالی اعلم.
 ۲۹ محرم ۹۶ هـ.

حرام نمودن چیز حرام هم سوگند است

سوال: اگر کسی گفت آننده سینما رفتن بر من حرام است پس در صورتیکه سینما رفت حکم او چیست؟ بینوا توجروا
الجواب باسم ملهم الصواب: حرام نمودن چیزی بر خود سوگند است اگر چه آن چیز از ابتداء حرام باشد مانند شراب یا خوردن گوشت خوک و نیز رفتن به سینما اگر خدا ناخواسته در آننده به سینما رفت بر علاوه گناه کفاره سوگند هم بر او واجب میشود.
 قال فی التنبییر ومن حرّم شيئاً ثم فعله كفر، وفي المرح ولو حرّم ما او ملك غيره كقوله الخبر او مال فلان حرام فبمن مال المريد الاخبار عانة (رد المحتار ص ۶ ج ۲)، فقط والله تعالی اعلم.
 ۱۵ محرم ۱۳۰۶ هـ.

تعدد الكفارة لتعدد اليمين

سوال : اگر کسی در یک مجلس بلکه به یک کلام چندین بار سوگند بر دارد آیا بر او یک کفاره واجب گردد و یا کفارات متعدد ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : جهت تعدد یمن حکم تعدد کفاره و حکم توحید کفاره هر دو قول از فقهاء منقول است ثانی یعنی توحید کفاره او سع و ایسر و اول یعنی تعدد کفاره ارجح و اشهر و احوط است .

قال العلامة المحصلي رحمه الله في المهر عن الخلاصة والتجريد وتعدد الكفارة لتعدد اليمين والمجلس والمجالس سواء وقال العلامة ابن عابدين رحمه الله في البغية كفارات الأيمان اذا كثرت تداعلت ويخرج بالكفارة الواحدة عن عهد الجميع وقال شهاب الإيماء طحا قول محمد رحمه الله تعالى قال صاحب الاصل هو المختار عندى أما مقدسى ومغلة في القهستانى عن البغية. (رد المحتار ج ۳ ص ۵۴) و قال العلامة الرافعي رحمه الله (قوله قال صاحب الاصل هو المختار عندى الخ) لا يخفى ان كلاما من البغية المنية للزاهدى ومعلوم ان ما انفرد به لا يعلو عليه فلا يعتمد على القول بالداعل بل يعتمد على ما ذكره غيره من عدم الداعل حتى يوجد تصحيح لمخلافه ممن يعتمد عليه في نقله وما يدل لتعديدها ما ذكره في الفتح اول الحدود ان كفارة الاقرار المغلب فيها جهة العقوبة حتى تداعلت وان كفارة الأيمان المغلب فيها جهة العبادة او في الهدية اذا قال الرجل والله والرحمن لا افعل كذا كانا يمينين حتى اذا حلف كان عليه كفارتان في ظاهر الرواية اذ فعل ان التعدد في ظاهر الرواية. (التحرير المختار ج ۲ ص ۱۴) فقط والله تعالى اعلم.

۲۹ محرم ۱۲۹۶ هـ.

بر عاجز از صوم نذر معين قضاء آن لازم میگردد

سوال : خانمی نذر گرفت روزه های ایام معین را که در همین ایام معین او مریض شد آیا قضای آن ایام را بیاورد و یا فدیة آنرا بدهد ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : قضاء بیاورد و اختیار دارد که مسلسل قضاء می آرد و یا غیر مسلسل.

کما فی صوم العلائیه قبل بلای الاعتکاف نذر صوم رجب قد غل وهو مریض الطریق و فی کرمضان و فی الثامیه (قوله کرمضان) ای یوم صل و فصل (رد المحتار ج ۲ ص ۱۳۸) فقط والله تعالى اعلم.

در کفاره یک طعام را یک روز و طعام دوم را روز دوم بدهد

سوال : اگر کسی در کفاره قسم عوض صبح وشام ده مسکین را امروز صبح و ده مسکین را فردا شام یا فردا صبح طعام داد آیا این کفاره اداء میشود و یا دادن طعام صبح وشام به ده مسکین ضروری است ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در یک روایت صبح وشام یک روز شرط آمده اما راجح این است که روز اول ده مسکین راصبح وروز دوم هین ده تن را شام طعام دهد کفاره اداء میگردد.

فیظهار شرحالتنویروان اراد الا باحة فغناهم وعشاءهم واطعاهم قیمة العشاء او عکسه او اطعمهم غنایم او عشاءم او عشاءم وسحورا واشبعهم جاز. وفي الشامية (قوله او اطعمهم غنایم) ای اشبعهم بطعام قبل نصف النهار مرتین و قوله او عشاءم ای اشبعهم بطعام بعد نصف النهار مرتین کذا فی الدرر و هذا ظاهر فی ان فُلک فی يوم واحد فلا تکفی فی يوم اكلة وفي آخر الحزی لکن صریح ما یأتی فی الفروع آخر الباب بخالفهم. (رد المحتار ج ۲، ص ۳۳۸) وقال الشارح رحمه الله فی الفروع آخر الباب اطعم مائة وعشرين لم یجز الا عن نصف الاطعام فیعید علی ستین منهم غداء او عشاء ولو فی يوم آخر للزوم العدد مع المقدار. وفي الشامية وهو الستون مع المقدار وهو الاکلان المشبعان فی الاباحة والصاع او نصفه فی التملیک. (رد المحتار ج ۲، ص ۳۳۸)

وقال العلامة الرافعي رحمه الله (قوله کذا فی الدرر) المتعین حمل ما فی الدرر علی ما اذا فعل ما ذکره فی یومین لای یوم واحد لعمد کفاية غنایم او عشاءم فی يوم واحد قبل نصف النهار او بعد فلا یختلف ما یأتی فی الفروع. (التصريح بالمختار ج ۲، ص ۳۳۸) وفي إیمان الشامية معزاً إلى الجوهرة واذا غنای مسکینا وعفی عشرة عشرة ايام لم یجز لانه فرق طعام العشرة علی عشرين کما اذا فرق حصه المسکین علی مسکینین ولو غنای مسکینا و اعطاه قیمة العشاء اجزاء کذا اذا فعله فی عشرة لعمسکین ولو عشاءهم فی رمضان عشرين لیلة اجزاء لکن فی البدایة اذا غناهم فی يوم وعشاءهم فی يوم آخر فعن الثاني فیہ روایتان فی رواية شرط وجودهما فی يوم واحد وفي رواية المعلن لم یحترط. (رد المحتار ج ۲، ص ۳۳۸) وفي المجمع ولو غناهم يوماً وعشاءهم يوماً جاز (مجمع الاظهر ج ۲، ص ۳۳۸) فقط والله تعالی اعلم.

تو سو گند میدهم یا این جمله سو گند واجب نمیشود

سوال : شخصی را کسی سو گند داد که فلان عمل را بکن یا فلان کار را مکن یا گفت و الله فلان کار را بکن یا فلان کار را مکن آیا اگر طبق قسم او عمل نکند بر او قسم و کفاره لازم میگردد یا نه ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در این صورت بر متکلم یا مخاطب کفاره یا قسم واجب نمیشود اما افضل اینست که مخاطب تعظیم کند اسم خداوند را و طبق خواست متکلم عمل کند. قال فی شرح التذویر ولو قال علیک عهد الله ان فعلی کذا فقال نعم فالحال المجهوب (رد المحتار ج ۳ ص ۳۲) قلت فان لم یقل بالمخاطب نعم فلا یکون احدهما حالاً. و قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی (قوله فان لم یفعله بالمخاطب حنفی) و رأیت فی الصیغیة مزی علی رجل فاراد ا یقوم فقال والله لا تقم فقام لا یلزم المأثر هی لکن علیه تعظیم اسم الله تعالی اه. (رد المحتار ج ۳ ص ۳۲) فقط والله تعالی اعلم. ۳ رمضان ۹۸ هـ

کلمه خواندن و اقرار نمودن سو گند است

سوال : در دیار ما مردم جهت تصدیق کلمه میخوانند و این جمله سو گند پنداشته میشود آیا با این جمله قسم و کفاره لازم میگردد ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : بانیست سو گند واجب میشود و یا با عرف عام مانند دیار شما که بدون نیت هم این قسم شمرده میشود.

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی (قوله وسبحان الله الخ) قال فی المعرو لو قال لا اله الا الله لا الفعل کذا لا یکون ممیماً الا ان یدعی و کذا قوله سبحان الله والله اکبر لا فعل کذا لعدم العادة اه قلت ولو قال لله الوکیل لا الفعل کذا یمنی ان یمکن فی زمانه لانه مفعول لله اکبر لکنه متعالیف. (رد المحتار ج ۳ ص ۳۳) فقط والله تعالی اعلم. ۱۳ جمادی الاولی ۹۹ هـ

کلمه خدا شاهد است سو گند است

سوال : اگر کسی بگوید خدا گواست و یا خدا شاهد است. آیا این سو گند است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر این الفاظ متعارف باشد در سو گند پس بر آن سو گند واجب میگردد.

قال الله تعالى: وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْهِكُ قَوْلُهُ فِي الْحُكْمِ الذُّكْحًا وَيْلَهُمْ لَمَّةٌ مِّنْ عَنَانٍ عَلَيْهِمْ وَهُوَ الذُّكْحُ (البصائر ۲۳-۲۴) فقط والله تعالى اعلم.

۱۳ جمادی الاولی ۹۹ هـ

بدون تلفظ نمودن نذر درست نیست

سوال : اگر کسی در قلب خویش نذر بگیرد و به زبان تلفظ نکند آیا این نذر واجب میشود یا خیر؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در انعقاد نذر تلفظ نمودن شرط است تنها نیت قلبی کافی نیست.

فی اعتکاف العلائیه واجب بالعدو بلسانه و فی الشامیه فلا یکنی لایجاب به العیة منیع عن خمس الامه.

(رد المحتار ج ۲، ص ۱۳۱) و فی صوم الشامیه تحس (قوله ولو نذر الخ) قال فی الملتقی والعدو عمل اللسان.

(رد المحتار ج ۲، ص ۱۳۲). فقط. والله تعالى اعلم.

۱۳ جمادی الاولی ۱۳۰۱ هـ

اگر فلان کار را کردم کافر باشم

سوال : کسی گفت اگر فلان کار را کردم کافر باشم سپس همان کار را کرد حکم چنین شخص از روی شرع چیست؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر عقیده داشت که با چنین نمودن انسان کافر می شود پس با ارتکاب آن عمل کافر میشود و اگر عقیده داشت که با ارتکاب آن عمل شخص کافر نمی گردد پس او هم کافر نمیشود اما کفارہ قسم بر او واجب میگردد.

قال فی العلائیه والقسم ایضا بقوله ان فعل کذا فهو یهودی او نصرانی او فاشهدوا صلح بالنصرانیة او فیهک للکفار او کافر فیکفر بحقه لو فی المستقبل اما المأخوذ عالمی بمخلافه فیموس واعتلف فی کفره و الاصح ان الخالف لم یکفر سواء علّقه بماض او اوف ان کان عندہ فی اعتقاده انه یؤمن وان کان جاهلاً و عندہ انه یکفر فی الخلف بالمیوس و عما مر فی الشرط فی المستقبل یکفر فوجبا له ان ینکفر. (رد المحتار ج ۲، ص ۱۳۰) فقط والله تعالى اعلم.

۲۶ خوال ۱۳۰۲ هـ

نذر تسبیحات تلاوت و طواف

سوال : کسی نذر کرد تلاوت چند سورت یا چند آیات یا تلاوت ختم قرآن را همانا که وفات شد طحاوی علی مراقی الفلاح میفرماید قرآن کریم (۶۶۶۶) آیات است آیا مانند سجده تلاوت عرض هر آیات یک کفارہ است و یا عوض تلاوت همه قرآن کریم یک کفارہ است؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : نذر تلاوت قرآن کریم درست نیست لذا این وصیت هم واجب الاداء نمیگردد .

نقل فی شرح التتویر عن القنیه لو نذر التسمیحات دبر الصلوة لم یلزمه ولو نذر ان یصل علی النبی ﷺ کل یوم کذا لزمه وقیل لا . وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله (قوله ولو نذر التسمیحات) لعل مراده التسمیج والتعبد والتکبیر ثلاثاً وثلاثین فی کل واطلق علی الجمع تسمیحاتاً تعلیماً لکونه سابقاً وفيه اشارة الى انه ليس من جنسها واجب ولا فرض وفيه ان تکبیر التشریق واجب علی المکلف به و کذا تکبیر الاحرام و تکبیرات العیدین فیلمنی صفة النذر به بناء علی ان المراد من الواجب هو المصطلح طاعتاً لکن ما ذکره الفارح ليس عبارة القنیه وعبارتها کما فی البحر ولو نذر ان یقول دعاء کذا فی کل صلوۃ عشر مرات لم یصح (قوله لم یلزمه) و کذا لو نذر قراءة القرآن و علیه القهستانی فی باب الاعتکاف بانها للصلوة و فی الخانیة و لو قال علی الطواف بالمیثم والسعی بین الصفا والمروة او علی ان اقرأ القرآن ان فعلت کذا لا یلزمه شیء اذا قلت وهو مشکل فان القراءة عبادۃ مقصودة ومن جنسها واجب و کذا الطواف فانه عبادۃ مقصودة ایضاً ثم رأیت فی لباب المناسک قال فی باب انواع الاطوفة الخمس طواف النذر وهو واجب ولا یختص بوقت فلهذا صرح فی صفة النذریه . (رد المحتار ج ۳ ص ۷۰) وقال العلامة الرافعی رحمه الله (قوله او علی ان اقرأ القرآن ان فعلت کذا لا یلزمه) فی دلیل وجهه ان طلبه الاشياء وان كانت عبادۃ الا انها ليست مقصودة فان القصد بالطواف تعظیم الکعبة و بالقراءة التعبد فی معانها لا مجرد اجراء الحروف علی اللسان و علی فی شرح الاشباه لعدم صفة نذر التسمیحات و قراءة القرآن بانها ليست بقربة مقصودة . (التحریر المختار ج ۳ ص ۱۵) و فی حاشیة الطحطاوی علی مراتب الفلاح (ولا قراءة القرآن) کذا فی کبیره وفيه ان القراءة من جنسها فرض و واجب و تقصد للمعنی و ليست واجبة قبل و علی عدم الوجوب فی القهستانی بان لزومها للصلوة لا لغيرها . (طحطاوی علی المراتی ص ۴۷)

در این عبارت نذر سه چیز زیر بحث گرفته شده ، تسمیحات ، طواف ، تلاوت تفصیل هر یک جدا جدا ذکر شود .

(۱) تسمیحات : نذر آن درست نیست چرا که از جنس آن کدام واجب موجود نیست توجیه منقول علامه رافعی رحمه الله در الاشباه اینکه تسمیج قریب مقصوده نیست این توجیه درست نیست . نذر تسمیحات دبر الصلوة درست است چرا که در آن تکبیر و تحمید است تحمید سورة فاتحه است که واجب است و تکبیر در ابتدای صلوۃ فرض است و تکبیرات تشریق و تکبیرات عیدین واجب است .

علامہ حصکفی رحمہ اللہ از قنیہ عدم لزوم نذر تسییحات را نقل نموده اما علامہ ابن عابدین رحمہ اللہ میفرماید در قنیہ عدم لزوم نذر دعا بعد الصلوٰۃ مذکور است نذر تسییحات بعد الصلوٰۃ مذکور نیست. علامہ شامی رحمہ اللہ از علامہ طحطاوی رحمہ اللہ نقل نموده کہ انہا در تسییحات بعد الصلوٰۃ تحمید و تکبیر را داخل نموده اند و قول نموده اند بر صحت نذر چرا کہ از جنس تکبیر واجب موجود است.

قال العبد الضعیف علامہ شامی و طحطاوی نظر ندارند کہ از جنس تحمید ہم واجب موجود است در حالی کہ در نماز در ابتدای سورۃ فاتحہ تحمید موجود است. کما قدمنا.

(۲) طواف: نذر آن درست است چرا کہ این عبادت مقصودہ است و واجب از جنس آن موجود است. علامہ ابن عابدین از خانہ عدم لزوم نذر آنرا نقل نموده و بر آن اشکال وارد نموده کہ این عبادت مقصودہ است و از جنس آن واجب موجود است پس باید نذر آن درست باشد بعد از آن از لباب المناسک لزوم نذر آنرا نقل نموده اند علامہ رافعی این توجیہ عدم لزوم را بیان نموده کہ طواف عبادت مقصودہ نیست بلکہ مراد از آن تعظیم کعبہ است این توجیہ غیر وجیہ است.

(۳) تلاوت: اگر چه از جنس آن واجب موجود است اما این عبادت مقصودہ نیست پس نذر آن لازم نیست. علامہ ابن عابدین رحمہ اللہ از خانہ و علامہ طحطاوی از مراقی الفلاح عدم لزوم آنرا نقل فرمودہ اشکال نموده کہ تلاوت عبادت مقصودہ است و از جنس آن واجب موجود است پس آنرا واجب نموده کہ وجوب قرائت لعینہ نیست بلکہ برای صحت نماز است و دلیل وجوب لعینہ از کسی نقل نیامدہ غالباً شامی و طحطاوی رحمہ اللہ این تعلیل را پسند نکرده باشند اگر این تعلیل درست شود پس تکبیرات احرام تحمید الصلوٰۃ و تکبیرات عیدین ہم باید وجوب نداشته باشند. علامہ رافعی رحمہ اللہ ہم میفرماید قرائت عبادۃ مقصودہ نیست چرا کہ مراد از قرائت تدبیر فی المعانی است.

در نظر بندہ ہم تعلیل شرح الاشباہ و توجیہ رافعی رحمہ اللہ درست بنظر می رسد چرا کہ مراد از تنزیل القرآن تصحیح الاعتقاد و اعمال است قرآن چهار مضمون دارد. اعتقادات، دلائل، اعمال نسخہ های رفع همت با قراءت قرآن هر چهار مقصد بدست آید و با قرائت مکرر این مقصد رسوخ و ترقی میابد. رَزَقْنَاهُ الْوَحْيَ الْعَمِيقَ وَ كَرَّمَهُ الْقُدْرَةَ الْكَبِيرَةَ وَ جَعَلَهُ لَنَا نُورًا وَ هَدَىٰ بِنُورِهِ فَقَطَّوْا لَهُ تَعَالَىٰ اَعْلَمُ.

کتاب الحدود والتعزیر

سزای بد فعلی نمودن با حیوان

سوال : اگر کسی با گاومیش بد فعلی نمود سزای او چیست؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : بر آن شخص تعزیر واجب است طبق صوابدید حاکم و گاومیش باید ذبح نموده دفن شود، دفن نمودن آن واجب نه بلکه مندوب است تا یادگار گناه و عار از بین رود و یا طعمه حریق گردد و بد فعلی کننده قیمت گاومیش را به مالک آن بدهد و اگر آن حیوان ذبح نشود باز هم گوشت و شیر آن حلال است در این عصر مردم آنرا حرام می پندارند لذا باید ذبح نشود تا که رواج مندوب در نظر مردم واجب نگردد در این ایام عمل نمودن بر همین مندوب نیز جواز ندارد .

والدلیل علیٰ ذلک ما ادعیٰ ما فی غسل الشامیة تحس (قوله ولا عدد و طعم بهیمة الخ) و فی القیمۃ برمز اجناس الداطی فرج البهیمة کفیها لا غسل فیہ بغیر الزال و یعزر و تلذیع البهیمة و تحرق علی وجه الاستحباب ولا یحرم اکل لحمها به اذ سبأ فی الحدود (رد المحتار ج ۱) و قال فی الحدود (قوله و تلذیع ثم تحرق) ای لقطع امتداد الصدقة کما روی یحصل یوجب کما فی الهدایة و غیرها و لهذا اذا کان علی مالا یؤکل فان کان علی توکل جاز اکلها عدة و قال لا تحرق ایضاً، (قوله الظاهر انه یطالب ندباً الخ) ای قولهم یطالب صاحبها ان یدفعها الی الواطئ لیس علی طریق الجبر و عبارة النهر و الظاهر انه یطالب علی وجه العدم و لهذا قال فی الخانیة کان لصاحبها ان یدفعها الیه بالقیمۃ آة و عبارة المحر و الظاهر انه لا یجبر علی دفعها، (رد المحتار ج ۳)

و قال فی شرح القدور و کل مباح یؤدی الیه (الی الوجوب) فمکروه (رد المحتار ج ۱)، آخر باب جهود التلاوة و قال الطیثی فی شرح مشکوٰۃ تحس حدیث ابن مسعود رضی الله تعالی عنه فی التزام الانصراف عن الیمین بعد الصلوة ان من امر علی مندوب و جعله عزماً و لم یعمل بالرخصة فقد اصاب منه الشیطان آة، فقط والله تعالی اعلم، ۲۳ / ذی قعدة ۱۳۷۲ هـ .

سوال هائند سوال سابق

سوال : در عصر حاضر حیوانی که با او بد فعلی شود مردم او را طعمه حریق می گردانند



وحریق نمودن آنرا فرض و واجب میبندارند گوشت و شیر آنرا حرام می دانند از نگاه شرع حکم چنین نظریه چیست ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : قال فی المذایع و کلاوطه الجہیمه وان کلن حراماً لانعام الوطه فی قیل المرأه لکن زنا لعم ان کانت الجہیمه ملک الواطی قیل ایها تلذخ ولا توکل ولا رواة فیہ من اصحاب الکن روى محمد بن الخلیل عن سیدنا عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ انه لم یجد واطی الجہیمه و امر بالجہیمه حتی احرقہ بالکفار . (بذایع الصغایر) کتاب الحدود ج ۳ ص ۳۳ و فی جواهر الفتاوی و ما ذکر فی بعض المواضع ایها اذا کانت للماعل فیفسد الوجه فیہ ان الجہیمه له و قد جہی لہا از اتلاف مالہ بجهادہ الکفر اعلیہ و تلجمہا لعلہ وان کانت لغيره لا یجوز اتلاف ملک الانسان بجهادہ غیره . (جواهر الفتاوی للمعدوم محمد هاشم التتوی کتاب الجہاد باسم ملهم)

از روایت اولی معلوم شد که روایت تحریق از ائمہ احناف رحمہم اللہ منقول نیست بہ صیغہ مرجوح (قبیل) نقل شدہ و عبارت ثانیه تصریح آنست و قتیکہ بہیمہ از غیر جانی باشد احراق آن جواز ندارد و تصریح شدہ کہ این حکم احراق ہم استحبابی است لقطع التصدیق بہ در احادیث کہ در حصہ تحریق نقل شدہ حقیقہ ثابت نیست تفصیل را در فتح القدیر در جلد خامس مطالعہ کنید عقیدہ وجوب احراق و حرمت گوشت و شیر چنین حیوان جهالت است . فقط و اللہ سبحانہ و تعالی اعلم .

۲۸ رجب ۱۳۷۳ھ

تشبیہ دادن مسلمان با ابوجہل

سوال : یک مولوی صاحب یک حافظ قرآن را گفت کہ ابوجہل افضل تر است از تو ! آیا نکاح این مولوی باقی ماند و آیا نماز پشت این مولو جواز دارد ؟ این مولوی را در شریعت چہ سزا است ؟ بینوا بالبرہان آجرکم الرحمن

الجواب باسم ملهم الصواب : گفته مولوی صاحب درست است ہذا اوقات مسلمان در یک صفت ناقص تر میباشد از کافر اما اگر قصد مولوی صاحب کاملاً تشبیہ دادن باشد با ابوجہل پس این دو احتمال دارد :

- (۱) با چنین گفتن قصد او کافر ہنداشتن نیست بلکہ مقصد او دشنام است .
- (۲) اگر واقعاً او را کافر و مغلذ فی النار می ہندارد در صورت اول خلف شخص نماز مکروہ است و آن شخص فاسق است و حاکم او را تعزیر دہد و در صورت دوم کافر و نکاح

او باطل است بلکه شخصاً از متکلم پرسیده شود و طبق نیت او با او معامله نموده شود.
 عن عبد الله بن مسعود رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله ﷺ سباب المسلم فسوق وقاله
 كفر. (بخاری ج ۲، ص ۲۴۲ کتاب الأدب) وعن أبي ذر رضي الله تعالى عنه انه سمع النبي ﷺ يقول لا يرمي
 رجل رجلاً بالفسوق ولا يرميه بالكفر الا ارتد عليه ان امره يكن صاحبه كذلك (حواله، گذشته)
 وفي شرح التعزير وعذر الشاتم بيا كافر وهل يكفر ان اعتقد المسلم كافر انعمه واللا به يقضي
 شرح وهابية ولو اجابه لميك كافر خلاصة وفي الشامية ان يكفر ان اعتقد كافر الا بسبب مكفر قال في
 النهرو في الذميرة المختار للفتوى انه ان اراد المتمد ولا يعتقد كافر الا يكفر وان اعتقد كافر مخاطب
 بهذا بناءً على اعتقاده انه كافر يكفر لانه لما اعتقد المسلم كافر فقد اعتقد حنن الاسلام كفراً اهـ (رد
 المختار ج ۳، ص ۲۴۲ باب التعزير) فقط والله تعالى اعلم. ۲۳ محرم ۱۳۶۷ هـ.

تعزیر بردشنام دادن

سوال : آیا بلاوجه دشنام زنده را تعزیر داده شود یا خیر؟ و یا جواب بالمثل داده شود
 و آیا جواب بالمثل جواز دارد یا خیر؟ بینوا توجروا
الجواب باسم ملهم الصواب : اگر در دشنام الفاظ اختیاری را استعمال نمود که شرعاً
 حرام است و عرفاً عار دانسته میشود مانند فاسق، کافر و غیره، بر آن تعزیر واجب است در
 الفاظ دیگر مانند الاغ، سگ و غیره در تعزیر آن اختلاف است پس اگر مخاطب شخص معزز
 بود که این الفاظ در حق او عار دانسته میشود، متکلم را تعزیر داده شود اگر از مزاق الفاظ
 موجب تعزیر را بگوید تعزیر واجب است.

در حقوق العباد حق تعزیر را حاکم دارد صاحب حق اختیار تعزیر دادن را ندارد.
 قال في الهداية وعذر الشاتم بيا كافر (القول) لا يعزربيا حاريا غلبا يرا كلبا ياتيس يا قردا يثور يا
 بقرا ياحية للظهور كذبه واستحسن في الهداية التعزير لو مخاطب من الاشرف الوتبعه الزيلعي وغيره (ال)
 قوله) والضابط انه متى نسبته الى فعل اختياري محرّم شرعاً ويعد عاراً عرفياً يعزروا الا لا ابن كمال وفي
 الشامية (قوله) واستحسن في الهداية) وكذا في الكافي كما في العاتر غائبة ونقل القهستاني تصحيحه عن
 الفتاوى بعبارة الهداية وقيل في عرفنا يعزروا لمهم يلحقهم الوضعة بل لك وان كان من العامة لا يعزرو
 لهذا احسن اهو الحاصل ان ظاهر الرواية انه لا يعزرو مطلقاً ومختار الهدوى انه يعزرو مطلقاً والتفصيل
 المذكور كما في الفتح وغيره قال السد ابو السعود وقوى شيئاً ما اعتارة الهدوى بأنه الموافق

للضابط کل من ارتکب معکراً او اذى مسلماً بغير حق بقول او فعل او اشار فيلزمه التعزير. قلص و يؤيده ان هذه الالفاظ لا يقصد بها حقيقة اللفظ حتى يقال بظهور الکذب ولو لا العطف الى ما فيها من الاذى لها قيل بالتعزير بها في حق الاضرار والافظهور الکذب فيها موجود في حق الكل فينبغي ان يلحق بهم من كان في معادهم ممن يحصل له بذلك الاذى والوحشة. بل كثير من اصحاب الانفس الالهية يحصل له من الوحشة اكثر من الفقهاء والعلماء وقد يهاب بان المراد بالاضرار من كان كريم النفس حسن الطبع و ذكر الفقهاء والعلماء لان الغالب فيهم ذلك فمن كان بهذه الصفة يلحقه الشين بهذه الالفاظ المراد ازها من نحو الملاذق وحبس الطباع والافلا. لانه هو الذي الحق الشين بنفسه فلا يعتبر لحوق الوحشة به كما لو قيل لفساق يا فاسق فيرجع الى ما استحصله في الهداية وغيره ثم رأيت الشارح في شرح الملتقى قال ولعل المراد بالعلوى كل متنى والا فالخصيص غير ظاهر بل قال الفقيه ابو جعفر انه في الاخصة واما في الاضرار فالتعزير اتفاقهم.

تنبيه: ذكر في شرحه على الملتقى ايضاً انه لو على وجه المزاح يعزّر الخ (قوله والضابط الخ) قلص وهذا الضابط مبنى على ظاهر الرواية وقد علمت تفصيل الهداية. (رد المحتار ج ۳ ص ۱۹۰)
قال في العلائقية معرباً الى الفتح ما يجب حقاً للعبدا لا يقيمه الا الامام لتوقفه على الدعوى الا ان يحكماء فيه فيلحظ وفي الشامية (قوله لا يقيمه الا الامام) وقيل لصاحب الحق كالقصاص وجه الاول ان صاحب الحق قد يصرّف فيه غلطاً بخلاف القصاص لانه مقدور كما في المهر عن المجتبي. (رد المحتار ج ۳ ص ۱۸۴)

در مقابل دشنام جهت انتقام گرفتن به همان لفظ دشنام دادن جواز دارد بشرطیکه آن دشنام موجب حد نباشد و دشنامی که بر آن حد قذف واجب میگردد مثلاً زانی و غیره دادن جواب در آن جائز نیست.

قال في العلائقية ضرب غير تعزير حق وهو به المهر وب ايضاً يعزّر ان كما لو تهاقما بين يدي القاضي و لم يتكلم كما مز ويبدأ بأقامة التعزير بالباد لانه اظهر قمية. وفي جميع الفتاوى جاز المجاز الاعفله في غير موجب حد لالان به و لَمْ يَنْتَقَرْ تَغْنِ قُلُوبَهُ قَا وَلَيْك مَا عَلَتْهُمْ رَنْ سَهْلِي والعفو افضل لَنْ عَقَا وَ أَصْلَحَ قَا جَزْءَ عَلَى قُلُوبِهِ وفي الشامية (قوله و لم يتكلم) حلف على يعزّر ان وفيه اشارة الى الجواب عما يتوهم من اطلاق قول المجمع الا ان جاز المجاز الاعفله الخ. و الجواب ان ذلك فيها محض حق لها و امكن فيه التساوى كما لو قال له يا عبيد فقال بل انت بخلاف العرب فانه يتفاوت و بخلاف

التعاضد عند القاضي فان فيه هتك مجلس الشرع كما مر في الباب السابق ولقد عايناهم (رد المحتار ج ۳ ص ۱۸۷) وفي التعزير قال الأعرجي قال الأعرابي انما حد بخلاف لو قال له مغللاً يا حبيبي فقال بل انعم وفي الشامية (قوله مغللاً) اي من كل لفظ غير موجب لحد. (رد المحتار ج ۳ ص ۱۸۷) فقط والله تعالى اعلم.

۶ جمادى الآخرة ۸۸۸ هـ.

تعزیر نمودن اولاد بالغ

سوال : آیا پدر حق تعزیر نمودن وسزا دادن اولاد بالغ خویش را دارد تا ادب را یاد بگیرد یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : بلی ! اولاد بالغ را هم باید تعزیر داده شود بلکه در غیاب والد اقارب آن هم حق دارند که او را تعزیر دهند.

قال العلامة المحقق في المحضاة والعلام اذا عقل واستغلى برأيه ليس للاب همه الى نفسه الا اذا لم يكن مأموماً حتى نفسه فله همه لدفع فتنة او عار وتأديبه اذا وقع منه شيء وفي الشامية تصح (قوله والعلام اذا عقل الخ) المراد بالعلام البالغ لان الكلام فيها بعد البلوغ وعبارة الزيلعي ثم والعلام اذا بلغ رشيداً فله ان ينفرد الا ان يكون مفسداً عوفاً عليه الخ. (قوله فله همه) اي للاب ولولاية همه اليه و الظاهر ان الحد كذلك بل غيره من العصايات كالإخ والعور ولما ر من صرح بذلك ولعلمهم اعتمادوا على ان الحاكم لا يمكنه من المعاصي ولهذا في زماننا غير واقع فمتعين الالتئام بولاية همه لكل من يؤمن عليه من اقاربه ويقدر على حفظه فان دفع المصكر واجب على كل من قدر عليه لاسيما من يلحقه عار وهو ذلك ايضاً معاً عظم صلة الرحم والشرع امر بصلتها ويدفع المصكر ما أمكن قال تعالى إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَفْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفُسْخَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالَّذِي يُضِلُّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ثم رأيت في حاشية البحر للمصنف ذكر ذلك بمعايض الخ. (رد المحتار ج ۳ ص ۱۸۷) فقط والله تعالى اعلم.

۲۳ رذي الحجة ۸۸۹ هـ.

تعزیر نمودن شاگرد

سوال : آیا استاد شاگرد بالغ و یا نابالغ خویش را تعزیر بد دهد و یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : استاد حق دارد تا شاگرد بالغ نابالغ خویش را تعزیر دهد زیرا که ولی استاد را اختیارمند تأذیب گردانیده وبالع شخصاً استاد را اختیار داده است.

نیز شیخ مریدش را تعزیر داده میتواند زیرا کہ مرید در ضمن بیعت مرشدش را اختیار داده است تا او را برای اصلاح تادیب کند .

قال العلای رضی اللہ عنہ فی القدیۃ لہ اکراد طفله علی تعلم قرآن و احب و علم لفریضہ علی الوالدین و لہ حرب الہتیم فیما یحرب ولده و فی القدیۃ الخ و فیہا عن الروضۃ و لو امر غیرہ بحرب عدہ حل للمأمر بحربہ بخلاف الحر قال فہذا تنصیح علی عدم جواز حرب ولد الأمر بامرہ بخلاف المعلم لان المأمور بحربہ نہایۃ عن الاب لمصلحۃ والمعلم یحربہ بحکم المملک بحملک ائمہ لمصلحۃ الولد اذ (رد المحتار ج ۳ ص ۱۰۸) فقط واللہ تعالی اعلم . ۲۳ / ذی الحجہ ۸۹ھ

حکم اقرار زنا

سوال : محسن و محسنہ بعد از زنا در مجلس اقرار نمودند و گفتند مارا پاک کنید شرعاً حکم آن چیست؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملہم الصواب : سزای مردوزن متأهل بعد از زنا رجم است اما حکم رجم در اختیار حاکم مسلمان است در این وقت چونکہ حاکم مسلمان وجود ندارد پس تلقین نموده شود بر توبہ نمودن و اللہ سبحانہ و تعالی اعلم . ۲۵ / محرم ۹۱ھ

سزای بد فعلی در دُبر

سوال : سزای بچہ بازی در شرع چقدر است چیست؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملہم الصواب : این فعل خبیث بدتر از زنا است کہ شرعاً و عقلاً و طبعاً این فعل خبیث است کہ ابتدای آن را قوم لوط علیہ السلام نموده اند ازین جا فاعل این عمل را لوطی گویند باید چنین گفته نشود فاعل این فعل خبیث باید بسوی پیامبر حضرت لوط علیہ السلام منسوب نشود زیرا خلاف ادب است حتی کدام جاندار خبیث ہم رغبت بہ این فعل ندارد از اینجا خداوند عالمین فاعلان این فعل را سنگ باران نموده و ایشانرا معکوس بر زمین نمود پس سزای کامل این فعل همین است از اینجا ابن عباس رضی اللہ عنہما میفرماید کہ آنرا از کوه بلند بیندازند .

ویر اوسنگ بیندازند آنحضرت علیہ السلام میفرماید اقلوا الفاعل والمفعول بہ و در حدیث دوم میفرماید : فأرجموا الاصل والاسفل احصاء اولہ حصداً .

روایت اول مرفوعاً از ابن عباس رضی اللہ عنہما ابوہریرہ رضی اللہ عنہ وجابر بن عبد اللہ رضی اللہ عنہما وموقوفاً از حضرت عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنہ مروی ہست این حدیث مطلق است بدون قید احصان.

حدیث دوم از ابوہریرہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ مرفوعاً مروی است علاوہ از این در یک روایت مرفوع ابو ایوب انصاری رضی اللہ تعالیٰ عنہ ودر روایت موقوف از حضرت علی و سزائی این مجرم حد زنا مروی شدہ.

چونکہ این حکم غیر مدرک بالقیاس است از اینجا روایت حضرت عثمان رضی اللہ عنہ وحضرت علی رضی اللہ عنہ ہم در حکم رفع قرار نمودہ است.

در حدیث ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ حضرت خالد رضی اللہ عنہ در حصہ سزای فاعل این فعل استفتاء خواست، حضرت ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ بایاران مبارکان مشورہ نمودہ حضرت عمر رضی اللہ عنہ وحضرت علی رضی اللہ عنہ ودیگر صحابہ رضی اللہ عنہم کرام اتفاقاً مشورہ داند بگردانیدن در طمعہ حریق . ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ، حضرت خالد رضی اللہ عنہ را چنین حکم نمود و همانا تاکہ حضرت خالد رضی اللہ عنہ طبق حکم امیر المؤمنین او را احراق نمود

حضرت عبد اللہ بن زبیر رضی اللہ عنہ نیز در دور حکومت خلافت خود احراق نمود. حضرت عثمان رضی اللہ عنہ بہ تائید قول حضرت علی رضی اللہ عنہ وحضرت ابویوب انصاری تحت حد زنا چنین شخص را صد تازیانہ زد.

حضرت علی رضی اللہ عنہ چنین شخص را رجم نمود. حضرت عبد اللہ بن زبیر رضی اللہ عنہ محصن را رجم وغیر محصن را صد تا تازیانہ زد. حضرت ابن عباس رضی اللہ عنہما راوی حدیث قتل است چنین کہ از بلندی انداختہ وسنگ باران - رند، مانند قوم لوط علیہ السلام.

این ہمہ تفصیل در درایہ، ہدایہ، نصب الرایہ ومحلی موجود است. جهت ہلاک نمودن آنان خداوند تعالیٰ قوم لوط علیہ السلام را وجہت عمل احراق و قتل چنین اشخاص از جانب صحابہ کرام، فقہاء کرام این اعمال را در نظر گرفتہ، نظر دادہ اند بر قتل ہر فاعل ومفعول بشرطیکہ این فعل را اقلّ دو مرتبہ انجام دادہ باشد اما نزد صاحبین نہ

دو مرتبه و تکرار شرط است و نه احصان بلکه مطلق عامل این عمل باید به قتل رسانیده شود. تفصیل سزاهای منقول در این حصه از فقهاء .

(۱) رجم اگر که متاهل هم نباشد.

(۲) حد زنا یعنی زانی متاهل را توسط رجم قتل کند و یا او را صد تازیانه بزند.

(۳) احراق نموده شود.

(۴) زیر دیوار و غیره هلاک نموده شود.

(۵) از جای بلند انداخته ویر او سنگ بپارند.

(۶) قتل نموده شود.

(۷) حبس نموده شود و زیر شکنجه باشد تا توبه کند یا بمیرد.

(۸) در جای متعفن اسیر نموده شود.

قال فی العلائق ولا یحد یوطء دبر و قال ان فعل فی الاجانب حد و ان فی عهدة او امته او زوجته فلاحد اجماعاً بل یعزّر قال فی الدور یحدو الاحراق بالنار و هدم الجدار و التعکس من محل مرتفع باتّباع الاحمار و فی الحماوی و الجندی صحّ و فی الفتح یعزّر و یسجن حتی یموت او یعوب و لو اعتاد اللواطه قتله الامام سیاسة (الی قوله) و فی البحر حرّمها اشد من الزنا الحرّ معها عقلاً و هرماً و طبعاً و الزنا لیس بمحرّم طبعاً و لزول حرّمته بتزوج و هرّاء بخلافها و عدم الحد عدّة لا لحفظها بل للتعلیظ لانه مطهر عن قول و فی الشامیة (قوله حد) فهو عدّه یا کالزنا فی الحکم فیحد جلداً ان لم یکن احسن و رجماً ان احسن بهر، (قوله حدو الاحراق الخ) متعلّق بقوله یعزّر و عبارة الدور فعدن انی حنیفة ^{ربما یخلط} یعزّر بأفعال طلبة الامور و اعترضه فی البهر بأن الذی ذکره غیره تعلیید قتله بما اذا اعتاد ذلك (الی قوله) قال البیرونی و الظاهر انه یقتل فی المرة الثانیة لصدیق التکرار علیه اه. و قال صاحب (قوله و فی الحماوی و حبسه فی التین بقعة. رد المحتار ج ۳ ص ۱۰۰) فقط و لله تعالی اعلم. شهر جمادی الاولی ۹۲۰ هـ.

تعزیر از طرف بزرگان محله

سوال : جرگه اصلاحی قومی که عوض حکومت مردم بر آنان اعتماد کامل ظاهر نموده اند در صورتیکه دوسیه های حدود و قصاص را گذاشته دیگر تعزیرات را عملی کنند مانند صریح الزام زنا یا حرمت مصاهره بالزنا یا بالمس بالشهوة تا کدام جا اینها حق دارند ؟

(۱) آیا این حدود را از دائره اختیار خویش مافوق دانسته آنرا رد کنند ؟

- (۲) آیا از مدعی خواست شہادت نموده بعد از آن با قاذف مقاطعہ معاشرتی کنند ؟
- (۳) یا این اختیارات مافوق است از صلاحیت جرگہ اصلاحی آیا جہت سوابق ملزم ودلائل وصحبہ مدعی با این ملزم مقاطعہ نمایند ؟
- در درالمختار آمدہ : (للقاضی تعزیر المجرم وان لم یفعلہ علیہ) مفہوم اینجملہ چیست ؟ با ہدایات شریعت اسلام سر فراز نمایند عین عنایت شماسٹ۔ بینوا توجروا
- الجواب باسم ملہم الصواب :** باید جرگہ اصلاحی صورت سوم را اختیار کند مفہوم جملہ درمختار اینست کہ قاضی اگر بر مجرم شہادت شرعی ہم نہ باشد حسب صوابدید خویش مجرم را تعزیر کند جرگہ اصلاحی باید الفاظ ذیل را مد نظر گیرند۔
- باوجودیکہ جرگہ قومی قدرت ندارند بر سزا دادن مجرم تغیر المنکر فریضہ آنان است نیز جہت معاملہ تادیبی بر جرم مصاب شرعی ضروری نیست بلکہ بنا بر قرائن قویہ تادیب از نگاہ شرع درست است پس جرگہ صلحہ باوجود نقصان شہادت جہت تادیب وتنبیہ بنا بر آثار قویہ با مجرم حق مقاطعہ را دارند باوجود نبودن نصاب شہادت۔ فقط و اللہ سبحانہ وتعالی اعلم۔
- ۳/ جمادی الاولی ۱۲۹۳ھ

حد قذف باعفوہ نمودن ساقط نمیشود

سوال : خداوند تعالی در قرآن کریم میفرماید کسانی کہ دشنام زنند (تہمت گویند) خانمان پارسیان را باز نیاورند چهارشاهد آنان را ہشتاد درہ بزنید وشہادت نہذیرید هیچگاہ آنان را واین جماعہ ایشانند فاسقان پس اگر کسی بر کدام مرد پاک تہمت زند وتثبیت نکند آنرا باشواہد او را ہم این حکم است؟ آیا بہ محکمہ مراجعت شود در صورت عدم تثبیت جرم بر آنان حد جاری شود وبعد از حضور بہ محکمہ نہ محکمہ حق عفو او را دارد ونی صاحب معاملہ ونہ با اعطای جرمانہ مالی این معاملہ بہ پایان رسد۔ نہ توبہ ونہ عفوہ خواستن این جرم را عفوہ کند۔ بینواتوجروا

الجواب باسم ملہم الصواب : بلہ ! تفصیل سوال درست است مردان ہم حق طلب قذف را دارند وبا عفوہ نمودن مقذوف یا محکمہ حد ساقط نمیشود البتہ در صورت عفوہ مقذوف جہت رجوع نکردن بہ محکمہ حد لازم نمیگردد عفوہ مقذوف درست نیست یعنی بعد العفوہ باز ہم اختیار طلب حد را دارد۔

قال في العنود ولا ارف ولا رجوع ولا اعتياض وفي الصرح ولا صلح ولا عفو لعدم لو عفا المظلوم فلا حد لا لصحة العفو بملترك الطلب حتى لو عاد وطلب حد هبني ولما لا يحد الحد الا بمصرته. (رد المحتار ج ۱ ص ۱۸). فقط . والله تعالى اعلم. ۷/ ذي الحجه ۱۳۹۳ هـ.

تفصیل تعزیر غیر حاکم

سوال : دختر زید که سه ماه حمل هم داشت بعد از صلوٰۃ عشاء با مرد بیگانه بیرون از خانه رفت زن کاکایش این محضر قابل اعتراض رادیده شوهرش را اطلاع داد شوهر خانم خویش را طلاق نمود وقتیکه پدر از دخترش دریافت گفت بله رفته بودم سوالات ذیل را جواب گفته مایانرا ممنون سازید.

(۱) آیا این هم یک جرم قابل سزاست ؟

(۲) آیا در سزای تعزیری مجرد ومتاهل یکسان اند ؟

(۳) آیا علاوه حاکم وقاضی پدر وجد هم حق تعزیر را دارند ؟

(۴) اگر با تعزیر دادن پدر یا جد مجرم بمیرد نزد حاکم جوابده باشند یا خیر ؟

(۵) آیا بعد از تعزیر مجرم قید وحبس او هم در کارست یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : (۱) اگر گمان غالب یا قرائن موجود باشد که این دوشیزه

با مرد اجنبی رفته این جرم قابل تعزیر است.

(۲) در تعزیر اشخاص مجرد ومتاهل یکسان اند.

(۳) در حالت معصیت هر شخص حق تعزیر را دارد اما بعد از آن علاوه حاکم، شوهر

ووالد کسی حق تعزیر را ندارد

البته در صورت غیاب پدر یا نا اهلی کامل پدر که دخترش را قصداً از بدکاری باز ندارد یا ناتوان باشد دیگر اقارب او هم حق دارند تا او را باز دارند این چنین در صورت حاکم نا اهل هم اقارب حق دارند در صورت ناتوانی اقارب برعامه مسلمانان باز داشتن او از منکر فرض است .

(۴) اگر دردوران تعزیر مجرم فوت شد علاوه حاکم دیگران ماخوذ اند فقهاء بین حاکم وزوج فرق نموده اند که بر حاکم تعزیر واجب است ویر زوج واجب نیست اما اگر از امام وحاکم توقع تعزیر نباشد طبق اصول شرع بر شوهر خانم تعزیر واجب است طبقیکه در فوق

این چنین بعض اشخاص که از حکومت هم مغرور اند سرقت و غارتگری و چپاول عادت آنان است دایم در کوشش ایدارسانی اند فرضاً اگر کسی آنان را به قتل برساند پس به حکومت پناه برد حکومت هم با این عمل خوش میشود بلکه او را جائزه میدهد آیا چنین نمودن جواز دارد ؟

البته این خطر است ممکن آن شخص عوض قتل نمودن مفسد از دست آنان به قتل رسد و مغروران فرار کنند در این حالت چه باید کرد ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : بعد از مباشرت فعل حق تعزیر را علاوه حاکم، شوهر و پدر کسی ندارد البته قتل چنین مغرورین حکومت جائز بلکه عمل قابل ثواب است.

قال فی الدمد المختار و یقیمه کل مسلم حال مباحرة المعصية قدية و اما بعدة فلهس ذلك لغیر الحاكم و الزوج و الموقی كما سیجیه (ردالمحتار ج ۳ ص ۱۸۶) و فیه و یكون التعزیر بالقتل کمن وجد رجلاً مع امرأة لا تحمل له و لو اكرهها فلها قتلہ و حمة هدد و كذا الغلام و هبانية ان كان يعلم لا یلجزر بصباح و هرب عما حون السلاح و الا بأن علم انه یلجزر عما ذكر لا یكون بالقتل و ان كانت المرأة مطاوعة قتلها كذا عزاه الزیلعی الیه دوائی. (ردالمحتار ج ۳ ص ۱۸۶)

و فیه معرباً الى المجتبى الاصل كل شخص رأى مسلماً یزنی ان یحل له قتلہ و انما یمتنع خوفاً من ان لا یصدق انه زنی و علی ملنا القیاس المكابر بالظلم و قطاع الطريق و صاحب المكس و جمیع الظلمة بأدنی ضربه لیهیمة و جمیع الكبائر و الاعونة و السعاة یباح قتل الكل و یغاب قاتلهم ان علی، و افقی الناصبی یوجب قتل كل مؤذ و فی رد المحتار (قوله و جمیع الاكابر) ای اهلها و الظاهر ان المراد بها المتعدی هربها الى الغیر فیکون قوله و الاعونة و السعاة عطف تفسیر او اعطف خاص علی العام فی شمل كل من كان من اهل الفساد كالساحر و قاطع الطريق و اللص و اللوطی و الخدای و نحوهم من عمر ضررة ولا یلجزر بغیر القتل. (قوله و الاعونة) كأنه جمع معین او عوان معناة و المراد به الساعی الى الحكم بالفساد لعطف السعاة علیه عطف تفسیر و فی رسالة احكام السیاسة عن جمیع النسل، سئل شیخ الاسلام عن قتل الاعونة و الظلمة و السعاة فی ایام الفترة قال یباح قتلهم لانهم ساعون فی الارض بالفساد فقیل انهم معتمدون عن ذلك فی ایام الفترة و یعتقدون قال ذلك امتناع هرورة قتلهم انما یلجزر عنه قال و سألتنا الشیخ اباها عفا عنه فقال یباح قتلہ و یغاب قاتله أه. (قوله و افقی الناصبی الخ) لعل الوجوب بالنظر للامام و نوابه و الا بانها بالنظر لغیرهم ط. (ردالمحتار ج ۳ ص ۱۸۶) فقط و لله تعالی اعلم.

آیا حد مسقط توبه است و یا توبه مسقط حد است ؟

سوال : در مسائل ذیل حکم شرع را تحریر بدارید.

(۱) کسی مرتکب زنا و یا سرقت شد آیا با حد شرعی جرم او بخشوده میشود.

(۲) اگر بعد از جرم توبه کند آیا باز هم حد بر او لازم است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : (۱) بدون توبه تنها باحد گناه عفو نمیشود

(۲) بعد از اثبات جرم درحضور حاکم حد ساقط نمیشود و اگر قبل از رفتن نزد حاکم

جهت اعتراف نرود حد ساقط میشود یعنی بعد از توبه بر او اعتراف نزد حاکم بروی حد جرم

فرض نیست . کذا فی الهامیه . فقط والله سبحانه و تعالی اعلم . ۱۰ / صفر ۱۴۰۷ هـ

مدعی علیه قائل برداشتن متاع به نیت حفاظت بود

پس حد بر او لازم نیست

سوال : زید انگشتر طلانی بکر را برداشت و فتیکه بکر اطلاع یافت بی صبر به حاکم

مراجعه نموده عرض کرد و فتیکه قاضی پرسید زید گفت انگشتر را به قصد مسترد نمودن به

مالکش برداشته بودم قصد سرقت را نداشتم آیا در این صورت بر زید حد سرقت لازم است

یا نه ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر زید انگشتر را از مکان غیر محفوظ برداشته باشد بر او

حد نیست اما اگر از مکان محفوظ برداشته باشد باز هم بنا بر قاعده (الحدود تدور مع الجهات)

حد از او ساقط میشود . فقط و الله سبحانه و تعالی اعلم . ۳ / جمادی الاخره ۹۵ هـ

سارق علف را در دست گرفته گاومیش را خواست بر او حد نیست

سوال : زید علف را در دست گرفته گاومیش را از خانه خواست گاومیش بر آمد بعد از

آن زید گاومیش را سرقت نمود آیا دستش قطع شود یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر گاومیش علف را دیده بر آمد یا با باز نمودن دروازه بر

آمد در هر دو صورت بر زید حد قطع ید نیست .

قال فی الهامیه (قوله لان سيرة يضاق اليه) اما لو خرج بلا سوق ولا رجلا لم يقطع لان للذابة

اعتبار ان الم يفسد اعتبارها بالحمل والسوق لا يقطع نسبة الفعل اليها كما في البحر . (رد المحتار ج ۳

ص ۲۱۰) فقط والله تعالى اعلم . ۳ / جمادی الاخره ۹۵ هـ .

بر سارق گازوبرق حد نیست

سوال: آیا سرقت کنندہ گازوبرق محکوم بر قطع ید اند یا خیر؟ بینواتوجروا
الجواب باسم ملہم الصواب: در قطع ید شرط است کہ سرقت از مکان مصون شدہ
 باشد و یا از نزد حارس در صورت سوال فوق الذکر یک صورت ہم وجود ندارد لذا قطع ید
 لازم نیست.

قال فی صرح التنویر ویقطع لوسرق من السطح نصاً بالأنه حرر صرح وهما ثلثة او من المسجد اراد به
 کل مکان لیس بمحرر لعمد الطريق والصحر او رب المتاع عند ای محصر اولو الحافظ تماماً فی الاصح.
 (ردالمحتار ج ۳ ص ۲۰۹) فقط والله تعالی اعلم.
 ۳ جمادی الآخر ۱۲۹۵ هـ

سزای جادوگر قتل است

سوال: جادوگر شرعاً چه حکم دارد آیا نکاح او باقی است آیا اقتداء خلف او درست
 است؟ بینواتوجروا.

الجواب باسم ملہم الصواب: اگر در جادو الفاظ کفریہ باشد یا عقیدہ کفریہ یا یکی ہم
 نباشد اما جادوگر آنرا حلال میپندارد کافر میشود ونکاح او باطل میگردد و حاکم او را قتل
 کند و اگر در جادو الفاظ کفریہ نباشد و جادو گر ہم آنرا حلال نداند بلکه محض جهت
 اضرار مردم چنین کند فاسق گفته شود اما سزای او ہم قتل است بلکه اگر کدام خانم
 جادوگر باشد او ہم باید بہ قتل رسانیدہ شود زیرا کہ توبہ مرتد قبول میشود و توبہ جادوگر
 قبول نمیشود بلکه باید بہ قتل رسانیدہ شود اما اگر قبل از اسارت توبہ کند توبہ او قبول
 است پس امامت چنین شخص کہ کافر است وخاتم او طلاق گردید و اگر فاسق پنداشته شود
 باز ہم امامت او مکروه تحریمی است باید علی الفور از منصب امامت معزول گردد.

قال فی العلائقہ والکفر بسبب اعتقاد السحر لا توبہ له ولو امر بالاصح لسعیها فی الارض بالفساد
 ذکرہ الزیلعی ثم قال وکلما الکفر بسبب الزندقۃ لا توبہ له وجعله فی الفتح ظاہراً للمذهب لکن فی حظر
 الخانیۃ الفتوی علی انه اذا اعد الساحر او الزندقی المعروف الداعی قبل توبته ثم تب لم تقبل توبته و
 یقتل ولو اعد بعدھا قبل سماعه فی الشامیۃ (قوله والکفر بسبب اعتقاد السحر) فی الفتح السحر حرام بلا
 خلاف بین اهل العلم واعتقاد اہل حقہ کفرو عن اصحابنا ومالك واحمد یکفر الساحر بتعلمه وفعلمه سواء
 اعتقد الحرمة او لا و یقتل و لیه حدیث مرفوع حد الساحر ضربہ بالسيف یعنی القتل و عند

الشافعی رحمہ اللہ لا یقتل ولا یکفر الا اذا اعتقد اباہتہ (فی قولہ) و یجب ان لا یعدل عن ملہب الشافعی رحمہ اللہ فی کفر الساکر والعرافہ و عدمہ و اما قتله ف یجب ولا یتعاقب اذا عرفہ معززا و لعلہ لعل السکر لسمیہ بالفساد فی الارض لا معز و علیہ اذا لم یکن فی اعتقادہ ما یوجب کفرہ ۱۰۸ و حاصلہ انہ اعتار انہ لا یکفر الا اذا اعتقد حکم کفر او بہر مزی فی البہر و تبعہ الفارح و انہ یقتل مطلقا ان عرفہ تعاطیہ الخ (قولہ لم یعد الخ) ای لا یسبب اعتقادہا الذی ہو رفق لان المرتد لا یقتل عندنا الخ (رد المحتار ج ۳ ص ۲۰۰) وقال العلامة ابن عابدین رحمہ اللہ فی عتبہ حاشیہ علی شرح التعزیر بعد صفہ طویل ثم انہ لا یلزم من عدم کفرہ مطلقا عدم قتله لان قتله یسبب سعیہ بالفساد کما مر فاذا ثبتہا اظهر ان کفرہ لو یفیر مکفر یقتل دفعا لہرہ کما لخص فی وقایع الطرق (رد المحتار ج ۳ ص ۲۲) فقط ولہ تعالیٰ اعلم.

۷/ جمادی الآخرہ ۹۵ھ.

بر نابالغ حد نیست

سوال : یک بچہ سرقہ نمود کہ هنوز اعلان حد بر او نشدہ جہت عدم حکم بلوغ و طبق ہدایت داکتر ہم فیصلہ بلوغ او نشدہ مادرش ہم میگوید عمر پسرہ چہارہ سال و ہشت ماہ است بنا بر الحدود تندری بالشہادت نیز حد ساقط نمیشود چرا کہ آن حکم در حصہ حد است و اینجا شبہہ در عمر این شخص است کہ در کتاب الخراج امام ابو یوسف رحمہ اللہ تعالیٰ فرمودہ اگر اشتباہ بود در عمر طفل تا حد بلوغ مهلت دادہ شود و توقیف شود پس باید طفل حبس شود یا تحت تضمین کسی رہا شود تا حد بلوغ صورت دوم درست بنظر نمی رسد زیرا کہ مخالفت می آید از جملہ (لا کفالة فی حد) و اگر صورت اول باشد ثبوت آن ممکن است؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملہم الصواب : بر نابالغ حد نیست اگر بعد از بلوغ مرتکب جرم شد بر او حد است اگر در حالت جرم بلوغ او مشتبہ بود در این صورت ہم حد نیست از تحقیق ابو یوسف رحمہ اللہ تعالیٰ ہم این چنین بنظر می رسد کہ تا ہانزدہ سال توقیف نمودہ شود ترجمہ اردو کتاب الخراج ممکن درست نیامدہ باشد عبارت عربی آن چنین است.

قال ابو یوسف رحمہ اللہ ولا یقام الحد علی غلام لم یبلغ الحلم فان شک فیہ فلا یقام حد حتی یبلغ خمس عشر سنة وقد قالوا اکثر من ذلك وكذلك المجاہرۃ لا یقام علیہا شی من الحدود حتی تمیض او تبلغ خمس عشر سنة حدیثا صہبہ للہ بن ذائع عن ابن عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہما قال عرضہ رسول

لله ﷻ للفعال يوم احد فاستصغرى فردنى و كسب ابن اربع عشر سنة و عرضنى يوم الخندق و انا ابن خمس عشر سنة فاجازنى قال نافع حدثت بهذا الحديث عمر بن عبد العزيز رحمته الله وهو خليفة فقال ان لهذا الفرق بين الكبير والصغير قال فكتب الى عماله من بلغ خمس عشر سنة فافرضوا له في المقاتلة و من كان دون ذلك فافرضوا له في الذوية فهذا احسن ما سمعنا في ذلك والله اعلم حدثنا ابن عن انس رضى الله تعالى عنه ان ابا بكر رضي الله عنه الى بسلام قد سرق ولم يثبت في احتلامه فلم يقطعه قال و حدثني بعض المشيخة عن مكحول قال اذا بلغ الغلام خمس عشر سنة جازت شهادته و وجهت عليه الحدود قال و حدثنا المغيرة عن ابراهيم في النجارية تزوج فبدل غل بها ثم تصيب فاحشة قال ليس عليها حد حتى تميض. (كتاب الخارج ج ۱ ص ۱۷) فقط والله تعالى اعلم.

۲۹ جمادى الآخرة ۹۵ هـ.

در حالت مرض حد داده نمیشود

سوال : بطور امر کلی وقاعده کلیه بفرومائید در صورتیکه بر مجرم جرم تثبیت شد اما در این حالت مرض بدی لاحق جان او گردید اگر در آن مرض حد داده شود ممکن هلاک شود آیا در این صورت حد مؤخر گردانیده شود و یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : تا صورت زوال عذر حبس نموده شود بعداً حد داده شود. قال في التنوير قطع عن السارق من زلذه و تحسم الا في جزو بردشدين وفي الشرح فلا تقطع لان الحد اجر لا متلف و يحبس له توسط الامر وفي الشامية (قوله الا في حرو بردشدين) والا في حال مرض مفتاح و قيده في المعاية بالمرض الشديد الفاحطة عن الحموى. (رد المحتار ج ۳ ص ۲۱۲) فقط والله تعالى اعلم.

۲۹ جمادى الآخرة ۹۵ هـ.

تفصيل تازیانه «دره»

سوال : طول. عرض دلی و لکی تازیانه (دره) چقدر باشد آیا کدام حد معین دارد یا خیر و باید از کدام جنس باشد؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : از کتب مذاهب اربعه دانسته می شود که تازیانه (دره) کدام چیز نرم خنجر یا چرم باشد. باید چوب. عصا و غیره نباشد.

قال الامام الکاسانی رحمته الله ولا يهرق بسوطه مرة لان اتصال العروة بمزلة ضربة اعزى فيصير كل ضربة هربتين فيكون زيادة على القدر المهروع. (المذائع ج ۲ ص ۱۰) و قال الامام المرعشي

عن أبيه عليه السلام: يأمر الإمام بهربه بسوط لا فمراً له حراً بما عوسطاً لان علياً رضي الله تعالى عنه لما اراد ان يقيم
الحمد كسر فمراً له و المتعوسط بين المبرح وغير المولم لافشاء الاول الى الهلاك و غلو القاتل عن المقصود و
هو الان جاز. (هداية مع الفتح ج ٣ ص ١٢٦) وقال الامام ابن الهمام رحمه الله: (قوله بسوط لا فمراً له حراً بما
متعوسطاً) قيل المراد بفمراً السوط عليه و قد فيه مستعار من واحدة فمراً الشجر قال في الصحاح وغيره عقد
اطرافه و ربح المطرزي ارادة الاول هناك ما ذكر الطحاوي رحمه الله ان علياً رضي الله تعالى عنه جعل الوليد
بسوط له طرفان اربعين جلد فكانت العربية هريتين. وفي الايضاح ما يوافقه قال ينبغي ان لا يهرب
بسوط له فمراً لان الغيرة اذا هرب بها تصوير كل هربة هريتين وفي الداية لكن المشهور في الكتب لا
فمراً له اي لا عقدة عليه و قول المصنف في الاستدلال عليه لان علياً رضي الله تعالى عنه لما اراد ان
يقيم الحمد كسر فمراً له لا يحتمل الوجه الاول اصلاً بل احد الامرين اما العقدة و اما تلحين طرفه بالندق اذا
كان يابساً و هو الظاهر و روى ابن ابى شيبة حدثنا عيسى بن يونس عن حذيفة السدوسي عن انس بن
مالك رضي الله عنه قال كان يومر بالسوط فتقطع فمراً له ثم يدبين حجرين حتى يلين ثم يهرب به قلداً له في زمن
من كان هذا قال في زمن عمر ابن الخطاب رضي الله تعالى عنه و الحاصل ان المراد ان لا يهرب به في طرفه
يبس لانه حينئذ يبرح او يبرح فكيف اذا كان فيه عقدة و يقيد فذلك ما روى عبد الرزاق عن يحيى بن ابى
كثير ان رجلاً الى النبي ﷺ فقال يا رسول الله اني اصبحت حذاً قاله على فداء عليه الصلوة والسلام
بسوط فاني بسوط شديد فمراً فقال سوط حون هذا فاني بسوط مكسور لئن فقال سوط فوق هذا فاني
بسوط بين سوطين فقال هذا فامر به لجلد رواه ابن ابى شيبة عن زيد بن اسلم ان النبي ﷺ اني بسوط
فذكره و ذكره مالك رحمه الله في الموطأ و الحاصل ان يحتمل كل من الغيرة بمعنى العقدة و معنى الفرع
الذي يصير ذنبين تبعاً للمشتراك في النقي لانه عين العدد مائة و لو تجوز بالغمرة فيها يشاكل العقدة
ليجوز المجاز ما هو يابس الطرف حتى ما ذكرنا كان اولي فانه لا يهرب بمغله حتى يندق رأسه فيصير
متوسطاً (فتح القدير ج ٣ ص ١٢٦، رد المحتار ج ٣ ص ١٥٤، حاشية الطحطاوي على الدر ج ٢ ص ٣٩١، البحر
الرائق ج ٥ ص ٢٦٦، تهذيب الحقائق ج ٣ ص ١٦٩، حاشية الشلبي على التبيين ج ٣ ص ١٦٩، البهانية ج ٢ ص ٢٥٦،
الاختيار لتعليل المختار ج ٣ ص ٨٥، المجموع ج ٢ ص ٢٣٠)

و قال العلامة شيخ زادة رحمه الله: ولو كان الرجل الذي وجب عليه الحد ضعيف الخلقة خفيف عليه
الهلاك يجلد جلداً خفيفاً يحتمله كما في الفتح لما روى ان رجلاً ضعيفاً زافاً فامر رسول الله ﷺ بان يأخذ
عذلاً فيه مائة شمر اخ فيهرب به هربة كما في السراجية. (مجمع الانهر ج ٣ ص ٨١٦، الدد المحتقى ص ١)

هامش المجمع ج ٣، ص ٥٣٨، المعانة ص ٥٣٨ و ٥٣٩

وقال العلامة خليل المالكى رحمه الله (و الحدود بسوط و ضرب معتدلين) وقال ابو عبد الله محمد المعروف بالخطاب المالكى رحمه الله وقوله معتدلين قال في الموطأ انه عليه السلام اتى بسوط مكشور فقال فوق هذا فأتى بسوط جديد فقال دون هذا فأتى بسوط قدر كعب به و لان فامر به اى بالشخص المحدود فهد قال الباقى رحمه الله في شرحه قال عيسى بن دينار الفمرة الطرف يريد ان طرفه محدود لم تنكسر حدته فقال دون هذا فأتى بسوط قدر كعب به ولا يريد انه قد انكسر بحدته ولم يخلق ولم يبلغ مبلغا لا يأمر من ضرب به فاقتضى ذلك انه محدود بسوط بين سوطين والضرب فى الحدود كلها سواء انتهى و قال الجزولى واما يهر ب السوط وصفته ان يكون من جلد واحد ولا يكون له رأسان وان يكون رأسه لينا ويقبض عليه بالخنصر والبنصر والوسطى ولا يقبض عليه بالسبابة والابهام ويقبض عليه عقدة التسعين ويقدره رجله اليملى ويؤخر اليسرى انتهى (مواهب الجليل ج ٣، ص ٢١٨)

وقال العلامة الخرشى المالكى رحمه الله بعد نقل قول الجزولى وصفة عقد التسعين ان يعطف السبابة حتى تلتقى الكف ويضم الابهام اليها. (الخرشى ج ٤، ص ١٠٩)

وقال العلامة الشيخ محمد عليش رحمه الله واعتدال السوط كونه ليس جديدا ولا باليا، ونقل وصفة السوط عن الجزولى ثم وصفة عقد التسعين عن الخرشى كما قدمنا. (شرح منحة الجليل ج ٣، ص ٥٥٢)

وقال ابو البركات احمد الدردير المالكى رحمه الله في شرحه (و الحدود) للزنا والقتل والشرب تكون (بسوط) جلده رأس لئلا رأسان لا يقضم به وراك و درة و درة عمر رضى الله تعالى عنه واما كانت للعأديب ويقبض الضارب به عليه بالخنصر والبنصر والوسطى دون السبابة والابهام بل يقبضهما فوق السوط فأربعين و يخرج السوط من بين السبابة والوسطى. (حاشية الدسوقي على الشرح الكبير ج ٣ ص ٢٥٢) وقال ابن شهاب الذين الرمل الشهير بالشافعى الصغير (وسوط المحدود) والتعازير يكون (بين قضيب) اى غصن رقيق جدا (و عصا) غير معتدلة (و بين (رطب و يابس) بأن يعتدل جرمه و رطوبته يعرف بالحصل به الزجر مع امن الهلاك فيمتنع بخلاف ذلك لما يخفى من شدة ضرره و عدم ايلامه و فى الموطأ مرسل انه  اراد ان يجلد رجلا فأتى بسوط خلق فقال فوق ذلك فأتى بسوط جديد فقال بين طنين و لهذا وان ورد في زان فهو حجة هذا بتقدير اعتصافه او صحة وصله اذ لا فارق بينهما. و السوط سيور تلف وتولى قاله ابن الصلاح. (نهاية المحتاج ج ٣، ص ١٥)

وقال شيخ الاسلام موسى الحجاوى المقدسى الحنبلى رحمه الله و يهر ب الرجل قائما بسوط لا جديد

فیجرح ولا غلق جمه بین القطیب والعصا، ولا یضرب بعضاً ولا غیرها وان کان السوط مقصوباً اجزاً.
(الاقناع ج ۳ ص ۲۴۵) وقال العلامة الآئی الازهرى المالکى (والحدود) التى بالجلد كلها (یضرب) لا رمى ولا
حلف (و سوط) لا عصا (معتدلين) و صفته كونه من جلد واحد وليس له رأسان و كون رأسه لهذا
(جواهر الاکلیل ج ۲ ص ۲۴۶)

و کذا قال العلامة أحمد الدودجیر المالکى رحمه الله (الشرح الصغير ج ۳ ص ۵۰۲)
و قال الامام برهان الدین المحمدي رحمه الله (سوط) قال فی شرح المذهب للحنفية: السوط فوق
القطیب ودون العصا، و فی المختار لهم، بسوط لا ثمر له، فتمتعین ان یکون من غیر الجلد (لا جدید ولا
غلق) نص علیه بفتح اللام و هو الحال بخبر رواه مالک عن زید بن اسلم مرسل و روى عن ابی هريرة رضي الله
مسنداً و روى عن علي رضي الله ولان الغرض الايلاء دون الجرح اذا جدید، یجرح و الحال لا یؤلم. (المدعى علی
شرح المقنع ج ۳ ص ۳۶)

قلت المراد من ثمره السوط العقدة او الذنب كما قدمنا من كتب الحنفية فالاستدلال بهذه اللفظة
على تعيين كون السوط من غير الجلد باطل.

و قال العلامة ابن قدامة المحمدي رحمه الله (و فی حديث جلد قدامة حين ضرب ان عمر رضي الله تعالى
عنه قال: ايتوني بسوط لهما، اسلم مولاة بسوط دقيق صغير فاعطاه عمر رضي الله فمسحه بيده ثم قال لا
سلم انا احدك انت عذ كرت فاربعة لا هلك ايتي بسوط غير هذا فانته به تماماً فامر عمر رضي الله بقدامة لجلد
اذا لم يخطأ فان السوط یکون وسطاً لا جدیداً فيجرح ولا غلقاً فيجلد الملهما روى ان رجلاً اعترف عند
رسول الله صلى الله عليه و آله بانزاد فاعاله رسول الله صلى الله عليه و آله بسوط فأتى بسوط مكسور فقال فوق هذا فأتى بسوط جديد
لم تكسر فمرته فقال بين طلعتين رواه مالک عن زید بن اسلم مرسل و روى عن ابی هريرة رضي الله مسنداً و
قد روى عن علي رضي الله انه قال ضرب بين ضربين و سوط بين سوطين. (المهمل لابن قدامة ج ۳ ص ۱۶۸)
فقط والله تعالى اعلم. ۲۹ جمادى الآخرة ۹۵ هـ.

حد قذف جهت تهمت زنا

سوال : یک دوشیزه مجرد از یک مرد متاهل خواست تا با او از دواج کند مرد انکار
ورزید خانم گفت در این صورت ترامتهم به زنا میسازم چند یوم بعد خانم آن مرد را بدون
شواهد و دلیل متهم به زنا نمود بدون شاهد و دلیل پس مرد که این فعل قبیح را انجام نداده
بود انکار ورزید و سوگند بر داشت که خانم کاذب است در این صورت دعوه خانم چه

حیثیت دارد ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : با دعوہ کذب خانم کہ چہار شاہد نداشتہ باشد در صورتیکہ این مرد عارض حکومت شود ہشتاد تازیانہ (درہ) تہمت زنا بر این خانم باشد در صورت اقدام نکردن حکومت باید پدر دخترش را ہشتاد تازیانہ (درہ) بزند تا دیگران عبرت بگیرند۔ فقط ۔ واللہ سبحانہ وتعالی اعلم۔ ۲۳/ ذی الحجہ ۱۲۹۹ھ

بفرض تعریض مقاطعہ جواز دارد

سوال : جہت کدام جرم آیا با مجرم مقاطعہ جواز دارد سوالات ذیل را جواب بگوئید واقعہ اصحاب ثلاثہ (وَعَلَى الْغُلَاظَةِ الْيَتِيمِ لَعَلُّوْا عَلَىٰ إِذَا خَالَفَتْ عَقَبَتَهُمُ الْكَرْخُ بِمَا رَحِمَتْ) آیا این مقاطعہ با آنان از خصوصیت انحضرت علیہ السلام بود یا ہنوز مشروع است ؟ آیا در شریعت اسلامی چنین مقاطعہ و سلب حقوق واجبہ بشکل تعزیر نافذ شدہ بود کہ در بخاری و مسلم و ریاض الصالحین در باب التوبۃ آمدہ :

وقال الملقی علاؤ الدین الطرابلسی الملقی فی کتابہ معین الحکام ص ۲۴۷ والتعزیر لا یختص بفعل معین ولا قول معین فقد عزر رسول اللہ ﷺ بالہجر وذلک فی حق الثلاثۃ الذین ذکرہم اللہ تعالیٰ فی القرآن العظیم فہجر وامنسن یوماً لا یکلمہم احد و قصہم مشہور فی الصحاح۔

اگر این مقاطعہ معاشرتی جواز داشتہ باشد پس آیا در آن حقوق واجبہ مثلاً حقوق والدین حقوق زوج جواب سلام، کفن ودفن وحقوق اولاد شامل است؟ ویا شرعاً آن مستثنی میباشد . دوم اینکه آیا اگر این مقاطعہ طبق مقاطعہ عہد نبوی جائز باشد پس آیا چنین مقاطعہ معاشرتی تنها در صورت ترک جہاد جواز دارد یا در مقابل دیگر جرم های بزرگ مانند قمار بازی، شراب نوشی، سرقت ترک نماز سود خوری خمار شدن وغیرہ وآیاتعین مدت مقاطعت تعلق دارد تا بہ نظر و صوابدید حاکم ویا پنجاہ یوم باید تحدید شود ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : تعزیراً مقاطعہ جواز دارد ، مقاطعہ نمودن از خصوصیت انحضرت علیہ السلام نبود نوعیت جرم ہم تخصیص ندارد نیز ایام مقاطعہ ہم تحدید ندارد پس صوابدید حاکم در آن است در صورت اجرائت ننمودن حاکم باید بزرگان محلہ در این حصہ تصمیم گیرند کہ آنرا دو صورت است متعلق حقوق واجبہ۔

(۱) باید مجرم در این دوران از حقوق واجبه باز داشته نشود فرضاً نمازهای باجماعت نماز جنازه زیاد از چهار ماه باز داشتن از خانم یا باز داشتن از مجامعت با خانم که در چهار ماه یک مرتبه بر شوهر حق واجبه خانم میباشد.

(۲) مجرم که بر دیگران حقوق واجبه دارد دو نوع است .
اول : حقوقی که در ادای آن مجرم را هیچ دخل و اختیار نیست مثلاً جنازه او با کفن و دفن باز داشتن از آن جواز ندارد.

دوم : حقوقی که در وجوب آن از طرف مجرم بر دیگران ایجاب بالاختیار است . مثلاً جواب سلام مجرم طلب اجازه صحبت از طرف خانم بر آن قیودات جواز دارد.

عقد الامام المغاری رحمه الله بآب ما یجوز من الهجران لمن عصى واستدل علیه بقصة كعب بن العجرة و قال الحافظ رحمه الله اراد بهذه الترجمة بيان الهجران المأثور لان عموم العي مخصوص بمن لم يكن لهجرة سبب مفروع فتبين هذا السبب المسوغ للهجر وهو لمن صدر عنه معصية فيسوغ لمن اطلع عليها منه هجرة عليها ليكف عنها . (فتح الباری ج ۱، ص ۲۱۵) وقال العلامة العيني رحمه الله وفيه جواز ترك السلام على من اذنب وجواز هجرة ثلاثة ايام . وفيه جواز ترك رد السلام على المهجور عن سلم عليه اذ لو كان واجبا لم يقل كعب هل حرك شفتيه برد السلام . (عمدة القاری ج ۱، ص ۵۶) وقال ابو بكر بن العربي رحمه الله وفيه دليل على ان الامام ان يعاقب المذنب بتعريضه كلامه على الناس اذباله و هكذا في الانجيل وهي المسألة الفالفة وعلى تعريض اهل عليه وهي المسألة الرابعة . (احكام القرآن لابن العربي ج ۲، ص ۱۰۱) فقط والله تعالى اعلم

۱۶ / صفر ۱۲۵۱ هـ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ

الحكم الحَقَّاني في قتل الزَّاني

- برای غیر حاکم در کدام صورت ها جواز دارد تا زانی را قتل کنند
- در این حصه در کتب فقه اقوال مختلف بنظر می رسد
- در حصه تحقیق آن این رساله منفرد است



الحكم الحَقَّاني في قتل الزَّاني

حكم من وجد شخصاً مع امرأة لا تحل له

سوال : ما قولكم رحمكم الله من وجد رجلاً مع امرأته في فراش واحد أو في بيعة واحد أو وجد رجلاً يزني بامرأته أو جارية أو محرمة هل يحل له أو لا عليه أو غيره من الورثة ان يقتله ام لا، وان حل يسقط القصاص عنه ام لا، وان سقط فعليه الدية ام لا، يهدوا بيها أو شافياً أو جرحاً أو قاتلاً.

الجواب ومنه الصدق والصواب : قد اختلف في حُلَّة المسألة عبارات الفقهاء الحنفية رحمهم الله تعالى فلنذكر عبارات المضطربة أولاً، ولنسطر صورة الترجيح ثانياً، ولنذكر وجه التوفيق ثالثاً.

العبارات المضطربة :

١ - قال العلامة بدر الدين العيني رحمته الله في شرحه للجامع الصحيح للامام البخاري رحمته الله : اختلف العلماء فيمن قتل رجلاً وزعم انه وجدته قد زني بامرأته فقال جمهورهم لا يقتل ^١ بل يلزمه القصاص الا ان تقوم بذلك بيعة او تعترف به ورثة القتل والمهنة اربعة من عدول الرجال يهددون من نفس الزنا ويكون القتل محصناً واما فيها بيعة وبين الله تعالى فان كان صادقاً فلا شيء عليه. (عدة القاري ١٣٠ ص ٤٤)

١ - مذكراً في النسخة التي بين يدي والصواب لا يقتل قوله ثم رأيت كذلك في شرح صحيح مسلم للنووي رحمته الله ١١

٢ - قال في الهدية سئل الهندوالى عن رجل وجد مع امرأته رجلاً يحمل له قتلته^(١) قال ان كان يعلم انه يلزجر عن الزنا بالصياح والهرب عما دون السلاح لا يحمل وان علم انه لا يلزجر الا بالقتل حل له القتل وان طأ وعته البرأ حل له قتلها ايضاً كذا في النهاية (عالمگیری ج ٢، ص ١١٤) فصل في التعزير

٣ - قال في منية المفعي ولو كان مع امرأته وهو يزي بها او مع محرمة وهما مطاوعان قتلها جميعاً.

(الدرا مختار باب التعزير)

٤ قال في البحر ومفاد الفرق بين الاجنبية والزوجة والمحرمة قبح الاجنبية لا يحمل القتل الا بالشرط المذکور من عدم الانزجار المزيور وفي غيرها يحمل. (الدرا مختار باب التعزير)

٥ قال في التنوير في باب التعزير ويكون بالقتل كمن وجد رجلاً مع امرأة لا تحمل له ان كان يعلم انه لا يلزجر بصياح وهرب عما دون السلاح والا لا وان كانت المرأة مطاوعة قتلها ولو كان مع امرأته وهو يزي بها او مع محرمة وهما مطاوعان قتلها جميعاً مطلقاً. (تنوير الابصار)

وجه التوفيق :

اما قول صاحب البحر لم يشأ حل مطلق حل القتل المذکور في منية حل الحمل المطلق وحل مطلق المرأة المذکورة في عبارة الهندوالى على الاجنبية وهو كما ترى فان حل مطلق الشيء على الشيء المطلق او المقيد بلا قرينة لا يضي اليه لاسيما اذا قام الدليل على خلافه ولذا قال في شرح التنوير ورقة في النهي عما في اليزانية وغيرها^(٢) من التسوية بين الاجنبية وغيرها ويدل عليه تنكير الهندوالى للمرأة نعم ما في منية مطلق فيحمل على المقيد فيحقق كلامهم ولذا جزم في الوهبانية بالشرط المذکور مطلقاً وهو الحق. (الدرا مختار)

واما عبارة التنوير فقد علمت حالها ايضاً مما ذكرنا ومنشأه اتباع شيخه صاحب البحر. قال في الهامية (قوله مطلقاً) زيادة المصنف على عبارة منية متتابعة لشيخه صاحب البحر. (رد المحتار ج ٢)

صورة الترجيح :

اما التوفيق بين عبارة منية المفعي وقول الهندوالى فظاهر مما مضى من تقرير شارح التنوير في رد صاحب البحر والتنوير.

واما وجه التوفيق الذي اختاره العلامة ابن عابدین رحمه الله، حيث قال - وقد ظهر لي في التوفيق وجه

١ - لعل الصواب امرأته بالتنكير كما سيظهر من البيان الآن معناه

٢ - بالهامة كما في الهامية معناه

أعروه وان الشرط المذکور إنما هو فيها اذا وجد رجلاً مع امرأاً لا تحمل له قبل ان يزن بها فهذا لا يحمل قتله
اذا علم انه يلاجر بغیر القتل سواء كان مسلحاً أم لا عن الواجد او زوجته او محرماً معه أم لا واذا وجدته يزن بها
فله قتله مطلقاً (ان ان قال) ثم رأيت جناباً للمحاوی الزاهدی ما یؤیدة ایضاً الخ فلو أسد من وجهین:
١- ان الاستدلال بعبارة المحاوی الزاهدی علی التعرف بة بین رؤية الزنا وعدم رؤية بیدل علی ان رؤية
الدواعی مثل رؤية نفس الزنا وهو مخالف لما نقله عن معراج الدیة قبیل باب القود فیما دون النفس
حیث قال وکما لو دخل بیتة ونظر فیہ او نال من امرأته ما دون الفرج لم یجز قلع عینہ الخ ثم قال وقوله
وکما لو دخل بیتة الخ مخالف لما ذکره الفارح الا ان یحمل ما ذکره علی ما اذا لم یکن تحجیته بغیر ذلك
وما هنا علی ما اذا امکن فلیتأمل ولله اعلم. (رد المحتار ج ٥) ومفادہ الفرق بین نفس الزنا ودواعیه
حیث یشتراط فی الدواعی عدم الاتجار بخلاف نفس الزنا.

٢- قال العلامة الرافعی رحمه الله فی التصحیح المختار لرد المحتار (قوله ولذا قید فی المنیة بقوله وهو
یزن بها واطلق قوله وقتلها الخ فی الفتح سئل ابو جعفر الہندی عن وجد رجلاً مع امرأاً لا تحمل له قتله
قال ان کان یعلم انه یلاجر عن الزنا بالصیاح والہرب عما دون السلاح لا یقتله وان علم انه لا یلاجر
الا بالقتل حل له قتله وان طأ وعته المرأة حل قتلها ایضاً أو ذکر طء الحادثة كذلك العلامة المقدسی
ونقلها فی الفتاوی الہندیة عن النہایة كما ذکرها فی الفتح وعلما تعلم ان موضوع مسألة الہندی
فیمن رأى رجلاً مع امرأة یزن بها كما هو المتبادر ایضاً من قوله وان طأ وعته فالمتعین ما سلكه فی المهر
ولا یستقیم التوفیق الذی ذکره المحقق تأمل. (التصحیح المختار ج ٢)

اقول ولو سلمنا عدم دلالة علی نفس الزنا فدلالة علی الدواعی ہیئة حیث لا یدمن تسلیمها واما
فی حکم نفس الزنا علی تقریر العلامة ابن عابدین رحمه الله كما عرفنا فالحق ما نقله فی الہندیة عن
الہندی ان معنی اللہایة وقررها صاحب النہر اعلمنا علی ما فی الیازیة والخانیة والوہابیة وحققه شارح
التنویر واعتارة الرافعی وعزاه الی الفتح والعلامة المقدسی ویمثل مطلق عبارة المنیة والمجتبی
المحاوی الزاهدی عن عزارة الفتاوی علی المقید لیحصل التوفیق بین العبارتین ولا تتضاد.

واما عبارة عمدة القاری الی عزارة الحافظ العینی رحمه الله الی الجمهور فهي محمولة علی ما اذا قتل مع
علیمه بأنه یلاجر بدون القتل او قتل بعد الزنا فی وقت آخر وهو المتبادر من قوله انه وجدته قد زنی بامرأته
فهذا القتل ما کان له حلالاً ولكن الزانی ان کان محصناً والقاتل بأربعة شہداء من عدول الرجال علی
نفس الزنا فلا ضمان علی القاتل لکون المقتول مباح الدم ویؤیدہ ما فی التنویر یجب القود بقتل کل

محقون الدم، وفي الشامية تصح (قوله محقون الدم) واحترز عن مباح الدم كالزاني المحصن والحربي والميرتد. (رد المحتار ج ٣) وايضاً لم ينعى موضع ان من قتل مباح الدم لم يحس من حقوق الله تعالى كالزاني المحصن فالقاتل لا يجرم من الميراث وان لم يحكم القاضي بقتله بخلاف ما لو قتلته قصاصاً غير الولي بدون اذن القاضي فانه يجرم. (رد المحتار ج ٣)

وما في حدود التنوير من قوله فلو قتلته شخص او قاضاً عليه بعد القضاء به فهدر وقبلة يجب القصاص في العبد والدية في الخطأ ما يختص بغیر الواجد لا تعلم يقيناً الزنا عدة قبل القضاء. واما ما قال الحافظ العيني رحمه الله من انه لا شيء عليه فيما بينه وبين الله تعالى فالمراد منه انه ليس عليه اثم قتل النفس لكونها مباح الدم واما مطلق الاثم لقابها فلا تمته الحثمدون اذن الامام وهذا اذا كان الزاني محصناً واما ان كان غير محصن فعند التأثر مقيد بالقتل في حالة الوجدان وبعد الاجراء بدون القتل.

وبما القينا عليك من التفصيل المذكور حصل للقتل قسماً فذكر حكم كل قسم عليه لتسهيل الامر.

١ - من وجد شخصاً مع امرأته لا تحمل له سواء كانت زوجة للواجد او محرماً له او اجنبية وسواء رأى الزنا او دواعيه امر لا بل وجدته معها في خلوة قبل مباشر الفعل وسواء كان الزاني محصناً او غير محصن وظن الواجد انه لا يزوجها بالصباح عليه والحرب بما دون السلاح فيجعل له ان يقتله في هذه الحالة الراهنة لا بعدها وهذا القتل من قبيل تغيير المنكر باليد القابضة الحديفة المشهور. واما عموم الوجدان وشموله للدواعي والخلوة المحضة فلما في الشامية (قوله مع امرأته) ظاهرة ان المراد الخلوة بها وان لم ير معه فعلاً قبيحاً كما يدل عليه ما يأتي عن مدية المفتي كما تعرفه فافهم. (رد المحتار ج ٣) وايضاً فيها معزياً الى الحاي الزاهدي رجل رأى رجلاً مع امرأته يوزي بها او يقبلها او يضمها معزياً الى نفسه وهي مطاوعة فقتله او قتلها لا ضمان عليه ولا يجرم من ميراثها ان اثبتته بالمينة او باقراره ولو رأى رجلاً مع امرأته في مفارقة حالته او رآه مع محارمه هكذا ولم ير معه الزنا ودواعيه قال بعض المشايخ حل قتلها وقال بعضهم لا يحمل حتى يرى منها العمل اي الزنا ودواعيه ومفله في عزارة الفتاوى آه. (رد المحتار ج ٣)

والاطلاق من قيد الاحصان مصرح في شرح التنوير حيث قال بلا شرط احصان لا ينعى من الحديبل من الامر بالمعروف والنهي عن المنكر (قوله بلا شرط الاحصان) ردة على ما في الخاتمة من قوله وهو محصن كما قدمناه وجرم به الطرسوسي قال في النهي وردة ابن وهبان لا ينعى من الحديبل من الامر بالمعروف والنهي

عن المنکر فهو حسن فان هذا المنکر حیث تعین القتل طریقاً فی الزنا فلا معنی لاشتراط الاحصان فیہو
لذا اطلقہ الازاریؒ کہ: قلصوبدل علیہ ان الحد لا ینالہ الا الامام۔ (رد المحتار ج ٣)

وتقیید حل القتل بحالة الوجدان لا بعد ما یدل علیہ قولہم من وجہ مع امرأته- وایضاً هو من قبیل
تغیر المنکر کما عرفنا والتغییر لا یکون الا حال المباشرة وایضاً هذا القتل من باب التعزیر وقال فی
الشامیة ان الحد مختص بالامام والتعزیر یفعلہ الزوج والموتی وکل من رأى احداً یباهر المحصنة (رد
المحتار ج ٣) وقال فی البحر لکل مسلم اقامتہ حال مباحرة المحصنة واما بعد الفراغ منها فلیس فذلک
لغیر المحاکم۔ (البحر الرائق ج ٢)

واطلاق المراءاة وتقیید القتل بعدہم الانزجار ثبت مما تقدم۔

والحاصل انه لا جناح علی القاتل فی: تنصرفة المفصلة۔

واما سقوط الضمان لمعوط باتیان البیعة رجلین اورجل وامرأتین علی الوجدان مع المراءاة علی نفس
الزنا ودواعیه والخلوة الصرفة وعلی عدم الانزجار والقرائن الظاهرة البیعة للعلم القطعی تقوم مقام
البیعة کما فی کتاب الدعوی من شرح التدویر والسابع قریبة قاطعة کان ظهر من دار غالية السان خائف
یسکین متلوف یدم قد غلوا فوراً فزأوا من ذبحوا لمحیة اغلبه اذلا یمتری احد انه قاتله (رد المحتار ج ٣
ص ٢٤٢) وفي اول کتاب القضاء من الشامیة فی بیان طریق القاضی الی المحکم او القرائن الواضحة التي تصیر
الامر فی حیز المقطوع به فقد قالوا لو ظهر السان من دار بینة سکین وهو متلوف بالدم من یح الحركة علیہ
اثر الخوف قد غلوا الدار علی الفور فوجدوا الساناً ملذوحاً بثلثک الوقع ولم یوجد احد غیر ذلک الخارج
فانه یؤخذ به وهو ظاهر اذلا یمتری احدی انه قاتله والقول بأنه ذممه أخر ثم تسور الحائط او انه ذبح نفسه
احتمال بعد لا یلتفت الیه اذ لم ینشأ عن حللہ۔ (رد المحتار ج ٣ ص ٣٣) ولكن وجود القرائن القاطعة علی
الزنا فی الایلاج کالمیل فی المکحلة مشکل جداً لانه لیس له اثر قائم بخلاف القتل۔

فان اقام البیعة او وجد القرائن القاطعة فلا قصاص علیہ ولا دية والا فیکتص منه الا ان ینکون
الزانی معهما بین العاص فیسقط القصاص وتأخذ الذیة کما فی شرح التدویر وفي المجتبی الاصل ان کل
شخص رأى مسلماً یزنی ان یحمل له قتله واما مجتمع خوفاً من ان لا یصدق انه زنی وفي الشامیة (قوله وفي
المجتبی الخ) عزاه بعضهم ایضاً الی جامع الفتاوی وحنود الازلیة وحاصله انه یحمل دیانة لا قضاء فلا
یصدق القاضی الا ببیعة والظاهر انه یأتی هنا التفصیل المذکور فی السرقة وهو ما فی الازلیة وغیرها
ان لم یکن لصاحب الدار بیعة فان لم یکن المقتول معروفاً بالهرم والسرقة قتل صاحب الدار قصاصاً

وان كان معها به فكل ذلك قياساً وفي الاستعسان بحب الدية في ماله لورثة المقتول لان دلالة الحال اورثت مشبهة في القصاص لافي المال. (رد المحتار ج ٣)

اقول وكذا ينبغي ان يسقط القصاص وتوعد الدية من ابي بالمدينة على الوجدان مطلقاً مع امر اهل من محارمه او على رؤية الزنا بامر اهل اجنبية ولكنه لم يقدّر على الثبوت لعدم الاجراء لهجة وقسم لا اختلاف الفقهاء رحمهم الله تعالى فان القتل في الصورة الثانية افعى بحله العلامة ابن عابدين رتبه عليه ويدل عليه ظاهر ما قدمنا من عبارات معراج الدرية التي اوردها العلامة ابن عابدين رتبه عليه قبيل باب القود فيها دون النفس وحل القتل في الصورة الاولى اعتارة صاحب البحر وشارح التندوير رحمهما الله تعالى والله سبحانه وتعالى اعلم.

٢ - وجد شخصاً مع امرأته فقتله مع عليه بأنه يلزج بدون القتل او قتله في غير حالة الوجدان فيقتص منه الا ان يأتي بأربعة شهداء من عدول الرجال على نفس الزنا ويكون الزاني محصناً فيسقط عنه الضمان اى لا قصاص عليه ولا دية وما فيها بينه وبين الله تعالى فان تحقق نفس الزنا عدة وكان الزاني محصناً فلم يسقط عليه اثم قتل النفس بل يأثم لاقامته الحد بدون اذن الامام سواء ابي بالشهداء ام لا. وان قتل بدون تحقق نفس الزنا عدة او كان الزاني غير محصن فعليه اثم قتل النفس الا ان يكون عالم بعدم الزنا وهو قتلته في حالة الوجدان فلا اثم عليه. فقط والله تعالى اعلم. رشيد احمد رضا الله عنه

٢٢ ربيع الاول ١٣٤٣ هجرى

الحاق :

قال العبد الضعيف قديماً كان يحتلج في قلبي كقولاً ان الحكومة اذا تعدت عما عليها من اقامة التعزير فالعامة تنوب عنها لكن لما كن افعى به لعدم علمي بثبوتها في كلام الفقهاء رحمهم الله تعالى فقلته الحمدو الشكر كما ينبغي لجلال وجهه العظيم على ابي بعد الفراغ من تحرير هذه الرسالة بزهة من الزمان ظفرت بما الهيمى برى في شرقى (صفوان شهبانى) حيث اذكر كته مصر حالى كلام الفقهاء رحمهم الله تعالى. قال العلامة المحصن رتبه عليه والاعلام اذا عقل واستغنى برأيه ليس للاب ضمه الى نفسه الا اذا لم يكن مأموماً على نفسه فله ضمه ليدفع فتنة او عار وتأديبه اذا وقع منه شيء.

وقال العلامة ابن عابدين رتبه عليه (قوله فله ضمه) اى للاب ولاية ضمه اليه والظاهر ان الجهد كذلك بل غير من العصبية كالاعمال والعمد ولما از من صرح بذلك ولعلهم اعتمدوا على ان الحاكم لا يمكنه من المعاصى ولهذا في زماننا غير واقع فيعتن الا لتمام ولاية ضمه لكل من يؤمن عليه من اقاربه ويقدر على

الرحم والهرع امر بصلعها وبدفع المعكر ما امكن قال تعالى إِنَّ لَئْلَةً تَأْمُرُ بِالْقَتْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِنَّمَا هِيَ
الْقَرْيَةُ تَتَمَلَّى عَنِ الْقَضَاءِ وَالْمُلْكِ وَالْغَنَى تَوَلَّى كُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (رد المحتار ج ٣ ص ٣٠٤)
وفي حدود العلامية معزياً إلى المجتعي الأصل أن كل شخص رأى مسلماً يذلي أن يحمل له قتله وإما مجتمع
عرفاً من أن لا يصدق أنه ذلي وعلى هذا القياس المكابر بالظلم وقطاع الطريق وصاحب المكس وجميع
الظلمة بأدلى هي له قيمة وجميع الكبائر والإعونة والسعاة بإباح قتل الكل ويغاب قاتلهم انتهى وافق
الناحسي رحمه الله، بوجوب قتل كل مؤذ.

وفي الشامية (قوله وعلى هذا القياس الخ) هو من تسمية عبارة المجتعي واقرة في البحر والنهر وكذا مشي
عليه المصنف (قوله المكابر) أي الأعداء علانية بطريق الغلبة والقهر قال في المصباح كآثرته مكابرة
غالبته مغالبة (قوله وقطاع الطريق) أي إذا كان مسافراً ورأى قاطع طريق له قتله وإن لم يقطع عليه بل
على غيره لها فيه من تخليص الناس من شره وإزالة كآثره يفيده ما بعده (قوله وجميع الكبائر) أي أهلها و
الظاهر أن المراد بها المتعدى هدرها إلى الغير فيكون قوله والإعونة والسعاة عطف تفسيري أو عطف
خاص على عام فيشمل كل من كل من أهل الفساد كالساحر وقاطع الطريق واللص واللوطي والخداع و
لجورهم ممن عقر ضرورة ولا يلزم بغير القتل (قوله والإعونة) كأنه جمع معين أو عوان معناة والمراد به
الساعي إلى الحكم بالفساد فعطف السعاة عليه عطف تفسيري وفي رسالة أحكام السياسة عن جمع الناس
سئل شيخ الإسلام رحمه الله عن قتل الإعونة والظلمة والسعاة في أيام الفترة قال بإباح قتلهم لأنهم
ساعون في الأرض بالفساد قيل إنهم مجتمعون عن ذلك في أيام الفترة ويختلفون قال فذلك امتناع ضرورة
وَلَوْ رُحُوا لِمَا نَجُّوا عَنَّا لَعَادُوا لِمَا نَجُّوا عَنْهُ كَمَا نَعَاهِدُ قَالَ وَسَأَلْنَا الشَّيْخَ أَبَاهُمَا عَنِ الظُّلْمَةِ فَقَالَ بِإِباح
قتله ويغاب قاتله أهـ (قوله وافق الناحسي الخ) لعل الوجوب بالنظر للإمام ونوابه والإباحة بالنظر
لغيرهم طـ (رد المحتار ج ٣ ص ١٨٦) فعلى هذا لا تنه هذه الرسالة الإباحة لبعض طائفتين الأمرين:

(١) حل القتل غير مقيد بحالة المباشرة لآلانه تعزير وهو لا يختص بها.

(٢) وكذا عدم الانزجار بالصباح والهرب عما دون السلاح غير مشروط لأن التعزير عقوبة تمنع
عن ارتكاب المعصية وغير المحاكم لا يقدّر عادة على تعزير ممنع عن المعصية سوى القتل لأن التعزير
المسيور لا يكفي لقلع مثل هذه العادة ولو عزر بالهرب الشديد دون القتل فربما لا يمكن له أن يعصم
نفسه من شر الجرم فأبياً يتعدى قطع جرثومة المعصية بدون القتل يحمل قتله، نعم لو لم يفتبع
المعصية عدد المحاكم يقتض من القاتل، فقط والله سبحانه وتعالى أعلم.

رشيد احمد

٤ - وَإِنْ عَاتَبْتُمْ فَمَا يَتَّبِعُوا عَلَى مَا عَوْيْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ حَذَرْتُكُمْ لَتَكُونُوا مِنَ الْمُسْطَرِّينَ ﴿١٦/١٧﴾

٥ - عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال شهدت خطبة رسول الله ﷺ على فكلنا فيها عخطب به ان قال ولا يحمل لامر من مال اخيه الا ما طاب به نفسه قال فلما سمعت ذلك قلت يا رسول الله ارايت لو لقيت غنم ابن عمي فاعطيت منها شاة فاجترتها هل صلي في ذلك قال ان لقيتها نعمة تحمله شفرة وزنادا فلا تمسها. (رواه احمد)

٦ - عن عبد الله رضي الله عنه قال قال رسول الله ﷺ من اقتطع مال امرء مسلم بغير حق لقي الله عز وجل وهو عليه غضبان. (رواه احمد)

٧ - عن ابي حمدي الساعدي رضي الله عنه ان رسول الله ﷺ قال لا يحمل لامرء ان يأخذ مالا من اخيه بغير حقه ولا ذلك طمعا حرم الله مال المسلم على المسلم. (رواه احمد)

٨ - وعنه رضي الله تعالى عنه ان النبي ﷺ قال لا يحمل للرجل ان يأخذ عصا اخيه بغير طيب نفس ولا ذلك لشدة ما حرم رسول الله ﷺ مال المسلم على المسلم رواه احمد (الفتح الرباني ج ١٥، ص ١٣٠)

٩ - عن ابي حرة الرازي عن عمر رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله ﷺ الا تظلموا ولا تظلموا الا لا يحمل مال امرء الا بطيب نفسه منه رواه البيهقي في شعب اليمان والدارقطني في المجتبى. (مشكاة ص ٢٥٥)

١٠ - روى الامام البخاري رحمته الله عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله ﷺ قال والذي نفسي بيده لقد هيمت ان امرء يحطب فيحطب ثم امر بالصلوة فيؤذن لها ثم امر رجلا فيؤمر الناس ثم اختلف الى رجال فاخرج عليهم بيوتهم والذي نفسي بيده لو يعلم احدكم انه يجد عرقا سمينا او مر مائتين حسنتين لشهد العشاء. (عمدة القاري ج ٥ ص ١٥٩)

١١ - قال العلامة العيني رحمته الله وفيه جواز العقوبة بالمال بحسب الظاهر واستدل به قوم من القائلين بذلك من المالكية وعزى ذلك ايضا الى مالك رحمته الله واجاب الجمهور عنه بأنه كان ذلك في اول الاسلام ثم نسخ. (عمدة القاري ج ٥ ص ١٦٢)

١٢ - وقال الحافظ ابن حجر رحمته الله ومنها وهو تلسمها ما ادعاه بعضهم ان فرضية الجماعة كانت في اول الاسلام لاجل سد باب التصلف عن الصلوة على المنافقين ثم نسخ حكاة عياض ويمكن ان يتقوى بثبوت نسخ الوعيد المذكور في حقهم وهو التعريق بالنار كما سيأتى واخصا في كتاب الجهاد وكذا ثبوت نسخ ما يتضمنه التعريق من جواز العقوبة بالمال ويدل على النسخ الاحاديث الواردة في تفصيل صلوة الجماعة على صلوة الفرد كما سيأتى بيانه في الباب الذي بعد هذا. (فتح الباري ج ٢، ص ١٠٩)

١٣ - وقال ايضاً وفيه جواز العقوبة بالمال كذا استدلل به كثير من القائلين بذلك من المالكية وغيرهم وفيه نظر لها اسفلتاً ولا احتمال ان التعريق من باب ما لا يتم الواجب الا به اذ الظاهر ان الباعث من ذلك انهم كانوا يفتنون في بيوتهم فلا يتوصل الى عقوبتهم الا بتعريقها عليهم. (فتح الهاري ج ٢، ص ١٠٩)

١٤ - وقال العلامة الكرمانى رحمه الله: قيل وفيه دليل على العقوبة كأنه في اول الامر بالمال لان تحريق البيوت عقوبة مالية. (شرح الكرمانى ج ٤، ص ٣٤)

١٥ - وقال الامام النووي رحمه الله: قال بعضهم في هذا الحديث دليل على ان العقوبة كأنه في اول الامر بالمال لان تحريق البيوت عقوبة مالية وقال غيره اجمع العلماء على منع العقوبة بالتعريق في غير المتخلف عن الصلوة والغال من الغنمية واختلف السلف فيها والمجهور على منع تحريق متاعها. (شرح صحيح مسلم للنووي ج ٣، ص ٢٢٢)

١٦ - وروى ابو داود والترمذي رحمهما الله تعالى عن عمر رضي الله تعالى عنه ان رسول الله ﷺ قال اذا وجدتم الرجل قد غل في سبيل الله فاحرقوا متاعه واضربوه. (مشكوة ص ٣١٤)

١٧ - وروى ابو داود رحمه الله تعالى عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده رضي الله تعالى عنه ان رسول الله ﷺ واباه كرو عمر رضي الله تعالى عنهما حرقوا متاع الغال وضربوه. (سانن ابو داود ج ١، ص ٢٦٠)

١٨ - وقال الامام البخاري رحمه الله: ولما كان عمر رضي الله تعالى عنهما عن النبي ﷺ انه حرق متاعه وهذا الصحيح. (فاري ج ٣، ص ٢٢٢)

١٩ - قال العلامة العيني رحمه الله: واختلفوا في عقوبة الغال فقال الجمهور يعزرب بقدر حاله من ما يراه الامام ولا يحرق متاعه وهذا قول ابي حنيفة والشافعي ومالك وجماعة كثيرة من الصحابة والتابعين لمن بعدهم. وقال الحسن واحمد واسحق ومكحول والاوزاعي يحرق رحله ومتاعه كله قال الاوزاعي الاسلاحة وثيابه التي عليه قال الحسن الا الحيوان والمصحف وقال واما حديث ابن عمر عن عمر رضي الله تعالى عنهما مرفوعاً في تحريق رجل الغال فهو حديث تفرد به صالح بن محمد وهو ضعيف عن سالم ولان النبي ﷺ لم يحرق رجل الذي وجد عنده الخرز والعباءة قليل المال لم يحرق رجل الرجل المذکور لانه كان ميتاً فخرج ماله الى ورثته (قلت) قال الطحاوي رحمه الله: ولو صح حل على انه كان اذا كانت العقوبة في الامال كأخذ شطر المال من مانع الزكوة وضالة الابل وسارق الثمر وكله منسوخ. (عمدة القاري ج ١٥، ص ٤٤)

٢٠ - وقال أيضاً قال البخارى رحمه الله: يحصون بهذا الحديث في احراق اهل الغال وهو باطل ليس له اصل ورواؤه لا يعتمد عليهم وان الصحيح هو الذى ليس فيه ذكر الصريق اشارة اليه بقوله وهذا اصح (عبد القارى ج ١٥، ص ٩)

٢١ - وكذا قال الحافظ العسقلاني رحمه الله: (فتح البارى ج ١٣، ص ١٢٠)

٢٢ - وقال العلامة على القارى رحمه الله: قال العوريشي رحمه الله: احراق المتاع كان في او الامر با لمدينة ثم لسك قال الخطابي اما تأديبه عقوبة في نفسه على سوء فعله فلا اعلم من اهل العلم فيه خلافا واما عقوبته في ماله فقد اختلف العلماء فيه فقال الحسن البصرى رحمه الله: يحرق ماله الا ان يكون مصحفاً او حيواناً وبه قال جماعة من العلماء الا انه لا يحرق ما قد غل لان حق الغائبين يدع عليهم وقال الشافعي رحمه الله: يعاقب الرجل في ماله دون متاعه. (مرقاة ج ٦، ص ١٨٤)

٢٣ - وقال العلامة الكشميري رحمه الله: (قوله فاحرق متاعه الخ) يدل حديث الباب على احراق المال تعزيراً أو في عامة كتبه على التعزير بالمال وانه منسوخ ووجدت في الحاوى القدسي جواز التعزير بالمال عن ابى يوسف رحمه الله. (العرف الشلى ص ٢٢٤)

٢٤ - قال النبي ﷺ في كل اهل سائمة في كل اربعين ابنة لبون لا يفرق اهل عن حسابها من اعطاها مؤجر أفلها اجرها ومن ابى فاناً اخلوها وطر ابله غرمة من غر مات رداً. (سان النسائي ج ١، ص ٢٢٣)

٢٥ - قال الامام ابن الاثير رحمه الله: قال الحرنى غلط - بهز - الراوى في لفظ الرواية واما هو وشيخه ماله اى يجعل ماله شطرين ويتخير عليه المصدق فيما أخذ الصدقة من غير النصفين عقوبة لبعده الزكوة فاما ما لا تلزمه فلا. وقال الخطابي في قول الحرنى لا عرف هذا الوجه وقيل معناه ان الحق مستوفى منه غير متروك عليه وان تلف شطر ماله كرجل كاله الف شاة فملا فقتل حتى لم يبق له الا عشرة وانه يؤخذ منه عشر شيئا للصدقة الا انه هو شطر ماله الباقي وهذا ايضا بعيد لانه قال انا اخلوها وطر ماله ولم يقل انا اخلو شطر ماله وقيل انه كان في صدر الاسلام يقع بعض العقوبات على الاموال ثم نسخ كقوله في الثمر المعلق من خرج بهيء معه فعليه غرامة مغلبة والعقوبة وكقوله في ضالت الابل المكتومة غرامتها ومغلها معها وكان عمر رضى الله تعالى عنه يحكم به لخرقة حاطباً ضعيف فممن ناقة البرزى لما سر قهار قيحه ونحروها وله في الحديث نظائر وقد اخل احمد بن حنبل رحمه الله بشرح من هذا وعمل به وقال الشافعي رحمه الله في القديم من منع زكوة ماله اخلت معه واخل شطر ماله عقوبة على منعه واستدل بهذا الحديث وقال في الجديد لا يؤخذ منه الا الزكوة لا غير وجعل هذا الحديث منسوخاً وقال كان فذلك حيث

كانت العقوبات في المال ثم لخصت، ومذهب عامة الفقهاء ان لا واجب على متلف الشيء اكثر من مقله او قيمته. (النهاية ج ٢، ص ٢٤٢)

٢٦ - وكذا نقل عن النهاية العلامة السيوطي رتة الخليفة (هو الرقي بها مش سنن النسائي ج ١، ص ٢٢٢)
 ٢٧ - وقال العلامة السهاري نفوري رتة الخليفة بعد نقل ما في النهاية وقال الحافظ في التلخيص رواه احمد وابو داود والنسائي والمحاكم والمبدئي من طريق جزي بن حكيم عن ابيه عن جده وقد قال يحيى بن معين اسناد صحيح اذا كان دون جزي ثقة وقال ابو حاتم هو شيخ يكتب حديثه ولا يحتج به وقال الشافعي رتة الخليفة ليس بحجة وهذا الحديث لا يثبت به اهل العلم بالحديث ولو ثبت لقلنا به وكان قال به في القديم وسئل عنه احمد رتة الخليفة فقال ما ادرى ما وجه فستل عن اسناده فقال صالح (الاسناد وقال ابن حبان كان يخطي كثيرا ولو لا هذا الحديث لادخلته في العقبات وهو ممن استخير الله فيه وقال ابن عدي له رآه حديثا منكرا وقال ابن الطلاع في اوائل الاحكام جزي مجهول وقال ابن حزم غير مشهور بالعراق هو خطأ منهيا فقد وثقه علي من الاثمة وقد استوفيت ذلك في تلخيص التهذيب وقال المبدئي وغيره حديث جزي هذا منسوخ وتلقه النووي بان الذي ادعوه من كون العقوبة كانت بالاموال في اول الاسلام ليس بشأنت ولا معروف ودعوى النسخ غير مقبولة مع الجهل بالتاريخ والجواب عن ذلك ما اجاب به ابراهيم الحري ونقله ابن الجوزي في جامع المسانيد عن الحري انتهى. (بذل المجهود ج ٣، ص ١٩)

٢٨ - وقال العلامة السدي رتة الخليفة والمجهول على انه حين كان التعزير بالاموال جائزا في اول الاسلام ثم نسخ فلا يجوز الآن اخذ الزائد على قدر الزكاة. (حاشية السدي على سنن النسائي)

٢٩ - قال ابن حزم رتة الخليفة لان عمر بن الخطاب رضي الله تعالى عنه قد حكم بها بمحضرة الصحابة رضي الله تعالى عنهم لا يعرف منهم له مخالف ولا يدرى منهم عليه منكر فاضيف قيمة الناقة المنصرفة للمزني على رقيق حاطب التي سرقوها وانصروها وقد رويها من طرق منها ما ناهى احمد بن محمد بن الجصور فاقسم بين اصبح نامطرف بن قيس ناعم بن بكير فامالك بن انس عن هشام بن عروة عن الزبير عن ابيه عن يحيى بن عبد الرحمن بن حاطب ان رقيقا لحاطب سرقوا ناقة للمزني رجل من مزينة فانصروها فرفع ذلك الى عمر بن الخطاب رضي الله تعالى عنه الى اراك جميعهم والله لا غرمك غراما يشق عليك ثم قال للمزني كم فمن ناقتك قال اربع مائة درهم قال عمر رضي الله تعالى عنه فاعطه ثمان مائة درهم (وبعد سطرين) وقد روى عن عثمان بن عفان رضي الله تعالى عنه وغيره نحو هذا في اتلاف الاموال كما رويها من طريق عبد الرزاق عن معمر بن الزهري عن ابان بن عثمان ان اباه عثمان رضي الله تعالى عنه في ناقة حرم اهلكها رجل

من الصحابة رضي الله تعالى عنهم وقال به الزهري بعد ذلك أنه قلنا محمول على أنه كان قد اهلك العاقبة مع معاص عليها يساوي للمعصية بها. (اعلام السنن ج ١، ص ٥٠٩)

الفقه الحنفي

١ - قال العلامة العلاني رحمته الله (لا يأخذ مال في المذهب) بحر وفيه عن البلازية وقيل يجوز معناه ان يحسكه مدق لينزجر ثم يعيده له فان ايس من توبته صرفه الى ما يرى وفي المجتبي انه كان في ابتداء الاسلام ثم نسخ. (رد المحتار ج ٣، ص ١٨٢)

٢ - وقال العلامة ابن عابدين رحمته الله (قوله لا يأخذ مال في المذهب) قال في الفتح وعن ابي يوسف رحمته الله يجوز التعزير للسلطان بأخذ المال وعندهما وبألى الائمة لا يجوز أه. ومغله في المعراج و ظاهره ان ذلك رواية ضعيفة عما في يوسف رحمته الله قال في الشرع لئلا يفتي بهذا لما فيه من تسليط الظلمة على اخذ مال الناس فيما كلونه أه ومغله في شرح الوهبانية عن ابن وهبان (قوله وفيه الخ) اي في البحر حيث قال و افاد في البلازية ان معنى التعزير بأخذ المال على القول به امساك شيء من ماله عنه مدق لينزجر ثم يعيده الحاكم اليه لان يأخذ الحاكم لنفسه او ليهب المال كما يتوهمه الظلمة اذا لم يجوز لاحد من المسلمين اخذ مال احد بغير سبب شرعي وفي المجتبي لم يذكر كيفية الاخذ و ازي ان يأخذها فيمسكها فان ايس من توبته يصرفها الى ما يرى وفي شرح الآثار التعزير بالمال كان في ابتداء الاسلام ثم نسخ أه والمأصل ان المذهب عدم التعزير بأخذ المال وسيل كذا الشارح في الكفالة عن الطرطوسي ان مصادرة السلطان لارباب الاموال لا يجوز الا لعمال يهت بالمال اي اذا كان يردها ليهت المال. (رد المحتار ج ٣، ص ١٨٢)

٣ - وقال الشارح العلاني رحمته الله في الكفالة (فائدة) ذكر الطرطوسي في مؤلف له ان مصادرة السلطان لارباب الاموال لا يجوز الا لعمال يهت المال مستدلا بأن عمر رضي الله تعالى عنه صادر اها هريز رضي الله تعالى عنه أه وذلك حين استعمله على المحررين ثم عزله واخذ منه اثني عشر الفا ثم دعاه للعبل فابى رواه الحاكم وغيره و اراد بعمال يهت المال عندهم الذين يهبون امواله ومن ذلك كتبه اذا توسعوا في الاموال لان ذلك دليل على غيبتهم و يلحق بهم كعبة الاوقاف و نظارها اذا توسعوا و تعاطوا انواع اللهو وبناء الاماكن فللمحاكم اخذ الاموال منهم و عزلهم فان عرف غيبتهم في وقت معين رد المال اليه والا و وضعه في يهت المال بهر و بحر. (رد المحتار ج ٣، ص ٢١٤)

٤ - وقال ابن عابدين رحمته الله (قوله رواه الحاكم وغيره) اخرج في الدر المنثور في سورة يوسف في

قوله تعالى اجعلنى من عزائى الارض قال اخرج ابن ابى حاتم والحاكم عن ابى هريرة رضى الله تعالى عنه قال استعملنى عمر رضى الله تعالى عنه على البحرين ثم نزل على و غزى اثنى عشر الفاً ثم دعانى بعد الى العيل فابيهما فقال لم وقد سأل يوسف عليه الصلو والو السلام العيل وكان غيوراً منك فقلنا ان يوسف عليه الصلو والو السلام نبي ابن نبي ابن نبي وانا ابن امية واحاف ان القول بغور علم وافى بغور علم وان يهرب ظهري ويشتتم عرصى ويؤخذ مالى اذ يهرب. قلنا ولعل مذهبنا ان هدية العيال جائزة بخلاف مذهب عمر رضى الله تعالى عنه فلما غزاه (قوله ويلحق بهم) قال السيد الحموى فلما مما يعلم ويكتم ولا يجوز الغزى به لانه يكون خديعة الى ما لا يجوز. وذلك لان حكمهم ما لنا لو افتوا بجلنا وصادروا من ذكر لا يردون الاموال الى الاوقاف وان علمنا اعيانها ولا ليهما المال بل يصرفونها فيما لا يليق ذكره فلم يكن فلما صلى ذكر منك اذ قلنا والفاعل لهذا عمر وابن عمر ط (رد المحتار ج ٣ ص ٢١٤)

٥ - قال العلامة الطحطاوى رضى الله تعالى عنه في حاشيته على البدو (ج ٣ ص ١١٣)

٦ - قال العلامة طاهر بن عبد الرشيد رضى الله تعالى عنه قال المصنف وسعمت من ثقة ان التعزير بأخذ المال ان رأى القاضى او الوالى جاز ومن جملة ذلك رجل لا يحصر الجماعة يجوز تعزيره بأخذ المال. (خلاصة الفتاوى ج ٣ ص ٢٣٣)

٧ - قال الامام ابن الهمام رضى الله تعالى عنه وعن ابى يوسف رضى الله تعالى عنه يجوز التعزير للسلطان بأخذ المال و عندهما وباقى الامة الخلافة رحمهم الله تعالى لا يجوز وما الى الخلاصة سمعت من ثقة ان التعزير بأخذ المال ان رأى القاضى ذلك او الوالى جاز ومن جملة ذلك رجل لا يحصر الجماعة يجوز تعزيره بأخذ المال منه على اختيار من قال بذلك من المشايخ كقول ابى يوسف رضى الله تعالى عنه (فتح القدير ج ٣ ص ٢١٢)

٨ - وقال الامام المايرى رضى الله تعالى عنه وقد قيل روى عن ابى يوسف رضى الله تعالى عنه ان التعزير من السلطان بأخذ المال جائز. (عناية بها مش الفتح ج ٣ ص ٢١٢)

٩ - وقال العلامة الجلبى رضى الله تعالى عنه القول قال الزاهدى فى شرح القدورى فى بحف التعزير بالمال ولم يذكر كيفية الاخذ وازى ان يأخذها ويمسكها فان ايس عن توجيههم يصرفها الى ما يرضى شط. التعزير بأخذ المال كل فى ابتداء الاسلام ثم نسخ اذ هو المراد من قوله شط - فرح الطحاوى (حاشية جلبى على العناية بها مش الفتح ج ٣ ص ٢١٢)

١٠ - ونقل العلامة جلال الدين الخوارزمى رضى الله تعالى عنه ايضا جواز تعزير بالمال عن ابى يوسف رضى الله تعالى عنه (الكفاية بها مش الفتح ج ٣ ص ١١٣)

- ١١ - وقال العلامة بدر الدين العيني ربه في الحديث عن أبي يوسف ربه في الحديث يجوز التعزير للملطان بأخذ المال وعندهما والشافعي ومالك رحمهم لله تعالى لا يجوز بأخذ المال. (الهداية ج ٣ ص ٢٨٠)
- ١٢ - وقال العلامة ابن النجيم ربه في الحديث ولم يذكر محمد ربه في الحديث التعزير بأخذ المال وقد قيل روى عن أبي يوسف ربه في الحديث ان التعزير من السلطان بأخذ المال جائز كذا في الظهيرية وفي الخلاصة سمعت من ثقة ان التعزير بأخذ المال ان رأى القاضي ذلك أو الوالي جاز ومن جملة ذلك رجل لا يحضر الجماعة يجوز تعزيره بأخذ المال. اهـ وأفاد في البرازية ان معنى التعزير بأخذ المال على القول به امساك شيء من ماله عنه مدق لينزجر ثم يعينه الحاكم اليه لان يأخذ الحاكم لنفسه أو لبيت المال كما يتوهمه الظلمة اذ لا يجوز لاحد من المسلمين اخذ مال احد بغير سبب شرعى وفى المجتبى لم يذكر كيفية الاخذ وازى ان يأخذها فيمسكها فان ايس من توبته يصر فيها الى ما يزي وفى شرح الأثر التعزير بالمال كذا فى ابتداء الاسلام ثم نسخ أو المحاصل ان المذهب عدم التعزير بأخذ المال. (المهر ج ٣ ص ٢٠٠)
- ١٣ - وقال الامام الزيلعي ربه في الحديث وعن أبي يوسف ربه في الحديث ان التعزير بأخذ الاموال جائز للامام. (تمديد الحقائق ج ٣ ص ٢٠٨)
- ١٤ - وقال العلامة الشافعي ربه في الحديث (قوله وعن أبي يوسف ربه في الحديث ان التعزير بأخذ الاموال جائز للامام) وعندهما والشافعي ومالك واحمد لا يجوز بأخذ المال اهـ كذا فى فتح ثم نقل ما مر من كلام ابن الهمام ربه في الحديث. (حاشية الشافعي ج ٣ ص ٢٠٨)
- ١٥ - وقال الامام الكردى ربه في الحديث والتعزير بأخذ المال ان المصلحة فيه جائز قال مولانا خاتمة المجهدين مولانا ركن الدين ابو يحيى الخوارزمي ربه في الحديث معناه ان يأخذ ماله ونوجهه فاذا تاب ردة عليه كما عرف في عيول البغاة وسلاحهم وصوبه الامام ظهور الدين العثماني الخوارزمي قالوا ومن جملة من لا يحضر الجماعة يجوز تعزيره بأخذ المال. (البرازية ج ٣ ص ٢٢٤)
- ١٦ - وفى الهدية وعنده أبي يوسف ربه في الحديث يجوز التعزير للملطان بأخذ المال وعندهما وبأى الاممة الثلاثة رحمهم لله تعالى لا يجوز كذا فى فتح القدير. ثم نقل عن البحر معنى الى البرازية معنى التعزير بأخذ المال كما مر نصها. (هدية ج ٣ ص ١٦٤)
- ١٧ - وافى العلامة المففى عبد القادر الأندلسى ربه في الحديث بما فى البرازية (واقعات المفتين ص ٥٩)
- ١٨ - ونقل العلامة عبد الرحمن الشهير بهيم ربه في الحديث عن البحر ما قدمنا من ان المذهب عدم التعزير بأخذ المال ثم قال لكن فى الخلاصة سمعت عن ثقة ان التعزير بأخذ المال ان رأى القاضي

فُلک او الوالی جاز و من جمله فُلک هر چهل لا یحصر الجماعة بجهوز تعزیر با أخذ المال و لم یزل کر کیفیتة الأخذ و ازی ان یاخذ فی مسکه مدله للزجر ثم یعیده لان یاخذ لنفسه او لغيره المال فان ایس من توبته یصرفه الی ما یری. (مجمع الامهرج، ص ۱۱۴)

۱۹ - و قال العلامة صلی القاری رَحِمَهُ اللهُ و عن ابی یوسف رَحِمَهُ اللهُ بجهوز للسلطان ان یعزر بالمال و قال ابو حنیفة و مالک و الشافعی و احمد رحمهم الله تعالی لا بجهوز. (شرح النقایة ج ۲ ص ۳۴)

۲۰ - و قال العلامة المخدوم محمد جعفر السندی رَحِمَهُ اللهُ و لم یزل کر محمد رَحِمَهُ اللهُ التعزیر بأخذ المال و قد قبل روی عن ابی یوسف رَحِمَهُ اللهُ ان التعزیر من السلطان بأخذ المال جائز، فی المعبط و قد روی عن ابی یوسف رَحِمَهُ اللهُ الزجر و التعزیر من السلطان بأخذ المال جائز ان رأى المصلحة و کذا جاء للفاطی لانه کالوالی و فی معنی اولی الامر الامام و القاضی و المحتسب و قبل لا بجهوز الا للسلطان فی الخلاصة و الخانیة التعزیر بأخذ المال ان رأى القاضی او الوالی جاز من جمله فُلک من لا یحصر الجماعة بجهوز التعزیر بأخذ المال انعی الا ان رواية یواز التعزیر بأخذ المال ینفی ان لا یطلع علیه سلاطین ز مانعاً لاهم بعد الاطلاع قد یجاوزون حد الأخذ یا لحق الی التعدی یا لاطل فی الاتوار فی مذهب الشافعی رَحِمَهُ اللهُ بجهوز التعزیر بالصلب (الی قوله) لا بجهوز بأخذ اللحیة ولا بأخذ المال. (المعانة ص ۵۴)

۲۱ - و قال صاحب معین الحکام بجهوز التعزیر بأخذ المال و هو مذهب ابی یوسف رَحِمَهُ اللهُ و به قال مالک رَحِمَهُ اللهُ و من قال ان العقوبة المالیة منسوخة فقد غلط عن مذاهب الائمة رحمهم الله تعالی نقلاً و استدلالاً و لیس یسهل دعوی نسخها و فعل الخلفاء الراشدین و اکابر الصحابة رضی الله تعالی عنهم لها بعدمومهم ~~بأن~~ مبطل لدعوی نسخها و المدعون للنسخ لیس معهم سنة ولا اجماع یصح دعواهم الا ان یقول احدهم مذهب اصحابنا لا بجهوز فلهذا اصحابه عند عیاء علی القبول و الرد. (معین الحکام ص ۲۲)

۲۲ - و نقل ابن الشحنة رَحِمَهُ اللهُ عن الخلاصة ما قدمنا من نصها. (لسان الحکام بهامش معین الحکام ص ۱۱۰)

الفقه المالکی

۱ - قال امام المالکیة الشهید بالخطاب رَحِمَهُ اللهُ و من یحیی قاطع الطريق او سارقاً و نحو فُلک فان من یحبیه و یمدعه عاص لله تعالی و تجب عقوبته حتی یحصره ان کان عدداً و یلاجر عن فُلک الا ان یکون احضاره الی من یطلبه و یاخذ حاله او یجأوز فیہ ما امر به شرعاً فهذا لا یحصره و لکن یضعل عنه و یر تدع

عن حمایته والدفع عنه (مواعظ المجلد ١، ص ٣٢٠).

٢ - وکذا نقل الامام العلامة الهمام، شيخ الشيوخ محمد بن احمد الرهولى المالكى رتلا، عن المسائل الملقوطة، (حاشية الرهولى على شرح الزرقالى لمقتل خليل ج، ص ١١٢).

٣ - وقال العلامة الدسوقي المالكى رتلا، ولا يجوز التعزير بأخذ المال اجماعاً وما روى عن الامام ابى يوسف صاحب ابى حنيفة رحمهما الله تعالى من انه يجوز للسلطان التعزير بأخذ المال فبعدها كما قال البزارى من ائمة الحنفية ان يمسك المال عدداً مدقاً لئلا جر ثم يعيده اليه لانه يأخذ لنفسه اولهيا المال كما يتوهمه الظلمة اذ لا يجوز اخذ مال مسلم بغير سبب شرعى اى كفر او هبة. (حاشية الدسوقي على الشرح الكبير ج، ص ٢٥٥).

٤ - وقال العلامة احمد بن محمد الصاوى المالكى رتلا، واما التعزير بأخذ المال فلا يجوز اجماعاً وما روى عن الامام ابى يوسف صاحب ابى حنيفة رحمهما الله تعالى من جواز التعزير للسلطان بأخذ المال فبعدها كما قال البزارى من ائمة الحنفية ان يمسك المال عدداً مدقاً لئلا جر ثم يعيده اليه الى اخر ما فى حاشية الدسوقي ثم قال وفى نظم العلييات :

لم تجز عقوبة بالمال اوفيه عن قول من الاقوال

(حاشية الصاوى على الشرح الصغير ج، ص ٥٠)

الفقه الشافعى

١ - قال العلامة العوئى الشافعى رتلا، ويحرم حلق تحتها واخذ ماله. (تكملة المجموع ج، ص ١٢٤).

٢ - وقال العارف بالله الامام الضرولى الشافعى رتلا، ولا يجوز على المجدد بأخذ المال.

(رواى الضرولى ج، ص ١٤٩)

٣ - وقال ابو الضياء جلى بن جلى القاهرى الشافعى رتلا، قال سمع على مذهب ولا يجوز على المجدد بأخذ

المال براءة. (حاشية ابى الضياء على بداية المحتار ج، ص ١٩)

الفقه الحنبلى

١ - قال العلامة ابن قدامة الحنبلى رتلا، والتعزير يكون بالعرب والحبس والعوبى ولا يجوز

قطع فم منه ولا جرحه ولا اخذ ماله لان الشرع لم يرد بهى من ذلك عن احد يقتضى به ولان الواجب

ادبوا العادى لا يكون بالاتلاف. (المهلى لابن قدامة ج، ص ١٤٩)

۲- وقال الامام بهر هان الدين ابراهيم بن محمد المحمدي رحمه الله:

فتبينه: التعزير يكون بهرب وحبس وتوبيخ وقيل في حق الله تعالى وحده ولا يقطع عضو ولا يجرحه ولا يأخذ ماله الخ. (المبدع شرح المقنع ج ۳، ص ۱۱۳)

۳- وقال شيخ الاسلام موسى الجهاوي المقدسي رحمه الله: ولا يجوز قطع شيء منه ولا جرحه ولا اخذ شيء من ماله قال الشيخ وقد يكون التعزير بالغيل من عرشه مغل ان يقال له يا فلان يا معتدي و يا قاطعه من المجلس وقال التعزير بالمال سائغ اتلافاً واخذاً وقول اني محمد المقدسي لا يجوز اخذ ماله منه اني ما يفعله الحكم الظلمة. (الانقاع ج ۳، ص ۲۴۰)

۴- وقال فقيه الحنابلة الشيخ منصور الجهوي رحمه الله: (ولا يجوز قطع شيء منه) اي ممن وجب عليه التعزير (ولا جرحه ولا اخذ شيء من ماله) لان الشرع لم يرد بهي من ذلك عن احد يقتدي به ولان الواجب ادب والادب لا يكون بالاتلاف قال الشيخ وقد يكون التعزير بالغيل من عرشه مغل ان يقال له يا فلان يا معتدي وقد يكون التعزير (يا قاطعه من المجلس وقال التعزير بالمال سائغ اتلافاً واخذاً وقول) الموفق (اني محمد المقدسي لا يجوز اخذ ماله منه اني ما يفعله الحكم الظلمة) (كشف القناع عن من الانقاع ج ۳، ص ۱۲۲)

از عبارات و روایات مذکوره امور ذیل مستفاد میشود.

(۱) تعزیر باخذ المال بنا بر خلاف نصوص قرآنی احادیث صریحه و اصول شرعیه حرام است.

(۲) بر حرمت آن ائمه اربعه متفق اند.

(۳) احادیث جواز را تمام علماء فقهاء و محدثین منسوخ قرار داده اند.

(۴) جوابات حدیث صحیح بخاری در حصه احراق بیوت.

(۱) منسوخ است (۲) حافظ ابن حجر بر علاوه نسخ فرموده در آنجا تغیر منکر بر احراق

بیوت موقوف بود نزد بنده همین جواب درست است تفصیل آن چند سطر بعد تحت عنوان (تعزیر فی المال) میآید ان شاء الله.

(۵) جوابات حدیث احراق متاع الغال :

(۱) منسوخ است (۲) ضعیف و غیر ثابت است. (۳) خلاف نصوص قرآنی. احادیث

صحیحه و اصول شرع است پس معلول گردید.

(۶) جوابات حدیث گرفتن نصف مال مانع زکوة :

(۱) منسوخ است (۲) خطای راوی است (۳) مؤول است (۴) جهت مخالفت نصوص قرآنیہ . احادیث صحیحہ و اصول شرعیہ معلول است .

(۷) ابن حزم رحمہ اللہ قائل جواز است استدلال او از احادیث متعدده و فعل حضرت عمر و حضرت عثمان رضی اللہ عنہما است . نزد جمهور این احادیث منسوخ است .

علاوہ از منقطع بودن این حدیث روایت شدہ حضرت عمر رضی اللہ عنہ با چند توجیہ معلول است :

حضرت عثمان رضی اللہ عنہ غرامت نگرفته بود بلکه تاوان زائد از قیمت شتر را جهت مال ضیاع شدہ گرفته بود (اعلاء السنن) .

حسب تصریح ابن حزم رحمہ اللہ این شتر یک محرم بود کہ در آن عصر عموماً حجاج متاع خویش را بر شتران می نهادند پس قرینہ این توجیہ قوی تر است بناءً محمول نمودن آن بر این گردانیدہ شود تا کہ تصحیح قضاوت حضرت عثمان رضی اللہ عنہ ممکن گردد چرا کہ در آن وقت آن تضمین خلاف اصول شرع است پس یکی از ائمہ اربعہ طبق ظاهر آن قول نکرده

تفصیل مذاہب اربعہ

حنفیہ :

(۱) ظاهر مذهب عدم جواز است و همین مفتی بہ است یعنی بین علامہ شامیہ طحاوی بحر مجمع و غیرہ .

(۲) از ابو یوسف رحمہ اللہ تعالی روایت جواز منقول شدہ . جوابات آن قرار ذیل است :

(۱) علامہ شامی و دیگران این روایت را ضعیف قرار دادہ اند جهت ذکر آن در اکثر کتب با صیفہ تمریض (قیل) با صیفہ تمریض .

(۲) مقصد این روایت ضعیفہ این است بمسکھا مدللہ لاجر ثم یعیدہ إلھا کہ الہ الخ (بزالیہ بحر، شامیہ، مجمع و غیرہ) .

در بعض کتب (فان ایس من توبتہ بحر فہا ل مایری) را تحریر داشتہ با چند وجوہ این باطل است .

(۱) این نظر امام ابو یوسف رحمہ اللہ تعالی نیست بلکه نظر ذاہدی (صاحب مجتبی) است طوریکہ علانیہ این نسبت را بسوی بزازیہ بہ حوالہ بحر نمودہ این تسامح است کہ در اصل

این نظر متفرد ذاهدی معتزلی است که نظر او مردود است. کما صرح ابن وهبان و غیره آن را زاهدی معتزلی الاعتقاد حقی الفروع و تصانیفه غیر معتبره مالیه و چون مطابقاً لغیرها (الفوائد الجیهه ص ۲۳) و قتیکه در نقل مذهب تفرد ذاهدی مردود است پس نظر شخصی او تفرداً بطریق اولی مردود است.

(۲) اگر تائید ذاهدی از جانب کدام فقهی دوم شده باشد آن هم خلاف اصول شرع است. قال النبی صلی الله علیه و سلم لا یمل مال امرء مسلم الا بطیب نفسه منه.

(۳) باتصریح مشایخ خلاف (لا ان یأخذ لنفسه ولا لیهب المال) باشد و قتیکه مصرف افضل تر اهل بیت را مذهب طرحه نموده پس (یصرفه الی مایری) چگونه درست شود طبق اصول شرع سخن درست این است که این مال نزد حاکم امانت است اگر مجرم تادم موت توبه نکرد تسلیم پس ورثه او گردد.

(۴) در شماره دوم اگر برین روایت ضعیفه فتوی داده شود مقدمه ظلم است (طحاوی جوئی شامیه شرح لایله شرح الوهبانیه معانیه)

(۵) تنها در خلاصه الفتاوی جواز بلا تفصیل منقول است جوابات آن قرار ذیل است.

(۱) در آن قائل (بعض من ثقه) مجهول است.

(۲) بنای آن روایت ضعیف است که در شماره دوم نقل شد (فتح القدیر، حاشیه الشبلی)

(۴) در متانه نسبت جواز بلا تفصیل را بسوی خانیه نموده جوابات آن قرار ذیل است.

(۱) منسوبین دار الافتاء در خانیه آنرا جستجو نمودند اما متأسفانه این جزیه را در آنجا نیافتند.

(۲) دیگر کدام کتاب فقه نیز از خانیه نقل نکرده:

(۳) باز هم روایت خانیه طبق تحریر فتح القدیر، و حاشیه الشبلی مبنی بر روایت ضعیف است.

(۵) تحریر بزایه هم بر همین روایت ضعیفه مبنی است (فتح القدیر، حاشیه الشبلی) مزید

امام بزازی رحمه الله تعالی توضیح مطلب ضعیف این روایت را نموده.

(۶) در علانیه و شامیه در بحث مصادرة السلطان و عمال بیت المال جوابات تعزیر بالمال

حضرت عمر رضی الله تعالی عنه چنین است.

(۱) این تعزیر نه بلکه تضمین بود.

(۲) مجازاً تعزیر گفته شده تعزیر بالمال نه بلکه تعزیر فی المال بود که در آینده تحریر میشود.

(۳) بنا بر تضمین جائز است اما جهت فساد حکام فتویٰ جائز نیست (شامیه، حموی، طحطاوی)

(۷) نظر باطل صاحب معین الحکام جهت خلاف بودن نصوص قرآنی، احادیث صحیحہ و اصول شرع و خروج عن المذهب حرام است با تنقید شدید محدثین و فقہاء جمہور با زبان درازی خلاف اما مذهب در لعنت ناقابل تاویل و جرم ناقابل معذرت است.
این دلائل مع جواب تحت عنوان (تعزیر فی المال) میآید.

مالکیہ : (۱) فقہاء محدثین و مقلدین مذهب امام مالک رحمہ اللہ بلا تردد جواز آنرا نقل نموده اند.

(۲) عسطلانی و عینی رحمہما اللہ نسبت جواز را بسوی یک جماعت مالکیہ منسوب نموده اند. (از فتح و عمدة) امام عینی رحمہ اللہ بہ صیغہ تمریض شخصاً بسوی امام مالک منسوب نموده (عمدة) اما در کتب مالکیہ در مدونہ بدایة المجتہد المنتقی مواہب الجلیل و شرح منع الجلیل قول جواز بدست نیامد بلکہ تعزیر با خذ المال را مواہب جلیل و حاشیہ امام اخونی ظلم قرار داده و در حاشیہ دسوقی و حاشیہ الحاوی صراحة اجماع بر عدم جواز موجود است لذا شارحین حدیث در این حصہ امور ذیل را تقدیم نموده اند.
(۱) این نسب درست نیست.

(۲) نسب درست است اما مرجوح است.

(۳) محدثین میفرمایند (الفقہاء اطہار و من صیالہ) پس در نقل مذاہب و استنباط مسائل تحقیق فقہاء را اعتبار داده شود (فان لكل من رجالہ)

(۴) ممکن این نسبت تعزیر فی المال باشد مانندیکہ محدثین ذکر آنرا در حدیث (ثم اخرج علیہم ہوہم) شرح نموده اند و تعلق آن حدیث با تعزیر با خذ المال نیست بلکہ با تعزیر فی المال است کہ بین ہر دو فرق است تفصیل آنندہ ذکر میشود.

(۳) عبارت حاشیہ العدوی علی الخرش، (ویکون التعزیر بالغنی فہم یزور الوثائق و بالمال کأخذ اجرہ العون من المطلوب الخالہ). کہ در حقیقت این تضمین است کہ مجازاً آنرا تعزیر گفته شود: و لفظة اجرہ فی التعمیل بدل من کونہ تضمیناً لا تعزیراً فافہم لم یقدروا فی التعزیر شیئاً نعم لو اخذ مع الاجرة فی لکن تعزیراً و لهذا التضمن لوجود التسبیب کما فی کتب المحققین من

وجوب الضمان علی السامع الی السلطان عن یکذب و عاقل السلطان الاغرام البتة. (رد المحتار، المجمع، الدد المبتذل)

ولم يستدل بقیه علی جواز التعزیر بالمال عسالة وجوب الضمان.

شافعیہ :

احادیث مذهب امام شافعی رحمہ اللہ پر جواز مبنی است اما وقتیکہ منسوخیت آن احادیث ثابت شد از جواز رجوع فرمود . ولذا فی کتبہم مزبور ولی مذهبہم مشہور .

حنابلہ :

(۱) محدثین و فقہاء حنابلہ عدم جواز را نقل فرمودہ اند. در المغنی لابن قدامة و در المبدع عدم جواز مصرح است.

(۲) در الافناع است اصل مذهب عدم جواز است کہ بعد از آن در جواز قول ابن تیمہ رحمہ اللہ تحریر است کہ بنا بر چند دلائل ناقابل قبول است .

(۱) عدم جواز بطور مذهب نقل شدہ است اقوال مخالف اصل مذهب بہ تصریحات فقہاء مرجوح بلکہ معدوم است .

(۲) نسبت جواز بسوی قائل و عدم جواز بدون نسبت و ذکر نمودن عدم در اول دلیل است کہ جواز قابل قبول نیست. در مقدمہ اقناع تصریح دلیل واضح است. (ربما عروص حکما الی القائلہم ورجا من تبعہ تحلیل واضح است بعد ذکرہ الماتن تضعیف الہ لعل لا یفتربه احد).

(۳) اگر ہر در قول مساهلت تسلیم نمودہ شود در آن صورت ہم قول عدم جواز در شرح اقناع، کشاف القناع و دیگر کتب حنابلہ مدلل است کہ در مذهب حنابلہ مدلل راجح است . مقدمہ کشاف القناع عن متن الاقناع ج ۱ ص ۲۱).

(۴) حسب تصریح ماتن در اقناع مراد از شیخ ابن تیمہ رحمہ اللہ باشد کہ بر تقلید او اجتہاد غالب آمدہ پس قول او را مذهب گرفتن در هیچ صورت قرین قیاس گرفته نشود .

(۵) ابن قول خلاف صراحت امام حنابلہ این قدامہ است کہ بر ابن تیمہ رحمہ اللہ فوقیت او مسلم است.

(۶) در کلام ابن تیمہ رحمہ اللہ قول ابن قدامة لایجوز با تاویل الی ما یفعلہ الحکام الظلمہ شخصاً ابن قدامة رحمہ اللہ در تعلیل لان الشرع لم یرد بشی من ذلک عن احد یقتدی بہ

داره حتى لا بأس بالهجوم على يمين المفسدين وهم عمر رضي الله تعالى عنه نأخذه في منزلها وضربها بأ
لدرة حتى سقط عمارها فليل له فيه فقال لا حرمة لها بعد اشتغالها بالمعمر والتعلق بالاماء. وروى
ان الفقيه ابابكر الملقب خرج الى الرستاق وكانت النساء على شط النهر كاشفات الرؤس والذراع قليل
له كيف فعلت هذا فقال لا حرمة لهن انما الشك في ايمانهن كإيمان حريبان وهكذا في جنابات جميع
الفتاوى. وذكر في كراهية اليزانية عن الواقعات الحسامية ويقدم اهلاء العذر عن مظهر الفسق بدارة
فان كلفها والا حبسه الامام وادبه اسواطا وازعمه من داره اذا الكل يصلح تعزيرا وعن عمر رضي الله
تعالى عنه انه احرق يمين الخمار. وعن الصغار الزاهدي الامر بصغير يارب دار الفاسق (قوله وان ملحوها) اي
تكسر وان قال اصحابنا لئلي فيها ملحوا لاجل تحملها. وفي كراهية اليزانية قال في العيون وفتاوى النسفي
انه يكسر دنان الخمر ولا يضمن الكسر ولا يكتفى بالقاء الملحو كذا من اراق عمود اهل الذمة وكسر دنانها و
شق رقاقها ان كانوا اظهروها بين المسلمين لا يضمن لانهم لم يظهروها بيننا فقد اسقطوا حرمتها. وفي
سير العيون يضمن الا اذا كان اماما يري ذلك لانه مختلف عليه وفي المسلم يضمن الزوق. مسلم في منزله دن
من مخرب يدا فحاشا غلا يضمن الدن عند العاني وان لم يرد الا فحاشا لا يضمن عند العاني. وذكر الخصاص ان
الكسر لو باذن الامام لا يضمن والا يضمن واصله فيمن كسر يربط بالمسلم وفتوى على قولها في عدم
الضمان اه. (قوله ولم يغل احراق بيته) تقدم نقله عن عمر رضي الله تعالى عنه في يمين الخمار فالمراد انه
لم يغل عن علمائنا لكن ما مر عن الصغار يمينه. (رد المحتار ج ٣ ص ١٨٦)

٣ - وكذا قال الامام الكردى رحمه الله (يزانية بها مشى الهدية ج ٣ ص ٢٢)

٤ - وقال العلامة العلائي رحمه الله وقال لا يضمن ولا يصح بيعها (اي المعارف) وعليه الفتوى وقال
العلامة ابن عابدين رحمه الله (قوله وقال الخ) هذا الاختلاف في الضمان دون اباحة اتلاف المعارف (اي
بياح اتلاف المعارف من غير خلاف) وفيها يصلح لعل اعمر والامر يضمن شيئا اتفاقا وفيها اذا فعل بلا
اذن الامام والامر يضمن اتفاقا وفي غير عود المقتضى وغاية الخمار والامر يضمن اتفاقا لانه لو لم
يكسر ما عاد لفعله القبيح. (رد المحتار ج ٣ ص ١٨٦)

٥ - وكذا قال الامام العلائي رحمه الله (الدن المنطوق بها مشى المجمع ج ٣ ص ٣٦٩)

٦ - وقال العلامة عبد الرحمن المعروف بصيخ زادة رحمه الله حتى ذكر الصمد الشهيد ان البيعت
عند من اعتاد الفسق وانواع الفساد وان لا بأس بالهجوم على يمين المفسدين باراقة العصور قبل
ان يشتد على من اعتاد الفسق. (مجمع الاثر ج ٣ ص ٣٦٩)

۷- وقال العلامة الطحطاوى رحمه الله: قال في المدح من اعتاد الفسق بأنواع الفساد يهدم عليه بيته كما في الفتاوى السراجية عن اصحابنا (وبعد سطرین) ونقل الحموی عن الذریجندی انه يكون بأحراق بيوت الخبثاء والقتل سياسة في حق الامام للمبتدعة اهـ. ابو السعود (طحطاوى على التدجج ص ۴۱۱)

۸- وكذا قال العلامة ابن النجيم رحمه الله في الاشهاد على النفاثر (ج ۲ ص ۸۱۱)

۹- ونقل العلامة طاهر بن عبد الرشيد رحمه الله بعد ذكر جواز احراق بيوت الخبثاء و تحريق دار الفاسق و كسر كتل الخمر و شق رقائهم و اتلاف المعارف و في فتاوى النسفی المحتسب اذا ملى القطان عن وضع القطن على طريق العامة فلم يمتنع في وقد المحتسب الدار عن قطعه و احرقه يضمن الا اذا علم بخطيئ ذلك و رأى المصلحة في احراقه. (خلاصة الفتاوى ج ۳ ص ۳۴)

۱۰- وكذا قال العلامة المجدد محمد جعفر السندى رحمه الله (المثانة ص ۵۵۵ و ۵۵۶)

(۱۱) در علانيه و شاميه در بحث مصادرة السلطان برائى ى عمال بيت المال روايت تعزير عمال از جانب حضرت عمر رضى الله عنه در (ردالمحتار ص ۳۱۷ ج ۴) كه در بحث تعزير بالمال تحت عنوان الفقه الحنفى در شماره سه و چهار گذشت.

۱۲- وقال صاحب معين المحكم ومنها امره عليه الصلوة والسلام بكسر دنان الخمر و شق ظروفها. و منها امر رسول الله ﷺ يوم غدير بكسر القدور التي طبع فيها لحم الحمر الاهلية ثم استأذنه في غسلها فاذن لهم فدل على جواز الامرين لان العقوبة بالكسر لم تكن واجبة. و منها تحريق عمر رضى الله تعالى عنه المكان الذي يباع فيه الخمر. و منها تحريق عمر رضى الله تعالى عنه قصر سعد بن ابى وقاص رضى الله تعالى عنه لما احتجب فيه عن الرعية و صار يحكم في داره. و منها مصادرة عمر رضى الله تعالى عنه عماله بأخذ شطر اموالهم فلقبها بيهتهم و بين المسلمين. و منها ان عمر رضى الله تعالى عنه لما وجد مع السائل من الطعام فوق كفايته و هو يسأل اخذ ما معه و اطعمه اهل الصدقة و غير ذلك مما يكثر تعداد و هذه قضايا صحيحة معروفة قال ابن القيم المجولية و اكثر طلبة المسائل سائفة في مذهب احمد رحمه الله (معين المحكم ص ۲۲۱)

بعد از نظر عمیق در این عبارت امور ذیل به نظر میرسد.

(۱) از این روایات و عبارات تعزیر به صورت اتلاف مال یا سلب مال خبیث ثابت است

که تعلق ندارد با دور تعزیر باخذ المال.

(۲) این صورت تعزیر در حقیقت از قبیل تغیر منکر است.

(۳) تعزیر فی المال تنها در آن مواقع جائز است در جانی که تعلق معصیت با مال باشد و چنین تعلق حرمت مال را ساقط نماید یا معصیت را بر داشتن بر آن موقوف باشد.

(۴) در بحث مصادره السلطان برای کے عمال بیست جوابات روایت تعزیر عمال از جانب حضرت عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ با تفصیل تحت تفصیل مذهب حنفی تحریر شود کہ این تعزیر نبود بلکه تضمین بود کہ فی نفسہ جائز است مع هذا جهة فساد حکام ائمہ بزرگ مانند امام حبوی علامہ طحاوی و علامہ شامی بر آن فتوہ دادن را غیر جائز قرار داده اند و آنرا مجازاً تعزیر بالمال گفته شدہ کہ در آن عوض اتلاف مال مال خبث بہ مستحق آن حوالہ گردد.

(۵) گرفتن مال را از سائل حضرت عمر فاروق رضی اللہ تعالیٰ عنہ مال خبث را بہ مستحق آن حوالہ نمودن مقصود بود.

(۶) در صورتی کہ عقوبت فی المال جواز دارد اختیار آن عقوبت تنها و تنہا بدست حاکم باید باشد و نہ بدست دیگران.

اشکال :

احراق ہمہ مال خیانت کنندگان غنیمت از حدیث ثابت است در حالی کہ این معصیت چنین نیست کہ با آن حرمت ہمہ مال ساقط گردد یا بر داشتن معصیت بر آن موقوف است. **این سوال را چند جواب است :**

(۱) این روایت نزد محققین ضعیف و ناقابل احتجاج است از اینجا علاوہ امام احمد ائمہ ثلاثہ رحمہم اللہ آنرا در استدلال نہ آورده اند.

قال الامام البخاری رحمہ اللہ یجوز ان یحرق الرجل المال وهو باطل و رواه لا یعتد علیہم. (عسقلانی و کرمائی)

وقال العلامة السہارنوری رحمہ اللہ ولكن الفقهاء رحمہم اللہ تعالیٰ لم یصحبوا هذا الحديث لانه شاذ و یرویه مجهول لا یعرف ثم هو مخالف للأثر المشہور ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الحق الوعد بکل من ظہر منه غلول ولم یشتغل باحراق رجل احد من تلك الحديث مد عمر و حدیث آخر (ان قولہ) فهذا كله دليل على عظم الوزر في الغلول و انه ليس فيه احراق الرجل لان تأخير المہان عن وقت الحاجة لا یجوز. وقال جابر رضی اللہ عنہ ليس في الغلول قطع ولا نكال ولهذا تعرض بعض ائمة احراق الرجل (ان ان قال) والدليل على ضعف

هذا الحديث المروي فيه ان العلول فيها نرى ما كان في زمن من الازمنة اكثر منه في زمان رسول الله ﷺ لكثرة المنافقين والاعراب الذين يهرون معهم وهم كانوا اصحاب غلول واهل البغازي لم يدعوا شيئاً مما فعله رسول الله ﷺ في مغازيه الا روهوا فلو كان احرق رجل احد لثقلوا ذلك مستغفهاً وحيث لم يوجد ذلك عرفنا ان الحديث لا اصل له. (بذل المجهود ج ۴ ص ۳۴)

(۲) شرعاً کدام مقدار تعزیر متعین نیست از اینجا ثابت شد که احراق همه مال خائن تعزیر نیست بلکه حد این است اگر این روایت صحیح ثابت شود پس این هم باب اهم کتاب الحدود است.

والله ليس فليس. قال العلامة السهارنفوري قدس سره ثم فيه اثبات حد بحديث شاذ واثبات ما يخالف الاصول مما يفهم مع الهجاء معفل حديث الشاذ لا يجوز فكيف يفهم به ما يدور بالهجاء. (بذل المجهود ج ۴ ص ۳۴)

(۳) حنابله طبق این حدیث قاتل احراق مال اند آنان توجیه میکنند که سبب خیانت معصیت باطنه یعنی (حب المال است) احراق آن مال صورت از اله آن گردد. قال العلامة ابن قدامة رحمه الله تعالى والما القصد الا هو اربيه في شيء من دنياه (المغنی ص ۴۰۰ ج ۱).

قنیه : جواز تعزیر فی المال منافی این حدیث (لا حل مال امرء مسلم الا بطيب نفس منه) نیست زیرا که این حدیث تعلق دارد یا اخذ مال وهذا اظهر جداً فقط. والله تعالى اعلم.

۱۸ جمادی الآخره ۱۴۰۶ هـ

تمت بالخیر

وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد وعلی آله واصحابه وسلم اجمعین بر حمتک یا ارحم الراحمین

فہرست مضامین

صفحہ	موضوع
۳	کتاب النکاح
۳	تحقیق نکاح بالمعوض
۵	وکیل نکاح بائفس خویش آن نکاح کرده نمی تواند
۵	خانم مسلمان را کافر بتصرف در آورد آنرا اختلاف کرده و در نکاح مسلمان دوم داد
۵	حکم انعقاد نکاح در صورتیکہ بگوید دختر را بہ فلان دادم
۷	حکم عہد نکاح نہ نمودن در غیر خویشاوندان
۷	حکم نکاح با معتدہ غیر
۸	با تصادق زوجین نکاح ثابت می شود
۹	خانمی کہ اعتراف کند بر طلاق و عدت گذشت پس با او عقد ازدواج درست است
۹	با آن خانم کہ بر وفات زوج و گذر عدت اعتراف کند نکاح جواز دارد
۱۰	تفصیل متارکت در نکاح فاسد
۱۱	باشیعہ شدن نکاح از بین میرود
۱۳	اگر زوجہ صغیر حرام گردید پس بعد از متارکت باشخص دوم می تواند نکاح کند ...
۱۳	صالحہ بنت صالحہ کفو فاسق نیست
۱۴	حکم نکاح خانم تو مسلم
۱۵	سوال مانند بالا
۱۶	اختلاف زوجین در مہر یا ہدیہ بودن
۱۷	با جنبہ نکاح جواز ندارد
۱۸	وقتیکہ در مہر تصریح مہر معجل یا مؤجل نشود عرف مدار اعتبار است
۱۸	در نکاح فقط یک شخص از طرف جانبین ایجاب و قبول کرده می تواند
۱۸	تحقیق مہر فاطمی
۲۰	حد اقل مقدار مہر

۲۰ ملاقات خانم با والدین بدون اجازہ شوہر
۲۱ در صورت موت قبل الدخول مہر کامل واجب گردد
۲۱ طریقہ نکاح اخرس (گونگ)
۲۱ تفصیل حق مطالبہ در مہر غیر مؤجل
۲۲ سوال مثل بالا
۲۲ بعد از خلوت صحیحہ نامرد بر شوہر مہر کامل واجب می گردد
۲۳ حکم مہر در صورت کم از دہ درہم
۲۳ شنیدن خطبہ نکاح واجب است
۲۳ یک لمحہ سکوت باکرہ ہم اذن است
۲۴ عوض قبول عقد نکاح الحمد للہ گفتن
۲۵ تعین منکوحہ کہ بہ ہر شکل نمودہ شود کافی است
۲۶ در ایجاب وقبول الفاظی شرط است کہ با آن انعقاد نکاح بیاید
۲۸ حیض الحیاء بتحریم متعہ النساء
۲۸ تحقیق متعہ
۳۳ تاریخ تحریم متعہ
۳۴ (۱) غزوہ خیبر
۳۵ (۲) عمرۃ القضاء
۳۶ (۳) غزوہ فتح
۳۶ (۴) غزوہ حنین
۳۶ (۵) غزوہ اوطاس
۳۶ (۶) غزوہ تبوک
۳۷ (۷) حجۃ الوداع
۳۸ مثل سوال بالا
۳۹ مثل سوال بالا
۴۳ القول الفاصل بین النکاح الفاسد والباطل

۴۳	تحقیق فرق بین نکاح فاسد و باطل
۴۶	وجہ التوفیق
۴۶	وجہ الترجیح
۴۸	حکمتہ الازدواج باریع ازواج
۴۸	حکمتہ تعدد الازدواج والحصر فی الأربع
۵۱	باب المحرمات
۵۱	جمع نمودن خانم با دختر شوهرش جواز دارد
۵۱	جمع نمودن زن را با خانم پدرزن جواز دارد
۵۱	خانم را با ہمیشیرہ زادہ او در نکاح جمع نمودن حرام است
۵۲	قاعدہ حرمت جمع بین دو خانم
۵۲	خانم اقرار زنا نمود با خسرش اما شوهرش تصدیق نکرد
۵۴	زن کاکا حلال است
۵۴	زن ماما حلال است
۵۴	دختر کاکای پدر حلال است
۵۴	منکوحہء پسر حرام است
۵۵	دختر خانم پدر حلال است
۵۵	با نواسہ شوهر ما در نکاح جواز دارد
۵۵	اولاد زانی و مزنیہ با ہم حق ازدواج را دارند
۵۶	اولاد برادر و ہمیشیرہ رضاعی با ہم حق ازدواج را دارند
۵۶	ہمیشیرہ برادر رضاعی حلال است
۵۶	حد شہوت در حصہ حرمت مصاہرہ
۵۷	اگر در مس شہوت وجود حائل و ایاد نہ داشت حرمت مصاہرت ثابت میشود
۵۸	دختر تولد شدہ از زنا برای بزرادر زانی حلال است
۵۹	حکم ربیبہ رضاعیہ
۶۰	رضیعہ مزنیہ حرام است بزر زانی

۶۲ اصول وفروع رضاعی خانم حرام اندد
۶۳ خانم پدر و برادر رضاعی حرام باشد
۶۴ کسی در حالت شہوت بر خانم بہ دختر دست برد
۶۴ دختر را خانم فکر کردہ از او بوسہ گرفت پس خانم حرام گردید
۶۵ خیاشنہ پدر حلال است
۶۵ جمع نمودن دو ہمیشیرہ علانی حرام است
۶۵ جمع نمودن خانم با ربیبہ پدرش جواز دارد
۶۵ اگر مادر اندر را بہ شہوت دست برد پس بر پدرش حرام می گردد
۶۶ بادست بردن بر دختر خانم بر شوہر خانم حرام می گردد
۶۶ خواہر زادہ رضاعی حرام است
۶۶ جہت رضاع با ہمیشیرہ علانی نکاح حرام است
۶۶ برادر زادہ حرام است
۶۷ خالہ رضاعی حرام است
۶۷ تمام اولاد ہای مرضعہ بر رضیعہ حرام می گردند
۶۷ رضیعہ جدہ اندر بر پسر خالہ حرام است
۶۷ توضیح یک جزئیہ خانہ
۶۸ تا زمان عدت خانم مطلقہ با ہمیشیرہ اش نکاح حرام است
۶۹ ضعیف شخصی کہ عمرش کم از دوازده سال است حرمت مصاہرت را نیارد
۶۹ حکم نکاح خانم یہودی و مسیحی
۶۹ حکم نکاح با خانم شیعہ
۷۰ تحقیق رجوع از اقرار حرمت مصاہرت
۷۱ دختر خواہر زادہ حرام است
۷۱ اگر بوسہ گرفتن سبب انزال بگردد حرمت مصاہرت نمی آید
۷۱ نکاح فاسد موجب حرمت مصاہرت نباشد
۷۲ زوجہ ربیب حلال است

۷۳ باب ولایۃ النکاح والمال
۷۳ عاقلہ، بالغہ در نکاح مختار است
۷۴ تفصیل ولی نکاح وولی مال
۷۴ اگر از بالغہ صغیرہ غیر ولی اجازہ نکاح را گرفت سکوت او کافی نیست
۷۵ نکاح عاقلہ بالغہ در غیر کفو بلا اذن ولی درست نباشد
۷۶ وصی را ولایۃ نکاح نیست
۷۷ از جملہ چند اولیاء یک ولی نکاح را نمود
۷۷ در نکاح فضولی سکوت باکرہ کافی است
۷۸ بعد از عقد نمودن پدر خیار بلوغ باقی است
۷۸ در صورت موجودیت ولی اقرب عقد نمودن ولی ابعد موقوف باشد
۷۹ سوال مانند سوال سابق
۷۹ پدر نکاح مراہقہ اش را با پسر کم سن نمود
۸۱ وقتیکہ ولی اقرب صغیر باشد حق ولایت ولی ابعد راست
	در صورت موجودیت ولی ابعد بالغ نکاح صورت گرفته از طرف ولی اقرب نابالغ موقوف
۸۱ می باشد
۸۲ خیار بلوغ با سکوت باطل می شود
۸۳ بلاذن ولی در نکاح با غیر کفو نیازی نیست بہ طلاق یا متارکت
۸۴ کشف القُبَار من مَسْأَلَةِ سُوءِ الْاِخْتِيَارِ
۸۴ تحقیق مسئلہ (سوء الاختیار)
۸۹ تفصیل سوء الاختیار
۹۳ خلاصہ تفصیل
۹۴ نکاح سوء الاختیار باطل است
۱۰۰ باب الرضاع
۱۰۰ بشیر دادن مادر کلان نواسہ را در نکاح والدین فرق نباید
۱۰۰ تنها با قول مرضعہ رضاع تثبیت نمیشود

- سوال مثل بالا ۱۰۱
- با انداختن شیر کہ در حلق رسیدن آن یقینی نباشد رضاع ثابت نمی شود ۱۰۱
- خانم بعد از شیر دادن گفت کہ در پستان من شیر نبود ۱۰۲
- در شیر نوشیدن بعد از دو سال رضاع تثبیت نمی شود ۱۰۲
- آب سفید در پستان های آنسه موجب حرمت نمی گردد ۱۰۳
- کتاب الطلاق ۱۰۴
- دفعاً واحداً با سه طلاق دادن خانم مغلظ می گردد ۱۰۴
- حکم سه طلاق در حصہ غیر مدخول بها ۱۰۴
- حکم طلاق اخرس (گونگ) ۱۰۴
- طلاق مجنون واقع نمیشود ۱۰۵
- در دیار سندھ کلمہ (پتی کیم) طلاق باین صریح است ۱۰۵
- حکم طلاق بدون فهم معنی ۱۰۶
- سوال مثل بالا ۱۰۶
- تحقیق صور لحاق وعدم لحاق طلاق ۱۰۹
- اختلاف شواہد در تعلیق طلاق ووجود شرط ۱۰۹
- بیانات متعلق تعلیق طلاق ۱۰۹
- بیانات متعلق وجود شرط ۱۱۰
- در نکاح فاسد باسه طلاق مغلظ نگردد ۱۱۱
- طلاق نابالغ درست نیست ۱۱۱
- سوال مثل بالا ۱۱۱
- در بارہ طلاق نابالغ بر مذهب امام احمد عمل نمودن ۱۱۳
- تو طلاق باشی آئندہ بر توحق داشته نباشم ۱۱۴
- تو منکوحہ من نیستی ۱۱۵
- این خانم من نیست او را بہ خانہ پدرش بفرستہ از طرف من طلاق است، دیگر شوہر بگیرد ۱۱۶

۱۱۹	شوہر دوم بگیر
۱۱۹	بدون تعین دو خانم را سه طلاق دادن
۱۲۰	با صیغہ مستقبل طلاق واقع نشود
۱۲۰	با تحریر طلاق نامہ طلاق واقع می شود
۱۲۱	به زن خود این جملہ گفتن کہ (بیرون شو)
۱۲۱	اگر با خسرانم سکونت نکردم از خانم خویش لا دعوی ہاشم
۱۲۲	خانم فاحشہ را طلاق نمودن مستحب است
۱۲۳	باسہ کلولہ ہای گیل طلاق واقع نشود
۱۲۳	گرفتن معاوضہ از زانی طلاق نباشد
۱۲۴	در چندین بار جواب سوال یک طلاق واقع می شود
۱۲۵	باگفتن (طلاق دادم) طلاق واقع می شود
۱۲۵	تکرار طلاق با تکرار تعلیق
۱۲۶	لعنت است بر محلل (حلالہ کنندہ)
۱۲۷	فارغ خطی طلاق صریح است
۱۲۸	تدبیر ابطال تعلیق
۱۲۹	صیغہ مستقبل را وقوع طلاق دانستہ طلاق داد
۱۲۹	با رجوع نمودن طلاق باطل نمیگردد
۱۳۰	حکم خبر کذب طلاق
۱۳۲	شوہر بوقت طلاق مدعی جنون است
۱۳۳	بعد از طلاق بنا بر ضرورت یکجا بودن زوجین
۱۳۴	طلاق جبری واقع می شود
۱۳۴	در صورت مجبوری از اقرار طلاق، وقوع طلاق صورت نمیگیرد
۱۳۵	بر تحریر جبری طلاق، وقوع طلاق صورت نمیگیرد
۱۳۵	طعام دست ترا نمی خورم ترا رها میکنم برو
۱۳۶	چنین خانم را در کار ندارم

۱۳۷	خیار طلاق با مجلس مخصوص است
۱۳۷	طلاق واقع شدہ بعد از خلوت صحیحہ بائن است
۱۳۸	بلا ارادہ با تلفظ لفظ طلاق واقع می شود
۱۳۹	تدبیر اخفاء تجدید نکاح در طلاق معلق با نکاح
۱۴۰	تو طلاق هستی
۱۴۰	یک دو سه برو بر من خواہر و مادر هستی
۱۴۵	تدبیر نجات یافتن از طلاق کلمہ
۱۴۶	حکم تفویض قبل از نکاح
۱۴۶	شرایط صحت تفویض
۱۴۸	دختر خویش را گرفته برو
۱۴۸	تورا خواہر و مادر فکر می کنم
۱۴۹	اگر فلان کار را انجام دادم زنم بر من طلاق باشد
۱۴۹	جہت ایقاع شرط جبراً طلاق معلق واقع می شود
۱۴۹	قبل النکاح گفت: (إن دخلت الدار فامرأتی طالق)
۱۵۰	در حالت نشہ طلاق واقع می شود
۱۵۰	با اقرار طلاق ہم طلاق واقع می شود
۱۵۱	لفظ (حرام) طلاق صریح بائن است
۱۵۱	الفرق بین اکتب طلاق امرأتی واستکتب کتاباً بطلاقها
۱۵۳	خانم را مادر دانستن طلاق بائن باشد
۱۵۵	سه قطعہ نوت را دادہ بگوید ترا سه طلاق است
۱۵۶	تو فارغ هستی
۱۵۶	تحقیق لفظ (طلاق رن)
۱۵۷	لفظ (طلاق هستی) طلاق صریح است
۱۵۷	سوال مثل بالا
۱۵۹	(جواب بدہ) طلاق صریح است

۱۶۰	رشتہ ختم شد
۱۶۰	ابطال فیصلہ عدالت (محکمہ)
۱۶۲	بر دستور مروج طلاق تعزیر واجب است
۱۶۲	اختلاف در شرط یا استثناء
۱۶۴	بالفظ (ناک) طلاق واقع نمیشود
۱۶۴	در طلاق مغلظ از غیر مقلد فتوی گرفتن جواز ندارد
۱۶۶	تعلیق به نکاح فاسد درست است
۱۶۶	بعد از تعلیق بعدم اداء قرض قرضخواہ فوت شد
۱۶۸	برو من تورا آزاد کردم
۱۶۹	ایقاع الطلقات بالقاء الجمرات
۱۶۹	با انداختن سه سنگ بگوید این طلاق هاست
۱۷۰	سوال متعلق سوال گذشته
۱۷۵	التفریق بین التّقیید والتّعلیق
۱۷۵	فرق بین تقبید و تعلیق
۱۸۷	حکم الطلاق الثلاث بلفظ واحد
۳۳۵	بابُ الایلاء
۳۳۵	سخن نگفتن تا چهار ماه با خانم خود
۳۳۵	تا وقتی کہ خانوادہ خانم ازمن معذرت نخواهند خانم حرام است
۳۳۶	ایلاء میکنم با این جملہ ایلاء واقع شود
۳۳۷	بابُ الخلع
۳۳۷	حکم خلع فضولی
۳۳۷	حکم خلع والد
۳۳۷	حکم خلع والدہ
۳۳۸	خلع والد مسقط مهر نیست
۳۳۸	طلاق بعد از خلع

۳۳۹	تفصیل قبول و رجوع در خلع
۳۴۰	حکم نفقہ و سکنی در زمان عدت خلع
۳۴۰	حکم بدل خلع
۳۴۱	بعد از خلع بار دوم نکاح نمودن چو از دارد
۳۴۱	لفظ خلع طلاق صریح بائن است
۳۴۲	بعد از خلع سه طلاق
۳۴۳	خلع بدون ذکر مال
۳۴۳	خلع نابالغ درست نیست
۳۴۵	خلع جبری
۳۴۵	در خلع رضای زوجین شرط است
۳۶۱	تنبیہات
۳۶۲	بابُ الظہار
۳۶۲	تو طلاق هستی، مانند ہم شیرہ ام و مادرم هستی
۳۶۲	خانم را مادر گفتن
۳۶۳	اگر تو را نگاه کردم پس مادرم را نگاه کردہ ام
۳۶۴	بابُ خیار الفسخ
۳۶۴	الإفصاح عن خيار فسخ النکاح
۳۶۵	حکم زوجہ عنین
۳۶۶	شرایط تفریق
۳۶۶	تنبیہ
۳۶۶	با سکوت زوجہ عنین حق فسخ او باطل نمیگردد
۳۶۷	حکم زوجہ مجبوب
۳۶۷	تنبیہات ضروری
۳۶۸	حکم زوجہ متعنت
۳۶۸	تنبیہات

۳۶۹ حکم زوجہ معسر
۳۶۹ حکم غائب غیر مفقود
۳۷۱ تنبیہات
۳۷۱ سوال مثل بالا
۳۷۳ شوہر در ایام انقلاب مفقود شدہ بود
۳۷۵ تنبیہ
۳۷۵ حکم زوجہ مفقود
۳۷۶ تنبیہ
۳۷۶ ترمیم دربارہء زوجہء مفقود کہ بعد از مشورہ طی شد
۳۷۶ فائدہ
۳۷۷ شوہر در سفر بحری مفقود گردید
۳۷۸ صورت تفریق وقتی کہ مجنون بر ادای نفقہ قادر نباشد
۳۷۸ تنبیہات
۳۷۹ حکم زوجہ مجنون
۳۷۹ شرایط تفریق
۳۸۰ قابل فکر
۳۸۱ بابُ العدة
۳۸۱ بر زن مطلقہ حاملہ از زنا عدت واجب است
۳۸۱ اگر با مطلقہ مغلظہ صحبت نمود استیناف عدت نیست
۳۸۲ بعد از طلاق بالکناۃ بائن بعد از صحبت عدت مستانفہ واجب است
۳۸۲ عدت حاملہ
۳۸۲ وقتی کہ بچہ در شکم فوت شد حکم حمل آن
۳۸۳ اگر معتدہ بر تادیبہ کرایہ مکان قادر نباشد آنرا خانہ را ترک کند
۳۸۴ معتدہ موت بہ قصد دیدن روی شوہر میت از خانہ بیرون نشود
۳۸۴ وجوب عدت در سفر

۳۸۵	مانند سوال بالا
۳۸۵	با اسقاط حمل عدت ختم شود
۳۸۶	اسقاط حمل جهت ختم نمودن عدت
۳۸۷	عدت ممتدة الطهر
۳۹۰	واجب بودن عدت و مهر کامل بعد از خلوت صحیحہ
۳۹۱	خانم در خالہ سکونت خود عدت خویش را بگذارد
۳۹۱	در دوران عدت سفر نمودن جواز ندارد
۳۹۲	اگر معتدہ موت بنا بر تنہائی در خوف باشد مکان عدت را تبدیل کند
۳۹۲	از خانہ بر آمدن معتدہ بہ قصد علاج
۳۹۲	آمدورفت نمودن در صحن های مشترک
۳۹۳	در ایام عدت بنا بر ضرورت شانہ نمودن موہا جواز دارد
۳۹۳	در نکاح باطل عدت نیست
۳۹۴	ایام عدت در شفا خانہ پائیدن
۳۹۵	بر صغیرہ در دوران عدت حیض آمد
۳۹۵	در اثنای عدت حیض بندش یافت
۳۹۶	اگر بعد از بلوغ حیض نیامد عدت سہ ماہ حساب شود
۳۹۶	جهت کدام اذیت ذہنی تبدیل نمودن مکان جواز ندارد
۳۹۶	در خلوت فاسدہ عدت واجب میگردد
۳۹۷	خوردن (پان) در دوران عدت
۳۹۷	خانم باننہ باشوہر چگونه زندگی بسر بہرد ؟
۳۹۸	آیا در عدت ماہ ہا محسوب می شود و یا ایام ؟
۳۹۸	جهت اختلاف خانم بہ خانہ پدرش رفت عدت را در کجا سہری کند ؟
۳۹۹	اگر قبل از عروسی شوہر زن فوت شد عدت خود را باید در خانہ پدر تکمیل کند
۳۹۹	حساب روز آخر در عدت موت
۳۹۹	عدت خانم شخص مسخ شدہ
۴۰۰	اگر شوہر بعد از نکاح فاسد فوت شد عدت سہ حیض می باشد

۴۰۰	در دوران عدت بلا ضرورت چہ پ کردن سر وموی ممنوع است
۴۰۱	خلوت قبل البلوغ ہم موجب عدت است
۴۰۲	فصل فی ثبوت النسب
۴۰۲	تحقیق ثبوت نسب صغیر
۴۰۲	ولد منکوحہ ثابت النسب از شوہر می باشد
۴۰۳	انکار شوہر از نسب پسر
۴۰۳	ثبوت نسب از نکاح فاسد
۴۰۴	سوال مثال بالا
۴۰۴	قبل از تکمیل شش ماہ نکاح نسب ولادت ثابت نمیشود
۴۰۵	شش ماہ بعد از نکاح ولد ثابت النسب باشد
۴۰۶	باب الحضانۃ
۴۰۶	والدہ فاجرہ وابن عم حق حضانت را ندارد
۴۰۷	تفصیل حق حضانت
۴۰۸	اگر والدہ اقدام نکند بر علاج طفل حق حضانت او ساقط میشود
۴۰۹	باب النفقۃ
۴۰۹	نفقہ طالب بالغ بر پدرش لازم است
۴۰۹	نفقہ ایام عدت بر شوہر است
۴۰۹	اجرت ارضاع مطلقہ
۴۱۰	نفقہ ایام گذشتہ واجب نیست
۴۱۱	نفقہ اولاد بالغ
۴۱۱	اگر عدت را در خانہ شوہر تکمیل نکند نفقہ ہم بر شوہر واجب نیست
۴۱۲	در خلع نفقہ عدت واجب است
۴۱۲	ایراء نمودن از سکنی در خلع
۴۱۳	خانم ناشرہ حقدار نفقہ نیست
۴۱۴	نفقہ از مال غائب
۴۱۶	در عدت نکاح فاسد نفقہ نیست

۴۱۶ نفقہ عاجز از کسب
۴۱۸ جهت بیافتن خانہ خانم پرود
۴۱۸ معتدہ موت را نفقہ و سکنی نباشد
۴۱۹ نفقہ خانم نابالغ
۴۱۹ اجورہ حضانت مطلقہ
۴۲۱ تفصیل مکان برای خانم
۴۲۲ کتابُ الایمان
۴۲۲ در صورت نذر گرفتن روزہ دائمی در وقت عجز فدیہ واجب است
۴۲۲ نذر گرفتن بنای مسجد درست نباشد
۴۲۳ متعلق سوال فوق الذکر
۴۲۴ تعیین زمان و مکان در نذر درست نباشد
۴۲۵ نذر نمودن قرآن خوانی جواز ندارد
۴۲۶ نذر تسبیحات بعد از نماز درست است
۴۲۷ در نذر ذبح تصدق قیمت آن جواز دارد
۴۲۷ نذر تقسیمات شیرینی
۴۲۸ در نذر معلق صیغہ التزام ضروری نباشد
۴۲۹ مانند سوال سابق
۴۳۱ سوگند بہ کلمہ حاشیہ
۴۳۱ نقض نمودن سوگند گناہ واجب و کفارہ آن واجب میگردد
۴۳۱ سوگند بر قرآن کریم
۴۳۲ طعام نذر بر سادات حرام است
۴۳۳ نذر بر طعام دادن مصلیان
۴۳۴ نذر رفتن بہ تبلیغ جواز ندارد
۴۳۴ استفاده نمودن از مندور لغیر اللہ حرام است
۴۳۵ تحقیق اعتبار عرف در سوگند
۴۳۶ سوگند بر غیر اللہ جهت تزیین کلام

۴۳۶	در قرآن چگونه سوگند بر مخلوق برداشته شده
۴۳۷	نذر عمرہ درست باشد
۴۳۷	چیزی را بر خود حرام نمودن سوگند است
۴۳۷	حرام نمودن چیز حرام ہم سوگند است
۴۳۸	تعدد الکفارة لتعدد اليمين
۴۳۸	بر عاجز از صوم نذر معین قضاء آن لازم میگردد
۴۳۹	در کفاره یک طعام را یک روز و طعام دوم را روز دوم بدهد
۴۴۰	ترا سوگند میدهم با این جمله سوگند واجب نمیشود
۴۴۰	کلمه خواندن و اقرار نمودن سوگند است
۴۴۰	کلمه خدائشاهد است سوگند است
۴۴۱	بدون تلفظ نمودن نذر درست نیست
۴۴۱	اگر فلان کار را کردم کافر باشم
۴۴۱	نذر تسیحات تلاوت و طواف
۴۴۴	کتاب الحدود والتعزیر
۴۴۴	سزای بد فعلی نمودن با حیوان
۴۴۴	سوال مانند سوال سابق
۴۴۵	تشبیه دادن مسلمان با ابوجهل
۴۴۶	تعزیر بردشنام دادن
۴۴۸	تعزیر نمودن اولاد بالغ
۴۴۸	تعزیر نمودن شاگرد
۴۴۹	حکم اقرار زنا
۴۴۹	سزای بد فعلی در دُبر
۴۵۱	تعزیر از طرف بزرگان محله
۴۵۲	حد قذف باعفو نمودن ساقط نمیشود
۴۵۳	تفصیل تعزیر غیر حاکم
۴۵۴	سوال مانند سوال سابق

۴۵۶	آیا حد مسقط توبه است و یا توبه مسقط حد است ؟
۴۵۶	مدعی علیه قائل برداشتن متاع به نیت حفاظت بود پس حد بر او لازم نیست
۴۵۶	سارق علف را در دست گرفته گازمیش را خواست بر او حد نیست
۴۵۷	بر سارق گازوبرق حد نیست
۴۵۷	سزای جادوگر قتل است
۴۵۸	بر نابالغ حد نیست
۴۵۹	در حالت مرض حد داده نمیشود
۴۵۹	تفصیل تازیانه (دُرّه)
۴۶۲	حد قذف جهت تهمت زنا
۴۶۳	بفرض تعریض مقاطعه جواز دارد
۴۶۵	الحکمُ الحَقَّانی فی قتل الزَّانی
۴۶۵	حکم من وجد شخصاً مع امرأة لا تحل له
۴۷۰	الحاق
۴۷۲	تعزیر المَقَال فی التعزیر بالمَال
۴۷۲	تعزیر مالی جواز ندارد
۴۷۸	الفقه الحَنَفِی
۴۸۱	الفقه المالکی
۴۸۲	الفقه الشافعی
۴۸۲	الفقه الحنبلی
۴۸۴	تفصیل مذاهب اربعه
۴۸۸	تعزیر فی المال
۴۹۱	اشکال
۴۹۲	تنبيه



THE
UNIVERSITY OF CHICAGO